بسم الله الرحمن الرحیم

هو

شیخ محمد علی واعظ الملک

۱۲۴

در آذر ماه یکهزار و سیصد و
سی و دو این کتاب را در
طهران از مهدی خان کاشانی
خریداری نمودم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس انعم کنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة معرفتک
شکر شیرین شربت جود حکیمی را جل شانه که بنیه ضعیفان ذائقه عرصه امکان را بدن وجودش رسید
و طمینان نهانخانه تیغی را از رواج وجود جهان در دربن هستی دمید، مجردان بی‌تعلق در سرادقات
عدم منش فهم نبات، و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون بشئون صفات، بزم ساران
پیشگاه طاق علوی را زکیفیت لطف نهانی در خروش، بیمروپایان محفل سفلی از کیفیت مائده ظهور
در جوش، از حکمت نگارش آبای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط، و روح مقدس را با اجسام ملتی
غایت اختلاط، از ذرار الشفای جودش خاک کالبد معلول انسانی گلزار بهار ایجاد، و اجزای هر کل
و نبات و ترکیب هر مزاج لسوبار از روح صحت نژاد، باغ سایه پرورد را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار
و دشت خاکنشین را از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در جیب و کنار، مدبران کشور ناسوت در
دهقانی روزگار از نقد ذرش صاحب اقتدار خطه خاک، و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل
انس و قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک، و امیر الامرای بارگاه کبریا که سرلوح صاحب سریر
لوکشف الغطاء از ارتباط ازلیش مسند نشین دستگاه وصایت، و والیان ولایت دین و سپهر
کائمه هدای ابد از عترت ابدیش امین امانت ولایت
بیت ذره خطی کشیده در نگونی، کر بر وزن نفس انسانی ما توجه

و بعد بر ناظران حقایق دانش مکشوف میدارد که چون والد این ذره بی‌مقدار میر محمد زمان تنکابنی
دیلمی طاب الله ثراه با وجود معدن صائب و ذهن ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و اسناد
امجاد خود شده و مجربات چندی از و مخلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با الحاح
خادم مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه ای
و بنا برین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه بار غایت اختصار پردازد، و باعث دیگر آنکه
چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغت قدیم نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده
عطاران بی‌بضاعت بآن اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات و اکثر ادویه
خواص تفصیل بعید الحاصل شد خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند
و هرچه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر آورد و لهذا کتاب مالا یسع الطبیب جمله مشهور
بجامع بغدادی را که اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله تعالی خیرا
فلک بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و غیره کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده
استخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکرة اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی
که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور مزیدی داشته الحاق آن را
واجب دید و بدستور هرچه ابن تلمید مؤلف مغنی و مؤلف شامل و مصنف کامل الادویه و
جامع الادویه بن الدوله و غیرهم ایراد نموده و در جامع بغدادی نظر رسیده بیان آن را لازم
دانست و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر
و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کاشف محمد شاهی و بحر الجواهر و منفذ التموم جالینوس
و کامل الصناعه و مصنفات محمد زکریا و سایر کتب و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات حکمای
هند مثل رجه با مهر و کتاب جرک و مستجوک و بهوجیبنو و فیروز شاهی و سیر بن که اقتباس آن
لازم بود ملحوظ ساخت و بجهت اختصار اسامی و ملاحظه هر اثر را در دوا مجهول المهیه را که در کتب
ملاحظه شده بقید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه و قیاس انسب دانسته
بهمان اکتفا نموده مکرر در بعضی که اشارات بآن لازم بود ذکر کرده و در باقی زیادتی ابن محمد
بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و ذکر و استعمال پوشیده نخواهد بود، چون
والد و جد این بی‌بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان صفویه
مرضویه و دو دودمان مضیئه علیه صفویه بوده اند و این بی‌مقدار نیز بهمان اخلاص موروثی به
ملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر نامبر جاکران ائمه اثنی عشر حافظ ملک

مآثر الانبیاء ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان بن خاقان سلطان
خواقین جهان سکندر حشمت صاحب قران سلیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان لازال مؤیدا
بالتأییدات السبحانیة و مؤبدا بابدیة الجلال الربانیة مفتخر و سرافراز بود و لهذا این مجموعه مسمی
بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این ارمغان
آنست که خدمتی لایق بنظر ازین بدرگاه شاهنشاه نتوانست بجز پای ملخی نزد سلیمان بردن عیبست
ولیکن هنر است از موری التماس از ناظران این نسخه شریفه آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس
اصلاح بپوشند و بمجرد کتابت کاتبان لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح صاحب دردان پیرامون کتب
طعن نگردند و این مجموعه مشتملست بر تحفات و دستورات و تحفات مبنی است بر پنج تحفه
تحفه اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوت و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر
دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام تحفه ثانی در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال
کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور میشود و در کتب
ادویه مفرده مدار علیهاست تحفه ثالث در بیان ماهیت و خواص و کیفیات ادویه مفرده و اغذیه
مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بان مناسبست تحفه رابع در مداوای سموم
تحفه خامس در بیان اوزان و آنچه بان متعلق است و دستورات منقسم است به سه قسم قسم اول در
بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تصفیه و تشویه
و امثال آن و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه قسم ثانی
در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم ثالث در
معالجات بادغایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر

تحفه اول
در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ
و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن
و فصول اربعه و بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیة میباشند هرگاه
شخصی اثر دوائی در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن یا در
وقتیکه نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن
نموده و دیگری در غیر اوقات و احوال مذکوره مشاهده و ملاحظه کرده بیان ماهیت آن را موافق
اول ننموده و احاطه بر جمیع احوال هر چند ممتد و شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت
و نفع و ضرر آن را بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اخلاط

فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت
و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی
قیاس بمعتدل المزاج و بعضی قدر بر امنظور داشته اند که کمتر از آن را موثر ندانسته اند و جمعی
اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن را استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج
و قومی موافق قوی المزاج قدری معتبر ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما
شروط اخذ ادویه آنست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار و در حین [illegible]
بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک و سایر
کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و آزموده و مشهور بان بلاد بهتر است و از نباتات
ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس او مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی
نمو و پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام
و اعتدال خشکی و گلها و شکوفهها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمام
شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام برگ
تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت
و میباید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب بوده هوا صاف باشد و حفظ آن
در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید بود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از اغذیه
و قوتش زایل گردد در سایه خشک باید کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا بالذات تاثیر
بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه چه هر چه بعد از اعتدال بمقدار بعد
از ورود بدن معتدل و متغیر شدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او
نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بعد سهولت محسوس شود اثر را معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد
و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هر گاه تغیر ظاهری غیر
خفی دهد درجه ثانی و اگر بنهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هر گاه
طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد
که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تفسیر در جای دیگر [illegible] قدما و متاخرین ملاحظه
شده و ذکر آن لاطایل است چنانست که برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و
ما دام که کیفیتی بحد غلبه محسوسه نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه
[illegible] زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس مجاز نسبت درجه اول نامیده اند

غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در
حار درجه دوم مثلا دو جزو نار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم چهار چندان
و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات لمزیجیت چنانکه در فلفل و کندم مشاهده میشود
منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هر کیفیت بر سایر اجزا و قدر شدت هر یک منوطست بر اثر فعل جزو
غالب در مزاج معتدل که بتجربه و قیاس عبارتست از انست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک
از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باحساس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود بسبب
اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا الاشتباه کیفیت
محسوسه بسبب قلت و کثرت و کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجیه مرکبات نمیتواند شد و
بجهة تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه نهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شد بیان نموده اند
که چون بدن مشتملست بر اعضا مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق
و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح و بر جمیع اجزاء کونیه
شاید پس هر چه معتدل یکنه خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از ان نخواهد
بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل اعضا کرده مفقود الاثر خواهد
شد که معتدل عبارتست از انست با اثر لمن ثانی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور آن
و تجاوز ازان در شان او نیست درجه اول اثر است و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و
اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر او در روح و خلط و رطوبت
ثانیه و اعضا را شامله گردد که غایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم
باشد سم و قاتلست مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوی ادویه منحصر است
به مرتبه و قوت عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه اوست
در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابه که در مبدا ایجاد از
از عناصر حاصل شده و مزاج اول نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانویست در
ملاقی و آن از لوازم مرتبه اولست چه ان ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزائی که هر یک را کیفیت
مزاجی اول مختلفة الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی
کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هر چه را
مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی ذی الاثر موافق آثار اجزاء
مفرده است نیز مرکب را متواضعة القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضاد

القوة نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را در مکان خود اشتغال بعمل نامند بدون
که عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانیست بواسطه افعال صورت نوعیه
و بالخاصیه عبارت از وست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی اوست
که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی آن
که تلطیف اخلاط خاصه دماغ بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی
اوست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و
محققین که ببقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند
که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ابتدا از مراتب
و بعد از مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکبست از مائیه و دهنیه و جبنیه
و تاثیر آن بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار
مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست
که قوتها بعدد فواعل باشد و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزاء غیر متفاعله متماسه در تحت مرتبه
اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست **مخفی نماناد** که بعضی از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک
مخلوط باب و گلی که مرکبست از آب و هوا و بخار که مؤلفست از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه
است یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزای عنصریه او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار
دشوار باشد مانند سایر منطرقات و انعقاد زیبق بعمه است و گویند بسایط منطرقات زیبق و
گوگرد است چه هر گاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد قوة ناریه صابغه غالبه باشد
صورت ذهبیه پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوت نارده صورت فضی گردد و چون اجزا ردی الجوهر
بوده گوگرد کبریت کم باشد تا قوة ناریه صورت قلعی یابد و هر گاه بدی جوهر بیشتر سرب متکون
گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صنع مهوز داشته بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت
غاسی پذیرد و چون تا این حال بنوسه شد بد غالب باشد صورت روی نوشیا که خارجینی نامند
قابض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صنع صورت حدید
عارض گردد و انقلاب بعضی ببعضی باعمال المخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکنست و
غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهلست مانند گوگرد و
و بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده اند که هر گاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزای
از استنباط میتوان کرد چه هر گاه قدر معین او را بعد تقطیر کنند سایل آن اجزای مائیه

وزبد او اجزای هوائی وصاعدش اجزای ناری وسفلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت
عند اغلب اجزای متفرقه استنباط نماید اما آنچه تخمین امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث
طعم از اثر کیفیت حاره وبارده ومنفعله است ودر ماده لطیفه وغلیظه ومتوسطه بینهما واز
فعل حار در لطیف حرافت ظاهر میشود ودر غلیظ مرارت ودر متوسطه ملوحه واز فعل بارد در لطیف
حموضه ودر غلیظ عفوصه ودر متوسط قبوضه واز فعل معتدل الحراره والبروده در لطیف دسومه
ودر غلیظ حلاوه ودر متوسط از لطیف وغلیظ تفاهه وتعریف هر یک وبیان افعال آن بعد از این
مذکور خواهد شد

در ذکر صفات ادویه مفرده واغذیه مفرده ومرکبه وبیان افعال
کلیه ومشابه کلی وتفسیر اسامی ولغاتی که در این تالیف مذکور میشود ودر سایر کتب ادویه
مدار علیها است پوشیده نماناد که ادویه واغذیه را افعال کلیه میباشد مثل تسخین وتبرید و
ترطیب وتکثیف ما برد ونرم کردن وسیلان نمودن رطب وخشک کردن وامثال آن نمودن با بر و هر
یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیست مانند تفتیح وتشدید وتردع و
تحلیل وامثال آن واغذیه مفرده را صفات مخصوصه منحصر است در هفده قسم اول لطیف صالح
الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک وشراب وزرده تخم نیم برشت دویم لطیف ردی الکیموس
کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار وسیب وکاهو چهارم
لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب وپیاز وهر چه تند وتلخ وشور باشد پنجم غلیظ صالح
الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گوسفند وزرده تخم که زیاده پخته باشد ششم غلیظ ردی الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گاو واسب وکبش هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود وبه
هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت نافی که قدید گویند ومانند کومه نهم متوسط
اللطافه والکثافه صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله که حمل نامند دهم
متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کله وروده که ضبط عبارت از اوست یازدهم متوسط [illegible]
الکیموس قلیل الغذا مثل انگور دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک سیزدهم
متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد چهاردهم متوسط ردی الکیموس
متوسط الغذا مانند جوجه که خوب نپخته باشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل
نان گندم بسیار خوب پخته شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله هفدهم
لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مانند نان نیم پخته هجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا
مثل کله پونه [illegible] که ترتیب عبارت از اوست وتفسیر اسامی وبیان فعل هر یک وصفات آن بترتیب

حروف

حروف بدین نهج است اکال یعنی خورنده عضو هر چه بسبب افراط تحلیل وجلا وتفریق وتنقیص
نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا گیاه باشد
اغصان بمعنی شاخهاست ومخصوص شجر وگیاه ساق دار است اکلیل بمعنی تاج واین نام [illegible]
آمده ودر ادویه مراد از او چیزی بودن شکوفه وبار نباتات واکلیل واکالیل جمع آن اجانی بمعنی
نی زار است اودیه جمع وادی است وبمعنی کنار رود وحفرهاست انکباب مراد از ونگاه داشتن عضو
است بر بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکحال چشم کشیدن چیزی است انتشاق
به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد بشع بمعنی بدمزه است وهر چه در الطعم مرکب
از مرارت وقبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی درخشنده بطایح زمینها که آب در آن
جمع شده باشد وبفارسی مرداب نامند بخور هر چیز دود او را استعمال نمایند بنک کرمها که در
ساق اشجار متکون شود بادزهر اسم فارسی پادزهر است وگویند هر چه رفع سم کند ومصنوع نباشد
مخصوص باین اسم است بلغور بفارسی بلغور نامند بزر آنچه از بار نباتات در غلاف ودر قشر باشد
مثل خشخاش بزور جمع بذر است باکوره نخستین میوه که برسد بسر برهین بصاق وبزاق آب دهن
بعر بفتح اول سرگین بکرا شتر جوان وبکر اول دوشیزه تفه بمعنی بیمزه است ومراد از
طعمیست نه لذیذ باشد ونه کریه وتاثیر او ترطیب وتلیین وارخای اعضا وتولید بلغم است
تریاق بفارسی پادزهر نامند هر چه دو شانزده باشد که حفظ قوت وصحت مزاج روح حیوانی کند که
رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند وگویند مخصوص صناعیست وآنکه افیون داخل آن میباشد نامند
بجهت حفظ قوه است که در این امر با تریاق اشتراک دارد تضمیق امتخن شراب با آب تعلیق [illegible]
چیزی بکردن وبنا بر اعضا تکرج بفارسی پوز گویند وان متغیر شدن طعمست یا بو یا هر دو
تکلیس بمعنی چاروج کردن وسنگ آب نمودن وچیره برداشتن آمده ومراد از ومهیا ساختن بعض
از ادویه است بجهت نفوذ وسرعت تاثیر ورفع کردن ثقل وکثافت آن خواه با احراق باشد یا عمل دیگر
تصعید آنچه باثر اجزاء او صعود فرماید ولطیف او را اخذ کنند تمنیش [illegible]
از هر چه از نباتات ما بین درخت وگیاه باشد ثمر بار نباتات است مثل خوشه ومیوه وامثال
آن ثقیل بمعنی گران آمدن بر طبع ودیر تحلیل بوده سریع النزول نباشد جریش نیم کوفته که بلغور
نامند جله برای محله ومیز سنگ لاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جلا بمعنی پاک کننده
است وفعل او دفع کردن رطوبات لزجه وچرک ومده است از سطح عضو مانند آرد وحلبه
ملین طبیعت اگر چه بقوت مسهله باشد جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود وفعل او

تحلیل فضلاتست بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل ثافسیا وانچه شد بد الجذب باشد پیکان وخار را از عمق بدن منکشد مثل کوشت حرزون جامد بمعنی بسته شدن است که در ثمان او سیلان باشد وبالفعل سایل نباشد مثل موم جبنه بفتح اول وثانی اب کرد آمده وجمع شده وجزو چیزی جفاف خشکی حامض بمعنی ترش است وفعل او تلطیف وتفتیح وتقطیع وتنقیه مجاری وتبرید وتجفیف وتسکین صفرا واطفاء تندی خون وتولید ریاح وضرر اعصاب وهرچه زبان را اندکی بکزد وبا تحلیل جلا وعذوبت وتقطیع باشد حامض نامند حکاکه انچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلو هرچه زبان را منبسط سازد والتذاذ حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند وفعل او نضج وتلیین وجلاست وکثیر الغذا ومحبوب قوتها ومعطش میباشد حریف بمعنی کزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته وبسیار بکزد وتفریق اجزاء او نماید وفعل او تحلیل وتنقیه وتعفین واحراق وتلطیف است بجهت شدت حرارت حاد آن بمعنی تند است وانمرکب از تلخی وحرافت است وفعل او مثل افعال اجزای اوست حالق سترنده حلوف اعم از قبله وفرزنجه است حب انچه در تخم نباتی باشد بی غلاف مثل کندم وجو حمل بار نباتات است اعم از تخم وشابه ثمرات است حلب شیره تخمها وغیر آن وشیر تازه دوشیده حشیش کیاه خشک وشبیه بخشک شده وکویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده باشد ومجتمع نشیند خاثر انچه اجزا مختلط را بهم آورد خفیف بمعنی سبک وانچه بر طبع احتمال او آسان بوده سریع النزول باشد خل بمعنی سرکاست ودر ادویه هرچه شبیه به سرکه بر سطح او باشد مثل انچه بر روی به میباشد خاتم بمعنی تمام کننده وعبارت از چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرقی نکذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع نشست خلملع صمغ است حزو سرکین طیور دسم هرچه زبان را نرم سازد واجزاء او منبسط نماید واحداث حرارت وبخار بی چرب نامند وفعل او ترطیب وتلیین وارخاء بی احداث سخونت دواء مطلق انکه تاثیر بکیفیت کند وجزو بدن نشود دواء غذائی انکه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دواء سمی انکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابوق انکه بجهت لزوجه کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهنج انچه در جواهر احجار موجود باشد وباعث سرعت اشتعال او کردد مثل مغزها وتخمها ذلوک بمعنی مالیدنست ومراد از وانچه از سنونات با انکشت بر دندان بمالند دفر بدبوی ذرور انچه سائیده بعد بر عضو بپاشند دواء الخاصیه انکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر یا دفع زهر کند رض کوفتن دهن نرم و

رخص بفتح اول وثانی بناز پرورده ودر ادویه هرچه زود شکن ونازک باشد رزین آرمیده وبردبار ودر ادویه انچه در متانت وخوش جوهری تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد ورادع مقابل جاذبست رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس انچه از او اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول انسانست رسوب ته نشین مایعات وانچه در مایعات اندازند وبر روی آن نایستد راسب نامند روث سرکین حیوانات زهومه طعم بسیار کریه ومرکب از مرارت و ملوحه است زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات برآید واسم کیاهیست که سالغری باشد ودر ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مزغب نامند سایل انچه اجزای او در [illegible] حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب ودوغنها سباخ شوره زار سبط بی گره ساذج کاردنا سم انچه بفساد بیمن هفر نامند وبسبب ضدیت کیفیت وخاصیت مزاج را فاسد سازد مانند نیش سنون انچه بدندان زنند وبمالند ومقوی جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشند سهک بدبو شدن کوشت وبوی عرقی که از بدن آید سهل رقیق نرم شطب بضم اول وثانی از قانون الادب جوهر شمشیر وبفتح اول وسکون ثانی از قاموس اللغه جدا کردن ودور شدن وپوست باز کردن ودر ادویه هرچه باین صفات باشد شطب کویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد وکامل او انکه با اجزاء تنقیه نباتی باشد وان ثمره وورق ولیف وصمغ وبزر وقشر و اصل وعضان وعصاره مثل درخت خرما شرف بضم اول وفتح ثانی کنکرهای کوشک ودر ادویه انچه در اطراف او بر آمدکیها داشته باشد مشرف نامند شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول وثانی بر کشتن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول وسکون ثانی فراخی کوشه دهان شدخ شکستن وفراخی وسفیدی بر روی اسب شنج عضل بمعنی از هم باز شدنست صفاق پوست درشت صخور زمین سنگستان صفق بفتح اول وثانی آبی که بر ادیم یا مشک نو ریزند پس زرد کردد وبمعنی طرف وکنار ودر نباتات انچه چین دارد ویا زردی دلیل بطرف داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیموس انچه از او خون متولد کردد که بجهت مجانبت اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با او نبود طبیعی باشد وخلط بد از او بهم نرسد ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع ونرم باشد بر عضو بمالند وببندند اعم از انکه موم وروغن داشته باشد یا نداشته باشد طلا انچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ انچه جوشانیده اب او را استعمال کنند طیب بسکون ثانی خوشبو ونیکو ان پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن وطاحونه که آسیا باشد مشتق باسم لازم اوست طابع

انچه بر روی آب ایستد عفص بفتح فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای او را بسبب برودت
بهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و ردعت غاسر انچه با وجود بهم آوردن
اجزای عضو را بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دمل و بفارسی فشارنده گویند عُشب بضم
اول و سکون ثانی گیاه هست عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر
است اما در انچه با اثر آفتاب منعقد کرده باشند استعمال می نمایند عنقود خوشه نباتات و
عناقید جمع آنست عطر بوی خوش غرغره بمعنی آواز مخلفت که از حلق آید و مراد از و حرکت دادن
مایعات در حلق و فرو نبردن آن غمض بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنی شستن و شو
دهنده انچه جلای سطح عضو با عانت رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف
و در اغذیه بیشتر متداولست و استعمال لفظ کثیف در ادویه فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبرست
فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فتق از هم
جدا شدن قابض طعم گرفته را مانند که اجزاء زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تجفیف
و تغلیظ و تقویه اشتهاست و در عرف طعم مراد از و خابرانست که بسبب بهم آوردن اجزای عضو جبر
و استمساک نماید قطور انچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بحدتی جالی باشد که چرک از سطح
استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشیر نموده قاتل انچه از ضدیه هلاک سازد و مرادف سمیت
و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر حیوانی مخص بقاتلست قضبان شاخهای گیاه
بی ساق و قضیب واحد اوست قنبیط بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خورش گشت کیلوس کشکی
که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست کثیر الغذا
انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کماد انچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید سبوس گندم
کثیف بخلاف لطیف انچیزیست که اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در
اجزاء بدن بسرعت نماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند
تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده و مراد از آن انچه جلد را بجهت احراق و تجفیف بهم آورد و مجاری
خلط سائل را مسدود سازد مثل زاج در دفع نزف الدم جراحت لطوخ بمعنی اندودن چیزیست
بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیق تر باشد لعاب انچه از خیسانیدن او در آب اجزاء آن
مخلوط برطوبه شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند از او دفع میشود لطیف آنچه
در شان او باشد بعد از ورود بدن منقسم گردد باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن
بسرعت کند مثل زعفران لزج انچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت

مغیر

مزاجی درده که قابل امتداد گشته منقطع گردد مثل نخیا زبی لحاء پوستهای باریک نباتات لخلخه
انچه با مایعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لیف انچه از اصول و لحاء نباتات روید و بالای
تر از لحا باشد لاذع هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق و اتصال در
منافذ کثیره و قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن با انفراد محسوس نباشد مثل ضماد خردل
باشد که مالح شور انچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلاء دهد و فعل او تفتیح و تحلیل تا لطیف
و تسخین و جلاء و غسل با اعتدال است مزّ ملح هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و باکراهت
بود و طعم را بهم زند و فعل او تسخین و جلاء و منع تعفن است ملطف انچه بحرارت معتدله رقیق کردن
خلط غلیظ در شان او باشد مثل جاشا مغلظ انچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که
تفریق خلط بحرارت منضجه و اخراج اجزاء آن جزء بعد جزء از موضع اشتباک خلط کند مانند جند
مجمّد هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص با برد قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند
و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از انکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت
تفریق اجزا مانند خردل مملّس انچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و ضد مخشن است مفتّح
انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطر
اسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سیال لطیف قابل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض
لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد
مثل تخم کتان مصلّب انچه ضد مرخی باشد منضج انچه خلط را قابل دفع سازد اعم از انکه رقیق او اغلیظ
کند چون خشخاش یا بالعکس از مانند طبیخ جاشا یا مجمد را نرم سازد چون حلبه مقطع انچه بسبب
حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و دفع او نماید بدون تغیر
قوام خلط مانند سکنجبین مفشّی هرچه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند محکّک هرچه
بسبب قوه نافذه حاره تحریک اجزاء لذّاع نمایان کند مثل انجره مقرّح انچه بقوت حرارت نافذه
تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزاء
فاسده کند مثل بلادر محمّر انچه بسبب حرارت جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر
با خردل محرق هرچه بقوة نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل
فرفیون مفتّت انچه تفریق اجزاء متحجر کند مثل زجاج محرق معفّن هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد
نوعی که بدل ما یتحلل او نتواند شد بدون احداث احراق و آکل مانند زرنیخ مقوّی هرچه تعدیل
مزاج و قوام اعضا بخاصیتی کند که قبول رفع فضول نموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه

باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ مرقق انچه بخلاف منضج
باشد در تغلیظ مفتح هرچه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی
و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را دفع نماید مثل شراب مشهی انچه
طبع بخواستن غذا کند مبهی انچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضا
شامل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر انچه اخراج مائیه اغذیه
و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا
نماید معرق انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند
مقیی هرچه اخراج فضول از طریق مری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و
امعاست مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی انچه اخلاط حاره را کسر
حدت نماید مخدر انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانیست نموده
کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک باشد مزلق هرچه ترطیب
و تلیین سطح عضو نموده لغزنده کند تا انچه در ان محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل آلو بخارا
مجفف انچه افنای رطوبات یا تقلیل ان کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب کثافت و چسبندگی
در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سنجد یا بسبب لزوجت باعث سده
گردد مانند لعابها مغری انچه بالفعل یابس بوده در دو رطوبت لزجه باشد که سبب حبس سیلان مواد
گردد مثل آهک شسته منعش انچه طبیعت را منتعش و ترویح سازد اعم از انکه ترویح او با آب شود
مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هرچه بقوه نافذ محرک مواد دماغی بجانب خیشوم
کند و بسبب دفع آن عطسه حاصل گردد مصلح انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از
انکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوة یا کسر حدت او کند یا بدرقه نموده
باعضا گردد موسخ هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاده سازد مثل موم روغن
مدمل هرچه بجهه تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده گردانیده دهن زخم را
بهم آورد مانند دم الاخوین ملحم انچه بسبب جذب لطیف و تعدیل مزاج خون که وارد موضع
جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند مشفع بهمزه و یا
مرادف مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مزواه پراکنده مغلوق
بفتح اول و کسر ثالث نارسیده را نامند و کلها هرچه سر او هموار نبوده زوائد داشته باشد
مغروق گویند منفجنده و کج شده مضغ خاییدن چیزی ممزوج هرچه ولغاییده باشند مسبت

انچه خواب آورد و با منوم مرادف منکر هرچه مسبّی او بود اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد
مغمضه هر بار یکه درد دهن حرکت دهند مروخ مالیدن چیزی بر اعضا مسوح انچه در مالیدن
آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند مبرود انچه بسوهان خورده کرده باشند منخول
انچه بیخته باشند منتن بدبو مصول انچه در شستن او مبالغه کرده باشند محروق انچه در بوته
بجد رماد نرسد ناشف انچه جذب رطوبت سیاله کند اعم از انکه منافذ او مرئی باشد مثل
آهک آب ندیده یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف افعال نیز نامند محجم [illegible] نبطی
در لغات مراد از لغه قوم [illegible] و در ادویه حرارت دوری که نکشته باشند نفاخ هرچه در
او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و
امعا مثل لوبیا و خواه در عروق مانند مغز ها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویه با هست
نفوخ انچه از ادویه نابسته سائیده را بجایع در بینی دمند نقوع و نقیع حب نابیده که
بجوشانیده صاف نموده استعمال کنند نثاره انچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نطول
هرچه را جوشانیده و آب او را بر اعضا ریزند و یا شویند قشر او پوست لثوق انچه به بینی کشند و ج
بفتح مهمله و زمین سخت وهن سستی و ضعف ونی جستن از نباتی و نی کرنده و وقود بر افروختن آتش هـ
هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گداختن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی
هش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و بادنک افشردن ریزه شود مثل چوب و غاریقون
هتک پاره شدن
در بیان ماهیه و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده
و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغه یونانی و سریانی
و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماناد که هرچه مجرب دیگرانست بلفظ گویند
مجربست یا مجرب دانسته اندراج میشود و انچه حقیر خود تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور می
سازد و در هر دوا افعال کلیه او اولا بیان میشود مثل انکه مفتح است یا رادع است و امثال
ان تا آثار او را مستحضر با فعال مذکوره که یا فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر
دارد ندانسته یا چیزهای موافق غیر مذکور در امراض غیر مسطور تواند استعمال نمود و تجارب
دیگر حاصل گرداند و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل
ان دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراد باشد و بعضی
تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید مرکب بیان خاصیت جزو دیگر انچه نشود بخلاف سابر کتب
که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز

مرکب ذکر نمایم آثار بیخ او شده اند و علی هذا القیاس و چون مداوای چندی از سموم بیک نوع
است و هر یک را بانفراده دوائی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر همه
آن بیان نموده در تلخیص رابع که مخصوص است ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد شد از متون کتب
ظاهر میشود که اول کسیکه تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی
لقمان عبارت از وست و تالیف مزبور مسمی بمقالات الستة فی الحشائش است و ثانی فولس که
ادویه عین را جمع و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را نحو بر کرده و رابع جالینوس ملقب
براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول
کسیکه از یونانی بسریانی نقل نموده دیدروس ضاری بابلیست و زیاده بر ترجمه چیزی بیان
نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزیدها افادات و تالیف
مزبور مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده اند بر پنجاه و دو
باب تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریاست که کتاب
کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ رئیس و ابن اشعث و ابوحنیفه دینوری و شریف
و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن بوختیشوع و صابی و امین الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن
بیطار و مولف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود بصیری تذکره را تالیف کرده
و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون
بسطی در ادویه نموده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر نرسیده
که بلغه فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد **حرف الالف الالف مع الالف آطریلال** لغت
بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و مراد ازو تخم بستانیست
ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و
برگش متفرق و ساقش مربع در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره است و شبیه برازیانه است محرق
ازدو فوانست و تخم خلال ذان گویند در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الاثار تنقیه و مدر
فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون تازه بطبخ بنوشانند و با عسل بیاشامند مفتت
حصاة و یکدرهم او را با عسل جهت رفع ریاح و بلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف
قروح و زایل کننده آثار جلد و تفوخ او در بهق و بدستور شربا و مسقط جنین و مضر بجگر حار و
مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم
تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی یکدرهم او را با عاقرقرحا و زنجبیل در اول

دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را
مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند در روز اول تا روز سیم موضع
آبله کرده بعد از رفع زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز
سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور بدون مدت مزبور استعمال
نمایند بیشک رفع برص میشود **آقتی** لغت یونانی و بمعنی بزر الکلب است بجهت نفع کردن او از
سگ دیوانه را و آن نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شبیه بنبات رازیانه و برگش شبیه ببرگ قرنفل
و از آن درشت تر و خاردار تا اسم ما بین سرخی و سیاهی و تخم او مایل به پهنی و سبزی تیره و در غلاف دو
طبقه و از نرمس کوچک تر و در طعم مجتبت و تندی و تلخی با نخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از
برگهار و بید در اول سیم گرم است و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و قاطع
و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و در رکبین و مجفف باعتدال و طبیخ او بجهت جمود و بر زدگی
مفرط و سقوط آن بجهت زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ
دیوانه گزیده باشد یا زهر آن و ضمادش بجهت کلف و با عسل بجهت جوششهای سر که زرد آب از و آید
مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزنش جبالغار یا دو
وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده و کوبیده نگاه
دارند و تا سی و سه مثقال با عسل بدفعات تا یک روز در هفته یک روز دهان سگ دیوانه گزیده شده
بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که تا شیر تازه بیاشامند بجهت دفع زهر سگ دیوانه گزیده
نمایند هر چند که از آب بترسد و گویند چون گیاه او را مجتمع اجزا آن در خانه سرخی بسته بر اعضای فرزند
مواشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی که مخصوص در نزد سر انسان میبایند و گوید بعلاوه
او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل کرده که
این گیاه در شام بسیار است و خشیشة الحلمات تا مند خوردن او بغایت مقوی باه زاو نگاه
داشتن او مورث عشق زنانست حتی بکه اصلاً ما نعت بجامل او نکند **آرغیس** حنین بن اسحق در الف
مع الراء ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت قابضه
و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوت رادع و جرم او با شراب بجهت
درد جگر اگر ریحی باشد و با آب سرد و با وجودیت بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه در آن
جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در دفع گرمی جگر گویند از مجربست و خمیده بطبیخ
او منفوح یک و فرجه امعا و مقعده او بجهت علاج خبیثه و درد دندان و تقویه لثه و اکحال او

مقوی باصره ودر جمیع افعال مثل مامیران وفطور ضماینده اودر کلاب جهة تجفیف رطوبت
حفظ صحت چشم ودمع بقایای رمد مزمن بغایت مفید وعصاره مطبوخ منعقد او در افعال
مانند حضض وقدر شربت او دو مثقال واز طبیخ او تا سی درهم ومضر صاحب سعال ومصلحش
عسلست آاملیس بلغت بربری ومغربی نباتیست شجری ودر بلاد مغرب بهم رسد طول او بقدر قد
وزیاده ازان وبرکش مانند مورد نرم وثمرش بقدر بار سرو وسبز وچون برسد سیاه وزرد شود
وچوبش باریک وصلب واندرون او سفید وزرد ومایل بسرخی ومستعمل از وی بیخهای باریک
اوست مرکب القوی ودر برودت وپوست در دوم غالب وبیبس بعض وآب مضاینده او کرده رنگ
آب بکرند جهة استسقا وزردی رخسار مجرب دانسته اند وبدستور وچون با کوشت طبخ نمایند
وکوشت را با آن شامند همین عمل کند وجرم مطبوخ او مقوی جگر وسپرز ومفتح سدهاست وقدر شربت
از جرم او تا دو درم آاباز لغت عربی وآن رب سوخته است وطریق احراق او در دستورات مذکور است
در دوم سرد وخشک ومغسول او جهة قرحه چشم وجوششها وجراحت خصیه واعصاب و
بواسیر وزخمهای کهنه ونزف الدم وسیلان رطوبات وبا روغن گل سرخ جهة قروح مقعد وبا
سرکه جهة تحلیل ورمها واستسقا نافع وبدلش سرنج وخورد ذکر کشیده است آاشرون بلغت یونانی
اسم سماقست آامولن یونانی اسم نباتیست که ذکرشد نامند آاقلیس بمعنی طاهر یونانی
اسم مخلصت است آانیس بیونانی اسم انیسونست آارن بلغة یونانی لوقا الکبیر است آاری
صارن بیونانی لوف الصغیر است آاقلس بیونانی دوسر است آافویس بیونانی اشراس است آابو
بیونانی ناتخواه است آابنوس معرب آابنس یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب وثمرش
مثل انکور زرد با حلاوت وبرکش شبیه برک صنوبر وعریض تر ازان وخزان نمیکند وتخمش مانند
تخم حنا وهندی با خطوط سفید وقسم حبشی سیاه وصلب واملس وبهترین اقسام است در اول
سیم کرم ودر آخر دوم خشک وملطف ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح ومحلل نفخ معده و
مفتح سده سپرز واکحال متخذ او با آب ودرور شرح جهة بیاض وقوب وقرحه وبثور ودمعه مزمن
زیاد وجرب وحکه ورمد یابس وحفظ صحت چشم ورویانیدن مژکان ونشارة او جهة جبر جوش
زخمهای تازه نافع ومحرق مغسول نشاره او لطیف تر ودر افعال مذکوره اثر آن سریعتر وطلای
محکوک مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است وکویند بالخاصیه اطفای چون بجاری میکند وبا
سفیدی تخم مرغ جهة سوختکی آتش وبانفراده جهة تجفیف وکوشت آوردن قروح جنبه وقلع
جوششهای پرآب وآبله کردن اعضا مجربست وقدر شربتش تا سه درهم ومضر معده ومصلحش عسل

وبدلش چوب بکار ازاد دار و لغت فارسی وان سلوق جبلست الوی نجار اسم فارسی الجاس است الوی
اسم فارسی ادولب است اب دارو موم بانیست ومحمد بن زکریا دوای دیکررا باین اسم خوانده آاتش
بجکان اسم فارسی جنداست اهن اسم فارسی حدیدست اهن ربا اسم فارسی مغناطیس است
ادو بندة بفارسی بهمیداست اردسیوس جار اسم فارسی خشکاراست اردجو زبان کرده اسم
فارسی سوبوی الصغیر است اردکار سوبوی الشبوا ست الوین سفید اسم شاه لوحست الوبالو
اسم فارسی غز اسپانست اهو اسم فارسی غزالست امله اسم فارسی املج است اردجو رقوف
الصغیر است آب بنکر اسم فارسی عسل القصب است اب باران ماء المطر است اب چکیده
از کوزه وغیره ماء القطر است اب جوش شاینده اسم فارسی ماء الشعیر است اب جو افشرده اسم
کشک الشعیر است اب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است اب اهن تفته اسم فارسی ماء الحدید
است اب ماهی نمک سوده اسم فارسی ماء النونست اب درخت کافور اسم فارسی ماء الکافور است
اب کامه اسم فارسی مری است آهک اسم فارسی نوره است ارک اسم فارسی سفرجل است ابر
برنست اسم جربانست ابک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبقست اتک بنون رصاص اسود
است آش باوان از اغذیه است واز مدونه مذکورست اتری اسم فارسی اغذیه مطبوخه مانند
وبعضی ازان در مفردات ودر سایر مواضع مذکور میشود ابنه چینی نخبه از مس ونقره وبرنج ساخته
اردویج بلغت ترکی اسم درخت ابهلست آاغچو بترکی اسم دلبیست آغچور بترکی اسم لبانست اغاج
دلن بترکی اسم سوذانباست الوج بفارسی غنده مکرراست ادبونیه بفارسی گل اشنان نامند
ابق باصطلاح اکسیریان زیبقست اودس اسم فارسی ابهلست وابرس نیز کویند الك واله
اسم فارسی سنبل الطیب است اهوری هندی خردلست الی بلغت هندی اسم انزاست انه
هندی اسم سوبوی است آابغز بفارسی شوره کویند وان از بخار مائی بر روی زمین شوره زار
بهم رسد وبعد از تصفیه ان با نمک شبیه بنمک میشود ودر آخر سیم کرم وخشک ومفتح سده و
منقی بلغم واوساخ بدن ومسهل ودر نهایت حدت وقوی تر از نمک وبوره در افعال وجهة علل
سپرز ودرد کمر نافع ومجرب دانسته اند ومضر مزاج وکرده ومصلحش کثیرا و عسل وقدر شربتش
تا نیم درهم وبدلش ملح اندرانی وربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که هیچ چیز رفع نشود
مجربست واز خواص او سرد کردن ابست بعمل مخصوص که آب در ظرف روی نو با کرده در آب شود
حرکت داده واو جز واعظم تا برودات ابل هندی اسم هالست ابو بفارسی اسم اسفنج است ابو
خلیا بفارسی هوجوه نامند واصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه برک کاهو وباد بلند

و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و شاخش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر
انگشتی و لبلاب سرخ و معروف تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مزاحم
و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع مغص و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده
و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد
جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم
است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و مرهم طلی بر زنبق دهند جهت سوختگی آتش و حمول او بجهت
حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع احوال بیخ او قویتر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و بیخش
نرم و تا فرسخ دراز و خشن و پر شعبه و گلش مایل به بنفش و ریزه و قابضتر از قسم اول و ضماد برگش جهت حمره
و منع عرق انفع و لبلاب مایل بر طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او باریک
و گلش بنفش و بیخش درازتر و سرخ و تند طعم تا از همه و جهه گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب
هیئت با شباشت و تعلیق او نافع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و تفه
سرخ و در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با مثل او روغن و قرد ما تا جهت حب القرع و دیدان
کرم امعا بغایت نافع و ضماد برگ با پیه بز تا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و ضماد
او با عسل جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و جهت اخراج
جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و دفع آثار و غلظه طبقات چشم و با سرکه شربا و ضمادا جهت
سپرز مفید و قطور روغنی که در وی جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه هیئت ادویه
و جلا بباطن چشم و محلل ورمهاست و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل
او و تخم او بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول
و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از وی فیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده و بیرون
نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه در آب پخته و تخم او کشیده باشند از قسم ابریشم
خام نیست بلکه حریر عبارت از وست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تجفیف بغایت مقوی
دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و دبه و آب مطبوخ او با شکر
جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق آن ضعیف تر و جهت قرحه و دمعه و جلاء
و جرب چشم و پوشیدن حریر جهت منع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش
انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است و هیئت
طریق استعمال او لیلبلاب ریزه بمقراض کرده اند و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سایند

ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن ثمر از سرو
کوهیست و مراد از و بار او ست شبیه بنبق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و اندک شیرین
و بقبض و حدت و عطریه و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت
گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوة مجففه قابض و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین
و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و سحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت
استسقا چون ده درهم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر آنکه او را فرا گیرد و بر آتش
بگذارند تا روغن را جذب کند پس بسایند و با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب
گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و ابدی بواسیر و دفع اقسام کرم امعا بغایت
نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را
جاری سازد و جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند و در روغن
سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد برگش جهت اورام خاره
و سیاهی جلد و چرک و آثار دیگر از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از بریدن زخم در عضو بماند
جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و امثال آن بر جراحت مفید و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب
مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق بکوفته
آن با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو
مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن
او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن آن دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم ابوغالس بلغة
یونانی اسم غاسول رومیست و ابوغاوس و اوقا و سین نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار
است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریک تر و ما بین برگها خارهای سفید
دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ
و مستعمل در تداوی بیخ عصاره و رطوبت او ست که با آب گرفته اند و آنچه خشک کرده باشند
و برگ و شاخ و گل او را سابیده دستار میشویند و باین سبب غسول نامند و مؤلف تذکره
اولوا الالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی او را غلط حمل نموده ظاهرا غاسول
رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را ابزار تمیز باشد و عطریه ندارد و مستی بغاسول قادری است
و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح
فراط از رطوبت خالص و بدستور دو وارده فراط از خلوط مختلف مذکور با ماء العسل مسهل سوداء

وبلغم و زردآب کوید جهت استسقا نافع و مجرب است و همچنین بسبب افراط از بنج و یک مثقال از عصاره
اش با ماء العسل همین عمل کند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب
قاطع اسهال اوست ابوفطن نباتیست شبیه بابونه گاوی و بیابانی و بیکوهی و مفروش بر روی
زمین و بیخش سطبر و در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع
و مصلحش عسلست در شربت و مقدار شربتش تا یک مثقالست ابیل نباتیست بیخش شبیه
شلغم و خوش طعم و برگش مثل سیب است و شاخهای او بسیار و تخمش شبیه تخم زردک و در کنار
دریا روید و مؤلف اختیارات گوید برک آنچه در زمین خشک روییده باشد تلخ است در دوم گرم
وخشک و مدر بول و جهت سپرز آزموده و مقدار شربتش تا دو درهم است ابوکاکات دام عنکبوت
است و در حرف عین ان شاء الله مذکور خواهد شد ابرون لغت یونانی و بمعنی دائم الحیوة است
و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را
بستر کوهیست ساقش بقدر ذرعی و زیاده و بسطبری انگشت مهین و با رطوبت که بدست
چسبد و برگش شبیه بزبان و با دلیل و با رطوبت و گلش ما بین زردی و سفیدی و بسیار
او هیز از کوهیست و صغیر او از جنبت سنگ لاخ و محوطها و مواضعی که سایه داشته باشد
و شاخهای او دو نیمه و از کجا بیرون آمده و برگ او دو نیمه و پر آب و بقدر رشبری و گلش کوچک
و زرد و مایل بسرخی و تخمش مثل تخم جانی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است در آخر دوم
سرد و در اول خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتح سدد جگر و زهره و منهل صفرا و قاتل
اقسام کرم امعاء و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حاره و مانع نزف الدم و جهت حبس
اسهال بلک او بتنهایی از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره
و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب است و نطول عصاره او جهت
گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و حول او جهت قطع رطوبات
سائله رحم مفید و طلای او جهت باد سرخ که نیم زده خون اموضع با آبا مخلوط کرده مجرب است
و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ او با عصاره او در آن جوشانیده باشند
جهت درد گوش بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره
او تا مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدس منقولست
که نوعی از حی العالم میباشد در قد و برگ شبیه بخرفه و مزغب و غبار آلوده و در خوابگری مفتح
جلد و ضماد او نیز به کهنه محلل خنازیر است ابراز کاهیست ساقش نازک و شکننده و در انتهای

ساق برگهای بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد
و مواضعی که متصل بآب ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را باشیر پخته میخورند
با اندک تلخی و تندیست و در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و مشهی و دیر هضم و عصاره او
جهت اورام رخوه و بیخته و سرکه نافع است و چون در آب نمک بخیسانند تلخی و تندی او زایل
شود نفاخ و محرک باه و مصلحش بجهت رفع نفخ او نعناع و شونیز و سرکه و کرفس است ابنت بلغت
مغربی گوشت با لنگست و در اوّل حرف نون مذکور میشود ابن عرس جانوریست بری و معروف و بفارسی
راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پای او دراز تر از موش است و از روبه کوچک و موی
دم افشان و در مصر بخانها الفت بسیار میگیرد و در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک
و گوشتش محلل ریاح غلیظ و مقوی جگر و مبهی و موافق صاحب استسقا و بارد المزاج و باد زهر
سموم است چون با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسیدن آب نضج یافته باشند و چون پوستش را
کنده و جوفش را بعد از پاک کردن بنمک اندوده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت
سموم هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک گشنیز کرده و خشک کرده باشند جهت رفع
و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند خاکستر او با سرکه
جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای جوف
او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و
مغز مجرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون
پختن است و گویند چون کعب او را در زمان زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید
و چون او طعام زهرداری مشاهده نماید بلرزد و موی بر او راست شود ابازیر انچه در طعام پنهان کنند
اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یا ابنه ابنم کاجی بترکی اسم خبازیست ابنل هندی و بحسب
است ابرک بهندی طلق است ابراز مؤلف تذکره گوید بلغت شام کاه سوز نجاست ابوقرلیم
شاه بلوط است ابن اوی کلب بر است و بفارسی شغال نامند ابو تمرون بلغت رومی افسنتین است
ابرار الفظه بلغت مغربی ابرون صغیر است ابو الاجساد کبریت است ابو الارواح زیبق
است ابلبوا بلغت عبری ابرو است ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است
ابروبیون بلغت یونانی اسم اشنه است ابیثون یونانی زاج است ابادروس یونانی و حبشی
ابرکون نشاسته است اب سنبل الطیب است ابوفلمون حجر الشیخ است ابلبز طین
مغربیست ابرون شقیقی بحریست ابوعماره صغیر است ابرنیون برومی اسم ابرنجاسف

بروی اسفاناج است ابوغلس بروی کل خیرئیست ابرون برومی اسم لوف الصغیر است ابو
طاموند یونانی اسم قضر الیهود است ابزنج برنج کابلیست ابرهبا از جمله اغذیه و از آنست
که با آب غوره و قند و نخود و ادویه حاره و بادام و کلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و
مفرح است اترنج بفارسی بالنک و ترنج مانند پوست او در دوم گرم و خشک و تخم در اول سیم
گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف و ترشی او مقوی
دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن صفراوی و مقطع مره الصفرا و با قوه تریاقیه
و ملطف و مشهی و ضماد کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت
خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی
و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار و شاخ ذار نافع و طلای او جهت کلف و نوبا و
جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی مانده و غرغره به
مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش
شربت خشخاش و شراب التین و بدل شراب نارنج و آب لیمو و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسانند
مضمحل سازد و رب او در افعال قوی تر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی و مفرط
و قطع قی و دفع سموم و اکحال او جهت بیاض و طلای او جهت نوبا نافع و گوشت او که تخم مانند در
اول سرد و تر دیر هضم و مضر جهازات عصبی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث
قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفتح و مشهی و با قوه
تریاقیه و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن
قی غیر صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره گوشت و پوست او که با هم کوبیده
باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت
مرض ثعلب مفید و عنبر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست بکجده
اترا بالتمام در شراب اندازند در ساعت تیز کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ
حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربتش از خشک او پنج درهم و از تر تا هفت مثقال است
و تخم در افعال مانند پوست او و با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی
و قوی تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و اثبات
یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلای او جهت تحلیل ورم
بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلا و شرب او بغایت موثر و مفتح سده

از

گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کنجد با آن بدهن کنند کوبند عقرب با او
نزدیکی نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام
و دمبلات نافع و برص و بهق و هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس
بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح
و جهت رفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او و همین اثر دارد و مولف جامع
انطاکی مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شود جهت رفع جمیع
سموم و امراض اعضای رئیسه و جهت زحیر مجرب میداند چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن
ترنج که پوست او خالص و شش عدد آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا دو رطل در
روغن کنجد انداخته و هر سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه
و بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین آن جهت امراض بارده و عصبانیه و درد مفاصل و رفع لرزه
تب ربع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت مواد در اسفار و بریدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق
و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سقوط
او جهت درد کمر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است اترکن
هندی جنه است اتویل بهندی دروغ است اثمشیر یونانی و اسم بابونج است اثان عربی
حمار شیر دهنده است اتری هندی اسم امغاست اثباتون شرابیست که از آب انگور و عسل
و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثاولیون
یونانی اسم اشترغاز است اثالقوبو یونانی اسم اشق است اثرو یونانی اسم بنفشه است اثالسطیقون
بلغه رومی موانست اثمد بفارسی سرمه سنگیست سیاه و براق و صلبه و اهل اکثر را
آنست که چون چند روز با صابون شسته نمایند قلع خوبی میشود و بهترین او اصفهانیست
که از نواحی مهنیا بخیزد در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است و بمراتب
درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع
اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم
و دفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا و بالذات مثل مقوی
باصره پیران و حول آن جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت
قطع رعاف که از جانب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر سر بدن طلا
کنند جهت کشتن و رفع قمل و بدرو او جهت جراحات تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه

و ذرور چشم بغایت مفید و محرق او که تا نیم سوخته بر آتش گذاشته باشند تا شعله و رکشته
بوزد لطیفتر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین حردون و شکر جهة غشاوه و بیاض
چشم مجرب و با حضض و سماق جهة دمعه و جرب بدستور مجرب است و مضر شش و مفاصل
او قاتلست و بدلش انار و مصلحش شکر و کتیرا **اثرار** بلغة اهل بادیه اسم ابزار دبر است **اثل** بلغة
عربی اسم نوع بزرگ گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و باز غبار اندکی و ثمرش بی
شکوفه و بقدر نخودی و نزدیک بزازان و بشره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانهای ریزه بهم
چسبیده و گویند با او سرخست و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مؤلف اختیارات و جامع نظام
و منهاج و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را
مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام
سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الاثل عذبه ثمرة العرعر عذبه عذبه ثمرة الطرفاست
و اثل در اول سرد و در دوم خشک و با قبوضه و اندک ملوحه و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ
بیخ و شاخ و برگ او جهة جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی و در سرکه و شراب
مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قایم مقام حب رسوا است و زاو
قروح خبیثه و آتش و اکله و نمله و مضمضه او جهة درد دندان و ضمادش جهة تحلیل ورم
جگر و بخور او تا هفت دفعه جهة سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوششهای دهن که از آب او زاید
و ما کثر و آب طبیخ او جهة قروح مقعد و تقویه موی نافع و در قطع خون همه اعضا از اکثر او
مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش
جوز السرو و مصلحش صمغ عربیست و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن
آن تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صمغ الاثل ذابعا و ثمرش در دوم سرد و در سیم خشک
و بعضی در دوم گرم میدانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده
و سپرز و اعصاب و التیام دادن او جهة نفث الدم و ذبو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی
و رطوبی و بعداده او با کل جوزی و بدستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گل نار کرده سه
دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون لیا و مفید
است و طبیخ برگ و فقه او و ضماد برگ او که با شکر بنوشند جهة یرقان و کرم
و بلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهة دفع رطوبات معفن نافع و چون پخته
او را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عضا او دوغ و نان میدهند تا ول نماید تا غذر همی بن

و خوبی رنگ رخساره و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده آن میشود و چون با صندل و آب
افسنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة تقویت اعضای غذا و اعصاب و سده
سپرز و سفیدیل و جهة معض نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم چکانند جهة ردع مواد و
تقویت اجفان و حدة بصر مفید و قدری او جهة قطع خون جراحات و بر بدن گوشت زیاد و عنول
او جهة جرب رطب و نیکو کردن رنگ و رخساره و رفع قمل و حول او جهة دفع رطوبت چشم
و قرح و مضمضه بطبیخ او بدستور خایدن او جهة تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او
در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر سرو و مصلحش دوغ و قدر شربتش از خایده او دو درهم
تا چهار درهم و بدلش پوز گلش عفص با نیمه انار است **اثلق** بعربی اسم بیخکست است و بیونانی
اغنس نامند بمعنی طاهر و پاک و نبات او ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب قریب با آبها میروید
شاخهای او هویج و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ و بر سر هر شاخ پنج عدد شبیه
بپنج انگشت چون دست نماید بوی او در عطر به شبیه بپیتانه و گلش سفید مایل بسبزی
و از دوی و تخمش از فلفل کوچک تر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او را افعی نیست و مداومت تخم او
قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک و گویند در سیم خشک است و بعضی در دوم سرد و
تر دانسته اند و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوت قابضه و محلل و ملطف و
مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و تریاق زهر سموم و مجفف منی و شکننده باد و قوت باه کننده
شیر و جهة گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب
جهة گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهة تحلیل ورم صلب و احشا و ورم سپرز و جراحات
و التواء عصب و دردها و درد سر رطوبی دوری مثل قرانیطس و شرغن نافع و بدستور نطول
مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلای او با آب جهة ورم و شقاق مقعد و حول و بخور تمره
برگ او و ما مثل آن بودنه صحرائی جهة ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم
او با کره تازه و برگ در جهة صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوة باه و گریزانیدن
هوام نیز و بخور او نیز باعث گریزانیدن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش بوزن آن شاهدانه است و هفت عدد از برگ او مسهل
قولنج و مجرب و گویند تکیه کردن بر چوب و بر تخته فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است
اثاناسیا بیونانی اسم معجونیست بمعنی منقذ الامراض گویند اسم حکیمی که کشف این معجون
نموده و حکیم کرکست بنا بر این باسم موسوم شده **اجا** بلغة هندی درختیست برگش از

برای جذام بهمن تر و شکوفه او چون ریشهای ثمانهای سرخ کرده تره او پخته و بارش شبیه بهلیله و چون
در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیم کوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بجوشانند
جهت حبس بول بسیار آزموده است **اجر** بلغت یونانی و عربی بالف ممدوده و هم بفتح الف
مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با کرفس آشامیدن مفتت حصاة
و ضماد او با آب غوره جهت رفع شری و منع ظهور دانه و با نمک و سرکه جهت خنازیر و با سرکه گاو
جهت اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و نزف و سوء القنیه و درد رو و جهت قطع خون جراحات
تازه و جلوس بر روی آجر گرم پخته جهت رحم رطوب و بارده و رحمی مجرب خصوصا وقتی که روغن
گل بر ان ریخته باشند و چون آجر را بر تپیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آب را
بجوش آورده و سر را بخار او بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه
و درد سر کهنه بی عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن آجر را بقدر یک مثقال ریزه
کرده در آتش سرخ نموده بروغن زیتون اندازند بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده
باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل آشامیدن او جهت تفتیت سنگ مثانه
مجرب دانسته اند و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعاء و جهت مغص
بارد و فالج و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق
النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید و
اکحال او جهت تحلیل آب نازل شده بی عدیل و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کردن
دانه بواسیر و دفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهت گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده
و مشیمه سریع الاثر و سعوط او جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین
الم آن و طلای او جهت زخم آتش بی عدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض بارد
بینی و دماغ و ضماد او با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال
مضر معده و مصلحش شکر و مضر گرده و مصلح آن کتیرا **اجود** بلغت هندی اسم کرفس است **اجوان**
هندی اسم نانخواه است **اجری** بهندی کرفس است **اجاص** بفارسی آلوبخارا است اگرچه شامل
اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از او
آلوی سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا و بی دفع و مسکن
حرارت دل و رفع صفراوی و تشنگی و جهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ
نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت و موافق سینه

و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهت قی و غثیان حاره مفید و
غرغره بطبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهات و منع نزلات دماغ و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و
آشامیدن او جهت رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعاء مجرب و مضر باه
و مصلحش گلقند و در دمبرودین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی
و آلوی صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرم تر از صمغ عربی و یبوست
آن کمتر از آن و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکحال او جهت حدة بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا
و جوشش بدن اطفال مفید و ربا و سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب
مواد و سایر آثار مثل آبالو است **اجوان** هندی بخت **اجلاجندن** بهندی صندل ابیض است **اجوار**
هندی هو دیغ ترکیب **اجل کروی ککری کلابیرا** بهندی عصارة قثاء الحمار است **اجاص ابیض**
ادرکنت **اجیون** بجاء مهمله لغت یونانی و بمعنی راس الافعیست و آن ثمر گیاهیست شبیه بکبر
افعی و بیشتر در نبات و خشن و باریک و برگش از برگ ابوخلسا و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست
چسبد و غبار دار و مزغب و شاخهای او بسیار و مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگهای ریزه
و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و
باریک و در آخر دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او
مقاوم جمیع سموم جوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب با چیزهای مناسب
بیاشامند گویند جهت درد کمر مجربست و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش دانه تر بخت **احریض** بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران و بلغت دیلمی
کاچیره نامند و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری او در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی
میماند منضج و با قوة قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گشاینده خون منجمد و ملطف
و ضماد او با عسل جهت قوبا و با ماست ترشانه جهت احتباس بول مجرب و طلای او با عسل جهت
بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و
مضر سپرز و مصدع و مبخر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت
بجوشانند باعث زود مهترا شدن او و لذت اطعمه میشود **احداق المرضی** بهار است و او
نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد **احداق البقر** عنب الثعلب سیاه است **احلب** و بنا بسریانی اسم
شیرمست **احدباوا مادیا** بیونانی افعیست **احشاء البقر** بحاء مهمله سرگین گاو است در آخر
اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال او نیم از سوخته او

جهت استسقا و رفع سموم بسیار آزموده و ضماد تازه او که سبز و نشده باشد جهت ورم جراحات
عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و تسویه و التیام جراحات و درد مفاصل و عرق
النسا و رفع اثر گزیدن هوام و عقرب و با آرد جو جهت خوشنها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل
جهت اورام بارده و با بوره و گوگرد و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با
باقلا جهت ورم پستان و با آب اسبغول جهت نقرس و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهت خنازیر
و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون و
گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و بر زیر ناف زنان
جهت اخراج جنین مرده و هرگاه ملتصق بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و بعضی گاه جهت
رفع قولنج و ورمی و ریحی سریع الاثر و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلای سوخته او با سرکه بر پیشانی
جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او
جهت عسر ولادت و کرم را اندن بشه و ظهور نماید او با روغن و بادام تلخ و شراب جهت الوجه در
گوش بسیار مفیدست اخروس یونانی انار بطوفت اخواس یونانی کندری بریست اخلوس
یونانی نانخواه است اخله بلغت مصری لسنباج است اخسبنه خردل بریست اخزیط کراث بریست
اخرطوس کرنب بریست اخیروس نباتیست غیر گندم صحرایی منبت او کارها شبیه بگیاه ارزن
و تخمش سیاه و ریزه و گلش سفید و تخمش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلله و قابضه
است اخبونوا اخیروس است ادراه عربیست بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و در دویم
او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و
نافر و مسهل بعضی و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلوچه رسیده جهت
سرفه حار و صاحب دق بغایت نافعست اذاذا بلغت بربری اشخیص است که اسد الارض عباد
از و باشد اذفوس یونانی عرعر است اذافن اذن یونانیست ادویه حاره عبارت از ابازیر است
ادویه خوشبو عبارت از افاویه است اذرکون بفارسی اسم اذن یونانیست اذاذ بلوج بذال معجمه
لغت سریانیست و بفارسی کیچوله و در شکار بن و مازندران کلاج دارو نامند او بحسب مدور و هیز
و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند
بو ههان و ریزه باید کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک و سم
حیوانات ذو الدم و بالخاصیه مبدل المزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احراق خلط و جهت
فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و

مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و مقدار
شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک مثقال او کشنده است و در کتب هندیه از خواص او بسیار
ذکر کرده اند و چون بصحت نپیوسته بود ذکر ننموده و حکیم معجونی از او ترکیب نموده و در دستور
ثانی مذکور است مسمی بمبدل المزاج و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارد مجرب و بی
عدیلست اذربون یونانی بیخ سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزها مثل کره دار
و گیاه او خار دارد و بعد رشیدی و بسیار شاخ و برگش شبیه بکرنب و تخمش شبیه بغلاف
نخود و در آن دو عدد تا سه عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشت زارهاست و لبنانی غطنیا
نامند و بفارسی جوده صباغان گویند و او غیر جوده گازرانست و بعضی او را بخور مریم نیز و
بردنجرک از پشمینه و خامه مثل حنا بوته است و در وسط سیم گرم و خشک و جالی و معطش
و مفتح و مسکن فواق و مسدد بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول
دماغی و با قوه تریاقیه جهت گزیدن هوام و تسکین دندان و رفع مواد مفاصل بقوه مسهله جهت
احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت سپرز
و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و درد او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفات
و بغایت معطس و طلای ضماد کشته او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش رب
موز و کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزن نیش دانه
ترنج و زراوند طویل و قوه ذخ است اذریح غیر اذرافیت و در ترجمه ماهر و مسمی جول مذکور است
کان شبیه بزبد البحر در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن
او بقدر دانگی کشنده است و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسمی از زبد البحر باشد اذخر به
فارسی گاه مکه و گرپه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار
شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل
الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و دیسقوریدوس فرموده که
قسم از او که ثمری میباشد سیاه رنگ و در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و
فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام
و جهت ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادفنا و جهت استسقا و علل گرده
و ربو و تشنج عضل و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با زنجبیل جهت سپرز و بقدر یک مثقال
او با فلفل بالسویه جهت رفع غشیان مجرب دانسته اند و جهت از الخوف نافع و ضماد او جهت ورم

بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و قبایح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل
و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و رفع رطوبات و مداومت شان
طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اولغزنهای بلغمی مجرب و شکوفه
او لطیف‌تر و در افعال ضعیف‌تر است و مضر گرده بسبب شدهٔ ادرار و مضر محرور و مصدع
و مصلحش کافور و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش راسن و قسط و بدل
نفلح او نصف الذریره است و عرق او انفع بغایت لطیف و باقوهٔ تریاقیه و در افعال شبیه باوست
و روغن او که شکوفهٔ اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه
تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در سیم گرم
و خشک و باقوهٔ قابضه و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلاء او جهت دردهای بارد
و برص و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه
و جوشیدن دهان نافعست اذاراقون باعتقاد دیسقوریدوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و
بسیار سبک و زغبدار آرند شبیه بزهرهٔ اسفنج در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قوی‌تر و
قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور
و اکحال او جهت رفع ناخنه و بیاض موی چشم و ذاب بسیار موثر است آذریون بفارسی گل آفتاب
پرست نامند نباتیست مابین شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش بزرگ‌تر و نرم بقدر برگ چغندر و با
اندک زغب و گلهای او بزرگ و پهن مدور زرد درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه
مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بیخ او قوی
از نباتیست و ثبوت این اقوال مؤلف اختیارات بارباب بصیر پوشیده نخواهد بود در دوم گرم
و خشک و محلل و جالی و باقوهٔ تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح و قوی
و مفتت حصاة و جهت برودت رحم و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن هوام و
گرمانیدن او و تنقیهٔ دماغ و احشا و رفع قولنج و تنقیح سدهٔ دماغی و نقصان شم و استسقا
و یرقان و ام صبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقیی قوی و یک درهم
او مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیدهٔ او جهت اخراج
جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و بر کمر جهت تعوذ
و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستن شدن و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز
و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب گل و برگ و بیخ او چهار

سفد

مثقال و از جرم او یک مثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران است و از خواص اوست
که مگس بر گل او ننشیند و از دود او موش و جانوران میگریزد و چون حامله قدری از او در دست
چپ گرفته دست راست را بر روی او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدستور نگاه
دارد باعث اسقاط طفل میشود وآذان الفار او را بفارسی مرزنجوش خوانند بقول صاحب
اختیارات آنچه در کنار آبها و در بیشه‌ها و سایه‌ها روید بستانی نامند برگ او مایل بزردی و شبیه بگوش
موش و گیاه او بیساق و بیگل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلوست و چون بدست
بمالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و باقوهٔ قابضه و با اندک قوهٔ
محلله و ضماد تر با آرد جو جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب جهت درد
گوش و ورم حار او و سعوط آن جهت صداع حار نافعست و مسکن التهاب و غثیان و مسقط
کرم معده است و بری او سه قسمست قسمی با شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید
و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برگها باریک‌تر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و
پشتها و برگها مجدب و اطراف برگها تند و زوج زوج بر شاخها رسته و هر شاخی بر شاخهای ریزه
و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی و پر شعبه و فرق در میان این قسم و
اسقولوقندریون است که این را برگ ریزه و درازتر ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف اوست در
حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و
مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلا
بیخ او جهت نواصیر چشم بسیار مفید و غرغرهٔ او با ماء العسل جهت تنقیهٔ رطوبات دماغ نافع و
مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقالست و گویند مصلح او تخم خرفه است و
قسم دیگر را ثابت دیگر از آنهاست و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بدوری
و بیگل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ربع تر و تلخ‌تر است و گویند بیگل نیست بلکه بجهت نهایت
ریزگی و چسبیدن او بشاخها چندان مرئی نمیشود در سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام
بارده و رفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصارهٔ او با برگ کبر و ضیب و مرانی باعث
تحلیل عظیم آن جزیران و ماپوشان را بحال می‌آورد و مطبوخ خشک او را چون ضماد کنند در ازالهٔ آن
ضعیف‌تر است و قسم سیم را برگ مایل بدوری و بزرگ ناکه و مزغب و شاخش سه دار و مفروش بر روی
زمین در اول سیم گرم و خشک و باقوهٔ سمیه و زبون‌تر از اقسام و مقیی قوی و مسهل و زیاد او کشنده
است و الصاق برگ او بر خنازیر باعث سرخی بشره و شیر او مفتح جلد و مؤلف ما لا بد گوید که چون

سه مثقال ونیم اوزا بجوشانند وآب اوزا با نعناع بنوشند وازعصبا وماهی شور بخورند جمع کرده
معده را دفع کند ودیگر منکون نمیشود ومولف تذکره ابن خاصیت را بجهه نوع اسپانایی ذکر
کرده واین تلمیذ درمغنی میفرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است وهمچنین از سایر کتب
نیز همین معنی ظاهر چه مرزنجوش مختلف بصفات دیگر واز جمله ریاحین وباعطریه و
برگش شبیه بگوش موش ومایل بتدویر بعنت وگلش سفید مایل بزردی وتخمش شبیه بتخم
ریحان وشفاف میباشد ولشوبش قول صاحب اختیارات ظهور دارد اذان الارنب بلغت بربری
لصیفیت اذان العنز عصی الراعی است اذان الثور لسان الثور است اذرابین بلغت
عبرانی ثافسیا است اذان العبد بلغت بربری مرنا ورالراعی است اذان الفیل لوف الکبیر است
اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاه واذان الغزال لصیفی است وگویند
لسان الحمل است وبلغت کمی با اذان الغزال نامند اذان الدب فلومس است اذان الغبیر
نوعی از ابرولست اذناب الخیل لحیه التیس است ارمال وارمالک وبسریانی ارمالی نامند
دوائی خشبی است شبیه بعروق وباعطریه منابت او هند و یمن ونبات او بقدر ذرعی وبرگش
بنرو زنک وگلش کبود وبی ثمر ومستعمل پوست اوست ومایل بزردی میباشد در اول دوم گرم
وخشک ونایب مناب عرق فلفل ودارچینی ومقوی دل واحشا ومعین هضم وجمیع قوتها وحابس
طبع ومانع انتشار زخمها واکله ومدر فضلات وضماد او جهت بثور واورام واندمال قروح ومنع تعفن
اعضا وبوئیدن او جهت تقویت دماغ ومضمضه او جهت استحکام لثه وامراض دندان وطلاء او
جهت اصلاح ناخن واشامیدن او جهت قطع بخارات کریهه وبوی دهان ودفع رمد بارد نافع و
مصدع محرور ومصلحش کثیرا ومقدار شربتش دو مثقال وبدلش سلیخه ودر بوی دهان کبابه ارفیطون
معرب از ارفیثون یونانی وان نباتیست مزغب ساقش مربع وسست وقریب بذرعی وبرگش مایل
باستداره واکلیل ومایل بسرخی وتخمش بقدر ذرت وازان کوچک تر وسیاه وتند طعم وبیخش
نرم وسفید وشیرین در دوم گرم وخشک ولطیف وجالی ومجفف ودر امراض دهان و دندان
ودرد سینه ونفث سده وتسکین درد مفاصل بعد بل ونیم رطل از طبیخ او جهت عسر البول
وعرق النسا وضماد او جهت سوختگی اتش ومفاصل وشقاق وقرحه سر انگشتان که از برودت
باشد نافع ومضر کلیه ومصلحش روغنها ومقدار شربتش تا شش درهم وبدلش بیخ است ومولف ما
لا یسع گوید که صنف دیگر از و میباشد برگش شبیه ببرگ کدو وازان بزرگ تر وگلش مایل بسیاهی
ومزغب وبیخش بزرگ وسفید مجفف با قبض ومحلل اورام وذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و بد شود

مقو

ضماد تازه او وطلاء مدقوق او جهت درد مفاصل که بارد باشد وچون دو درهم بیخ او را با ملح جت
صنوبر بنوشند جهت نفث مجرب شمرده است ارمنین بیونانی اسم نباتیست که بری وبستانی
میباشد وبری او غیر مستعمل وبستانی او از برگش شبیه ببرگ اهل وساقش مربع وبقدر نصف ذراع و
غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا ومایل بطرف اسفل وتخم سیاه وبذر او را تخم تره وبستانی واعیز گویند
ارمنین درخت طفلانست در دوم گرم ومحلل ومجذب وبلی دو درهم او با شراب نبات محرک باه وضماد
مطبوخ او محلل اورام بلغمی وجاذب پیکان وخار از بدن ومخرج جنین وقطور او با عسل جهت قروح چشم
نافعست اردقبانه بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر وبستانی تند رایحه ولاذع ودر غایت حرارت و
اجتناب از او اولیست مکرر در المطلب که با مصلحات استعمال نمایند ومولف اختیارات گوید فقرات
الحمار است وسندان ظاهر بینیت وصاحب مغنی گوید ثمر او را اعلاف میباشد الرال درخت صنوبر کوه
ثمر او قریب بدرخت انار وبرگش عریض وخزان نمیکند وخار دارد وگلش مایل بسرخی وثمرش بقدر بطم
ولعاد او سفید وسیاه میشود وبار آورند او در اول گرم ودر آخر ثانی خشک وجالی ومحلل
ومقطع ومفتح سده وجهت دفع رطوبات لزجه وریاح غلیظه وضماد مطبوخ او ودر روغن زیتون
جهت تحلیل ورم رحم وبواسیر وسعفه وطبیخ او جهت عسر البول ونفث و مثانه وتخم او جهت نفث
معده ودفع اسهال نیابت نافع وضماد برگ او محلل ومانع نزلات ونباتی او بمثله موسوال کرده
اوتار دندان ومقوی لثه واکال او موروث جوشش لهات وبیخ ومصلحش کتیرا ومقدار شربتش با طبخش
تا نصف رطل واز تخمش تا سه درهم وبدلش صندل است ارنکان بلغت فارسی ستاک برهای بیکیت
زرد رنگ وکوچک محرق او لطیف وطلاء او با آب کشنیز ومانند آن جهت اورام حاره وباعلاف جهت
بردن گوشت زیاد ودفع قروح خبیث ورویانیدن گوشت وبامدرات جهت ادرار حیض نافعست
واجتناب از خوردن او اولیست ارز معرب اوریز یونانیست وبفارسی برنج نامند در دوم
خشک ودر حرارت وبرودت معتدل وبالخاصیه در محرور المزاج حرارت ودر بارد المزاج برودت
احداث میکند وظاهر انجهت همین تاثیر نماید واکثر متاخرین صریح را معترف از دو برنج نقش موده
اند ومخصوص احداث است انچه در مرضی اخلاط کیفیت متضاده ودر احداث کیفیت متوافقه
شرطست وحکماء هند متفق اند بر انکه او باعث طول عمر وتحت بدن است ودر حدیث نیز اینمعنی وارد
یافته وبرنج هندی الرنجی کمی بود از انجیا نامند وبرنج سرخ قادر است امعلی بخیر وسفید در لغتها
قوی بود واقسام او مسدد وقابض وبینهابی قلیل الغذا وجهت زحیر واسهال ودوی واللاشناف وجه
وامراض کرده ومثانه مفید وبا شیر وشکر کثیر الغذا مسمن و مسمن بدن و مولد

منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهة اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر جهة
زحیر و با پیه گرده بز و روغن جهة مغص و اکال او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط
صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال الطبع و مصلحش خیار شنبر و آب
نخاله و خوردن آن با شیر بزی و چون با آب طبخ نموده باشند دفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ
او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء و با شیر تازه بالمناصفه بعد و خوردن
جهة تولید منی مجرب است و حقنه آب مغسول او جهة سحج و قرحه امعاء نافع و در جلا دادن جواهر بی بدیل
و آب نخاله او و [illegible] شرب و طلاء او با نرمس جهة کلف و آثار و ضماد او با سپیده جهة گشودن دمل و
[illegible] جهة جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بریان نموده باشند با پیه گرده بز جهة افراط اسهال
مزمنه و اسهال دوائی و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک منقطع حیض و پوست شلتوک که برنج آن
نرم صلابه نکرده باشند از جمله سموم است و گویند یک مثقال او کشنده است و مولف تذکره منکر
این اثر است و مکرب و مصدع میداند و سعوط کرده برنج که در دهن سفید کردن او بهم رسد جهة
قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مغسول است **ارز** بفتح اول و سکون راء درخت صنوبر بری است
و [illegible] حاصل میشود **ارطون** شراب غلیظی است که از خمر و سایر ادویه ترتیب [illegible]
خمر و مقوی احشاء بارده است **ارغیسرمنه** [illegible] شبیه بباد شکافته و از [illegible] مولف
تذکره گوید که از بیخ سوسن سفید است که بفارسی او را سوسن آزاد نامند و زنبق [illegible] و بغایت
گرم و جذاب و طالع و طلاء او جهة قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش
تا یک درهم است و مولف [illegible] گوید که بیخ سوسن احمر [illegible] **اردول** [illegible]
فارسیست گرم [illegible] با اعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهة برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبخ او
و منقی آلات تنفس معده و سوخته او [illegible] الدم و خضاب [illegible] گوشت و دندان از اخلاط [illegible]
[illegible] او را چون [illegible] بهم رسانند [illegible] و مصلحش [illegible]
ان کل سرخ و دانها [illegible] **ارزافو** [illegible]
و [illegible] در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی [illegible] نامند [illegible] و ضماد او با سرکه جهة اورام
حاره و تسکین درد او نافع و [illegible] الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش [illegible]
ادب بری بفارسی خرگوش نامند [illegible] گویند [illegible]
معروف و گویند مثل زنان حائض میشود و منقلب میگردد [illegible] و بالعکس و [illegible]
در اول [illegible] گرم و در دوم [illegible] گویند [illegible] و مولد خلط [illegible]

و نافع تأثیر برودت دیدن و موی محرق و عنبر محرق او با تخم حنون همه اعضاء و خون برشته او جهة
اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلاء و خون گرم او با زهره جهة کلف و بهق و بثوری که آب سفید از آن
ترشح کند و جوش خشک که در سر بهم رسد و مسکن درد دفعای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهة رعشه
مزمنه و دولونا و جهة اصلاح ارتعاش لثه و در دندان و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و طلاء کنند بر دماغ
او با پیه خرس و ماء العسل و با آب پیاز عنصل جهة رفع داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بقدر قیراط
تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کرنب [illegible] و بقدر نیم مثقال
او را جهة [illegible] مجرب دانسته اند و طلاء او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند
جهة رفع سیلان رطوبات رحم و شکر و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال
مانع حمل زنان و زهره او را تأثیر عکس پنیر مایه و حمول [illegible] او جهة [illegible] و مفاصل و خوردن
او مولد خون غلیظ و [illegible] گوشت [illegible] بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس
البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح او [illegible] آب و با روغن و شبت و مغز
محرور المزاج و مصلحش [illegible] و سرکه و آنار [illegible] و چون مجموع او را جهة تناول نمایند جهة معده نافع
و هرگاه مجموع او را بسوزانند و نیم مثقال از آن بنوشند جهة سنگ گرده مفید و چون جوف او را
پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلاء نمایند جهة برآمدن موی بسیار مؤثر
و ضماد خاکستر استخوان محلل خنازیر و [illegible] او جهة شقاق و منع [illegible] و جهة [illegible]
و سرگین او بقدر نیم درهم تا یک درهم [illegible] جهة سلس البول و بول در فراش نافع و [illegible]
او مورث [illegible] و مولف تذکره گوید که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با
او [illegible] شیر تازه بنوشند منع [illegible] میکند و مجرب است و مولف جامع الادویه گوید چون خصیه
او را [illegible] و درس [illegible] سحق کنند و [illegible] جهة [illegible] مجرب است و خوردن او با
روغن [illegible] جهة اخراج مشیمه آزموده است و [illegible] گوید که چون زهره او را بنوشند خواب
[illegible] کند که تا سر [illegible] و [illegible] بهوش نیاید و پنیر مایه او را
با سرکه [illegible] جمیع سموم مبدل اند و گویند چون زن [illegible] او را جهة تناول نماید در حال [illegible]
و همچنین جول سرگین او را [illegible] بسیار مؤثر دانسته است و [illegible] کعب او را جهة [illegible]
بد گوید مؤثر است **ارنبحری** جوانیست صدفی شکل [illegible] اجزاء او چیزی [illegible]
[illegible] و [illegible] در صلابت مثل سنگ و [illegible] در نهایت حرارت و احراق و ضماد گویند
او [illegible] و [illegible] مو و همچنین طلاء روغن او و سوخته او [illegible] و دندان و طلاء چون

اوجهة کلف وبهق نافعست ومنافع کندر بسر او با پیه خرس و شبهان جهة داء الثعلب بغایت مفیداست
وابن تلمید طلاء او را جهة گزیدن زنبور نافع دانسته و زهر سریع الاثر میداند **ارجیش** معرب ارجیشه یونانی
وان زد بواست **ارغاموری** یونانی منفعی ازنامشباست **ارجن** بعبرانی عنکبوتست **اراه** مصطکی
ارطاماتیا یونانی برنجاسف است **ارسطولوخیا** یونانی زرواند طویل است **ارطانیثا** یونانی
جوراست **ارنطا** یونانی نبات بزرالبنج است **ارطاط** درخت کاولیت **اری ماورن** یونانی دیره
است **اربیان** بلغة شام بیارانست واز عبر روبیان است که ماهی روبیان گویند **ارتیقش** یونانی
قلقل است **ارمینیا** یونانی نوشادراست **ارغون** خانست **ارمانیون** یونانی بزرالبنج است **ارساینفو**
وارساینقو یونانی درنج وزنجفراست **اروسم واروسمین** یونانی نوردلیست **ارکمن** یونانی و
ارماتع بعبرانی حمص است **ارطوناس** یونانی طین مختوم است **ارعث** بعبری نبی خلیقست **ارتبدا**
یونانی بمعنی تخ ناباتست **اریطش** یونانی نوره است **اروبیتین** یونانی نوعی از مرواست **ارقلمن**
یونانی تمام لبنانیست **اربعه ازبعین** سقولوفندریاست **ارزیز** بفارسی رصاص ابیض است
ارغان اسم خانست وروغن جلوز را نیز نامند **ارجان** اسم لوزالبربر و روغن اوست **ارطی**
یونانی درخت غربیست **ارماوارد شیران وارد شیر دارو** مرماقوس است **ارطیا** یونانی عنقود
است **ارمیناقن** یونانی مشمش است **اربجن** یونانی اغلیقی است **ارولس** یونانی کرنب است **ارلیا**
خشخاش زبد است **اروجلن** بزرگی عنکبوت **ارول** بزرگ شمشیر **ارلیا** بزرگ شعیر است **ارغلم**
اسم عبرانی بقلة الحمقاست **ارغول** کافورومی است **ارامودیه** یونانی شقائق النعمان است **ارشد**
مرمکیاست **اردم** ادریوست **ارفولس** یونانی ابهلست **ارمونیا** یونانی اقاقیاست **ارهابر**
بزبانی املح است **ارعونا** لبربانی وزنست **ارحن** یونانی خصی الکلب است **اروتبا** یونانی عرعر
ارشد الثواست **ارونما** ابوخلساست **ارجالون** فاشراست **ارطعی** یونانی خلیج است **اذزة** به
فارسی زنخ دومیست **ارواته** بفارسی جرجیر صحرائیست **ارغب** بهندی خروعست **اززن** بفارسی
دخزاست **ارده** بفارسی دهشیست **ارذک** بفارسی بطاست **ازاز درخت** بفارسی اسم درختی
عظیم عشرش شبیه بزعرور و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور و در اواخر بهار میرسد و مستعمل و درخت
میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان میکند و در تنکابن جبلی قاف
نامند و در طبرستان طاطک نامند و نوعی را شبیه بفندق و این نوع از ممومانست و بعضی
سپستان و هندی بکابن نامند و گلش سرخ شبیه بگل خیری و در غایت خوشبوئی گلش در سیم
گرم و در آخر اول خشک و مفتح سده دماغی و مزلق و کشنده قمل و جهة دراز کردن موی موثر

سموم و عصاره برگ او با عسل جهة باد قولنج نافع و مفتح و مدر و جهة سموم بارده و عرق النسا
و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره شاخها
او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن موی سهداخ و جهة
پوست اورا با شاه تره و هلیله سیاه بجوشانند و طبیخ اورا بنوشند جهة تنهای المعیس ازموده
تا درهم از تخم او کشنده است و مؤلف تذکره گوید که عصاره او ممسک حیض و منافع عنب الثعلب
برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارداست و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت
شرب عصاره او بهار و باهراست و درد و مفصل و یکدم ممنوع و تشنج و عرق او و منفخ و قروح متعفنه سود
چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری عسل داسلک مالیده روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر
و سر نمایند و هر روز بکار بعد کنند و هر سه روز یک روز بحمام روند و بعد از حمام بدستور
نمایند و سر را بلباسی خفیف بپوشند موی بر رویاند و قروح اورا زایل کند **ازاد** کافور نوکلی
ازدرد بلغت بربری خند قوقاست **ازوبی** دارشیشعانست **ازوا** بزرگی سیراست **اسبوع**
گرشنیست که در سبزه زار رویند زار وبا شد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد
اسفیداج بفارسی سفیداب نامند انچه از قلع و رنگ دهد اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام
است چون قلع را اسفیداج کرده تا انگور کوبیده و با تخم او اغشته و روی یکدیگر گذاشته و زیر سرکه
با ظرفی که سرکه داشته باشد گذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند که بخار سرکه قلعی رسد و از هم
بریزد پس از سرکه بیرون آورده و خشک کنند پس سائیده بر ریزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی
حل شود و عمل اسفیداج را علت بکی زایل شدن زنگی سرکه است و ایضا از سرب و تیب و مس بکی
همین دستور است و بکی احراق او نیست و آن را بار اسفیداج و در اعراق اکر مینا الفه شود تیج
حاصل شود و درد و بر سر بود و در سیم خشک و عمل او شرط است تا الطبیعه و مجفف بی لذع شود بزد
و مسدد و دو معتری و قالع گوشت زاید و مدمل و قروح و جهة سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل
سرخ جهة درد سر و باشیر جهة ورمها و حار و مفاصل حار مجرب و جهة زخمها و شقاق و درد چشم
و شوران و باضن ر بخوری چشم حیوانات و باشیر دختران و سفیده تخم مرغ جهة رمد حار و تا بر عنب الثعلب
و ادعان جهة باد سرخ و بشوره و زرقا اللم و حکه و در مرهم تا القیمنا و ابیض جهة منع رویدن
موی چرب دانسته اند و جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهة منع حمل و قطع سیلان حیض
نافع و اشامیدن او مورث خناق و زیاده از یک درهم او کشنده است و بدلش تا بار و سرنج است
اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیدابه دبی نامند و از اسرب سرب ارزان سفیداج و امثال آن

در یزد و نواحی اصفهان بعمل می آید بغایت معرّی و دافع اثار جرب و صاف کننده بشره و قاطع نزف
الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او بآب جهة باد سرخ و اورام حارّه مجرّبست و خوردن او کشنده
آسل بفتح اول و ثانی بلغت عربی اسم نباتیست که از ان حصیر میبافند و در کنار ابها و زمین اب دار میروید
و نزو طاده میباشد نوز آکولان نامند و دانه او سیاه مایل بسرخی و سیاه است و بیخ او خالص ثمره و گیاه
او بخش وسطبر تازه نمی ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل و در دفع تخمه
او جهة استسقا و سهر و ما لیخولیا و فتاکست بیخ او قاطع نزف الدم و با قهوه بیدق ه و ضماد برکهای متصل
بیخ او جهة گزیدن هوام و تنبلا نافع و تخم نوع غلیظ او بغایت منوّم و تا نیم درهم او مورث سبات
و مصلحش کتیلیس عسل و فلافل و مرزنجوش و فی و جوش دقیق او که ماده است جهة ابدان فربه و مستسقی و غلاظ
او جهة ابدان یابسه مفید است اسلیح که ماهیت منبت او نباک زارها و شاخش دراز و برکش
و برکش شبیه به برک کل است و مستعمل صباغان و معروب و شاخش شبیه به نی و با لجمله وبرکش
باریک واعز هر دستم کرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در دفع اورام و سموم و معجز
و بدالش بعیلیل و ضماد مطبوخ و دفع او در دفع اورام ملتهبه مجرب دانسته اند و طلاء مطبوخ او با آرد
جو بحیحجوة نافع و منضج اورام است اثر ریزه زده و شاخش پرشعبه و برروی زمین پهن میشود و در اطراف
شاخهای او غلافهای لیستار و مزاکهها مانند غلافهای بیخ و از ان کوتاه تر و تخم هر تخمهای او لیستار
ریزه و سیاه و ورلیه او لیطیری انکشت و رنکش ما بین سرخی و زردی و لیستار تلخ طعم و از قسم
اول کرم بوسند نزود در نباک زارها و کوهها میرویید نیم درهم از بیخ و تخمش جهة درد احشا و بلغم غلیظ
دکرم معدع و مفلج دیجی و بلک درهم او جهة گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند
و کویند ضماد و اکل او اثبات را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با شحم بالتّوبر حید
و کند مزاغ هر باک مثل ضعف او حب ببا ازند و هر روز دو درهم بنوشند ذباح انثیین را زایل کند
و هرگاه مداومت نماید بصبیتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا
نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او فو نما و در صبا غت
بدلش عصفر است و مستعمل از بیخ و تخم اوست اسفنج بفارسی ابر مرده کویند و آن چیزیست که در ته
سنگهای کار دریا متکون میشود و قسم از او که متخلخل و سبع الثقبهاست ونرم و شبیه بمنبت و پنیر
سوراخ است تا ده کویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نرما مند در اول کرم و در دوم
خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج یا شراب نزکرده بر جراحات
تازه بکذارند التیام دهند و با لخاصیته قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهة التیام

زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهة منع نزف الدم قوی تر و جهة رمد
یا بس و جلاء با صره و قیله تازه او بتنهائی و یا با پنبه و کتان مفتح افواه عروق مفتوحه و جراحات بجای
و محرق مغسول او در داروهای عین نافع تر است و چون قطعه او را بندی که بتوان برد و بر نخ بند
بلع نماید و یک سر نخ را بدست نکاه دارند و لحظه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده کردد بعد
از ان نخ را بکشد تا از کلو او را بیرون آورند در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بعید نیست
و سنگهایی که در جوف او بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهة تزیین اسفنج را سفید
کنند با بلغم تازه او را بآب تر کرده و مکرر در آفتاب نهند با ماهتاب کذاشت اسرار بکسر اول بلغت
مغربی اسم نباتی بحری منبت او در دریاهای ابن باده و سواحل دریا خصوصا دریای قلزم و ساحل جده
است و در ابتداء رویدن یک ساق بقدر دو ذرعی و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی آب شود
از و برک و شکوفه شبیه بمورد ظاهر شود و ثمرش بقدر فندق فی مستطیل و مرغب و با الجمله بشاعه
بجوز نقل از اطلیل او سد رواز کثیر بسیار عارض میکردد و ان ثمر مرکب القوی و منضج و دلول و بجوز
او جهة درد دندان و اشامیدن او با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت مجرب باه و محلل
صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم
است و صمغ او تلخ و بعد از خشک شبیه بکندر در قوه و با رطوبت مضل و جهة امراض بارده و رفع
رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند کوشت او دیر هضم و مورث بخارات
و ضماد پیه او در کسر و برکج ران و انثیین و عصیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره
در احلیل بجهة نعوظ بعید نیست و طلاء و بجهة کلف و زهره او مقوی باصره و اشامیدن یک دانک
ان که از ربا بند با در وه تخم نیم برشت جهة کسیکه از زنان لیسیه باشد کویند مجرب است و نقل استعمال
او را در حین هلال تا شرط و اثسته اند و کویند جلوس در جلد آن جهة رفع نقرس و بواسیر مجرب
و لیس پوست او با موی کردن اطفال پیش از بلوغ جهة ازالة صرع و بخور موی او جهة گریزانیدن
سباع و روغن بت بوی نافع و طلاء پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع از انشخص و ضماد پیه
ما بین دو چشم او برروی موری مهابت در نظرها و قضای حاجات و کذاشتن قطعه از جلد او در بیان
جامها مانع کرم زدن او و اکر کرم در جامهها موجود باشد باعث قتل آن و چون یک درهم سر کین او را با
شراب حل نموده بیمار دین شراب دهند رفع خواهش ان کرده و کویند شیر او را از خروس با جلاد میکریزد
و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کتاب حضبه شیر بغایت مقوی دل و باهست و چون
بتکافند و با نوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بر روغن زیتون چرب نموده با بکره ناشتا

بنوشند جهة جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر نافع است مجرب است
اسطوخودوس یونانی بمعنی حافظ الارواح و ان گیاهیست بزرگ شبیه ببرگ صعتر و از ان درازتر و باریکتر
و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بی شاخ و در هنگامش از شبری و فنه او سبز اکراز لیوا
شبیه بجو و بیخ تخم و مایل بسرخی و تند طعم و با اندک تلخی بدانکه در دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی
است و اجزاء بارده او کمتر و این قول اقرب است محلل و ملطف و مفتح سدد و منقی و باقوة قابضه مقوی
بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح دماغی بی عدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سوداوی
دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزلات قوی تر از زوفا و مفتح و مسهل بلغم و سودا و مقوی
الات بول و با قوة تریاقیه و سعوط یک درهم او با عسل منقی قوی دماغی و آشامیدن یک درهم با ماء
العسل جهة جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و بینهای جهة رعشه دماغی
و دو جزو او با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهة برودت معده و بواسیر بغایت مفید و
ضماد پخته او جهة درد مفاصل و نقرس و نفوع و مطبوخ او جهة استسقا و ورم بارد جگر و تنقیه
گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهة صداع مفید و با
عاقرقرحا و سکبینج جهة صرع و با شراب جهة نفخ در اعصاب و اسلاع و سموم مشروبه نافع و مضر
صفراوی مزاج و معطش و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا
و صمغ و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در الات نفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون
و مداومت بر تناول او با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از گل او خورده شود جهة رفع سودا و
تفریح مجرب دانسته اند و مولف تذکره گوید که چون او را با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش
و ثمن او هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب
مداومت نماید جهة رفع نزلات و رمد و بزاق و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب است اسپوس
با الف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی است و از نمکیست که بر روی سنگ سفید سنگ
و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و انرا اسپوس و نمک را زهره اسپوس نامند
و شبیه است بنوشادر و قوی تر از سنگ اوست و بهترین سنگ سریع التفتت است که در کفهای
زرد قلیل غبار داشته باشد در سیم گرم و خشک و بالذع و معفن و جهة قروح کهنه بالبه عسر
الاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم روغن نافع اثار قروح خبیثه و با آرد باقلا
جهة نقرس و طلاء او با سرکه جهة سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت جهة تحلیل خنازیر و معمول
هر دو بدستور و تقلیل اللحم با ملطف و جالی بصر و جهة بردن بیاض و رفع اثار نافع و بالخاصیه

اسپوس قاطع خون لهاة است و خوردن او با عسل جهة قرحه شش نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ
عربی و قدر شربتش انیک دانگ تا نیم درهم است اسفیداج بفارسی شوربا نامند و از جمله اغذیه
و از مرقیست که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال ان که طعم غالب نداشته باشد
ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه
و امثال آنست اسقیل لغت یونانیست و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برکش شبیه
ببرگ نرگس و ساقش بیجوف و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و بهوای سرد و سبز میماند
و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین بحار رویده قاتل است و در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت
فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و محرق
و مفتح اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا
و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و صرع و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و لسبان الدم
و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال و مقوی نافع
مشوی او که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بعد بکه خمیر منفتح گردد در مشروبات مستعمل است
و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف ان گذاشته بپزند و تخم را
بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده او را با نطرون بقدر ربع آن در پارچه ببندند و در
داء الثعلب را بان چندان بمالند که بخون آورد و موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت
تکرار عمل نمایند و هر گاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته شود و از روغن
نموده بر کف پا بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یک هفته همین عمل کنند اعاده شهوة باه
مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط او که در عسل پخته باشند جهة
احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده و
مغص نافع و انبه لیا او را که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و پیشینه
اب طبیخ او در خانه و بدستور دخان او جهة طرد حشرات و هوام موثر و چون درون کرده در روغن زیتون
بجوشانند تا بسیار خشک شود طلاء او و روغن مزبور جهة جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس
و درد گوش و سده او و با موم و قلیل گوگرد جهة قروح شهدیه و جذب منفتح و با مر و مکه و خراز
و بازفت و حنا جهة بثور یابسه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و دیتهای او که با هم کوبیده باشند
مغص قوی و ضماد پخته او جهة ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او
سرکه جهة گزیدن افعی و مقوی او کشنده مگسهای کهنه و بالخاصیه قاتل موش در ساعت داشتن او

بالخور موجب هرب سمّا وهوام وفار وقمل وموریانه ومکس وچون اورا کوبیده با ابا و آرد کرسنه
زالخمیر نموده بنوشند جهة استسقا مفید وچون جوف عسل با سرکه کوبیده در حمام بر طحال بمالند
هیچ را که هیچ دوا بر طرف نکند زایل سازد ومجربست وچون نزدیک تا الغرس نمایند انگور را با جهاج
اورده عرش اوفد بپای درخت انار و به ملایم بخش شکوفه آن وتخم آن ملین طبع وجهة معض وقذف
وزخم نافع وچون کوبیده با سرکه جهانها بسازند ویک عدد او را درمیان انجیر گذاشته بکرمی ودرعسل فروبری
منبانیده بیرون آورند وانجیر را تمکند وبعد از آن آب کرم بر اثر آن بنوشند با انکه دران بوره
جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نمایند ومجربست وعسل مضر محرورین ومکرب و
مضر عصب صحیح ومصدع ومورث غثیان ومفتح ومقطع ومصلحش شیرینی که بسیار نقنه داغ
کرده باشند ودربوب فواکه وقدر شربتش تا ده درهم وبدلش ابلوس وکویند سیر وکویند اسقوریون
که سیر صحرائیست وقرذمانا ناردوج ومؤلف تذکره بدل بیبلا وبیتست وکویند خاکستر او با روغن گل
جهة شقاق ومکد واسقاط دانه بواسیر نافعست وسرکه عسل که او را اسکنجبین مثل کانند بوره کرده
بریدبانی کشیده حمل وندرسا بخشل کرده باشند یک رطل او را در هفت رطل ونیم سرکه کهنه
انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آرند وبا
عسل تازه زا تا شصت ماه در سرکه بیندازند تا ایجاد نهایت تقطیع اخلاط غلیظ ومقوی معده وحلق وقوه
هاضمه وجهة صاف کردن آواز وبدبوئی دهان ومواد سودا ومالیخولیا وجنون وصرع ونفث
سنگ مثانه وعرق النسا وتقویت اعضاء ضعیفه واعاده صحت بدن ورنگ رخسار وحدت بصر
ومضمضه او جهة سستی گوشت بن دندان واستحکام دندان متحرک وقطور او جهة گرانی سامعه
واشامیدن او جهة نفث سینه ودبور بقان ودفع سموم نافع وقدر شربتش از مثقال قلیل تا دو
اوقیه ونیم است که بتدریج اضافه شود وتا شصت با بدا استعمال نمود وشراب عسل در جمیع مذکورات
انفع از سرکه او ومضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه وجهة تب ربع وفالج واستسقا ودرد کمر
وعرق النسا وقشعریره نافع ومضر محرورین وصاحبان قرحه است ودستور ساختن شراب او در
عمل سرکه وآنست که بجای سرکه آب انگور باشد وسه ماه در آفتاب بگذارند آس معرب است وترکی
وبفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار وبرگش ریز وسبزتر از برگ انار و
تا یک اسبدارچ وتخمش سیاه ومزاز شیکند وبا عطریاتست در اول سرد ودر دوم خشک وتخم
وبا اندک حرارت ومجفف قوی وتخمش با نوع نزدیک اکرچه برگ وپنج وتخم وگل وجرم او را نسبت به
یکدیگر در مرتبه فرق ویبوست تفاوتی هست ومجموع او قاطع خون وعرق ونفث الدم ومقوی

دل ومعده واحشا وباصره ومدر بول وقابض ومحلل ومفتح وقاطع اسهال وجهة نزلات وتقشف
حصاة وقطع خون حیض وضعیف کردن بواسیر ودفع جمیع سموم خصوصا جهة رتیلا وعقرب که
با شراب بنوشند وطلاء او جهة ورم حار وقروح نافع ورب او که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهة
تسکین تب ورفع خمار ومنع صعود بخارات بدماغ وسرفه وخفقان واسهال واشامیدن تخم وعصاره
او جهة نفث الدم وقرحه مثانه وحرقة البول واسهال مزمن وصعود بخارات وسرفه رطوبی وقی وتشنگی
وسرفه حار وذرب مفید وضماد پخته تخم او جهة سیاه کردن مو وبا شراب جهة قروح پا وکعب وما آرد
جو جهة ورم حار چشم وضماد برگش جهة نمله وحمرة وشری وورم خصیه وضربه وسقطه وبواسیر و
داغ وبا روغن زیتون جهة سوختگی آتش وبا کل ارمنی وسرکه جهة مکد وجلای ناخن واثار دو زعاف
ودرد سر وبا عفص وعدس وکل سرخ واقاقیا جهة تقویت اعضا تا قوه مجرب وبخور او جهة دفع
ودفع هوام وسقوط دانه بواسیر نافع وضماد برگش زیر ناف جهة اسهال مزاری وچون ربع رطل از آب
برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم وجلوس در طبیخ او جهة قروح مقعد ورحم وسیلان
رحم وسستی اعضا وشستن مو با آب او جهة منع ریختن مو وبسیار موش وچون با آمله بکمپنه خیسانیده
در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهة رویانیدن مو مجربست وقطور آب او جهة خراکوش
وخاکستر او در رفع ناخنه وسلاق ودمعه وتقویت ازو بینا وجهة کلف نافعست ونقیرو در برابر او جهة قروح
جراحات وبیخ جلد وبدبوئی زیر بغل وذاختن مفید ودر ساق درخت مورد کره هم میرسد شبیه
بکف دست واو را ابلک آس کویند ومؤلف اختیارات حمل بر صمغ آس نموده وآس که نامیده واین دلیل
غایت جهل او مینوانند بود وبدل آس در جمیع افعال قوی تر از برگ وثمر او است بعد از آنکه او را کوبیده و
سوزانیده با شراب ثار رسیده زنجبیل فرصها ساخته در دستا بخشل کرده باشند وبوئیدن مورد نافع
صعود بخارات حاره بدماغ ومؤلف تذکره کوید که مسهل کردن جوب او مهیج جذامست وقدر شربتش تا
سه درهم واز عصاره او تا سه اوقیه وبدلش در احتباس اقاقیا ودر اورام حضض وکویند بدلش مطلقا
برگ توتست ومضر صاحب زکام ومصدع محرورین ومورث بحوحه ومصلحش بنفشه وروغن مورد که
آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد وخشک وقابض ومقوی
اعضا ومانع نزول مواد وجهة التحام زخمها وقروح سر وبثور وشقاق وبیخ واسترخاء مفاصل وسوختگی
آتش وتقویت مو وسیاه کردن او ومنع عرق وبخار وورم بواسیر نافع وکویند چون از چوب تازه او
انگشتری ساخته صاحب درد کج زان در خنصر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد آس بری مورد
بری را ابرک ریزتر وعریض تر از بستانی وطرف او تند وشبیه به بستانی وچوب او صلب تر و

درنفع کمتر از قدرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ بیرون
برمی‌آید و مردم اسقوم نامند و بلغت تنکابن جو کویند و در زمستان برگ نمیریزد و شاخهای بسیار از یک اصل
ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة مثانه و جهة برقان و تقطیر بول رطوبت و اسهال و قابض و با شیاف
نقوبت معده و جگر و دماغ شرباً و جهة اخراج کرم معقعد خوگا و جهة صرع و رفع رطوبات دماغ و جگر و
بلغمی نافعست و ابن ماسه جوبه قوة او را مثل بادآورد میداند و بعضی بقوة افسنتین دانسته اند و
ابن تلمید جهة ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته اند اسقولوقندریون
یونانی و بمعنی مزیل الصفار است و کویند بمعنی کاوی سبز است چه کاوی که او را خورده بود سپید
از او زایل شده و از نباتیست بستانی و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او سنگ لاخها که در سایه باشد
و برگش شبیه ببرگ کبقاج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مرغی در
دوم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مسدد و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان
و خوانیق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهة سپرز شرباً و ضماداً با سعد تپیل و چون چهل روز با سکنجبین
تناول نمایند در رفع ورم سپرز کویند مجرب است و نعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر
وریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و کویند که وزن او
کادریوس است و کویند مرجان سوخته بدل اوست و بیمارستانی العتقاد آنست که اسقولوقندریون
بیخ کبر است و شیخ الرئیس بابمعنی اشاره نموده اند اسقوردیون سیر صحرائیست هرچه را
بو نه بیدانه باشد جبلی نامند و انچه مرکب از دو بدانه بزرگ باشد شامی کویند و هرچه بیدانه
و بسیار کوچک و پوست او سفید مثوم مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از اوست و کراث
بری نیز کویند تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه واغبر و که عرض آن از سیر بستانی و کلش مایل بسرخی
و ساقش دراز و حقیر و کلش و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاقی زهرها و مدر بول
و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است و در ثوم چون خواص او شرح
داده است تکرار باعث تطویل میکردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و حمض بغایت
مبهی و مسود المزاج است اسارون بلغت سلونا بیخ کاهیست برکنده و دراز و بار بک و کج و از زرد
باریک تر و با اندک عطریه و تندی و سفید مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنکلها
و کیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ لبلاب از آن کوچک تر و مایل بسیاهی و کلش بنفش
و در میان برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجره که برطم عبارت از اوست و بعضی از انسان بیعلد و ذعی
و بعضی برگش مثل برگ فطوریون دقیق و اعلاه ساق برشبیه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبها

مثل دانه کندم و در جوف آن چیزی زغبی و تخمش بطبری خضر و کم کره و تحوش طعم و طعم بو و خوش طعم و قم
را بر لب مثل قسم اول و اغبر و سلب و شاخهای او پراکنده و باریک و کلش بزرک و بنفش و ثمرش مثل
ثمر کبر و از جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار میپیچد و تخمش مساوی در تخت ارض و برکره و قوتی الرایحه
و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص در رفع سموم و کزیدن مارها و قسم ابرالسازهمه اقسام ریزه تر و شاخها
او منبسط بر روی زمین و کلش بنفش و تخمش زم و بیکره و زرد و تلخ و با عطریه و منبت او کوهها ی
شاوه و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است و مجموع او در آخر دوم کرم و خشک و بهترین او قسم
اولست که از قرنک و اقرنفه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز
و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهة حصاة و عسر بول و احتباس حیض و درد
درک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصاً که دو ماه در آب انکور خیسانیده باشند و باید بازاء
هر سه مثقال او آب انکور چهار رطل و نصف باشد و باشیرش و کوسفند و مسهل قوی تر و ورم طحال
است و جهة تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم رحم و جگر و تنقیه الات بول از
رطوبات لزجه امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکحال و جهة امراض بنیه و فرینه و درد
آن جهة که بزاید بدن عقرب و ضماد او با شیر تازه جهة کچ زان و پشت زهار جهة تعوط بسیار موثر و مضر ریه
و مصلحش موبزج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن آن با زنجبیل است با
نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آنست که چون مثل از انکه نیم درهم او را با عید
برنج بنوشند ابله بسیار کم بیرون می‌آید و مجرب میدانند اسد العدس کاهیست شبیه بکیاه عدس و نوعی
از طراثیث دانسته اند بر کرمرعب و بالزوجه و کلش سفید و زرد شبیه بکل لبلاب و بسیار از آن
کوچک تر و ساقش مثل و بلماتی تاریک اغبر مایل بسرخی و تخمش مثل کرنه و بسیار کوچکتر و بر کیاه هزکه در
حوالی او بهم رسد میپیچد و فاسد میسازد و لهذا اهالی آن را نامیده اند در سیم خشک و با قوة بارده و
در دوم گرم و محلل بلغم و سوداء غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهة یرقان و با آب
کرفس جهة حصاة و طلای او با سرکه جهة نمله و منع زیاده شدن او موثر و چون با سرکه مداومت
خوردن از کن بچه و خام باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با کوشت
طبخ نمایند کوشت را زود مهرا میسازد و کویند مکرب و معنی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش
تا پنج درهم و بدلش افتیمون و در هزال مثل او صعتر و ربع او صندروس اسفاناخ بفارسی اسفناج
نامند و بیونانی سوماخوس کویند و تری او در افعال مانند اسفانیت و بستانی او معروف و در
اول سرد و تر و کویند معتدلست ملین طبع و با قوة جالیه و رادع و سریع الهضم و کم نفع نزاد

شایر بقول و جهة جمیع امراض سینه والتهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد شش و سل و عصارۀ او با
شکر جهة یرقان و حصاة و عسر بول و نفخه او جهة درد سر و درد کمر و لدفع اخلاط مراری و خلم او
جهة درد گلو و لهات و نخهٔ او با باقلا جهة نزلات حاره مجرب و ضماد نخته او جهة درد مفاصل حاره
و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد تمام او جهة ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار قلا
وطلاء و مطبوخ او با سفیداب جهة بثور مفید و مضر بارد المزاج و مصلح انیسون و مصلحش [illegible] او با
روغن بادام و دارچینی و ابکامه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطعه و تخم
جهة وجع فؤاد و درد احشا و تبهای حاره و شیره او جهة تب دق و سل مجرب و ضماد نخته او جهة وجع
اورام حار و بلغمی و اورام صلبه [illegible] مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم
اسنبوب بلغت فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج و ترنج و لیموست که با یکدیگر پیوند کنند و پیوند
زنبوع نامند و در افعال ضعیف تر از ترنج و قوی تر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است اسطرطوس
الطوطیقوس است اسرنج برنج است اسرب رصاص اسود است اسفنت معرب از اسپست است
و آن جلغوزهای [illegible] اسفیوش لغة فارسی و آن بزرقطوناست اسفند سپید بفارسی اسم تخم
انجره است اسد الارض انجیص است و حربا را نیز باین اسم نامند اسقولوس اشراس است اسقال
و اسقلاد اسقیل است اسقلنبس اسقولوقندریون است اسما الاونه یونانی سوسن بری است
اسفنط خمر است اسفنبا فقاع الحمار است اسقزلیج اسم اندلسی بلبوس است اسطرنوس حجر الشبه
است اسقیل الیهود [illegible] است آسنا بزبانی آس است اسپرغم بفارسی شاه اسپرغم است اسلیوس
یونانی سلیخه است اسطرنطس یونانی سنگ مرمر است اسطفلو و اسبرطم خبز الیهود است
اسرغا فربنج سوخته است اسقودنالح نادر سیاهست اسقوردونه یونانی خبث الحدید است
اسطافلن یونانی جزر است و بلغت روم اسطفلین و بلغت شام اسطون نامند اسبرآود بهندی اسم
فلفل است اسفوالس یونانی برونیست اسبیل بلغت تنکابن اسم جوی است اسنان بلغت
تنکابن حماض است انطام نوعی از حبیبات است که مولاذ باشد اسنة العنابیة شبیه است انجاره
بلغت اهل بیت المقدس نوردنیست اسیفوس تخم سوخته است اسمار و اسفرم آس بری است
اسپندان بفارسی شاطوفست اسغلیناس یونانی قنابریست اسطافوس یونانی زبیب است
اعتریا زبیب الجبل است اسکن بهندی اسم بهمن ابیض است اسبرک بهندی اسم اکلیل الملک است
اسپرزه و اسپغول بفارسی بزرقطوناست اسپند بفارسی حرمل است اسفاناج رومی قطف است
اسپرک بفارسی زریر است اسخوان بزما بفارسی اسم نوعی الثمرات است اسکو بلغت تنکابن سعد است

و گرههای ریشه که ماهی را نیز باین نام خوانند و آن مدور و بیضاویند و شیرین و بعد دخول [illegible]
و برگش باریک تر از برگ کراث و زیاده بر سه عدد نمی باشد و بی ثمر و بی گل و در نیزارها [illegible]
اینها میروید اشق اسم فارسی بقل است اشق معرب آن و شه فارسی است و آن صمغ نباتیست مایل به
زردی و نبات او شبیه بکوکنار و شاخ بادیان و برگ مایل بسفیدی و گلش مایل بسرخی و از زردی
و منابت او بلاد سردسیر و گویند صمغ نبات اشترغاز است و در دوم گرم و در آخر اول خشک و
محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم
غلیظ و زرداب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده و با قوه مجففه و مدر فضلات خون
حیض و بول و با سرکه ضماد نمایند جهة سپرز و با ماء الشعیر جهة ربو و عسر نفس و انتصاب و با عسل جهة
صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر ادویه مسهله و درد عرق النسا و ورکین و درد
کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و مدد و ضماد او جهة تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهة ورم
جگر و سپرز و ریاح تحت [illegible] و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح انثیین و اورام بلغمی و با ظروف
و روغن حنا جهة اعیاء امتلائی و مواد بارده و اکحال او جهة بیاض و رمد و جرب و شعیره و لحوم
چشم و مرهم او جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت زیاد و غرغرۀ او با آب جهة تحلیل رطوبات
و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح اول انیسون و ثانی زوفا
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکبینج است تا یکجا و شیر یا بر موم اشترغاز معرب
از اشترغار فارسی است نبات او شبیه به نبات داورد و گلش زرد و سفید و خارهای او دراز و از [illegible]
کوچلیغا از دانه تا داورد و بیخ او شبیه به بیخ انجدان و بدبو و بد طعم و تند و با تلخی و مستعمل بیخ اوست
و گیاه تازه او را مثل کاهو در موصل و مصر خورند و گویند بیخ انجدان خراسانیست در سیم گرم و
خشک و بهترین او آنست که پرورده است مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی
و هاضم و یک مثقال از جرم او جهة تب ربع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلاء او با سرکه جهة اورام
بارده و تسکین درد آنها و سرکه او در قوه مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از
سرکه او تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و در بیان
و بدلش انجدان و عرق او جهة گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا نیم درهم است اشنه بلغت
عربیست بفارسی دوالة نامند و آن چیزیست شبیه به ریشهائی با برگ بهتر هم پیچیده و بر شاخهای
درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبون ترین
سیاه اوست در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط هم رسد سرد و مجموع او با قوه قابضه و محلل

وملینه ومفتح سدد رحم ومدر حیض ومنوم قوی خصوصا با شراب ومقوی باه ومفرح ومقوی معده
ودل وجگر وجهة رفع غثیان وخفقان ونفخ وحفظ روح حیوانی وازالهٔ اعیا وسنگ مثانه ونثر
در طبیخ او وجهة تسکین دردها وضماد مسحوق او با آب جهة تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش و
کنج ران وزیر بغل ومابین کتفین ودفع الم آنها وجهة تلیین صلابات وردع اورام وتقویت جگر ودفع
بدبوی زیر بغل وناسور که جهة سپرز نافع وبغایت منوم اطفال واکحال او جهة تقویت چشم ونفع
انحدار درخت بلوط باشد جهة خارش وحمرهٔ چشم مفید ومضر امعا ومصلحش انیسون وقدر شربتش
تا سه درهم وبدلش قودنا با بوزن کش وبخور او جهة اختناق رحم موثر است **اشجیص** لغة عربی سیاه
وسفید میباشد برگ نوع سفید او سفید وبحسب اماکن گاه هست سرخ وازرق نیز باشد وبید
صحرائی وکوهی میباشد مجموع را برگ شبیه به برگ کنگر وبیناف وبیخش سفید ودرمیان برگ خاری
شبیه بخار کنگر وگلش بنفش وتخمش شبیه بقرطم صمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال مینمایند
وتخمش مثل تخم کبر ونوع سیاه را برگ از قسم اول نرم تر ودرمیانه برگ ورنگ اش سرخ وخشکش سیاه ونیز
بید شیری وسرخ ونبته وگلش خاردار وبنقطه دار وبیخش سطبر وسیاه وگاه هست سوراخ دار
باشد واندرون او سرخ ولاذع زبان ومستعمل بیخ اوست وهرگاهی که در حوالی او بروید مسند بند
وبخلاف صاحب اختیارات در کامل الطب وصریح تصریح نموده که نوعی از مازریون است ومازریون از نبوعات
بخلاف اشجیص واختلاف ماهیت هریک از متون ظاهر است سفید او در دوم گرم وخشک وبا نفع
زبانیه وفقده فراط او با شراب قابض طبع وطبیخ او در خیل جهة اخراج حب القرع وبلغ شغال
او جهة رفع جنون وصرع وطبیخ او جهة عسر بول وکرم هوام نافع ومسهل زرداب وصمغ او باشیر
مقوی احشا ومحلل ورم باطنی وطلاء او با سرکه جهة تحلیل اورام ظاهری بارده وقدر شربتش تا پنج درهم
ومصدع ومصلحش کثیرا است وسیاه او در آخر سیم گرم وخشک ودو مثقال او کشنده ومحرق وتند
ودر مشروبات غیر مستعمل وطلاء او جهة جرب وقوبا وبهق وبا روغنها جهة تحلیل مواد بارده ونفع
او بر دندان مفتت قوی وبر جراحات متأکله منقی آن ولطوخ مطبوخ او با سرکه وکوکرد وقضیب الیهود
جهة قطع ثالیل موثر وخاکستر بیخ هر دو نوع را جهة قلاع مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست
شبیه بکرمهای خشک شده وگازران با او جامه شویند وسفید او را
خرو العصافیر وسبز او را غاسول نامند واو عربی ابو غافراست ومولف تذکره اشنان را ذکر کرده ودر
در سیم گرم ودر دوم خشک وجالی ومحرق ومنقی ومفتح ومدر قوی وسه درهم سبز او مسهل زرداب
وپانزده درهم مدر حیض ونیم درهم مدر بول وده درهم او کشنده وپنج درهم او مسقط جنین زنده ومرده

وطلاء او جهة بردن گوشت زیادتی زخمها وسنون او جهة جلای دندان نافعست ومداومت بآن مفسد
دندان ومصلحش مغز تخم کدو وروغن بنفشه ومضر مثانه ومصلحش عسل است **اشراس** بفارسی سریش
نامند وآن بیخ نباتیست غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه وکوچک وگلش سفید است وسریش را ساق بلند
وعریض تر وبرگ قوی تر وگلش سفید مایل بسرخی وتخمش مستدیر وتند طعم میباشد وبا عفونتست
در اول گرم وخشک ومحرق او در دوم گرم ودر سیم خشک وضماد او جهة جبر کسر وفتق وقیله و
وقروح خبیثه وورم خصیه وکوفتگی عضل وعصب وبا سرکه وروغن گل جهة جرب وحکه وتلیین
صلابات وباآرد جو جهة سعفه واشامیدن او جهة درد پهلو وسرفه وبرقان وسوختگی وبیخ وخشو
حلو ومحرق او مدر بول وحیض ومحلل ورم بلغمی وبا سرکه دافع داء الثعلب وبهق سفید وبخورش جالب
وقاطع اخلاط غلیظه وکرم تر از اصل آن وجهة نفث الدم وبا ماء العسل جهة تنقیه جگر نافع وموذی
شده ومصلحش سکنجبین ومرخی مقعده ومصلحش کاکنج وقدر شربتش تا پنج درهم واز محرق او تا یک مثقال
واز تخمش دو درهم وبدلش در اکثر افعال عربی النمل است وگویند مغاث وبا کرسنه **اشبران** اسم
یونانی خصی الکلب است ومولف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده است **اشموثا** نوعی
از مرو وگویند نوعی از اقسام اوست **اشقاقل** شقاقل است **اشنان داود** اسم فارسی زوفای خشک
اشلابوس ذارشیشعان است **اشمون** اسم ترکی ریباس است **اشباف** تاملیثا در تاملیثا
مذکور میشود **اشنبوان** بلغت مصری سنبلطیب **اشترکیاه** اسم فارسی سلیخه است **اشکانیه**
بلغت شکاربن وطبرستان بقله یمانیه است **اشبیل** بلغت کیلانی نوعی از بطارخست **اصابع**
فرعون سنگیست بقدر انگشت شبیه به بن وکره دار ومجوف وبا اندک پیچی واز بحر قلزم
او با رطوبت سیاه لون وآن در افعال قائم مقام مومیاییست وبهترین او مخطط سبک زود شکن
است در سیم گرم وخشک وقاطع نزف الدم ومحلل اورام بارده وچون با خون جراحت سرشته ضماد
نمایند جهة التحام عدیل ندارد **اصابع صفر** بیخیست بقدر کف دست اطفال وبشکل پنج انگشت وپر
از رطوبت وچون خشک شود رنگش مایل بزردی وسفیدی میگردد وبا اندک حلاوه ومنبت او زمین
زار ونزدیک آبها وبرگش شبیه ببرگ کندنا وساقش باریک واز بن تا سر گل وگلش بنفش ودیگر
بیخیست شبیه بناخن پلنک وزرد واین گرم تر وتند تر است ومولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم
وکف عایشه است وبیخ دیگر وصف نموده در دوم گرم وخشک وبغایت محلل فضول غلیظه ومنقی
اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام وجهة جنون وامراض سوداوی وبلغمی وتقویت مثانه واعصاب
وضماد او جهة تحلیل صلابات وبخور او جهة گریزانیدن موش وسام ابرص نافع وقسم آخر مسقط جنین

ومفتح الات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش یک وزن و نیم از هزار
چشان و دو ثلث او سعد است اصابع هرمس شکوفه سورنجانست و در سورنجان موصوف اصل الفلفل
فلفلمویه است اصل الفلک بفارسی بیخ شبونا مند و آن بیخ ماش هندیست گرم و خشک و مسکن
و محلل ریاح جهة معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع و محرق خون و مورث سدد و
مشوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یکدانکست اصابع الاصفر مؤلف تحفه
گوید که ابو ریحان و صنف نبات او را انکار کرده است و گفته که آن دوائیست هندی و تخمش مستعمل
بلاد ما و شبیه به فلفل و چون در دهان زمانی نگاه دارند پوستش او شوش از مغزش او ظاهر
میگردد مثل پنبه در تحریک باه بسیار موثر است اصول الارجب عبارتست از بیخ کبر و بیخ رازیانه و
بیخ کرفس و بیخ کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القد است اصابع البنات فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملکست اصل الانجدان الخراسانی اشترغاز است اصل السوس
در سوس موصوفست اصل السوس الابیض در سوس مذکور میشود اصل السوس الاسمانجونی اربیا
اصل الراسن نوعی از قیلجوش است و برگش اندک کوچکتر اصعف بیخ کبر است اصطرک میعه یابسه
است اصل المرجان لبد است اصل النیلوفر الهندی بیخ او سپند است اسطرق میعه سایله است
اصل العرطنیثا اذربونست اصل اللفاح البری یبروح الصنم است اصموط رنه است اضراس
الکلب لبلاب است اضراس العجوز حلبا است اطراطیفوس یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و به
عربی حالبی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف گل شبیه بنانخواه
و بعضی از و مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریک
و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک و با قوة مبرده و قابضه و محلل و مخفف ضماد برای
اورام و ورم خارج چشم و بر آمدن حدقه و تسکین درد دندان و طلای گل او جهة تسکین درد ثدیین و کفج
و ورم از تجارب مؤثر و آشامیدن آن جهة خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهمست
اطریه بفارسی آش آرد و رشته نامند از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بعضی از انرا
شاملست آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی اماج
نامند جهة سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع و مرخی معده بارده
و آنچه با ماست و کشک و ترشیها استعمال نمایند بطئ الهضم و مسدد و موافق ابدان محروره و مولد
بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره
و با زرشک جهة اخلاط مراری و تسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن

و با شیر بیخ کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ
با لب با شیر بیشتر استعمال است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه از آرد گندم و رشته
سازند و ماهیچه زودتر و سبکتر است و از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بدتر و اینه اطرقیت الخباز الکبیر
سپستانست الحماط و الحموط و الحبوط اسم بربری دنه است و توفل ذایبر خوانند اطروغنا اسم
سریانی اترجست الحرونیا اسم سریانی بادرنجبویه است اطریون عصاره قثاء الحمار است اطیطون
اسفیل است اطریغون حسک است اطهیبا فیقومست الطاله یونانی درخت غریبیست اظفار الطیب
بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبیست صدفی شبیه بناخن
و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام جاز و نست و بعضی از او
سرخ و مایل بسیاهی و بعضی سفید و بزرگ و با و نوبه و کم بو و متوسط بزرگ تر از اول و کم حجم تر از ثانی
و سیاه و ناخن بو گویند و بهترین اقسام اول هندیست و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند از نی
ظاهر میشود و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهة اختناق
رحم و صرع و خفقان رطوبی و معده و تبهای بارد بکر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض
بارده در رحم و بخور آن جهة صرع و سکته و نزلات و خفقان و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع
و مصلحش سکنجبین و مورث بحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از نیم درهم تا سه درهم و بدلش قسط
الذریره است اظفار الجن نباتیست بزرگ و بیگل شبیه بناخن جیده و اغبر و مایل بسیاهی در دوم
اول گرم و خشک و جهة برهان سیاه و سرفه بالتبه و بالخاصیه جهة دفع جنون اطفال نافع و طلاء او کف
باسرکه جهة باشند محبه تحلیل اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقالست
اعین السراطین گویند اثلق است و گویند سنگ سبوبه است اعیون حلبه است اعلو بوطس
لیمن یطلوق است اغریوس غثاء الحمار است اغبیق یونانی و بمعنی ظاهر است و اسم اثلق اغالوجی
اسم یونانی عود البخور است اغرالیوس یونانی خطمی است اغیرالطون یونانی حلفاست اغیش بلغت
حجاز و بمعنی اسم توشادر است اغرسطس یونانی شبل است اغیلمس یونانی دو مثر است اغیرید یونانی
خود دوی است اغنیا یونانی بمعنی اوضاست اغلیقی اسم یونانی منفج است اغیر عبارتست از
شجر و نبات و نوبنهای گرم که با یکدیگر بپایند باشند اغلان ایثی اسم ترکی حلباست اقیقطر
اسم یونانی و بمعنی محللست و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش
عریض و پر شاخ و مزغب و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلافی شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش تلخ
و تند و با عطریه و بوی کاهش شبیه ببوی ترنج و منبت او سواحل بحار و ممترا بها و بیابان که جو و عدس

کشته باشند ودر مصر وساحل دریای شام بسیار است ودر صعید مصر اورا الشلجم نامند ودر دوم
گرم وخشك وبا اندك حدت وبرگش وسایر اجزاء او محلل سده جگر وسپرز وتحلیل اخلاط غلیظه
ولطیف وصلابات ودردها ونفخ سپرز واحشا وضماد بیخ او جهت جمیع سموم قتاله نافع وباید سه روز
باشراب شیرین استعمال نمایند وقدر شربتش تا دو مثقال واز تخمش تا نیم مثقال وعصاره بیخش در
منافع قویتر وبعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی بهم نماند که عصاره نمیتوان گرفت وروغن او در آثار
مثل اوست وزیت الشلجم نامند افیقیلیا یونانی اسم نباتیست شبیه به افیقیطس مذکور در بو ودر
ذراعات بیشتر وبد بغایت سبز ومحلل ودر الجلبه رادعه شنعل وشرب او جاذب حیض افیمیلن یونانی
اسم نباتیست ما بین شجر وگیاه ومنقسم در ساق وبرگش زیاده بر دوازده عدد نمیشود بی گل وبی ثمر
وبرگهای او نازك وسیاه وثقیل الرایحه وبطعم سرد وضماد شرخ نافع نزول شدن پستان خصوصاً
با روغن زیتون تا درسر واشامیدن او مانع تولد فرزند ومقدار شربت از برگ وبیخ او جهت قطع تولد
سه مثقال است که شراب بنوشند افعی اسم عربی مار است وبعربی حیه است واقسام او زیاده
میباشد وبزرگ وکوچك وسیاه ومایل بزردی ومایل بسرخی ومایل بسبزی والبلق وغیر آن یافت
میشود وبهترین او ماده اشقر مایل بسرخیست وماده از چهار دندان میباشد ونر از دو دندان و
باید جوان باشد وعلامت جوانی او سرعت حرکت وهمیشه سر او بلند داشتن است وباید چشمش مایل
بسرخی وسرش عریض وجسدش صلب مایل بزردی بوده از آب وعمارات وجنگل وشوره زار دور
ودر اثر بهار صید شود وبعد از صید بی استعداد دو زمان قطع کنند وطریق آنست که سر را با دم با نیم
بسته بقدر چهار انگشت از سر ودم بالا بیك ضرب قطع کنند وهر چه بجوشد وبعد از قطع سر و
دنبال حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست او را وجوف او را انداخت وبعد از آن
استعمال نمود بغایت حار ویابس ومجفف ومحلل است چون با آب وشبت وروغن زیتون طبخ نمایند
وتا کنند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد ودر جذب سموم اسمعی
تجربه رسیده است واز خوردن بسیار او بدن متفتح شده مثل قلس ماهی پوست میریزد وگوشت او
اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بتحلیل وکثیفه را بتفتح جلد دفع میکند وخوردن او جهت سموم
مشروبه ومار گزیدگی وضعف بصر ودرد عصب وبرص ومنع زیادتی خنازیر وحفظ جوانی وقوت
قوتهای جوانی وحواس وطول عمر موثر است هرگاه هر سال یکمرتبه تناول نمایند وضماد گوشت
خام او جهت رفع سمیت افعی گزیده واقسام مارها بغایت نافع وجهت داء الثعلب وداء الحیه وتحلیل
خنازیر واورام مزمنه نادره نافع واکال او مخرج اخلاط ومصلح ومصلحش شیر ودبه بوفات

وچون هفت عدد افعی را بر نیم منی روغن سرخ ارغوانی خفه کرده باز هر یك گرم تند بتن
ان دیمان را بکردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند ونمك افعی که جوف
اورا پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت اوست وقرص افعی در افعال قریب باو وطریق ساختن
او آنکه بعد از اخراج جلد وجوف او چند بار بآب بشویند وخشك کرده در یك سفال با آس قلمی داد
با آب انقدر بگذارند اورا بجوشانند واندکی شبت واندکی نمك چندان بجوشانند که مهرا شود پس گوشت
اورا از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند وبقدر ربع او با مثل او نان خشك میده پاکیزه
اضافه نموده تا مرتفع گوشت او خمیر کرده قرصها بقدر بوزن یك مثقال بسازند وبا اندك اسانات
دهن کنند تا منکرج نشود ومقدار آن اگر ربع او باشد بهتر است وخوردن که در حین جوشانیدن گوشت
او با او بجوشد در افعال قریب بقرص است افنوس یونانی اسم نباتیست ما بین شجر وگیاه وساقش
مزغب وشاخهای او باریك وارتفاع قدر زیاده نمیشود وبرگش شبیه ببرگ سداب وبسیار سبز و
ثمرش مثل نخار کوچك صنوبری شکل وسیاه وگلش زرد ودو صد وتخمش بقدر دانه ارزن وطعمش
وچون خشك شود باطن او سفید وظاهرش سیاه میباشد ودر دوم گرم وخشك ولذاع واشامیدن
اثقال او مغص واسهال او مسهل ومجموع او مغص ومسهل بلغم ومقدار شربتش تا سه قیراط واز رطوبت او بیخ
قیراطست ومولف تذکره گوید که رطوبت در ثمر اوست وجهت تحلیل صلابات وجلاء بیاض چشم نافع
است افثیمون یونانی وبمعنی دواء الجنون است وآن نباتیست بسیار سرخ وفروع او مثل نخاله
وبرگهای بسیار ریزه وگلش سرخ تیره وتخمش از خردل ریزه تر وسرخ مایل بزردی وبر نباتات والبسه
کرنه یك با او باشد میپیچد وتخمش شبیه ببزرك وشاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید وطعمش
تلخ وبا اندك تندی وگلش زرنجیه ذائقه میتابد ودر سیم گرم ودر دوم خشك ومحلل وملطف ومسهل
سودا وبلغم وجهت نفخ وامراض دماغی وکره معده وسرطان وجنون ومالیخولیا نافع وبالخاصیه
جهت امراض سوداوی وتنقیه سودا بیعدیل وچون یك هفته هر روزه ده درم اورا با ضعف
رطل شیر تازه بخیسانند وپانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت دفع خفقان وتوحش ومالیخولیا
وفتق مجرب وچون ده درم تخم اورا بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب بخیسانند روز
دیگر افشرده صاف اورا با یك اوقیه شربت بنفشه وشربت گل وروغن بادام شیرین بنوشند
اسهال مره سودا در نهایت نوع کند بدون مضرتی وباعث ضعف نمیشود ومولف تذکره ثلث رطل
را ثلثین رطل دانسته وتصحیح مولف ما لابد منه نموده واورا اعتقاد آنست که یك رطل را در سی
رطل باجمال روزا باید بخیسانند ومطبوخ اورا مورث جهت مالیخولیائی که از ملا وشراب هم رسیده باشد

نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب است
زیاده از یک دو جوش نباید داد و مضر صفراویین و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کثیرا و
موافق نیران و گویند مفتر وبه است و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و از مطبوخات
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنیست بایک وزن و نیم خاشا با مثل او ماشا و دو دانگ او زید و تخم
او را نباید گویند افسنتین بلغت یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه به بابونه گاو چشم برگش
مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل بخاسف و انبوه و شاخش بلند و گل او مثل گل
بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسفند و با تلخی و قبض و بوی آن با عطریت ثقیل و منبتی را برای زرد و مثل
برگ زردک و سفید و گلش زرد دیبا و ذوات سفید و در مصر دمسیسه نامند و زبونترین اقسام اوست
و بهترین او رومی طرسوسی و سوریست که بالعراض و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر آن خشک
و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی
بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه
و ملذع و محلل ریاح و جهة یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و با ما
دبن جهة درد معده و با افتیمون جهة تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز نیم
مثقال بنوشند جهة رفع سقوطات اشتها که از رطوبت باشد مجرب و دو درهم او جهة کرم بدن عقرب
عجیب النفع و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة فطر نافع و جهة بواسیر و شقاق مقعد و اخراج
اخلاط خاره که بسبب او دوید شهوره در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره
بزر و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کرمی قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با
موم جهة حب القرع و ضماد او با آب جهة شری و بخار مطبوخ او در شراب جهة درد گوش و طلاء
مطبوخ او در منضج جهة درد چشم و با عسل جهة رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل
خاد و شاینده او با موم و روغن گل جهة درد زهار و درد جگر و درد معده کهنه مجرب و محلل
صلابات و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضمادا نافع و اکحال
او جهة دمعه و عشا و بواسیر ناخن و گذاشتن او در میان متاع مانع کرم زدن آن و امتزاج او با
مرکب باعث منع ارضه از کاغذی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلاء او با روغن زیتون بر بدن
مانع مقاربت پشه کرفد و دود آن جهة گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و
ومصلع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یک مثقال تا دو مثقال
و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهة معده بوزن آن اسارون و نصف او هلیله زرد و تخم

جگر عصاره غافث و مضموم بید بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب خشک کنند
در افعال قوی و مفتح سده جگر و جهة تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط
مزمنه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش
ربوب و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش سه وزن او افسنتین است با غافث با شکاعی و شراب او
مقوی معده و مدر بول و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و
تقویت هضم و ازالة الکزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافعست و مانع و با
و حدوث امراض و طریق آنست که بود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند
تا ثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر کسی مثقال را با پانزده مثقال دار
چینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال
شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم نموده بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن
افسنتین که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب
بگذارند جهة برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهة رفع یرقان و سده جگر و سده
سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و جهة تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده
و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور او جهة کرم گوش و زیان طلاء
او جهة درد چشم و با قیروطی جهة تقویت معده و درد آن نافعست افیون اسم یونانی و بمعنی مسبت
است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از آن شیر منجمد خشخاش سیاه است
نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صافست که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و
آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم
و مسکن درد دهان و قابض و مانع نفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قرحه امعاء و
سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت طبع باشند نافع و اگر از مواد بارده باشند به
سبب تخدیر مفید و ضماد او جهة درد سر و تخفیف قروح و ورم ها خاره و با زرده تخم مرغ و زعفران
جهة حمره و باشیر دختران و زعفران جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مرصاف و زعفران التواء
جهة زحیر مجرب و قطور او با روغن بادام و مر و زعفران جهة درد گوش و با موم و روغن جهة جرب و
حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر
فهم و مصلحش جند و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ
ممنوع و دو درهم او کشنده است و بدلش سه مثل آن بزر البنج و یکوزن بیخ تفاح و در احتباس طبیعت

وکافور و کهنه با افلنجه تخمیست شبیه بخردل وتند بو شبیه ببوی سیب وباعطریه و بغایت سرخ
و طعم تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام وگلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزر
البنج است و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوپلک کابر است در دوم گرم و در
اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سدهٔ دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل
ریاح و مشهی و باقوهٔ قابضه و مفتح سدد احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم
وا روغ آرنده وطلاء او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و
مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند افلنجه برگ جوز بوست واصلی ندارد
افنج معرب از افشرده فارسی و بعربی عصیر نامند و آن مخصوص آب انگور است افیلون و عاقبت
و اولسم شیخ جبلی است افسر اسقیون یونانی است که خنثی بود باشد افریون فرفیون است افسنتین
یونانی و با اسم رومی فرفیون است افراسیون نعنع است افادیقون دبق است و گویند ما زریون است
افیمس یونانی اسم فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند افرنقطار قسم اول دیفرو جس است افاسق
اسم روغن زیتونست افلاطونی مظلل ارزیتونست افروسالینین حجر القمر است افاویه ادویه خوشبوی است
که در طعامها کنند افیغومون اخیون است افریدس اسم یونانی تخراد است افیمس اسم یونانی بخصر است
افیون یونانی اسم تریاق است افیوسفنا فن یونانی تخم خیار است افیثیمون یونانی باد آورد است
افیمونا یونانی دارچینی است افیمایر یونانی شدابست افحوان اسم عربیست و بیونانی اوبیانز
و بفارسی بابونه گاوچشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بتری و بلسان میباشد شاخهای او باریک
و برگش شبیه برگ گشنیز و از نابانه و گلش زرد و مدور و دراطراف او برگهای ریزه سفید و اکل
بابونه نیز کرد و تقبیل الراجه و با آنک ملحی و فی الحنیفه صنفی از بابونج است و فرق آن است که بابونج تخم
مبلا دروا ونبا ردو مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده
جگر و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوه تریاقیه و مفتت حصاة
و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و فراق معده
و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة
صلابت رحم و طلاء آب تازهٔ او بر انثیین و قضیب و گنج ذات مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التواء
عصب و با موم و روغن جهة ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع
و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون
و نعنع و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک

و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهة نیکویی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکحال
خشک او جهة تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلاء آثار و قروح و رفع نزول آب نافعست
و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد گرفته تا چهل روز در آفتاب
گذاشته باشند جهة تفتیح جراحات اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد
و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار بول و تعریق بسیار موثر و اشامیدن نیم درهم
او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او ثمر
ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن افشرده میگیرند و قبل از جفاف با قرص ساز
است و بعد از آن سیاه میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض
و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او با الفیح و حابس نزلات و اسهال
اکلاً و ضماداً و مقوی بدن و اعضاء مسترخیه از اعضاء و لسببا ضماد او جهة ورم حار
و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و داحس و بر امدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد
جهة قطع ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سدده و مصلحش
روغن بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش بوزن آن عدس و صندل است و گویند حضض و ابهل است
اقنون نباتیست شبیه بنبات داود و اهل مغرب راس الشیخ نامند برگش مثل بادآورد
و ساقش کوتاه و غلیظ تر از آن و گلش مثل او پرخار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق او را
اول پوست کنده میخورند و تخمش از قرطم درشت تر و در دوم گرم و در اول خشک و لسبابر الحیث
و چون خشک شود تلخ و با تندی میباشد گویند جهة کرازو تشنج عنز یعنی با شراب مجرب و جهة ورم
مزمن و شدخ عضل ضماد او مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مصدع گرده و مصلحش خشخاش
و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش کماذریوس و نزد بعضی بدل آن فرفیون و نبات
اشترغاز خواهد بود و ظاهرا اسم یونانی اشترغاز باشد اقوط بفارسی کشک نامند و اند و غیبت
که از طبخ منجمد گردد و دیگر میگدازند و بعد از دفع مائیته خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض مولد سودا
و بریان کرده او جهة اسهال الدم من نفایت نافع و ضماد سوخته او جهة داء الثعلب و دفع نزف الدم و بوم
مفید و با پشم سوخته و جو سوخته البتوبه جهة خراد حرقت که اول سر را با روغن گل سرخ چرب کرده بعد
از آن طلا کنند و مولد بلغم و بلغم غلیظ خام و سدده و مصلحش جوارشات و کلفند اکلیمیا یونانی اسم آن
چرکیست که از کدامها من احبار و مطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف و دُرد بر روی آن و در بحث آن منجمد
گردد و آنچه بر دو بحث هم رسد با دعله کف او است که از کدامها و بهم رسید کف سبب حرکت آن تمام

بعضی بطروخ جمع و بهترین او طلای و انچه در رنگ شبیه باصل ان طلا باشد و طلای مایل بسبزی
و قسمی سفید و سیاه طلای از غلبه نور دانست که بر طلا هیزند و گویند که این هم میباشد و مرقشیثا از
بهترست هر یک در طبع مثل معدن و پوست زیاده بر او غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات
و جهة بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و دفع نقص زخمها و بیاض عین و جهت جرب و سبل
و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلاء او رادع اورام و بالکلف و آثار سیاه و دافع سپرز و با
زعفران و افیون دافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلاء او باب مرارطه جهة خفقان و تقویت دل نافع
و مستعمل از و محرق مغسول و بدلش مرقاشیثا محرق مغسولست و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند بج
و مرقشیثا او را و کما خنی و تعیلا نکداود و بحلل بریزند تا سرد شود بلبعه و باتز و مجز و مشتر بر انثمن کند
و مجربست و حنیر ابیمعنی را موقوف بشروط مجنبه میداند افناع الرمان الهندیه نا و مثلست اوزومنها
فرفیوممانست اغیوس بیونانی کثیرابست اقتنیا نا دریون سفیدلست افافلستن بیونانی تخم جرجیر
افرویس و افراسن دیواست افارون اسم رومی دحاست افریطین ماطس کل علیقی الهندی است
افولوسیوس دعی لاابل است افاریما کرویاست افطی بیونانی نعمان کبیر است افنا ارانبیحی
بیونانی شکاعیست افنا الوند بیونانی بادآورداست افولاسیون دهن بلاست انیماردی بیونانی
سورنجانست افونجس بیونانی غافق الممیراست افطین بیونانی نانخواست افوماذیون داذیانیاست
بری افوحیدا اهندی عاقرقرحاست افراسیم الملک جوز الکوثل است افلاحوطس بیونانی طرفا
افلاهیولس بیونانی انجره است اکلیل الملک نباتیست برگش مدور بقدر درهم و شاخهای او
باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی دراساق بقدر ذرعی و گلش زرد و زرد
و بعضی انبفش و بعضی با سفید و برکهید و غلوتش غلاف تخم مرتب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدور
و بزرگتر از خردل و بعضی از تخم شبیه بحلبه و بعضی از غلاف غیر هلالی مرکب القوی حرارت و یبوست
در دوم غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع و شقیقه
و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و اورام مفعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهت تحلیل فضول
باطنی و طلای بخته او با میفختج جهة اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او
با آب و شراب جهة قروح شهدیه سر و با افسنتین جهة ورم جگر و سپرز و معده و قطور عصاره
او جهة درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم او با میفختج جهة ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران
و دانکمین کل مضر بانثین مجرب و طبیخ او جهة ربو و تفتیت حصاة و حشه او جهة تقویت امعا و تنقیه
و تسکین درد امعا مفید و شرب او مضر انثیین و مصلحش عسل و انجره و مویز و قدر شربتش دو مثقال

و از عصاره او بقیت دو درهم و بدلش بابونج است اکلیل الجبل نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز
و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی و از بقی و
تمرش صلب و مایل بایستاده و بیخش در بزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تندی و خوشبو و او
عنبر و مانند است در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و
منقی به و جهة درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقاء و سنگ گرده و مثانه و ضماد
او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورو مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
افسنتین است و چون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این پر کنند منع تعفن او می کند و دفع
تعفن لحوم بهتر از نمک است اکتمکت بلغت هندی سنگیست بقدر دانه زرد و مستدیر و سیاه
و ستبر و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدا از جوفش مسموع میشود و در
جوف او سنگی کوچک موجود است و قسمی انطاکی و مستدیر و کوچک تر و قسمی دیگر شبیه باو
و بزرگتر و سفید و در جوف او هر دو چیزی سفیدی مثل دبل در سیم سرد و خشک و محلل اورام
و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته بر پای چپ زنان ببندند جهة عسر ولادت بغایت
از موده است و تعلیق او با دلبمان سرخ جهة حفظ جنین و منع اسقاط و نگاه داشتن او در دست
راست جهة غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمر آن و حمول او کرنبا
شیر دختران نا شیده باشند جهة حامله شدن زنان عقیم لبنا مؤثر است و مراد از اکمنک
دو قسم سیاه است و دو قسم سفید در اجار مذکور میشود اکارع جمع کراع و از ان بفارسی پاچه
نامند بهترین او پاچه گوسفند و بزغاله است لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح
رقیق و معتدل الغذا و جهة ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محرقه و بحج و خشونت حلق و سینه و
شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط
و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ و جهة بحة و اسهال مراری و منع لذع مواد
حاده و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهة سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او
جهة مغص و زحیر بسیار مجرب و نطول او جهة یبوست دماغ و ضعف ان و تحلیل خنازیر و اورام صلبه
و طلاء روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و روغن گل جهة تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و مولد
قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و بخت او با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او
رفع نزف الدم جراحت و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر مؤثر است اکشوث کشوث است اکروهلت
اذرونست اکرومن جوز رومیست اکر الحجر لبن الحجر است اکل نفسه فرفیونست و گویند کاکنوه است

اکراز نوع کبیر شامی بوماست اکنالوس یونانی حنداست اکسوقلس یونانی خوماناست
اکسومالس ابوخلسااست اکرمن کرمزاست اکبو اسم ترکی وحب اکو بفتح الف وسکون
کاف اسم هندی عوداست اکمرنا بهندی جوزاست الیه بفارسی دنبه کوسفنداست گرم وتر
ومحلل اورام صلب وملین اعصاب وچون بگدازند دنبه کوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یک
حصه را باعاقرقرحا وزنجبیل وترید بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند وچون دنبه را
ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی وکزاز ومواد منجمده مجرب ودیر هضم ومکرب
وردی الغذا ومضعف معده وهاضمه ومولف تذکره گوید که بنا باشد در مبرود موجب تباه شود و
مصلحش آب کامه وسرکه وادویه حاره است الوسن یونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی مایل بسرخی
شاخهای او باریک وصلب وپوست او سیاه وبرگش ریزه وگلش نیز مایل بسرخی وورد یهیچ
شبیه بچغندر وبا رطوبت وشور طعم وتخمش شبیه بتخم افتیمون ومنبت او ریگزار وکنار نهرها
در سیم گرم وخشک وبا لیه وغسال ومقطع ومفتح وبیک درهم از تخم او تا دو مثقال با یک درهم نمک
وچهار اوقیه آب وبیک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا وجهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج به
غایت نافع وپوست بیخ او در این فعل قوی تر وجهت برقان اسود نافع ومورث بیخ ومصلحش کتیرا و
عناب وقدر شربتش تا سه درهم واز پوست بیخ او تا ده درهم است الب بعربی اسم درخت خارداریست
شبیه بدرخت نارنج وبرگش ریزه تر شبیه ببرگ زیتون وخارش بیشتر ونضارت وسبزی او زیاده
وسم کل حیوان واز دفع قوی تر چون داخل غذا کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد
واگر بو کند ونخورد در ساعت کور وکر شود ومنبت زیتون نیز بر این است بلاد تهامه وجبل شرف
الوسن والوسن یونانی بمعنی یذهب بالکلب وآن گیاهیست شبیه بگیاه پنبه وباخشونت وبرگ
اسفل او مستدیر ومابین برگهای تخمش شبیه بترمس وآن در میان دو پرده است ورنگش مابین
سیاهی وسرخی وگویند نوعی از عکرش وثیل است در دوم گرم وخشک وبالیا ثارو محلل اورام و
باشوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع وبالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند
ومصدع ومصلحش مرزنجوش است وقدر شربتش تا یک مثقال است الیخ بلام ساکنه ونون مفتوحه
یونانی وبمعنی الاصل است واین بیخ نباتیست شبیه بزرد لک وساقش سطبر وبلند شبری وگلش
سفید مانند گل زردک وتخمش سفید وطولانی ومایل بزردی وطول او کمتر از زنجبیل ودر سر شاخهای قبه او
مثل جوز وهیچ این نوعی هندی در آخر دوم گرم وخشک وبالبلاد نیکو ومولف تذکره سرد وتر در سیم
داند وبالخاصیه تخم او واصل او شربتی از آن بخلط کنا باشد مجرب میدانند وباید دو دانه اول نیم درهم اوراتیه

اوقیه سکنجبین بنوشند وروز دویم نیم مثقال وروز سیم یکدرهم وبیک مثقال برگ وثمر و
هر باید که باشد با شراب وعسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند وبیخ او جهت تقطیر بول
رطوبی نافع است الومالی یونانی وبمعنی عسل شجری است وان رطوبتی است شبیه بعسل ثالثه
که آن از ساق درختی حاصل میشود وبهترین او براق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم ودر دوم
تر وشربت او نیم اوقیه وبیک اوقیه آب مسهل فضول خام ومره الصفرا واخلاط ردیه وجهت جرب وقولنج
ودرد مفاصل نافع وروغنی که از شاخهای درخت آن جوشانیده آن با روغنها میگیرند طلاء آن
درد عصب وجرب منفتح واکحال او جهت ظلمت بصر نافع وشارب الومالی را کسالت وسبات
بهم میرسد ونباید بخوابند وحرکت کنند ومصلحش سکنجبین ومیبه است النفافح لسان الابل
است الیا یونانی بخطی است الج زعفرواست الیون یونانی اسدااست الط سوسن است
الاوبیونانی ذنب است الوئی یونانی سناء مکتب است السن یونانی ملح است الفطرون یونانی
کهنرباست الیا نانخواه است السنه العصافیر لسان العصافیر است الاطین بلالابیت الاق
مولف جامع الادویه گوید که او شبیه به پیخراست در شکل ودر بلاد عجم کارزک نامند ومولف
اختیارات نوعی از مخلصه شمرده الابیض یونانی راسن است الملن ماش است الطوب کشته
کشت است الاکلیل اسم ترکی زرایع است الوده اسم فارسی عقاب است الله اسم ترکی تفاحست
الاملک بلغت دیلمی ماش است البک اسم ترکی نخ است النبی اسم هندی بزرکان است الابیض
اسم هندی فاطل است النافع یونانی لینا است اکلیج ثمر درخت هندی ومعروف است و
ومستعمل مقشر میباید وچون در شیر بجوشانند وبعد از آن خشک کنند وانچه در شیر پرورده شده
باشد تلخ وبسیار عفص در دوم سرد ودر سیم خشک وشیر پرورده در اول سرد ودر دوم خشک
وقابض ومانع ریختن مواد بمعده وامعا ومحافظ اخلاط از عفونت وفساد واخلاط سودا بروح وغلبه
سودا ومحرک باه وقاطع ریح وتشنگی وآب دهن وخون بواسیر ونزف الدم ومجفف رطوبات معده
ومقوی دل وچشم ومعده واحشا واعصاب ومشهی ومسهل سودا وبلغم زقوم تعمیر و باز دکان
وآب به قاطع اسهال مزمنه ومسکن حرارت خون وآشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درهم
با آب گرم جهت بیخ ودیر نک بواسیر وتواصیر وضعف معده وطحال وتاریکی چشم مجرب وقطور آب منقوع
او گویند متعبانیده باشند جهت از الدباض هرن از موده است خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت
امله را افشرده تا سه بار امله را اعاده کنند وشربت معمول از آمله وافسنتین در تقویت معده بعلت
وروغن او که با آب برگ مورد با پوست بیخ صنوبر بالسویه بجوشد وآب طبیخ از آنها مثل او روغن کنجد وزیتون

جوشانیده باشند جهة تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج
مقعد و سرعة نفوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند مو را سیاه کند
و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش عسل
و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلیست اول
پرورده ملین طبع و مقوی اعضاء باطنی و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهة بواسیر و نواصیر نافع و
مداومت او حافظ سیاهی موست **امغیلان** درخت خار داریست منبت او بادیه و عوام طلح نامند و اهل
بادیه ثمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را قرظ و ضبط و عصاره ثمر او را اقاقیا
گویند ثمرش بقدر درخت سیب و از ان کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل
آبنوس سیاه شود و ثمرش خاردار و ساقش سیاه رنگ و لینا دملاید میشود و برگ هر دو قسم ریزه تر
از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای او پهن و سفید و ترش و سرخ با
آن پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزاء او در دوم سرد و خشک و قابض فضلات و رادع و
نطول طبیخ ثمر و برگ او جهة تقویت اعضاء مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدة و
ضماد برگ تازه او جهة التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات
رحم و ثمرش و برگش بجهة دباغت قائم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث
الدم و پوست شاخ و ساق او جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمدة اجزاء او در وعن شیخ
صمغ است و صمغ او بدل و سنون او جهة استحکام لثه و سنون او مقوی دندانست و انچه اکثر اطبا
در کتب ادویه فرموده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و امغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد
از آن تامل رفع اشتباه میگردد **امذریان** یونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ کرو و انچه برگ ان را
ندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند منبت
او اکثر مقابر بیت المقدس و ان نواهینت و دموع ایوب و شجرة الطبیخ نامند در اول سیم گرم و خشک
و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن عطش که مغص گویند و بخش در
علاج و بقدر دانه کار و مایل بسردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة رفع سموم
هوام و سگ دیوانه خصوصاً گزیدن عقرب و ضماد و شراب او جهة اورام و جرب یابس و عرق بول
و هوانی و طلا او جهة کلف و ظفره عصاره او جهة بیاض چشم و دندو برگش جهة جراحات تازه
نافع و قدر شربت از عصاره تازه او هفت مثقال و از مطبوخ ان چهارده مثقال **اسوخ** لغت بربری
بمعنی انابیب و ان نباتیست مابین شجر و گیاه و مثل قصب دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ کالایها

و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و
از ساق او شاخهای بسیار مجتمع روئیده و بند دار و چون کشیده بقدر بندها از هم جدا شود و
برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی
و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع نزلات
و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة قروح و فتیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر
جهة سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را تا نیم رطل
بنوشند جهة ضعف جگر و احشا و دل مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز یک رطل بنوشند
جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیه رحم و زردی رنگ جهة قطع نزف الدم جراحات و
رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پنج درهم است و مؤلف تذکره منبت اسوخ را مخصوص به
اندلس بیان نموده اند **اماراطن** یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم و قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و
و پراکنده و تخمه او مسند پر و سفید و بعضی سرخ و بقدر نخودی و بزرگتر و در دایره زردی و بخور
باریک و منبت او کوههای بی جنگل و در شکاف سنگها روئیده و در بلاد روم و فرنگ جهة بت از آن
تاج زرین میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع بخار
مواد بمعده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و
با شراب ممزوج با آب جهة قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل از او قبه ان و گذاشتن در جامه
جامه مانع کرم زدن ان و مضر بغم معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نه قیراطست **ام وجع
الکبد** افتیمطر است و مؤلف جامع بغدادی غیران دانسته است **ام الکلب** شجریست ربیعی بقدر ذرعی
مایل بزردی برگش شبیه برگ لاعیه و با اندک خشونت و گلش زرد و شبیه بگل لاعیه و بدبو و منبت
او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهة
گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن زیتون بنوشند **امعا** جمع
معا و آن روده حیوانات است از جمله اعضای عصبانیه و قلیل الغذا و دیر هضم و در سیم سرد و خشک
و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهة
معده که صفراء در او ریزد مولد شود نافعست **امیرباریس** بفارسی زرشک نامند و معروفست ان
مطلق او مراد دانه بیرون کرده اوست در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه و مقوی معده و جگر و دل
و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه
حاره خوشبو مثل سنبل و امثال ان مفتح سدة جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهة اسهال

کماز سردی وضعف جگر واحشا باشد و جهة استسقا و با ادویه حاره جهة مبرودین و با افسنتین
جهة تقویه هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و دانه او تنها یا
با ادویه مناسب جهة فرجه امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام
و شربت ان که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند
جهة رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته
و گوید چون آب نرنج و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروقست و زرشک مولد
ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و جرم
او تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث ان صندل سفید است
و عصاره زرشک در افعال قویتر و الطف و بدلش دو وزن ان سرشک دانه بیرون کرده است و بوی
بیخ زرشک از غیر انست و مذکور شد و مؤلف ما لا یسع ذکال ذاعز فرا انبار دانسته و در خواص مثل زرشک
بیان فرموده و ظن حقیر انست که در افراط قریب الطبع باز رشک باشد و در فعل اقوا ازانست و مذکور
خواهد شد **امونیاقن** بیونانی اشق است **اسبوس** ناخواهست **اناتون** بیونانی حماماست **امغاء
الاهوین** خراطین است **امروسیا** عنقود است و معجون دانیز نامند **ام الخلود** نوعی از حلزونست بلغة
مصر و آن دلنبیرات است **اناغورن** بعبرانی خرنوب نبطیست **اناطیطس** بیونانی شاذنج است **امولیخی**
بیونانی بارداست **امغد الیا** بیونانی نوراست **اموریجه** رومی عکر الزیت است **امغاسنیز** رومی
آب غوره است **امرود** اسم فارسی کمثری است **امله سار** هندی گوگرد فارسیست **انبلبس** بیونانی
اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع آفتاب رو روید برگش مثل برگ عدس و شاخ
بقدر شبری و تخمش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل ببنفشی و بدبو و تخمش در غلاف رقیق و تنبو
از کوچک برای و ساقش مربع نمیشود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوه
قابضه و تخم و بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و قرحه
او با روغن گل و شیر جهة صلابت رحم و ورم ان بسیار نافع و دو برگش جهة زخمها و رویانیدن
گوشت موثر و قدر شربتش از یک مثقال و نیم تا دو مثقال است **انغزا** بیونانی اسم نباتیست کوچک
از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و عریض تر از ان و گلش شبیه بگلنار و از ان بزرگتر و تخمش سفید
و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از وی آید و منبت او کوهها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل
و مفتح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه جهة دفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن
بغایت مفید حتی آنکه چون جوانه از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهة

منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است **انف العجل** بلغت مغربی اسم تمر نسبت شبیه بمینجی
کاوزبان او ما بین شجر و گیاه و در بیخ و گیاه و برگش شبیه ببرگ کاسنی و از ان درازتر و گلش بنفش
و شبیه بشبیت بوی خار و در دوم معتدل و با قوه محلله و مدر حیض و اشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیه
جهة رفع سموم نافع و نطول او محلل صلابات و مسکن درد گزیدن هوامست **اندروطالیس** بیونانی اسم
نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان و لیبار سرخ و بی برگ و تخمش در غلافی مثل غلاف
نخود و تلخ و تند و در مغرب کلیح و ملاخ نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک
و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهة استسقا مجرب اطبا و جهة نقرس و سنگ مثانه
و عسر بول و احتباس حیض شرباً و طلاء و جلوساً نافع و قدر شربت از تخمش یک مثقالست با شراب
و امثال او و از طبیخش با شکر یا شراب باید که تا ربع رطل **انکبز** مؤلف جامع الادویه امین الدوله
گوید گیاهیست منبتش در بیم جبال گیلان چون بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابانند روز
دیگر انچه قسم نر است باز راست مشاهده کنند و انچه ماده است همان هیئت میماند و بلغت
صغانیه نادانی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب کوکرد در یک روز بهق را زایل
کند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدة شبق زنان و اندکی از وی با شراب
منوم قوی مجلب که تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود و در روغن زیتون خوردن او با سرکه رفع خواب
او میکند و قدر شربتش تا دو درهمست **اناغالس** بیونانی اسم گیاهیست برگش شبیه ببرگ بنجوش و
مایل باسبنداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین و صاعد و ثمرش مثل غلافی و دانهای او بقدر خشخاش
و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد در اخر دوم گرم و خشک و
جالی و جاذب و مجفف بلا لذع و مفتح سده و اشامیدن آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضمادش جهة
بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلاء آثار و غرغره آب برگ قسم
ماده او جهة تنقیه دماغ از بلغم و سعوط او در طرف مخالف جهة درد دندان و اکتحال او با عسل جهة
قروح چشم و جلاء باصره و جرب و کمنه و سبل نافع و مورث بحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از
یک مثقال و نیم مثقال و بدلش عرطنیثاست **الز النعض** نباتیست ربعی شبیه بجرجیر و برگش دیگر
و گلش مثل زهره زرد میباشد و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل
شاه دانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار
است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیر دار از و بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر
باعث نشاط و سرور و مسکر بود در دوم گرم و در سیوم معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف

ومدر فضلات که عبارت از بول وشیر وحیض وعرق باشد ومقوی حواس وطبیخ او در ازاله
سموم وتفریح مثل شراب است بدون مستی وخمار واندکی از کلش بدستور همین اثر می بخشد و
خلل بعقل نمیرساند ومقوی حافظه وقطور عصاره او جهة قلع بیاض چشم مفید وچهار درهم از
تخم او با مویزج باشیر کوسفند مهیج باه تخم صد ساله است ومجرب دانسته اند ومفتح سده و
رنک ورخسار را سرخ کند وبدن را فربه سازد وبرهان را باطل کرده اند ومضر کرده ومصلحش عسل
واکثارش مورث درد مفاصل وشربتش تا پنج درهم واز عصاره وطبیخش تا هجده درهم وبدلش آب
انکور مطبوخ با دارچینی وزعفران وچون کوبیده آب او را با شکر شربت سازند جهة مالیخولیا
ومواد سوداوی بغایت نافعست انسان چرک کوش آدمی مولد ریاح وکشنده وضماد او جهة شقیقه
نافع واستخوان او مولد امراض مهلکه ومداومت ان مورث کوری ودزد واستخوان پوسیده در دفع
نبادی کله مجرب واشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز یک مثقال با مثل ان شکر جهة
صرع وعرق النساء ومفاصل بغایت آزموده است وآب دهن ناشتا کشنده کرم کوش وهوام بکزیدن کزنده
دفعه باشد وتریاق کزیدن عقرب ورتیلا وکشنده مار وهوام است وجهة قوبا واثار وقروح وطوبه
وبیاض چشم وبا سرکین عصفور جهة قطع ثالیل وقوبا وتنهائی جهة نزف الدم واندمال الجراحات
وباعسل جهة کلف وجلاء آثار قرحه نافع وضماد کندم ممضوغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهة
نفخ وتحلیل اورام ولبن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان وجهة دشوار زائیدن ورفع
خوف مورث وزهره او مسمن بدن وخون حجامت وفصد مسکن نقرس ومفاصل وعرق النساء واثالیل
واشامیدن ان مورث بلادتست وخون حیض سم قاتلست ومورث جذام وطلاء ان مسکن درد نقرس
صعب وحمول ان مانع حمل وبخور ان جهة حفظ الجهة دفع تب ولرز مجرب دانسته اند وبول انسان خصوصا
اطفال جهة سرفه کهنه وجرب متقرح وحکه وقوبا وقروح خبیثه وعسر النفس وبا ابخوذ وماء
العسل جهة یرقان وقطور او جهة بیاض عین ونمک منعقد از بول جهة رفع بیاض چشم مجرب ودزد
اقفال مثل شیرزنی ودر صناعت مداومت وفضله طفل که غذاهای لطیف داده باشند خشک
کنند نفوخ او در حلق جهة خناق وورم کلو وبدستور ضماد او باعسل محلل خونیست وطلاء او جهة حمره
وجراحات والتحام آن ورفع عفونت اعضاء واشامیدن یک مثقال ان جهة یرقان وقطع اسهال ورفع
سمیت جراحات حربه زهردار وحکه وقولنج بغلیل وباعسل وباشراب جهة رفع کزیدن هوام وادویه
قتاله وتبهای دایره ویکمثقال او را با یک مثقال نوشادر مصعد جهة رفع سموم مصعد مثل دارشکنه
وزیبق مصعد مجرب دانسته اند وسنون حرقان جهة قطع تعفن بن دندان واکله ونقصان لثه ورفع بلیه

کوشت بن دندان مجربست وچون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بنوشانند اورا
شخص در محبت صاحب ناخن مجذوب عشق رسد وبعضی کفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد ودود
سوخته انسان شربا جهة منع سفیدی مو واستسقا ورفع سموم قتاله وریزانیدن سنک کرده ومثانه
ورفع ربو وبهق واکتحال او جهة بیاض چشم وقطور او با روغن کل سرخ جهة درد دندان ودرد کوش و
ذرور او جهة اکله ونزف الدم وتجفیف جراحات ومنع زیادتی زخمها وقروح خبیثه وساعیه مجربست
وچون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهة بیاض چشم وطرفه نافع وعرق وموی از
کرباکریت مدبر که اثر در نکبر ودوغن مفتاح تعظیم کنند در صناعت نظیر ندارد ودر دستور ان
انشاء الله تعالی مذکور میشود وارسطو کوید اشامیدن آبی که خصیه انسان را شسته باشند جهة
صاحب تب وورم مکر ووجع فؤاد نفع عظیم دارد وچون طفلی را با سمومات بلدیغ تغذیه کنند جمیع
اجزا او انفاس او قاتل کردد وهیچ حیوانی قابل ان مقدم تغذیه نیست ومنی انسان جالب بهق وبرص وکلف
وخوردن شیمه محدث جذام ومجرب دانسته اند انوطیلون نباتیست برکش شبیه بنبات کنه
ابن بلند کویند جهة جراحات تازه بغایت نافعست ودر حال التیام دهند اندرومالیون شبیه برک سند
خشک واز ان عریض تر کرم وخشک ومفتح سده احشا جهة درد مفاصل نافعست انبج هندیست
نامند درختیست هندی بقدر درخت کردکان وثمر بعضی مثل بادام سبز واز اول نکون تا سیاه
شیرینست وبعد از ان زرد میشود وبعضی را ثمر مثل سیب ونارس او با عفوصه واندک ترشی وچون
برسد سرخ ورنش شیرین کردد ودر انتهاء زرد وشیرین شود وهر دو قسم ان خوشبو میباشد در دوم
کرم ودر سیم خشک وکویند جبر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه ومسهل ومقوی
نفس وجهة بنکو کردن رائحه دهان ومنع خفقان ودرد سر بارد ورفع بواسیر وتقویه مرده
او جهة قطع طحال وبرانکیختن اشتها وریزانیدن سنک کرده ومثانه ودانه او جهة سفید کردن
دندان ونماک جرب او جهة نزف الدم وطلاء شاخ وبرک او جهة دراز کردن وسیاه داشتن
مو نافع وکویند مضعف مکر است ومصلحش مویز انجبار نباتیست برکش شبیه برک رطبه وبا
اندک زغب مثل غبار وشاخهای او قوی تر از شاخ رطبه ومایل بسرخی وبعد دقامتی ودر اکثر
علوفات منبسط میشود وانچه در نزدیکی او باشد وکلش سرخ وبعد از ریختن کل غلافهای کوچک از
او بهم میرسد ودر ان تخمهای ریزه است وبیخش خشبی وسرخ ومستعمل از او عصاره بیخ تازه آن و
ریشهای باریک اوست واوزا لکاه انجبار کویند در دوم سرد ودر سیم خشک وقاطع خون جمیع اعضا خصوصا
از سینه وبواسیر وقابض اسهال مزمن ونزلات ومسکن ریح ومقوی امعا واعضا وجهة تسکین التهاب

صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد
و سل تازه و کهنه حتی ذبول را نافع و ضماد او و اشامیدن او جهت بیخ و اسهال کبدی و شکستگی
اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتک ان و دود و ش جهت رویانیدن کوشت و قطع نزف الدم زخمها
بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برگ بیخ درهم و مضر سپرز و دبر و مصلحش
زنجبیل و بدلش مثل او وزن شک ورد و ربع ان کل ارمنیت **انجدان** بفارسی انکدان است و بلغت دار المرز
کوله بر نامند تخم نبات بیست نافع مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه برگ کلم
و از ان بزرگتر و کلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه
بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او و اب برگ بالدرغان و بعربی محروث و صمغ او را حلتیث
نامند و منبت از ابر ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صمغ سوخته بر بوی الخ و ساق ضعیف تر از
قسم سفید و صمغ او بد و حلتیث منتن و بفارسی انکوزه و کاما او را کما نامند و سفیدش بهتر از سیاه
و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و مخرج کرده و روده و ملطف
اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی و بواسیر
اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظ و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین
او با سکنجبین جهت ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه
و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوئیدن ان مجرب و با شراب در
اخراج جنین موثر الاثر و ضماد ش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال ان و با
روغن زیتون جهت کنه نخ عین و طلای مطبوخ او بسرکه و پوست انار جهت بواسیر و دد و ریا
او جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو
مثقال و بدلش محروث بوزن ان و دو دانگ ان حلتیث و گویند بوزنش زوفا و ابرا انیسون و منقی
محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و شربت آن کاه از ساق و بیخ ان با سرکه ترتیب دهند بسیار
گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و بهضوط
اشتها و اخلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و
بدلش شراب تشا شرغار و بیخ او در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلای او محلل اورام و نافع زیاد شدن
خنازیر و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع
انطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بنوشد تا یک هفته
هرگز ابستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی بادیان رومی گویند

تخم نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در
غلافی لطیف طویل و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در اخر دوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و منهی و قابض طبع خصوصا بریشته کرده
او و مقوی گرده و مفتح سده و جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه
و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و از الفضول
نافع و با قوه تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلاء
دندان خصوصا محرقا او و رفع بد بوئی دهان و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور دوغن
کل که انیسون در ان جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهت خفقان و طلاء مطبوخ
او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زاییده نافع و
مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش
تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویت باه مثل او انجره است **انجره** لغت فارسیست و بعربی قریص و
بلغت دار المرز گزنه نامند و برگی شبیه گزنه نبات است برگش پر نشریف و انبوه و با خارهای بسیار
ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش گردد و گلش
زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم او است
در اول سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و
عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم و رحم و سده جگر و سپرز و محلل و کذا شش
برگ کوبیده او را در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او و مرضاف بالمناصفه بغایت مدر حیض
و ضماد برگ تازه او جهت بر امدگی رحم و تحلیل دمیله و کشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل
و جهت التواء عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم سپرز و تخم
او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت تنقیه شش و
سینه و تخمش جهت ربو و الات نفس و استسقا و علل گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج
و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن ان در غال و طبیخ او با اصل السوس
جهت تنقیه مثانه از ریگ و اشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب
مسهل با اعتدال بلغم و فضله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل ورمها
و با مرهم جهت اکله و قروح و سرطان و با عسل جهت برپا کردن قضیب نامک ذ دانسته اند و طلای
او با عسل بر قضیب و کج زانان محرک باه و مضر گرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعد

صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق و نفث
و سل تازه و کهنه حتی ذبول ذاتا نافع و ضماد او و اشامیدن او جهة بیخ و اسهال کبدی و شکستکی
اعضا و کوفتکی عضل و فتق و هتک ان و ذرور او جهة رویانیدن کوشت و قطع نزف الدم زخمها
بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برکش پنج درهم و مضر سپرز و مصلحش
زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع ان کل ارمنیست انجدان بفارسی انکدانست و بلغت دار المرز
کوله بیر نامند تخم نباتیست شافی مجوف و سطبر و ملبد تا از قامتی بنی مبثوده و برکش شبیه ببرک کلم
و از ان بزرکتر و کلش چیزی مثل شبث و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و بهترین شبیه
بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را بترکی بالدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب
نامند و منتن ازانرا ثمرش سیاه و بدبو و برکش مثل سعتر سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تا ز
قسم سفید و صمغ او بد و طنینش منتن و بفارسی انکوزه و کما او را انکاه نامند و سفیدش بهتر از سیاه
و در دوم کرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده و روده و ملطف
اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهة عسر بول بلغمی و برانکیختن
اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظ و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین
او با سکنجبین جهة تب ربع مجرب و بدستور جهة تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهة درد سینه
و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و دفع فواق حتی بوئیدن ان مجرب و با شراب در
اخراج جنین موثق الاثر و ضمادش با موم و روغن جهة خنازیر و ورمها و عرق النسا و امثال ان و با
روغن زیتون جهة کنه نخ عین و طلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهة بواسیر و ذرور او با
او جهة اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو
مثقال و بدلش محروث بوزن ان و دو دانک ان حلتیت و کویند بوزن ان زوفا و ابن انیسون مینی
محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و مرتبه آن که از ساق و بیخ ان باشد که ترنجبین دهند بسیار
کرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهة برودت و رطوبت معده و تب ربع و مفوط
اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنکی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و
بدلش نیم ان اشترغاز و بیخ او در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلاء او محلل اورام و نافع زیاده شدن
خنازیر و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و کویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع
انطاکی کوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بنوشد تا یک هفته
هر کز ابستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه افیمون بفارسی بازبان رومی کویند

تخم نباتیست بلند تا از ذرعی و ساقش مربع و برکش باریک و خوشبو و کلش مایل بسفیدی و تخمش زرد
غلاف لطیف طویل و از از باید کوچک تر و سبز مایل بسفیدی و زردی در اخر دوم کرم و خشک و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و منقی و قابض طبع خصوصا برشته کرده
او و مقوی کرده و مفتح سده و جکر و سپرز و مالی مجاری نفس و جهة صداع بارد و شقیقه و درد سینه
و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول
نافع و با قوة تریاقیه و بخور ش جهة درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهة جلاء
دندان خصوصا محرق او و دفع بدبوی دهان و اکتحال او را جهة سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن
کل که انیسون در ان جوشانیده باشند جهة کری و ثقل سامعه و ضماد او جهة خفقان و طلاء مطبوخ
او در سرکه جهة تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهة رفع زردی رخسار زنان نافع و
مضر امعا و مصلحش زرازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از نیم درهم تا پنج درهم و بدلش
تخم شبث و ربع او دار ازیانه و دو ثلث بادیان مثل او انجره است انجره لغت فارسیست و بعربی قریص و
و بلغت دار المرز کزنه نامند و برکی که شبیه کن نباتیست برکش پرنشر بیت و انبوه و باخارهای بسیار
ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش کردد و کلش
زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنک و از زرازیانه کوچک تر و مراد از انجره مطلقا تخم اوست
در اول سیم کرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و
عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم و رحم و سده جکر و سپرز و محلل و کذا شدن
برک کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او و مرضعات بالمناصفه بغایت مدر حیض
و ضماد برک تازه او جهة برامدکی رحم و تحلیل دسبله و کشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل
و جهة التواء عصب و با نمک جهة جراحت سک دیوانه کزیده و با فرو طرح جهة ورم سپرز و تخمه
او با روغن زیتون جهة ورم جراحت و ورم پشت کوش و طبیخ او با ماء الشعیر جهة تنقیه شش و
سینه و تخمش جهة ربو و الات تنفس و استسقا و علل کرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج
و با سکنجبین جهة درد سپرز و درد پهلو و درد کرده و مسکن ان در خالل و طبیخ او با اصل السوس
جهة تنقیه مثانه از حرارت و اشامیدن او با تخم کرفس و شیر کوسفند بغایت مهیج باه و با شراب
مسهل باعتدال بلغم و فضله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برکش محلل و دمها
و با مرهم جهة اکله و قروح و سرطان و با عسل جهة بزرک کردن قضیب نامکه دانسته اند و طلای
او با عسل بر قضیب و کیر زنان محرک باه و مضر کرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر معده

ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش فرزونا تا با حرف ومضمضه وعصاره او محلل ورم
لهاة وقدر وودنجم وبرکش مجفف زخمهای متاکله وسرطان متفرج است انزروت درصفهان کحله ودر
تنکابن کنجد نامند صمغ درخت خاردار ایست بقدر دو ذرع وبرکش شبیه برک مورد ودرخت کندر
ومنبت او بلاد فارس وترکستان وسرخ وسفید مایل بزردی میباشد وبهترین او قسم احمر است
که در بالیدکی مثل کندر صغار وزود شکن ودر طعمش تلخی باشد ودر اخر دویم کرم ودر اول دویم
خشک ومجفف بلا لذع وبهترین مسهلات بلغم غلیظه وبالعرض مسهل صفرا ومحلل ریاح غلیظه
ومفتح سده ومسقط جنین وکرم معده وامعا وجهة مفاصل وورک وعرق النسا بالخاصیة نافع
وجاذب بلغم غلیظ از عمق بدنست خصوصا با هلیله وتربد وسکبینج وامثال آن ودر تسمین مهزول
بغایت موثر چون چند درهم او را با سه قیراط حجر البقری که عوام اندروا کویند وده درهم تا رجیل مخلوط
کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعد از حمام وبعد از خوردن چند عدد زرده تخم نیم برشت بنوشند
باعث تسمین عجیب کردد وبغدادی کوید زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده
بجهة تسمین وتا ده درهم او را می آشامند وکویند پنج درهم تا شش او ان لیسب تشدید مسام وچسبیدن
آن با حشا کشنده است خصوصا با اطلاق محلول واز اسرار مکنونه شمرده و مصلحش صمغ عربی و
روغن بادامست هرکاه مفردا استعمال نمایند باید روغن زده چندان او باشد وقدر شربتش مفردا
از نیم مثقال تا دو مثقال ومرکبا با سایر مسهلات یک مثقال وبدلش بوزن صبر است واستعمال او
در ضماد جهة الحام وزایل کردن کوشت زیاد وپاک کردن چرک زخمها وقطع خون ودفع آثار جلدی
وبا انطرون جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد وبا عسل سرشته وبفتیله الوده در کوش
کذاشتن جهة پاک کردن چرک کوش بسیار موثر واکتحال او خصوصا بعد از انکه در شیر الاغ یا شیر
دختران پرورده کرده باشند جهة رمد وچسبیدن پلک چشم ودفع ثولات وجرب وسلاق وقیبکتا
وچون با مروارید ومرجان سوخته وشکر با التوبه ذرور سازند جهة ازاله بیاض عین مولف
تذکره مجرب دانسته است انفحة بفارسی پنیرمایه نامند واز هر حیوانی در حین ذکر آن مذکور
میشود ومجموع آن تا درجه سیم کرم وخشک وملطف ومحلل وبا قوة تریاقیه ومجمد کننده ذایب
وذایب کننده منجمد مثل خون وشیر که در معده واعضا منجمد شده باشد ومانع رعاف ومانع
اسهال مزمن وسحج ونزف الدم ونفث الدم وسیلان رحم ونافع اختناق رحم ودرد شکم وورود
وبا سرکه محلل خون منجمد در معده اند ومجرب دانسته اند وپنیرمایه خرکوش وبزکوهی واهو وشتر و
کوسفند وفیل بقدر نخودی بغایت مبهی اند انشله لبدوار اندلیست بلغت انطاکیه اسم جنبه خلب

ومنبت او سیاه وکثیر الفروع وبرکش بقدر پنج کولان وفروع او شبیه بر ریشه بنطافلن ومغزش
سرخ وطعمش مثل طعم دانه شفتالو وبرکش مایل بسرخی وشبیه برک عنب الثعلب وانبوه ومغز
سفید وبرکش مثل برک سنا مایل بزردی وخشونت وطعمش شیرین ودایم برکها و اندک تند وبا
عطریه ومنبت او انشله بلاد اندلس وچین است سفید او در اخر دوم کرم وخشک ودر دفع سم هوا
ضعیف تر از قسم سیاه ومستعمل از و برک اوست وجهة تحلیل ریاح وتسکین درد های بلغمی نافع
وقدر شربتش تا دو مثقال وبخور کنند وجوان است تغیر انسان ومحرک باه وسیاه او در اخر سیم
کرم وخشک ومثل جدوار تریاق سموم واز ان ضعیف تر ومسهل ومخرج معده وجکر ومحلل مواد بلغمی
وچخه او در شراب قاطع بواسیر وحمول او مقوی رحم ومحلل ورم سایر اعضا وتدهین بروغن او موجب
درازی مو بغایت موثر ومورث خناق وکرب ومجفف رطوبات ومصلحش روغن کنجد وشیرین وقدر
شربتش یک قیراطست وبغدادی کوید که در حوالی او کیاهی میروید که چون کوسفند بخورد میمیرد ومثل
کیاه بیش وخوردن کیاه انشله رفع سمیت او میشود وبلغت انطاکیه مزبور را طواره کویند ومولف تذکره
کوید که کیاه انشله کشنده چوانانست اب بادنجانست انغرویا اسم رومی بلادرانست انجدان رومی
سنبل البوس است وکویند کاشم است انداسیون بخور الاکراد است اندروصارون واندروسبلون
یونانی اسم فاریبیست ومولف جامع بمعنی اندروصارن را بلغت یونانی اسم لسان العصافیر میداند
اناغورس بلغت رومی اناغالس است اناغلیس بیونانی آذان الفار است انغوانغون مرجحه است
انجبات اسم اقسام مربا است مثل زنجبیل پرورده وامله وغیرهما انطافین برومی حصرمست انجد
خطمیست انارکوبع عصاره قثاء الحمار است انارکوبوع خشخاش است انومیا شقایق النعمان
است اندیفیا بیونانی وانطونیا برومی کاسنی بستانیست انقلین بیونانی بهار دوان نوعی از اقحوان
اناالبغی ابخره است انجزة السود احثیثة الزجاج است ابنوبا الملک وابنوب الراعی نوعی از
ابرونست انجوج عود است اندرونامن هوفاریقونست وبلغت شامی اندرونیا کویند الق بعربی
اسطوخودوس است اناکیز اسم نبطی اناغالس است اناموس بیونانی اسم ماش است انجنطیا
جلنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجزاک مرزنجوش است انجزه فراسیون است
انبوس نانخواه است انانا انا موزرجیست انغون ورومنین و یونانی ندیاست انبارنفن خشخاش
ابنالس لوقا بیونانی قثاء است اناالسو مالیا قاشر سیزاست انجنا وانقلیا وانجوشا و
انباوبوس ابوخلسانست انقافیون آب غوره است اناطیطر بیونانی آکمکست ابثرون
وجبت انجبر بفارسی پنیرست انکور بفارسی عنب است انار بفارسی رمانست انارمجم

بلغت مازندرانی قسمی از خرماست انوز رخنه است انجرنجبا باردرفع تمائیست ودرمصر اورا البضر
فرنک کویند انقوز اسم فارسی و ترکی نخاست اناردان بفارسی حب الرمانست اناردان تیغی بفارسی
حب الفلفل است انجکل بفارسی اسم داغ ابروحبت اندزرا اسم فارسی جو البعیر است انکبیز
بفارسی عسل است انبل هندی اسم تمرهندیست انکوره بفارسی حلتیت منتن است انده
بفارسی [illegible] بیضاست اندبان هندی اسم حنظل انولا هندی اسم املجست اندجو هندی
لسان العصافیر است اوزا اسم جنس مرغابیست وکویند مراد از ان نوع کبیر اوست و مجموع از
ثانی دوم کرم و تا اخر دوم تر و سمین و غلیظ الغذا و دیرهضم و در مبرود محرک باهند و هرگاه تا دو بتر
خاره بپزند بهتر است وآب کاشته و ابانار مصلح اوست وطلای پیه او جهت ورم مقعد ادرمودهٔ
و پیه او جهت صلابات و شقاق مقعد وجلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حبه و جهت رفع اذیت
انکه در کوش ریخته باشد و با ارد باقلا جهت ورم پستان و بالخاصیه مفید و زرده تخم او جهت
افزونی عقل و ظفر او با روغن زیتون نیم کرم کرده در رحم جهت رفع احتباس حیض نافع و کوشت او
که مهرا پخته باشند جهت التیام فوق و زیاده کردن پیه کرده و در بزاندن سنک کرده و مثانه
موثر و مولف جامع الادویه کوید که خون او را چون با اب نمک بنوشند جهت درد مثانه و حصاة
بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقا جهت اسهال و موی و هیئت ادویه و بیضه و زبل او جهت سرخ خوب
معیدانست اولوما یونانی بمعنی سقط الاجنه است واو نوعی از ابوخلسا است که هوجوبید باشد
و برکش درازو باریک تر و تر منتر از برک هوجو بود و بیکل و بنفش و فری ثمر و مایل بسیاهی بغایت کرفه و
تند و تلخ و با سمیت و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظ و کویند تمش درهم او جهت عسر
الولاده نافعست اوانقنوس بلغت یونانی بمعنی حد عینست چه کل او شبیه بنرکس و بسیار کوچک
و انبوه و بنفش و اندرون اش زرد و برکش شبیه ببرک کندنا و ساقش بقدر شبری و بسطبری
انکشت و بوزاید مثل شمع و بیخش شبیه پیاز نرکس و کویند در شام و مصر بسیار است و کف
بهدرخشد و در اول سرد و در دوم بیوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم
خشک و جهت اسهال مزمن کویند مجربست و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم
و بیخ او در اخر دوم سرد و در اول خشک و مدر بول و مانع اسهال و جهت سموم و کزیدن رتیلا
و ضمادش با شراب جهت منع رویدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا نه درهم
و مضر کرده و مصلحش کثیرا و کویند عسل اوسپند اسم فارسی نوعی از نیلوفر هند است در سیم
کرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یکدرهم و بیخش سرد و خشک و در قتل جمع

مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و
بدل بیخ لفاحست اوفیمونداس یونانی اسم نباتیست شبیه بنادروج و شاخهای او بقدر
شبری و مزغب و مایل بسرخی و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر البنج
و مستعمل بیخ اوست و در دوم کرم و خشک و ملطف و مجفف بلغم و باه درهم تا دو درهم
او جهت نهش افعی و هوام و شراب نافع و یکدرهم او را با مرضاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند اونومالی یونانی شراب و عسلست که شراب دو چندان عسل باشد و بجوشانند تا
بقوام اید یا عسل را با ابانکور بجوشانند و اجزای جلا و تحلیل و انضاج قوی تر است و هرچند
کهنه شود تلیین او کمتر کردد کرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع و مدر است و بعد الحمه
تنها استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میکردد اونبا یونانی اسم عصارهٔ
نباتیست منبت ان بوادی عرب و زبیب عمیر برکش شبیه ببرک زیزک و بر سوراخ که کویا کرم زده
باشد و کلاب و درنده و کلش زرد و برکش شبیه بعصاره با مثنا کرفته و بند و جهت ظلمت بصر
و نفثه الدم و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و مولف اختیارات اختلاف نموده اند عصاره
خشخاش و عزرا ن دانسته و مولف تذکره تصریح بعصاره مذکور کرده است اوخابوس یونانی است
اوفیمن یونانی بادروجست اوداسالیون یونانی کرفس جبلیست چه اوداسا بمعنی جبل و سالیون
بمعنی کرفس است اوفند یونانی اسم الیه است اوفرومالی یونانی ماء العسلست اومادیا
یونانی عصاره قثاء الحمار است اوکومالی یونانی سکنجبین عسلیست اوباج بترکی اطریفل
ترشیست اوومالی یونانی دهن عسلیست و عسل داود کویند و ان روغنیست غلیظ و با انک
شیرینی و ازساق درختی حاصل میشود و هرچند کهنه کردد بهتر است کرم و تر و جهت جرب رطب و
درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم با اب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات سستی بدن
و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت اوبیالن یونانی انجواست اوناسالیم یونانی ثمرهٔ
العرعر است اوذبرا یونانی اوراست اونوبیر یونانی حمزه است اوماریقا یونانی داری صیب
اوفطاریون خافش است اودن لوف الصغیر است اوربقارس صعتر است اوزوبا مادی یونانی قطف
الماء است اوران یونانی بیض الطیور است اومیلس یونانی فرنجمشک است اوطلس یونانی
لسان الحمل است اوطاثابا یونانی شمع است اوذرحوین یونانی شمع است اویوفروس یونانی
کرم العنب است اوجا بلغت ینکابر غریبست اوبیره هندی اسم است اوث هندی بال است
اونغیر یونانی اظفار الطیب است اوجی بلغت مازندرانی حشیشه العلق است اوکلابک

بزرکی اسم وحیث **اوزدلیل** بزرکی حرمیت **اوملکی** بزرکی زمجیت **او بکه** بزرکی اسم زیرست
اوس هندی اسم ثلجینا **اهلیلج الاصفر** هلیله زرد است وهیئت او بالیده زرد مایل به
سرخی بامتلانه است در اخر اول سرد ودوم خشک ومسهل لعصیر صفرا وبلغم رقیق ومقوی
معده ودماغ ومفتح سده ومطبوخ ومنقوع او بهتر از جرم اوست وجرم او وسایر هلیلجات
محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط وباقی ماندن غلیظ ومجموع ان مقوی حواس وذهن وجهة
خفقان وصداع وغثیان وجذام وحمیات مرکبه ودرد سر واستسقا وزیاح بواسیر ومنع صعود
بخار بدماغ وصفیه رنک ورخسار واطفاء نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافعند وبعضی
در حمیات منع کرده واین قول خوانست مکر انکه خلط غلیظی با صفرا وبلغم رقیق باشد وبکسود
در حقنها منع نموده اند ودر شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که
هلیله در حقنه ان نباید کرد واین قول پسندیده است وجمعی در حقنه اسهال الکرات که نتیجه
وقبات وجع امعا بوده مکرر کرده وباعث رفع علت شده واستدلال مانع بسبب عصران سود نمی
ندارد چه حقنه را اثر در اقصبه است نه مسام که باعث انضمام وبقای مواد غلیظه کردد خصوصا که با
ادویه ملینه ومفتحه وجاذبه اضعاف او باشد وعصاره مخشک هلیله قوی الفعل وقلیل المقدار
ودر دستوران مذکور میشود ودنور هلیله زرد جهة دمعه وتجفیف رطوبات وحدت بصر
نافع خصوصا هرکاه در خمیر کرفته بپزانند وبدستور طوراب خیسانیده او همین اثار دارد و
سنون دانه او جهة تقویت لثه وخون بند دندان ورویانیدن کوشت ان مفید ومضر سفل ومصلحش
عناب وپستان ومصلح مغص لازم عصر او روغن بادام وقند وترنجبین وقدر شربت از جرمش
تا پنج درهم ودر مطبوخات ومنقوع از هفت درهم تا ده درهم وبدلش در غیر اسهال پوست انار و
کویند عفص بدل اوست واز خواص مجربه اوست سرعت کمانی معتادن خصوصا حدیدا **اهلیلج**
هندی واسود نیز نامند وبفارسی هلیله سیاه هست واو بیدانه وبقدر مویز سیاه وصلبست
در دوم خشک ودر وسط اول سرد ومسهل سودا ومنقی خون وروح از اخلاط سوداوی وجهة
بواسیر وتقویت احشا ودرد سپرز ورطوبت معده وجذام وبو دادة او جهة اسهال مفید و
نکاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی مو وتقویت ان وتقویت لثه بغایت موثر وکویند
مضر جکرست ومصلح او عسل وقدر شربت از جرمش تا دو مثقال ودر مطبوخ تا هفت مثقال و
بدلش هلیله کابلی ودر مغص نصف وزنش عفص وحب ان تخم مورد است **اهلیلج کابلی** هیئت
او بالیده وسیاه ومایل بزردی است در برودت معتدل ودر اول خشک وبعضی اوزا و هلیله

سیاه ذاکر باعتدال میدانند مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط با خلوط ومدر بول وبهترین
اقسام هلیله ودر افعال اقوی از هلیله زرد وسیاه ومجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد
وکویند چون یکسال هر روز یکعدد از ان تناول نماید موی سفید نشود وبعضی این خاصیت را مخصوص
هلیله هندی وبعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند وبا خاصیته جهة رفع نسیان
ولبنبار خوردن ان نافع ودانه هلیله مدر بول است وذرور تخم محرق او جهة قطع خون بواسیر
ونزف الدم اعضا وتقویت دندان ولثه مجرب وقدر شربت از جرمش تا سه مثقال ودر مطبوخ
تا هفت مثقال وبدلش هلیله سیاه هست ومربای او که زیاده از یکسال بر او نکذشته باشد مقوی
معده ودماغ ومفتح سده بلغمی ومقوی جکر وحواس است **اهلیلج چینی** ازصنف کابلیست
زرد مایل بسبزی وسیاهی وکوچک ودرشت وکم کوشت ومایل بتدویر وضعیف الفعل بحدیکه
با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود **املال** از جمله اغذیه است وان تمر او کوشت وبقول
مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند وبعضی با ترشی در حین طبخ داخل کنند وخواص او تابع نوع
بقولست وامثال ان **اهلیم** هندی جزملست **اموبیون** یونانی اسفیداجست **ایما دانوطالی**
یونانی یعنی عشبه مکرمه مقدسه است ودر مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر ذرعی و
شاخهایش بزرکتر ونازکتر با برک وبرکش از هم متفرق واز برک بلوط باریکتر وکوچکتر واطراف پر
زوابد وبیخش باریک ودراز وکلش زرد چون بر صحیفه مس این کیاه را طرح کنند بزنک نقره کردد
بلا عوض در اخر دوم کرم وخشک وکویند معتدلست ومجفف ومفتح وجهة تحلیل ریاح ودرد دندان
وشوران ولهاة واستسقا وباشراب جهة برقان وسپرز وبخورش سقط جنین وضماد وشربش
وبیخ او جهة نفث هوام وطلای برکش جهة اورام حاره وقروح واشامیدن کره اسفل جهة تب نوی
وکره ثانی جهة تب بلغمی وثالث جهة غب ورابع جهة ربع کویند مجربست وتعلیق این نبات را
اهل روم وفرنک موجب اکرام واعزاز دانسته اند قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال ومضر
سفل ومصلح او کتیراست **ابذا ارنیدا** یونانی نباتیست برکش شبیه ببرک اس بری وبر اصل زرد
چیزی طویل شبیه بخوط تا انکور رسته وشکوفه او بر سران خوط میباشد وطعمش بسیار قابض
در دوم سرد ودر سیم خشک وقاطع نزف الدم واسهال وقروح امعا وجابر خیط وبیخش سرد در اول
وقابض تر وقاطع نزف الدم همه اعضا ودرد هضم وقدر شربتش تا دو مثقال **ابیلیون** یونانی و
بمعنی هندلیست وان چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف قرفرخج شده خشک میکردد ورنکش
مثل سرمه ومستعمل صباغان است مبرد وبا تحلیل وجهة ورم حار وقروح عین نافعست **ابرهاری**

یونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است وان نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی وبرکش شبیه
برک نرنبرک ولیسیار کوچک تر از ان وکلش مایل بنفشی وانبوه ودر بوته لبیب ودر وسط
کلش چیزی بسیار باریک موی رسته واست عنبری بخور ودر بهار سفید میشود ومنبتش شهرهای خراب
وزمین شوره است ودر سیم اونفع بسیار سرد وبا اندک تحلیل وخوردن تازه او در حال
موورث خناق ودر نقل مثل قطور وضمادش جهة ورم خصیه ومقعده ونافع کند جهة عصب سایر
اعضا نافع است ابرسا یونانی بمعنی قوس وقزح است ومراد از بیخ سوسن کبود بری وجبلی چیز
ودراز و بعد از انکشتی وپرکره است دردوم کرم وخشک او کمتر وملطف ومفتح ومسهل ماء
اصفر وبلغم غلیظ ومزه صعتر او جهة سینه وشش ومعض ودرد جکر وسپرز ولرز که از برودت
باشد وضیق النفس وربو واعیا واحتباس حیض واستسقا ویرقان وبواسیر وعرق النسا والمرایز
دیم وبا سرکه جهة کزیدن هوام وورم سده وسپرز وبا شراب جهة پاره شدن عضل وبی شراب
جهة بوی عفن جون مضغ کنند وضمادش جون پخته باشند جهة درد رحم وصلابت وانضمام فم
رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازیر وبا سرکه جهة درد سر کهنه وباد وجیلان ونمو بی سفید
جهة کلف وفرزجه اش با عسل جهة اخراج جنین ودرورش جهة روپاییدن کوشت بر استخوان
والتیام زخمهای غایره وبیبوو ناسور وبا عسل جهة پاک کردن چرک زخمها وجلوس در طبیخش جهة
صلابت مقعده ورحم وامراض باردهان وفطور طبیخ او با سرکه جهة نزلات ودروی کوش ومضمضه
اوجهة درد دندان امتلایی وروغن او جهة کشودن افواه عروق بواسیر واشامیدن او جهة رفع
سمیه فطر وبیخ کشنیز وبات او جهة مسهل قوی وغرغره ان با ماء العسل جهة خشونت
حنجره ربه مفید وبدلش دهن الغار وبدل ابرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش ما دروبون
نابینت مثقال شیر شیر وقدر شربتش تا دو مثقال وکویند مضر شش است ومصلح او عسل است
ابطامیر یونانی چیزیست شبیه بپشم ومایل بسبزی وبر ساق وبر شاخهای درخت جنکل
منکون میشود ودر تنکابن دارچ نامند سرد وخشک وجهة اسهال مجرب وذرور محرق وغیر
محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه وکهنه ومحرقش جهة قروح بغایت موثر وقدر شربتش از دو
مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی کاو کوهیست وانواع میباشد نوعی زرد رنک وموی هیکل
ودر بیشهای کرمسیر میباشد وبعیر الوحش مینامند وبفارسی کوزن کویند وهیزی انواعست ونوعی
در دامن کوهها که درختان باشد میباشد ودر جثه از آهو بزرکتر ودر زمستان موی او مایل بسیاهی
ودر فصل کرما سرخ میشود وبدیمنا لداست ودعل نامند ودر تنکابن شوکا وبزرکی چونز نامند

ونوعی که در کوههای کرمسیر باشد از دعل بزرکتر ودر بیان الداراست وبجور کویند ونوعی که در
کوههای سرد سیر میباشند بز جبلی نامند وهمه ان هرسال باهر شاخ می اندازند وموی تو از اول
وبر فروج تر میخارند وبغایت طویل العمر میباشند وکویند که بعد از هرچند سال مثانه دیکر در زهم
میرسد وبعد مثانه عمر او معلوم میشود ووالد حقیر از برای حقیر نقل نموده که او صاحب هفت
مثانه را دیده واز خواص ایل است که مار را نفس از سوراخ بیرون آورده میخورد ودر خواص نقادر
نمارند کوشت اقسام او غلیظ ومولد سودا وسریع الهضم ومدر بول ومقوی باه ومبرد بدن ودنباله
همه انواع او از سموم وکوشت انچه در هوای کرم وبعد از کرنزاییدن بسیار ذبح کرده باشند با
سمیه است ومصلح کوشت او نهایت طبخ اوست با روغن واشامیدن شراب وماء العسل وبعد از
ان وشاخ سوخته او یکمثقال با ابلک مثقال کثیرا که مصلح نصه اوست بمثانه جهت نفث الدم
وقرحه امعا وقطع خون واسهال العزمن قولنج صعب ویرقان ودرد مثانه وسپرز وسیلان رحم نافع
وچون ریزه کرده در کوزه سفال کتاشته ودر تنور تمام بسوزانند تا سفید شود وبا سرکه بر بهق
طلا کنند ودر آفتاب بنشینند بهق را زایل کند وبا روغن جهة شقاق نافع وهرکاه مثل اکتحال
معمول کنند جهة تقویه باصره ومنع سیلان مواد وتنقیه قرحه چشم سفید وسنون او جهة
تقویت وجلای دندان وقلاع بغایت موثر وطلای او بزعانه وپستان مدر حیض وتعلیق شاخ وبوی
وضبیب وخصیه او هریک جهة منع کزیدن مار وهوام مجرب ویکمثقال از خون برشته او جهة
اسهال العزمن وقرحه امعا وطلای دبیه سوخته آن با شراب بر ذکر وکنج ران وغانه باعث تقوی طبع
الفتور هر جولک بغایت موثر وبخور شاخ او جهة کریزانیدن هوام مجرب وچرکی که در جوف محل
چشم او جمع شده وعوام زبان لکاوکوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق
هرکاه طفل را بعد از تولد دن قبل از انکه شیر باو دهند قدر ریلی بچه از ان چرک در شیر حل نموده
در کام کنند مادام العمر ان طفل از کزیدن هوام ایمن باشد وانزروقت طفل ما ورست شده
حرکت نتواند کرد ومجرب است وقضیب مجفف مسحوق او با شراب وامثال ان جهة تقویت باه نایب
مناب سقنقور وبلی مثقال او بزبانک کزیدن افعی ومفتت حصاة است وپنیر مایه او مقوی باه
وحمول او سه روز که بعد از طهر باشد نافع البستن زنان وپیه او جهة تشنج وامراض بارده نافع
وتحلل صلابات ایدرومارونی فارسی است ایطاماس درخت غربیست ایقافاقس عفص سبز است ابزکدی
خالست ابزیزا عشبه النار است ابدع دم الاخوین است ابهمان حمیر است ابلونا سعولونغلد
است ابرس یونانی غار است ابوس یونانی زنجار است اباطیس یونانی بلح است ابکلیز

رومی ابنوس است **ابکده** بزرکی عبر است **اینک** بزرکی ابریشم است **ابولک** قمنست **ابنک** بزرک
بقر است **اینل** بزرکی حمار است **ایبار** اسم بزرکی مثل است **ابلوا** هندی صبر زرد است
ابرمشار هندی بابونه است **حرف الباء بابونج** بفارسی بابونه کویند در جمیع اجزای
اقحوانست مکرر کل که کوچک تر از اقحوانست در دوم کرم و در اخر اول خشک و لطیف و محلل
بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و باشربا [illegible] و
جهة تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و نفخه سینه و درد سینه و نزلات و امراض دماغی و
تحلیل بقایای [illegible] و ریاح کوش و درد جکر و احشا و مقعد و ورم و احتباس حیض و عسر بول
وعسر ولادت و اخراج سنک مثانه و تسکین دردها و ورم جکر و [illegible] و اعیا و عفونت
سودا و بلغم و [illegible] شربا و ضمادا نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ
او و بدستور نطول ان و در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح او عسل و شربت انار و قایم مقام او
جهة قلاع و ذرور [illegible] و جهة عرق [illegible] بغایت نافع و قدر شربتش تا نه مثقال و بدلش [illegible] و
برنجاسف و اقحوان [illegible] و کرم و خشک تر و در افعال قوی تر از کل او و [illegible] مثقال او با شراب العسل
[illegible] باهست و روغن بابونه که بدستور روغن کل سرخ ترتیب دهند کرم و محلل اورام
بارده و مخفف و طلای او جهة رفع [illegible] بلغمی و سوداوی و [illegible] عروق و رفع اعیا [illegible]
مسام [illegible] باشد و [illegible] و تحلیل [illegible] اعضا و کرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و [illegible]
نافعست و کویند بخور بابونج باعث کریز [illegible] هوام میشود **بادنجان** معرب [illegible]
معد و غد کویند [illegible] در دوم کرم و خشک و کویند [illegible] و در سیم است و مقوی معده و
مفتح سده [illegible] و خود [illegible] و ملین [illegible] و با روغن ملین طبع و با
سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع [illegible]
بوی زیر بغل [illegible] باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و [illegible] و بواسیر و مولد
سودا و مفسد رنک رخسار و مصلح او طبیخ اوست با روغن و کوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با
اب انار ترش و شیرین و نارنج [illegible] و امثال ان و ضماد دنبالة او که اقماع کویند با [illegible]
تلخ جهة بواسیر و امراض مقعد و ذرور دنبالة او و شکوفه او [illegible] کردن مقعد بروغن بادام
با روغن بابونه جهة ورم ان و بواسیر مجرب و چون بادنجان را [illegible] تا متحمل شود و صاف نمود
واب اورا با روغن زیتون بجوشانند تا ابها سوخته شود [illegible] تا بکمال [illegible] بدن [illegible] دود
رفع ثالیل مجربست خصوصا [illegible] و بیندند و دو زبان روغن چرب کنند و اکر اورا با روغن

تخم کان بجوشانند جهة شقاق و ورم صلب و رفع فساد دیکر از نشرها و برف بر دست و پا رسیده
باشد بغایت موثر و چون رسیده اورا که تخمش زرد شده باشد مجرا کنند و تخم اورا با موم و روغن
تا لند شقاق میان انکشتان را در حال زایل کند و هر کاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوف اورا
بروغن تخم کدو پر کرده قریب یک روز در زیر [illegible] و تنور کرم بکذارند و روغن را از ان استخراج نمایند
وجهة رفع درد کوش مجربست و چون اقماع و کلش را اضافه نمایند جهة بواسیر [illegible] و از
خواص اوست که بسبب سرعت کلاز معادن میکردد و چون نوشادر را در و کذاشته حل کنند و
شیر اکداخته در ان محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب دانسته اند و بدستور [illegible]
کبریت را در شب محلول با او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بری را ثاف
[illegible] شبیه ببرک اسفاناج و تند بو و [illegible] و کرفکان و
برنجاسف است ملطف و جالی و کرم و خشک تر از بستانی و ضمادش جهة اورام بلغمی و سیاه
کردن موی و اکحال [illegible] جهة [illegible] چشم و جلای باصره و دمعه نافعست **باقلی** تازه
اش در اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک و کلش کرم باعتدال و لطیف و پوست
اندرونی او مجفف و قابض است و باقلی مقوی باهست و سریع الانحدار از معده و غیر مسدد و با [illegible]
محلل و منفخ و با رطوبت فضلیه و جهة قرحه امعا و اشتها [illegible] و نفث سینه و [illegible]
ان و منع ریختن مواد در [illegible] از دماغ و تسکین سعال و اب طبیخش جهة خشونت حلق و جلاء رطوبات
و منع تولد حصاة و مفتح سده و ضمادش با ارد جو جهة ضربه و ورم پستان که از جهة انجماد شیر
باشد خصوصا هر کاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل جهة تحلیل دمل و ورم [illegible]
کوش و با کندر و کل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهة ورم حالبین و کلف و [illegible] و تحلیل خنازیر خصوصا
با ارد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهة نقرس مجرب دانسته اند چون باقلا
[illegible] را دو حصه کنند و طرف اندرونی را بر زخم زلو و امثال ان کذارند قطع سیلان خون نماید و [illegible]
او بر موضع کزیدن [illegible] باعث جذب سمیت ان و ذرورش جهة منع ریختن مواد بچشم و طلاء
اب [illegible] جهة جرب سوداوی و [illegible] و رفع [illegible]
و نه درهم او با نیم درهم نطرون جهة قرحه امعا و با یک مثقال نطرون جهة رفع [illegible]
[illegible] او با عسل جهة [illegible] نافع و مضر [illegible] و مصلح او صمغ عربی و کتیرا
و بدلش دو وزن ان ابریشم و دو ثلث ان پوست ترنج و قدر شربت از خشک او تا ده درهم و از تازه
اش تا بیست درهم است و کویند چون [illegible] اورا [illegible] و تخم خشک کرده در [illegible] بادنجان

با ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت دلها میگردد و تخمش ضعیف‌تر از زبرکش و یک مثقال
او جهة رفع لرز و قشعریره نافعست و قدر شربتش تا دو مثقال **بالنکو** نوعی از ریحان و در بو شبیه
باو و سبز مایل بسفیدی و برگش بی کنگره و لشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده‌تر و در افعال
قریب بتخم شاهسفرم و جهة اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهة مغص
و زحیر مفید و قدر شربتش تا دو مثقالست و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت نبطی و بعربی حوک
و بفارسی ریحان کوهی نامند و نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوتر از ریحان
و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند و بری و بستانی باشد و حریف است و ربیعی و
ظاهرا تخمش تخم شربتیست که از شیراز می‌آرند و با شربت قند میخورند در درجه گرم و در اول خشک
و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مسهل و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج
و محلل اورام و استنشاق کوبیده او معطش قوی و ملین طبع و جهة خفقان و غشی و عسر النفس
و ضعف جگر بارد و سده و سپرز و تقویت قوه شامه و در بزابیدن سنگ مثانه و سعوط آب او با سرکه
و کافور جهة رعاف و قطور عصاره او جهة جلاء باصره و دمعه و طلاء او جهة ورم چشم و منع
نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تشنیج مجری و با اردجو و روغن گل و سرکه جهة اورام حاره
نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خاییدن او جهة رفع کندی دندان
و زایل کردن رطوبات غار سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهة درد آن موثر و اکثار آن
مولد خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدد و گویند مولد کرم معده است و مصلح او
حوزه و خیار و سرکه و قدر شربت از آبش تا ده مثقال و بدلش بوزن او سوسنبر است و از خواص
اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل
بخایند یکسال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهة عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد
بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون جوشانیده
باشند با روغن بلسان ماند گرم و تند و خیالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهة اخراج کرم معده و طلاء
او جهة مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع **بادزهر** اسم فارسی بر افست و بعربی
حجر السم نامند و مراد اطبا از و حجریست کانی و هرگاه بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد او
حجر التیس است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی
دلیلست بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمید در مغنی گوید که معدن او بر دامن سطوره
عزه از ناحیه هند و او الوان است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و داک

درطب

درطب ملوکی بیان فرموده که مابین زردی و سفیدی و رنگ و همه مشاهده فرموده و در تج
ضرر و پیش تجربه کرده و این مانده بگوید که زرد مایل بسبزی و سفید لیست و در تحف مسطور است
که معدن او کرمان در کوه زر معدنست و سه قسم میباشد سبز تیره رنگ و زرد مایل بسفیدی و
مایل بسرخی و چیزی با او هست که در اثر تمیز دو او را اخلاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز
تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه را
بر روی سنگ بسایند و بعد از آن بادزهر را هرگاه زرد چوبه سرخ شود خوبست و الا فلا و گویند
علامت خوبی او آنست که در آفتاب بگذرد عرق کند و چون بسایند و بر موضع گزیده افعی و مار اندازند
بپاشند سم را بطریق ترشح دفع نماید و چون بعد دو جو را با آب سایند در گلوی افعی و مار کنند
بکشد و با حیوانات پیش و امثال آن داده فادزهر را ابدهند هرگاه از آن سم خلاصی یابد خوبست و
حقیر این امتحان هیچ میداند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو ان مقاوم جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوا و
نبات و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل
و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و منع
و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهة خفقان بسیار مجرب
و قدر شربتش در دفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یکدانگ و کوبیده
اشامیدن نیم دانگ از غرو او که از تابش آفتاب بهم رسد جهة ازالة خفقان فی الفور مجربست **بادزهر**
حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگیست که در شیردان بزکوهی متکون میشود و اکثر
او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش
تخم خلاصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسرخی میباشد و نوعی هندی او را سیاه
بسیار و غالب بر سبزی و در جوفش پشم و با را خشاب یافت میشود و در خواص ضعیف‌تر از انواع
شبانکاره شیراز است و قزوینیان عمل و غیر عمل آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصل او
فرو برند سوزن زرد شود و دود سفید زرد از او مشاهده شود و از عمل دود سیاه در آخر دوم گرم و در
اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مسهل و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنیست مگر آنکه
در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده
و با آب گشنیز جهة حاره نافع و طلای او با گلاب جهة طاعون و خوانیق و بواسیر و با شراب و تنها جهة
گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهة گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط

ونوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از کاو کوهی کیرند و ابن جمیع کوید که بهترین فادزهرها است
وموافق جمیع امزجه است بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیم دانک از آن بنوشند هیچ سمی در
مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنی نیست و نوعی دیکر حجر الحیه است
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** بلغت فارسیست بعربی قنه و برکی قاسنی نامند صمغ
نباتیست برکش شبیه برک خیار و مشابه نبات سکبینج و ساقش باریک نازک و سفیدان که مایل
بزردی باشد و در بالیدکی شبیه بکندر بهترین او سرخ و زرد ثقیل است در اول سیم کرم و در
دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با
عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سموم ناری و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه
کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده
و جکر و سپرز و با شراب جهت سموم و طلایش با عسل نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و
وکلف و قلع آثار و با سرکه جهت روئیدن کوشت و کذاشتنش او بر دندان کرم خورده جهت رفع
درد آن و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش
روغن بنفشه و کافور و مفسد کوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم و جهت سموم یک مثقال
و بدلش نیم وزن او سکبینج و ربع آن جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد کوش و
درد سر بلغمی نافع و مفید است **بادآورد** لغت فارسیست و کنکر سفید نیز کویند و بعربی شوکة
البیضاء نامند و مولف جامع نیمی او را عصفر بری میداند و آن نبات خارداریست بقدر دو
ذرع و ساقش بقدر انکشت ابهام و برکش دراز و منشار و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش
مثل قبه و پر خار و کلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پنبه و خار قبه بقدر سوزن و تخمش
شبیه به تخم عصفر و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میکویند که شکاعی اسم عربیست
و بادآورد اسم فارسی او و تحقیق آنست که بابلخند و شکاعی با کلش مایل بزردی و برکش عریض
تر و سفیدتر و بیخ او بزرکتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش با اندک تلخی در اول کرم و خشک
و کویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و بیخش قوی تر و با قوت مبرده و مجفف و محلل
است و تخمش کرمتر و لطیف و محلل و قوی تر از برک او و سنت مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض
و بول و مفتت حصاة و مفتح سدد و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سموم و یک درهم از بیخ او
جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و کزیدن هوام و بتنهایی محرق بلغم
و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و درد ورک

وکبر و سرفه و با لبدن ساق تازه او را بر داء الثعلب جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و مضمضه
بطبیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت اورام بلغمی و آب او جهت رفع تشنکی و التهاب نافع و مضر
شش و مصلح او افسنتین و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخم او تا ده مثقال و از آبش سه مثقال و از
خواص بیخ اوست که چون در خانه بسوزند هوام بکریزند **بادبلوفال** بلغت اندلسی عینیه کویند و آن
نباتیست بستانی و برکش شبیه برک لبلاب کوچک و در شعب برکش ثمری شبیه بدبق و با رطوبت
بسیار چسبنده و مزغب و شدید و بی رایحه و با بر اشیا بچسبد کرم و محلل و مقطع و مجفف قوی
و تخم و برکش مدر بول و اکال و آب او مدر حیض و یک مثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد
ثمر کوبیده او بر اعضا نافع قشعریره بنها و جندی مجفف منی است که چون سی و هفت روز تناول
نمایند قطع نسل کند و طلای آن محلل مواد بلغمی و سوداویست **باروت** باصطلاح اهل مغرب اسم
زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در بعض
مذکور شد که آن بخاریست که در شوره زار منعقد کردد بعد از رفع اجزاء کیفیه شبیه بنمک سفید
میشود و بجهة تخریب اشیا تعبیه و تغییر معادن سالبوس صقلی استخراج نموده و بالفعل
مرکب او را با کوکرد و زغال چوب بید باروت نامند و از سموم و رطب عنبر مستعمل است و قدر او
خابر جهت جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص غریب است که چون آهن را بزرنیخ یا لاجند
و با مثل آن مس بکدازند و بعد از آن شوره را بدان بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال
نرمی کردد **بازی** بفارسی باز نامند و از سباع طیور معروف و کوشت او در دوم کرم و در سیم
خشک و بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوخته او جهت اندمال
جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و همچنین زهره او و لعاب مفید و طلای سرکین
او جهت رفع آثار و کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل کویند مجرب است
باشق معرب از باشه است و بعربی صقر نامند در دوم کرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره
او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از زهرهٔ باز و سرکین او جهت ازاله کلف مجرب
و کوشت او را چون نمک سوده کرده بیابند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد
و ربو نافع و قدر شربتش یک مثقال و جکر نمک سود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع
اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند
جهت عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست که چون چشم او را با پارچه
کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهره بارین کویند که بنیم درهم

اززهره او و بد سنور دماغ او جهة خفقان سوداوی مجربست بان درجبا البان مذکور می
شود بان اسم هندی میثولست بارج عنب الثعلبست بارنج نارجیل است بارسفاریج نجار
معدنیست باری ریلانه بهربانی برنکالست باریغون شورکرانست باطس نوعی از علیوات
بارونی بعبرانی اسفیداجست بابلس بیونانی خشخاش زبدیست بابلون البلبواس بابس
هندی اسم مرانست بابادی بیونانی قلقلست بارسطاریون بیونانی بمعنی حمامی وان رعی الحمام
است باسیون و بامیون سعد و سعله است بالفیس ابو خلسا است بادامک بفارسی
نوعی از خلاف است بال داکن هندی لونست بان هندی مانست بابرنک هندی
برنک کابلست بات هندی برلنبانانست بانلی هندی قسم اعز قنفست بابری
هندی ریخانست بارا هندی زیبولست بالک هندی اسدانست باج هندی زمرد است
بابر هندی اسم حجرست باپره هندی خیارزست بابل هندی شعرست بادل هندی
نوراست بالک هندی اسفاناجست باچه هندی منجانست بادهرکاوی بفارسی حجر
البقراست بادروکوهی بفارسی اهلیلاست بانک بفارسی اترجست بادنجان بفارسی اربابجست
بادیان رومی بفارسی انیسونست بادکل صحرایی بفارسی دلبکست بادرو هندی دقی
است بابونه کاو بفارسی اقحوانست باذام بفارسی لوز است باردرخت کز بفارسی ثمرة الطرفاست
باردرخت سرو بفارسی جوز السرو است و در سرو کفته میشود باردرخت بید بعضی کویند که
بفارسی عیون الدیکست باچه بفارسی کراعست بارتنک بفارسی لسان الحمل است و برکی
باغ بر باغی نامند باردرخت سرو بفارسی بنواست باردرخت عود بفارسی هربوه است
بارس اسم ترکی یوزاست باذام کوهی بفارسی جلوزاست بالدرغان بترکی ساق الجذاست
باطاباط اسم ترکی برز البخست بال بترکی عسل است بالغ بفارسی اسم بازیست بان بفارسی
باشواست بازی عزه اسم ترکی قطاواست ببغاء بفارسی طوطی نامند و او خوردن پینه
ولاجورد دو قرطم زودتر تعلیم سخن کوئی باد میکیرد و در دوم کرم و در اول خشک و لیاب ربطی
الهضم و کوشت او جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع ثالیل مفید و خوردن
دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرکین او جهة رفع کلف
و اثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهة ازالة البیاض عین نافعست ببر شیر بلاد هندست
و در جمیع خواص قوی تر از اسد است برالة زراوند طویلست برسی هندی شاه سفرم است
بتع نبید العسل است و نزد بعضی نبید دخن و کویند نبید عسلست بتکم بترکی فاضست

و بفارسی سنکدان طیور است بتبد هندی بقم است بتکری هندی شب بمانیست بتی
هندی برارهاست بتهر هندی حجر است بتانه هندی خلز است بتاوی بتا مثانه بیونانی
سرخر است بجم ثمرة الطرفا است بج بهندی درخت بجناک هندی درخت بجوره هندی
بقر است بجهو هندی ناوجست بجخات بهندی عقرب است بجخات بجاء مهملة اذان الفار است
بج بلغت اندلس ظلبست بخور مریم قسمی از عرطنیثا و عنز اوست وان نباتیست برکش شبیه
برک لبلاب کبیر لیک روی او سبز و لیک روی نایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انکشت
و کلش مثل کل سرخ و از بعضی هم کبود میشود و بیخش مثل شلغم و عریض و سیاه و کیاه او را شجره مریم
نامند و منبت او جایهای سایه و مستعمل از ان بیخ و عصاره و هو غیر از بخست و کیاه عرطنیثا خاره
دار و ساقش درازتر و برکش شبیه برک کلم و برشاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و در او مثل
کره چیزهای بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم کرم و خشک در اخران و مفتح و محلل
و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح افواه عروق
و ماشرا ییقان و رفع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربوه با شراب جهة رفع ضرر ادویه قتاله و زیاد
کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش با ادهان و دواهای کشنده بقوه
جاذبه است و با سرکه جهة مقعد و کلف و داء الثعلب جهة روش و التواء عصب و با روغن زیتون
کهن جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و جمول و ثالیل و جهة عسر ولادت لیبا ز نافع و مضر
مقعد و محرور و مصلحش کثیرا و آب انار و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال
و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای که او را ز
او کرکو بیده باشند جهة ورم سپرز مفید بلی و سقوط او تقیاب منقی دماغ و تخمش مثالی و ضماد او جهة
کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحالش جهة نزول آب مفید و عصاره و بیخ او
در دین افعال اقوی تر است و قسمی از بخور مریم را اسا فرن شبیه ثعیل و برکش باریک و عنابیج او بقدر
ذرعی و باریک و در اطراف ان مثل شعبه از شعبهای کل شبت و تخمش شبیه تخم شبت میباشد
تعلیق بیخ او را مانع درحمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد نباتیست عنبر خا ما سافرن شبیه ز
راز یانه و برکش دو دخوال بیخ انبوه و کلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و بی رطوبت و منبتش
کوههای درخت زار و صمغی که از ساق او بهم رسد سرخ و بد بو و با تندی در اخر سیم کرم و خشک و مستعمل
اش در اول سیم و بیخش در اخر دوم و کیاه او در دوم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و
مفتح و صمغش جهة سینه و خشن و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام

بلغم و عرق النسا و کزاز و مانند ان و بخورش جهة اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و عسر
ولادت و سدهٔ زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوائی و مائی و قطور او جهة ثقل
سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون او جهة کرم دندان و رویانیدن ان موثر و بجهت
ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و امثال ان و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه
و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و با به [?] نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و کاه او
از ان ضعیف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش از صمغ او نیم مثقال و از عصاره
او یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدل او حب الغار است و گویند چون بکفچه اطلا [?] او در ساعت اسقاط
جنین میکند بخور السودان لغت هندی بست [?] نامند نباتیست مثل نقد [?] شبری و شاخهای مثل
او مایل بلاجوردی و گلش سفید و با رطوبتی است که بدست میچسبد در دوم گرم و خشک و مسکن
مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون
محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث پیچ [?] و مصلحش صمغ عربی و قدر شربت او یک مثقال
بجنج مطبوخست بجیب بول شتر اعرابیست بداسفان معرب بادیسکان فارسی و ان گیاهیست
شبیه ببرنجی [?] و در زرد رنگ ذهبی و بار بکر از برنجی و از ان نرم تر و منبت او نزد زارها و در ابتهای
ابنا ده [?] و اهل بلخ دوست و بعضی از ان میبازند و گویند دادر با تجان لیبیا است گرم و خشک
و ملطف و محلل و مدر بول کشنده کرمست و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم
و بدلش یک وزن او درنج و نیم وزن او زیره کرمانی بد ارنک امیدی است بدایون مقل است پن اسم
فارسی غربیست بدکیکان و بدکنان و بیدشقان بداسفانست برنجاسف بفارسی بوی مادران نامند
نباتیست ساقش نازک قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت حر زرد و زرد و
سفید مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرائحه با عطریه و با نبات اثاید چسبندگی و در کوه و
صحرای سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر بکنار
ازدنیه [?] میروید و بیشاخ و زیاده بر شبر نیست و برگش شبیه ببرگ ساق زنبق و از ان لیباده [?]
زرد با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریه قوی بی ثقل رایحه و منبت او محصور
کوهها نیست که با ان ذی لطیفتر میشود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده و هر دو را یکچیز دانسته
اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور
ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دود و دهن
گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجربست و اشامیدن طبیخ او و جلوس در ان جهة احتباس حیض

و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهة درد سینه و اقسام درد
سر و تفتیح سدهٔ دماغی و نفوذ به دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل
اورام و تسکین دردها و بدستور نطول او جهة امراض مذکوره و سدهٔ خیشوم و زکام و سدر و دوار
و حمول او با [illegible] جهة رفع فضلات رحم و دود سوخته او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ
او جهة زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و
بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است برسیاوشان لغت یونانیست
و بمعنی دواء الصدر است و بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر
الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة الغنا و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و صنفی
نامند و ان نباتیست برگش شبیه بگشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای او سیاه باریک و صلب و سبز
و در مواضع نمناک روئیده میروید و قولی انکه سه [?] باشتیاه با فسنتین معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف
و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهة تنقیه سینه
و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که
پخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خوابانیدن او جهة غرب و محروقش
جهة منع ریختن موی و رویانیدن ان و خزاز و سعوف و خشک او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدگی
سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید و طلاء گویند او با مغز ساق گاو جهة درد لیبیا نافع و دود
سوخته او جهة اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم او تا
هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهة الام شش بوزن او بنفشه و نصف ان اصل
السوس است برزدی در اصفهان برزد گویند و ان نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و
سبز و او دارای برگ [?] کرده و بلند [?] میشود و گلش [illegible] و سفید و ذهبی و خوش منظر
و برگش مثل برگ خرما و دراز و محشی ریزه تر از صلبه و تلخ و بیخش باملاوت و کاغذ مصری از وی و اشبه [?]
کرجته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی ان کاغذ است در دوم سرد و در اول
خشک و آب او حابس خون و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بخار او و خاییدن
او جهة دفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرقش جهة زخمهای مزمنه و قروح خبیثه
و اکله و دهن اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و اشامیدن او با سرکه جهة سپرز نافع و گویند
مضر احشاست و مصلحش عسل برطانیقی بلغت یونانی نباتیست غیر لیبیا [?] و برگش شبیه
برگ حماض بری و از ان ریزه تر و سیاه تر و از ان و مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و [illegible]

ازان شبیه بخربیست مرکب القوی و باقوة قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک است محلل
اورام و منقی آثار و برش و عصاره او جهت التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن
بچههای متعفن و ورم لوزتین و اشامیدن ان جهت نفث الدم نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش
ابهل چند است برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با
اندک تلخی در اخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از
مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کثیرا و مستعمل ازا و مقشران و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است برنامصی برنا بلغت مصر بمعنی بقله است
یعنی بقله که در مصر باین معنی مستوی است و ان شبیه است بکرفس و خوشبو شبیه ببوی زازیانه
و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح
و مانع نزلات و مفتح سدد جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و
جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلحش بنلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسیار مثل او
خوردن نبات او جهت دفع زردی رخسار ازموده و در سایر خواص و رفع خار ضعیف از تخم او برسیان
اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول نمو زمین
رسند و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح
و ملطف و طلاء اب او با گل سرخ جهت دفع سبا می‌خلد که از جرب و غیر ان باشد مجرب دانسته اند و بو
معطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه برم مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان
میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری میداند شبیه بام غیلان بغایت زرد و
سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او مسهل و خشک او قابض و جهت سرفه کهن و نفث الدم نافع
و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برنوف بفارسی
شابانک و معرب او شابانج است درختیست قریب بدرخت انار و پرشاخ و برگش شبیه ببرگ زعرور
و ازان ریزه تر و مزغب و دانهٔ او تند و بدبو و شکوفه او مثل خوشه و بازوی و وسط شکوفه او زغب
دارد در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او
جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشا
ایشان شربا و ضمادا نافع و شربته در درهم ان با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی است و یک مثقال او با یک حبه
جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جند و روغن بادام
تلخ جهت دفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوئیدن برگ او جهت سده منخرین و اغشیه دماغ و

و زکام و دزدو برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خنازیر نافع و مضر امعا و مصلحش
صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا دو درهم
بردافی بلغت اهل مغرب ختمی است و بعربی اسم سنگیست سنبل و زرد و چون بشکنند مایل به
سفیدی باشد و در عراق منکون کرهند و مثل کهربا و سندروس کاه را میرباید در دوم گرم و خشک
و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و قدر بعد او جهت التیام جراحت
موثر و غبار او باعث ایمنی از غرق شدن و بستن در پا وجه با سنلیجمان در زیر سر گذاشتن آن
باعث خواب دیدن هرچه در ان روز شاغ کرده و گویند مجربست براش براج لغت مصری از غب الذهب
است ذبح او عود بر لیب بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و نباداد و مورث جنون و کشنده است
بردانی لغت عجمیست بزبان عبری برس و بیونانی اسقو الرنا نباتیست پرشاخ و شاخها مثل کاه
کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و پوست بیخ او بازردی
و در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و نوبه
و ضماد او جهت جذام و داء الثعلب و اورام سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت
سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول
مؤلف تذکره ریباس است برسین بلغت مصر اسم رطبه است برسیلون از جمله نبوغات
و گویند مصری از ابلیوا است برهون ثمر درختیست شبیه بامرود و منبت او اسکندریه
و در مصر تناول مینمایند و در سایر بلاد بعیده نمی شود برنو و بیخ کابلی برنکست برز
بعربی خطر است برغوی بیونانی بزر قطونا است براشن بیونانی بمعنی منتن است و کراث را ابن
اسم نیز خوانند برطش اشنوا است برغون بلغت مغربی شمش و بلغت شامی الوجا است برزبر بعربی
ثمر اراک است برهنابغ اسم مرداست بربطون بلغت اندلس بخور الاکراد است برادة الحدید
درحدید موصوف است برده ساده بلغت مغربی لسان الحمل است بروثا بسریانی دیرنیا مون و برطویز
برومی و برلک بیونانی ابهل است برواثیا بیونانی قاشرا است برهمیا الوسیونت برشی
قطل است برسنوم بعربی قثا است برذون اسب پابوست برطیموث طین مغره است
بوزنه بیونانی ابریشم است برکنه قضیب الذریره است بردبرلوس قنبره است برص صبر است
برابران بفارسی سطاربونست براجیل کرفس است برشیاوشان عصی الراعیست برهلینا
بسریانی تخم زازیانه است برهون بیونانی اشنه است بروش بیونانی جبن است برسفا میلا
بیونانی سفرجل است برغل چشش است برنی بیونانی هیشل است برهوطالونه بهواق نبولیست

برهمن هندی ساذجست برنج بفارسی اسم ارزاست برف بفارسی اسم ثلج است برغست بلغت
خراسانی قنابریست برلوم بفارسی عکبرست براجیل بفارسی وسمه است برسنول بفارسی
خطاطیفست پری بهندی شترست که بعربی دبه نامند بریون بهندی الوسن است برسیوشن برکی
ذیرنبست برهمی بهندی قنبی از بیش است برعول براء اول و بلام اسم فارسی چشیزاست برنیا
بفارسی هد باست براه حجر الرامست برز قطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز
بنکو نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین ان سفید و دون ترین سیاه است و کوفته
هر یک برنک اصل اوست در دویم سرد و در دوم تر و سیاه او با پوست و اجتناب از خوردن
او اولیست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و با قوه محلله و ملین طبع و تو زاده ان قابض جهت
تبهای حاده و غلیان خون و خشونت سینه و سلو و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراس
مودی و افراط سوختن و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن کل سرخ و سرکه
جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و حمره و با آب
دهن جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شو شدن
مو و دراز کردن ان و ضماد کوبیده او که با مثل و روغن کل و پوست خشخاش پخته باشند جهت
اورام حاده و تسکین درد ان مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین
عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید تخم خرفه و در تنقیه تخم کتان و در سرفه تخم خشونه
حلو و امثال آن به دانه و ده درهم کوبیده او کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته
بنفشه باشد و کویند درخت پسته بکنار باری بندد و بکنار ثمر شاه نمی بندد و ابرغنج
نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و
در افعال مانند اقاقیاست بزرکان در دکان موصوفست و بفارسی بزرک نامند از بزر مطلق مراد
اوست بزور تخم نباتاتست و هر تخمی در ضمن اصل ان موصوفست بزر الکرفس جبلی فطراسالیونست
بزر الجزر البری دوقوست بزر الاجوسیر در زرجوان موصوفست و عنز الشیر حیست بزر الدند
الاسود حب السلاطین است بزر العصفر قرطم است بزر القت مشاهد اعنبست بزر البلاسفین حرف
بابلیست بزر دازیانج رومی انیسونست بزر الفنجنکشت در انکشت مذکورست بزر الورد
تخم کل سرخست و در ورد مذکورست بزقار غاده است بزر المحلم نودر لیست بزر دیمان
البرقی و بزر المنتظ حب الفلفل است بزر الحجری فلفلیست بزر ابی العنم حجر الفراست بزر اللوم
نودرلیست براق بنافست و بفارسی آب دهن بزراد بفارسی لسانه است بز بفارسی معز

ومیش را شاملست بزمجه بفارسی اسم درک ترکیست بزغاله بفارسی جدیست بسفایج بیخیست
مایل بسیاهی و باریک و کره دار و از هر کرهی ریشها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او ببنا
و یک شاخ برک دار دشبیه به بال طیور و مانند کیاه سرخس و بعضی برک شیر واز میان شاخهای
درختان و ازبیخ اشجار میروید و در سنکهای دار چنار نامند در دوم کرم و در اول خشک و کویند در
اول کرمست و در یبوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل
نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا
و جهت جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التوا عصب و شقاق میان انکشتان نافع و
خوردن او با شکر و با الطعمه خصوصا پختن او در مرقه با ماء العسل موجب اسهال مواد دون غیرها
و مطبوخ او با اصل السوس وانیسون جهت سرفه و ضیق النفس بو و مداومت مطبوخ او با عناب
جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده و با فلوس خیار شنبر و بادرنجبویه
جهت رفع بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجربست و مغثی و مضر سینه و کرده و مصلح ان
پرسیاوشان و جوشانیدن او با ماء الشعیر و فواکه رطبه و بالخروس یا الدار و قدر شربتش از درهم
او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سوداوی ضعف وزن افتیمون و ربع
ان نمک هندیست بسباسه بفارسی بزبانه کویند و آن پوست المدور جوز بوا است و جوز چسبیده
بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی و هم بجهه است در دوم کرم و خشک و کویند در اول کرم و
در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی
معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلس البول و بیخ و نفث الدم و قرحه امعا و جهت
سینه و سرفه و اسهال کهن و درد سینه و منع ریختن فضلات بمعده و نفوذ رحم و رطوبات آن
و ضماد او با برک مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل از موده با سرکه بر روغن جهت اورام صلبه و برد
او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهت صرع و شقیقه و طلاء
او با عسل در حمام جهت درد پشت زن زاینده و دفع ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش کلاب
و کویند مضر جکر است و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است بسد
بتخفیف سین اسم حجری احمرست و لیکن مشدد ان بلغت هندی اسم مرجانست و بفارسی بیخ مرجان
و مرجان را بعربی قرول کویند و اهل مغرب ازهر و البون بونانیست و بیخ مرجان را بعربی کشف نامند و
ان سنکیست بنوعی نباتیه که از بیخ قعر دریا میروید و رنگ او سفید است و هر چند بلندتر میشود
سرخ تر میکردد و شاخهای او مرجانست و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قوی تر

وسفید اضعف است و بهترین سرخ او است که صاف و کم سوزاننده و صلب و پرمل باشد در اول
سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد
خصوصاً محرق آن و جهت وسواس جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم
و اسهال و مقوی و مسکن مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال آن که با ضعف او صمغ عربی و
با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت نزف الدم بالخاصیه مجرب است خصوصاً
سوخته آن و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و [illegible] جهت بردن گوشت زیاد
زخمها و دفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان
و ثوران چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و ظفره آن با روغن [illegible] جهت ثقل
سامعه و کری نافع و امین الدوله گوید که سه روز هر روز بقدر دو نخود از او با سکنجبین بنوشند جهت
دفع ورم و سده سپرز بی‌مثل و مضر گرده و مورث [illegible] و مصلحش کثیرا و بدلش بهمه جهت چون
بوزن آن دم الاخوین و قدر شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق او است در جمیع مذکورات و حمول
او را در دفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص او است که چون طلا و نقره را از زهر آب [illegible]
گداخته انگشتری با نگین دانه ترتیب دهند و لبید را در آن نصب کنند و قمر و شمس در سعد اتحاد
خود مقارن باهم داشته باشند با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و دارنده او از هر گزندی
و از چشم بد ایمن باشد **بستان افروز** لغت فارسیست و تعریب چون بستانی گویند و بفارسی تاج خروس
و گل حلوا نیز گویند و او غیر جامم است که چون [illegible] باشد چه جامم را برگش عریض و الوان و نبات
او قوی‌تر و بزرگتر و گل بیشتر می باشد و بستان افروز را برگش سبز و زرد و سرخ و گلش سرخ مایل
بنفشی و براقه و تخمش زرد و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب
و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و دفع سمیت خانق النمر نافع و جرم او ثقیل و مصلحش
سکنجبین و قدر شربت از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش جامم و تخمش جهت اسهال [illegible]
است و چون گویند در یک رطل شیر خیسانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز
بدستور روز زیاده بر آن مداومت کنند جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال
بسر غوره خرماست که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب هفتگانه خرما در تمر مذکور است
و بسر مرتبه چهارمست و اول مرتبه حرارت و هرچند شیرین‌تر شود گرمتر گردد در اول گرم و
در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بواسیر و نفث الدم و خاییدن او جهت
تقویت لثه نافع و سدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار و ش شیرین و مضر

سینه و شش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او و جهت قی و اسهال و ضعف معده
نافع و بیخ او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست **بسباج** بفارسی خلال مکه و بعربی
[illegible] نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و از زرد و شاخها بقدر دو ذرع
از بیخ می روید و باریک و او را خلال میکنند و بر هر شاخی چیزی مثل قبه و [illegible] و تخمش شبیه
بنانخواه است و طعمش تند و او را [illegible] نامند گاه او در اول دوم گرم و خشک و با [illegible]
و خلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع و طلای آب و محلل او [illegible] در طبیخ او مصلح [illegible]
رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و [illegible] و کشنده اقسام کرم معده و امعا و
مجرب او را بفارسی [illegible] نامند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و [illegible]
و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او [illegible] جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر [illegible]
و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش
تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی **بسفایج** گندا است **بسیله** بلغت مصر نوعی از [illegible] است
و از [illegible] در [illegible] بلخی **بسباسه** [illegible] **بلاد** [illegible] **بسفتن** بیونانی [illegible]
بسفا شاه‌ترجت **بنوروئون** بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوعست **بستان** بفارسی اسم
ضرعست **بسنه** بفارسی [illegible] و بهندی پسی گویند **بشام** درختیست حجازی و در عراق و
مصر نیز می باشد و در این اوان تخم او را بجای حب البلسان استعمال می نمایند و ثمر او بقدر [illegible]
توت سفید و بی ثمر او را [illegible] است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و
گلش زرد و تخمش شبیه بکبابه و [illegible] و ثمرش مثل خوشه و در وسط آنها مایل بزردی و از بعضی
سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون [illegible] قطع نمایند از آن سفیدی تراوش کند
و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزای او دمعه او است و مسواک چوب او مقوی
لثه و دفع بدبوی دهان است مجموع اجزای او در دوم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعه
او جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تخفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار [illegible] بول
و حیض و حمول آن با زعفران جهت اخراج حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده
اعضا بالخاصیه جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره السوداء و مورث
مغص و برگش بتنهائی و با روغنها خضاب نیکو است و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوایج
و [illegible] او را [illegible] نامند و چوب [illegible] و موجب مغص و کربست و مورث امراض [illegible] اجتناب
در خوردن او اولی است **بشنین** نوعی از نیلوفر مصریست و در [illegible] زیاده از نیل [illegible] بقدر

عوز آب و کلش مفید و نفید رقیه خشخاش و در طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب پنهان میشود
و تخمش شبیه بجاورس و بیخش مثل شلغم و از ان کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرد تخم مرغ است و اهل
مصر او را پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول سیم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی
معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و باسیر جهت سرفه نافع و کلش با قوه محلل و روغن معمول از
کل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت او در افعال مثل شربت
نیلوفر و دانه او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش عسل و قدر شربتش تا
مجید ه مثقال و بدلش نیلوفر است **بشبش** بعربی اسم بر لخطلست **بشمه** کشمیز حبشی **بشلشک**
حنظباناست **بشولبون** بیونانی بزر قطوناست **بشنان** بلغت بربری لیغافج است **پشم** بلغت
فارسی اسم صوفست **بشیاک** اسم ترکی مستور است **پشه** اسم فارسی بقواست **پشموزغ** بفارسی طحلب
است **بشباش** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او را بوشه و در حشیم پیاز دشتی
گویند هما کثیر الوجود و طعم و بوی برگش مانند پیاز و سبز که کوهران نامند و موی پیاز بستانیست و
مجموع انواع آن در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرمست و با رطوبت فضلیه و مفتح سده
و مقوی شهوتین خصوصا پخته با گوشت چرب و دافع مضرت هواء وبائی و طاعون و اختلاف آبها و
مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهزاء او کثیر الغذاء و ملین طبع و پخته او با چغندر جهت تنقیه
شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه با پرورده لیسر که جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها
و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و بوئیدن او مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب
او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون یک چهار یک بوزن شاه دانو در عرض سه روز
خورده شود و بغایت مجربست و قطور ان جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتداء نزول آب و با عسل جهت
بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن او جهت رفع ضرر هوای وبائی و سدۀ دماغی و چکانیدن او با
و کذا اشنه پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش با دنب خوک
نظاهر جلد و تنکی دانک رخسار و با زرده و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثآلیل و مزوج شهوتیه
گویند مجربست و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد
پخته جهت نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد دوره مقعد و حکه و با روغن
کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن دهنهای بواسیر و سیلان
فرمودن خون موثر و جهت بکی ناخن و نشع نافع و پوست محرق او با موی سوخته و کافور جهت اکله مجرب
و مزوط آب او با پیه مرغ جهت دلیل شدن ثآلیل از کهنه و مورثه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث

پی

بی ولسنیان و لشیر عشی و دیباج غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی
و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن ایارج و کاسنی تناول
نمودن و دافع بوی او باقلی و نان سوخته و گزر دکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با طبخ
منبل و سبحی و ضمادش جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقالست **و بصل الفار** پیاز دشتی
دیزه و پوست او سیاه و برگش از برگ بلبوس دراز تر بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت مقی و اگر قدری
زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و لسقوط قوه و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن
اوست **بصل العنصل** و **بصل الفار** و **بصل البر** اسقیل است **بصل الماکول** بلبوس است **بصل
الزیز** و **بصل الذئب** بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است **بصل الزیر** پیاز نرجس است و در حرف
نون مذکور و بعد منثور شاهر پیاز ها در حرف ذکر نبات آن مذکور است **بصاق** آب دهن است و در
انسان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه** و **بصل المرابله** اسقیل است و گویند
بلبوس **بطم** بفارسی و ترکی درخت شقر نامند و از عظیم میشود و در خزان میکند و برگ و بارش با
عطریه و تخمش سبز و شبیه بنباق و عدس و از ان بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او پرش و
بفارسی پر نامند و در حبه الخضرا موصوفست و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم
مذکور است اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او
محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهت داء الثعلب و برگ خشک او با روغن با سرکه
جهت رویانیدن موی و دوا کردن آن موثر است **بطیخ** لغت رومیست بفارسی خربزه نامند و نوعی را
قابستانی و ستونی و در دوم تر و شیرین او تر و بعد شیرینی قابل حرارت و شیرین او شیرین تر کاب
نارنج بجر مست و بهترین نا شیرین او ملوست که خربزه کرمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و سریع النفوذ بینست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت و برودت معتدل
و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلاء او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و
مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل انچه با او رسد و مطلع
خال کرده و مزوج بالحی و جالی ان و مرخی احشا و سریع الاستحاله بخلطیکه در معده باشد و مصلحش
سرکه و اب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با
اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سدد و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعامست که طعام اول از
معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و آوردن صلبه و با بوره
جهت کلف و انار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات

ودورم دماغی خصوصاً جهة اطفال واشامیدن دو درهم پوست خشک او جهة اخراج حصاة و
اندامتن او در دبل باعث زود پخته شدن گوشت بغایت نافع و یک مثقال تا دو مثقال او از بیته
خربزه مقوی قوی و ضماد او با عسل جهة قروح شهد به نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و
ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و جهة سرفه حاره و درد سینه
و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهة بدرقه شدن قوة ادویه
بجگر و مجاری بول و تسکین حرقة و خشونة قضیب که از جهة حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده
مغز مقشر او بغایت جالی بشره و جهة کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر
شربتش از ده درهم تا پنج درهم **بطیخ الهندی** بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه نامند در
اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و با
با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض سوداوی و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و
و جرب و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت بر هضم و با
شیر خشت و امثال آن جهة تبهای حاره و رفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و
مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش
گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت
مستحیل بصفرا میشود مثل آب که و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل
و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کند
و یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده
است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و
در اخراج حصاة و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه بعسل و شکر
جهة برسام و وسواس و طبریه و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد و نفوبت هلیمه
نافعست **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد و در دوم
گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی
صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع العفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و
ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهة تحلیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر
و زبل او جهة کلف و نمش و خنازیر نافعست و پیه او بهترین پیه‌ها و گرم و لطیف و ملین و محلل
و با قوة نافذه و جهة خفقان و ورم پستان با آرد باقلا مجرب و جهة سرفه شربتاً نافع و جگر او دل

پرقوتر و مولد خون صالح و جهة خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف‌تر از
تخم مرغ و جهة رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کندر جهة قطع سیلان خون و زحیر و برشته
او با سذاب و روغن زیتون جهة زود بیرون آمدن اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و توتیا
جهة رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم
شود مقوی معده و احشا است **بطارخ** اسم مادهٔ تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد و جامد
او مقدار انگشتی و مایل او بزرد میباشد مثل دبل و بهترین او تازهٔ مایل بزردی سایل است نمک
سود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی صفیه دیر و جهة گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع
العفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیه قطع تشنگی از او میکند و سکنجبین و ترشیها
مطلقاً و آنچه در گیلان تخم ماهی را شبیل میسازند قریب الفعل است باو **بطراخیون** بطارخ است
بطیخ دمشقی بناو بزاء معجمه **و بطیخ سندی و شامی و فلسطینی** بطیخ هندیست **بطرا** بیونانی اسم سنک
لاحثت **بطراسالیون** بیونانی معنی کرفس جبلیست و آن فطراسالیون است **بطراخوا** بیونانی اسم
ضفدعست **بطریون** بیونانی خرنوب الشوک است **بطیطس** بیونانی بزرجت **بطسففا** بیونانی
موسبانیست **بطادس** بیونانی سرخس است **بطراکیون** بیونانی نفت است **بطنه** بلاست **بطباط**
عصی الراعیست **بعبر** اسم جلبست **بعوض** نوعی صغیر است که بفارسی پشه نامند **بعر** اسم
سرگین حیواناتست که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر **بغل** بفارسی استر
نامند از فرط حرارت مزاج تولد نمی‌نماید و بندرت واقع میشود مشاهده شده بهترین او آنست
که مادرش مادیان باشد و زبون‌تر آنکه پدرش اسب باشد و مادرش الاغ در دوم گرم و خشک و
گوشت او جهة درد مفاصل و پیه او مسکن شقیقه و عرق النسا و چون با روغن زیتون دلک او طلا
نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن سه مثقال
از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و بد بسوزد بول او همین اثر دارد و بعضی
موی او و فرزبیح لگوش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام و همچنین بخور زبل جهة گریز
هوام و خوردن آن جهة تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عضو کوبیده در روغن زیتون جوشانیده
در موی نمایند جهة دراز کردن و سیاه نمودن او مجرب است و ذکر او و الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیف‌تر
از اوست **بغرا** غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی بریده و بهندوبا قلیه
که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت باشند استعمال مینمایند که مایل باعتدال و مشهی و
مسکن صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلحش کرده و اصحاب ...

ومولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه
مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آنچه با هیچه واش اکرا که در اصفهان اش برک نامند
بقلة الحمقا بفارسی خرفه نامند و بعربی از عیلم و بفرنکی بر غال سالی کویند بنا بر آنکه از دزعی و
اکثر او معروش بر زمین و ساقش بقدر انکشتی و لیکن بسیار نازک و شکننده و برکش ریزه و مایل بمدور
و کلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر و کویند در دوم تر است با و سکن
حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت ضماد
و ادرار فرمودن بول و حرقت آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جکر و تبهای حاره و ورم جنب الفرع و ورم
مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سرهای حار نافع و ضماد او با روغن کل جهت صداع حار و سوختکی
آتش و اورام حاره و با شراب جهت ثبور سر و با ارد جو جهت معده مع شقاقلوس و ورم چشم و ورم
دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و التهاب بدن او با روغن جهت قطع تب مجرب
و خلط او جهت درد انثیین حار و سیلان فضول با امعا و رحم و ضماد تخمش جهت ثالیل قوی تر
از نبات او و نبات آن در مرقوه صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف
الحاره و بالخاصیه مسقط اشتها و کثار و مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع
و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در
جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و ذرورش جهت قلاع اطفال و عزان نافع و در رفع تشنکی
قوی تر از نبات او است و کویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم
و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده او ملین طبعت بقلة الوحش نوعی
از بلبث و مذکور شد بق بفارسی پشه است در دوم کرم و خشک و با اندک سمیت و بوییدن
او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او
جهت عسر بول و تقویت او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاة نافعست و کویند چون
هفت عدد او را از قنبه با قلیل شفوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجربست و طلاء روغن
او با ابیمو رفع اذیت کریدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پشه کاو چند روز در مکانی بخور
کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند بقم درختیست عظیم منبت او هند و زنکبار برکش مثل
برک بادام و کلش زرد و ثمرش مدور و مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و از رسیدن سیاه و شیرین
میکردد چون دو سه شب او را بخیسانند مدادی در غایت خوش رنکی میشود و از چوب او صباغان
استعمال میکنند و رنک بقمی مشهور است در سیم کرم و در چهارم خشک و بقدر درهم او کشنده است

وابنه

و کویند علاج پیه بر تبیت ذرور او و جهت التیام قروح کهنه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول
با آب او جهت نیکوئی رنک رخسار و تقویت مفاصل نافعست بقم بضم باء و تشدید قاف و فتح آن
بلغت یمن اسم جوز ماثل است بقس بفارسی درخت شمشاد نامند برکش مثل برک انار و از آن کوچک
تر و سبز تر و ساق او سفید و شاخهای او پریشان و خزان نمیکند و کلش سفید و در غایت عطر و تبر و
تخمش سیاه مانند فلفل است در دوم کرم و خشک و برکش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد نشاره او
با حنا جهت تقویت مو و درد سر و تفرق شئون که درز استخوان سر است و با سفیده تخم مرغ و آرد
کندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برک او جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض
و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب کهنه بقوام رسید
جهت باد سرخ و سعفه ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه
او که دانه او را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ
و عرق او قوی تر از شکوفه تازه است بقسوفرین یونانی نباتیست برکش شبیه ببرک بزرک و از آن سطبرتر
و تند طعم و ساقش مربع و کلش شبیه بکل بادرنج و تخمش مانند تخم کندنا و بیخش مدور و سیاه و
مایل بزردی و کوچک تر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخها است کرم و
خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برکش جهت جراحات عظیم و ثالیل منکوس و عنب و خنازیر و
ارتبند و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مره السودا و قدر شربتش تا دو مثقال
بقلة یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنار ابها میروید مایل بسرخی و تند طعم و
در دنکابن و طبرستان اشکنی نامند و این بلغت کویند و تخمش شبیه است بتخم لسان افروزوقه
ماده سرخ مزاج است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مربی بدن و قلیل الغذا و مصفی حرارت غریبه
و مولد خلط صالح و مسکن تشنکی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و
خراج و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع
باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شرباً و ضماداً مفید
و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال بقلة خاصه نزد خراسانی کویند فنوا از جمله
بقول و رقت بیناق و از برک کرنب کوچک تر و ثمرش مزه و در جای غنا میروید و در افعال مثل
حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است بقلة البرازی نباتیست از کاسنی بری کوچک تر و بیخش بر
روی زمین پهن میشود و کلش زرد بخلاف قنابری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم این با اندک
شوری و تلخی و در اول زمستان میروید در آخر بهار میخشکد و تخمش شبیه بدانه نبنه در اول سرد

ودرو طوبة معتدل وگويند گرم وخشك است مقوى احشا و معده و جگر و جهة خفقان و تقوى
دماغ و تقويت اشتها و هاضمه و تب ربع و بلغمى نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب ديدن
خوابهاى خوش است **بقلة الذباء** نباتيست برگش شبيه ببرگ بادرنگ و از ان ريزه تر و بيخش باريك
و پر شعبه و بيرون سياه و اندرون سفيد و اكثر منابت او ارمنيه و بلاد مغرب و خوارزمست و
هر سال در بهار سبز ميشود و تا اواسط تابستان ميماند پوست بيخ او را ميبرند تا مثل زفت ميشود
و چون پيكان و حربها بمالند بهر جوانى كه بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او را بكشد و در
اندلس بيخ مقشر از پوست او را بجاى كندر استعمال مينمايند و در نهايت گرمى و خشكى و شربتش يك
درهم او كشنده است بعنى **بقلة خراسانيه** بقله حامضه است **بقلة الرمل** بقلة البرار است
بقلة مباركه و **بقلة الزهرا** و **بقلة لينه** بقلة الحمقاست **بقلة الاترج** ترنجانست و او هم از بادرنجبويه
و مذكور شد **بقلة النمانيه** و **بقلة فارسيه** بادرنجبويه **بقلة عربيه** بقله يمانيه است **بقلة
يهوديه** هندباى بريست و گويند قرصعنه است **بقلة الغزال** مسكطرامشيع است **بقلة باردة**
لبلابست **بقلة الانصار** كرفست **بقلة الخطاطيف** دواء الخطاطيفست و گويند عروق صفر است
بقلة الفتى فوذنج بريست **بقلة ذهبيه** و **بقلة الروم** قطفست **بقلة الحمقاء** البواست **بقلة
الملك** شاهتره است **بقلة عائشه** جرجير بستانيست **بغاد** سطاخيز است **بقدونس** يونانى
نعناعست **بقسمات** خبز الكعكست **بقلة الاوجاع** بيونانى ادراقا قاليا نامند نباتيست معروف
و بوادى افريقيه در طعم شبيه بابونه و با اندك تلخى در دوم گرم و خشك و جهة درد شكم
هر شخص در هر زمانى مفيد است **بقلة الضب** بادرنجبويه صحرائيست **بقلة دشتى** نفافاست
بقم كاواست و هيزم او كه بنا لكيا لكاست كه بعجل نامند و بعضى او را هيزم از كو نقند سجاد
ساله ميباشند و در زود او بهترين شاهد الوانست گوشت كاو زياده از يكسال در دوم گرم و در سيم
خشك و غليظ و ديرهضم و مورث امراض سوداوى و بعد از هضم تام مقوى بدن و مسمن و مقطع
مرار رقيق و جهة اصحاب رياضت و قوى نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل
و قاطع حيض و مدد داكا و موجب قونت غايات و مصلح او مهرا آنچنين و با عسل و سركه و ادويه حاره
و ملطفه مثل دارچينى جوز دن و همچنين سكنجبين و شربتها سواى خرما موافقست و در قرآن كه
چربى نداشته باشد باشد كه جهة صاحبان معده مرارى و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار
بمعده و امعا و انتشار صفراست و مدر بول و جهة يرقان نافع و خوناب كباب بجرينا و جهة كثرت
گرم گوش و سوختگى آتش مفيد و شاخ او در دوم سرد و در سيم خشك و اشاميدن يك مثقال از

سوخته او با آب سرد مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور ان و سوفان كرده عبر سوخته
جهة نزف الدم و جلاء دندان و التيام قروح نافع و سم سوخته او نيز همين اثر دارد و دو مثقال
او با عسل جهة اخراج حب القرع و تقويت باه و مداومت او هر روز نيم مثقال با سكنجبين جهة
دفع سپرز مؤثر و پيه او در افعال بهتر از پيه خوك و زهره او با چهارم گرم و خشك و در شعلين
جهة صاف كردن منى و اشاميدن او با عسل جهة حكه و مرض السل و طلاء او جهة قروح خبيثه
و گزيدن جانوران و تسكين درد دوزخمها و درد مقعد و فرج و غلاف خصيه و تحليل ورم ان و با
بوره و طين مختوم طلاء جهة جرب متقرح و ريش و سبوسه سر و فرزجه ان با ادويه مناسبه جهة
احتباس حيض و تنقيه رحم و اكحال او با عسل جهة بياض چشم و قطور او با شير زنان و شيرين جهة
چرك گوش و گرانى سامعه و جراحت گوش و بابرام جهة منع چرك زخمها و غرغره او با عسل و ملح
در خارج جهة خناق و طلاء او جهة خروج مقعد مفيد و با ظرون و سنك خام جهة خراز مفيد
و قضيب مجفف او را سوهان كرده با تخم نمر برشت خوردن نهايت مبهى و بخور شاخ او جهة
گريزانيدن هوام و اسقاط جنين و مغز ساق او جهة تليين اورام صلبه و شقاق و بواسير و شقيقه
و استخوان سوخته او مانع زياده شدن آكله و اشاميدن خون او بعد دبل و جنبه كه كرده باشد
كشنده و ضمادش با آرد جو ملين اورام صلبه و ذرور خشك او جهة حبس كردن خون جراحت و منع
ورم آن نهايت مفيد و ضماد خون تازه او كه با خون حيض ممزوج كرده باشند جهة نقرس و درد
مفاصل گويند مجربست و در دست گرفتن انگشترى كه از شاخ چپ او ساخته باشند در دست
چپ كنند جهة رفع صرع بالخاصيه مؤثر است و چون گوشت او را مهرآنچنه و با خون او در شيشه
كرده چهل روز تعفين نمايند و بگذارند تا كرمها يكديگر را خورده يكى بماند نيم درهم ان سم
قاتلست و چون با بزر البنج ممزرى از ان تفوخ كنند بيهوش ميسازد و گويند آزموده است و خواص
بول او و در بول مطلق و سرگين او و داخشا و شير او و در لبن مذكور است **بكا** درختيست معروف
مكه معظمه شبيه ببشام و برگش از ان ريزه تر و ثمرش از ان ادور و آب سفيدى كه از ان ميچكد از
مانند سرخ نميشود بخلاف دمعه و بشام در دوم گرم و خشك و مفتح صلابات و سوال چوب
او و دمعه ان جهة تقويت لثه و منع آفات دندان و خاكستر او جهة التيام قروح و برگش محلل و مدو
مخش مقوى معده و جهة ستر و اورام بلغمى و سوداوى نافعست **بكمون** لغت فارسى و بعربى
عرفج نامند از جمله بوتهات و در كار ابها ميرويد شبيه بدرخت سماق و شاخش زياده بر پنج عدد
نميشود و مايل بسرخى و شير دار و منبت اعضا ان از انجهة گويند و برگش شبيه ببرگ كاج و مجله

وکلش سفید ودرهم وتخمش شبیه بشاه دانه واو واجب القفد داند در سیم گرم وخشک ومفتح
سدد واحشا وبهبه سپرز بغایت نافع وچون زن در سالی یکبعد ازان تخم تناول نماید در آن سال
حامله نشود واگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نگردد **بکام** حب الاس است **بکاین**
هندیی انار دوخت است **بکرشه** عوشنه است **بکیو** هندیی خیار شنبر است **بکری** هندیی مغز
است **بکوورنکرنه** بزرگی علیق است **بکان بت** هندیی خسک است **بکاین** هندیی بجکشت است
بلسان درختیست بقدر درخت شعر وبرکش شبیه برگ سداب واز آن سفید تر وود بوی شبیه
بان ومنبت او عین الشمس نواحی مصر است در طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته ابدای
او که مثل صمغ سفید میشود و روغن بلسانست ومؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل
معدومست وازچوب بشام وثمر اجزا میسازند وبدستور بجای حب بلسان ثمر بشام را
عطاران میفروشند وضماد برکش جهت گزیدن عقرب وطبیخ ان جهت تحلیل نفخ وریاح غلیظ
قطور مطبوخ او جهت درد گوش وضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهت
ثالیل ومرزای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده ورفع رطوبت ان نافع وچون شاخ و
برگ او را پخته وابا نرا با روغن بجوشانند قایم مقام روغن اوست وخواص حب وعود وده هن
او در مقام خود گفته میشود **بلبوس** لغت یونانیست بفارسی ذنب الخیل پیاز نامند وبعربی
بصل الذئب وان مثل پیاز نرگس بیست بلکه مثل بکهانه سیر و پوست او سیاه ومنشح وبرکش
مثل برگ پیاز وعریض تر از آن ودر طعم وبوی شبیه پیاز وبرگی داغ سوغانی ودر لرستان طوم
نامند وبعضی از باز ان بزرگ میشود اندک تلخ ومایل بشیرینی واز ماکولاتست وابن تلمید گوید مثل
پیاز است وکوچک متطاول ودر تنکش از عنوان ورنان ازو کلکو نه میسازند وچون تخم مرغ را با او
بجوشانند مثل روناس رنگ میکرده وبیاز نرگس شبیه وبرکش مثل کراث وگلش شبیه
بنفشه وطعمش با حلاوتست در اول سیم گرم وخشک وگویند در اخر اول خشک است ومهیج
باه وبا حال جاذب خون بظاهر جلد ومسمن بدن وضماد او برکمر وحوالی قضیب جهت تقویت باه
وبدستور جهت التواء عصب وکوفتگی استخوان وبا عسل جهت تقویت بدن گسسته شده باید
وکزیدن سگ دیوانه وبا فلفل جهة درد معده وبا زرده تخم مرغ جهة کفته تحت چشم وبا ادویه
مناسبه جهة ثالیل سماد بر وبا سکنجبین جهة شبوی البنیه وبا ارد جو جهة شقاق عضل وبا
وبا خانق النمر جهة کلف وطبیخ وبا تار فروح وبا سرکه جهة عرب وطلاء بخته او در دریرما کنز با بوره
ادریفت جهة نخالد سر وزخمهای تازه وحمول او جهة اخراج جنین ومشیمه نافع ومولد خلط غلیظ

ومضر عصب ومورث مغص ومصلحش کاسنی وشیر تازه با عسل ومرب او که در سرکه پرورده کنند
محرک باه مرطوبین ومشتهی طعامست **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره وبزرگتر از
عفص شبیه بهلیله چینی وپوست او رقیق تر از پوست هلیله ومستعمل پوست اوست در اخر اول
سرد ودر اخر دوم خشک وملطف وقابض ومقوی معده واشتها وبالخاصیه مسهل سودا و
بالطبع مسهل صفرا وقاطع رطوبات وصداع وبخارات وجهة بواسیر وبوبادوه او جهة اسهال المزمن
نافع واکتحال او جهة دمعه مفید ومضر سفل ومصلحش عسل وشکر وقدر شربتش تا سه درهم
وبدلش املج مقشر است بقدر ثلث وگویند شکوفه آنرا مثل او وثلث او مورد وسدس او هلیله
سیاهست وچون روغنی بنیم درهم او را با نیم درهم شکر وآب کرفته بنوشند ومداومت نمایند جهة
قطع سیلان اب دهان وتقویت باصره بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستانی باره مازی
نامند وبفارسی بالوط گویند بعضی از آن دراز وقسمی مسند ومیباشد ومسند بزرگتر از بعضی نامند
واو از قسم سنطیل الذبد تر ودرختش شبیه بدرخت فندق وان ثمر بلوطست وماکول اهل
بلاد وابن تلمید ثمر بلوط را قسمی از بلوط وبلوط زا دو قسم ثمرده ومؤلف ما لا یسع مه قسم ذکر
کرده وابن اصوبست ودر بعضی صورت ثمر بلوط بزرگتر از اقسام اوست ومستطیل دو قسم میباشد یکی
ماکول ودیگری نا ماکولست وغیر ماکول چنانکه در دیلم وطبرستان مشاهده شده است وامین
الدوله از محمد بن احمد داوود و اوائل البیوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط بکبار البلوط
با در بید هند وبکبار العفص وشیرین ماکول او در اول سرد ودر دوم خشک وتلخ او در اول سیم
خشک ونایب مناب عفص است وقابض ومغلظ وحابس اسهال المزمن ونفث الدم ونزف الدم
وجهة بیخ وسلس البول وتقطیر البول وقرحه امعا وخفقان وغثیان کاذم معده باشد نافع وضماد
او با پیه خود بملت سود جهة ورم حالب واو زام بلغمی وسوخته او جهة قلاع وقروح شاعبه
وحمول او جهة قطع سیلان رحم نافع ودنان او تقیل ومصدع ومولد سودا ومسدد ومصلحش
سکنجبین وقند وقدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطیست ودرخت
بلوط را جمیع اجزا بارد وبا بس است ودر بیخهای او بیشتر ودر قطع سیلان رحم وامثال آن
نافع وبرک او جهة التیام جراحت تازه وخاکستر چوب او جهت دندان وجهة اکله مفید است وچون
بلوط را با نیم وزن ان کند ربا روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلس البول است و
بول الفراش واد راد منی وبی ومجفف تار فاسدیست ومجرب دانسته اند ودانی که در حین سوختن
چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو بهتر از خطمیست وجفت البلوط که پوست رقیق اوست

وبر مغز او سلاء مقوّی است مجفف قوی و رادع وجهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا او
ضماداً او جهت قروح ضماداً نافع و بدلش کلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست
و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و بیش او کمتر
از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوه جالیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی او با شکر بر
مبقی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص از بلوط ضعیفتر و
نفاخ و اقسام بلوط مفتح حلق و مثانه است و مصلح ان برنجد قوی و شکر و سکنجبین و چوب پوست
درخت او را مهرا ساخته و بکشتی بر موی کاد نموده و عمل از ان با طلی بهمو باشته باشند بغایت
سیاه کند و حضر شاه بلوط در سمیت مثل پوست شلوکت بلوط الارض اسمیست شبیه بر
کما د بوتیس و برنج بنات کو برکش مثل برک کاسنی عریض و منبت او نبات زارها و خت کولان کد نوع
از اسل است و اوجد و ارا ندلسیست و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دوم کرم و در اول خشک و قاطع
ضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و دافع علل سپرز و ضماد ش جهت پاک کردن
زخمهای متعفن و گوشت زیاده و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است
بلوطی نباتیست برکش شبیه برک سیر و سیاه لون و بدبو و شاخهای ان مربع و سیاه و پر شاخ
و برکش جزئی شبیه ببشم و گلش مدور و زرد و اغبر است کرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت
گزیدن سگ دیوانه و بیخته او را از زیر خاکستر جهت بواسیر مجرب دانسته اند و با عسل جهت پاک
کردن زخمها نافع و در افعال قایم مقام فراسیون و در وزن او بدل فراسیون است بلح بجاء مهمله
ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد مایل شده نباشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر
طبوب میکنند در اول دوم سرد و در اخر ان خشک و با عطریت و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع
ذوصفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق
جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر سر
و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش
دو درهم و جزو اعظم سلک و املاست و چون اب او را با ابغوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در
چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب بلخه بجاء مهمله بلغت مغربی گیاهیست
که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و بهم پیچیده شبیه به پیچید زنک بجا
بیکدیگر و بر روی زمین مثل دام مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است کرم و خشک و
مقطع و محلل و عرغره عصاره او و طبیخ او جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد نافع و خوردن

اورا بشکم

طب مستعمل بیخ و ضماد او محلل بولست بل بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر
از خیار کبیر و تخم او تلخ و مغزش چرب و پوست ثمر و سیاه و اندرون او سفید و مایل بزردی و
مستعمل تخم اوست در اخر دوم کرم و خشک و با قوه قابضه و مقوی احشا و محلل صلابت عصب
و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و باخوار شات جهت
تحلیل ریاح بواسیر و غیر ان نافع و قابض طبع و مبقی و بخور او جهت باد بواسیر بسیار مفید و
قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و مؤلف اختیارات بدیعی بل و فل
و شل را اجزاء یک ثمر دانسته و بنا بجا نیست بلادر لغت هندیست و بعربی حب القلب و
ثمر القلب نامند و ان بار درختیست شبیه بشاه بلوط و بهم و مسند بر و سیاه و مغزش نغش
و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و ما بین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که
عسل بلادر نامند و درخت او بعد دو درخت گردکان و برکش عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن
سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم کرم و خشک و پوست او در سیم و مغز
او در سیم کرم و در اول خشک و تند مقرح و مبقی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن کاو
باید استعمال نموده محلل و مسخن و ملطف و مفتح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانیه
و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و دفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و دفع سلس البول و
نسیان و فالج و لقوه و رعشه و صداع و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و سایر اثار جلد نافع و مضر
محرورین و محرق خون و مورث بوسنه دماغ و جوشش دهان و بدن و خون و سرسام و ما لیخولیا
و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هند و انه و دو مثقال او کشنده
و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او قندوف و ربع او روغن بلسان و سعد ان
نفطست و اکحال او در چشم جار باپان مورث بیاض و دافع ان تخریق و ضماد او با ادویه مناسبه
عرق مفرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط دانه او سیب و بوی
بلادر مبقی و جهت حفظ بسیار مفید و بغایت موثر است خصوصاً هرگاه با روغن بطم تدبیر او
کرده باشند بلسکی نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دو دانه و برکش منغرق
و شبیه ببرک ریحان و مایل بانسداده و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و مبان او مایل بکجی
و چوپانان شیر را با او صاف میکنند و لهذا مصفی الرعاة نیز نامند مرکب القوی و حرارت و بیوست
او غالب و ملطف و پنج درهم از جرم او و بیست نیم او و نیم از عصاره او جهت گزیدن افعی و بلا
نافع و قطور عصاره و اب مطبوخ او با روغن کل جهت درد گوش و ضماد ش با پیه خول جهت ابتلاء

ابدا خنازیر مفیدات بلبل مرغیست معروف بعربی عصفور صینی و خوش الحان در سیم گرم و
وخشک و بغایت محرک باه خصوصاً بیضه و مغز او و سرگین او بیناء رجالی و قابض و ضمادش جهة
دنل رخسار و ازالة الکلف و شعر زاید اجفان و حول او جهة اسقاط جنین موثر و خاکستر پر او جهة
التیام جراحات و خوردن خون گرم او جهة ضیق نفس و صوت و شش مفیدست بلور بلام مشدده
مفتوح سنگیست سفید و شفاف و سست و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهة بیاض و سبل و
جرب و نفع او جهة ارتعاش اطفال و از خواب جستن موثر است بلوط الملک شاه بلوط است و در
بلوط مذکور شد بلسن عدس است بلسی (?) بعربی تین ابیض است بلوسطیون کلنار است بلجخ
بجیم و بکاف فربجیلاست بلنطس بلغت اندلس بقله یمانیه است بلسامن یونانی اسم بلسان
است بلسفی یونانی حرف بابلیست بلاسقین بلغت بربری حرف بربریست بلاد عرطنیثاست
بلمون و بکمون بفارسی اسم عرطنیثاست بلطاون بقله یمانیه است بلغت یونانی بلونیا
سورنجانست بلوانه شعر افندست بلادح لعلوفاست بلادین لبرانی بلوس است بلجنه
نجاه میمه بهر الجنب بلخاصف برنجاسفست بلهر بلغت هندی بابلست بلبلرد بلغت
هندی فلفلمویه است بلاذه هندی بلادرست بل هندی ستوراست بل هندی بهزد
بقله الحمقاست بلد هندی بهزاست بل هندی ثمر الشجاراست بلوث بترکی اسفنجاست
بلاغ اودی بترکی حرف الماءاست بلشیرین بشیرازی طراثیثاست بلبل اسم فارسی ممنزاست
بلاعوار بلغت ترکی جوششاست بلهیم بلغت دیلمی غالیسست بنفشه معرب از بنفشه فارسی
است و بعربی فرفیر نامند و بیونانی ابرو ودر اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و
تر است و بعضی در اول سرد و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات
حاره و خفقان و عطش و منوم و محلل اورام و لطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه
و حلق و حرقه مثانه و بول و درد ذکر ده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع
اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد
جهة رفع اسهال صفراوی لذاع مجربست و سه مثقال سائیده او با شیرخشت و شکر و امثال
آن مسهل سریع العمل و سرشته او با شیره کلفت جهة تبهای مرکبه بسیار مفید است و گویند گل
تازه او فادزهر سموم است و نطول طبیخ او جهة رفع بیوست دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع
حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل
معده و غثیان والتهاب در تبهای حاره و مصلحش آنکه از انیسون و بدلش نیلوفر و نیز اختیاری

ودر

ودر سعال کاو زبانست و مقدار شربت از جرم او تا پنج مثقال و خوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر
جهة جروح مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهة اورام حاره والتهاب معده و چشم و شوصه و
و جرب صفراوی و حکه بسیار مفید است و روغن بنفشه سرد و تر و منوم و جهة جرب و حرارت جلد
و خشکی دماغ و سینه و سرفه و رنجانیدن مو و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر
اشامیدن دو درهم او بعد از تعرق در حمام جهة ضیق النفس و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهة
سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهة حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهة درد سر
حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و ندهن نافع بآن جهة رفع سعال مجربست و چون
اسفنج آغشته را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند و در تنور علیل بنشانند و طریق گرفتن
روغن او بگل آنکه با کنجد مقشر و یا با دام مقشر در کیسه کرباس مکرر کرده بمالند و خشک کنند
تا مغز بادام و کنجد ته نکین (?) گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن
کنجد بقدر رطلی سه مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه تازه نمایند تا رنگ
و بوی بنفشه را بر دارد بنطاوان اسم یونانی و بمعنی ذو خمسة اوراق و او غیر اتلوی است که بفارسی
پنجکشت و بیونانی بنطا و فطران نامند و بمعنی ذو خمسة اصابع است و بنطافلون نباتیست شبیه
به پنجکشت و شاخهای او باریک تر و بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخ پنج
عدد و طرفین برگها او مثل اره و گلش مابین سفیدی و زردی بخلاف اتلوی که گلش مایل بسرخی
و از و عیست (?) و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریه
شبیه بلبناسه و نبات او قریب بدرخت انار و نبات بنطافلون بقدر ذراعی و بیشتر و دو شاخهای
او بصلابت شاخهای اتلوی نیست و ثمر ندارد و اتلوی را بزری بقدر فلفل میباشد و منبت هر
دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلون مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعة است و جمیع اجزاء
او در حرارت و برودت قریب بالاعتدال و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند مجفف قوی و رادع
لذع و حدت و محلل و تریاق سموم و ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهة اسهال و درد جگر و شش
و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته
اند و ضمادش جهة منع زیادتی قروح خبیثه و طلاء مطبوخ او با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه
و حمره و داحس و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهة سموم
ادویه و تا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت
شربت تریاق (?) عصاره برگ او جهة یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن او جهة قطع ترف

الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت فیله امعا و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر و جرب
و ذرور جهت التیام جراحات بغایت مفید و افراط او باعث تقلیل احتلام و سقوط او جهت
غدد ات و چهار پایان که بعد از سقوط انتفاخ و حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر
معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش دو وزن او اسقولوفندریون
و در صرع زمره و چون برای چهار عدد شاخ او را جهت تب ربع و برای سه شاخ او جهت تب و دو
شاخ جهت تب بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه رفع مینماید و چون یکماه هر روز
برای یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را دفع میکند **بنج** بلغت دیلمی کجک گویند چه غلاف او
شبیه است بغنچه کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادنجان و غلیظ و مشقوق الاطراف
و ساقش غلیظ و مانند پشم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای مدور که در دخت او را شبیه بگل
انار و مملو از تخم ریزه متعدد و شبیه بحلیله و لیبار از آن کوچک تر و قسم سیاه را کلش بنفش می‌باشد
و قسم سرخ را کل مایل بزردی و قسم سفید را کلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و
بعد از یک سال کوچک تر که میشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر
سیم و سفید در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع
نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و مضر بان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره
او با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و درد چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان
و طلاء آب او بعد از کندن موی مانع رویدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او و برگ او با ثلث آن افیون
مجفف قروح و طلاء زباد او با زرچوبه و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور
او قاطع نزف الدم و فتیله او با انجره بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعد است و چون برگ و شاخ
تازه سبز او را در عصا بر طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود
و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب دافع تب است که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور
او جهت جرب دست نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت اکله استخوان
و طلاء پخته او با زرده تخم مرغ باینه جهت درد مقعد و کج ران و خصیه نافع و با آرد باقلا جهت
منع نزول شیر از پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و فرزجه او جهت قروح رحم و جوب
ان مفید و تخم بنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و هم وزن او
خشخاش جهت منع ادرار حیض و نزف الدم و سایر اعضا و با افیون جهت رفع بیخوابی و سنون او با
قطرون جهت درد دندان و با کال ان و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان

وضمادش جهت درد دبکر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا
شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر خطرناک او چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سده
و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که تخم البنج سفید را کوبیده با آب گرم
خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده افشرده باشند تدهین او جهت قروح صفراوی و جرب و
حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حمولش جهت صلابت رحم
نافعست و چون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند از منافع روغن
سرسام و مالیخولیا و وسواس و تنگی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا **بندق** معرب از فندق
فارسیست و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و سبق و مقوی امعا خصوصا
معاء صایم و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و بطی و نیه او با ماء العسل جهت سرفه مزمن
و نبوده او با انجیر و فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال
کلیه و حرقه البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خوک و با
پیه خول جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال
شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و اشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه
و با شکر و عسل جهت سرفه سفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاه داشتن
او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد بلغم و اغلاظ مغز قفا و مضر معده و مصدع و مصلحش ماء
العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم
و چکانیدن ممضوغ او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دود او از جهت استسهال
کهنه و جفت او بدستور روغن او گرم و خشک و جهت صرع بارده و درد سینه و جگر که از برودت
باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش مویز است **بندق هندی**
دانه است و آن دانها شبیه بفندق و پوست صیقل و صلب و نازک و شفاف و بره رنگ
مایل باندک سبزی و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده
و اعصاب و اعضای مسترخیه و مکرر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه
و هیضه و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و با بوسیدن و عصاره او مسهل
سودا و بلغم و زرداب و صفرا جمیع بدن تا کمال حتی نبات باعث برص و کلف و نمش
و برص ان میگردد و هیضه و مقدار او با شراب با سکنجبین نافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت
گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و جهت تب ربع و استسهال و هیضه شربا و جهت صداع و شقیقه

وریح سبل وغشاوه ولقوه وفالج وصرع وسدد وریح الخشم که عبارت از بطلان شم است وعوما
بقدر فلفل وبخور پوست ملاصق مغز او جهة جنون وام صبیان وضماد او با سرکه جهة خنازیر و
دبایح کمر ولیث وصرع اطفال واکحال طبیخ او با سرمه جهة رفع احول ونزول اب و دو درهم از
بیخ درخت او جهة ذات الجنب بارد وبلغمی وسرفه ونفث الدم وفرزجه مغز او جهة اخراج جنین
واحتباس حیض ویکدرهم او جهة درد رحم نافع وقدر شربتش از نیم مثقال است تا یکدرهم وچون
درهم یکمثقال او ونیم دانگ محموده مخلوط کنند از اسهال بغایت سریع الاثر گردد وهرگاه دو
درهم او را کوبیده در سکنجبین با جلاب مدتی بخیسانند پس از انکه بیرون را با عدس یا جو مقشر و
گوشت مرغ طبیخ بلیغ داده مرق او را با قدری سفوف بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد
ودر انقطاع بسیار بلیغ **بنک** پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست درخت توت وگویند
پوست درخت امغیلانست یمنی واکثر اعتقاد انکه بنک اس یمنی وهندیست ودر اسم مشروح گشته
در اول گرم وخشک واز عطریات ومقوی معده وجگر ودماغ وقاطع اسهال صفراوی وغثیان
ومبهی ومدر بول وجهة طحال وتخفیف رطوبات نافع وطلای او نافع عرق وخوشبو کننده
وقاطع رایحه نوره ومنقی جلد ورطوبات تحت ان وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش اس است **بنج**
دانه ایست شبیه بعدس واز ان بالیده تر وشیرازی شوکوبند وفوق ازغل ولیقبدی ونخود بن
او بیست سرد وخشک با اعتدال وقابض ودر خواص مانند عدس وضمادش جهة قروح واسهال
ودرد زور او جهة قروح ساعیه نافع واکثار او مولد سودا ومصلحش روغنست **بنات وردان** جونیست
سرخ لون وپر او زیر ودر حمام وقریب ابها وجابهای متعفن میباشد وبیضه او شبیه بلوبیاست
در دوم گرم وخشک ومحلل ومجفف واشامیدن سوخته او تا یکمثقال ونیم با عسل جهة احتباس
بول ورفع سموم واسقاط نمودن جنین وعسر النفس وحرقة البول ودرد رحم نافع وقطور مطبوخ
جوف او با روغن زیتون جهة درد گوش وبا اضافه موم وزرده تخم مرغ جهة درد رحم وگرده واحتباس
بول ضماد او بغایت مفید وچون او را با فرزجها ناوادنکی از زعفران که بفارسی ناس گویند وبا
روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد جهة بواسیر وامراض مقعد گویند مجربست وبا انجیر جهة
قروح ساق نافع وبیضه او در رفع قروح مذکور بسی بدیل ومجربست وخوردن خون او با ماکولات
مورث برص ودود زنج ونوشادر باعث گریزانیدن اوست **بن** بسکون نون مرتبت **بن** بدل
نون بلغت بن مهموه است **بن** بفتح با وسکون ثانی بلغت فارسی اسم حبة الخضراست **بنو** بلغت
اندلس اسم خرقطانست **بنیر** سبستانست **بنج جبلی** و **دوی** شوکرانست **بنج** شابانج است

بنات الرعد فطر است **بنات النار** ابخره است **بنجنکروان** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر
است **بنطرون** بیونانی بورقست **بنات النجم** هدبه است **بابست** بلغت فارسی عدلت البطم
است **بنجکشت** بفارسی اسم اثلواست **بنطادطاتا** اسم یونانیست وبمعنی دو وجهه اصابع و
بنطافلو نیز نامیدن اسم نامند **بندواش** بلغت نبکا بن بنل است **بنطاطلوس** بیونانی بنطافلن است
وبمعنی یو حمته اقدام **بنطاطیقن** یونانی وبمعنی دوخمته ابخره است واسم بنطافلونانست
بنکا وعلا اسم سریانی لسفانجست **بنکن** اسم هندی بادنجانست **بنونا** اسم هندی بنفسجست
بنولی اسم هندی حب القطن **بند** اسم هندی مرزانست **بنبر مابه** اسم فارسی انجراست **بنبه**
بفارسی قطن است **بنبه دانه** بفارسی حب القطن است **بنفشه ساک** اسم فارسی شاه بانجست
بنوق اسم ترکی قطر است **بنبه کهنه** اسم فارسی قشم است **بنک** اسم فارسی قب است و هندی
خار مغیلان را با این اسم نامند **بنبرکرنما** اسم فارسی ملوخیانست **بنکو** شیرازی بزرقطوناست
بنهی اسم هندی اوسپداست **بنکره** هندی حضض است **بندی** هندی ناقت **بنبرجن**
بهندی طباشیر است **بندبنکر** هندی انار دونست **بوزیدان** بیخیست سفید واطول از انگشتی
وصلب ومصمت وبا خشونت ومعرب مستعمل که عدیم الخلوطست وگویند لعبه بربریست وقریب
میانه دو نوع خطوط کثیره بوزیدانست ولعبه کره دار وشبیه به بوزیدانست در اخر دوم گرم و
خشک وبا رطوبت فضلیه ومبهی ومحرک جماع وبالخاصیه مسهل زرداب وملطف وتریاق
سموم بارده ومسمن ومفتح سده جگر وسپرز ومنقی معده وعصب ومسقط جنین وجهة استسقا
ورفع کرم معده واذابه اخلاط غلیظه ودرد مفاصل ونقرس ویا فردما تا جهة بواسیر نافع وصعتر
انبات ومصلحش عسل وخردل وقدر شربتش تا یکمثقال ونیم وبدلش دو وزن او بهمن سفید و
گویند بوزیدان ترنج ودر شربا بعد نیم وزن او وزن او بادو زراوند طویلست **بوش دربندی** فرنجهاست
مختلط که از نبات تر یتیب مید هند ونبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا وبحش مدور وان
شاه دانه کوچکتر ومایل بزردی در دوم سرد وبا ادع وملین وطلاء او جهة اورام حاره وتحلیل
ومنع زیادتی ان واوجاع حاره ونقرس ورمد وصداع نافعست وبدلش شیاف مامیثا وحضض
بونیون بیونانی نباتیست مانند بقدر انگشت وبرگش شبیه ببرگ کرفس ولطیف تر از ان وگلش
شبیه بگل شبت وتخمش ریزه وخوشبو در دوم گرم وخشک وتند وتلخ ومفتح ومحلل ریاح و
معص ومدر بول ومسقط مشیمه وکرم شکم ومستعمل نزله وتخم وعصاره او جهة گرده ومثانه
وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وضماد او با شراب وتملک جهة خنازیر وحمول او جهة اخراج کرم

اعضا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شربت ازو قدر شربتش تا یک مثقال و از تخمش نیم مثقال
و بدلش کندر دانسته‌اند بولاموبولد بیونانی قثی از مخاضه است و گیاهیست که ما بین درخت و حشیش و
شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندکی بزرگتر و بر اطراف شاخها چیزی مستدیر
و کوچک و در آن تخم سیاه و تخمش شبیه به بدونج و سفید و دراز و با صلابت و لطافت و منبت او نیستانها
درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهت تنقیه
دل و فرح اعضا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و
عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز او را
عقرب نگزد مگر آنکه عقرب را بکشد پس باید تا پنجاه ناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و
ضماد او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل دبایح ان و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر
معده و مصلحش عناب و بدلش بادزهر است بورق بفارسی بوره نامند و آن نمکیست که از انجماد
شوره نالش متولد میشود و اقسام میباشد سرخ او را الطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بورق ناب
سبک شبیه بکف مایل بصفرتی و صلب را افریقی و زبدی و سفید سبک پر سوراخ را
وزن کرانست و اعلا اقسام بورق الجنازین و سفید رغوی کف مانند غیر صلب را رومی گویند و مصنوع
او یکی از درخت غرب است که طبخ او را غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل به
سیاهی و غیر مالح است و مسمی ببورق الغرب و یکی از زجاج و قلعی است که بالتوبه سایند و تنقیه
باب قلعی میکنند و بعد از تنقیه در آب مذکور محو شاند تا جمیع اجزا او فرد شند و این بادانراست و
تنکار از این قسم بعمل می‌آید و بهترین اقسام او ارمنی و سند است بن همه رتبه‌ایست در سیم گرم و خشک و محلل
و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و اشامیدن او مفتح و قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و دافع قولنج
و مهیج باه حتی طلای آن و معاوم سموم و با موم و زن آن ذبره کرفنانی و با العسل بالطبیخ رونغ و امثال
ان جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم قطر و ذراریح و با بیخ اغلظان جهت رفع سمیت خون گرفتگی و
و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب
و روغن زیتون جهت قولنج بارد و ضماد او جهت از الجرب و حکه و اوساخ بدن و برص و نیکوئی
رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهت رفع لرزه قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خوک
خوک جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرکین گاو جهت استسقا
و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بزناف و شکم و نشستن بر زنبیل آتش
جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلای او با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ

عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و انواع عصب و قطور او با شراب و آب جهت
سده گوش و درد دان و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک و شستن سر با آب
او جهت خناز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و
مفسد معده و مخرش و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از
قسم سرخ او از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش بکوزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره
موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر موی باعث ریختن آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته
اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست که چون او را با پیاز بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و
تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تنقیه او ساخ و
الحاق و ضبع بشریعت می‌آید و مجرب شمرده‌اند بول الابل فرصیست که از دهن الوبر و بول اشتر
ترتیب میدهند و از یمن و مکه خیزد جهت الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و نهایت گرم و
خشک و در امراض بارده نهایت موثر است بول از جمیع حیوانات گرم و خشک و خبائث و نقاب
بحسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون
هر بول را بجوشانند تا غلیظ شده و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و
تخفیف بعد بلیت و بول انسان جهت قروح عفنه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و حزاز
و سعفه و ابله و منع زیادتی قروح خبیثه و شور بزآب که در بیرو هم مرسد و با بوره سرخ جهت
گزیدن سگ دیوانه که موضع را بشویند و داء الثعلب و برص و نقش جلد و اشامیدن او جهت
رفع فساد هوام و گزیدن جانوران و سموم ماکوله نافع و مداومت او هر صباح بعد درد و کف جهت
دفع سپرز و بعد بلوشستن مقعد با بول گرم جهت بواسیر و در مرض اثلک شستن موی با و
مانع ریختن و تناظر اوست و حقنه او جهت مغص و حمول ثقل بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور
او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیدن و اکتحال او
جهت غرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده
باشد و ضماد خاکستر زرد که با بول لخمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و اشامیدن
بول طفل نابالغ جهت عسر نفس انتصابی و طلای کف ان جهت ثالیل مجرب است و بول گاو ماده نهایت
ثاب جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد معده بارده و بواسیر و با مرضاف جهت درد
گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل و با بول گاو جهت حدر مجرب دانسته‌اند و بول
خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه نهایت بعد بلیت و بول خر جهت درد

کرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهة استسقاء لحمی و قطور او
جهة درد گوش و طلای بول سلحفاة جهة ثالیل و بول شتر جهة ورم جگر و سدّه آن و استسقا و
صلابت سپرز و تقویت باه و امراض باردهٔ احشا و قطور او جهة جراحت گوش نافع و بول پنامیش
با مرصافی و صبر جهة درد گوش بارد مجرب است **بولا** ببربری باقلی **بولودیون** برومی سرخس است
بوطام موقطن بیونانی سلق الماء است **بولوط دیخون** بیونانی پرسیاوشان **بومبرا** اقلومس است
بولوسیونیبونانی لبلاب است سیاه **بونه** قنطوریون است غلیظ **بوغاصن** بیونانی فرصعنه است **بوث**
بونمل بیونانی لسان الثور است **بونه** بیونانی درختیست تمرش شبیه بزعرور و ظاهرا درخت
کندس طبری باشد **بونمل** اسم خرفه است **بوبالس** قلقلونست **بوسقاس** زفت یابس است **بوبطر**
بیونانی مرقشیثاست **بوقیمنا** دردار است **بوشاد** شلجم است **بوطا** هندی پیش پوش است
بولوخودیون بیونانی بنفایج است **بوزلک** بادرنجبویه است **بوطانه** فاشرا است **بوارد** اسم سلاکی
نخ بعول مثل چغندر روزودرک و شلغم و مزینی کند نوست **بورق العرب** و **بورق الخبازین** و
بورق الصاغة از اقسام بورقند و در بورق مذکور شد **بوکو** هندی جز است **بورجا** هندی
اسم تمراست **بوره سلماني** اسم فارسی نطرونست **بوره سفید** اسم فارسی بوره رومیست
بول هندی اسم مرصافست **بول** بیای هندی اسم ورد است **بوم** اسم فارسی جغد است **بوف**
بفارسی و فنس از جغد است که بترکی ساروفش گویند **بوکه** هندی کلبه است **بوسی بوزه** هندی
غالد است **بوی مادران** بفارسی برنجاسف است **بوستا** اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات
بوست کثیف هندی اسم فارسی زبل است **بوسیناد** بفارسی سلخ الحیه است **برابز**
کوهی بفارسی سلاحه است **بودنه کوهی و جوئی** بفارسی فودنج جبلی و نهری نامند **بونبار**
بفارسی شقشی برنجیست **بوست چهارخرمای ماده** اسم کفرنیست **بوره** اسم برز است **بوزیخوا**
اسم مثل طراثیث است **بوست بیخ درخت ترشک** اسم ارغیس است **بوزبند** بفارسی اسم قرداست
بوز بفارسی جغد است **بوزینه ازون نابغ** بترکی دلفین را نامند **بوی نور** اسم ترکی قرنست **بوزاو**
بترکی عجلست **بولاد** فشو از حدید است **بوقده** اسم ترکی حنظل است **بهمن** بلغت فارسی اسم
بیخیست مثل زردک و با اندک صلابت و کج و با خشونت قلیل و ناهمواری و با عطریه و سفید او را
ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق
بقدر شبری و زیاده و گشنیز ازان و برگش مثل برگ انجاص و منبسط و خار ناک و کثیر التشریف و بتر
نا فرش برکهای چندی باهم پیچیده و بشکل و در نمو زمین بند درجه دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و کرده

و هر دو مقوی باه و دل و مسمن بدن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهة
خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک تلخ و عسل جهة نیکو کردن رنگ رخسار
و کلف و طلاء او جهة کشتن قمل و خوشبو کردن موی سر و فرزجه او با زعفران جهة تنقیه رحم
و خوشبو کردن او نافعست و اشامیدن آب طبیخ مهزای او با شکر در ده روز تا شانیم مسمن خصوصا
با بادام و نخود و مضر مسقل و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از آب
او تا سه وقیه و هر دو بدل یکدیگر و هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدل
احمر او درونج و سفید زرنباد **بهنکره** بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل
گیاهیست در شکل شبیه با بخان و از نبات اغبان بزرگتر و مایل بسبزی و بترکی و بی طعمی و بوی
بین دارد و مخصوص بلاد هندست و بولش را اعتقاد انکه سرد و تر است و جهة شری صفراوی
و حمره و حصبه نافعست و اهل صناعت از خواص بسیار نموده اند و بدلش بید انجیر است **بهنه**
بهمن نباتیست شبیه بنبات جو و از ان کوتاه تر و با ریک تر و خوشه او شبیه به شیلم و منبتش
مواضع سایه ناکست هر دو خشک در دوم و بسیار قابض و جهة اسهال و مزمن و نزف الدم
کم رفع البثر باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون بسرخ
ادغوانی یا سال سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند
بهش اسم شاه بلوط و مقل یا نه ذا تیزبان اسم نامند **بهراکم** بید مثل است و در خلاف مذکور
است **بهرم** و **بهرمان** صاحب جامع عصفر اسم فارسی بوقلست **بهی** بوزیدانست **به** اسفرجل
سفرجل است **بهاردرخت خرما** اسم فارسی طلع است و **بهارنرخرما** اسم ضنوز است و او را
نامند **بهمن اصود ونا** بهندی نوعی از ریش و در انجا مذکور است **بهر** بهندی غنمست **بهیره**
بهندی بلیله است **بهنک** بهندی لسان الثور است **بهوکیمن** و **بهندهوت** بهندی سعد
است **بهلانوه** بهندی بلادر است **بهرت** بهندی زاجست **بهنیجهو** بهندی قطراست
بهبن نلورد بهندی سنا مکیست **بهنک** بهندی قنب است **بهول** کل سرخست **بهوس**
بهندی بهلاست **بطه** هر بیه است **بهارنکی** اسم هندی برنگ سفید است **بهن** مراد
از مطلق او تخم مرغست خانگی و حرارتش هوا معتدل اوست و خاطا و از افاده در عمل نگاه داشتن
است و بهترین او زرده مرغ است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل
ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول سرد و خشک و سفیدی او در دوم
سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مهیج

ومقوی دل و بدن وجهة خشونت معده و روده و مثانه و قرحهٔ گرده و نفث الدم و منع نزلات
حاره لیسیدنه و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون زیاده از زود فصد شده باشد و ضعفی که از فصد
بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده
و با سماق و انار و دانه مویز و انگور و امثال آن جهة اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهة
منع درد شکم و با تخم ترنجبیل و نمک و سقنقور و نشاسته و ضنب کاکوهی و پنیر مایه جهة
تقویت باه بغایت نافع و خوردن زردهٔ خام او جهة گزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیه صوت
مفید و مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر
هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و آب کامه و نیم پخته او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و
باکند جهة سرفه و با تخم کتان جهة ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و ارزن جهة لشمس بدن
بعد بل و بادهٔ الاخوین جهة زحیر و با طباشیر و کهربا جهة قطع سیلان خون و تشدید فوهات
عروق و پیچ و با نیم مثقال جو که ذکر آن زمور نامند و الات را با واستحکام مبهند جهة قطع
سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهة ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم
روغن جهة تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهة ورم بواسیری
مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهة کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهة
اورام حاره و با مرو زعفران جهة ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و بتنهایی جهة شقاق مقعد نافع
است و سفیدی تخم مرغ معتدل و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با
سفیدی موافق محرور المزاج و آشامیدن او با اردجو قاطع نزف الدم و نفث الدم از صدر و بخ و
ضماد او جهة درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله
کردن آن و بر بشره جهة منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه بی لذع جهة قطع خون رعاف
که از رگهای دماغ آید و با کندر بر پیشانی طلا کردن جهة منع نزله بچشم و پیشانی و اصداغ و سد مسام و
جهة اورام حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال آن جهة قرحه امعا و پیچ و اسهال مراری
و حمول او با روغن گل جهة ضربان مقعد و رحم و اکحال او جهة سبل چشم و منع ریختن مواد مفید
و با کافوری و بزر البنج جهة صداع حاره مجرب و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف
و جهة جرب و حکه و با صدف جهة بیاض چشم و نفوخ سوخته او بعد از آنکه سیاه شود و خاکستر
نگردد جهة رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید کرده با عسل جهة
قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای

با عسل و سرکه جهة تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و التیام جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او
حول المعبد البکاره است تا خون بکوبرو از اسرار است و مکلس تخم پوسته مرغ در جمیع آثار مثل آهک
است و در علاج صنان از زیر بغل و با بوره و نوشادر منقی مشتر است و روغن تخم مرغ که زرده او را در تاوه
آهنی با آتش نرم سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهة درد مقعد و بواسیر و درد دندان و
رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر تا بت برشته کرده روغن بگیرند در
تطهیر اجساد مجرب است و هرگاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را ثابت کند و جالینوس حلقه جهة
نیم پخته کردن تخم مرغ قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرد
تا بر گذارند و تا سیصد شماره نمایند نیم پخته میشود و عدد شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم
سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگیست
بیش هندی بتر نامند و آنرا بخیف منبت او در بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل
عبارت از اوست و از سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل اقسام آن کمتر از دو ساعت قاتلست و در بلاد
هند نیز اقسام او میباشد و بکیر البیش هندی سنکیا نامند و حندال نیز گویند و آن نیم شاخ
آهو بزرگتر و بر روی آن نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق مجوف و مثل کافور سوده چیزی
بر آن نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و
قوی تر از همه سیاه اوست چنانچه اگر در رکاب طلا کنند در اسب تاثیر کند و بوی او کشنده و آن
نایاب است و ملوک ضبط مینمایند و چون اقسام او زیر شاخ گاو می نمایند بجای شیر خون دوشیده
شود و قسم دیگر را بچهنانک نامند و آن بشکل جدوار است بیرونش بسیاهی مایل و درونش زرد مایل
بسفیدی و گاهش بقدر یک ذرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو گل او سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و بلب
جبه از کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش مثل شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش
مایل بزردی و شبیه بعدس و او را مرلک نامند و در غایت تندی و تلخیست و همین قسم شبیه جدوار
و سایر اقسام سوای مهووره را تلخی و تندی نمی باشد و قسمی شبیه بنفط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل
الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمیرا بهنرا صورا نیز گویند و آن
سفید مایل بزردی و طولانی و بعضی مجوف و طست شبیه به بیخ ... و گره دار و بقدر انگشت و برهمن نیز گویند
و مهووره نیز نامند و بکدا لما و قاتلست و قسمیرا هندوا گویند شبیه است بزرد چوبه و در زرد چوبه
گاهی یافت میشود و رنگش سبز و اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی و کالوط نیز گویند و بقوه بچهنانک
است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی در او نیز یافت میشود بقوه بچهنانک نیست و قسمیرا باجلک و نوعی

دالچاین و قسمی را دو سمنا گویند و هر سه شبیه اند بهم الا نکه در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای
جدوار دیگر نبات نمی روید و آن هم چند ذرع دور تر از آن و هر چه کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد
بسبب قرب جدوار کشنده نیست و کسیکه مداومت بنبات کرده باشد در امکان میتواند که
تحمل این اقسام نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون تریاق تحلیل
مستعمل است و گویند اسنشان اقسام او مو در مصرع بیش موشا بیشا جوابیست شبیه بموش
و مکان او مواضعیست که بیش است و بر باقی اقسام بیش و سایر سموم است جواب و بتاق و جهة بهق
و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیست که در جوار بیش میروید و فاد زهر است و اشتباه مجهول
کرده اند و او را بو خار نیز نامند پیل بلغت هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب و بی تخم و با
عفوصت و مزه و رایحه او شبیه بخمیر و بسیار خوشبو و درخت او قریب بدرخت سیب و برگش از آن
کوچک تر در دوم سرد و در سیم خشک و قابض اسهال الخرین و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع
لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن پیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و
مصلحش شکر و بدلش سماقست پیم ثمر درختیست شبیه بجی کوچک و صلب و زغب او بسیار و زیاده
از به صاحب تذکره گوید که درخت پیوند سیب و امرود است بر نهال بلوط و بدرخت بید و مقلع
الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اوسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک و حابس اسهال
و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر
سموم حاره و مضمضه او جهة تقویت دندان و جلوس در آن جهة قطع نزف الدم رحم و برگش
جهة التحام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سده و عسر بول و مصلحش روغن بادام
و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است بیخ نی اسم فارسی اصل
القصب است بیخ مرجان بفارسی بسد است پیاز اسم فارسی بصل است پیاز عنصل به
فارسی اسقیل است بیخ شیبی بفارسی اصل الفله است بید اسم فارسی صفصافست که
بید بری باشد بید مشک بفارسی خلاف البلخیست بیخ نفتی بفارسی اصل شوکرانست بیخ
لفاح خراسانی اشترغاز است پنه مرزنا بفارسی حارا است بید انجیر بفارسی خروعست
بید انجیر خطائی بفارسی دندست پیه بفارسی شحمست پچل کشت برکشتست پیل گوش
بفارسی اوف الکبر است بیخ کولد [illegible] بفارسی محروش است بیخ انار و انه دشتی بفارسی
مغاثست بیخ لفاح بری یبروح الصنم است بید گیاه بفارسی [illegible] است بیخ نخون کوهی
عاقرقرحاست بیخ جماز بلغت تنکابن سرخس است بیخ دار چیار بلغت مذکور [illegible] است

پیم بلغت مذکور سداست بیروزد بفارسی بارزداست بیوه زا اسم فارسی قشور ارز صمغه آ
بچاده بند سناهیست بیخ برنده اسم صفاهانی بطرح هندیست بیخ بخور مریم از بوست
بیخ سنبله بفارسی سنبله اروبانی و آن بواست بهمان بزرگی سوسن است بهن بزرگی
دغاعشت بلدجین بزرگی سمانیست بیله دارو بلغت تنکابن جنداست پپل هندی
فوفل است پیشر هندی فلوس خیار شنبر است پیلکا چهار بهندی خیار الارض است
بیسو بهندی دهشیست پوریا بارزد است بیشو هندی سلوت پیاو هندی خصیه
است پیل هندی توراست پواله هندی شجر البو است پیر هندی کادا است بیغول تخم
کالنست بیارون بلغت مصری اسم تشبیر است پیتاین سداست حرف التاء تانبول
پانست و مستعمل جمیع اهل هند است نباتش شبیه بنبات لوبیا و بر درخت مستخلب گردد شبیه
برگ لبلاب و مایل بتدویر و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و مفتح
و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مسدد فضلات و مفتت حصاة و
مقوی حافظه و فهم و نشاط او زنده و مضغ او جهة رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت
بن دندان و قطع الدم لهات و تحلیل ورم لهات و ضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع و اکثار
او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل و طریق مضغ او
نزد اهل هند است که با قدری آهک مغسول و اندکی فوفل استعمال نمایند و جرم او را تناول
نکنند تادانه بلغت دیلم حب الزلم است تامال و تملول تانبول است تاکوب فرفیون است تا
عندلث غافت است تاسمغث توشی ترنجبین تانینا صعتر است تالعنبر حرفست تانوره
اسم فارسی جوز ماثل است تانه اسم هندی نحاس است تال بهندی نقره و برنج و مس است
تالی اسم هندی درهمیست که چهار دانگ و نیم باشد تبن بفارسی کاه نامند و مجموع آن در اول
سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تفریق بخار آن جهة رفع آثاری که از برودت
هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع سعفه نافع و بثره را
شبیه ببثره مریض بیمار دو ضماد خاکستر او با هم وزن آن نمک و قدری سرکه جهة قروح نافع
نافع و کاه جو مبرد و جهة افراس محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهة حفظ شکوفه های درخت از
سقوط موثر است و بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بر روی آن مضر و عرق کاه گل
که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محرورین
بغایت نافعست تبن دهنیست تبن مکه اذخر است ترهی هندی سماقست تج بهندی

نارجیل است تخم کاچره و تخم کافشه اسم فارسی قرطم است تخم قرشه بفارسی تخم حماض است
تخم بعربی حب برشاست تخم کرفس کوهی فارسی فطراسالیون است تخم کاج فارسی حب الصنوبر
صغار است تخم مرغ بفارسی بیضه است تخم خیری فارسی بیخ دراونات است تخم وندولیج
بفارسی دوقو است تخم کبت بفارسی شهدانج است تخم ززداب بفارسی تومو است تخم
نیلوفر فارسی حب النیل است تخم کونجه باهل مصر لیث تدرج معرب از تذرو فارسی است
وبترکی قرقاول و در تنکابن ومازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت
لطیف وسریع الهضم ومولد خون صالح ومقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکحال زهره او
خون او جهت بیاض و نزول آب و قدور استخوان او جهت دفع قروح مجرب وطلاء سرگین او جهت
بهق و کلف و برص واصلاح بشره زنان حامله نافع وسعوط زهره او مفتح سده دماغی و در
رفع نسیان مفید واکثار او مصدع و مولد مره الصفراء در محرورین و مصلحش سکنجبین است تدرا
هندی جراد است تذرو بفارسی اسم تدرج است ترمس بفارسی باقلی مصری نامند واز باقلا
کوچک تر و سفید و وسط او اندک مقعر و زرد و مائل بزردی و بری او ریزه تر و زردتر و تلخ تر و در دوم
گرم و در آخر آن خشک و بستانی در اول گرم است و مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط
جنین و کشنده دیدان شکم و ضماد او جهت بهق و برص و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه
و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و اکله و نار فارسی و تضمید پخته او با سرکه و عسل
جهت عرق النسا و دوالی او با مرضه و سعفه و با آرد جو و آب و سرکه جهت تسکین اوجاع حاره و
مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و با قلقند جهت ثالیل
و بروز مقعد و شقاق او و قطع ثالیل و خانه بواسیر و آب مطبوخ او با حنظل قاتل کک و شپش مجرب
و غسل بشره بآن باعث سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صالح بمها
جهت قوه باصره و قطع صداع مزمن و امثال آن از نزول آب و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و
استسقا و نفوث سپرز و مثانه و دفع حصاه و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث زردی
رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم
و مفرد او هفت درهم و بدلش در طلا دو وزن او باقلا و تخم خربزه در دفع کرم بوزن او و در منافع
و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرفی سرباشیر
بعد پوشانیدن او بجوشانند تا آنکه شیر را جذب کند بقدر دو وزن او روغن گل بجوشانند تا منعقد
گردد و همان کرمی بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا و برو کیم

و هنگاه اسهال بلغم کند و هر گاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در
جمیع افعال قوی تر از بستانی است ترید بجست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی
خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف او محدد و گلش اسمانجونی و
ثمرش مثل لسان العصافیر و اندرونش سیاه باشد مثل خربق سیاه است و زرد او بتر بد است و
بهترین او سفید و سبک و صمغدار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات
دماغیه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عموم بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ
از بلغم و جهت عرق النسا و امثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی
و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال المزمن و درد سینه
نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بروغن
بادام و پسته چرب کردن و باکثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از نیم درم او تا سه درهم و در مطبوخ
تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین مقل
در کوبیدن او نبایدکرد ترنجبین شبنمیست که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین
و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و مقوی و محلل و الطف از شیرخشت
و جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محرقه
و با روغن گرده گاوی جهت عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز
و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا ده مثقال و بدلش شیرخشت
و بیدمشک و آب جو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و انچه بادلست از انچه از زمین بسبب
آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و زاد عنت تراب المرتعف
خاک چهارراه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهارراه باشد الطف و اعدل است بسبب
مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آن و جهت استحکام
اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص اوست که چون قبل از
طلوع آفتاب در روز دوشنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را
باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و نفوذ حکم مؤثر
است تراب الصیدا خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیم برشت
جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشاذفه جزیره ایست در روم که در آنجا
هوام متکون نمیگردد و خاک او جهت اسقاط زالوئی که در حلق چسبیده باشد آزموده است

کندم وجو مزروع انجا همین خاصیت دارد زاب الفار وزاب الهلال اسم سم الفار است زرابج
کنگر زرد است زرنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی با طعام میخورند زرباملون علو
است زرنمس الوسن است زرد القتل بانتالی جوز جندم است زرباد جبلی تخم نوعی از
مخلصه است زرباد فارسی و زرباد طیبی پادزهر است زرامان عاقشت زرباد الروشطان
توست زرنامس فطراست زرسنوج طریفلاست زرپون یونانی دقلیبث زرباد زرکو
موم باینست زروم بلغت تنکابن اسطوخودوس است زرباک اسم فارسی افولنت زربزاک
اسم فارسی جرجیر است زربج اسم فارسی زبد است زرخوان بفارسی زرخون را گویند زرب
بفارسی فجل است زره بلغت اصفهان کراث است زریج الرجبث زره هندی شاه اسفرم است
زرغ بهلاه هندی عبارت از هلیله کابلی و بلیله و امله است زرهیاش بلغت تنکابن حاض است
زراد بترکی زبلست زنبا عز بترکی سلحفات است زنبر ظفره است زنبوان و زنبر بلغت
زنجرنج معرب از چشم است فارسیست واو را چشمک و چشوم نامند دانه ایست نفید و بهیانه مثلث
و سیاه و براق و در آخر دوم گرم و خشک و بخیال و ما ابدان حکت و بغایت قابض و محلل و مقوی ناصره
وجهت دمعه و غشاوه و جرب اللحن قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف بیاض تاخیر کنه شد
در زیر الش پخته پس مقشر کرده با بنات و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم
قوی الاثر است زنبرا سنگیست سفید و سبک که در میان سنگ و خام یافت میشود و جهت
قلع بیاض چشم نافعست زنفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او
در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول
خشک و مجوع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافعند و شیرین او مفرح و
ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائی که در معده باشد با قوه ترپاقیه و پخته او جهت
سرفه بیمی و اباد و با شراب و گوشت اب جهت دفع غشی مجرب و آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل
آن و اکثار خوردن آن باعث بیهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیف است و ترش
او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته او در خیر جهت اسهال و مقوی و مصلح
ادویه سمیه و خشک کرده او با اب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی
و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث فالنج و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است
و ترش شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترنج است و نادرس و بی مزه او مولد خلط خام و
ضماد او در ابتداء اورام حاره نافع و سبب کاملح قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره بترک او جهت

سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقالست و شکوفه او با ادویه مواضعه جهت رفع اخلاط متعفنه
سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اشتمام سیب هر گاه بخلط خار که در معده
باشد دفع ان میکند و رب سیب ترش که با اب او زا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول
سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی و
و دفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال و مورث و رب شیرین در افعال قویتر از سیب ترش است
و شربت سیب جهت سموم و وبا و در تفریح قلب بسیار موثر و مربای او در جمیع افعال اقوی از همه
اوست تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبای بری است که
بقله یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفوزا تمر است تفرمل
یونانی بج است تفیقون طخشیقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مائی ازجبث تفنبا
تافیاست تفده بفارسی کرپه برپیت تفره کرونیاست تکزک بفارسی اسم جلید است
تکان اسم ترکی شوک است که بفارسی خار گویند تکز اسم هندی اشاروت تل اسم هندی
سمسم است تلی اسم هندی انزروت وطحال النمر نامند تلجی اسم هندی جسفرمست تلنا
اسم هندی عود است تمکر بفارسی خرما نامند و او را از ابتداء تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد
یکی طلع که ولیع نیز گویند دیگر ملح سیم خلال چهارم بسر پنجم قضب ششم رطب هفتم تمر و هر یک
در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند و صبحی
مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده و لاغر شده و ملین
مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد و رک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت
بلغمی و حصاه مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث
قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و اب انار و محرور را اجتناب
اولی و در بلدی که خرما حاصل شود اهل آن بلد را با به بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب
القوی و قابض و سحوق او جهت اسهال و قدر سوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح خبیثه
والصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حکه بصر نافعست و چون تمر زاده در شیر تازه
خیسانیده تناول نمایند و از عقب ان شیر بنوشند در تقویت باه بی بدل دانسته اند تمر هندی
بار درختیست در غلاف بقدر شبری و دانها بقدر باقلاء کوچک و درخت او مثل درخت انار
و برگش مثل برگ صنوبر و طعم مائی الغلاف ترش و سرخ و بتره در سیم سرد و در دوم خشک و
مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محرقه و در حموضات مسهل بنوای

او بهست ومطفی هیجان خون وجهه خفقان حار وحکه وجرب وقلاع وعطش وتبهای حاره وتبهای
غشیه وکرب وتفریح محرورین بیعدیل واکثار او مورث بیچ وسعال ومضر سپرز ومولد سده
ومصلحش کثیرا وخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه وعناب وقدر شربتش از هفت مثقال وبدلش
الوی سیاه ودر عنبر اسهال زردک ودانه او در سیم خشک وقابض ومغز او جهه امساک منی مجرب
وضماد او جهه خلع عضو وفی وتقویت سستی عضل وباپیه وامثال ان جهه تفتیح وگشودن دبل
ازموده است وتضمید مطبوخ ان مسکن اورام ودردهای حاره تمساح بفارسی نهنگ نامند
جوانیست بحری وبزرگ جثه ودست وپا دارد وپوست او درشت ودر خارج آب نیز تعیش میکند
وکوچک او که در دریا تعیش میکند ودل ماهی نامند وان سقنقور است در دوم گرم ودر سیم
خشک وگوشت او محرک باه ومسمن بدن ورافع قولنج وطلاء پیه او جهه رفع ازار گزیدن او نافع
وبا روغن گل جهه درد گزیده وکمر وتقویت باه وقطور او جهه درد گوش وکری وصداع و
شقیقه وتدهین او بر بدن جهه تب ربع وسوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ وطلای
خون او با هلیله واملج جهه تغییر دادن لون ونمش وبهق سفید واکتحال سرگین او جهه بیاض
مزمن وتازه چشم وزهره او در باب نقایات قویست وبخور جگر او جهه رفع جنون وتعلیق چشم
او جهه منع تزاید جذام وبستن او بر پای راست جهه تقویت جماع موثر است تمر تمر ماقت تمر
الفهم بلادر است تمرش اسم عربی اوز است تملول لغتا برتیت تمبل بلغت دیلمی نبات نامشنات
تموش اسم دیلمی علیق است تمر دانه نوعی علیق واگویند تمالن هندی حبه الخضرا را
نامند تنکار قسمی از بوره است ونوع معدنی او قسمی شبیه بیخ وان بوره ذهبی وبشیرازی
نخل نامند وقسمی شبیه برف وان زبد البوره است وبشیرازی مرتک ونوع مصنوع او قسمی
لحام الذهب مصنوعست وقسمی که بالفعل متعارف مرکب است از نمک وقلی بالسویه وسه برابر هر دو
بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو وگاومیش بعد بجوشانند تا بجوشانند تا منعقد گردد ودر دوم گرم و
خشک وقسمی که مستعملست بلحام الذهب مصنوعست از بول غلمان تر در بلب بیلونج کرده در ظرف
مس بول کنند وبا دسته مس در افتاب ودر موضع نمناک مدتها بمانند تا صلب شود واقسام
او در اخر سیم گرم وخشک وار تسموست وادخال او باعث نرمی وزود گداختن طلا ولطیف محلل
وجالی ومسقط بواسیر وجهه بردن گوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتاکل ان معتبر است و
معدنی او از خاصیت انست که نقبه قلعی وتلبین اهن میکند وچون اهن را بکار ورداب تنکار
معدنی قطیفه کنند وباردیگر سرخ کرده بروغن کنجد قطیفه نمایند روغن مذکور مثل قنا الطین

جذب

جذب میکند وفرق میان معدنی وغیر معدنی ظهور رطوبت مصنوع است در ان بخلاف معدنی
تنین بفارسی اژدها نامند وبحری او از دنبال مثل عقرب میگزد وبری او بادهن وهر دو نوع
را دست وپا وچنگال میباشد در چهارم گرم وخشک وقبال وضماد خاکستر سوخته ان با عسل جهه
قطع بواسیر وبهق وبرص وبستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت وجاذب است تن
ماهی بزرگیست که در دریای ظلم ودریای شام بهم میرسد ونمکسود میشمایند ونمکسود او جهه
سم مار شاشغار وضماد نمکسود جهه گزیدن سگ دیوانه نافعست وخوردن او وقی کردن بعد از ان منقی
معده ومخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی که قلوس نامند بوده باشد چه
در ماهیت بعضی سمیت او شبیه ودر سمیت نسبت بماهی زهرج با او مشابه وسمیت قلوس را تعریف کرده
اند که برگش مثل کرنب واز ان دراز تر وبا اندک رطوبت چسبنده وساقش زیاده بر ذرعی با اندک زغب
وتخمش در غلاف مایل بسیاهیست ومشهور دیگر انکه در زمان بقراط جهه رفع وبا کاهیرا مغز کرده
که اورده در خندق واطراف شهر دود کنند ودود ان باعث گردید که احدی با وبا اثر نکرده وان کاه قسمی
از قلوس بوده واین اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده
وبالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقه الحال واو در اخر سیم گرم وخشک ومعطش ومخفف
وسم اقسام ماهی ودود او مصلح فساد هوا ومنقی رطوبات دماغی ومحرک ان وجهه درد دندان
رطوبتی ودبوبلغمی وخاکستر او جهه زخم دواب وبا روغن گل سرخ جهه جرب متقرح وخراز ومنع
نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه ازموده است واز جمعی ثقات مسموع شد که آب
غلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا از خوردن ان بسیار دفع بول وعرق
مفرط در روز نجات یافتند ومضر دل ودماغ یابس ومغلظ خون ومورث سدد وخفقان ومکدر
حواس محرورین وسوداویست واشامیدن او از سموم واو مغایر رفع نبهاست چه معتادین او با اندک
تبی باشد ادراک لذتی از او نمیکنند تروغنا قسمی مصنوع سرخ مایل بزردی وبعضی مایل بسبزی
واغبر واین قسم عصاره کاهیست وسرخ او مغشوش بطین ارمنی واشال انست مرکب القوی ورادع
ومحلل وقابض وجهه اورام حاره وبارده واوجاع ان وگزیدن هوام وتسکین درد سر وسایر اعضا
وتحلیل خنازیر واورام صلبه وقطع نزف الدم جراحات واشامیدن یکدانک او تا نیم مثقال جهه
اسهال دموی وبواسیری ونفث الدم وقی الدم وقدر ودا او جهه قرحه چشم ومقعد وقضیب وفرج
او جهه سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع ومضر شش ومصلحش
کثیرا است تنبول تانبول است توث قسم کوچک صنوبر است توم قسم صغیر صامر یوناست

تنبوی اسم هندی حنظل است تنکنکها دا اسم هندی تنکار است توت شیرین اورا بنطی و ترش
اورا شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و
مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و از نضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح غالب مکرو و فساد
سپرز و مسمن و مقوی بنیه کرده و جهه ابله و خضیبه نافع و سریع الاستحاله بخلط حاضر ان و مضر
سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع
و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاده بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آبا و جهه ردع
و تحلیل مواد و نفوذ حلق و خشک او جهه قرحه امعا و اسهال حار و رب او نایب مناب او و خشک
او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر ده مثقال
طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برای شفا الوالنا کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهه
سموم و سرسام و جنون و درد کمر و نقرس بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت
درهم ریشهای او با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبیخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی
سودا و غریب الاثر است و رطوبتی او را که خراشیده و زخم کرده و آنچه در عرض شبانروزی جمع شده
باشد ضبط نمایند مسهل قوی سودا و قوی الاثر است و رطوبت نافعست و از صمغ توت همین آثار می آید
و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک
بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش محکم گرفته بجوشانند تا بسیار رسند خضاب بغایت قوی و محکم
است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او جهه درد دندان نافع و غایت سمع او نیز همین اثر
دارد و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهه گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهه
شری مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون جهه قروح صوخکی اثر و ضماد توت نارس با سرکه جهه قلع
شقاق و شری آزموده توابل اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره
و امثال آن تودری اسم فارسی بوتکدارو سیمن نامند و بعربی بزر الحمحم نامند نبات او از برگ در دار و بیخ
ساق و شاخهای او سرخ و صلب و اندک خاری و ریزه و ثمرش در غلاف بادیان و لطیف و تخمش
از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند
و سرخ او را قدومه کلگون و او غیر خبه است چه خبه را کثیر نامند و حشیش نبات او را شاهد نموده
است و هر دو را تا رو قریب بیکدیگر تند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهه بروز
احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و مقوی
و مبهی و مطبوخ او در شیر جهه تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درهم است بولس

بهمن سرخست و نباتات و قابض و در غایت روغنست توتیا معرب از دودهای فارسیست و یونانی
پمفولس نامند و انمعدنی و نباتی میباشد و معدنی سه قسمست یکی سفید شبیه بپوست تخم شتر
مرغ و بر و جرمی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و ان غلیظ تر
از همه است و مشهور بتوتیای هندیست و در غایت حدت و انا بیبی که مشتق از انبوبه است و بفارسی
توتیای قلمی نامند و مرزابی که بمعنی شبیه بناودان باشد غبار رنگ اوست و جیدترین قسم میباشد بجهاد
دود مس است که در حین گداختن بسنگ مس در کوره دود طبقه بهم میرسد قسم سفید و لسبا ریبه نقل و قسمی
ثقیل و کثیف اول از صاعد و ثانی از اسبا اوست وانا اذا بره القلیمیاست که بتدریج در ذوب مس و روی بند
و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت زیتون بری و از بعضا از حرج
و اندا و نعل از ند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة
الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل پوده تازه و از شکوفه تال و از سریشم ماهی و از غری جلود بقر و ابریشم
غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق انجار آنکه بعد از نیمکوب کردن در ظرف سفال جای داده سرپوش
سوراخ داری بر ان مستحکم نموده چندان آتش کنند که دود او بر ظرف شود اما طریق پشم و سریشم آنکه
بزرقه با بعسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع او انابیبی
کرمانی و بهترین معدنی سفیدان و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل لحاریه استعمال
نمایند و طریق غسل آن در دستورات مجرب القلب لف و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری تیز
میباشد و انفید مستدیر و شبیه بسنگ ریزه است و جالینوس توتیا در اول سرد و در دوم
خشک دانسته و مغسول او بارد و مجفف بلاذع و مشوی او لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت و مانع
او انصباب مواد و جهه تقویت روح باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و
جراحات بیخ و سایر اعضا و اندمال قروح و بادو عن کل جهه التیام جراحات عصب و نشف رطوبات
و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده مسترخی و جهه قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا
و اکثر امراض عین و اکله و شیاف او و جهه حرقة البول و حمول او جهه سیلان رحم نافع و مولد سدد و
مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او
توبال النحاس مغسولست و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل اوست و طریق تشویه است که توتیا را با آب
سابیدن قرص کنند و بر آتش تیز روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک شود توبال معرب از
تفال فارسیست و آن چیزیست که از مس و آهن تفته در حین کوفتن آن بریزد و از مطلق و مراد توبال مس
است و بهترین او قابل لیساهی و سرخی و براقی و دقیق است که قریب نامند در سیم گرم و خشک و ملطف

وتوبال و جهت جرب و حکه و سبل و ظلع و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه چشم و خشونت
اجفان و بردن گوشت زیاده سبل جراحات و اشامیدن مغسول او با علک البطم یا اردگندم با صمغ
عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث تهیج و قرحه امعاست و
ناشسته او بنابر استعمال در داخله و مراهم نمودن و اب مغسول او در نهایت لطافت و حدت میباشد
و توبال الحدید در چهارم خشک و مانع اسهال و خون و نافع خفقان و ذرب و ضعف باه و در تمام
خواص قریب بتوبال النحاس و چون در ان لته در جای نمناک خصوصا در تخت ... بگذارند
زعفران میشود و ان جهت سردن جرب عین و جلاء حمره او و با ربع او نوشادر جهت رفع ناخنه و سبل
ازموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هرگاه او را با سرکه مکرر تقطیر و رد کنند مقادن
را امتزاجات دیگر نقل مینماید خصوصا مشترک و چون با نحاس در تکون زعفران زعفران ممزوج گردد
و بعد از ان تقطیر شود و شنجرف را با سرکه مقطر مکرر تصفیه ان کنند بعد یک شنجرف حل شود ...
اعمال دانسته اند توت الحلو: و توت وحشی ثمر علیق است توت دربون شوکرانست توت جبره
بلغت مغرب بقلة الاوجاع توز فارسی و خور رومی و ... توت اسم فارسی فرصاد است تولکی
اسم ترکی ثعلبانست تهتهریلهرا اسم هندی باقلی قبطیت هنتر الاجی اسم هندی هیل است
تهول اسم هندی لغالبیت توته اسم هندی توتیاست تونبره اسم هندی فرغنست تبرت به
فارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هر یک از ان تر و تازه و بری از غیر جیز و برک و بار شر کوچک
تر و در شکل بری دو انجیر مانند با بسیت و بستانی او کرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع خال و ثالیل
نافع و شیر او در افعال اقوی از شیر بستانیست و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مسهل
و کثیر الغذا و از سایر میوهها سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و منهل
برقی و کاسر قوت عضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل روز ناشتا پیش ... نان
نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سده و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر
بول و هزال کرده و خفقان و در بو و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن
جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنهای
ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و یکدانک و نیم بوره
ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف
تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و اکثار او مولد قمل
است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین

بدن و گزیدن عقرب و رفع بدن سودت زنابع موثر است و ضماد او با ارد گندم و جو منضج و محلل
ورم بنا گوش و دملها و با پوست انار جهت داخس و با زاج جهت قروح ساق و با حرمل جهت خارش کهنه
و دودی او با بورة ارمنی جهت بهق و امثال ان و اب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب و انیسون
جهت ریاح و سدد نافع و سوخته او در سفید کردن دندان بعدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با
موم و روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و خشک او با سداب جهت معض مفید است
و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با زیاده و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه
و نمک جهت رطبه و قروح و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و
طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی خلط
و منجمد کننده کل ذایب و ذایب کننده کل منجمدات و اکتحال او جهت نزول آب و حول او با زرده تخم
مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس با رد و با ارد جو طلای
جرب متقرح و قوبا و مکلف و بهق و طلاء او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت
دندان متاکله و درد آن و با پیه جهت قطع ثالیل مفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه
و جهت التیام جراحات و خشک ان با سرکه جهت تقشر جلد و طلاء او با اب جهت منع ریختن موی
و طبیخ او جهت استخوان کوفته نافع و سایر اجزاء او در افعال حاره قوی در صرع و جنون و وسواس
است و ثمرش قوی تر است و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز بخورند او را ما بعد ...
سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده و ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون پیاله ...
او معز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال او را بخورند بالخاصیه اطلاق میمناید و مجرب دانسته
است و مضر جگر و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت نرنج
و ریباس و بدلش در ادرار و بهشش مغز جلغوزه و مقدار شربتش از خشک او تا بیست مثقال و از تازه او تا
یک رطل تولیج پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان
العصافیر بلاد ختاست و ظاهرا اطالیبقر باشد در اخر دوم گرم و خشک و قابض و با بیان الحمر و با
ماست چکیده و دیوی قابض جهت اسهال مزمن با رده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه
جهت درد سر و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت
دفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بد سنور جهت بواسیر و شقاق مقعد و درد دان و درد رحم و فرزجه
او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال و با یک مثقال بلوط در حبس اسهال مجرب
است و مقدار شربتش یک مثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کثیرا و

دبوب فواکه بهو اسم فارسی بهوجت ثغال و ثهال نیز گویند و ان شکر تغال است ثمن
احمق حیزات است ثمن الیتل جوز الشرکت ثمیس بزر است ثیقلیقلین اسم یونانی خنثی است
ثیدی اسم هندی جاداست ثنجاب اسم هندی بلخزان است ثبرج اسم هندی شادجه
ثبدوکی لکری اسم هندی ابنوس ثمر افرنجی بلغت مصر تمر فرنج نمانیت ثافسیا
صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانکدان و تند و تلخ و لبنیار تند بو و نبات او شبیه برازیانه
و کلش سفید و مجموعش مثل انجره و بااندک عرض و در اطراف شعبهای او مثل اکلیه شبت و بیخش
غلیظ و لبنیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در تنکابن و الموت چینند و بدیلمی نیل گویند
بیخ او را زخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع ان نبات را افشرده عصاره می
گیرند و اقوی ان متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و در اخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و مقطع و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضمادا او جهت
داء الثعلب و رویانیدن مو و درد زانو و امثال ان و با موم و زیت او مومی و کند جهت اسقاط بواسیر
و جهت قلع اثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انجاد
ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید که اشت و قدر شربتش تا نیم قیراط و پوست بیخ او در
افعال مثل صمغ اوست و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد
مفاصل و اشامیدن او جهت فالج لقوه مفید و قدر شربت از پوست بیخ او و جرم او تا نیم قیراط
و اکال او مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه
و لعاب بزرقطونا و بدلش در داء الثعلب حرف بابلی و گویند بالخاصیه تخم سداب دفع مضرت
او میکند و چون کام و شاقا و درا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در روز مستان محتاج
بپوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب
بری است چه سداب بری را صفات غیر اوست ثاب الجمر لسقایج است ثامر لوبیاست ثاموس
یونانی مرزنجوش است ثالفیس یونانی حرف بابلیست ثجیر بجیم لای چیزهای افشرده است
و فوقش متوسط است ما بین عصاره و جرم ان چیز و از قطوبخیر مراد لای اب انگور است و ان
قابض ضمادش با نمک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و خفقه او جهت فرجه امعا و
تقویت و اسهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و اشامیدن بریشته کرده با دانه‌های انگور که در او
باشد میشود جهت فرجه امعا و تقویت معده و اسهال بغایت نافع ثخینا انچه غلیظ باشد ثدی
ضرع است ثربا بلغت اندلس ابزنفاروت است ثرید نانیست که در آب گوشت ریخته تناول نمایند

شامل است با انچه در دوغ و شوربها و غیر ان کنند ثعلب بفارسی روباه نامند و ان جوانیست معروف
پوستش او در گرمی و غرابت مشهور و جهت مبرودین و مرطوبین و بطول الطبیخ زنده و مذبوح او جهت درد
مفاصل و طبیخ زنده قوی تر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت
مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و دفع اعیا و اشامیدن یک مثقال از شش او که خشک
کرده باشند با اب و عسل جهت ربو و سرفه و طلاء ان با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب
و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و امثال ان جهت نقرس و دردهای بالخاصه و سعوط زهره او با
وزن او ابکر من در هم جوز بکار جهت ابتدا اختلاط و زیاده شدن ان بغایت موثر و گوشت او جهت مرکه
و ضرر باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت سوختگی اتش و بواسیر و قروح حاده
و ند هیدن دست و پا پیه او مانع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او را جهت منع فریاد سل مجرب
دانسته اند و مالیدن پیه او بر چوب و نصب کردن در موضعی از خانه سبب اجتماع کک بر ان چوب
ثعاریر مار عظیم است ثغاریر بغین معجمه در دانیست ثفا بفارسی بلغت غیر اسم حرف بابلیست
ثفولس هندی بای پر است ثقل اسم چیزهاست که اب او را افشرده باشند از بخیر غلیظ تر
و در افعال مشابه اوست ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان
حار و اخراج کننده زلو که در حلق مانده باشد و محیر کرم معده و تقویه هاضمه معده حاره و تبهای
حاره و جربه و حکه و ضمادا و بر پیشانی جهت قطع رعاف و اشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده
و مخدر و معطش و مورث سعال و مضر احشا ضعیف مبرودین و صاحبان اورام باطنیه و آب
پرورده او بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص اوست که چون نمک با بزر امیخته بر شیشه
پر آب بدستوری بکریزند که شیشه در ان پنهان شود در یک ساعت آب شیشه یخ گردد ثلج چینی
رطوبتی منجمد بر نباتیست شبیه بنمک که از هندوستان آرند جهت بیاض عین و ظلمت بصر و ضمادش بر نیش
جهت دفع [illegible] و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند ثلبان عنب الثعلب است ثمام
معرب اسم نباتیست شبیه بکندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریک تر و بی بند و غیر مجوف و خوشه
او شبیه باروزن و طعم او شیرین و در تنکابن زرواش نامند و در مازندران بادرسیل و در دوم گرم
و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و اشامیدن او محلل ریاح و مفتح
سدد و خاکستر او جهت تقویت مژگان و رویانیدن ان و تقویت باصره نافع و مضر گرده و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش نود در بیت ثمرة الطرفا بار درخت گز است بزرگتر از عدس
که ثمره اثل باشد و مثلث شکل و کزمازج عبارت از اوست در عبارت مثل ثمرة الاثل است و حکما

از حرارت لطیفه و جلاء الطبیعت و تقطیع بیست **ثمرة الاثل** نوع کوچک بار درخت گز است که
عذبه نامند بعد از تحویل و ازان بزرگتر و عفص مثلث میباشد و در دوم سرد و در سیم خشک
و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او کیفیات او ... اورا ... و طلا
آب جوشانیده و باشند ... رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهة گزیدن رتیلا و دفع
جرب رطب و با شکر جهة یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و
احشا و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطب شربا و طلاء نافع و مضمضه او جهة تاکل دندان
و استحکام لثه مفید است و منقوع او کیفیات شبانروز در آب گرم خیسانیده باشند در
اعمال مثل مطبوخ و قطور او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع نزول آفات و مقوی بصر و جهة
دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث
الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته او باکل شربا جهة
اسهال مجرب و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحت و طلاء او جهة زنگ رخسار
صاحب اثره و حمول او جهة تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهة
سپرز نافع و مضر سر و مصلحش دوهو و بدلش مازو و باینه انار بوزن آن و قدر شربتش از جرم او
تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است چون عذبه را با صندل و افسنتین جوشانیده آب او را
با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة صاحب سپرز مفید بلست و جهة تقویت اشتها و احشاء
اعصاب و دفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر است
ثمرة العرعر ابهل است **ثمرة التوت ...** ملنادا است **ثمرة شجرة الدوا** مقل مکی است **ثمرة
العلیق** توت العلیق است **ثمرة السدر** نبق است **ثمرة الفواد** بلغت مصری شاه بلوط است
و بعضی اورا بلادر دانسته اند **ثمولن** بیونانی اسم توتیا است **ثومن** بیونانی اسم ... است
ثوم الحیة و **ثوم الکلب** و **ثوم بری** اسقوردیون است **ثوم الماء** طحلب است **ثوم الثعلب**
بلغت اندلس قسم ثالث سنبل بطحی است **ثوم** بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیون است
و بستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و یکی مخصوص یک دندانه و بقدر پیاز کوچکی و او
کمتر است و جبلی او را بفارسی موسیر نامند و برگش عریض تر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش
بقدر دو سه دندانه و بزرگ مقدار و دو بستانی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور و یک
دندانه است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق
و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی

و لطیف

و ملطف و زایل کننده خون و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تغیرات آن و جهة گزیدن هوام و سگ
دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و فالج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح ...
و ورم رطوبتی محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهة تبهای کهنه و قروح
شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و دفع تشنگی که از بلغم و اسهال
ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهة ضیق
النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة گرده و با شراب جهة سم افعی و دوام آن باعث سقوط
موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر و سداب ... کرد که نافع تر از فادزهر و طبیخ
او با زیره و برگ صنوبر جهة تقویت دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن
با عسل برشته باشند در تحریک باه بیعدیل و اکثار او در عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق
خون مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار است
و مضعف باصره و مهیج امراض یابسه و مجز و مضر شش و مصلحش روغن او و نیست در آب با قلیل نمک
و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین
و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ سوسن ... و جهة اختباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل
جهة بثور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه
و زهره جهة گزیدن ابن عرس و با حنا و روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با سرکه جهة تحلیل
رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهة گشودن دمل و تنقیه مجرای او با عسل
جهة ازالة رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهة داء الثعلب و روغنی که در دو
سیر مکرر جوشانیده باشند جهة جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و
جهة مفاصل و فالج بلغمی و ... شربا و ضمادا نافع و غرغره با سرکه ترشی سیر جهة اخراج زلوئی که
در حلق مانده باشد و جهة ... مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهة درد دندان بارد مفید
و بدلش پیاز عنصل و سیر ... و طلاء او با نوشادر جهة برص مجرب و با زفت جهة داخس و
خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ او ... قمل است **ثوموون** تخم نبت شبیه بتخمه بفارسی تخم
زرداب گویند و برگ ... صعتر او دی منبت گیاه او ... سنابر ... و او شبیه بسداب و برگش
درازتر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند و ... و گویند بدل زردبیج اوست و در اعمال مثابر ...
در سیم گرم و خشک و ممعی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و

حبض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم مثقال و مصلحش کثیرا است **ثعوب** بیونانی اذخر است
ثربون بیونانی دقلبست **ثیو** اسم ورد ابیض است **ثیل** ترکی پیلان اودی و در تنکابن کراث
جرداش وان نباتیست که در کاردابها و زمین نمناک میروید و مخصوص زمان نعبث و بر روی هم
پهن میکردد و شاخهای او دوازنوابند های بسیار و برکش بسیار دیزه و بر هر بندی رسته
و کلش مابین سرخی و سفیدی و با برک نیافته و طعمش مایل بشیرینی در اول سرد و خشک و
قابض و طبیخ او جهه مغص و عسر بول و قروح مثانه و طبیخ بیخ او جهه سنک کرده و کزیدهٔ
هوام و ضماد او جهه جراحات تازه و آب کاه او تا نیم رطل تا یک رطل رافع سم افعا و مارها و
سگ دیوانه کزیده مجرب و رافع حرقة البول و احتباس بول و حصاة و تنهای عماره و سیل تغابث
آزموده است و ضماد او جهه جراحات تازه و کزیدهٔ هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد
خاکستر او جهه قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تخفیف قروح تغابث نافع و فتوی ازان تا
برلنه مثل الملاب و کلش خوشبو و تمرش دیزه و عروقها در ضخامت بقدر انکشت و در عد دیج
باشش میباشد عصارهٔ او با ادویه مناسبه جهه علل چشم و تحلیل مواد و تحشی تغابث مدر
بول و جهه قطع نفث و اسهال و منع ریختن مواد منعقده و احشا و تفتیت حصاة کرده و مثانه
و قروح ان معتدلست و فتوی ازان میباشد که هر کاه کاوازان بخورد اعضای او ورم میکند
سوخته او در ظرف مس جهه قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات شمرده اند کویند زیاده بر
بار احتیاج نمی افتد و ضماد تازهٔ او با روغن کل تغابث ملین و منضج و محلل **جاورس**
بفارسی کاورس کویند و آن نوع دیزه دخن است که بفارسی ارزن نامند زملا و اعنز و از ارزن
دیزه تر در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و از ارزن لطیفتر و سریع
الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذائیت او بیشتر و خوردن مهزای او جهه الواء مجاب
و نزلات نافع و حابس اسهال مرادی و کماد کرم کردهٔ او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و
مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها و شکر است **چای ختائی** نباتیست
ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برکش مایل بنفشی کرم با اعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی قلعه
و ضماد پخته او جهه اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نظولا و معرق و منوم و مفتح سده
بارد رطب و مصلحش بادیان ختائی و از ابنا است و ابن تلمید کوید که چای قریصیست که از چیز
می اندو مسهل و رافع ضرر شرابست و از کتاب اخبار الصین ظاهر میکردد که نباتیست شبیه
برطبه و خوشبو و با لذت تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و ضماد

کنند

کنند محولت **جناویشر** حشیشیست بدبو و ظاهرش سرخ و سبزه و باطن او سفید و نبات او را
ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی و برنده و برک او چیزی شبیه بچشم و سفید و برکش شبیه ببرک انجره
و مایل باستداره و خشن و بسیار سبز و منبه او شبیه بقبه شبت و کلش زرد و خوشبو و تخمش
سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و تخمش غلیظ و شعبه دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون
سفید در سیم کرم و خشک و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه
و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل آن و با قوهٔ تریاقیه و جهه نیشهای جانوران و کوفتکی
و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات بهم رسد و مغص و سرفهٔ بلغمی و تقطیر
بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و منع نزلات
و جبر شکستکی استخوان و ضماد او جهه جراحات خبیثه و رویانیدن کوشت بر استخوان
و سایر اعضا و منع انتزال از نزول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهه اعیا و با روغن
زیتون جهه کزیدن سگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهه امراض باردهٔ رحم و اکتحال او جهه
درد دندان و منع تاکل آن و طلاء او جهه قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیین و مصلحش مرماخور
و خبازی بدل او در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او فقه با شیر انجره و بالحق
و تخمش جهه قروح مزمنه و حمول او جهه کشودن حیض و اخراج جنین مرده تغابث قوی الفعل
و آشامیدن تخم او با شراب جهه اختناق رحم و نیم مثقال او تا نیم مثقال ذداوند طویل جهه کزیدن
هوام و با نیم مثقال الحلبه جهه امتشین احتباس حیض بسیار نافعست **جاموش** بفارسی کاو میش
نامند و فتوی از کاو است و کوشت او کرم و خشک و بسیار غلیظ و جهه اصحاب ریاضات و
هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و مصلحش ابکامه و دارچینی و
ادویه ملطفه و آشامیدن سم سوخته او جهه صرع و کعب محرق او با عسل جهه تفریح دل
و فربه کردن بدن و تقویت جکر و ذرور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره و قدر
شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهه داء
الثعلب نافع و مجود موی او و شاخ او باعث کریختن هوام است **جاطشا** بلغت سریانی اسم
اجاص است **جار النهر** سلق الماء است **جاوی** زعفرانست **جانشه** باقلی قبطیست **جاوزین**
و **جاوزهرج** حجر البقر است **جانوس** خشخاش بریست **جادکون** اسم فارسی لبنا است
جاکسو هندی تشمیزجست **جانذل** اسم هندی اراک است **چال کرپی** هندی اسم قواست
جاکوت هندی اسم اسفناج است **چاپری** اسم هندی لبلاب است **چاپهل** هندی جوز

بوانت جاری بهندی ذره است جانپهل بهندی لبلاب است جال بفارسی درخت مسواک است
کویند جامع اللحم قنطوریون است و جیره را نیز کویند جاورس هندی ذرّه است جبن بشد بدون
بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مقوی معده و دودی و مقوی کرده و ملین طبع
و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع الاستحاله در اعضا و نامعتبر کردکان و
ضعیف بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ و فشردن حابس اسهال و ضماد
مالح او ورم جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر منهضوم او باعث قولنج و سده و
ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پنیر نمکسود کهنه در دوم گرم و خشک و
قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت انفجار دمل و رافع دخس
و ما بوشا در جهت کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین
و صاحبان سنگ احشا و بسیار کهنه و متعفن او قریب بسمیت و مصلحش مغز و در محرورین بو فها
و ترشیهاست و غیر چکیده پنیر که او را ماله کویند در غایت رطب و منوم و جهت تب دق و سل و التهاب
معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافعست جبره بلغة
مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت و برکش شبیه ببرک بید و تخمش مثل موی و سفید و
بیکل و نی نشر است و در دو شبیه بجوز در اول گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفتح و جهت
صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درهم او جهت دهن عضل و پاره شدن
آن نافع و کویند تخمش را چون با پارهای گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم ملاصق میسازد
و مرقی او را جهت یرقان مجرب دانسته اند جبن بفارسی سنگ گچ نامند و آن سه قسم میباشد تخم
دو قسم او را که یکی سفید براق و دیگری سرخ لون باشد جص کویند و تخم براق صفایحی را اسفیدا
جصاصین و اقسام او در سیم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلاء مفرد او با سفیده
تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه جهت رعاف و بریدن جهت منع عرق و با گل
ارمنی و عدس و حنا جهت البثور و اسهال و با سرکه جهت رمد و موی و منع ریختن مواد و با آب کشنیز جهت
دفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجربست و چون با روغن زیتون و اندک بوره و شب یمانی بیاشند
و بر بوشجان بنا الاصابع ازالهٔ کابت میکند و بر جاهایا باعث قلع مو و حرب آن میکرد و طلاء آن
بواسیر را دفع مینماید و سفیداب جصاصین در افعال قوی تر از همه و بغایت قابض و رادع و جالی
و مجفف است جلاهقل لغت فارسیست و جلهنج معرب او و آن تخم خاربست زرد رنگ شبیه
شبوران و برک حضر الوادی کویند و آن شوموسنت جب بلغت هندی چوبیست زرد رنگ

و از اجزاء کلکلانج هندیست و در بعضی نسخ بجای مجمعه مسطور است جلانیث قطراسالیون است جیر
بزرک اسم ذبابیست چرچونه هندی اسم شیطرج است چنل بهندی اسم ابل است جنجانت بعربی
عزبی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه بزرک و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار
و کلش شبیه باقحوان و تخمش اندک پهن و کوچک تر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و خشک
و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او بدستور سه درهم از جرم او
جهت سنگ بدن بادها و دفع مغص ریحی بعد بدل و بخور او مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش هلیله
کابلی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بنجاسفاست جج بلغت شکار بنا امیراست جدوار
بهمنست مخروطی شکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر بفارسی ماه پروین و بیونانی ساطریون نامند
و آن دو قسم میباشد یکی را ظاهر زرد و باطن زرد مایل بسفیدی و عقربی شکل و در طعم
او تلخی شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را خطائی گویند و یکی ظاهر و باطن زرد رنگ و
مایل بزردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و ساییده او برنگ نیل و هر دو را هندی
گویند و یکی بقدر نیمچه و مایل بسیاهی و گویند از بلاد کرجبرد و نشو اندلسیست و آنرا نامند
بقدر شیری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اوّلست در اول سیم گرم و خشک و قایم
مقام تریاق کبیر و مفتح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشا و فادزهر سمیّات و افعی و سایر سموم
و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و اشتها و باه و مدرّ و جهت اورام حاره و بارده
و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و فربهی بدن و درد احشا و
خناق و یرقان و قولنج و امراض بارده نافع و طلاء او بخال جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد
چشم و با سرکه جهت طاعون و دفع برص و منع وبا مفید و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا
و مصلحش سکنجبین و شیر آهن تافته و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یکدانگ و در سایر
بدو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن
زرنباد است جلال نوع سبز بیلم است جلاجد صعتر است جلدی و جدا نرغال است و در مفردات
مذکور است جدروا بلغت اصفهانی صبر سقوطریست جرجیر بفارسی ترتیزک کویند و بری
او ایهقانست و دو قسم میباشد یکی ساقش دو برکش از برک ترتیزک سبزتر و کلش زرد و بسیار تند
و او را خردل بری گویند و بفارسی کلج نامند و یکی بستانی و برک او نرم و کم حدت و کلش سرخ
و بستانی او سه قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساقش دو برکش با خشونت و در دماوند دندان شاه
نره و کول نره کویند و در شکار بخاص تره تیزک نامند و تخم او سفید و حرف باهلی عبارت از اوست

وقسمی باوشادو بفارسی تونزه شاهی کویند برکش بزرک و کلش سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی
وقسم دیگر بزه برات تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است بعضی او را در
سیم کرم و در اخر دوم خشک و بستانی او در دوم کرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده
جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره کاو جهة ازالۀ قروح و
خوردن او ناشتا جهة رفع بد بوئی دهن و بقل نافع و مصدع و مورث سدد و محرورین و مصلحش
کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قوی تر از ان و با سرکه مقوی بلغم و با زرده تخم مرغ
نیم برشت جهة تحریک باه موثر و ضماد او جهة کلف و با عسل جهة بهق و عمش و با زهره کاو
جهة شقاق ناخن نافع و موجب ثوران خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه
و قدر شربت از بستانی ان تا پنج درهم و از بری تا سه درهم و بدلش مثل ان تودری یا تخم زردک
بری و با تخم پیاز و هرگاه درخت انار ترش را با آب بزر اسفاناخ سقایت کنند انار او شیرین شود و هرگاه
خاک و تخم او را با آب و سرکه پرورده کنند در تولید منی بعید نیست چرمیلک بلغت کوهستان
ولرستان و ما بینها اسم دوائیست که در کنار نبات انجا از اراضی مانند تخم بطبری انکشت و
طول او زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و خشبیت
و ساقش قریب بذرعی و برکش شبیه بزبان و طول او نیم شبری و سبز و لطیف و ثمره و
برکهای ساقش از طرف اعلی نیم ذرعی برمیآید و کلش کرد و از کل نیلوفر هندی بیشتر و کویا
و مستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمها و تفتیح ان و چون بر بن دندان بپاشند بغایت مستحکم کند و از
اکل و شرب زایل نمیگردد و ستون او در بکه مد و جوهر فضله رافع تعفن بن دندان و دو با
کوشت ان از مجربات و در بن امر چیزی باو نمیرسد و ضمادش طریحی و شرب او رافع جمیع زخمهای
باطن و اورام احشا مجربست جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و ان ماهی
عظیم الجثه است و بکثر سیاه و بی فلس و شارب او مثل ماهی بابل و در ارود و شکار ان اسبیل
و در زندان کلپتین مانند تنکو دا و کرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ
او جهة قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بغایت مفید و نادرة او ملین
طبع و جهة تصفیه صوت و قضیب ربه و سل و نفث الدم و خوردن او بعد نیم و نیم و یه باشل ان که
قاطع خون بستکه از حلق اید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع
و ابکامه و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دوم کرم و خشک و مسقی و جالی اخلاط
غلیظه و جهة تقطیر البول و امراض قضیب ربه و خوردن دوازده عدد ان که اطراف او و سران را

انداخته باشند و با یک درهم مورد شاینده جهة استسقا مجرب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیه
مفید و بخور او جهة بواسیر و عسر البول و ضماد با پیه‌های او که کوبیده باشند جهة ثالیل و کلف
و جرب خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلاء جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم
بیابانی او جهة گزیدن عقرب مفید و لسبی نوع سبز کردن در از او که در مزارع بهم میرسد
برهنا جب یب ربع بالخاصیه نافع اوست و ملح قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه
و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انار ترش است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی کویند
وان جوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا نصف ان صدفی و از هر طرف ده پا شبیه بپای
عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون جسته است از ادویه کرم
و خشک و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید و اشامیدن
دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب
دانسته اند جربوب حلوبست جربوز بقله ربانیه است جرجر باقلیست جرامعه
مشط الراعیست جرمانق و جرمانوق کره دانه است جرجرالماء قرة العین است
جرجر مصری ترمس است جرذان فارست جراسیان قراصیاست جرند بلغت دیلمی
نبات ثافسیاست جمر هندی سنبل الطیب است جردال بهندی جنجل است جرهکل
هندی اسفند است جرغول بفارسی اسم لسان الحمل است جربه هندی عصفور است چرغ
بفارسی اسم زمج است چرب کوشک اسم فارسی بهمن است چرچیز بترکی اسم اسراس است
چرانه هندی اسم قضیب الذریح است جر هندی بمعنی بخت جرز بفارسی گرز و روز دی
کویند بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم کرم و تر و کویند در اول تر است
مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین طبع و جهة
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ برگهای او محلل خون جامد و
مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و پرورده او بسرکه و نمک جهة ازالۀ سپرز
بسیار مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب بمربای ان و نبیذ او که اب افشرده
او را با ربع ان جوشانیده در خم دهنه بکذارند تا سکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحلال
و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه گرفته شود و بدستوری که در دستوران مذکور است
در جمیع اثار نایب مناب خمر است مکرر در اسکار و ضماد برگ او جهة اکله نافع و جرم او بطی
الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و پخته او با گوشت بزغاله مولد

خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از عصارۀ او تا هفت مثقال و از
نبید او تا پنجاه مثقال و تخم او محرک باه و در ادرار مثل اصل او و چون بکوبند او را با بلح و تخم شلغم در
جوف مرب در زیر آتش طبیخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول بغایت مجرب دانسته
اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقوا است و بری او را در بلاد قزوین گزر نامند تخم
نفلد انکشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خارناک و در دوقو مذکور است در اول سیم گرم و در آخر اول
خشک و با اندک حدتی و در افعال سوا اعرابی بباه قوی تر از بستانی و حمول طمث و جنین و خوردن ضماد او
جهت سموم و ضماد بیخ اصل او در منازل باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و
مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حاملست جزع سنگیست که از یمن و حبشه خیزد و
در او شبیه بچشم و طبقات او خطوط سفید بر سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی
مثل او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانی نیست و ظاهرا عین الزرّاز جنس او باشد در سیم
گرم و خشک و جالی و با حدت و باعث بیداری و جهت برهان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادة
بچیدن او در موی زنان و تعلیق بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان و نگاه داشتن
او مورث خصومت در مردمان با دارنده او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و سنون او جهت
تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکحال
او جهت رفع بیاض و نزول آب نافع است جزمازج ثمرة الطرفا است و معرب از کزمازوست
جزود شرنجه است جزا قلبطوط جزیری گویند شقاقل است جساد زعفران است جسو
خل است جشارا ثمر هندبا است جشیش بفارسی بلغور نامند و آن نیم کوفته گندم و امثال
او است جشمنرج و جشها ثمر خیت جشم خروس اسم فارسی عین الدیک است جشن بلغت
فارسی اسم مهره کبود است که بر گردن اطفال بجهت رفع چشم بد می بندند جشو ثمر خیت جص
جبن محرقست و بفارسی گچ نامند جعده گیاهیست که از نیم ذرع و برگش مفروش و لب دوی
بالای عرضه و روی دیگر را اطراف محیط بخارهای ریزه و بر طرف شاخهای او مثل قبه و بیاض
جوط شبیه بموی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل بزردی و با عطر به و این نوع جعده
صغیر نامند و لبنانی را جعده کبیر گویند و برگ او تیز تر و کم بو تر است و مستعمل او جبلی
است و بعد از هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و
مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهت گریزیدن هوام و برهان سینه و استسقا و تبهای
بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاة

و تنقیه رحم و رفع نسیان و باسور و جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح متعفنه و التیام آن
نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش حماما و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا بیست مثقال
و بدلش پودنه کوهی و در تحلیل ریاح بنج و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است جعدة قنا
بلغت دمشق بیتا او شانست جعدة صغیر جعدة کوهیست جعدة کبیر جعدة لبنانیست جعل
اسم فارسی قسم بزرگ خنفساست جعفیل اسد العدس است جعفری بلغت مازندران قسم
کرم الورق خراست جغد اسم فارسی سلوی است جغد اسم فارسی بوم است و آن مرغیست که در
روز قوه بصر ندارد و اقسام میباشد و یکی بفارسی بوف و بترکی بایقوش گویند و آن عظیم الجثه
تر از سایر اصناف است و شاه بوم نامند و یکی بترکی بیلاق و آن کوچکتر از همه است مکرر مرغ جغدکو
که او از سایر جنس ریزه تر و سفید رنگ است و شکم او وسط سیاه لون و سوفچه است و در تنکابن کوره بوده نام
مهرنادرس گویند که لطوخ دل او در دهن ذبح با وجود گرمی ایان بر روی صاحب لقوه و بر گردن او و رافع
آن علت است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات
و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهت سلس بول و بول فراش آزموده است
و طلای خون او با روغنها جهت کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شبکوری نافع و چون
او را ذبح نمایند یک چشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس
او باعث خوابست جغرات بلغت خراسانی اسم ماست است جفت آفرید مولف تذکره گوید
که اسم یونانیست و بمعنی مزوج و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف ما لا یسع
بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار و باریک و برگش ریزه تر از برگ
نخود و ملاصق بهم و در طرف ساقش غلافهای شبیه بهلیله و باذام از سه عدد تا چهار عدد و
اطراف غلافها دارد خار و در درون هر غلافی سه پرده و تخمش بجلیه و در هر پرده تخم دیگر
باشد در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه موثر است از خصیة
الثعلب و چون هفت تخم او را با گوشت بره بکباب کنند و بخورانند صاحب استسقا را قصه ها
با باه نماید طبل و نحوه دفع کند مرغابی او با عسل بغایت محرک باه و مضر و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش تا دو درهم است و بدلش شونیز جفت پوست ملاصق بلوطست و بر طلع هم اطلاق میکنند
جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد اوست جفری کفری است چنطوط
بلغت شوکرانست چکاوک اسم فارسی قبره است چکر بفارسی کبد است چکوزنکد اسم ترکی
جراد است چکروند اسم ترکی دانه میوهاست جکنا اسم هندی جاجا است جکی اسم

الدوله گوید ثمر هندلیث بقدر حب بید و سبز رنگ و غبار دار و در میان او پنج دانه در درون او و دانها بقدر
گردکان زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب
و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیه مغز او مولد منی و محرک باه جلبند بفارسی کرکند نامند
و در طبع و آثار مثل ثلج و از آن کثیف تر جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار و مثمر است اگرچه
در جمیع افعال مشابه یکدیگرند در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهة
اسهال دموی و صفراوی و رطوبتی و زلق الامعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم
و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهة بد بوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع
تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او با سرکه جهة بد بوئی زیر بغل و التیام جراحات و
استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن
او پوست انار است و از خواص اوست که روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه ناشکفته
او را صاحب رمد و معتاد بن انار درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات
شمرده اند جلد پوست حیوانات نسبت بگوشت سرد و خشک و هرچه در طبیخ مهرا از غذائی
او بیشتر و اصلاح در هضم او با بکامه و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه زیره به
او رسیده باشد پوست تازه که در حین ذبح گوسفند و بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع و ورم
اوست و بعد ستور جهة اورام بارده مفید و الصاق بر نرغالی بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست
تازه بز جهة جذب سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب و براده پوستها
قاطع سیلان خون و جراحات تازه و خاکستر جمیع پوستها جهة نواصیر و سوختگی آتش و سحج و ضماد
سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است و تعلیق
پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهة گزیدن سگ دیوانه و منع رسیدن
او از آب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهة داء الثعلب و محرق پوست افعی جهة
داء الحیة موثر است جلوز اسم عربی فندق و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب
صنوبر کبار را نیز گویند و این بجهة اشتباه جیم بحاء است چه بحاء مهمله اسم حب الصنوبر است
جلغطنط ودع غلیظ است جلاب از اشربه و در انجا مذکور است جلباسه ورغماست جلغوزه
اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است جل ورد احمر است جلبوب نوعی از لبلاب
جلجلانه برسیم و کزبره شامیست و بلغت جش مخصوص بسمسم است و مؤلف تذکره گوید اسم
سریانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلهه قسم سیاه عود بخت جلنز ملفات جلنجبین

معرب گل انگبین است جلبان خلر است جلبان الجن خشخاش سیاه است جلجوزنج نوعی از نبات
جلنانا قند است جلوبا و شیر است جلجلان مصری بنفش است جلجون صعتر است جلنجبین
گلقند عسلیست جلیک اسم ترکی قطا است جلنان سلو جیلست جلناعوج اسم ترکی
جنه الخضر است جلقان اسم ترکی مداد است جلبدار بلغت تنکابن آزاد درخت جلبره بهندی
اسم اشنه است جنبره نوعی از انجیر است و بیونانی السیقومورا نامند یعنی تین الاحمق و او غیر انجیر
جه انجیر بری از سموم است و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز نیز که انجیر گویند و
ماکول نیست درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش برگ توت اشبه و شاخ او پر شیر و ثمرش بقدر
الوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد در وقت گرفتن
و در اول تر و جهة سرفه یبس و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخها و
ثمرش را جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و کرم شکم
او از مجربات است و یک مثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجربست و با هم وزن او شکر در رفع سرفه
آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و خضاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر
بستان ضعیفتر و آشامیدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او جهة قروح شاخه
و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب
سرد است جمست سنگیست که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانی
گون میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفافست در سیم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان
و غشی و مستی و طلای او جهة اخراج و ورم چشم و غبار او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلائق
موثر و در زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم مثقال و در دوا اکل و
شرب نمودن در آثار مثل آشامیدن اوست جمد بفارسی یخ نامند و در طبع مثل ثلج است و از آن
لطیفتر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف مجرب
و مضر اورام باطنیست و اعصاب جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در اثنای درخت و موضع طلع
است و قلب النخله نیز گویند و سفید و شیرین و قریب الطعم شیر است در اول سرد و خشک و مقوی
معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری کرده و غلیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال
و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و دفع صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریزیه
از بدن و ضماد او جهة گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطئ النزول و مصلحش عسل و خرما
و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که مثلث را با آب جوشانند تا آب برود و مدتی بگذارند

واستعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و گویند انگوری است که در
جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و مقوی و معین جماع و سریع
الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمجم بهندی شبیه برزد لک بری و باریک و دراز
و اندرون او سفید و بیرون او مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی
و از بلاد چین خیزد و در لرستان کرزموشان نامند شاف و برگش شبیه برزد لک است در سیم گرم
و خشک و محرک باه خصوصاً مربای او جهة ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع
و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله گوید که از یک مثقال تا یکمثقال
و نیم او با جلاب رافع خفقان است در حال و از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند بچه شتر کمتر از دو
ساله بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة بلغم و عرق
النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب
کهنه و زنجبیل و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر و زرداب و جهة سرفه و زکام و ورم جگر
و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و بوئیدن او جهة سده مصفات
و تطول جوشیده او با حرمل جهة نقرس و فالج و مجرب و شیر او جهة استسقا آزموده
است خصوصاً که با بول او آمیخته باشند و طلاء گوشت سوخته او جهة [illegible] و ضماد شش تازه او که
هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل شش او مورث کوری و حول [illegible] و با پشم
بعد از سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه
جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهة ثالیل موثر و آشامیدن
کف دهن او در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب بودنه در دماغ او باعث زوال مستی او و
کوهان شتر جهة تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون جراحت و موی ناز له او جهة اندمال قروح و سوخته
او جهة رعاف سعوطاً و سیلان خون جراحت ذروراً نافع و گویند که شتران چنان زنده بوده [illegible]
غاشو جهة رفع عشق گویند آزموده است و چون گندم را بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند
و کف دهان او نیز همین اثر دارد و پیه دنبه شتر در تقویت باه بعمل و مستمر [illegible] جمان بعربی
لؤلؤ است جمجمه و ریحان سلیمان است جمد بسین اسپوس است جمار النهر سلق الماء است جمر عمر
هندیست جمل الحوی جرجیر است جمار بلغت تنکابن سرخس است جمکوزنی اسم هندی خفاش است
جنبل بلغت دیلم چکیت جگدک اسم هندی نعناس است جنبلی اسم هندی یاسمین بستانی است
جنطیانا نا بیونانی اسم بیخ [illegible] دراز و مایل بسرخی و غلیظ و بزرگی و تلخ و [illegible] او [illegible] شاف [illegible] انگشتی

و در طول قریب بدو ذرع و برگش شبیه برگ گردکان و سرخ و در بنه و با تشریفات و گلش سرخ
مایل بکبودی و ثمرش ذا غلاف شبیه بکجل و عزر و می ذا جر مقابل مانند و برگش شبیه بحماض
و او غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر
و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و
عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهة گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارده و احشا
و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضاء و وثی و از الذهبی و طلای او با حنا بر کف دست قاطع خون حیض
و استعمال او با سداب در تریاقیه اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسطوخودوس و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل بکوزن و نیم او اسارون و بکوزن پنج کبر و در سایر مواضع قسط و زوزنه
بوزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصاره او در افعال قوی تر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق
اخذ او آنست که او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ
دهند که منعقد گردد جند بفارسی آش پکان و ترکی اغلان اشو نامند و آن شبیه بجثه است
و جوان مائی و در انهار عظیمه بیشه پناه میشود از سگ بیشتر کوچک و موی او سرخ مایل بسیاه
و در خارج آب تعیش نمیکند و دیده او را سگ نامند و قیاس تقاضای آن نمیکند که خصیه آن
بعظم جند باشد و خصیه تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده اصلاً بو و لون نداشته بعد از
جوشانیدن او در آب خاکستر و پژمرده کردن بوده که بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و اینکه
در نوعی اشکال هست شکر نیست و اجود آن بعبهلک است مجرب است و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد
او است و سیاه او از سموم قتاله است و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده
قتاله و اکثر قواه و مجفف و جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و هواء و نفخ و مغص و مالیخولیای
مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغ و عصبانیه
نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام
بلغمی و روغن او بدستور تضمید او با روغنها جهة تحلیل ورم های مزمنه و درد مفاصل بارد مثل مفاصل
و امثال او و کذا شلل او در گوش جهة ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده آن و اکتحال او جهة ظلمت بصر
و دمعه و سبل و حول او مصلح خال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بعد زیب
که افیون خورده باشند دافع سمیت افیون و چون با مساوی او افیون آشامند سمیت او را زایل میکند
و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مثل او وج و نصف آن فلفل
و ثلث او دار فلفل و ثلث او زنیاد است و جند بیداستر بعد [illegible] بیکمثقال است در مدت یک روز و تریاق

اوترشی ترنج و شیر الاغ است جحجل منی ازنما هوست و از دمشق خیزد و در افعال او مثل اوست
جنبد غنچه ناشکفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال او در جنبد الرمان است جنار اسم فارسی
فلیت جناح بلغت اندلس داسی است جنبودیه قطوریون است جناح النسر جوشقاث
جنی احمر ثمر قطلب است و در قاف مذکور میشود جحجر اذان الفار است جنبل صعتر است
جنبه هندی ذنبق را گویند جنکال اسم فارسی حبیس است جنبل اسم هندی یاسمین است
جندا اسم هندی صندل است جن اسم هندی قرنفل است جته هندی نخود است جندال
هندی مشو از شیر است جنک هندی مغافیر است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او
در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مسهی و مانع تخمه و خوردن
ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست او
جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهة تشنج
بارد و یابس او نارسا و خوباه اطفال و غانغرایا و کرم میت مودی بموت عضو و جهة حمره
و جرب و التواء عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع شر او انزروت
و مخرج کرم معده و بعد بیل و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز
محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب
قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب دفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع
و مورث ورم حلق و شوردهان و مصلحش اب انار مز و سکنجبین و مصلحش خشخاش کهنه منکرج
او باسمیت است و از خواص اوست که چون با مس بکوبند و با ابرو بمالند مس را ریزه کند و اشامیدن
سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با رب انگور و امثال آن جهة قطع
خون بواسیر مجرب است و اکتحال او جهة جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق
او با زیت جهة قروح سر و بجوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیر باعث
رفع تغیر و رب او که از آب گردکان سبز و عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهة خناق و شوردهان
و خون بن دندان و اورام و سنفی از بعد بل و طلاء تازه او با مثل برابر او و برای خا جهة ترکات
و صداع مزمن و شقیقه و کلا و اوجاع بارده مثل نقرس و جهة فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که
گرم باشد جهة چرک گوش و اشامیدن و حمول کردن خاکستر پوست ثابت او جهة نزف الدم و فذ
او جهة جراحات و صمغ او جهة قروح خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهة تسخین گرده و
تحریک باه و راندن طبع و تقویت معده اعلی و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال

جهة

جهة تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحدید سائیده و با سرکه طبخ دهند و تا یک هفته
خیسانیده هر روز برهم زنند خضاب قوی و پایدار است و ضماد پوست تازه او جهة خنازیر و قوبا
مفید و طبیخ تیم و قبه او که گویند پوست بیخ درخت او در معده ممتلی از غذا مقوی قوی و قاطع اخلاط
لزجه و جهة درد شکم و اسافل نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود
جهة بواسیر و امراض مقعد بغایت موثر و مسواک کردن با پوست بیخ او هر هفته روز منقی دماغ از فضلات
و دافع نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی لثه است و طلای نشاره چوب او با سرکه جهة سرخ کردن
رخسار مجرب و با زفت جهة قوی کردن عضو مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة
منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب او را جهة سمن مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه
درخت او را بریده و در روغن زیتون ما نقع از آن بجوشانند که روغن مذکور سیاه گردد و روغن
مذکور را اضافه نموده در شیشه کرده و شیشه بریده را در شیرخوار شیشه کنند که بقعر شیشه برسد
و دهن او مسدود کرده بخاک بپوشانند و وقتی که درخت با گوز گردد بیرون آورند چیزی شبیه بمداد
شیشه یافت شود و آن خضابیست که مدتها اثر آن بماند و مولف تذکره با کمال تعهد نموده و جوز
قبل از نمو بر آمدن بر آفتاب در حمام طلا کنند مانع رویدن مو میگردد و گویند مجرب دانسته اند
و روغن گردکان از خواص مثل کهنه خاییده اوست و محلل و مسخن و اشامیدن او در روزی سه درهم
تا یک هفته جهة دیدان و له مجرب و جهة امزجه بارده نافع و طلاء او جهة آکله و نواصیر چشم و نرم کردن
اعصاب و رفع دردهای بارده بدن و زایل نمودن مو با وداء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهة لقوه
و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز گردکان حبة الخضرا است و بوزینا و بدل روغن سداب و بالخاصیه
مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قروح حشیش او ضماد او جوزبوا بفارسی جوزبویا گویند ثمر درخت
هندیست بقدر تخم مرغ و چون مقشر کرده بقدر عفص و سرخ تیره رنگ و درخت او بقدر درخت
انار و طعم بخ او تازه خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند
خشک او در سیوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فواد و مری جگر و حافظ
حرارت غریزی و هاضم و جهة صلابت جگر و سپرز و اورام بارده ان و یرقان و خوشبو کردن عرق
و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و دفع
الامتلا و اسهال المعدة بارده و رطبه و ازالة رطوبات متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهة ورم
بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افسنتین و عسل جهة کلف و
نمش و آثار ضربه و با روغنها جهة اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهة تقویت باصره و سبل و جرب

نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدّع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث شوق
خلو و جوع و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بسباسه و جهة
سدد و صلابات بکوزن و نیم او سنبل الطیب و ثلثش تا سه مثقال با قیمت **چوب چینی** بچینی معروف
و بکاه او نه گل و ثمر و برگش شبیه ببرگ زیتون و ساقش شبیه بنات نی و بهترین او قطعهای بزرگ
املس سرخ بی غش زنگ شاخ جهانیده بکرم نخورده است و بسیار صلب و اندرون او سیاه و ثقیل
الوزن بحد افراط که ممنوع تا مدت خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوه است و مرکب القوی و مائل
بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و
مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و بالخوم قابضه و مقوی
حرارت غریزیه و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و جهة
علل اثقل و قروح خبیثه بسیار و دفع امراض مزمنه و اکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب
ربع و بواسیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه
و داء الثعلب و حبه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهة قطع عادت
افیون بی نظیر و دافع مواد نزله و زکام و منوم و محرک و نیکو کننده رنگ رخسار و مسمن اکثر ابدان و در
تولد و تناسل قوی الاثر و در بروز و فربه بودن حصبه و رفع سمیت خلطان و اخلاط ذهن مکرر حصبه تجربه
نموده است و علاج مایوسین با او شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست و جرم او و سنده و قوت
الحفناست مکرر تازه او که خشک نشده باشد و بخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه نیست چه
نزد عادت ان و اعتبار باد و تب حاره منظنه مضر و است در اکثر امزجه و همچنین اجتناب محرورین از ادویه
حامضه و اشربه که مزیت لزوم ندارد و تجربه حضیر مکرر رسیده است که جمعی بجهة علتی چند از آب
منفعت دیده اند تا بجای اب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها آشامیده از خوشحالت علیله اجتناب نموده
و بسیار منتفع گردیده اند و اقسام استعمال او و اخذ عرق و نقوع و غیر آن در دستور التجربه یافته شود
مربای او در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ او و مکرر در تقویت معده و دماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره
گویند و ان معرب از گوز ماثل فارسی و ان خود دو نوع است نوع نبات او بقدر نبات بادنجان و برگش
از ان کوچکتر و گلش سفید و شبیه ببوق و گل لبلاب و از ان درازتر و ثمرش بقدر گردکان و خار دار
مثل بار بید انجیر و در جوف او دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست در اول
چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب بالاعتدال است مسکر بحرارت ملتهبه و مفرط و
در غایت تنویم و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد او در درد عرق النساء او

جوز

جهة بواسیر و اوجاع حاره مقعد و اکثار آن قاتل و قدر تا یکدرهم او را سم دانسته اند و طلاء طبیخ
او باسرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او
جهة تقویت اعضا مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهة رفع صداع
مزمن مجرب است و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش لفاح دو وزن اوست و مورث جنون و فساد فکر و
مصلحش فلفل و دار بانه و عسل است **جوز الهند** ثمر درختیست مخصوص بلاد یمن بقدر رطلی و جوز
مشتمل بر پرده ها و ما بین پرده ها دانه او بقدر مغز جلغوزه و با اندک بیبوست و در دوم گرم و خشک
و مقوی بلغم و مسهل و جهة امراض بارده و مائی و عصبانیه نافع و قدر شربتش تا یک درهم و با یک
مثقال دار بانه و با سرکه و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد و جوز الهند و همچنین با برمقنیا از الهندی نمک سائیده بعسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر
احتیاج با سرکه و قدری عسل بنوشند بغایت مقوی و بیغایله است **جوز الحمس** ثمر شجر هندیست بقدر
فندقی و مدور و سیاه و خال دار و پوست او ناهموار و در جوف او دانها بقدر قرطمی زیاده از پنج
عدد میشود در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سوداوی محرق و قدر شربتش تا دو درهم
با سرکه و مصطکی **جوز البهر** دانه ایست مدور و شبیه بآمله و در جوف او مغزی شبیه بدانه
الوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض مائل بگرمی و خشکی و قاطع اسهال مایوسین است ثابت
مورد جهة اورام نافعست **جوز القطاة** دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة در خوردن او مریض و کاه او
پر شاخ و منبسط بر روی زمین و برگ او نرم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از ان عریض تر و عنان تا و
منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلاف کوچک مائل بطول
و در ان غلاف دو دانه کوچک است مائل بگرمی و خشکی و خوردن برگش جهة تقطیر البول و جرب
مثانه خصوصا با طبیخ هلیون و عصاره برگ او جهة قولنج ریحی و غلظی نافعست **جوز الشرک** ثمر
شجریست در حبشه کثیر الوجوه بقدر جوزی و اندک طولانی و مسدس و انتهای او تند و پوستش خشک
چین دار و مجوف و در مغز پوست حبی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انگور و بر عدد و خوشبو
و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان گویند و رنگ او مائل بسرخی و برگ در سیم خشک و
با سرکه مدر حیض است و مسقط جنین و دافع درد مثانه و اب طبیخ او مفتت حصاة و روغن که از آب
طبیخ و روغن زیتون ترتیب دهند جهة درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مهیج
اشتها و باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه ما نحوه است
جوز الکوثل و بعضی جوز الهند نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بجوز بوا در شکل و رنگ و

وبهی و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برگ او
شبیه بلبلاب و گلش سفید در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط
ردیه و جهة رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاة نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست که بعد از
خوردن او تا یکهفته بحال اصلی نمی آید و مصلحش ریختن آب سرد متواتر در بدن و آشامیدن شربتهای
عطریه است جوز جندم بضم اول و راء مهمله معرب از کور کندم فارسی و گل کندم نیز گویند
چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میشود سفید مایل بزردی چون در عسل
گذارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند و در اول سیم گرم و خشک با رطوبت فضلیه
و بغایت مسمن و محرک وان سمن و مع هذا اکال او جهة تخفیف قوی منطقی باهست و جهة حصاة
و رفع عسر بول و قطع خواهش از گل خوردن و امثال ان و با آب سیب و به جهة قطع نزف الدم و ضماد
او جهة قوبا و سعفه و نزف الدم نافع و مغثی و مقیء و مصلحش ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم
است و چون یک رطل او با دو رطل عسل و سی رطل آب گرم بیاد بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند
و در روز شراب مسکر شود بحدیکه در تفریح و اسکار مثل خمر و قوی تر از ان باشد جوز ارقم بیخ
گیاهیست مستدیر و بقدر گردکان سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با
اندک تندی و چون خشک شود از ان پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود و ساق گیاه او باریک و
مستدیر و بزیاده یک ذرعی و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه بغیه شبت و سفید و تخمش سیاه
باریک و تند مزه و برگش شبیه برگ زردک و در مزارع و جبال اغبر روید در دوم گرم و خشک و محلل
و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک مطبوخ بنوشند و تا نیکه او را
ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی نافع و در یک شب مجرب دانسته اند و
قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در غذا بر شیر تازه است جوشیما بلغت ... نام درختیست
بقدر نخودی و بشکل زعرور و خشخاش سیاه کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض
است و درخت او بقدر درخت آلو بالو و چیزیست و برگش شبیه برگ سیب و گلش سفید و در بعضی
بلاد خزان میکند و در تنکابن بلاخوار نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و الوغ او رنده و تعدل
مغز بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از ان مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص
درد کمر و هنگام و هاضم طعام در کل حال و مانع نفخ الطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش
انار بن و قدر شربتش تا سه درهم است جوز ابه طعامیست که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند و بترکی
اماج گویند و ان مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و

ورطو

و رطوبت معده است جوز الزمع رفع بهمانیست جوز الطیب ابهل است جوز هندی جوز بوا است
جوز هندی نارجیل است جوز ماثل و جوز ماثل و جوز مماثل و جوز مثل جوز ماثل است جوز المرج
حب کاکنج و گویند دیلبت جوز السرو بار درخت سرو است جوز الزنج بندق هند است
جوز شیرزان فلوس است جوز الحنه جوز الحمس است جوز الانهار و جوز البرز جوز القطا ماثل است
جوزارمانوس فشی از مخلصه است جوشانده جوش بطاست جزپل بلغت اصفهان کاشم را
گویند جوه صباغان اسم فارسی از دیوبست جوه کاندان شجرة ابی مالک است و صابون القاق
نامند چوغان اسم فارسی اشنانست جوان اسپرغم اسم فارسی سابانج است جو اسم فارسی شعیر است
جو برهنه اسم فارسی سلت است جو بلاتشا اسم فارسی عرطنیثا است جو بر اسم ترکی دعل
جولک اسم هندی نانخواه است جوانی اسم هندی ذرت است جوری اسم هندی سنبل است
چوه اسم هندی فلفل است چونه اسم هندی نوره است جوهر اسم هندی فاره است چولا اسم
هندی علف ست چوکها اسم هندی تفاسته جواست چوکا اسم هندی حماض است چولائی
اسم هندی بقله یمانیه است چمو اسم هندی طرنماست چوک بزهل اسم هندی کزمازج است
چهنکا اسم هندی چرد انجر است جهار اسم هندی بنجر است چماچ اسم هندی مخیض است جهلا
اسم هندی فتر است جهل اسم هندی مخ است جهوهری اسم هندی شجره مریمنیست چیابلک
اسم ترکی ثمریست شبیه بدلک کجنک و در درون آنها بزرده شبیه بدانها که در بوته میباشد و در یله
او سرخ و شیره و ترش و شیرین و در بو شبیه ببوی خربزه گرمک و لذیذ و گیاه او بقدر شبری
و زیاده از آن و برگش شبیه برگ گل سرخ و با اندک خار و گلش شبیه بیاپیچال و مثل نفشه گیاه
او همیشه سبز و در تنکابن لیلانه و در دیلم جهل و در گیلان و مازندران خربزه کانامند و ابرنلبه
میخوانند است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه او سرخ شفاف بقدر نخودی او وسط برگ
او بهمو باریک متصل است و برگش بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خار اقنا
و او را کجرین نامیده و هر دو قسم او در طبرستان موجود است و اجزاء در تنکابن جز نامند و آن
اسفر زیست و چکلیک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهة
امزجه سوداوی و خفقان و سعال یبس و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و حبدری و حصبه
نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جنداد بلغت فارسی نباتی شجریست برگش مثل برگ بلوط
و با نهایت شیرینی مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی مایل بزردی و بر و بر ثوری او شبنم مینشیند و از
آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو میکند و سرخی آن زیاده میشود و ان حب را قرمز گویند

ودر حب قاف ان شاء الله تعالی مذکور میشود و نبات او در سیم سرد و خشک و نشستن در آب
طبیخ برگ او جهة تجفیف رطوبات رحم وضماد برگ تازه او جهة اورام حاره و تسکین درد و منع
زیادتی ان و هتک عضل واشامیدن خشک او با آب سرد جهة اسهال و با عسل و روغن جهة رفع
قدر دور او جهة التیام جراحات و طلاء او جهة تقویت اعضای سست جنبه نافع وقدر شربتش یک مثقال
است **جوه** اسم فارسی زیتون است **جلا** اسم دیلمی صنوبر است **چیوان** اسم ترکی غزال است **جهترا**
اسم هندی جوزبوا است **جلپان** اسم هندی دندان است **چنه** اسم هندی نخود است **چبل** اسم
هندی حلاه است **جونه** اسم هندی نمل است **چلدادو** اسم فارسی دخن است **جدیون** اسم
یونانی شاهتره است **جیپن** لوزه است **خاشا** نوعی از یتوعه کوهیست شبیه
بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل بسرخی و برگ او ریزه و باریک و گلش ریزه و سدقو
و سفید مایل ببنفشی و سرخی و در سنبل لاکتهای بود و تخمش کوچک تر از خردل است در اخر دوم گرم و
خشک و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی
شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و کرده و محلل خون جامد و تریاق
سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و چون حاشا را با
سرکه و نمک بنوشند مسهل بلغم و خلط ا بخته بان و طبیخ او با عسل جهة عسر النفس و تنقیه بلغم
سینه و مسهوق او با آب و عسل جهة قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و کلو و تقویت کرده و تنقیه
ان و تحریک باه و رفع صرع و خوردن قلیل ان با طعام جهة قوع با صره و ضماد او با سرکه جهة تمش
و ثالیل منکوس و اورام تازه بلغمی با اردکنه و شراب جهة عرق النسا و امثال ان نافع و مضر
و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در غیر تقویه و
در غیر تنقیه بکوزن و نیم او صعتر و چون بکجز او را با ده جز آب انگور بجوشانند تا ثلث او بشود
و در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال او را کوفته و بخته در لته بسته در شصت رطل
انگور اندا خته بگذارند تا تخمر شود جهة تقویت هاضمه و دفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانیه و
برودت ان و ثابر اوجاع ما دون شکم و قشعریره و تبهای بارده و رفع مضرت سردی هوا و برف
و سموم بارده بغایت موثر است **خاشش** بفارسی حسن یوسف گویند جزیست که در ابها منجمد شود
مایل بسفیدی و بدنه مایل بسرخی و غباره قسیار ند و مجرب از فرفیون و در چهارم گرم و خشک
و نیم درهم او منقی قوی و یک درهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او و طلاء او مسرخ کننده رخسار و
مستعمل زنانست و جهة امراض بارده و استعمال او در خارج بدن جایز است **خاج** بفارسی اشترخار

دوم سکابی گویند گیاهیست که زنجبیل برو منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع و جالی
و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهة
قروح ساعیه بیعدیل و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش چند نوع و روغن او که از آب تازه او
تربیت دهند جهة مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و اکحال عصیر او جهة بیاض خفیف چشم
و قطور سنه قطره او در بینی بعد از ان استنشاق بروغن بنفشه دافع صداع مزمن و مجرب دانسته
اند و شکوفه او جهة بواسیر نافعست **حالوما** اسم سریانی ابوخلسا است **حافر المهر** سورنجان
حافظ النفط نیز است چه مانع صعود او ست **حافظ الجوز** لوزه است چه حفظ جوزبوا از فساد
میکند **حافظ الکافور** فلفلست **حافظ الموتی** و **حافظ الاجساد** قطرانست **حافظ النحل** و
حافظ الالحان فرفیونست **خالق الشعر** جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجر الفیلو دانسته
بعضی گویند فاشرا است **حالامن** اسم یونانی اسفنج است **حالبی** اطراطیقوس است **خامز** سم جوانات
حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند و او دانه گیاهیست شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد
گلش کبود و بشکل از افتاب بهم میاید و در غلاف هر گل سه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و
خشک و مسهل اقسام کرمه با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه
و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهة برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل
و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده او کشنده بمغص
و لصوق بجامات ریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و الودن او بروغن بادام و بدلش
بوزن او تخم حنظل و سدس ان تجراومنیت و مفرد او بعد از یکشبانروز عمل میکند و بامحرک
بسریع العمل و فولس ناسه سال باقی میماند **حب الکلی** بار نبات اناغورس است و ان مذکور شد
و ان شبیه است بگرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او ممزج
از الوان مختلفه است و قولش ما سه سال باقیست و در اخر دوم گرم و در اول خشک و منقی قوی
بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکن و مسکر و مفتت حصاة و جالی اثار و با شراب جهة
صداع مزمن و تعلیق هفت عدد او را بر ران چپ جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور
خوردن هفت عدد و بخور هفت او را وقدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و مکرب و مغثی و
مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است **حب الزلم** غیر تخم
کنکر است که مولف اختیارات بیان کرده و مولف تذکره گوید که نبات او کمتر از ذرعی و برگش
مستدیر و مثل درهم و حب السمنه قسم صغیر اوست و او سرخ رنگ و مایل بزرد و بر عدد جوف

پوست او دانه صلبی و مدور و مغز دانه او سفید و نرم و باطن پوست او مایل بسیاهی و سرخی
و طعم بزرگتر از نخودی و مفرّح و خوشبو و در مصر بسیار است در دوم گرم و تر و با رطوبت
فضلیه و محرک باه و مسمّن و جهة تسمین کرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و
خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
تا هفت مثقال و بدلش حبة الخضرا و باعتقاد جمعی منی از اسکوات و مذکور شد **حب النمه**
بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفل مستدیر و سیاه لون و ملساء و مغزش سفید
و شیرین و نبات او بقدر ذرعی و شبیه دار و برگش سفید اغبر در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و
مبهی و مسمن و بلغ و قند او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و در ربع رطل از آب برگ او
مسهل قوی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش پسته و گفته اند بالمناصفه و بطئ النزول و ثقیل و
مصلحش سکنجبین و عسل **حب المنشم** بنون بعد از میم و سین مهمله لغت عربی و اسم دانه ایست خوشبو
بوی حب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفل و از حجاز و یمن خیزد و گویند فلنجه است و درخت او شبیه
بشمشاد است در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات
غریبه و مقوی قاضمه و مفتح و مفتت حصاة و مدر و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و
شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است **حب القلت** بفارسی ماش هندی گویند دانه سیاه مایل به
ارزقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بپهنی و بر و شیرین و در دهن خاییدن احداث
حرارت میکند گرم در دوم و خشک و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده و
دافع فواق و مدر حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و ضماد او جهة نیکوئی
رخسار و ورم بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم [illegible] با آب رب و اعتقاد
اهل هند آنست که چون او را کوبیده بسنگ بیالایند سنگ را قابل قطع میکند **حب الراسن**
دانه ایست شبیه بمویزج و بمقدار غلاف ذارو شبیه بعنبر طم و پهنی و با اندک تندی و با عطریه
و گلنار او شبیه بسوسن و راسن و در حرف را مذکور است در دوم خشک و مبهی و مقوی
موی و مانع ریختن آن و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش راسن است بقدر
نیم وزن آن و مؤلف ما لا یسع مویزج را حب الراسن دانسته و اشتباه او از جهة مشابهت باو است
حب بلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ
او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام بهمزه و بی همزه و مدور است و بالفعل چون حب
بلسان و درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او میشود و حب بلسان

در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوة تریاقیه و مجفف رطوبات معده
و امعا و دافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهة تحلیل نفخ و سرفه
و درد مزمنه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن و نیم او عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر او
بسباسه است و در تریاقات هم وزن او در اوند طویل با حب الغار **حب البان** دانه ایست کوچکتر از
پسته و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و دهنی و درخت او بزرگتر
از درخت گز و برگش شبیه ببرگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریحان و از آن در دوم گرم و خشک
و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقی و آشامیدن یک جرم او با آب و سرکه جهة
سپرز مجرب و فتیله او جهة رعاف و سنون او جهة استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج
و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول
جهة ثآلیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش بادیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن
و نیم او سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او بان و محلل و جهة درد گوش و دوی و طنین و دفع ثآلیل
و شقاق و نرمی و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر
و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهة قی بلغمی و ضماد او با عسل جهة نزلات بارده و سردی دماغ و
جرب و حکه و نقش جلد و قلع آثار قروح نافع و آشامیدن یک مثقال او با آب و عسل مهیج قی و مسهل
و با آب و سرکه جهة تنقیه جگر و سپرز و یک درهم او مسهل رطوبات دهنیه و مضر معده و مصلحش
انیسون و چون داخل حبوب کنند مضرات منجبر شود **حبة الخضرا** بفارسی بن نامند و آن بار درخت بنه است
و در بطم خواص درخت او مذکور شد تازه او در اول تر و خشک و در دوم گرم و خشک او در سیم گرم و خشک
و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسمن گرده و معده و محلل نفخ و
ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه
آشامیدن او جهة گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهة رویانیدن موی
داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطئ الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث خلاج
و مصلحش کتیرا و حب به بنفشه و سکنجبین و در تبوب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و
بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب
عصبی و جهة مواد بارده رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیه آواز و مفتح سدد و یرقان و
عسر بول و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و ناسور که جهة جمیع سموم و برودت اعضا

وند هندی او بدستور جهة امراض مذکوره و اعیا و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش
لعاب اسپغول و قدر شربتش تا سه درهم است حب الخلب ذلرستان مهلب نامند دانه ایست با عطریه
و پوست بیرونش او سرخ و درون صلب و مغزش سفید و بقدر نخود و درخت او خوشبو و قریب
بدرخت بطم و زیاده بقدر دو ذرع و منبت او بلاد بارده و در جبال کرمستان یافت میشود و او در جبال
لرستان بسیار است برگش مانند برگ خوشبو و از برگ زردالو کوچکتر و مایل بحمرت در دوم گرم و
خشک و مسهل و مدر بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع
باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابت کاردن مده و ضماد با شک والغلع
رطوبات سینه و شش و مفتح و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و عرق
و نسا دانه و شکر مسمن بدن و مقطر بول نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت اهضام و اوامع
ضرر ان و مداومت باغسال او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در
پارچه کبود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت میان زن و شوهر و طبیخ او جهة نقرس
و طلاء او جهة کلف نافع و مضر دماغ احشاء حاره و مصلحش گلاب و رب ریباس و قدر شربتش
از سه درهم تا پنج درهم است و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی
بدن و جهة دفع زلیج کرمیه بدن و کرم ساختن هوا و ثبت مجرب دانسته اند و چون با سداب و
مصطکی و نفط در دهن جوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام شرکا و
طلاء و جهة جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است حجنو ثمر درختیست در عمان از
نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از آن
و چیزی نرمی شبیه با آرد و همه اجزاء او دو تلخ و بسیار قابض و نرش و مداد میکرد در نشر او
قولنش نافعست سال بافعیت و چون بیرون او و ندانکیال در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع
اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و غثیان و چون بکفنه مداومت نمایند
جهة رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدد و دوار و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه
و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق است حب الحب بلغة
کرمشت نابت نامند حبوبیست از مکس کوچکتر و رنگش اصغر و زرد و مقعدش در غایت سبزی
و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند انگشت بدرخشد گرم و
خشک و بخار و از تدابیر مقوی نمی رسد عدد او مثقال و یک عدد مقطوع الراس او واکنخشک شده
باشد تا دوازده مثقال نقیع حلتیت چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده مثانه

مجرب دانسته اند و قطور یک عدد از خشک او با روغن گل جهة چرک گوش و کری و با صبر و
سعد اب سعوط بواسیر و ند هندی او با روغن کنجد بر رخسار مورث دو سرخی بر دم و قضای حاجة
مؤثر است حباب جوانبیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل با دبلب و در
عرسید بانجم بیم بمیرند و چون کسیرا بگزد دریک شبانه روز اگر یک دانه سه روز تمنکند و
علاجش بزید و غذیر و بیست حباری بفارسی هوبره نامند مرغیست بزرگ خاکستری رنگ و
مفتش بسیار و منقارش دراز در اخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و بیضه او جهة
ربو و ضیق النفس و زهره و پرده سنگدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل
نمک سنگ جهة ابتداء نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته به
قدر نخودی حب ساخته خشک کنند تخیند او قطع اسهال دموی کهنه نماید بقدر یک بیست و
خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس و خاکستر او جهة ضماد نافع و گوشت
او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با هم وزن او حب
المنسم سائیده با عسل یکجا الطعام کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و
تعلیق چشم راست او دافع چشم زخم و تعلیق سنگیکه در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف و
بیضه او خضاب خوبیست جرجیج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در دکاراً ابها میباشد
گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهزا بخش با دارچینی و ابکامه بدون روغنها استعمال
نمودن جوب بفارسی دانه نباتات را گویند که در طی ذکر اصل هریک مذکور است حب بعربی
اسم کل نبات تا بین تخم و کاه خوشبوست و از مطلق او مراد گندم بر یست حب القلب و حب الفنا
مرنجوش است حب الزراع برنجاسف است حب فرنفل قرنفل است حب الزبیب و حب زنجان
باذرنجبویه است حب البعثر بابونج است حب خراسانی بقلة خراسانیه است حب جعفری و
کرمانی و حب نبطی شاه سفرم است حب نبطی حاشم است حب القنا و حب الماء فودنج نهری
حب الشیوخ مرو است حب جبلی قلفلمونیت حب النهری لوسیما اقوس است حب البقر
کرسنه است حب ملاد است حب الفلفل در حرف فاء مذکور میشود حب زنجانی شجر
حب القنب شهدانج است حب قا جندقوقای بربیست حب الخلکل حب السمنه است حب اللهو
کاکنج است حب الدهن حب الفار است حب الدود کرمدانه دوان تخم مشتان است حب الفهم
بلادر است حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی خوانند حب البطم حبة الخضرا است حب الود
لسان العصافیر است حب الرشاد بزر الحماض است حب الغد تخم فنجنکشت است و گویند تخم کموت

حب بجستان دانه قاقله است حب خطاطی و حب سلاطین دند است حب الناقوح بلغت بغداد
بیخ دلبوث خشك است حب الاثل عذبه است حب العرعر ابهل است حب القطر
است حب العروس کبابه است و کویند تخم تنبلو هم است حب حلوه انیسون است حب
السودا شونیز است و شنبرج را نیز نامند حب العصفر قرطم است حب الملوک ماهودانه است
و کویند دند است و کویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی کویند بلغت بغداد فراسیابست
حب العصفور دیو است و کویند اثلو است حب الفنا عنب الثعلب است حبن و جبن دفلیست
حب المساکین لبلاب است حجب بلغت اهل مکه بطیخ هندیست خثلم بثا مثلثه دردی روغن
است حشوه غوره انکور است حشر ما البرباری اسم نعناع است حجر اسم هر چه از زمین صلب
کردد از توالی رطوبات و جفاف تره بعد اخری تا رفع مزاج ارضیه او کردد و اختلاف رنك او
بسبب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال ان میباشد رطوبت برو غالب هر دو موجب
بیاض اند و قلت هر دو باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمره اند و قلت ان سبب صفره
و حرارت مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سودا و محل در عنصر مستحکم المزاج بخلاف رنك
ظاهر او میباشد حجر لبنی سنکیست اغبر و با اندك شفافیه و چون بسایند مثل شیر میکردد
در دوم سرد و در اول خشك و قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهة قرحه معده و
ضماد او رادع مواد و اکحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث برقان و مصلحش عسل
و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عسلی سنکیست سفید و شاید او غلیظ
مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و مفتح فروح و در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است [illegible]
خراطین حجر مثقوب سنکیست زعفرانی رنك و بوی بخور زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل
شبیه به برنج و در قوه شبیه به شادنج و اندك از و ضعیف تر و با شیر دختران جهة قروح عمیقه
چشم و التیام طبقه قرنیه و برامدکی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی
بلغت مصر اونه نامند و ان سنکیست مایل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و کازران با وجامه
میشویند در اول سرد و خشك و قاطع سیلان خون از ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی
و اشامیدن او با اب جهة اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه او جهة قطع سیلان
حیض و رفع بدبوی رحم و ذرور او جهة قطع سیلان خون جراحات و اکحال او با ادویه معروفه
جهة قرحه چشم و با موم روغن جهة منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافعست
حجر حبشی سنکیست شبیه به زبرجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد سبز است و از بلاد حبشه

خیزد و شاید او سفید رنك میشود کره و لیبا زیند و منقی و جالی و جهة ازاله اثار و قرب
العهد و بیاض و اثار بدون ورم و ظفره نافعست حجر البهود سنکیست بشکل بلوط مایل
بسفیدی و با خطوط متوازیه و در اب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد کوید که نرم ماده
میشود ماده او مسدد بر و سفید و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بعد د جوز لبیب
و جهة حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردانست در اول کرم و در دوم
خشك و کویند معتدلست و مدر بول و مانع تولد حصاة و از بلد رنك تا نیم مثقال او با بجاه
مثقال اب مفتت سنك کرده و مثانه و طلای او جهة التیام جراحات و با عسل جهة تلیین
صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش نعنعست حجر الفلفل نزد ما الابیع حجر حبشی است
و ابن تلمید کوید که انسنك دیزهای شبیه بفلفلست که در حین خشك کردن فلفل بان مخلوط
شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنکیست
که نقره و لیمیذ میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبر با و مستکمل بسفیدی میشود و با اندك شفافی
و سبك است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم سرد و در دوم خشك و جهة
صرع اکلا و صرعا و سعوطا مجرب دانسته اند و جهة جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق
او در بازو به کبودی باعث قبول و جاه و دفع خوف و فزع و اویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او
و مثمر ان و مثمر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکعدس حجر افرنج سنکیست مایل بزرده
و ثقل و اجزا او مختلفست در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل قلیمیا و از افرنجیه
خیزد و با قوه مجففه و اندکی قابض و با لذع و محرق مطعم او سه با درهم فعل و قوی تر
و جهة قروح خبیثه متعفنه مفردا و با شراب و عسل نافع و محروق مغسول او با موم روغن
جهة سوختکی اتش و امراض چشم مفید حجر الاسافك سنکیست ملون بسرخی و زردی و سیاهی
و شکسته او مایل بتیرکی و کبودی و مستعمل کهنه دوزانست و ذرور او جهة ورم لهاة و
جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البحیره سنکیست رخو و سیاه و چون در اتش اندازند
اندك ملتهب کردد و از نواحی شام خیزد و با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهة دباح
و زکبین و التیام جراحات نافعست حجر السلوان سنکیست سفید و شفاف و شبیه ببلور
و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در اب جهة خفقان و نزف الدم و حرارت معده و اشامیدن
او دافع مرض عشق است و قدر شربتش یکعدس است و نوعی از او مایل بزردی و سیاه در اب
و از جمله سموم است حجر الکلب سنکیست که چون بطرف سك اندازند بدندان کیرد و در دود

انکند و در عداوت موثر دانسته اند چون در آب و شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلس
باعث غربة اهل مجلس است و کذا اشتن او در برج کبوتران باعث گریختن کبوتران است حجر حرامی
سنگیست سیاه و بدبو و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم گردد بند شعله ور
گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد رحم و جهة زنان عاقر و منع ادویه جوانات
موذی و بخورش جهة گریزانیدن هوام موثر است حجر اغرایس بفارسی شکرسنگ و سنگ
زخم نامند سنگیست شبیه بتاج و از بادیه عرب خیزد جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون
محرق او جهة جلاء دندان و تقویت لثه نافعست حجر غاغاطس سنگیست که از وادی مشهور
بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد
و از یک رطل او یک وقیه میماند با صلابت و سفیدی و از رفتها از احراق سیاه مایل بکبودیست
و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی سوختن جوانات و نفط است و در دوم
گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی
که از اختناق رحم و گریزانیدن هوام موثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین
و ضماد او جهة نقرس و دوالی و باشیدن گوشت مفید و بخور او دافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم
مثقالست حجر الاسفنج سنگی که در وبا یافت میشود و در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید
صلبست در اول گرم و در دوم خشک و مجفف بلا لذع و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام
جراحات و طلاء او جهة تحلیل اورام و آشامیدن او جهة ... با شراب و امثال آن جهة
حصاة گرده و مثانه نافعست حجر خزفی سنگیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و ذرور
او هم درد و بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوه قابضه و اندک حدت و قوام حجر میشود و در
سرشتن مو و درد هم او با شراب قاطع حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل
دایمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن موثر است
حجر المس سنگیست که با آن کارد و شمشیر تیز میکنند بفارسی فسان گویند و از الوان مختلفه
میباشد و بهترین او سیاه و سرخ و براقست و سیاه و قسم ذبون او سفید و سرخ او حارست
در اول و باقی همه سرد جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن
پستان و خصیه و سایند آن را با آهن جهة رویانیدن مو و آشامیدن او بیک مثقال با سرکه جهة ورم
سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و سابیده قسم اغبر او بر روی مس جهة قروح گرده نفع
بهم رسد و محرق قسم سبز زنبوری آن جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر

ونوبا

و تو با و جرب و حکه و با مرهم جهة سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره اعضای
عصبانیه و التیام جراحت عصب و در دندان نافع و سابیدن او در چشم بهروی آن باعث زیادتی
قوه و جلاء آن موثر و ذرور قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر
الحیه بفارسی مهره مار گویند و بعضی از مار بهم رسند بعد نضج قدت مایل بدرازی و کشایش
رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به خط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و معدنی
معدنیست و بادزهر مهره نامند و بعضی گویند سنگیست ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد
و جمعی گویند که زبرجد است و بهترین آنست که بر موضع گزیده مار بگذارند بر موضع بچسبد بعد
از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد و در
حین جذب سم لون او متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند حال اید او جهة گزیدن عقرب
و هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهة دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه
قیراط و تعلیق مخطط او جهة صداع و لثه نافعست حجر هندی سنگیست که از نواحی هند
خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سابیده او مایل بسرخی و زردی و شاذانه هندی نامند و قدر
او جهة قطع خون بواسیر و جراحات بعد بلع و آشامیدن یک دانگ و کمتر از آن جهة قطع خون
اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است حجر منفی چون بعد از نعیم و قبل انعا سنگیست
که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه و ابلق از الوان مختلفه و طلاء سابیده او با آب باعث
بیحسی عضو میشود حجر القرام سنگیست سیاه که از زود بلد و ظرف میسازند و در خراسان
بسیار است جهة تقویت لثه دندان و نزف الدم موثر است حجر الکرک سنگیست بسیار سفید
و از هند و ساحل دریای ایجا خیزد و قبل از منکا کی با کیموت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد
و شبیه بحجر بلور آن دواء اخر دوم سرد و خشک و رادع و محلل و جهة خفقان و غشیان و عطش والتهاب
و ذرور او جهة دفع نزف الدم و اکحال او جهة رفع بیاض مزمن و نازه و ازالة آثار قروح چشم و عشا
و سنون او جهة جلاء دندان و دفع زردی او و جمیع امراض ردیه و آشامیدن طعام و شراب در
قدح او مورث سرور و دفع شرور و در مجالس و داشتن او دفع بهتان و سحر و چشم بد و موروث دوستی
مردمان و زنان و گذاشتن در مجلس متباغضین بدستوری که نعلانند سبب الفت ایشان و نزد
اهل هند بسیار معتبر است حجر المهل سنگی ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی
نیز میباشد و چون بخارد دهان متواتر آب و بر سد طعم زعفران از وظاهر گردد و چون با آب اعضای المثانه
جوارح اذابل کند و بعضی از آن سنگ با ثریب دهند در دوم سرد و خشک و جهة درد گرده و سم

نفس شربا جهة دفع بیاض چشم باشد مرضعه پسر اکحال کا غایت نافع و مقدار شربتش یکدانك است
حجر الثلب سنگیست سفید بالقل و ازان کوچك تر و سفید مایل بزردی و در سنگ جزو سنگ متکون
میگردد در دوم گرم و در اول خشك و شرب او جهة دفع حزن و هموم و وسواس و در دهن گرفتن
او جهة رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او را در او انداخته باشند جهة تشنگی مفرط بغایت مفید است
حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و ان اقسام و الوان مختلفه میباشد و در
اول سرد و در سیم خشك و ذرور او مجفف جراحات و جهة البثار و قروح عسر الاندمال جمیع اعضا
نافع و تعلیق او بران زنان که در وقت زه بسته باشند جهة عسر ولادت موثر است حجر المقناطیس
سنگ آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و رنگ
ترین او سیاه است و در سیم خشك و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از
ربودن آهن ساقط گردد و از ما الپدن سیر رفع قوه او شود و در خیال هرگاه در خون گرم اندازند تا قوت
قوت کند خصوصا چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت
تیز مسقط قوه او ست و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل خفقان و فالج و نقرس و مفاصل و
عرق النسا و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور
او جهة دفع مضرت جراحات الات آهنین زهر دار عجیب الاثر و جهة قطع نزف الدم و التیام
جراحات و محرق و مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج و مقدار شربتش تا نه قیراط و داشتن او در دست
سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن دافع کزاز و در دست
و با تعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت و در زدن موثر است و گویند چون خاصیت
او گندا بین آثار زود زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب
داده اکحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن سرمه ترتیب داده و بکری از و اکحال نمایند
شخص مکحول بنظر طبیب محبت مدید نظر در شخص مکحول با هر کن نمیرسد باعث محبت ثالثی با اول
گردد که ما فوق آن متصور نباشد مجرب دانسته اند حجر بولس سنگیست شبیه ببلور و ادکنم
و از نوع تیره و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل قوی و بدهن روغن زیتون که در ان
جوشانیده باشند جهة دفع ماشکی بسیار مفید است حجر المثانه سنگیست که در مثانه
متولد میشود گرم و خشك و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ گرده موثر و جهة سنگ مثانه
تفتت و اکحال او جهة دفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام جرمیست که در دیگ حمام متحجر می
شود تیره رنگ و سست و گرم و خشك و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ گرده موثر افتاده به

نوره

توتیه سرطان رحم است و ضماد او جهة سرطان عریض موثر حجر البقر سنگیست که در
زهره و شیردان گاو متکون میشود و با زهر گاوی و اند و انامند مایل بسیاهی و اندکی بزردی
و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و مایل او مایل بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو
سیاه بهم میرسد و هرگاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی حدقه او سفید
گردد و لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و با دزهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی
مدور و از آنچه در زهره او متکون شود از یکدانك تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقیست
در اخر دوم گرم و خشك و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول
و جبالی و مفتت حصاة و اکحال او مقوی بصر و دافع بیاض و طلاء او جهة بهق و برص و آثار قوباء
و التیام جراحات و با آب کشنیز جهة حمره و نمله ساعیه و امثال ان و با شراب جهة رویانیدن
موی سیاه و مدتی موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط با
عدس او با آب چغندر جهة نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله
یا در حمام تا چند روز و در عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن و از مجربات
دانسته اند و مضر محرورین و مصلحش مصطکی و مقدار شربتش تا دو قیراط و یکمثقال او قاتل
و آنچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و سبك تر و در افعال ضعیفتر است حجر الابل سنگیست
که در گاو کوهی متکون میشود و در با دزهر متکون حجر الحوت حجریست که در سر ماهی متحجر شود
سفید و صلب و مبین میباشد گرم و حار و عقد در نزد یدن سنگ گرده بغایت موثر است حجر بحری
حجریست سفید و مدور و صلب و در جوف او دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از
سواحل دریا خیزد و قسمی را کمنلکا ست و یکدانك تا دو دانك او در تفتیت حصاة هر عضوی
بغایت موثر است حجر الاوزج سنگیست مانند فوفل بروی آب محا بند و از استنبول خیزد
و مجفف و قابض و یکدانك او در غال دفع سم عقرب میکند حجر الرحی سنگیست سیاه و
با سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف مشرق حلب خیزد و در اخر سیم گرم و خشك و
محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه را بر و بریزند عضو را بخار آن نگه دارد باعث ازاله ورم
و دافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد به سرکه که در آن آلفته او را انداخته باشند جهة
بروز مقعد و نطولات جهة محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم او جهة بواسیر
و منع حمل و طلاء ان جهة استسقا نافعست حجر ارمنی سنگیست لاجوردی اغبر و با رملیه
و نرم و املس و قسمی او سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم گرم و خشك و مفرح و مسهل قوی سودا

وانفع از لاجورد و اسلم از حجر ارمنی سیاه و نیالی کرده و مثانه بالخاصیه جهه جذام مفید و مستعمل
او مسهل سودا است و مضر معده و مغثی و مصلحش کتیرا و عسل و سکنجبین و انیسون و قدر شربتش
تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر البحر سنگیست سفید و مدور و صاف و از دریا
خیزد و قسمی از اکتمکت است و حجر العشر و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب
یافت میشود و امین الدوله قائل این کلامست و مؤلف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر اینست
که قسمی از او باشد چه اکتمکت چهار قسمست دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم
سفید بالجمله آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر
بولست حجر بارقی سنگیست شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از و خارج
آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب گذارند برای آن
دهد جهه استسقاء زقی نافعست و چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بران ببندند
جذب رطوبات کند حجر الخمار قسمی از رخامست و چون دافع خمار است باین اسم نامیده شد
حجر الابیض سنگیست سفید ساییده او مثل شیر و جهه عسر بول و جمیع آنچه را افاده زهر
جوار نافعست بدستور او نافع و گویند این حجر لبنی است و مراد اکثر بیان از حجر ابیض زجاج
ابیض است حجر العینور سنگیست متخلخل و سفید و شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد و
گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد در اول گرم
و در دوم خشک و محلل و مانع نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند
ضیق النفس و طلای او جهه سترون مو و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حل خطوط از
نوشتجات بان کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهه جلای دندان و استحکام لثه و بردن
گوشت زیاده و قروح غائره و شبکوری و رفع آثار و ما البدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهه رفع
صداع و تقویت بصر مؤثر است حجر البشف بفا و بنای موحده عبارت از یشم است و آن
سنگیست در غایت صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز مایل بزردی و پس سبز صاف و بعد از
آن سبز مایل بسفیدیست در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و دفع
قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق بر گردن جهه
خناق و صرع و معده جهه تقویت معده و بر ران جهه عسر ولادت و در دست جهه سحر و دفع
چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند چون منقور در برج الجدی باشد و بر صورت انسان نقش کنند طلوع
او جهه جمیع آلات باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیگر مذکور شد نقش صورت انسان را

شرط دانسته اند و قدر او یک مثقال بودن را نیز شرط میدانند و قدر شربتش یکدانگست حجر
الخطاطیف سنگیست سفید و سرخ و کثیفی و مایل بزردی و سفید و از سراندیب خیزد و گویند چون بچه
خطاف را بزعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده آن سنگ را باشیان خود میاورد در دوم گرم و
خشک و شربا و طلاء جهه یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مفتح سده و جهه خفقان
نافعست و مؤلف ما لا یسع تصریح نموده که آن سنگیست که چون بچه خطاف را در ایام فرخ ماه
شکم بشکافند دو عدد از آن یابند و در طی بیان خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از
الماس است برنگ بیخ مرجان و بعد ذلک او سم قاتلست حجر الاماطیس سنگیست ساییده او
مثل خون و جهه دمعه و طرفه نافعست حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ
بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و از پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بسته
گردد و طلای او جهه جراحات و تعلیق او جهه منع آبستن زنان مؤثر است حجر لوقراغس
سنگیست که گازران بدان رخت میشویند ساییدن او مجفف بلاذع و جهه قطع سیلان مواد
و تجفیف جراحات و اسهال و درد دمامه و نفث الدم نافعست حجر القیطوط سنگ مر است
ضماد محرق او با زفت جهه تحلیل اورام صلبه و ناسور و دو غر جهه درد فم معده و سنون تا ف
جهه تقویت لثه نافعست حجر الرخام سنگیست که بر مزرها نصب میکنند و اقسام میباشد و
مراد از و قسم سفید است و در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهه جراحات
و با سرکه محلل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهه بهق و آثار و ذرور او جهه قطع بواسیر
و آشامیدن محرق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهه دفع دملها دموی مؤثر است و گویند
آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان و شرب او در روز شنبه و چهار
شنبه قبل از طلوع شمس با اسم معشوق و قصد دفع عشق دافع عشق است حجر السود باصطلاح
اهل صناعت موی سر است حجر البرمان حجر الخطاطیف است حجر الزناد و حجر الاسم حجر النادانست
حجر البادزهر حجر الحیه است حجر السم پادزهر معدنی است حجران باصطلاح اکسیریان
زر و نقره است حجر لازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الفولاذ حجر مغناطیس است حجر
العلج حجر اعرابیست حجر لبحطاط حجر غاغاطیس است حجر الماء سنباده است و گویند اسم
شبه است حجر المسطی اسم شبه است حجر الاثنا حجر المرا است حجر الدم و حجر الطور
شادنج است حجر النوره و حجر التشارات ارشد است حجر عزابی حجر الحلل است حجر مشویه
کلراست حجر الغنا و حجر الماسکه و حجر الولاده اکتمکت است حجر البهت و حجر البقر

حجر البقر و حجر الجبن را شامل است حجر الشقاق و حجر نعسه حجر القشور و حجر الرمل حجر الحکاک
نیز نامند حجر بحری بیدا است حجر التبن پادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است حجر
حدیدی خماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر السبوس اسبوس است حدید بفارسی آهن
است و نر و ماده او نر آهن است در دوم گرم و در سیم خشک و فولاد طبیعی را شابورقان
و مصنوع او نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ بز و حجر الرخام را با سوهن آهن فا لیده در آتش
سرخ کنند بسیار نرم شود و فرق عبارت از وست و هرگاه با رصاص یا مرقیشیا یا رهج الفار یا زرنیخ
بگدازند بمرتبه رصاص زود گداز گردد و مستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نمک
را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن
آنست که آهن متعارف را در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا یک هفته بتابند و حنظل چوب
و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده برو ریخته استعداد ربتابند تا در جسم او
داخل شود و گویند چون آهن را تافته بکار رد روغن کنجد قطیفه کرده باز دیگر در آب اطفا نمایند
افعال آهن را مثل آهن با خود مذاب میکند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت
جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل بول و درد مقعد
و گزیدن سگ دیوانه و دفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب آهن تفته در دفع خفقان
و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قوی تر از آب تافته است و دوغ با آهن تافته در اسهال
دموی و ترف حیض است نهای مفعل قوی تر است و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله
مذکور خواهد حداة بفارسی غلیواج و بترکی چلقان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در
اول خشک است مطبوخ او با کندر تا مداومت خوردن آن قاطع بواسیر و اشامیدن قدری از
محرق او که مجموع را سوزانیده باشند و با اندک مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
مجرب دانسته اند و مطبوخ او با کندر و عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته پر او نقد و بکید تا
ناد و ثلث با آب اشامیدن جهت نقرس بیعدیل و مجرب است و در دفع غذا بلغمی و سلعه بیعدیل
و مجرب است و زندهین بیضه او را دعا و بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص
مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره
که خشک کرده و با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملوح بکشند جهت رفع سموم هوام مجرب
دانسته اند خصوصاً چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون او را در
زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او میشود حدق اسم باذنجانست و باز اسم

چیزی است که شبیه بباذنجانست مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مایل بخاری و بیدانه و در
تابستان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات باذنجان اندک بزرگتر و در سپیده بمو
او زرد و اهل قدس او را باذنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم و خشک و اهل
شام ضماد او با شوربه بسیار نافع و تغار مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بیعدیل و طلای
مجاری او را جهت گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و دهن روغنی که در وجوشیده
باشد جهت اعیا و تقویت بدن و درد گوش نافع و حمول او با عسل جهت گرمه معده مؤثر و خوردن
او با خطر مورث کرب و مصلحش سکنجبین حدید صینی خماهانست حل جلنار است حلج حنظل است
حلف هر گیاه که مستدیر و شبیه بچشم باشد حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهیست و به
فارسی اسپند نامند نبات او تا بقدر ذرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ میروید و برگش مایل
بتدویر و غلاف دانهای او مدور و مثلث الاضلاع و بسبب خط و با اندک سرخی و تخمش سیاه و بقدر
خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن برگش مثل برگ بید و از و گل زرد
مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او
نامند در سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست لطیف و محلل ریاح امعا و مواد
غلیظه و مسهل و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و خالی
سینه و شش از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و سرور داشتن طبع و حرمل او
جهت مصروع و تسمین بدن و اعصاب و دماغ و دفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و
استسقا و دفع جنون و اعیا و سده و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه
آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقی مجری و بیعدیلست
و در تنقیه سینه و اطفال بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بیعدیل و هرگاه او را بقدر
یک رطل از شراب با آب انگور که بقدر دو رطل باشد بجوشانند تا بربع برسد و روز بیاد و اوقیه از آن
تا سه روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانی که در رونقیکه
حامله میشود باشند و بعد از آن نشوند سنمایند و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون
پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یک مثقال و نیم از حرمل ناکوفته تناول نماید رفع انعلت گردد
و مجربست و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس نیز
عدیلست و چون زجاج محرق نمایند اشامه تفتیت حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ
خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ او جهت تقویت

اعضا و سیاه کردن موو از الخذرو مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل آن جهة رفع امراض
جگر و سل و ضماد او با روغن شبت بر ناف و عانه جهة قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ
آن جهة قطع نزله و حمرة چشم و قطور او که در آب برب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی
سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهة درد دندان و تعلیق او در لانه کبوتر دافع سحر و کوبیده او
او در خانه باعث فرار و بخور او مبطل اثر ارواح است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش
دیوبه بوهای ترش و سکنجبین و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال بدلش مرزه و نانا و کوبیده تخم سداب
و حمول بیخ او که با روغن ابرسا سائیده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم
گرم و محرک باه و مفتح سدة دماغ و جهة فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً
نافع و حقنه او جهة عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است حریث بیاه تخانی و نای
نوفانی نباتیست که بر زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک ما بین او و از طول برگهای کوچک و خوش
بود در سیم گرم و خشک و مفتح سده و جهة بدی هضم و دفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و دفع
اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش دو چندان سعتر
و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرمله نباتیست حجازی و از جمله
ینبوعات و بقدر ذرعی و برگش شبیه و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و بزره زرد و ضماد او جهة جرب
بسیار مؤثر دانسته اند حرف اسم نبطی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس تره تیزک و بری و بستانی
میباشد و شاهی قسم بستانی و ماکول است و در حرف صفا و مذکور شد و تخم اشقر و با طول و برگش
مایل بسفیدی و بو با تندی نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع
و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول
و مصلحش کاسنی و سرکه است و بزر او شدید الحرافه و شبیه بستانی و از آن بزرگتر و قوی تر از آن
در افعال و بدستور تخم او تسب بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست و تخم بستانی در سیم گرم
و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و رافع
هوام و مخرج فضول سینه و بجهة اخلاط و بلغم خام بطریق شیاف و دفع استرخاء و بدنی اخراج مواد کثیفه
و دفع سیلان جولا امعا و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظ و تفتیح سده
و با آب گرم جهة قولنج و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد تا ده تخم مرغ نیم برشت
و عسل جهة شکاف عضل سینه و نفث مواد که بسبب صدمه سینه ریخته باشد و بوداده
او بغایت قابض و جهة سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل

و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه و با بسر
شکستگی اعضا و با شیر بقدر ده درهم تا ده درهم جهة ازاله برص بغایت موثر است بشرط
غیبت اصلا از اطعمه و نطول و شرب او جهة منع ریختن موو ضماد او مسکن درد گزیدن
عقرب و با عسل جهة ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهد به عسل و قوبا و نار فارسی و تخم
موو با سویق و سرکه جهة عرق النسا و اورام حاره و با آب نمک جهة نزج دمل و با سرکه جهة
بهق و برص مفید و با خون خطاف جهة رنگ کردن موی که هرگز زایل نشود و با زفت جهة دزد
سرکنه و با اغار جهة درد داء الفیل و کزکاه و با صابون و عسل جهة تمش مجرب و دود آن نجار دشیلیه
موثر است و نطول طبیخ او جهة پاک کردن چرک بحث موو دفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی
نبات او بقدر شبری و برگش شبیه برگ تره و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و
در تنکابن خاص تره و دیلمان تره دزدان کلمه تره و شاه تره نامند کرم و بزر و تلد از حرف نبطی که
حب الرشاد باشد و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن و منضج دبیله و جهة امراض بارده و
عرق النسا و مغشی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از
حرف بستانی و شاینده قراط کل او مسهل و مغز اخلاط مریه و قدر شربتش یک درهم است حرف
ابیض کوبند قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و تخمش بزرک و گلش سفید و حدت او کمتر
ازو شاد و حرف دل فارسی و حرف دل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را بدین اسما مسمی میدانند
مشهی و منشف رطوبات و رادع او رنده و در سایر افعال مثل شاه است حرف السطوح حرف
مشرقیت قسمی از حرف بستانیست بقدر ذرعی و با شاخهای باریک او از جانبین مثل نبات
خرنوب و شبیه برگ شبطرج و از آن نرم تر و سفید و ثمرش مثل فلفل و تخمش سفید و قریب بخردل
و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال
قوی تر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جو جهة نزلات و دفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ
موثر است حرف الماء نباتیست که در کنار انهار میروید و برگش شبیه برگ تره تیزک و در اول نرکون
سبز بود و در آخر بانشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است در میان آبهای ایستاده میروید و برگش
نیز بفتیت تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسمن و مدر بول و حیض و جهة
علتهای بارده باطنی ضمادش جهة قروح و شورو کلف نافع است حرشف اسم نبطی و بعربی
هنبر نامند و بفارسی کنگر است بستانی او ذو البرک بزرک تر از کاهو و با رطوبت چسبنده و المس
و مایل بسیاهی و سائر بقدر دانگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه بسر مجمع

از اجزاء زردرنگ و بعضی مایل بسرخی و با زوجه و بعضی طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و
در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن
گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهة فرزند شش و انقباض اطراف و عضل
و جراحات امعا و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغن او که باشد مثل او با
کزکز ممزوج کرده باشند جهة تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهة برص نافع و نطول او جهة
خارش بدن و ضماد بیخ او جهة سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و مصلح
و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری که مراد از طلوح حرشف او ست برگ سیاه
تر و کوچکتر و نافع تر از برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خار دارد و بعضی سیاه و غلیظ
در اخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج
مواد غلیظه سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن بنفشه است و طلاء اجزاء لطیفه کل او
با سرکه جهة جرب و نطول طبیخ جمیع اجزا آن جهة نقرس و رفع قمل نافع و قسمی از بری که بیشتر و
کوچک و پرخار است خرنبع نامند و محلل و مسقی است و صمغ حرشف را کنگر زد نامند و انشاء الله
مذکور خواهد شد حردون جانوریست شبیه بوزغ و در لبری و از آن بسیار کوچکتر مثل مار
کوهکیست و پازاد دو سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون بالوان مختلفه میگردد
و در طبرستان ماچه کورو و در اصفهان مالی مالی نامند و از سموم است و در خانها و کوهها یافت
میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهة تب ربع و طلاء
جلد محرق او با عسل بهق کنند و اعضا است بعد از قطع و ضرب مثالم نکرده و اکحال خون او
جهة تقویت باصره و سرگین او جهة بیاض و حکه چشم و ضماد او جهة تنقیه بشره و رفع جمیع اثار
مفید است و سرگین او سفید و سبل و در بو شبیه بشراب میباشد و امین الدوله فرموده که
نخادیه و گوشت او موذی است و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوة و بدستور تعلیق
مهره پشت او که قریب بکمر است او باشد بر کمر شخص باعث شده قوت جماع است و از محمد بن احمد
نقل نموده که خوردن یک مثقال از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی
است و یک مثقال از چشم چپ او با آنخود سیاه مطبوخ و تداسیار روغن گاو بقابیب محرک باه و مسمن
کرده است و چون حردون را باسم صاحب عرق النسا قطع کنند صید کرده رگ باطن ران و را جهة
موضع راشکافته اند ذکر باسم صاحب عرق النسا و بعد از آن با دست ربره نماید بدون آنکه با انجا
رفع العلت شود و گویند مجربست مکرر بعضی رسیده و خوردن گوشت و مری او مورث جذام است

حرباء بفارسی آفتاب پرست گویند و او جانوریست شبیه بموش دنبالش بلند و موی او افشان
و نظر او همیشه با آفتاب در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روییدن مو که کنده
باشند و رافع آثار جلد و طلاء آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز بدن را سبز میدارد و گوشت او
سل عرق و دامی اورده و یکدرهم او کشنده حرجان ملح نبطی است که در جراد مذکور شد حرزة البقر
حجر البقر است حرزة الحمار حجر حمار است حرجل ملخ بزرگ سبز است حرث بثاء مثلثه ماد
ماهیست حرنوق املس بلغت اندلس حلبوب را نامند حر بضم حاء خالص و بکسر و فتح خالی
سنبل ذا است حرجهد طعامیست که بفارسی کاچی نامند حرمل ابیض و حرمل عربی قسم از
حرملست و مذکور شد حرمل طین سپاهست و انچه لون و رایحه او متغیر شده باشد حرمط اسم
عربی آزاد درخت حرمان اسم نبطی مر با فلز است که خربل گویند حرشنا و حرشایر بثاء مثلثه
خردل بریست حرض اشنانست حرحر ابریشم است حرمقان اسم سنبلست حزب طلعت
خراب اسم عربی حاشیر غاز است حزشاطین علف الطیر الاست حزبه لوعجیة بطوس است حزا
بستانی و بری میباشد و از قطور او مراد بستانیست در ماندران انانچه گویند بعد از
اکشوبی و از آن مایل به شاخهای او باریک و منشعب از بالای ساق میشود و بیخ او شبیه به
بیخ زردک بری و مایل بزردی و بعضی عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برگش شبیه به
برگ گشنیز و از آن لیسار و ریزه تر و بعض شبیه بزردک و سفید با اندک تندی و طعم او بد بو و سیاه
او مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گویند که در طبرستان
او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم
گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهة دفع سم بارد و هوام و بدبوئی
دهان و تقویت معده بارد نافع و مصدع و موجب رمد و جرب و بثور در محرورین و مصلحش
سوبق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است حزابزی و حزاءة نیز گویند دو قسم
میباشد و از جمله صد اسبری شمرده اند یک قسم او زرد و مازندران جعفری نامند برگش شبیه
برگ کرفس و بعد از برگ گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر از بستانی جهة ریاح
و ادویه قتاله بارده و سم عقرب و تقویت هاضمه نافع و مخفف منیست و قسم دیگر را ناکریه بقدر
ذرعی و برگش و برگش شبیه برگ سداب و بازغب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانیسون
و ذو و اعتبار نزد آن تخم است و بفارسی دنبار و به نامند در سیم گرم و خشک و نایب مناب حاو شیر
و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مسمن ان و مبهی

ومنقی مثانه و مجاری بول و دافع خمار و بوئیدن او جهة زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و
ضماد او جهة تسکین درد ورم بواسیر و طلاء کل او و برگ او با عسل جهة جراحات و آکله و ضماد جمیع
اجزاء او با شراب با روغن بنفشه جهة دفع سم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهة گزیدن هوام
شرباً نافع است و با الیبوس بالخاصیه او را جهة سعال یابس مفید میدانند و مخمّر در افعال قوی
تر از اکثر اجزاء اوست و مضر سر و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب است هرگاه از محله
دیگر خواه یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم است و از تخم او تا یک مثقال **جزاز الصخر** چیزیست که
بر روی سنگهای شمال متکون میشود سبز مایل بسفیدی و چون بدست بمالند بزنگ خاکستری
گردد و در مصر ... و بفارسی گل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند سرد و خشک و با قوه جالیه
و ضماد او جهة التیام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با
عسل جهة برص نافع است **جزنبل** لغت عربیست و کف الدابه و کف الثعلب و بیونانی مرناطن
نامند و مراد از و جنبیست سطبر و سفید مایل بسبزی و زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی و امین
الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه و برگش شبیه برگ ... و عریض و ساق
مجوف او وسطانی دسته تا بین زردی و سرخی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده بلندیهات
تا دو ذرع و مخروط جهة استعمال بعد یک سال مصون میباشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درونش
با اندک رطوبت و غارهای ریزه در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط ساق او مثل
فراسیون و بیشفیه و شاخ منبت او نزدیک انها در بلاد شام و کوههای بیت المقدس و طبرستان
و هیزیا او رم تند بوی شیر نیست در وسط دوم خشک در اول سیم گرم و با قوتش تا بیست
سال باقیست و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا و جهة رفع صداع کهنه و نفع
نشاء غبار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ضیق
النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهة حصاة و مداومت تا یک هفته
و دو هفته جهة استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهة نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه
جهة کرده و با کتان جهة قطع سیلان خون و ما آب کند تا جهة ساقط کردن بواسیر و مداو
خوردن او با آب کرفس جهة تحلیل انچه در اثنای بهم رسند و با صبر جهة رفع مفاصل و عرق النسا
و ضماد مطبوخ مهرای او با شداب و سپر در روغن زیتون جهة فالج و لقوه و کزاز و خوردن
النسا و قطور او جهة درد گوش و کرانی سامعه و اکتحال او جهة قطع ناخونه و سلاق و
اشامیدن او جهة سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه و اجماع اطبااست خصوصاً با شراب و بدل ...

طلا کردن او و اشامیدن منقوع او در شیر تازه بعقید یکشب موجب عدم تاثیر سموم است تا
مدت یکسال گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهة سقط و ضماد تازه و خشک او جهة منع
ورم جراحات و التیام از نهایت مفید و گویند مضر بر است و مصلحش انیسون و قدر شربتش
از یک مثقال تا دو مثقال و مؤلف مالا بسع بیان نموده که صنفی از و در شام بهم میرسد که
شبیه بسورنجان و عظیم و صلبست و نفع اثر سموم را ندارد غرض تا بالمخصوص او دانسته است **جزه**
سراج القطرب است **حسك** بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است
شبیه بنبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ زیتون و شاخها
او غار دار و تمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچک تر و سفید و اطراف او تند مرکب القوی و
خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و دافع
و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهة ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ او جهة ردع حار و منع
حدوث ان و دفع مواد با عضا و با عسل جهة قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد
لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهة
سم افعی و پاشیدن اب طبیخ او جهة برطرف شدن کیک بغایت موثر و چون نخود در اب تازه او بکرّه
پرورده کنند در تقویت باه بی بدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر سر و مصلحش روغن بادام و روغن
کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره اوست و روغن او که از اب او و روغن کنجد ترتیب داده باشند
طلا نمودن و حقنه او جهة اورام و اشامیدن او جهة تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ
رخسار و درد کمر و گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او بر احلیل و عانه و کمر جهة حصاة گرده
و مثانه موثر و قدر شربتش هفت مثقالست با اسفنج یا نبید عسل و چون حسک داند را با شیر تازه
بار بخته خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد **حبق** بتشدید واو اسم نباتیست که از حبوب و غیره
ان ترتیب دهند بطریق مفهوم توان خورد **حسل** بفتح اول و دوم گیاهیست شبیه بعصفر و برگش دراز
و بزرگتر و بزه رنگ و بیونانی چنی گویند در دوم گرم و خشک و بخنه او مقوی معده و هاضمه و مصلح
طعام فاسد شده و جهة خوشبوئی دهان و با شراب جهة گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش
تا پنج درهم است و استعمال زیاده مضر جگر است **حسل** بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است
حسکر ملبت مصر بیشناج است **حسن لبه** اسم فارسی صمغ لباتست **حسن یوسف** اسم فارسی ...
است **حشیشة الزجاج** گیاهیست که در شوره زار و مخروطها میروید شاخهای او باریک و مایل بسرخی و
برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه بتخم و بعضی در بیخ و خشن و لیسا و تلخ و بر جامها بچسبد

ودر دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و جراحت زجاج را بالکلیه زایل میکند
و از این جهه باین اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و دوا و جهه او با شکر و عسل جهه سرفه کهنه لینت باد
موثر و ضماد اغصان او جهه اورام حاره و با سفیداب جهه حمره و نمله و با قیروطی و روغن و با پیه بز
جهه نقرس و مالیدن برگ او جهه قوبا و غرغره او جهه ورم لوزتین و با روغن گل جهه درد گوش مفید
و مضر سپرز و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهم است حشیشه اسم اصطلاحی قنب است
حشیشة الفتق کاهیست منبتش سنگلاخ و برگش شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر در آخر دوم گرم و
خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهه ناخنه و قروح شهدیه نافعست حشیشة العلق ابن الدوله
گویند او را در گیلان خفش نامند و از جمله پودنه است و در مازندران او جی گویند و اشبه بپودنه
و مایل بسیاهی و خوشبوست و بالخاصیه اخراج زالو در حلق مانده نماید و در سایر افعال قویتر از نمام
موثر است حشیشة العقرب صامر یونانست و بلغت حجاز بولامونوست حشیشة الکلب غراسیونست
حشیشة البرص کاه اطریلالست حشیشة الخنازیر و حشیراست حشیشة الطحال و حشیشة الدود
اسقولوفندریون و جوانیه دانیز باین اسم اخیر نامند که در عهد مشهور باربعه و اربعین بوده و الحال
سبعه و سبعین خوانند حشیشة السلحفات و حشیشة الحادة السراست حشیشة الرجلیعات
شالم گاو و مش را نامند و در عراق بیمادادان کاهیست که کک را دفع میکند و در طبرستان کک ویل
گویند و مشروحش ثمره دانه حشیشة المعدن کاهیست سفید و صلب قریب بپشل و چون شکسته
شود اجزاء او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله او برطرف نمیشود و در شب میدرخشد
و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث حکه و طراوتست حشیشة الاورام امیدیونست
حشیشة السلطان خرفایوس است حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة الثعالب مجربونست حشیشة
الافعی بلسکیست حشیشة الثنون باد رنجبویه است حشنغل شقاقلست حصرم بکسر اول و فتح
ثالث بفارسی غوره نامند و انگور نارسیده است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و ضماد
سرد و خشک تر و مطفی حرارت خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن
و مانع طبع و مانع انصباب مواد و دافع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهه خوشبو کردن
عرق و جوشش بدن و حصف و خارش بواد و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و
مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهة تکثیف و مصلحش گلقند و انیسون و انجیر
و بدلش ریباس و ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهة
اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع

قبول مواد و با ربنا تار میخوش جهة تب صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند
ممیز اثر دارد و جهة خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهات و قلاع و طلای او با آب
کندنا جهة تجفیف بواسیر و فرزجه او جهة تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهة نواسیر
چرک گوش و غرغره او جهة ورم حلق و حقنه او جهة قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و
اکتحال او جهة دمعه و انتشار و خشونت اجفان و ناکل مفید و آب او در افعال مثل عصاره
او و مقوی قوت ماسکه معده و چون قوتها را با آب او بپزند و نده کنند و بدستور سایر ادویه
بغایت مقوی فعل از آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و
قدر شربت از عصاره او یک مثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غوره
قریب بشیرینی سه جز و عسل گرفته بجوشانند و ترتیب داده یکسال بران گذشته باشد جهة رفع
وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثقلی بغایت موثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان
بفارسی حصی لبه نامند و آن صمغ صنوبر هندی و لکام عبارت از او و مولف تذکره گوید که اکثر
اهل این صناعت تحقیق نموده اند و بعد از مشقت بسیار مشخص کرده ام که صمغ صنوبر است
که در اول تکون صمغ مزبور بعد یکدم ظاهر شده بعد ریح بعد رخیزه میشود و بوی او نزدیک
از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها و سفید مایل بزردی و سیاهی و محلل ریاح
در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و خائیدن او جهة تقویت لثه و
طلای او جهة حبس کردن نزلات و قطور با روغنها جهة درد بار در گوش و آشامیدن او
جهة مغص و تقویت معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل او نافع و قدر شربتش تا دو درم است
او مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه
حصی الابنع حجر الابنع است حص کحص بحای مهمله و خای معجمه حلبوز است خمر و وبش است
حصاة بفارسی سنگ ریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهة نزف الدم جراحات
و رفع ورم او مفید و انداختن او در کوزه آب مصلح غلظت آب و مقوی احشاست حضض مکی
و هندی می باشد و مکی را بیونانی لوقیون نامند و از عصاره برگ و تخم نباتیست خاردار
قریب به ذرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه ببرگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل سیاه
و املس و طعمش تلخ و بهترین بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و چون در آب
اندازند کف او برنگ خون گردد و در آتش ملتهب شود و با قبض و با حرارت باشد و مغشوش او
که از دوشاب و مورد و صبر و مر و زعفران میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطن

او با قوتی می باشد معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و
محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع و آشامیدن او جهة اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان
رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و
یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهة
اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهة اورام حلق و مضمضه او جهة تقویت لثه و قطور
او جهة چرک گوش و ضماد او جهة شقاق مقعد و حبس و تقویت موی و منع نزلات و اورام
و اکحال او جهة جرب و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز
و مصلحش انیسون و ضماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حضض هندی که
و ان عصاره قبل از فرج است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مکرر در دوع
و ان سیاه تر از قسم مکی می باشد و مصنوع او ز زرشک و افسنتین و امثال ان را استعمال
نباید کرد و بدلش صندل سفید و نوفل بالمناصفه است حفا بقا اسم عربی بزدی است
حفح بفتح حا و سکون فا اسم روده است که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند حقوق بقاف
اسم بقلة الحمقا است حقیق اسم ماست است حق قوشی اسم سارا قر است حلبه در گیلان
بخاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروف است و قوتش تا دو سال
باقی است و در اول گرم و خشک و در ثانی لعابی و منضج و ملین و محلل و منعظ و مقوی دیه(?)
و مدر حیض و با رطوبات فضلیه و با عسل چون طبخ یابد مسهل و منقی امعا و جهت مواد
محتبسه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و موی(ز)
کذا با انزا با عسل بقوام اورند جهة درد سینه مزمن و قرحه ان و ضیق النفس و با آب پر
سیاوشان مجرب و جلوس و نطول طبیخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه
رحم و ضمادش جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد زخم و تحتی(?) موی
و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی اتش مفید و سعفه و نخاله و کلف و سایر اثار و حقنه
او جهة زحیر و طلای او جهة رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با بورق جهت منع تولد قمل
و قطور تقوع او در گلاب جهة دمعه و سلاق و حمرة و بقایای ورم چشم وارد او با بوره
محلل طحال و با انجیر جهة گشودن دنبل و با روغن گل سرخ و سرکه وارد جو جهة اورام حار
و با عسل جهة بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام وارد گندم و شکر بعمل
اورشند(?) جهة تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و مصنع(?) و معین(?) و مضر ابدان و

مولد اخلاط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش از نیکاه(?) او تا ده مثقال و از تخم او تا پنج مثقال
و بدلش تخم و نبات او مولد خون و جهة درد کرده و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او
جهة تقویت موی نافع است و روغن او که از تخم او گیرند تند و گرم و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج
دبیله و جهة نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم جهة شقاق و با ادویه کلف جهة جلای بشره مفید(?)
چیزی است منجمد سیاه لون و ترش طعم که دوغ را از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند
میهد هند و نبات او مثل علیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و بزرگی ماشی(?)
تاک است آشامیدن او با آب سرد جهة رفع صفرا و ازالة الخمار و التهاب معده بغایت ... و قدر
شربتش تا پنج درم است حلبیب بباء موحده و قبل از یای تحتانی و بباء بعد از ان دوائی است هندی که
و حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اخلاط غلیظ و مقوی بدن و جهة
نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است حلبقا
نوعی از بزدی است که از ان حصیر و امثال او ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از بزر نامند در دوم
گرم و در دوم خشک و پنج مثقال او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است چون دو روز بوسته(?)
بنوشند شستن سر با عرق او جهة خزاز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او که به اتش افروخته
باشند جهة نمله ساعیه و چون سه مرتبه تکرار نمایند جهة منع زیاده شدن اورام دخوه(?)
نافع است حلاب گیاهی است بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره میروید برگش بسیار باریک
و بدستور شاخهای او و گلش بزرد و سفید و تخمش بقدر نخودی و بی حرارت است در سیم سرد
و خشک و ضماد ابتداء با ارد گندم جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع ان و بلحا(?)
جهة خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن ان و جهة سیلان در داء مفید است
حلتیت بتای مثناة فوقانی بعد از یای تحتانی و قبل از ان اسم صمغ انجدان است و انرا حلتیت
طیب گویند و منتن او غیر صمغ کوله پراست و بد بوست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود
بفارسی کمات گویند و طیب از سفیدان مشهور به کوله پر است و بهترین اقسام است و
خوب او مایل بسرخی و صاف و تند بوی با شناعت است چون در آب حل کنند مانند شیر
شوند در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقی است و منتن او در سیم
خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و بغایت کریه و با قوت سمیته و تریاقیت او غالب و
بفارسی انگوزه و در اصفهان انگشت گنده نامند و اقسام او قاتل جنین و مخرج او و محلل قوی
و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تب

ربع ودفع رطوبات ودرد مفاصل وگزیدن هوام وسگ دیوانه وانهال رطوبی و
نفس ریحی وبلغمی وفالج وصرع وامراض بارده دماغی وبحه صوت وخشونت حلق وشوش
بلغمی ومخرج اقسام کرم معده ومفتح خون بواسیر وبا زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و
درد پهلو وبا انجیر جهة یرقان سددی وباشراب وفلفل وسداب جهة کزاز و
با سکنجبین جهة جمود شیر وبا اب خاکستر واب دریا جهة شقاق عضل وبامر و
فلفل جهة کشودن حیض وباشراب جهة امراض عصب وباسیر وحنظیا جهة گزیدن
سگ دیوانه وبا اب بارتنگ جهة رفع چرک دبیلات وبی قوابض جهة انهال
رطوبی وبا ادویه مناسبه جهة برودت معده وجگر وسپرز واستسقا وسدی
بدن وزردی وکودت رخسار وضماد او جهة داء الثعلب ودندان کرم خورده و
ریزانیدن او وطلای او درخارج جهة درد دندان وزخم گزیده سگ دیوانه ومنع
مقاربت هوام ورفع مضرت پیکان زهردار ومانند ان وباروغن زیتون جهة گزیدن
عقرب وباقیروطی جهة ثالیل وتمدد وبا انجیر خشک وسرکه جهة قوبا وبازنجار وزاج
جهة بردن گوشت زیاد که در بینی متکون شود وگذاشتن او دراحلیل باعث لعوظ شدید
واکتحال او باعسل جهة قوة باصره ونزول اب وبیاض وظفره ومضمضه طبیخ او با انجیر
وزوفا جهة دندان کرم خورده وگذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن او
جهة اخراج اجزای خبیثه او وغرغره او باعسل جهة ورم لهاة وباسرکه جهة اخراج
زلو که در حلق رفته باشد وبخور وحمول او جهة اخراج جنین مشیمه وبستن او در پارچه
وگذاشتن او در ممر اب مانع تکون کرم در ان موضع ومزرعه وباعث گریختن هوام ان موضع
وبدستور بر هرچه بمالند هوام از ان بگریزند وقطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة
کری کهنه گوش ودرد او وطبیخ نافع ومضر دماغ وجگر ومصلحش انارین وانیسون و
مضر سفل ومصلحش کتیرا وبوی ان مضر محرورین ومصلحش بنفشه ونیلوفر واب سیب
وشربت صندل واکثار او مورث اسهال وقی وتب وخارش بینی ومصلحش اب مورد و
سیب وصندل وقند شربتش از یکعدس تا نیم مثقال وبدلش جاوشیر وسکبینج وگویند مطبوخ
محروس که بیخ انجدان باشد بدل اوست حلبوب بلغت نبطی گیاهی است بقدر شبری ورگها
وشبیه بکره وشعبها از گرههای او رسته وبرگش کوچکتر از بادروج ومفروش وبکروی
او مر عب وثمر نوع ماده او خوشه تخم دار وتخمش از بطم کوچکتر وهر دو عدد بهم بسته و

وسست وبا رطوبت وثمر نوع نر او بخلاف او کوچک ومستدیر وبیخ او دو عدد ومستدیر بقدر
تخم کبوتری یکی سست ودیگری صلب وبهم پیوسته مثل خصیه حیوانات ودر دوم گرم وخشک
ومحلل اورام بارده وتلیین طبع وسعال واب مطبوخ مسهل رطوبت ومائیه ومره صفرا و
حمول برگ ماده او بعد از طهر وخوردن بیخ صلب او باعث حمل بدختر واشامیدن وحمول
نر او باعث حمل به پسر است حلزون بفتح اول وثانی اسم کل حیوان صدفی است وبری وبحری و
نهری میباشد واعم از صدف وان مخصوص جلد بحری ان حیوان است وشیح وودع واظفار
الطیب وطبنا وحب الغراب وغیر فوراد وبوس وصدف مروارید ونطاح وغیرها از انواع
حلزون اند وجلد بحری او در دوم سرد وخشک وپوست دلیس که در مضرات الحلول گویند
از اقسام بری ومستطیل او الطف وسریع الاستحاله معجون صالح است وجهة جرب وجلا
وحکه وجنون وسودا نافع است وگوشت سایر حلزون مولد بلغم وسدد وقاطع تشنگی
والتهاب صفرا وضماد ان جاذب پیکان وامثال او از بدن وجهة تحلیل رطوبات
سوء القنیه وقروح وورم نقرس وجذب زهر سگ دیوانه گزیده وطلای رطوبت او که
به سوزن سوراخ کرده نزدیک اتش داشته گرفته باشند بامر صاف وصبر بالتوتیه
سرشته جهة التیام جراحات خبیثه وتحلیل اورام مزمنه ان مفید وسعد بلست
وگوشت مجفف مسحوق او مدر حیض وبامر وکندر جهة التیام جراحات خصوصا
عصبانی واکتحال سوخته مجموع او باعسل جهة رفع اثار قرحه چشم وطلای او جهة
جرب متقرح وبسبق وجلای دندان وبا سرکه جهة قطع رعاف وما البدن رطوبت با
جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم وبحوالی گوش جهة ورم ورفع رطوبات غایله گوش
وطلای گوشت محرق ان باقطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة رفع رویدن او
موثر وفرو بردن گوشت خام او جهة درد معده وبامر جهة قولنج ودرد مثانه نافع است
وگویند بالخاصیه منطرات صلبه را بسیار نرم میسازد وچون گوشت او را بامثل او
نوشادر ونصف او کبریت وسدس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال غریبه دو
مشتری نماید وتارب راعقد کند حلیتا نوعی از ینبوعات وبرگش مثل برگ زیتون وشیرا وجهة
ثالیل نافع است خلیفه خراة بری است حلبیمو اسم فارسی بیخ حماض بری است حدول مصطکی
حلم قراد است بضم قاف حلباب لاتغیه است وگویند لبلاب حل بلغت حجاز سمسم غیر مقشر است
وبلغت اکبریان زنبق را نامند حلاق الشعر نوره است حلحل وحاحل جبل است حلوسیا

کثیراست خالص یونانی اسم یونانی مامیثاست حلوای قبیطه اسم فارسی ناطف است حلوا
زلیبیا اسم فارسی زلابیه است **حاما** بلغت نبطی اسم نبات شجری متشعب از شاخهای
سرخ یاقوتی مانند خوشه و با صلابت و گل زرد بنده مثل خیری سرخ و برگش شبیه به
برگ فاشرا و تند و خشبو و تخمش بسیار لذاع و منبت او ارمنیه بهترین اقسام است و
قسمی مانی کرد را بهامیه و بعد و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه ببلسان
و قسم نبطی او غیر مثبات و مستطیل و بی تخم و تند بوی سفید مایل بسرخی و ستبر از همه
و قوت حاما تا هفت سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر
و مقوی او و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث صرع و
و طبیخ او جهة نقرس و درد ورم مزمن جگر و ضماد او جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام
حاره و گزیدن عقرب و با مویز جهة ورم احشا و با فرزجات جهة ورم رحم و با اکحال
جهة ورم و امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش
دارچینی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن او اسارون است یا مثل او قرنفل یا وج
چون آنرا با سدس آن دارچینی عربی بکنند و عرق آنرا با عسل بپزند در آفتاب بگذارند
در جمیع افعال و تفریح زیادتی بر خر میکند **حمص** بفارسی نخود کوبنده‌ای و بستانی
میباشد و بری از گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره‌تر و کوچکتر و ثمرش مایل به نخود
دراز و با تلخی است و گرم و خشک‌تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه
و جالی جرب متفرج و قوبا و ملین اورام بن گوش و النسیان و با عسل منقی قروح و جراحات
سرطان و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و
تازه سبز او در اول سرد و قوتش تا سه سال باقی بماند و ملین طبع و مدر بول و
حیض و عرق او زیاده کننده شیر و منی و مقوی شش و مبهی و مسمن بدن و مقوی حرارت
غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت
تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب کسب ملوحت و آن مدر بول است بسبب
حرارت و بالخاصیه جهة درد سینه و قرحه شش نافع و با شیر تازه جهة گرفتگی آواز
که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یک شب
در سرکه بخیسانند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهة کشتن کرم
مجرب است و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندک عسل

بنوشند جهة اعاده شهوت جماع مایوسین بیعدیل است و چون هر یک از آن
ترتیب داده باشد که بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهة اصلاح امراض مقعد و
تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او ما بین دو طعام
معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت و مدر فضلات و در افعال اقوی
از سفید و باقوت تریاقیه و جهة استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و
تحلیل ریاح و فضول و طلای اقسام او جهة خارش اعضا و صداع و رفع زردی و خنازیر
و سعفه و خراز و کلف و تقویه موی و رفع بی حسی عضو و امراض مفاصل و خوردن
برشته او که شور شده باشد جهة بواسیر و موی آزموده است و روغن نخود که با
بدستوری که در دستور است مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و تند
و باقوت نافذه و بغایه مقوی موی و مبهی و جهة تسکین درد دندان و امراض آلت
بیعدیل و جهة دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال او و بغایت مقوی مو و نخود
سبز تازه مولد فضول و نفخ و جهة تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود
آنست که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن یک عدد نخود را مالیده مجموع
در لته بسته از میان هر دو پاها از بالا و پشانه و لته را بر جانب عقب بیندازند در
آخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح
و نفخ و ثقل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده
و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول
نمودن نخود بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی را برگ
رقیق و ترش و نرم و بیخ و ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش براق و سیاه و در غلافهای
ریزه مثلث سرخ و بیرکی نخودی غلافی نامند و بفارسی ترشه و قسمی را تخمش بدون غلاف
متکون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع او در دوم سرد و خشک و باقوت قابضه و
مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهة رفع خمار و خواهش خوردن گل و امثال او و
یرقان و بقوت جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد آن با روغن گل و زعفران
جهة قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة جراحات امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش
شیرینیها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و
قابض و جهة قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهة

اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان نافع ابستن و مضر گرده
و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو مثقال و بیخ او جهة سیلان رحم و یرقان
و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهة جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن
و داخس و بارد جو جهة خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهة ورم سپرز و تعلیق او بر گردن
جهة خنازیر و اشامیدن طبیخ او جهة تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان و سدد
نافع است و قسم دیگر عریض الورق شبیه برگ بارهنگ و ثمره شبیه برگ حقند و دو دو
شکل نیز و ساق جبلی نامند و بیخ ان را در اصفهان حلیمو گویند و در افعال قویتر از بیخ
بستانی با نبات جهة سرفه و ضماد او جهة مفاصل و کوفتگی اعضا و تقریح حار نافع و خوردن
ابکیاه او و برگ پخته او جهة سحج صفراوی سببی مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با رب حب
المحلب جهة بواسیر مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان بجهة بواسیر باطنی و
بخور او با بیخ کبر جهة خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مائی کرد دکار او بیخ
برگش با صلابت و شبیه بکاسنی و نباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه بچغندر و سرد و خشک
و قابض و حماض البقر نامند در قوت و فعل نزدیک به بستانی و جهة خفقان و غثیان نافع است
و جهة جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و رفع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش
لطباط است حماحم حبق نبطی است و غیر شبان افروز است و برگش شبیه ببرگ
بستان افروز و از ان بزرگتر و ساقش بدستور بسیار قوی و باریک و برگ او مختلف الالوان
و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است بلاله خناثی و
در تبریز بگل عاشقان در اخر اول سرد و خشک و با قوت محلله و رادع و رافع سده دماغ
و زکام و ضماد برگش جهة سوختگی اتش نافع و تخم او مقوی و برشته او بروغن گل و اب برد
جهة اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش شبان افروز و روغن او که از اب او و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده
جوشانیده باشند تا اب سوخته روغن مانده باشد محلل و با قوت قابضه و خوردن
دول او جهة ریاح معده و طلای او جهة ریاح اغشیه دماغ نافع است حمام بفارسی
کبوتر نامند صحرائی و خانگی می باشد در اخر دویم گرم و در اخر دویم خشک و با رطوبت
فضلیه و بچه اهلی او بهتر خصوصا که تازه پر و بال بر اورده باشد و مقوی
کرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهة فالج و لقوه و رعشه و استسقا

زقی و طحال نافع و طلای خون او بر پیشانی جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور
اشامیدن قدر با قلائی از خون مجفف او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که باستخوان
رسیده باشد باعث التیام و اکتحال او جهة جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصا خونی
که در بال تازه او باشد و سرگین او سیم گرم و خشک و با ارد جو جهة اورام صلبه و با روغن
زیتون جهة سوختگی اتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان جهة گشودن دمل
و قلع خشک ریشه زخمها و با حرف و خردل جهة تقریح و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو
و مفاصل و با ارد جو و اب سرکه و عسل که با هم پخته باشد جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه
و با ارد گندم و اب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند و باندک
تجدید نمایند در ازاله برص بغایت موثر و با سرکه جهة سعفه و اقسام استسقا نافع و اشامیدن
او از یک مثقال تا سه مثقال با سکنجبین جهة استسقای بارده و دو مثقال او با سه
مثقال دارچینی جهة حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهة عسر البول و بیضه او جهة
دفع اثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهة غشاوه و ظلمت بصر و بستن
بچه زنده کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهة دفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین
سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهة قطع رعاف بعید بل و طلای بچه دار او با پیه خوک
بر احلیل بجهة تحریک باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن
ایند و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و سمین بدن مفید و سکونت
صاحب البلد در جائی که کبوتران در زیر او یا بالای او شند بالخاصیه مورث شفای ابله
و مجاورات و سبب امن از حدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت
و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی
خشک تر و لطیف تر از اهلی و مجموع او مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش
پخته شدن با ابغوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد
بدون اب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید
و زهره او جهة نزول اب و بیاض و غشاوه نافع است او فرزجه شحم ان ساق ان که
سوزانیده باشند جهة اعادت و بکارت از انراوانست حمار الوحش بفارسی
گور نامند و معروف بخر گوانست در دویم گرم و در دویم خشک و غلیظ و مورث سودا
و مرق او و پیه او جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلای پیه ان جهة کلف و

وقوباو با روغن قسط جهة درد کمر و کرده و باشیر مرضعه جهة رفع کریه اطفال دو درهم
او جهة داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و اب کرنب جهة سنک مثانه
و خصیه و قضیبا و بغایت مقوی باه و مغز سر او جهة رفع بول در فراش و اشامیدن او با اب کاهو
جهة قطع احتلام و نشو خشک کرده او با کثیرا و عسل جهة ربو و سرفه و عسر نفس و نفث و بیضه ها پر اوسقوی
باه و در انکشت کردن انکشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او در بازو یا
با بر جهة رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در ان منزل است و بعضی شرط دانسته اند
که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد یا اعم از انکه اهلی و وحشی باشد اما اهلی و
در اول هر ماه تغییر انکشتری شرط است و پیوسته نکاه کردن در چشم او باعث صحت بصر
و مانع نزول اب و پیکر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است حمار کرمها و سوخ الاغ نامند که
و بطی الهضم تر از خر کوه و کرمی و خشکی او کم و با رطوبت فضلیه و نطول اب طبیخ او کم جهة
خراز و خوردن او از زهره خشک او جهة دفع تغییر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و باسرکه
جهة رفع جنون و کباب جکر او کشتا خورده شود جهة صرع و اشامیدن سم سوخته او هر
روز نیم مثقال جهة مصروع و ضماد ان جهة شقاق مزمن و با روغن زیتون جهة خنازیر و
با شراب جهة کچی ناخن و برص و بیاض ان و بخور سم او جهة عسر ولادت و با خمر غلیظ جهة جنون
و ضماد پیه او جهة رفع اثار قروح و جهة التیام جراحات احشا نیم کرم خوردن بعد بل است
و عصیر سرکین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور ان در بینی جهة رفع رعاف
و بد ستور طلای ان بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بران
پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهة کزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال
جهة رفع فزع موثر و چون عقرب کزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد ان
و بد ستور چون در کوش یکوید که مرا عقرب کزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس کوید که
طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر او چون قضیب او را در کوزه اب ندیده
باتش کذارند بحدی که قریب بسوختن کردد و با بجفند و روغن زیتون طلا کنند جهة نبات
موی و دراز کردن ان بغایت موثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه
حاره مجففه در حمام تناول نماید باعث بزرکی قضیب کردد و از مجربات شمرده اند و تدخین
خصیه خشک جهة ربع مجرب دانسته اند بشرط که بعد از نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند
و چون نطرون و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء القطر حابس اسهال

حمر یتشنه بسبب بسیم و بفتح حا بلغت حجاز ثمر هندی است و قضر الیهود و انبرنامند حمص الامین بلغت
مغرب جبل است حماض جبلی حماض بری است حماض نهری حماض بستانی است حماض بوالق
مائی و حماض البقر نیز کویند حمض اسم مجموع اشجاری است که ملوحتی داشته باشد و کویند
که مخصوص اشنان است حمار البیت و حمار قبان حمص الکر یعنی حمص بری است حضض نوع
صغیر حماض است شبیه به سه برک و در تنکابن ترش و اش نامند حماض الاترج ترشی
ترنج است حماض الارنب کشوث است حمر الارض خراطین است حمم نبات خبیه است و بنکا
مجمه نیز امده و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است حماط نوعی از خمیر است حمل
و حملان بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی حمیرا اسم عربی ابو حلسا
و بکر حا اسم فاض است حنظل ثمر کیاهی است بقدر هندوانه بسیار کوچکی و در تها
الحی و نباتش شبیه به نبات هندوانه و برکش از ان کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بد است
و انچه در بوته منحصر بیکی باشد از جمله سموم است و تخم او ما دام که در پوست باشد
قوتش تا چهار سال باقی است و انچه بیرون اورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است
که از بوته کثیر الثمر کرفته باشند و مستعمل تخم اوست در اول چهارم کرم و در اخر دوم
خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل ان و جاذب
اخلاط از عمق بدن و جهة فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا
و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر التنفس انتصابی و ربو و سرفه
مزمنه و امراض بارده کرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و در مصلح و دخ
اهلوی بسیار سرد مورث مغص و کرب و در هوای کرم باعث اسهال دموی و التهاب
و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش اب فواکه و قدر شربتش
از یک دانک تا نیم مثقال و بهترین اصلاح کم سائیده بماء العسل سرشته خشک نموده پس
با انجیر و کثیرا و غیره بسایند و بدلش بوزن او سه انجیر و ثلثان حرمل است و حقنه طبیخ او
که درست او را جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال ان
و شیاف او مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلای سر او جهة عرق النسا و دردهای
بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او جنده ربیه برکف پا جهة جذام و سعوط اب او جهة
زردی چشم و پاشیدن اب طبیخ او در خانها جهة کشتن کیک و منع تولدان موثر است

وچون حنظل را سوراخ کرده وانها را بیرون کنند و بروغن زنبق مملو کرده ثقبه را مسدود ساخته و
بخمیر گرفته بر روی اتش گذارند تا چند جوش کند خضاب ان واشامیدن ان نزد حمام جهة سیاه
کردن موی ومنع سرعت سفیدی ان مجرب دانسته وقطور روغن زیتون که حنظل را در او
جوشانیده باشند جهة درد گوش ومالیدن ان بر دندان جهة اسانی کندن دندان کرم خورده
وسعوط او مفتح سده دماغی وطلای او جهة رفع اثار یرقان ونیکو کردن رخسار واکتحال
رماد او جهة سیاه کردن چشم ازرق بغایة مفید وجهة درد مقعد نافع وتخم او مسهل
ومقی ومورث دوار وچون مکرر بشویند ودر اب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده
با شیر وخرما بجوشانند خوردن او مورث صحت بلاد و برگ خشک او بقدر دو مثقال با
نشاسته وصمغ عربی مسهل سودا و با انیسون وافتیمون وایارج فیقرا جهة مالیخولیا و
صرع وداء الحیة وجذام وامراض سوداوی وطبیخ بیخ او جهة استسقا وجهة گزیدن
عقرب وافعی وخون منجمد وداء الفیل وضماد برگ او با اب ونشاسته جهة تحلیل
اورام وقلع سیلان خون منفجر مفید وچون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در ان پخته
بجوشانند جهة درد دندان وتقویة لثه بغایت نافع است وروغن حنظل که از دو جزو
اب تازه او با یک جزو روغن کنجد وزیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهة
امراض بارده ودردهای ان ومنع ریختن موی ودفع دوی وطنین گوش وکرم او
ودرد دندان وجوشش سر واشامیدن یک مثقال او مسهل بلغم واقسام کرم وشحم او
او با زهره گاو برناف جهة اخراج اقسام کرم وحقنه او جهة قولنج نافع است واگر
تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را با اب بجوشانند و با یکرطل روغن طبخ نمود **حنطه**
بفارسی گندم نامند بهترین او تازه وبالیده مایل بزردی وبعد از ان جنس سفید
اوست در اول گرم ودر یبوست ورطوبت معتدل وتازه او که خشک نشده باشد
در دوم تر وبهترین غذاهای اصحاء کثیر الغذاء ومسمن ومسدد ومضر صاحبان
سده عروق واحشا وخام او مولد کرم معده ومصلحش سرکه کهنه ومضر زنان
حامله وپخته او نفاخ ودیر هضم ومولد ریاح ومصلحش شیرینها وخوردن اب
بر بالای ان مورث قولنج ریحی است وارد گندم که پخته باشند ونان فطیر قابض
وارد مطبوخ او با شکر و بادام جهة سرفه ونفث الدم ودرد گرده وسینه و
تسمین بدن بغایت موثر و با نعناع وروغن تازه جهة خشونت سینه وضماد

گندم

گندم مضوغ جهة فتح دمل وطلای ارد گندم با سکنجبین جهة بثور لثه و باعصاره بنج جهة
منع ریختن فضول باعصاب ونفخ امعا و باشراب وسرکه جهة سم هوام و با اب کشنیز جهة رفع
وتحلیل اورام حاره وخنازیر وتمدد به مجرب وپخته او با اب وروغن زیتون محلل اورام حار
وذرور او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایة مفید وچون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ
چند ساعت بسته نزدیک سگ اندازند هرگاه ان خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ
گزنده دیوانه بوده است وروغن گندم که باقرع گرفته شود وطریق ان در دستورات مذکور است
جهة قوبا وسعفه وحزاز وکلف نافع وضماد گندم سوخته با موم وروغن گل جهة جلای رخسار
ببعد بل است **حندقوقا** اسم نبطی است واز جنس یونجه وبری وبستانی میباشد وبری را بعربی حماط
وبفارسی دیواس پست صحرائی نامند وبستانی او را بعربی ذرق ودر اصفهان شبدر گویند و
در مازندران شروبت نامند وگلش خوشبوست و با سفیدی وسرخی وبرگ بقدر ناخن وشاخهای
او باریک وساقش بقدر نیم ذرع وتخمش مایل باستداره ورنگش مثل نانخواه ومستعمل از او
برگ وتخم است در دوم گرم ودر اول خشک وبا قوت جالیه وملین طبع ومدر فضلات و
تخمش گرم وتر از برگ او ومبهی با شراب جهة رفع سموم قتاله ببعد بل ومسکن مغص وقولنج ورافع
یرقان واستسقا واکتحال عصاره او با عسل جهة غشاوه وقرحه نافع واکثار او مورث درد
گلو ومصلحش کاهو وکاسنی وتازه او موافق مزاج دواب ومنقی اخلاط فاسده او وقدر شربت
از تخم او تا سه مثقال وروغن او مسکن درد مفاصل وبری او را برگ بزرگتر وساقش درازتر و
تخمش قریب بحلبه وکریه طعم وگلش سرخ وبفارسی یونجه کوهی ودیواست نامند در دوم گرم
وخشک واب او مقوی معده ومدر بول وحیض وشیر وعرق وجهة هضم ودرد معده و
پهلو ورباح ان وصرع وتقطیر بول وبرودت مثانه ونطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب
گزیده بغایة موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است ونشستن در طبیخ او باعث سرعت
حرکت اطفال در روغن او هم همین اثر دارد وسعوط اب او جهة صرع وجنون وغول بان منقی
بشره ومصدع ومضر محرورین ومصلحش کشنیز وبقول بارده است وتخم او گرم وخشک تر از
نبات او وجالی ومبهی ودر جمیع افعال قوی تر از تخم بستانی وقدر شربتش تا سه مثقال ومورث
جرب ومصلحش کتیرا ومضر سینه ومصلحش شکر است **حنا** بکسر حا وتشدید نون نباتی است
ساقش بقدر نیم ذرع وسرخ وبرگش شبیه به برگ مورد وعریض تر از ان ونرم وگلش سرخ مایل
بسفیدی وفاغیه نامند وخوشبو ودر سالی دو بار گل میکند مرکب القوا ومایل ببردی

در دوم خشک و گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بی لذع و
محلل و التقام قریب به دم الاخوین و با قوت قابضه و آشامیدن آب نقیع او و روزی سه
مثقال با هفت مثقال شکر جهة ابتدای جذام بغایت نافع و چون یکماه مداومت کنند
و جذام زایل نشود قابل سایر معالجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را
در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس رسد و آشامیدن آب
نقیع دو مثقال او در ده روز باعث رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن
متاکل و جهة یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مقطع جنین
و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیه دافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش
کتیرا و لعاب بزر قطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای
آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با تمر هندی عصفر و زعفران آمیخته باشند و
نطول آب مطبوخ او جهة حرقت و سوختگی آتش و مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال
و طلای او جهة اورام حاره که زرد آب از او آید با روغن جهة رفع جرب و با آب برگ
بید انجیر جهة شقاق سر من و درد زانو مجرب و برج بهق و ضد نفث جهة منع ریختن
مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهة
رویانیدن موی سر و با گل حرف جهة فتق و قیله و با زفت و روغن گل جهة قروح
سر و با برگ گردکان بالمناصفه جهة بهق و خوده و شقیقه و صداع ریحی
و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت موثر و ذرور او جهة تجفیف قروح و
خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهة تقویة دماغ بغایة نافع و
گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او با سه وقیه آب و عسل جهة قطع نزلات و
انواع صداع و تجفیف رطوبات و طلای آن جهة التیام قروح و رفع خناق و فالج
و امراض دماغی و عصبانی و درد اعضا و با سرکه جهة درد سر و با موم و روغن
گل سرخ جهة درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه نیز جهة ورم و درد
آن و گذاشتن او در میان لباس موثته نافع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب
این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ
مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رخسار است
و بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است

حنظل

حنظل رومی خندروس است حناء العزال بلغت اهل مصر ابو خلسا است **حور** بحاء مهمله
و ضم حاء و زای معجمه نیز آمده از جمله اشجار است قریب بدرخت خرما و برگش مثل برگ بید و از آن
باریکتر و درازتر و دانه آن مانند دانه گندم و بلغت اندلس ارا سرو و له نامند و گلش خوشبو
و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و بفارسی درخت توز گویند
و آن پوست او است که کمان گران و غیره استعمال مینمایند درخت رومی او بزرگتر و برگش
درازتر از نبطی است و نبطی او بی صمغ و در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست
او جهة عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین اثر دارد و
گرمتر از پوست او و قطور آب او جهة درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه
مفید و قطوری که از طولی او روید بیغا بله و رومی آنرا منبت بالغار و او سر است در سیم گرم
و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن
بلسان و خوشبو است و از اروس بعارند و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهة نقرس و فرزجه او جهة اعانت حمل و تخم او جهة منع
سیلان رطوبات معده و امعا و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهة صرع شربا
نافع و مانع حمل و قدر شربتش تا یک مثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح اکله است **حوامل** از جمله
طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن
او موافق محرورین است و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرایختن و با دارچینی و ادویه حاره
تناول نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی انعاظ و جهة دردهای بارده نافع
و مرو بردن پیه خام او جهة قولنج و مغص مفید است خوص قنب خوم تمر هندی است
خوت سملان است خود هندی ریحه است خومانه اسم عربی طرنجبین است خواری
آرد گندم بسیار نرم سفید است خوجم اسم عربی گل سرخ است خوران و خوم ران طرخون است
خور اسفند آدرحام است خوک باد روج است خوالنوه شفتین بحری است **حیه**
بفارسی مار گویند و اقسام می باشد و در آخر سیم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جلا
قوی الاثرند و خواص اخل مذکور شد و چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن
زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر آنرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند
تا مهرا شود طلای آن را جهة قوبا و استرخای عضل و رویانیدن و دراز کردن موی و
تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار غانکی سیاه که زنده در کوزه

نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر و با سرکه جهة
داء الثعلب وداء الحیه واکتحال او با عسل بغایة مقوی باصره وما البدن سوخته مار
با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار موثر
وقطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهة درد گوش ومضمضه
جوشانیده او در سرکه جهة درد دندان وتعلیق دندان او کحال الجوة او کنده باشند
وبدستور تعلیق دل او بجهة رفع تب ربع نافع واطوارس ودیمقراطیس گویند که چون
شکم مار را از سر تا دنبال بشکافند واحشاء او را بیرون کرده از شاهفرم خشک باب
خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود
پس شاهفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بگشایند بالکلیه زایل
کند ومجرب است و روغنی که در آن دندان مار وسر وزهره او را جوشانیده باشند
طلای او جهة جذام وابل سریع الاثر است وامین الدوله از محمد بن احمد نقل
میکند واستعمال شاخ مار شاخ دار موجب تب غب وتعلیق سلخ الحیه که عبارت
از پوستی است که مار هر سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است
وبخور او مسقط جنین ومجفف دانه بواسیر وتخم مار را چون با سرکه وبوره سائیده
طلا کنند جهة رفع برص تازه مجرب دانسته اند واکتحال سوده او مانع نزول آب
حبیص غذائی است که از روغن ونان گرم می سازند وبفارسی چنگال گویند غلیظ و
دیرهضم وکثیر الغذا ومسدد ومسمن ومصلحش سرکه وعسل است حی بلغت اکثر
زیبق است حیوة الموتی قطر است حیصل باذنجان است حیفا حشیشة الزجاج است
حیوسیون اسم یونانی باقلا است حیوس طین حیا است حی العالم ابدون است حرف الخاء
خانق النمر گویند مازریون سیاه است وبعضی اعتقاد آنکه انقیل است وامین الدوله کل
سپین صحرائی دانسته ومؤلف ما لا یسع وصاحب تذکره گویند که انیگاهی است غیر ایون
برگش شبیه به برگ قثا واز آن کوچکتر وبا خشونت واز سه عدد تا چهار عدد زیاده
نمیشود وساقش بقدر شبری وتخمش شبیه بدم عقرب ولامع مثل شیشه در چهارم سرد و
خشک واز سموم قتاله وتا سه روز سباع اسرع ومقاربت او کشنده عقرب بود واطلیه رافع
اورام حاره ومسکن درد چشم ومسقط دانه بواسیر ونیم مثقال او کشنده است بدل
خناق وتریاق او کافیطوس با شراب وصعتر واذویه حاره است خانق الذئب نوع از

خانق النمر است برگش شبیه به برگ دلب واز آن کوچکتر وتیره تر ونشو نمای او زیاده تر
واز ساق او شاخهای باریک دراز روسته وبالخاصیه کشنده گرگ است ودر سایر
افعال مثل خانق النمر وابن ماسویه گوید آن انقیل است خانق الکلب دوائی است
که بفارسی کچوله گویند ومؤلف ما لا یسع غیر او دانسته وبیان نموده که گیاهی است از برگش شبیه
بلبلاب کبیر واطراف او متشعب وبسیار بدبو وبا رطوبت لزجه وزرد رنگ وبا شاخهای
باریک ودراز وپر شکن وثمرش در غلافی شبیه بغلاف باقلی ودر جوف او دانه کوچک
سیاه وصلب در چهارم گرم وخشک واز سموم قتاله وبرنگش کشنده سگ وسباع
وضماد او جهة تحلیل اورام بارده ونفع بغایت مؤثر خاماسوقی یونانی خاما بمعنی الجبرا
وآن نباتی است بی ساق وباکل وساقهای آن پر شیره بقدر چهار انگشت ومنبت
بر روی زمین بهیات استداره وبرگش شبیه برگ عدس ودر تحت برگ ثمر مستدیر
وتخمش باریک در سیم گرم وخشک وتند وجالی وملین طبع ومسهل اخلاط غلیظه وبخوردن
قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر وضماد شاخ وطلای شیر او جهة انقاط اقسام ثالیل و
خیلان وگزیدن عقرب واورام بلغمی وقطع آثار واکتحال او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم
وظلمت بصر وابتدای نزول آب وحول او با شراب جهة درد رحم نافع ومضر سینه و
مصلحش کثیرا وقدر شربتش یک قیراط است خارچینی شبیه است وبفارسی روی
توتیا نامند خاولیجان خولنجان است خامادافنی یونانی بمعنی غار الارض است ودر
حرف عین انشاء الله مذکور خواهد شد خامیه مرق سکباج مرق شده است که از
روغن صاف کرده باشند خامامالیون یونانی تفاح الارض نامند وآن بابونج است
خافور اسم نباتی است که تازه روئیده باشد وگویند مراد از آن مرو عریض الورق است
واهل مصر هر کماز را با این اسم مبدا نامند خاصون اسم کمون است خاما الایا یونانی زیتون
الارض است وآن مازریون است خامالاون مالس یونانی اسم اشخیص سیاه است
اخاسن اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است خادیشت اسم فارسی تنفکلا
خایه قندوز اسم فارسی جند است خاکشی بلغت اصفهان اسم خبه است خارخسک اسم
فارسی حسک است خاکینه اسم فارسی خبیص البیض است خاص بلغت تنکابن حرف
بابلی است اخان بلغت هندی اسم غبار است خال صوفی جهبد نطبن مذکور است
خامالاون ولوقس اشخیص سفید است خاوامی بلغت صقالیه انگیر است خامالاون

واسم یونانی حرباست خاما اقطی یونانی ضمان ضفر است خاما نبطس یونانی بمعنی صنوبر الارض وان کما قیطوس است خاما دریوس یونانی بمعنی بلوط الارض وان کمادریوس است خالیه و نبون یونانی بمعنی خبطاول است وان مامیران است وکویند عروق الصفرات خالادن یونانی خندروس است خاتم الملک سادوران است خاسه بلغت شامی شیطرج است **خبز** بفارسی نان کویند واز اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین نان کندم سفید معمول است که بحد اعتدال پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته باشند غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده است و نان کرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن او جهة رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیرهضم و مجفف و اقسام او مورث تشنکی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و محالله دار باعث سده نمیکردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا جهة اسهال و تبهای حاره که در ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق کوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهة اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان کندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث سرعت هضم آن و نان ارد نخود و باقلا و بلوط و ذرت بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با نرشیها مضر و مصلح او روغن و شیرینیها است خبز الطابق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است خبز الغرنی نانی است که بر روی تابه پزند و رقیق نباشد و مشهور به کاج است مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز الملته نانی است که بر روی سنک سرخ کرده و اخکر پزند و مشهور به نان سنک است و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری نانی است که در کرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند و بهتر از اقسام دیکر است خبز الیمند نانی است که در کرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور به نان میده است سریع الانحدار و مورث سنک کرده و سده جکر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین و زیره و شکر است خبز الخشکار نانی است که کندم را ناشسته و سبوس ناکرفته ترتیب دهند

خبز الکوک نان زمیله

سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه است دوا القیمات و بقسمات نامند غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهة درد مفاصل نافع است خبز القطابون نانی است که در کرفتن سبوس مبالغه کرده دقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور به کماج است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز القطایف نان روغن دار است که مبالغه در کرفتن سبوس نکرده باشند در قوت مثل کماج و بهتر از او است **خبازی** از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی ابم کماجی نامند و در مازندران کیاه انرا انجیلان نامند و بستانی او ملوخیا است و بری او را بفارسی خبره کویند و از مطلق او مراد بری است برکش مستدیر و بی ننوه و کلش کوچک و سرخ مایل به تیرکی و تخمش مایل بسیاهی و مدور و بهترین و در وسط او تقعیری و نبات او کوچکتر از نبات خطمی در اول سرد و تر و کویند در دوم و با برودت قبضه و قوت متضاده و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سدد و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهة جرب و قرحه امعا و زحیر حرقه مثانه و بول و بحة الصوت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برک و بیخ او جهة ادویه قتاله درد کرده و ضماد او جهة اورام حاره و شکستکی اعضا و با نمک جهة تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهة التیام آن و کزیدن زنبور و مکس عسل و با روغن زیتون جهة سوختکی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با بول جهة قروح سر و دفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهة سرفه کرم و خشک و قرحه کرده و مثانه و سحج و کرفتکی آواز و تقویه امعا و رفع لذع ادویه حاره و کزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم حنظل و رعی بالوته جهة درد مثانه و حقنه او جهة سوزش امعا و ورم و مقعد و با عسل جهة درد جکر و ضماد او جهة اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه مثقال و آن مولد ریاح و مصلحش پختن او با کوشت مرغ و ادویه حاره و خبازی بستانی را برکش دراز و کلش زرد و کوچکتر از کل خیار و در پنبه زار بسیار میروید و بعد کیاه پنبه نمیشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل به سطبری برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهة خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده

بارده ومصلحش ادویهٔ حارّه است وتخم او مسهل قوی اخلاط غلیظ ومفتّح سدّه
وجهة عرق النساء وابان جهة رفع اخلاط محرقه وبمضوغ او بجهة تحلیل اورام
وتسکین درد کزیدن عقرب نافع وقدر شربتش دو درهم است خبه بلغت شیرازی
شفرك ودر اصفهان خاکشی وبترکی اشبوران ودر مازندران کیاه او رشلم نامند
وان تخمی است بسیار ریزه ودراز مایل بسرخی وبترکی وبرکش طولانی وتند وشبیه به
برك جرجر وشاخهای باریك ومتفرق وساقش بقدر یك ذرعی وتخمش در غلاف باریك
رقیقی است در دوم گرم ودر اول تر ومنبّهی ومشهی ومقوی معده وتاخمه وجهة معدهٔ
سرد وتحلیل مواد ابله وحصبه وشرا وبرودات احشا وباشیر سمن بدن خصوصا با
دو وزن او شکر ده روز بنوشند وجهة رنك رخسار وکرفتکی آواز وسه مثقال او
جهة رفع سمیت ادویه ویك مثقال ونیم او جهة نفث اخلاط سینه وربو وضمادش
جهة اورام صلبه وسرطان ونقرس وقرحهٔ چشم وورم بن کوش وپستان وانثیان
ومشوی او در خبیز جهة جکر وشش وسرفه مزمن وفرزجه او با عسل جهة اعانت حمل و
قروح رحم نافع ومصدّع ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش تودری است
که بزرخم نامند خبث جرم اجسادی است که در حین کداختن ازان جدا شود ومجموع خبثها
کرم وخشك اند خبث الحدید بفارسی بابم آهن کویند بهترین خبثها ومستعمل از او آن است
که باسرکه ساییده وخشك کرده باشند وبسیار مبالغه در نحوان کرده در دوم کرم و
در سیم خشك وبغایت مجفّف ومقوی معده ومانع نزف الدّم وادرار حیض وحامله
شدن است وجهة سلس البول واسترخای معده ومقعد وبواسیر وطحال ورفع رطوبات
باطنی وجهة قرحه امعا ومثانه مجرّب وبازردهٔ تخم مرغ بقدر یکدانك وجهة
تحریك باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر وباسکنجبین جهة ادویهٔ قتّال وضماد
او جهة تحلیل اورام حارّه وشیر منعقد در پستان واکتحال او جهة خشونت پلك
چشم وقطور او جهة پاك کردن چرك کوش نافع ومضرّ شش ومصلحش کثیرا وعسل و
قدر شربتش تا دو دانك ودو مثقال او کشنده وچون او را تا بیست بار با آب وعسل
بسایند وخشك کنند وبعد ازان با روغن زیتون بقدری که سه انکشت بر بالای او
بر آید بجوشانند تا ثلث او بسوزد وباحرف بابلی وعسل لعوق سازند وهر روز دو دانك
ازان تناول نمایند جهة صاف کردن آواز وتقویهٔ بدن ونیکوئی رخسار واخراج

فضلات

فضلات بدن بسیعه بل است وهرگاه در روغن زیتون بجوشانند وباعسل معجون کنند
وبدستور همین آثار دارد خبث النحاس ثفل مس است ودر قوت قریب بخبث الحدید است
وملطّف وجالی وخوردن او سمّ قاتل ودر ادویهٔ چشم وزخمها مستعمل است خبث الرصاص
ثفل قلعی است بغایت قابض ومغسول او جهة التیام جراحات چشم وتقویهٔ باصره و
منع ریختن مواد بچشم مؤثر است خبث الفضّه ثفل نقره است لطیف وقوی القبض و
طلای او جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحات نافع است
خبث الذهب ثفل طلا است لطیفتر از همه ودر افعال قویتر از خبث الفضّه وطلای او
با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران مجرّب ودر افعال نایب مناب اقلیمیا است خبص
اسم عربی حیص است ودر جامع کور شد خبص البیض بفارسی خاکینه نامند وباسربها
کوکو کویند کثیر الغذا ودیر هضم ومسدّد ومولد خلط غلیظ وباد ارجینی وخولنجان و
ادویهٔ باهیه مقوی باه است خبازی خبیز خطمی است خبز الغراب القوا از است خبز القرود
لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکولا است خبز المشایخ نبات بجوز مریم است خبز الشمس
جمیع نباتاتی است که بکردش آفتاب دور کند وخبازی مشتق از اوست خترق بنای
مثناة افسنتین است ختم الملك طین مختوم است ختا وبنا ومثلثه سرکین است از مطلق
او مراد سرکین کاو است ودر اختام ذکور شد ختو بلغت اهل ختا بمعنی بزرك وبدستور
خان وختو مترادف اند وآن اسم مرغی است که بفارسی رخ نامند وبقدر کرکدن وازان
بزرکتر میباشد وطعمه او اکثر اوقات فیل است ودر بلاد ما بین زنج وچین یافت میشود
واز استخوان پیشانی او بجهة ملوك قدح می سازند وخاصیت او آنست که بر بالای طعام
مسموم که کذارند عرق کند وهمچنین است سایر استخوان او وقال امین الدّوله کوید که آن شاخ آهوی
مشك دار است وهمین اثر را بجهة او بیان نموده وکوید بجهة اسهال نیز بغایة نافع است
ومولف تذکره کوید که در سراندیب یافت میشود وخوردن بیضه او بقدر ده مثقال
جهة حکّه وجرب وسدّه جکر نافع وبخور استخوان او باعث اقامهٔ مصروع است وربل او
جهة رفع آثار وسنکدان او جهة بواسیر ضماداً مفید است خند زلق عنکبود است
خداع الرّجال بزر البنج است خرنوب بستانی وبرّی میباشد وبستانی دو قسم است یکی را
خرنوب شامی نامند درخت او بقدر درخت کردکان وبرکش مستدیر وباغلظت و
کلش زهبی وغلاف او بقدر شبری وکوتاهتر وسیاه وضخیم ودانهای او شبیه به باقلا

و ازان در شام و مصر رب می سازند و در اسهال استعمال می کنند و با وجود شیرینی ازرنگا
قبض بهما ابر داشت و قسمی را درختش خاردار و برکش نرم و مایل باستدار و علاف ثمرش
شبیه بر باقلا و ازان رقیق تر و دانهای او بقدر ترمس و شیرین طعم و در شکاین کرات
گویند و در مازندران و گیلان لاله کی نامند تازه هرزد و قسم مسهل بعض و مدر بول
و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین و مایل بحرارت
و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول و ضماد پخته جهة
سقطه و امثال ان و تحلیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال نگذشته باشد
دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و با دانه جهة نفث و تسمین بدن و
چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها اورد و جهة سرفه مزمن مجرب دانسته اند
و تخمش محلل اورام و جهة بروز مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعصاب
و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزنش از هر یک از قرظ و طراثیث و عوص و قدر شربتش
تا پنج مثقال است خرنوب نبطی ثمر نباتات جنس بری است و ان دو نوع می باشد درخت قسمی
شبیه بخرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بی طعم و بسیار قابض و انرا قرظ و سنط و ام غیلان
نامند و قسمی ثمر خاری است بقدر ذرع و شاخهای او پراکنده و خارهای او تند و ریزه
و گلش زرد و داغ دار و بارش شبیه بکرده کان کوچکی و در قرمز کباه او و اورک نامند
و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی
معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال و جهة تریاق و مغص و منع ادرار حیض و
بواسیر و مضمضه و سنون او جهة درد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او نافع
دندان کرم خورده است و محتاج بالت کندن نیست و چون را حنا خضاب کند مانع سفیدی
و باعث درازی موی و تقویة ان و طلای ان بر بدن جهة اعیا و تقویت اعضا موثر و چون
خرنوب بری را کوبیده در اب بخیسانند و جامه رنگین را بان تر کنند باعث ثبات رنگ او
میشود و مجرب است و اب او با اب مورد منقی اجساد و ثابت کننده صاعد است خرنوب
الشوک و خرنوب مغربی و بری خرنوب نبطی است خرنوب مصری و قبطی ثمر قرظ است خرنوب
الخنزیر اناغورس است خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیار شنبر است
خروب اسم جنس خرنوب و گویند مخصوص بری است خرو اسم فارسی خبازی است **خردل**
تخم گیاهی است شبیه به برگ ترب و ازان کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی

ازبرغا

از برغا و را بترکی قچی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را کلج گویند و برگش ریزه تر از بیخ
و تخمش غیر مدور و سرخ تند طعم و سفید او را اشقند گویند و ان حرف ابیض است و مذکور شد
و مراد از مطلق خردل نوع سرخ از است در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و قطع
و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصاة
و جهة درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم مثقال از
تخم او با شراب جهة سرور و تقویة باه و با عسل جهة ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تب
بلغمی و سوداوی و ضماد او جهة نقرس و لیسر غس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد ظاهر
بدن و ازالة داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم روغن جهة تصفیه رخسار و ازالة اثر
خون مرده و کنه چشم و با سرکه جهة جرب متقرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهة نزلات
بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن بر قضیب جهة نعوظ مجرب است
و با سکنجبین و اب کرنب جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سوداوی
و برص و غرغره او با ماء العسل جهة ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه و ثقل
زبان و استرخای ان و درد دندان و سقوط ان مورث عطسه و جهة انتباه مصروع و صاحب
غشی و اختناق رحم و فتیله ان با انجیر جهة ثقل سامعه و طنین و دوی و اکتحال مضروب
او با اب و عسل جهة غشاوة و خشونت پلک و بخور او جهة گریزیدن حشرات و مطبوخ او جهة
درد دندان بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن
بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه مثقال است و چون
در اب انگور اندازند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در کیلاثات از ان ترتیب میدهند
و مطبوخ نبات او با چغندر جهة صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از
تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل ایه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ تا الا
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ خوانده شود و بعد از ان صد و ده بار یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه
پس ان خردل را در خانه که دفینه گمان داشته باشند افشانده یک شبانه روز در خانه را به
بندند و در هر جا که خردلها را در جائی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده شود و
بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایة ملطف و محلل و طلای او جهة درد دندان و
اختناق رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح
سده اعصاب و جهة نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و اشامیدن او بدستور

جهة درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا مثقال است خردل بری کیاه او را بترکی قچی منبالی
مرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاة و جالی جلد و جهة سرسام مزمنه نافع و مقوی ذهن و
ضماد او با ماء الشعیر جهة سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است خردل فارسی و رشاد
ابیض و خرنوب و خرنوف حرف ابیض است **خروع** بکسر خاء و فتح واو بفارسی انرا بیدانجیر و بترکی
کرچک نامند و برکش شبیه به برگ انجیر و از ان بزرگتر و نرم و ثاقش تا بقدر دو ذرع و تخمش
مثل بی مجوف ثمرش در خوشهای پرخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش
سفید و پر روغن در اخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد
و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده
نافع و مرخی و مسقط اشتها و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد است
تا ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل تاتوره و پنجاه عدد کشنده است
و ادهن او ریباس و رب ریباس و بدلش عشرا و ندانست و ضماد ان جهة ثالیل و کلف
و اورام بلغمی و ورد ان و نقرس و مفاصل و ملین صلابات و با سرکه جهة درد پستان
و اواخر باد سرخ و ضماد برگ او با ارد جو جهه ورم چشم و وزیدن کلو و سایر اعضا و با حنا
جهه درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای بارده و روغن او گرم و تر و لطیف
تر از روغن زیتون و منقی و دثقال الجهة لسکین وجع فواد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم
لزج اعضای بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهة تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم
رحم و انقلاب ان و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم مقعده و رفع اثار کبودی جلد
و درد گوش و با ورد البحر جهة داء الثعلب و با ابکینا جهة بواسیر شربا و ضمادا نافع
و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل و تدهین او جهة داء الحیه و اقسام قوبا و کلاد و
کلف بی بدیل است و بدلش روغن ترب و گویند چون بیدانجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند
مقطر ان مشترک باقر کنند و مجرب دانسته اند خروع چینی و ندانست خربق ابیض بیخ کیاهی است
برکش شبیه به برگ بارهنگ و از ان بزرگتر و کلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت
مجوف و چون خشک شود پوست او مقشر میشود و بیخش شبیه به پیاض و مستطیل و
باریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر میشود
و در جوفش مثل دام عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط
لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهة فالج و سرسام

بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه جهة قوبا و برص
و بهق و قطع دندان متاکل و بوشیدن او باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین
و مضر محرورین و مغثی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر
و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن او بکره و زد در اب و
ابان و با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال
و بدلش جوز القی و در خلای معده بباید تناول نمود خربق اسود بیخ کیاهی است سیاه و
پر کره و کرههای او مجوف و اکثر او مایل بتند و پر و ریشهای سیاه و باریک از او رسته و
برکش شبیه به برگ چنار و از ان کوچکتر و زیاده اطراف او بیشتر و با خشونت و ساق
او کوتاه و بنفش و کلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم
مسهل و بی مضرت تر از اصل ان در اخر سیم گرم و خشک و تند و پر خطر و از خربق سفید قوی تر
و مسهل مره سودا و بلغم و صفرای سوخته به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهة امراض بارده
قوی تر از سفید ان و در جمیع علل که سفید بوش است خربق سیاه انفع التاثیر از ان و جهة
بهقاز و سدی و تنقیه مثانه و رحم و احشا و قصبه و ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر
کرده و مصلحش کتیرا و صمغ و نودغ و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و چهار
دانک و زنش غاریقون است با ماهی زهرج و ضماد او جهة بهق و انچه در باب سفید او مذکور
شد و رفع ثالیل و بردن گوشت زیاده ناسور زخمها و بجهة ناصور و صلب طلای او و دو سه
دفعه مجرب مضمضه و غثیان و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید او و
پاشیدن طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال ان که در طبیخ
او خیسانیده باشند قاتل طیور و وحوش و چون در شیرینیها چند روز خیسانیده با جوشانیده
با عدس جوشانیده اب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و با الخاصیه تنقیه باو کردن
باعث تغیر مزاج میشود بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است **خرم** بتشدید
را اسم فارسی مریجه است و ان کیاهی است کرد در بوستان و مواضع سایه دار میروید کلش
باریک و مقوی متفرق و دراز و کلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بگرمی و جالی و مقوی
دماغ و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نضارت او مورث سرور و فرح و نگاه داشتن
او در کف دست و استبن باعث محبت و روغنی از گل او ترتیب دهند جهة دردسر

و بجواب و رفع توحش و طلای او باموم و روغن جهة نیکوئی رخسار و موجب قبول و رافع بغض است
خراطین کرمهای سرخ است که در زمینهای نمناک بهم میرسد در اول و تر و مغزی وسه
مثقال که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهة خناق و
سرفه کهنه بغایت آزموده است و سحیق او با روغن بادام بالخاصیة جهة فتق امعا
والتیام آن مجرب دانسته اند و جهة عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و کرده و با شراب
معطر رنگ بدن را صافی در قلیل ساعت و ضماد او جهة ورم حلق و ورم لهاة و منع نزلات
و طلای تازه بقدر سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهة
جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار اسپا جهة استحکام مفصلی که از جای خود حرکت
کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و لنکیدن او رام حار و با روغن دانه زرد آلو جهة بواسیر
و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برانک و جهة نزول کردن
قضیب بغایت مؤثر و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار رنده اکلا و ضمادا
در این باب بی شبهه و مجرب است و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد گوش
نافع است و چون با جعل و نبات وردان طبخ نمایند طلای او جهة بواسیر و نزف الدم
و شقاق مقعد بی عدیل است خرامقان گیاهی است در شکل و بو مثل سنبل الطیب
و رنگ او سبز مایل به شیرینی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر
خرطان گیاهی است که از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت بآن درخت میرساند
و غیر عم است که در طبرستان داروش گویند و خرفطار ابرگش شبیه به برگ زیتون مایل باستدا
و شاخهای او بر که و تخمش سرخ سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و منفتح سده
و با قوت محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند بلکه او فیه از آب و جهة شکستگی استخوان و
رفع عضل و قطع نفث الدم و دفع سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و ذرور برگ خشک
او و سوخته او جهة قوبا مجرب است بشرطی که موضع را با بول و نمک بجلی بشویند که خون
ظاهر گردد خرده گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است خروب تره تازه و خرمای جمع
اوست خرق خلر است خربق اسم انجره است و گویند فاوانیا است خرء الحمام جو رجندم است
خربع اسم عربی احرض است خرء الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خرقمی
عشر است خرء العصافیر اشنان است خرطان همرطان خروسان اسم عبرانی عفر است خرفزنک
خرم بسکون را پوست تخم مرغ است که جهة او بر غیر مغسول کرده باشند و بتشدید را

مربچه و سراج القطرب و جالبی است خرا اسم فارسی حمار است خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرماره اسم فارسی اثمان است خرگوش اسم فارسی ارنب است خرخد اسم فارسی هدبه است
خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرمای هیبرون و خرمای خرک اسم فارسی قصب است خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خربزه اسم فارسی بطیخ است خرپن که هلو اسم فارسی ملبوز است خروس اسم فارسی دیک است
خرسن اسم فارسی دب است خرو هلو اسم فارسی مرجان است خرقوله اسم فارسی لسان الحمل است
با الف و به با اسم گیاهی است بسیار خوشبو و بفارسی خیری دشتی نامند و صاحب
تذکره عنبر بری دانسته و از فلاحت بیان نموده اند که چون او را بعکس بهیئات چیدنی
غرس کنند بنفشه متکون شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال
و میان رودخانها و گلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین
و تخمش سیاه و مؤلف مالابد خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش
کوچک و گل او سرخ است و موید قول صاحب تذکره آنچه امین الدوله در خیری بیان نموده
از قول جالینوس که بری او مختلف القوة و لطیف مائی و گلش سرخ می باشد بخلاف خراما و
از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزاما غیر اقسام او باشد و آن خوشبوترین گلهای
صحرائی است و سفید نیز می باشد و در نفع مشاکل گل حنا و از سنبل است و با نرگس میروید
و پیاز او نیز شبیه به پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند
گل او ملطف و منضج و مفتح سده دماغ و مقوی آن و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و رافع
درد سر و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهة خوشبو
کردن و نشف رطوبات و سیلان دهن و برودت رحم و اعانت بر حمل و احداث گرمی و تنگی
فرج و طلای خشک او جهة خوشبو کردن عرق و تقویه عصب مفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال
ضعیفتر و غیر مستعمل اند و روغنی که از آن سازند قائم مقام نفط و مصلح محرورین و مصلحش
مورد و قدر شربت از گل او تا سه مثقال و بدلش بابونج است **خزف** بفارسی سفال گویند
بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد او قائم او جهة ورمهای نرم و قروح اعضای یابس
المزاج مثل غضروف و وتر و جهة انسلاخ جلد و سفال شوربا ورمهای جهة التیام جراحات
و با سرکه جهة جگر و خوشیها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم و روغن جهة ورم
مزمن و خنازیر و علد و با سفال چینی جهة جلای دندان و تقویه لثه و قطع خون او و جلای

باض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب دماغی و مصلحش روغن بنفشه و روغن نیلوفر
خز اسم لباسی است که از ابریشم و پشم و کرک ترتیب دهند و خز خالص لباسی است که از موی حیوان
آن که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانی است که
از سمور کوچکتر و معروف است در دویم گرم و خشک و پوشیدن او جهت تقریر فالج و ضعف
و رفع جذام و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و
اشامیدن او جهت تقوی اعصاب و اعضای عصبانی نافع است خزمبان تحریف خزمان فارسی است
یعنی مانند خرزدان حیوان چندا است و گاه هست که از این اسم چند مراد باشد خز نباش برو لخو
خز الماء طحلب است خزاالنحر خزاز النحر است و مذکور شد خیزران اسم فارسی خیزدار است
خسك دانه اسم فارسی قرطم است خسك بسکون سین اسم هندی کبریت است خسرودار و
اسم فارسی خولنجان است خس الحمار ابوخلسا است خف اسم عربی جوز است خس الحمار بطن خس
الکلب دسنبیا قلوس است خس بفارسی کاهو و بترکی مارول نامند و بری و بستانی می باشد
و بری او سرد و تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسفیدی و شیردار و
باشندی و جلاو قسمی از آن بی ساق و قسمی را ساق زیاده بر شبر و شبر کرنم است و مدر حیض و
گیاه او در آخر دویم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم مثقال با سرکه و آب مسهل مائی
طلای او با روغن گل جهت درد سر و اکتحال او جهت قروح طبقه قرنیه و جلای بصر و
با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و بیاض آن و برص و اشامیدن و طلای او جهت سم
عقرب و رتیلا نافع و برگ و شاخ او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز بی
در دویم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوای وبائی
مسکن حرارت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام و مسکن تشنگی و التهاب
و دافع خمار و مانع منی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و حکه و جنون
و جذام و برسام و درد پستان و تبهای حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود
بخارات بدماغ و نزله حار و سرفه که از گرمی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار
او مضر باه و مولد ریاح و مضر سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع
و کرفس و هلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی مثقال و از تخمش دو درم است و
مطبوخ او و اغذائیت و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر و تولد
ضماد او جهت اورام حاره و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهت التیام جراحات

وطلع

وطلع
نافع است و تخم او در دویم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام
و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد بچشم و درد چشم
و جهت درد سپرز و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم
الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع
و سنتی و منع سقی شراب موثر است خشخاش بحری معرب است خشکار خبز الخشکار است
خشل مقل مکی است خشب الشونیز نزد بعضی سیاالبوز است خشف بچه نرینه شتر است
خشخاش ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی
خشخاش سفید گویند و گلش سفید می باشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه
و کبود و این الوان را تخم سیاه می باشد و گویند خشخاش بری را برگ کبیر القشر و مزغب
می باشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دویم سرد و در اول تر و مخدر و منوم
و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده مثقال او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار
با بر و نفث الدم و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره و مقوی جگر ضعیف و گرده
و با عسل ممسک و مداومت او قاطع باه و پوشیدن بو داده او دافع بیخوابی و با مثل او مغز
بادام مولد خون صالح و دافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص سازند
جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی شراب و جهت تجفیف رطوبات
و تحلیل اورام ضماد او نافع و قدر شربتش تا پنج مثقال و از تخم او تا ده مثقال و از پوست او تا
یک مثقال و نیم و از گل او تا مثقال و مضر مبرود و دبر و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل
و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد و یک مثقال او که صبح و شام بنوشند
جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب است و ضماد او جهت درد سر با
حلبه و گلاب چون طبخ دهند جهت ابتدای رمد و تسکین درد او و منع ریختن مواد بچشم
و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ او جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام حاره و باد سرخ
و لعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن
نافع است خصوصا که با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و بیخ او جهت جگر علیل و خلط غلیظ
معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در آثار قوی تر
از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و مشوش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و
مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع

حار و یابسه و منوم قوی و منشط بالعرض و کل خشخاش با اب کشنیز جهة نمله ساعیه و قروح و ضماد
او جهة سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالا مفید و روغن او کرید ستور و روغن گل که بینیه مخدر و مسکن
دردهای حار و اورام و اشامیدن او جهة نزله و سرفه حار و قطور او جهة درد گوش و ورم
حار او مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از او ضعیف تر و منوم و مسدد است و خشخاش
اسود مصطلح اطبای سابق از افیون عصاره اوست نه از اقسام دیگر و مراد از او قسم
بری است که برگش کثیر التشریف و زغب دار باشد در اخر سیم سرد و در جمیع افعال تخم او قوی
تر از بستانی و جهة سیلان رحم و حرارت جگر با شراب جهة رفع سیلان حیض نافع و مضر
دماغ و مصلح او رازیانه و قدر شربتش بجمیع اجزائه بقدر نصف شربت اجزاء بستانی است
خشخاش منثور قسمی از خشخاش بری است که برگش شبیه به برگ ترتیزک و دراز و با خشونت
و مایل بسفیدی و ساقش خشن و قبه او کوچک و شبیه بشقایق و در قوت از خشخاش
بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر و یک مثقال ان با ماء العسل ملین طبع است
خشخاش مقرن گیاهی است که برگش سفید و باز وابد مثل ده و مزغب و گلش زرد و ثمرش
شبیه به شاخ گاو و منحنی و از این جهة مقرن گفته اند و در جوف او دانها مثل حلبه کوچک
و منبتش بیشتر کنار دریا است و ان غیر جبلاهنگ است چه دانه ان زرد است و این زرد
نیست در سیم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط است به قی و اسهال و برگ گل او جهة
تنقیه جراحات و خشکریشه او و اکتحال گل او جهة قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهة علل
بارده جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع و یک مثقال از تخم او
مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهی است نبیار سفید و سبک و
ساقش بقدر ذرعی و برگش بسیار ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل به برگ
او و سفید و مستعمل از ان ثمرش و در وسط تابستان میرسد و بغایة گرم و تند
و در طبع مثل جبلاهنگ و از جمله سموم و مسهل و منقی قوی و جهة تنقیه دماغ
و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربتش از تخم او تا یک مثقال است خشاب بفارسی اسم آب
مطبوخ میوه ها است که با شکر طبخ یافته باشد مثل الو بالو و موبز و سیب و به و زرد الو
و امثال ان و مجموع ان الطف از اصل ان و مؤلف تذکره گوید که از الو بالو و الو جهة
تشنگی و اصلاح غلط محرق و التهاب و درد سینه و از به جهة تقویة اعضای رئیسه
و ارواح حافظه و رفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی و کرب و از موبز جهة

تصفیه

تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة سرفه و تب غب نافع
و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و از لیمون و نارنج و خوش اب زرد الو لست و مجموع ان مولد ریاح
و مصلح ان انیسون و مصطکی خشکنجبین معرب از انگبین خشک است و ان عسلی است در غایت
خشکی سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری نامند و در دیلم و طبرستان
اب دندان گویند سفید او در افعال قوی تر از عسل و در غایت حدت و پوست و زرد و سرخ
او قوی تر از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه او قریب بعسل بلاد در درجه چهارم گرم و در غایة
جلا و تقطیع و تحلیل و زیاد او محرق اخلاط است و مهلک و قدر شربت تا یک درهم است خصی برس
حلوب است خصیة البحر و خصی خره اسامی چند نه خصی الذئب حب البان است و مولف تذکره گوید
غیر اوست گیاه او شبیه بعنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر الو بالو و سفید و در دوم گرم و
خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهة تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع
و مکرب و مصلح ان بنفشه و شربت تا یک درهم و بدلش ترنبد است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند
و ان بیخی است سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم ان شیرین و با لزوجت و اندک تندی
در بوی شبیه به بوی منی و مثل دو بیضه کوچکی که با هم ملاصق باشند و از هر بیضه
ریشه باریکی دراز رسته و در اخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند ان دانه بزرگ
شود بیضه او کوچک میگردد و از این جهة قاتل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است
نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریضتر و پهن و بر روی زمین
نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای او دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی شبیه
و منبتش جبال و اماکن نمناک و بی تخم است در اخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب
و جهة کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویة باه و نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی موی
و منبت او و مانع سقوط و قدر شربتش دو مثقال و مضر معده و مصلح ان شکر و بدلش
تخم رطبه و زردک است و گویند نوعی از او گلی است که در ان چیزی شبیه به مگس
میباشد و بیخ او در تقویة ضعیف تر است و نوع دیگر میباشد برگ و ساقش سرخ و بر سر او
گل بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان میرسد و دو سال میماند در دوم
گرم و تر و گویند جهة امراض سوداوی مجرب است و هر که از او قطع کند دستان شخص
بحس و حرکت شود و چون از ابو زانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کند دفع
ان شود و نوع چهارم او برگ سه عدد مایل بطرف زمین و شبیه به برگ سوسن سفید

و اران کوچکتر و رنکش سرخ و ساقش باریک و بقدر ذرعی و کلش مثل سوسن ازاد کرزنبق است
و بیخش مدور و بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و با لزوجت و شیرین در دوم کرم و تر
و بغایت مبهی است نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه به تخم کتان و از ان
بزرکتر و براق و صلب در سیم کرم و با رطوبات فضلیه و در تحریک باه قوی تر از سقنقور و
چون بیخ مزبور را در دست دارند باعث نعوظ کردد و جهة فالج و لقوه و سمین بدن و
ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب
دانسته اند و تخم او با شراب بغایة موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکعدد و از تخم او تا یک مثقال است خصیة الکلب بیونانی
ارخس نامند و ان بیخ کیاهی است مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرکتر و ممتلی
و دیکری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برکش شبیه به برک کندنا و ساقش بی
برک و تا نیم ذرع و کلش ریزه و با هم متصل بشکل سنبل و بنفش و شبیه بکل اصابع صفر
و حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده کرده و در همه صفات با هم شبیه اند مکر انکه
کل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است در اخر دوم کرم و خشک
و محلل اورام بلغمی و مسمن ربه و ماده او با رطوبت فضلیه و تازه او کرم با شیر پخته
باشند بغایة محرک باه و خشک قسم نر او قاطع ان و کویند هر یک از نر و ماده که بعد
از دیکری خورده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح او در خشونت ریه صمغ و خشخاش
است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیکر را نیز برک مثل
نوع اول و عریضتر و با رطوبت چسبنده و کلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از اول
و هر دو ممتلی و دراز و در سیم کرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک سائیده از
نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت ان و جهة نمله و قروح خبیثه
و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع اثار رجلاء است خصیه از جمیع حیوانات زبونترین
اعضا و رطوبت در ان غالب و مقوی و بهترین همه خصیه خروس است مبهی و مولد خون
صالح و مصلح او پختن او با نمک و صعتر و استعمال نمودن است و خواص خصیه هر حیوانی
در ضمن او مذکور خواهد شد خلاف بضاد معجمه درخت مقل است و کویند مقل
مکی است خضف خربزه نارسیده است خص و بمیه است خطمی معروف است سفید
و سرخ و الوان مختلفه میباشد و انچه بکل باشد خطمی بری و خطمی نر نامند جالینوس

سرد

سرد تر دانسته و شیخ الرئیس کرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل ببرودی و تری
و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و کل او ضعیفتر از برک و ساق و
هر کاه برک و ساق او را خشک کرده کوبیده استعمال کنند بهتر دانسته اند طبیخ او جالی امعا
و مقعد و دافع ضرر رشتهای ادویه مسهله و یک مثقال او جهة تحلیل قولنج و کشودن بول و حیض
و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهة
التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و خراز و شکستکی اعضا و عرق
النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة هوام و سوختکی اتش و با ادویه مناسبه و روغنها
جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حار و
طول جهة نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم و زنان عقیم مفید
و تخم کوبیده او جهة سنگ کرده و لعاب او با شکر جهة سرفه حار و ضماد او با سرکه کرد در افتاب نشسته
جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و بکجر و تخم او با دو حبه دانه خرما که با سرکه
طلا کنند جهة ورم بغایة مجرب و پوست بیخ او بغایة ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص
و زحیر و سدة امعا و قرحه ان و با شراب جهة عسر بول و حصات و نضج فضلات خام مثانه و
عرق النسا و ارتعاش و تکاثف عضلات و جلوس در طبیخ او و بدستور ضماد او جهة تحجر مفاصل
و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ با سرکه جهة درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده
در لته بسته در اب کذاشته در زیر اسمان چند شب بکذارند که اب منجمد کردد طلای او
جهة تهییج پلک چشم مؤثر و بجهة سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و
مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و کویند مضر ریه است و عسل مصلح
اوست و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و
صمغ خطمی بغایت مسکن تشنکی و قابض طبع و دافع قی صفراوی است خطاف بفارسی
پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی مجلا نامند و از طیور معروفه است و کوشت او در سیم
کرم و خشک و کباب او مفتح سدد و دافع سنک مثانه و دافع یرقان و امراض بیرقوا اشامیدن
یکمثقال از خشک مسحوق او جهة قوة باصره و غرغره با ان جهة خناق و جمیع امراض حلق
نافع طلای سوخته او همین اثر دارد و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرکین
خاکستر او با عسل جهة ابتدای نزول اب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور
خون کرم و سرکین او بغایت جالی و بجهة بهق و اثار و نیکو کردن رنک رخسار و باز هره کاو

جهة سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن اب معصور مدقوق او با قندی ادویه
جهة اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر اشیان او سوزانیده با شهد
جهة عسر ولادت بغایت مفید و خوردن او سبب رفع سبق زنان و طلای او بعد از کندن
موی سفید باعث رویانیدن موی سیاه و مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن
زیتون بر ناف زنان جهة عسر ولادت موثر و سعوط زهره او جهة سیاه کردن موی سر و ریش
هر بارس کوید مجرب است و مولف لامایح کوید مخصوص سفیدی قبل از وقت است و اینها در دهان
نکاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دوبار بچه میکند هر کاه در حین زاییدن نوزهر
شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میکردد یکی سفید و یکی ملون و چون غیر ملون را
در پوست کوساله که حین زاییدن بفیحی کرفته باشند که بدن کوساله بزمین نرسیده باشد بسته
بر بازوی صاحب صرع یا بکردن او به بندند در دفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ
ملون را چون در حریر سفید پیچیده نکاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میکردد و امین
الدوله کوید سنگ نمون سرخ می باشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و کویند چون بچه او را
بزعفران و امثال او زرد کنند بدستوری که او در حین زایش کردن نه بیند جهة رفع زردی
بچه سنک یرقان باشیانه آرد و چون وقت نماز جمعه اشیان او را خراب کرده باب حل نموده
بدان غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و نشره است خفاش بفارسی شب پره کویند در سیم
کرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرد اب و دافع استسقا و
مهرای او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کرده و زهدان
بارده و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج
و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع بر امدن موی و بزرگ شدن
پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهة عسر ولادت و مجرب و ندمین بروغنی کرد و ظرف
مس بی قلعی او را مهرا پخته باشند جهة رویانیدن موی و دراز کردن او و بی علت بول و اکتحال
مغز سر او با اب پیاز جهة نزول اب و با عسل جهة بیاض و طلای او بر کف پا منع باه و ...
او جهة قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع سبق موی و شره و بول و بغایة
حالی و در اشیان او بجهمان بنام مرهم و برزق نامند بقدر انکشت و سفید و متخلخل شبیه
به قلی و سوراخ دار است یک مثقال او قاتل و ربع مثقال مخرج حصاة و اکتحال او را مانع
بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترنده موی و قایم ثالیل است و کذا اشتر

سراو در زیر بالین کسی که عالم بدان نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او و همین امر دارد
و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و دود سوراخ موش باعث گریختن ایشان
از ان مکان و داشتن او موجب قبول است خنج خردل بری است خف الغراب نوعی از
حلزون است در اثر از وزغ و بزرگتر از ان خضروج خرفه است خدا الزیت نوشی است که آن
روغن زیتون و غوث یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند حلال ابراهیم
جراد بری است خلال دان نوعی از اطریلال است خلال الخلیل نبات اطریلال است خلوق
زعفران است خلال مامون اذخر است خلبان اسم یونانی بادروداست خلقیس اسم یونانی
زاج است خل الخمر سرکه انکوری است خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور
شد خلال در بلح مذکور شد و ان غوره خرما است و از حد بلح کذشته باشد و بستاج نامبا
اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال او و از حبوب
مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انکوری است و خل خمر او را از جهة
کویند که مادامی که او تخمیر نشود سرکه نمیکردد بخلاف سایر سرکه او لا ترش میشود و بهترین همه
سرکه انکوری و بعد از ان مویزی پس خرمائی و مویزی و انجیری و سرکه طاری و نارجیلی و عسلی
و سه قسم اخیر کرم و خشک اند و سرکه انکوری مرکب القوا در دوم سرد و خشک و کویند خشک او
در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوت ادویه با عضا و ملطف و قاطع
اخلاط غلیظ و رافع تشنکی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و کثرت آن بلغم
و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهة قطع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و
مداومت خوردن ان ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهة نفس الانتصاب نافع و قی
کردن بعد از خوردن کرم او جهة ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهة رفع
ضرر مطر و سان دیوانه کزیده و مکیدن او بعد رفع جهة زلوئی که در حلق مانده باشد و سرفه
کهنه رطوبی و غرغره او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان
و مضمضه او با نمک جهة دفع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهة خون لثه و
سستی ان و طلای او جهة منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و جمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر
و داحس و ورم ظاهری و باطنی نافع و ورم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و کزیدن
حیوانات سمیه حار و سوختکی بغایة مجرب و چون بر عضوی عمال کنند منع قبول ماده از
عضو مجاور نمود میکند و نطول او جهة کزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن

وجهة سیلان خون وطعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول شکم میکند وضماد
انجیری که دران طبخ یافته باشد جهة سوزش عضو وخشونت او مجرب وبا کوکرد جهة نقرس و
باعسل جهة رفع آثار تحت چشم وخون مرده وبا روغن کل جهة درد سری که از افتاب حادث
شده باشد وبا آرد جو جهة خناق وورم پستان وبنا کوش وبا خاکستر کرم جهة غدد و
ورم بارد وبا حرمل جهة خدر وکزاز ومفاصل وجوشانیده با کلاب که پارچه را بان تر
کرده بر سر ضماد کنند جهة درد سری که از صفرا وخون وبخارات حمام حادث شده باشد
مجرب وپاشیدن سرکه بر سنک کرم کرده وبه ستور سنک داغ دران انداخته بخار او جهة
درد سر مزمن وبواسیر وخوردن انجیر وموزی که دران خیسانیده باشد جهة سپرز و
مضمضه طبیخ او با زیره وصعتر جهة تسکین درد دندان وقروح لثه مجرب وقطور او جهة
کوش وبخار او جهة دوی وطنین وکرانی سامعه وتفتیح سده خیشوم وبوئیدن او جهة
سده حصفات وبا کلاب وروغن بادام وروغن کل جهة سرسام وهذیان نافع وچون
بلوقه پیاز عنصل ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود ویک هفته در افتاب
کذاشته صاف نمایند وهر روز ناشتا دو مثقال از ان بنوشند جهة دفع بدبوئی دهان
که بمشارکت معده باشد مجرب ودر جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل
مذکور شد ومضر پیران وسوداوی مزاج وقوة باه وصاحبان سرفه تازه وسعال یابس و
مضر اعصاب واعضای عصبانی ورحم ومثانه ومبرودین وصاحبان ریاح غلیظه ودرد
مفاصل ومداومت او مورث استسقا است ودر صاحبان ضعف احشا وشش وضعف
بصر ومورث زردی رخسار وسحج ولاغری بدن ومصلح او شیرینیها وکوشت آب چرب وشراب
سرخ غلیظه ودر دفع ضرر سرفه شیرینی وروغن بادام وادویه ضعیفة الحرارت ودر ضعف
اعصاب عسل وادویه حاره ودر سحج لعاب وقدر شربتش تا هفت مثقال وبدلش در بعضی
امور شراب ودر بعضی آب لیموست وسرکه طاری ونارجیلی مضر عصب نیستند **خلنج**
درختی است شبیه بدرخت کز ودر چین وبلاد روس بسیار بزرک میشود برکش مثل برک
کز وکلش کوچک وسرخ وزرد وسفید میباشد وثمرش مثل خردل است در دوم کرم وخشک
وشکوفه او شدیدتر وقویتر از سایر اجزای او وشکوفه وبرکش جهة کریختن هوام وروغن ان
شکوفه را دران ریخته وسه هفته در افتاب کذاشته باشند جهة اعیا ودرد مفاصل
ونقرس نافع ونشاده چوب او وادهان این اثر است ویک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است

از خود

از ضرر سموم وخوردن چیزی در ظرف چوب او نافع خفقان است **خلاف** شامل بید مشک
وبید بری وبید موله است واز مطلق او بید بری مراد است وکل او بعد از برک بهم میرسد
رنکش زرد وبغایت خوشبو وثمرش مثل خوشه که از ساقهای او میروید وکتب بید نامند و
در اکثر مواضع یافت وقسم نر او بی کل است وصفصاف اسم خلاف بری است کلش در دوم
سرد ودر اول تر وبرکش در اول خشک وثمرش در اول سرد وتر وبید موله در افعال ضعیفتر
از اوست مفتح سده جکر وملطف ونافع خفقان وتشنکی وجهة ضعف معده حاره و
وتبهای محرقه وصفراوی وجمیع امراض حاره ورمد وصداع نافع وعرق او الطف از جرم شکوفه
او وخاکستر چوب او جهة نزف الدم وبا سرکه جهة ثالیل وثمله وورم پستان وورم اعضای
ظاهری مفید وجرم برک او قابض ورادع وعصاره او مسهل صفرا وبلغم وسودا ومدر بول
وجهة سده جکر ویرقان وصلابت سپرز وصرع ومنع از تبها واختناق رحم ومفاصل ونقرس
وکزیدن عقرب وادویه سمیه وقطور او در کوش جهة پاک کردن چرک از بسیار مفید ومضر
باه ومصلحش کلاب وشکر وقدر شربتش بیست مثقال است وبا شکر بنوشند وطریق
آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است وصمغ او مقوی باصره وجالی وثمرش
جهة انهال دموی مجرب است وجلوس در طبیخ برک وشاخ او جهة دفع فساد اعضا نافع
مؤثر خلاف تخمی بفارسی بید مشک کویند ودر شام شاه بید کل او قبل از برک بهم میرسد
بغایت بلوطی وملون بزردی واندک سبزی وسیاهی وسفیدی وبسیار خوشبو
وجالینوس سرد وتر دانسته وجمعی دیکر در اول کرم ومایل بخشکی بیان نموده اند محلل و
ملطف ومفتح سده حقیقه دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخار و
مواد حاره باشد وملین طبع وعرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید وکلاب وملین
طبع ومقوی دل ومعین باه ومقوی احشا است وچوب وبرک او در خواص ومصلح و
قدر شربت مثل بید است وروغن بید مشک وشکوفه بید سرد ومجفف ومسکن درد
سر حار ومانع صعود بخارات وخوردن او مانع غلیان خون است وبدلش روغن
کل وطریق عمل او مثل روغن بنفشه است وچون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام
کیرند الطف است وبدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف بری بید مطلق معروف است
خلد بضم خا وفتح لام بفارسی موش کور ودر اصفهان داره سنبک نامند وبدیلمی کاشن
کویند حیوانی است بی چشم ودم وبی دست وپا واز موش کوچکتر وسرخ رنک وپینه ما تحاد

بخورد و زمینهای نمناک شدا پیوسته سوراخ میکنند وکویند چشم او دُنبه جلد است
داشپارا می بیند وطبها تا دوس کویند که هرکاه در سوراخ مسکن او پیاز وکندنا کذارند بیرون
او بیرون اید وار سموم قتاله وبغایت کرم و با رطوبت وخون موضع دنباله او جهة خنازیر
وبیاض ودفع اثار جلد وخال ودماغ او با روغن کل جهة برص وسبق و قوبا وخیاز بر و قرحه
از بدن بر و زکند بیعد بل وقاطع رعاف وسیلان خون هر عضوی ومحلل اورام وخوت
او نیز همین اثار دارد وسر او را چون سوخته با زاج سفید در کوش کذارند جهة ازاله
بد بوئی او وطلای او جهة درد سر وبخور او جهة عسر بول وسعوط زهره او وا با اب بحر رطبه و تفلی
زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند وتعلیق لب بالای او جهة تب ربع وصرع وبجهة
اسان بیرون امدن دندان اطفال وکویند خوردن دل او اعانت برا طاعت روحانیات
میکند و دفن کردن او در استانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی
موجب تفرقه ایشان است و همچنین است دانش انداختن پیه او **خلر** بظم خا و تشدید لام
دانه ایست شبیه بکرسنه وکیاه او کمتر از ذرعی و برکش دبره وکلش ما بین سفیدی و زردی
وغلافش شبیه بغلاف باقلا وسفید ان پنج قسم است انچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او
غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی او را جلبان ابیض نامند و
دوم مضاعف الغلاف وخشن و دانه او در سفیدی وکوچکی و تدویر کمتر از اول میباشد
و او را نبقه نامند و مدکور شد سیم طویل الغلاف قریب به باقلا و سیاه رنک و دانه او ستبک
بزرک مایل بزردی و بسیار تلخ و در مصر بسیله کویند چهارم را دانه کوچکتر و بعضی اعراب
وجلبان اسود نامند پنجم دقیق الغلاف سفید دانه است و انرا قصاص نامند و همه اقسام او در
اخر دوم خشک و در اول سیم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و
ملین سینه و جهة سرفه و قصبه ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه شیر و ضماد شیر
جهة تقویه اعضا و دفع کلف و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور ان در موضعی موجب جمعیت مور
ومضر لعصاب ومولد سودا ونفاخ ومصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده مثقال است و نوع
بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است خلال مکه اسم فارسی بستیباج است خلو بری بلغت مصر بنید
نامند خمسه الغصان بکجوز است خبط کوشت بریان است خمان الارض نوع صغیر خمان است
خافیطوس کافیطوس است خمخم نبات تودری است و بلغت نبطی اسم خبازی خما لیون مازریون
سیاه است خمل سو رنجان است خمسه اوراق بنجنکشت است خیزو بنفشه اسم فارسی بنفشه

مرباست خمیر مایه اسم فارسی خمیره است **خمیر** بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه کویند و ان
ارد کندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیره سایر روغنها و ماست از هر یک
که باشد سرشته کذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از ان داخل خمیر نان میکنند تا فطیر
نشود و مرکب القوی در درجه دوم کرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک
که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام و مسکن درد ان و سعال ایکه دو ان خمیر مایه
که نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانک
زعفران جهة دفع خمار و تشنکی و تب و التهاب مجرب و چون دو مثقال شکر سرکه نیز اضافه کنند
جهة اسهال صفراوی و احتراق مفید و غرغره محلول او در اب با ربع ان روغن بنفشه بجهة
ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن و نمک جهة تحلیل صلابات عظیمه ما بوسه مجرب و
چون بکجزو اب نعناع و یکجزو جز و خردل سائید و نصف عشر جزو شب و سه چندان مجموع
خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه ان بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با ضعف وزن
ان عسل بقوام اورند جهة تقویه هاضمه بمرتبه ایست که شبیه نتوان کرد و منقی معده از اخلاط
مخرقه و دافع بلغم و مشهی است و هرکاه بعد از معاجین با هیئه بلافاصله بنوشند بغایت سریع
الاثر و چون خمیر مایه را کوبیده با اب انار شیرین و امثال ان سرشته شند قایم مقام خمر است و از
اسرار مکتومه و مضر سینه علیل و مصلح او کتیرا و قدر شربتش تا هجده مثقال است **خمر** مراد از ان
در شرع با خمر العقل است یعنی انچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب انکوری مراد
که اب انکور صاف را در خم در درون برفت اندوده کرده مدتی در افتاب و بعد از ان در سایه
کذارند و غیر انکوری را نبیذ نامند اصناف ان بحسب افعال زیاده بر شش صد قسم میشود و
چون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث شدت
سرور و تقویه جکر و دل میکردد و چون با دانه انکور باشد قابض میشود و در مجازی است
که خم را بعد از اندودن برفت و با بقم و موم بعود و کشته بخور کنند و در اب انکور مورد و
مصطکی و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد از افتاب کذاشتن ظرف او را در زمین
دفن کنند و انچه بر او شتماه نکذشته باشد مطار نامند و بفارسی ولایتی کویند
و چون اب انکور را بجوشانند تا ربع ان بسوزد و در خم کنند او را جمهوری کویند و بی مزه غلیظ ان را
قهوه نامند و ان قاطع باه است و شرابی که از یکسال تا دو سال کذشته باشد عتیق کویند
و ان در دوم کرم و در دوم خشک است و قدیم ان که زیاده از ده سال تا چهل سال است

بوست او در نیم وتازه او کرم منظور است در درجه دوم کرم وتر واشش ماه تا یکسال در اخر درجه دوم
کرم ومایل برطوبت است واولی ان است که بعد از جوشیدن تا ثلاثه ماه نکذرد استعمال
وقوی ترین اقسام زرد عتیق ورقیق وضعیف ترین همه سفید تازه است ورقیق او سریع النفوذ ومفتح
وغلیظ او دیر هضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا وشیرین او ثقیل وغذائیت او غالب وترش
شیرین ان مفید ومضر عصب ومورث توحش وقسم قابض او حابس طبع وباعث خشونت
سینه وباعث معده وقوی انجماد وتلخ او جالی ومفتح وهاظم ودیر هضم ومولد سودا و
سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحانی است معتدل وبهتر از سایر ومصدع است و
بدبوی او مصدع ومورث امراض مهلکه وقسمی او که در افتاب رسانیده باشند
وبعد از جوشانیدن بمایه پرورده باشند تند وسریع الانحدار وباتفریح بسیار و
مولد تبهای حاد وامراض حاده ومطبوخ ان که جمهوری باشد غلیظ وسخن ومنضج
ومقوی عصب ومصدع است ومدفون او که خم او در زمین دفن کرده باشند واصلا
در افتاب نکذاشته باشند غلیظ ودیر هضم ومتعفن ومولد تبهای مزمنه است
وشراب کهنه صرف موذی اعضا ومورث سحج است وممزوج باعتدال مصلح تمام
بدن وممزوج با بکثیر باعث سستی اعضا واستسقا وثقیل او دیر هضم وخفیف او
سریع النفوذ وقدیم او مضر حواس واعصاب وتازه او نفاخ ودیر هضم ومورث امراض
بلغمی وشراب تازه تیره مولد سنگ مثانه ومسدد وصاف او مفتح ومدر است
وبهترین شراب ما بین یکسال ودو سال معتدل القوام مایل به تنکی وخوشبوی
که در رنگ ما بین سرخی وزردی باشد ودر تلخی وشیرینی متوسط وکامرا بهم نیاورد
ودر قدر استعمال او اختلاف بسیار است وتا شصت درهم تجویز کرده اند وجالینوس
وشیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکذاشته اند در محرور المزاج قدری
که بدرقه طعام شود ورفع تشنگی کند وبحد سرور ونشاط مفرط نرسد واز قسم سفید
رقیق زرد وسرخ ممزوج باشد ودر معتدل المزاج ومبرودین بقدری که بنهایت سرور
واز قسم غیر ممزوج باشد ودر قوی الابدان وصاحبان خلط غلیظه قدری که
از حد طرب به ثقل حواس وخواب رسد مراعات اوقات نیز از لوازم است باید
در تشنگی مفرط وکرسنگی بسیار وبعد از تب وحرکات قویه ودر سیری مفرط
وغضب مفرط ودر هوای بسیار کرم ووسط روزهای تابستان استعمال

ننما

ننمایند وبحد مستی مفرط نرسد مکر در هر ماه یکدفعه که باعث استراحت قوی
وقوا کردد واکثر کفته اند که هر روز استعمال ننمایند وبعد از یازده روز
تا یک هفته بیاشامند اولی است وبدستور شرط است که در مکان استعمال
او عطریات ونغمات واب روان واسباب سرور وبهجت ومشاکل مرغوبه ورفقای
عاقل وفهمیده وصاحبان اخلاق حمیده باشند وخیام مجمل شرایط را در این رباعی
داده است * که باده خوری تو با خردمندان خور * یا با صنمی لاله رخ خندان خور *
بسیار مخور و رد مکن فاش مساز * اندک خور وکه کاه خور وپنهان خور * وسبب مستی
منتشر شدن حواس است به بخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی
تصاعد اجزای دیکر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میکردد ودر قوی الدماغ
چون تحلیل بخارات بیشتر است وبحد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود
وسبب سرور وکثرت روح حیوانی وقوت دل است که سبب اخراج روح شده بجا
بظاهر باعث سخا وشجاعت وخوبی ادراک میکردد ودر هر مزاجی خمر محرک خلط غالب
واثار ان خلط است چه کثیفا مخالطه را باعث ملال وکریه میشود ودر لطیف
اخلاط سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حاره را موجب غضب واخلاط بارده
رطبه را علت سکوت وخوف وچون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار وسن و
فصل ومکان ووقت کرده شود جهة حفظ صحت ونیکو کردن فکر ورنگ رخسار و
تقویه فهم ومحافظه ودل ومعده ونفوذ فرمودن غذا در همه اعضا وفربه کردن بدن
وتحلیل فضلات واخراج کثیفان با اطلاق ولطیف او با ادرار وعرق واخراج صفرا
به بول وعرق ورفع بلغم وسودا به تلیین طبع وجهة لعومة حواس واعضای سلیم
ونشاط وفرح ورفع جوع کلبی ووحشت وخیالات ناخوش ومالیخولیا وجنون ونیکو
کردن اخلاق ورفع بخل وغضب موثر وباشجاعت وسخاوت انست وتریاق اکثر سموم
ومفتح سدد ومقوی باه ومانع سیری ودافع بتهییج بدن ورمد بلغمی است وممزوج قسم
سفید او جهة تب دق وترطیب اعضا وتب غشی وصرفا او جهة تب ربع وبلغمی
ودفع ضرر هوای وبائی ودر ضمادات جهة مواد ونفوذ فرمودن وبدرقه شدن
قوت ادویه وخوردن او بقدر ربع رطل با اب سیب وکوشت اب بجهة
غشی وبیهوشی مجرب است ومنافع او زیاده از تحدید وهر کاه مراعات شروط و

ومقدار او نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است و بالجمله سبب موت فجاءة
وخناق و امراض دماغی مثل سکتة و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال
ان و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی
و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله
و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث
تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقای که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ
مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب است و سایر مضرات او واحدی
نیست از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با تغلب
نفس و برد اطراف و غثیان و ستوع و اعراض هولناک می باشد و مضرتهای آجل
بدنی را اکثر علاجی نمی باشد و امراض عقلانی و غیر متناهی و از انجمله تقویه قوای
بهیمی است و ضعف قوت ملکی که امتیاز اشرفیت خلق با اوست خمان لغت نبطی است
و بیونانی اقطی نامند نباتی است که صغیر و کبیر می باشد کبیر او به درخت شبیه شاخهای
او مایل بسفیدی شبیه به نی و مستدیر و برگش مثل برگ گردکان و از ان کوچکتر
و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید
و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی
شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از او برگ تازه ان و در التیام جراحات
متداول است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و پر گره و برگش شبیه
ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری و ثقیل الرایحه و قبه سر او شبیه
به خمان کبیر و تخمش مثل خردل و پخش دراز و بستبطری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از
مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او و در دوم خشک و سردی در ان
غالب و باندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محلله و آب
طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مره صفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و بدستور
دو مثقال از سائیده بیخ او جهة شکستگی اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و
افتادن بشدت بغایت موثر و طبیخ بیخ او با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و وجع
مفاصل و دفع سده و حمول او جهة درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه او
جهة کرم دندان و سعوط او سه روز رافع حمره چشم و جلوس در طبیخ او جهة

صلابت

صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهة نواصیر و باارد جو جهة ورم حاد و
سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه نیز جهة نقرس و خوردن ثمر او جهة
صلابت رحم و طلای پخته او جهة سیاه کردن موی و منع ریختن و مضر ریه و مصلح
او عسل و قدر شربتش تا دو مثقال است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بل
هندی دانسته و فیه ما فیه خاهان لغت فارسی است و ضماهن نیز گویند از
احجار است و نر و ماده می باشد حدیدچینی جنس نر او و حجر المخار قسم ماده از است
مایل به برودت در دوم خشک و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی او غالب و
چون بسایند مکحول او زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ می باشد و درست کردن
انگشتری ان مقوی دل و دافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن
او جهة حفظ صحت چشم موثر است و ماده او سرد تر از حدیدچینی و رنگ شبیه
او بسیار سرخ و مایل به سیاهی و یک مثقال و نیم از سائیده او جهة دفع خمار
مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور است و هر دو قسم جهة علل صفراوی و درد موی
و درد چشم و تقویت اعضا مجلی که از ریختن مواد متاثر نشود و دو مثقال از سائیده
او جهة رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و سده
و مصلحش عسل است خندریلی بلغت نبطی اسم نباتی است شبیه بکاسنی بری و
ساق و بیخ او باریکتر از ان و گلش زرد مایل بسرخی و بر شاخهای او صمغی متکون
میشود مثل مصطکی و بقدر باقلا و بسیار چسبنده و قوت او تا یکسال باقی است
و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب
و بدستور ضماد او جهة گزیدن افعی و آب او که با شراب طبخ دهند جهة قطع
اسهال و طلای آب برگ او جهة قطع اسهال و طلای آب برگ او جهة قطع نزف
نافع و چون مجموع گیاه او را با بیخ کوبیده با عسل قرص بسازند و با آب و بوره ارمنی طلا
کنند جهة بهق موثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سده و مفتت حصاة
و محلل ریاح و جهة التصاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و
فرزجه او با مرصاف که لته را با او الوده باشند و بعد زنی بر فرج حمول نمایند جهة
گشودن حیض و اسقاط جنین بغایه موثر و اکتحال او جهة سبل و بیخ او جهة
گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مصلح او نشاسته و قدر شربتش تا یک مثقال است

بفارسی زرشت مکه کویند وحنطه رومیه نامند و در تنکابن کندم مکه خوانند
نباتش شبیه به نی و ثمرش در برکها پیچیده بشکل خیاری و دانهای متصل
بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم
و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیه او غالب و ضماد پخته او
در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و تقشر جلد ناخن و طلای مضوغ او جهة
نواصیر چشم و کزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهة زحیر امعا که با حرارت باشد
تغذیه باه و جهة سل و اسهال نافع و بدلش ذرة است **خنثی** بتشدید نون بلغت سریانی
کیاهی است شبیه به اشراس که بفارسی سریش کویند و ظاهرا نوعی از ان باشد برکش شبیه
بکراث و از ان لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او کل سفیدی شبیه به بلوط
و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از ان بزرکتر و تخم او در قبه مثل تخم پیاز در آخر
دوم کرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است ملحق و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه
و جامد کورد و مقوی باه و محلل ریاح و ادرار بول و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی
و یک مثقال او مدر بول و حیض و دو مثقال او جهة درد پهلو و سرفه مزمن و فسخ عضل
نافع و تخم و کل او ملین طبع و با شراب جهة کزیدن عقرب و خوردن ساق او نافع و جهة
یرقان خصوصا چون با انجیر و روغن زیتون پخته باشند و آب او با سفیداب و سفیده
تخم مرغ جهة سوختکی آتش و آکله و جهة قوبا و بادزهر جهة خارش بدن و بیخ او
در افعال قویتر و سه مثقال او جهة کزیدن هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب
جهة قروح خبیثه و ورم پستان و حصبه و جراحات چرک دار و در مثل و طلای او
جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل جهة استسقاء و سبق مفید و سوخته او با روغن
جهة رویانیدن موی و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و
مر و زعفران جهة رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او به تنهائی
و با کندر و عسل و شراب و مر جهة چرک کوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن
زیتون در کوش مخالف درد دندان جهة تسکین الم کوش علیل مؤثر و شقاق که از سرما
بهم رسیده باشد و سوختکی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انکشت ابهام طرف
موافق دندان درد دندان بالخاصیه مسکن درد است و مضر کلیه و مصلح او مصطکی
و شربتش تا سه مثقال و بدلش در باه شقاقل و در سموم اسقیل است **خنفسا** بفارسی

جعل نامند پرندار و بی پر و بزرک و بری و کوچک و اهلی می باشد و پر دار قوی تر است در دوم
کرم و خشک و محلل و شدو آب منقوع او بعد از تکمیب مسهل اخلاط معدی و کبدی و معائی
و جهة استسقا مجرب دانسته اند و لیسدن شکافته او بموضع کزیدن عقرب رافع سمیت او است
و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در ان جوشیده جهة تسکین درد کوش مزمن لا کلام
و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهة قلع ثالیل و اکتحال رطوبات ان که از قطع ذنبا او
ظاهر شود جهة تقویة بصر و رفع غشاوه نافع و کذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کیوزان
و کویند حبس کردن هفت عدد در ظرف مس سرخ موجب باریدن باران و ظهور رعد
هوا است و چون در جوف نی کذاشته بر ران زن به بندند رافع ولادا است و بوس کویند
جرم محروق جعل که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم مجرب است **خندقوقی** شرابی است
که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در
دوم کرم و در دوم تر و در اثر آن خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سدد جکر و سپرز و جهة
تب ربع و تسخین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش هو ده مثقال است نسخه ای که در منتها
و غیره مذکور است اینست زنجبیل قرنفل فلفل هر یکی سه مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه
مشک دارچینی عود قسط شیرین مصطکی از هر یک یک مثقال و دانکی انیسون نانخواه حب الغار
یکی چهار مثقال لحجر ارمنی لاجورد هر یک نیم مثقال زعفران دو دانک لاجورد را در کلاب و آب به شیرین
و آب سیب و آب انار شیرین که از هر یک جهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیکر را کوبیده
در لته پیچیده در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا به نصف رسند
پس صاف کرده با کلاب و آب میوها با میزند و سیصد و پنجاه مثقال عسل صاف را با آتش نرم که این
شراب جوشانیده مذکور را با انها چند جوش نرم داده استعمال کنند و هر کاه شراب قبض عظیم
مطلب باشد نقدری نادر زهر بعد از سرد شدن در ان حل کنند **خنزیر** بفارسی خوک کویند
از ارسطو منقولست که اکثر او را در استخوان مغز نمی باشد و بعضی فقره ندارند کوشت او در اول دوم
کرم و در دوم تر و شیرین و در طعم کویند فرقی از کوشت انسان ندارد و قیل از ظهور اسلام جمعی
کوشت مقتولان را بجای کوشت خوک میفروختند و ان را موافقترین لحوم است بمزاج انسان
و همه او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن و اکل او مورث خروش شدید
و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرت است و قدماء مجرب بیان نموده و سبب صلابت
نرمین و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کوشت سوخته او بعد

و مثقال با شراب جهة کزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهة برص مجرب داشته اند
و یك مثقال از او کرد در اخراق مجلد سفیدی رسته باشد جهة تحلیل نفخ امعا و مغص نافع
و بول خوك و خوی جهة سنك مثانه و در سایر افعال مثل بول کاو نر است و سرکین
خشك او با اب و شراب جهة نفث الدم و رفع درد پهلو و با سرکه جهة ورم عضل و با روغن
کل جهة التوای عصب و زهره او جهة قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة رویانیدن
موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهة سحج امعا و ضماد او جهة درد زخم و مقعد و سوختگی
اتش و سرما و برص و پیه کهنه ان که مدتی بر او گذشته باشد ملین و مسخن و مغشوش او
با شراب جهة اورام حاره و شوصه نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمك او با موم و
رفع کری سامعه می کند اگرچه ماده زیاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان
و طلای او جهة ورم پستان و شیر منعقد ان در تحلیل اورام بالخاصیه مفید است و از
مهرارس منقولست که دو روز استخوان سوخته او رفع بواسیر می کند و اشامیدن سم سوخته
او قاطع سلس البول است و موی سوخته او که با زفت اخراق یافته باشد با روغن کل
مجفف قروح مرفوع العلاج است خترا البحر دلفین است خند دقیس خمر است خنك
سداب است خنك اسم فارسی لسان الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی حنا است خنفس ب
بلغت دیلمی خبیثة العلق است خولنجان بجوانست سرخ نیه و پر کره و تند طعم و لذیذ
و با اندك عطریه از هند و روم خیزد و کویند از اشیبان باز در سواحل دریا برمیبد
و نبات او معلوم نیست و مولف تذکره کوید نبات او بقدر دو زرعی و برکش مثل برك
قرفه و کلش زنجیه است و غلیظ برکی را خولنجان نقی کویند و نیکو انکه با زنك و صلب
عفر بی و قسم اخر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در اخر دوم کرم و خشك
و مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و ماسك بول و بغایت کاسر ریاح و جهة قولنج
ورغ ترش و برودت کرده و درد کمر و تقویه اعضای باطنی و رفع بدبوئی دهان
و خنازیر و سرطان و درد های بارده بلغمی و نکاهداشتن او اندك زمانی در دهان
موجب شدت نعوظ و یك مثقال سائیده او با یك وقیه شیر کوسفند ناشتا
بنوشند و تحریك باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح
او صندل و بنا شیر و کوشت اب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلحش کثیرا و
قدر شربتش تا یك مثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو است

انجه

انجه کوشت او از دانه جدا شود هلو کویند و غیر او را کاردی و بهترین او هلو سیاوست
در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنکی و غلیان خون و صفرا و بخارات حار
یابسه و جهة تبهای صفراوی خالص و درد موی و رفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و
ترطیب مزاج و از احتراق اخلاط باشد و در این جهة حار معین باه و مشهی طعام و از
اب او نیم رطل را اکر شب کذاشته تا صاف شده باشد با شکر و ترنجبین و امثال او مسهل
صفرا و جهة رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث
تبهای من منه اکرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم
کاردی او غلیظ و دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و دو قسم
اب برك و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلای او بر ناف
رافع کرم شکم و سر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشك او جهة رفع بوی نوره و ضماد و
شکوفه او با اب کرنب جهة رفع ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یك دانك شکوفه
او اسقاط جنین زنده می کند و روغن دانه جهة درد کوش و کری و تفتیح سده ان و درد
بواسیر و خائیدن مغز او جهة رفع کندی دندان و یك مثقال از استخوان دانه او جهة اسهال
مجرب است خوص بعربی اسم برك درخت خرما است و برك درخت مقل و نارجیل و امثال
ان که دراز و باریك باشد شامل است خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است خوخ
الملك طبین مختوم است خوخ اقرع شفتالوی کاردی است و کویند اسم سادج هندی است
خوصی هندی است خویع بعربی نوعی از خرشف است خوز سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین
خولا اسم فارسی خنزیر است خوکوره بلغت اصفهان اسم زنبور است خوب کلا اسم هندی
حبه است خیارشنبر معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بکبیر نامند ثمر درختی است
بقدر درخت کردکان و برکش کوچکتر و اطراف برك تند و کلش زرد و بشکل یاسمین
و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریك قریب بذرعی و در جوفش پرده های خشبی و
بر ان رطوبتی سیاه منجمد و بر پرده های او دانهلوس و رطوبت را عسل خیارشنبر
نامند و مستعمل رطوبت و شیرین بذره می باشد در اول کرم و تر و ملین و محلل و ادرار
مناسب مزاج طبایع منهل ان و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق
زنان حامله و مسهل بی قوت و بطی العمل و جهة تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر
هندی مسهل صفراوی سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بنفشه و اب کاسنی و اب برك

بید و آب شاتره مسهل سودا و جهة سدهٔ جگر و دردان و یرقان و ریشهای جان و دافع سدهٔ امعا
و زحیر و مغص ضید و غرغره او با آب رادع خناق عصب و محلل ان و با آب انجیر و شیر منضج و محلل
ان و در اثنها و طلای او جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و
مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث بحج بسبب چسبیدن او با امعا و مصلح ان
روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا هشت مثقال و بدلش سه وزن او مویز نیم دانه
و نیم وزن ترنجبین است و جوشانیدن غل او باعث رفع قوت او و شدت التزاق و بروده
میشود و استعمال تازهٔ او که یکسال گذشته باشد مورث بول الدم است و دانهٔ او از
پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی قوی است و خوردن مسحوق پوست سیاه
او با زعفران و شکر و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند **خیری**
اسم یونانی شب بوی فارسی است چه بوی در شب ظاهر میکرد و در عراق عرب سو
نامند از جمله گلهای خوشبو است سفید و سرخ و زرد و بنفش میباشد از مطلق او مراد قسم
قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است چنانکه گذشت و مجموع
ان در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن
فواق و سه درهم از آب و یدستور از ساییدهٔ او مخرج جنین مرده و مدر حیض و مشیمه
و مفسد جنین و نطول و بخور و جلوس در طبیخ او و حمول از همین اثر میباشد و اکتحال او جهة
بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهة صلابه سپرز و چون داخل مراهم کنند جهة
ورم صلب مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم و روغن جهة شقاق مقعد و انگشتان
و بوئیدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهة درد دندان باد
نافع و مصدع روغن گل که بطریق روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل است
و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویهٔ موی و با
عاقرقرحا و تخم انجره چون بر ذکر طلا کنند جهة تقویهٔ باه و سعوط او مفتح سدهٔ دماغی
و قدر شربتش تا چهار درهم است **خیری خطائی** نوع سیاه خیری است و باعتدال اقرب
و در مداوا اکثر مستعمل **خیزران** اسم فارسی چیزی از نامند و ان نباتیست شبیه بریسمان
سطبری انگشتی بسیار نرم و باریک و بی ثمر و از او کرسی و ظروف میسازند در دوم
گرم و خشک و آشامیدن ساییده ان جهة قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل
اورام است و چون در میان جامه گذارند دافع ضرر بید باشد **خیزران بلدی** اسم

مورد بری است **خیل** فراست **خیط** بکسر خا نعامه است **خیری** قسم سرخ خیری
است و گویند خزامی نوع بری اوست **خیروج** خبازی است **خیربوا** قاقله صغار است
خیفوج حب القطن است **خیار** اسم فارسی قثاء است **خیارزه** اسم فارسی ختا است **خیار**
کبیر اسم فارسی ثمر الکبر است **خیار شنبر** اسم فارسی قثاء الحمار است **خیار چنبر** اسم
فارسی خیار شنبر است **حرف الدال** **دارچینی** بفارسی دارچینی و بیونانی انیموتاو بسریانی
مرسلوز نامند پوست شاخهای درخت هندی است شبیه بدرخت انار و برگش
مثل برگ کردکان و از ان باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند سرخ مایل به
تیرکی است با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال
باقی است و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده
و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونه اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و مقوی و حافظ
قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه
استسقا و خفقان و وحشه و وسواس و جنون تقویهٔ اعضای رئیسه و سدهٔ جگر و
سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بد بوئی دهان و تقویهٔ باه و تجفیف
رطوبات دماغی و تصفیهٔ صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات ریه و قصبه
ریه و حنجره و اقسام قی و عفونه زخمها و امراض باردهٔ دماغی و عصبانی و مطبوخ او
با مصطکی جهة فواق و جرب و اکتحال او جهة قوة باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات
چشم و طلای مطبوخ او با سرکه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة لثه و کلف و رفع
ازتنهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن
ان و طلای او بر پلک چشم جهة اختلاج ان نافع و مصدع محرور و مضر مثانه
و مصلح او کتیرا و اسارون و قدر شربتش از دو درهم و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویهٔ
اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و دو دانگ خولنجان
و روغن او که در نهر صد مثقال روغن زیتون با روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی
کوبیده کرده اقلا یک هفته گذاشته و مکرر بر هم زده صاف نموده باشند در جمیع افعال
مثل او و جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره نوبهای دایره
نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم اوست
و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهة گرانی سامعه بسیار موثر است

دارشیشعان اسم فارسی است وقندول و عود البرق نامند چه هرگاه برق و قوس و قزح باو رسد
خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از او پوست سطبر مایل بسرخی و سرخ و خشبو او
ان شاخهای درختیست خاردار و کوتاه و گلش زرد و خشبو و تند و قسم سفید او بی بو
و ضعیف است در دوم گرم و خشک و با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش
ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظ و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج
جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد
و درد سینه و بادارجی جهة سعال رطوبی و شراب مطبوخ یکدرهم او با شکر رافع
درد معده بارده ما یوس العلاج مجرب است و طلای او جهة قروح متعفنه و خبیثه و
ساعیه و قلاع و مضمضه طبیخ او جهة حفظ صحت دندان و باشراب جهة قروح خبیثه
دهان و سنون او جهة تعفن لثه بسیار موثر و بالخاصیه جهة قروح مجاز کما بین خصیه
و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله در بینی جهة بدبوئی و بدبوئی و بواسیر الانف و
خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث ان و رافع سستی اعصاب و منغص اخلاط
و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلح او دو قوه مصطکی و بدلش بوزنش
اسارون و دو ثلث او زرنباد و مدحرج و نصف ان درونج است و ابن الدوله بیان
نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص اوست که چون شاخ
او را باکند زیجوز نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در جامه خواب
بگذارند در خواب شخصی را ببینند که از حاجت و جواب گوید و روغن شکوفه او که
فودرانفذول باشد و بطریق روغن گل بنفشه با دام که بجای بادام کنجد مقشر باشد
گیرند بسیار خوشبو و در اخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شراب زردالو
باسه مقوی فم معده و حقنه با او بجهت ابتیه جهة اسهال رطوبی و طلای او جهة
نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویه باه و نعوظ و در تحلیل ورم
صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویه بن دهای دماغ نافع
است **داری** بلغه فارسی قسمی از ریقون است و مراد از مطلق او داری فارسی است
وان دانه ایست مثل جو و دراز تر و باریکتر از ان و طعمش تلخ و نبیح رنگ و از جبال
فارس خیزد و نبات او زیاده بر شبری و سرخ است در اول گرم و در دوم خشک
و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات

و جهة درد مقعد و استرخای ان و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تقطیع سدد و تحلیل
ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهة رفع کرم معده و سیلان اب دهان و جلوس در
طبیخ ان جهة خروج مقعد و علل ان و بر و رحم و با روغن زیتون جهة بواسیر نافع و مورث
سده و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خیره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و
قدر شربتش تا دو درهم و بدلش ضعف بادام و دو ثلث او ابهل **داری ودمی** قسمی از هوفاریقون
و نار قیصر عبارت از ان **دارفلفل** بفارسی فلفل دراز گویند و ان بار درختی است مثل درخت
توت و ثمرش مثل توت نبات و در غلاف و دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت
فلفل است و قوتش تا سه سال باقی است در اخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل
مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و جهة خوشبو کردن دهان و رحم و رفع فواق و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب
و دنبلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهة شبکوری و ظلمت
بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلح او صمغ و صندل و گلاب و بدلش
فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دانجابوج** در
اصفهان انجیل نامند دانه ایست از رود جنگلیست و مایل بتلخی و سیاه و مغزش سفید
و شیرین و برشته او را نقل مینامند در اول گرم و با رطوبت معتدل و برشته او
مایل بخشکی و مبهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت دوا و غالب و موافق سینه و حنجره
و اعصاب متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیهاست **دانک** ابن الدوله
گوید که تخمی است شبیه بتود دری سرخ و از ان درینه تر و کیاه او بقدر شبری و در کوهها
طبرستان و نواحی ان یافت می شود گرم و تر و جهة علل بلغمی و سوداوی نافع و چون
پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان ارد گندم و قدری روغن تا مهنا تب بخایند
در تسمین بدن بی بدیل و فرزجه او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است **دانج الیه**
حب راس جبلی است **دانبل و دارما** نوع سفید اشموس است **داردومی** سولاز است
دادبوبنهان بقم است **دابوفر** بطیخ هندی است **دادکیه** بلغه شامی شباسه است و
گویند طالب فرانست **داداش** اسم دیلمی غنم است **دادج** بلغه دیلم ابد ما میر است
داروان بیونانی ازاد درخت است **دادفیل** اسم فارسی قرصعنه است **دادنو** اسم
فارسی عجم الزبیب است **داذموبز** اسم فارسی سلیمانی است **دارشکنا** اسم سوانبات است

داك اسم هندی عنب است دانبا اسم هندی کرنب است دارچان بلغة تنکابن بسفایج آ
دارو اسم ترکی جاورس است دام عنکبوا مرکاکا ابست دانقون اسم ترکی خربزه است دارهلد
اسم هندی عروق الصباغین است دالکا او بانان اسم هندی مثلث است دبق
بفارسی مونک علی وکشمش کاولیان نامند و آن دانه است از نخود کوچکتر و سبز
مایل بسیاهی و در جوف او رطوبه چسبنده و دانها بقدر خشخاش وکیاه او از درخت
امرود و غیر او متکون میشود و چندین سال از یک مکان میروید و برکش شبیه
ببرگ مورد و لطیف سبز بهم رنگ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبه
فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظ و چون
در آب گرم خیسانیده پوست و تخم او را از عسل و افشرده صاف او را با مغز کردکان
و بدستو با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهة نقبه سودا و بلغم و تفتیح سدد و
عرق است و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و مفجر و جمع کنندة سودا و اورام و مسکن
دردهای بارده و با زرنیخ و زفت جهة قلع ناخن و یا را اشباغ و هموم جهة تفجیر دملها و با
کندر جهة قروح خبیثه و با اهلک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب
اهلک جهة تحلیل اورام سپرز و یا احتاجه سعفه دابیه و با روغن کل جهة دراز
کردن موی بسیار موثر و بالخاصیه مضر دل و مصلح او بادرنجبویه و قدر شربتش تا
یکمثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش در تحلیل
نصف او ابهل و چهار دانک او بادام و در رسایل افعال هم وزنش عاقرقرحا و چون دبق را
با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده و مثل خیاطه ترتیب داده بر روی اشجار
گذارند طیوری که بر او نشینند بآن پابست گردند و صید شوند و چون با قرمز بیامیزند
باعث شدة رنگ او گردد و در رسایل رنگها بسیار دخیل است دبیلادر بلغة نبطی
کیاهیست که از هند خیزد ساقش بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخهای او خاردار
و برکش بسیار سبز و ریزه و ثمرش بی گل و شبیه بثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم ملتف
و تیره رنگ و در طعم و بو با شندی و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم میسازد و در دوم
گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و مخرق و مقوی معده و باشتیر محرک باه و جهة
لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهة استرخای مقعده و سنگ
مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ تا سه

درهم است

درهم است دبس بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمائی است
و مراد از مطلق او شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیره مطبوخ او را اسبلابه
نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج و خرمائی و در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع
و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او
بتنهائی و با قسط و نمک جهة کلف و با شونیز جهة جود الغضا از سنوا ثم و مولد سودا و
محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و برشتهاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن
اب آن بربع رسد و کل دوشاب جوشیده باشد و شیره نجوشیده باشد موسوم بدوشاب
و هرکاه مثل کل جوشیده باشند موسوم بمطبوخ دبس العنب و با اندک ترشی میباشد
و مثل کونر خواهند شد و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون
صالح و مسمن و مفتح و مداومت او باشتهاء آن و اندک بادام جهة هزال مفرط و خفقان
و ضعف خشک عجیب الاثر و با اندک سرکه جهة یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهة
رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهة صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهة
وحشت و جنون و با مغز قرطم جهة رفع ترشی دهان و روز و با انجیر و حلبه جهة سعال
مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفتت حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره
فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی مل در جمیع قایم مقام خمر است
سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل اورام و کوفتن دمل نافع و قدر
شربتش از ده مثقال تا هشت مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان
و خشخاش است دب بفارسی خرس نامند و بترکی ایو گویند از سایر حیوانات متحمل تر
و شدید القوة و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم رطب و سن او یابس المزاج و جوان
او شدید الزوجة و لهذا بچه او را اول صورتی معلوم نیست و چون مکرر بلیسد
از لزوجه بیرون آید و ظاهر میگردد و حافظ را اعتقاد که بعدم الصوت متکون
میگردد و این محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و اشامیدن یکدانک او با سکنجبین
و عسل و فلفل جهة درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهة
قولنج در آب بغایت نافع و طلای آن با پنج مرتبه با عسل و فلفل جهة قروح اکله
و خنازیر و رویانیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهة قوت بصر و
رفع بیاض و رویانیدن مژه و پنیر مایه او جهة فربه کردن بدن موثر و خون او

بقدر یک مثقال جهة صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد جهة نضج دمل سریع الاثر
و اکتحال او بعد از کندن موی زاید چشم مانع رستن موی اعضا است و پیه او در دویم گرم
و خشک و ضماد او جهة درد مفاصل مزمن و مرض داء الثعلب و سرفه بارد و بیرون
رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر مجرب
نافع و چون جوف انار را بتمامه خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون در آن
گذاشته باتش گرم کنند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر
و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهة عدم ازمضرت هوای
خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهة فالج و نقرس مرطوبین
و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی
موی او جهة گریزانیدن هوام موثر و چون خصیه او را شکافته مازو و سماق
پاشیده خشک کنند جهة رفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خناق
و اورام و خوردن آن جهة رفع مغص مفید است دباء بسکون همزه جراد است
بتشدید باء اول سرخ بستانی است دباجه بلغة عراق صعتر بری است دبا
بتشدید باء نوعی از فروع است که بفارسی کدوی رومی گویند دجاج بفارسی
مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و پوست دار او غالب
و خروس بچه اغذی و مایل برطوبه و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبة
معتدل و مرغ بچه الطف از و برطوبه فضلیه و قول ببرودت خروس بچه و خلاف تجربه
و قیاس است چه کل لحوم غیر مائی حارند و مهرای آن کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد
خون صالح و غیر مهرا خلاف اوست و گوشت آب خروس سالدار محلل و ملین طبع و
مخرج سودا و جهة قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار
بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند جهة تبهای مزمن و دوری و رعشه
و ربو و مفاصل و فتح معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده
و صاف کننده منی است و خروس بچه جهة ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ
جوان فربه و جهة تسمین بدن و صفاء رنگ رخسار و هزال و زیاده کننده
جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و یخنی او با روغن تازه جهة سرفه یابس
و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته با نان میده جهة رفع زردی رخسار که

سبب

سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهة رفع خواهش دل و امثال آن و موافق
معده رطبه و جگر و پیه او جهة نرم کردن صلابات و هوا و سوداوی و طلای آن بر گرم او
بر سر جهة مالیخولیا عجیب النفع و جهة شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلو
بقرطم جهة ابتداء جذام و سرگین او جالی و تند و خوردن آن با شراب و یا سرکه جهة قولنج
و رفع سمیت قطر بقدر یک مثقال سفید و طلای او جهة بهق و برص و امثال آن و با
سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و
خوردن مغز سر او بدون پختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد
مجرب دانسته اند و پخته او جهة تقویه دماغ مفکره و برده جنبه دان او که خشک
باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده
تخم نیم برشت جهة تقویه باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر ثبت
زهار و کنج ران مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده
او را سعوط نمودن جهة قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال تازه بید
او رافع بیاض چشم و آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان زنده بوده
بر موضع گزیده هوام بهبندند جهة سمیت آن و بر نسا و بهواد جهة جذب آن بظاهر
و رافع بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ مرغ باشیره و کشک و ماست و یخنی
مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و مطبوخ
آب انگور است و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل
او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند با برهوم سرشته حمول کنند بکارت را
اعاده کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف و مفتت حصاة
و استخوان بال آنست خروس را با خود داشتن مورث قبول و در دست داشتن
موجب ظفر بر خصم است دج بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کوک
از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطوط بخطوط سفید بسیار دیر پر و در کوه
بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قوی تر و
بخور پر او بالخاصیة جهة رفع طاعون و وبا موثر و نگاه داشتن پر او با خود
باعث برکت است دجا اسم نبطی لوفست دجاجا اسم سریانی غرب است دح بحاء مهمله
کریرة الحمام است دجا زعفران است دخن بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و آن

قسم از جاورس است و از ان بزرکتر و در طبع مثل او و در افعال و خواص مانند
ان و مطبوخ مغشر او با شیر و روغن نافع مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و اداو
قابض طبع و قاطع اسهال الصفراوی و مولد سده و سنک مثانه و مصلحش شکر و
عسل و بدلش برنج است دخان الکندر دوده کندر است که او را سوانیده طاسی منکو
کذارند تا دود ان در او جمع شود جهة ورم و قرحه چشم و رو یانیدن مژه و رفع موی
زیاده و التیام قروح اعضا نافع دخان القوارير دوده شیشه است کرم و خشک و مقوی
باصره و جالی و جهة سبل و ناخنه و بردن کوشت زیاد زخمها مفید است و دوده
مرصاف جهة رطوبة چشم و تاکل کوشتهای ان نافع و دوده نیز همین اثر است
و دوده میعه و قطران مثل دخان القوارير است و دوده هر چیز حکم اصل ان
دارد با شدت لطافت دحس دلفنر است دوخیا بلغة نبطی شامل روغن بلسان و
نبک است دو علبو است دادفیطون نوف الکبر است دادفولیطس درو نلطوک است
داداسیج نوعی از لبلاب است و کویند خندریلی است دادافیفن فلومس است دادسوما
یونانی زجاج است دراقن بلغة شام اسم خوخ است دو دوغن زیتون اسم فارسی
عکر الزیت است درخت سم فارسی حجر القمر است درخت کاج اسم فارسی صنوبر است
درخت مشک اسم فاسی غراب است درخت اسم فارسی الوقن است درخت نادون
اسم فارسی درزدار است دومنه ترکی اسم فارسی سنباج است دومنه خولسانی اسم
فارسی کیاه و بخت بزک است و تخم بسباح درمنه اسم فارسی شیح است دودسمنا اسم فارسی
نوعی از پیش است دو دنا اسم ترکی کوکی است دو دناق اسم ترکی ظلف است دو دار
اسم فارسی و لغة فارسی است و او درخت پسته و نارون نیز کویند چه ثمر او چون
خشک کردد از جوف او پشه میکردد و نوعی از غرب است در اول سرد و خشک
و قابض و با قوت جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برک تازه
مقوی دندان و لثه و لعه قاطع اسهال و پخته او ملین طبع ضماد او جهة جراحات
تازه و با سرکه جهة جرب رطب و قطور عصاره برک او که نیم کرم کرده باشند جهة
ورم کوش و اکتحال او با عسل جهة ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قویتر از او
و پکمثقال او با شراب یاب مسهل بعضی بلغم و طلای با سرکه جهة تغییر دادن رنک برص
موثر و رطوبة ثمر او جالی جلد و بشره و جهة تب دق و سرفه مزمن مجرب و ردع خنثی

ثمر خشک قایم مقام رطوبت اوست و چون ریشه او را در اتش کذارند
رطوبتی که از طرف دیکر ان بهم میرسد در کوش چکانند جهة رفع کری که
از امتداد امراض بهم رسیده باشد ازموده است و محرق خون و مولد سودا و
مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش و خشبزک است دو دابیها فارسی
اسبنویه کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل
خربزه کرمک است که ملون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر ملبون را در باب
دانسته اند و غلط است و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی ان و مفتح سده دماغی
است دروبخ بلغت فارسی بیخ است عفریی شکل خاکستری رنک کره دار و عدد
کره او زیاده از دو سه عدد نمی باشد و با اندک تلخی و خوشبوئی و باصلابت و
اندرونش سفید و برک کیاه او شبیه ببرک بادام و مایل بزردی و بر زمین فرش
می شود و بار عنبث و ساقش مجوف و بقدر ذرع و از بستان برک منبر و ید و برکها
ساقش متفرق و بار بکتر و دراز تر از برک تحت و از پنج عدد تا هفت عدد میباشد
و کلش زرد و جوف دار و مستعمل از و بیخ است و قوتش تا ده سال باقی است در سیم
کرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی حواس و معده و جکر و سینه و
مفرح و بالتریاقیه و جهة خفقان و رفع طاعون و کزیدن عقرب و رتیلا و تقویت قلب
و ما لیخولیا و با شکر جهة درد سینه و صداع بلغمی نافع و اویختن قطعه او در درون
خانه بالخاصیه جهة رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او بر پستان بر تخت کز کاه
زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از افات و بستن عددی از ان بر
سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع خواب و دیدن و دیدن خوابهای
خوشست و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اکبیر بارده و حامضه و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش بوزنش زرنباد و دو ثلث او نقل است دردی ته نشستن
عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین لایها لای شرابست که خشک او را طرطر
و بفارسی دارتو نامند در سیم کرم و خشک و در تحلیل اورام مجربست و جهة رفع خمره
و قروح و قلاع و بردن کوشت زیاد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد
او بر زیر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم و در سایر مواضع جهة کلف و نمش و سایر

آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و
محرق او که خشک او را بر روی اخگر یا کوزه گذاشته سوخته باشند که بحدی سفید
شده باشد بغایت جالی و در جمیع آثار قویتر و مستعمل ثانی محرق او ست و کهنهٔ محرق
ضعیف است و مغسول سوختهٔ او جهت غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و باریک
مورد جهت ورم بلغمی مغص ضماداً مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با
قلی و شبت تدبیر کنند جهت ازالهٔ سرخی مس بغایت موثر و چون با رودکان شوره است
سفید در اصلاح نقره و زدودن رنگ مس بیعدیل است و دو الخل لای سرکه در
جمیع افعال ضعیف تر از او ست مگر در منع احکم که قویتر است **دراج** مرغیست
قریب بجثه کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه سمانی کرده است در دوم گرم
و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او زیاده کنندهٔ جوهر دماغ و فهم و حفظ
و مادهٔ منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و خون و زبل
و زهرهٔ او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مفردات پیه او با روغن
زنبق جهت درد گوش عجیب الاثر است **دروفیون** اسم یونانی و بعربی رسوبیه نامند
گیاهیست برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای او کمتر از
زرعی و گلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف و در غلافی کثیف در
و شبیه بغلاف نخود و بیخش بطبری انگشتی و بقدر زرعی و منبتش زمین سنگ
لاخ نمناک و نزدیک دریاها میباشد در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و دو درم
او قاتل است در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانگ و
مصلحش قی کردن با سکنجبین و شیر تازه است و در روی سائیدن او قاطع خون و التیام دهندهٔ
جراحت و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر
و قلع دندان و قطور او رافع کری و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته و جهت
درد مفاصل و امثال آن بسیار موثر است و آب او در تنقیهٔ معادن و ثقل
کردن و خفیف الوزن نان از اشیاء مشهوره مجربه اهل صناعت است و ابن بیطار و
غیره او را اسم دوقو بتر از نقاح بیان نموده اند **درو بطارس** بیونانی بمعنی ولد البلوط است
چه از گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بروی میپیچد و نوعی از بسفایج و بیخش
مشبک و بهم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصه و صلب و براق و سیاه و سرخ

و بزر

و تیره رنگ تر میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندی و تلخی است در سیم
گرم و خشک و بلکه در چهارم او کشنده است با التهاب و درد شکم و بغایت قابض و مغص و ضماد
او جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یکدانگ و ما لبدن
سائیدهٔ او بر بدن و زد پاک کردن بازتان نمودن او و درستی دندن موی عجیب الاثر
دانسته اند **دوپاس** معرب از دروس فارسی و نوعی از درد منه است گیاه او بقدر
شبری و زیاده از آن و در ساق او شاخها رسته و برگش شبیه به برگ کتان و سبز مایل
بسیاهی و عدد برگ هر شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بیخ
و تخمش شبیه بفلفل کوچک در سیم گرم و خشک و با برودت و نمند ز هم تا نرم او سکر قوی
و زیاده از آن کشنده و مجانق و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و رافع یرقان و ریاح و گویند
چون در روغن طبخ داده بوزن او از دکندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد
از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب و مضر سپرز و مصلحش کثیرا
و کتیرا است و مؤلف تذکره درماس را بتجرید تکریر نموده است و نه اینچنان است و شیوه
اسم فارسی دردا است و شیش جسر است و عباد اسم سریانی قاقیا است و عامیون
انبوز است و عنا علاک الظیم است **دفلی** بفارسی خرزهره نامند و بیونانی شربون
و بسریانی دوبون و بعربی حبن گویند و آن نباتی است بقدر دو زرع و زیاده از آن
برگ او عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بدبو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و
سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و درخشنده و برگ و چیزی مثل دوم او مجتمع
شده و ثمرش طویل قریب بشبر با زخمی تا مانند پشم و بیخش دراز و باریک و شور
و سرخ او بیخ و نهری میباشد و در تمام سال اصل او باقی و در تابستان گل میکند
و بری او عظیم تر است در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و
بلک و نفیع او سم جمیع حیوانات و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشندهٔ
انسان و استعمال او مخصوص بخارج بدن است و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر
نیم وقیه رافع سم هوام و طلای پخته او که بعد از آن سائیده باشند جهت
ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار
و حکه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوانات و با افیون و انبق
جهت دندان جمیع قروح آن مجرب دانسته اند و ذرور برگ خشک او جهت زخمها

وحمول او جهة درد رحم و آب برك و كل او جهة جلای رخسار و اصلاح موی
بی عدیل است و آب مطبوخ او کشندهٔ کیك و ساس و ارضه بغایت مؤثر و عرق
کل و برك او و ادرار او مهر آپخته باشند و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر
نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهة قرحه که مقعد محللی
و جهة جرب و حکه و دفع برص از مجربات است و یکدرهم او کشنده بخناق و التهاب
و مضر شش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوزنش حلبه و نیم وزن او برك
انجبار است و از خواص اوست که چون با موی سر تقطیر کنند قطع شعله کوکرد
کند و باعث عوض او شود و هرگاه در آفتاب تصفیه زنجفر کنند جاری سازد و
چون او را با وزن او خطف تر و مورد تازه با سرکه کمد زراو بقدر عشر دفلی ملح
العلی و عشری نوشادر و عشری اندروت حل کرده باشند سائیده و تقطیر بر مجدد
ثلثه نمایند و مکرر اعادهٔ تقطیر مجدد نمایند و تصفیه کنند عقد ارض هارب
نمایند و تصفیهٔ معقود بمقاطر او و نحو آن باعث تسمیع کردد و مؤلف کتاب بحر الجمان
و تنقیه و اقامت مجرب شمرده اند دقاق الکندر بره های کندر است که از او
منتشر کردد و فیرفیا بلغه سریانی بطخ است و فقاس بلغه سریانی بولاء
و قطامابون بلغه من بور مشك ترامشیع است دقیق النحل بفارسی کشنیز خرما
کوبند و آن طلع رسیده است دلب بفارسی چنار نامند و آن درختیست معروف
و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشك و با حرارت قلیله و جالی و ضماد
برك تازه او جهة ورم زانو و پخته او در شراب جهة ورم چشم و منع ریختن
مواد رطبه و دفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة
درد دندان و در شراب جهة سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف
وجهة برص و دفع رطوبت متعفنه زخمها و با آب جهة تقشر جلد مفید و
ثمرش با پیه جهة سوختکی آتش و نفوخ کل او که از ثمرش کرفته باشند جهة
قطع رعاف مؤثر و بخور او و پاشیدن آب و جرم او کشندهٔ جعل است و غبار
که بر برکش می نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و قصبهٔ ریه است و مصلحش
شیر تازه دلبال نوع کبیر قنفذ است و قنفذ بجلی بزه کوبند و بترکی کوکرپی و در مازندران
سال تشی و در کیلان شال کره نامند و آن حیوانیست قریب بسنك پشت و درشت

او

او بجای موی خارهای ابلق در سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و
از قلم باریکتر و طرفین او باتندی و ضرر و سوختهٔ او جهة جراحات مفید و در سایر
خواص مثل قنفذ است و ان شاء الله مذکور خواهد شد دلبك ثمر کل سرخ صحرائیست
مثل بار کل سرخ بستانی و با اندك شیرینی و عفوصه و زرد مایل بسرخی و بقدر زیتونی
و در تنکابن کلبلك نامند و ترکی است و باصفهان تن کل نامند و کل نبات او پرخارتر
از کل بستانی و کلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف و ثمرش مزغب و محتوی بر دانهای
سفید طولانی در دوم سرد و خشك و قابض و رادع و جهة اسهال صفراوی و دموی
و تقویت معده و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغرهٔ طبیخ او و سنون آن جهة تقویت
لثه و خناق مفید و بدلش ثمر کل سرخ بستانی و قدر شربتش تا دو درهم و جرم او
مورث سعال و مصلحش کلقند است دلبوث اسم عربی بیخ سوسن صحرائی است مثل
دو پیاز که ملاصق هم باشند و بی پرده های که پیاز است و بالای بزرکتر از دیگری
و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل بسفیدی
و برکش بسیار کوچکتر از آن و ساقش قریب بذرعی و ثمرش مستدیر و منبتش اراضی
معموره و مزارع است و در آخر دوم کرم و خشك و با رطوبة فضلیه و جاذب و جالی
و مسمن و مبهی و کویند بیزرك فوقانی محرك باه و زیرین باه زنان و آشامیدن با لای
ملح اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد در یك رطل نبید خیسانیده هر روز از نیم رطل
از آن نبید بنوشند جهة خشك کردن بواسیر و دفع ریاح آن مجرب دانسته اند
و بدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ او و ماء العسل جهة تحلیل غرب نافع و طلای
او جهة سرخی رنك رخسار و دفع آثار و فرزجه او جهة کشودن حیض مؤثر و مضر
حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست
شبیه بسمور و در اصفهان موسوره نامند و بفارسی وله کوشتاو مبهی و در سایر
افعال مثل سمور است دلفین اسم یونانی نوعی از سمك و بفارسی ماهی پیوند و راز
و بدبلغمی که ماهی نامند سر او شبیه بسر خوك و بی فلس است سرد و تر قریب
الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او کرم و خوردن و مالیدن
روغن او جهة درد مفاصل و چون در جوف حنظل کذاشته باشند جهة کرانی
سامعه و او پختن دندان او بر اطفال جهة دفع فزع است دلم بلغت مصر اسم

وورشاز است دلیس نوعی از صدف است ودر مضرام الحلول نامند وان ورع
بری است دلاع اسم عربی بطیخ هندی است دلدع بلغة اهل بیت المقدس
نوعی از کلج است وبیونانی سقند ولیون نامند دله اسم فارسی دلق است دم
اسم عربی خون است وخاصیت خون هر حیوانی در طی ذکران مذکور است ومجموع
ان محلل اورام وجالی بیاض عین وبرشته او قاطع اسهال ورافع سموم است دم
الاخوین بفارسی خون سیاوشان است وان صمغ است خالص الحمره مایل به بنفشی
وقوتش مدتها باقی میماند وگویند عصاره گیاه سرخی است واز سقوطری ونواحی
هند خیزد وگیاه او معروف نیست در سیم سرد وخشک وقابض قوی وقاطع خون
از جمیع اعضا ومنبت لحم ورادع سیلان فضول وجهة حرارت جگر واحشا والتیام
جراحت شمشیر وامثال ان بغایت موثر وجهة زحیر واسهال دموی وصفراوی
وسحج وشقاق مقعد وتقویه معده ولثه وبازدارنده مرغ جهة قروح امعا واکحال
اوجهة تقویه باصره وقرحه نافع ومضر گرده کثیرالقدر شربتش از نیم درهم تا یک مثقال
شادنج وعصاره خس است وچون بلور وشیشه را باو رنگ کنند صاف تر از
عقیق می شود ود راین امر عدیل ندارد دماغ مغز سر حیوانیست سرد وتر ودیر هضم
وباقوه تریاقیه ومقوی دماغ ومولد منی وطلای او جهة رفع خشکی دماغ و
سرسام وشقاق نافع ومضر معده ومصلحش نعناع وسرکه وآب کامه وادویه
حاره است دمعه الحجر گویند صمغ لبلاب است وبغایت جالی وجهة سرد بن موی
ازموده است دماد م نوعی از لوبیای هندی است بغایت دماشی وسرخ
وشقاق وبرسر او نقطه سیاهی وبهندی مور نامند گرم وخشک ومقوی
دماغ رطبه وقاطع سیلان اب دهن وقدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگ
دمیا بیونانی نوعی از ماهی است که سبیا نامند ومذکور خواهد شد دملیه
بلغت مصر نوع ریبون افسنتین است دم البنین ودم الثعبان دم الاخوین است دمعه
العاشق حب النیل است دمسیچه اسم فارسی صفراعوز است دمود اسم ترکی
حدید است دمور تکان اسم ترکی خراست دنده بفارسی بید انجیر خطائی است
ومشهور بحب السلاطین میباشد وگیاه او بقدر دو ذرعی وبرگش مثل برگ بادنجان
وازان رقیق تر وگلش بد بو رنگ ثمرش ودانه او در غلافی رقیق مایل بسبزی

وقوتش تا سه سال باقی است وقسم چینی او بزرگ دانه شبیه به پسته وقسم بحری
شبیه بدانه بید انجیر وغیر منقط وسیاه وکوچک وبطی العمل است ومورث مغص وقسم
هندی متوسط المقدار واغبر مایل بزردی ومنقط بسیاهی میباشد وبهترین اقسام
چینی سفید مایل بزردی وبعد ازان هندی است در اول چهارم گرم وبغایت تند
ویابس ود ر جوف مغز او پرده ایست وان در سمیت مثل بیش است وبدستور پوست
او باید جدا کرد وهرچه بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است
واقسام ان مسهل بلغم وسودا وجاذب رطوبات خام از مفاصل ومفتح وجهة استسقا
وبرقان ونقرس وسنگ گرده ومثانه ودرد کمر ووركین وساق نافع وطلای او حافظ
سیاهی موی ومورث خزاز قرحه وتقشر جلد وچون برلب رسد سرخی او دزایل
کند وتکرار ان موجب برص لب وضماد او با ماست جهة شقاق وبرص حیوانات
وبا ادویه مناسبه جهة جمیع اورام بارده واوجاع مفید وقدر شربتش در قوی
الابدان یک عدد ودر غیر ان نصف عددی که با مصلحات باشد ومضر محرورین
ویک درهم او کشنده باسهال مفرط وقطع امعا ومغص بعد از جدا کردن پرده درون
او نشاسته وکثیرا وگل سرخ ویکشب در آب لیمو گذاشتن ومعین فعل او ترید و
عصارهٔ عاصف وهلیله کابلی وانیسون وپیاز عنصل وزعفران وبسفایج است
وبعد ازان خوردن اب سرد وشیر وربوب حامضه ومشوی او را مضرت کمتر و
در هوای بسیار گرم وبلاد حاره پاییز ونحیف الابدان واستعمال او جایز نیست
دندوان در اقود نست دنقه شیلم است دیق سپستان است دفقر انصل است
دنبه اسم فارسی لیه است دندان فیل عاج است دنبلان اسم ترکی کشنیز است دوا الغزال
بیونانی نباتی است که در سنگ وزمین سخت میروید وساقش مثل ساق ریباس
وطولش زیاده به شبری ومایل بزردی ورغبا وبرگ مایل بزردی وبرسر او چهار برگ
مربع شکل وسبز مایل بسفیدی وبربالای برگها جزری میروید بی گل وتخمش دران و
خوشبو وخام وپخته او از ماکولات است در اول ثالث گرم وخشک وبا اندک تندی
ومقوی معده ومدر بول وملین طبع ومحلل وجهة رفع دروغ ورباح شکم وخوشبو
کردن دهان نافع است دوسر نباتیست مثل گندم ومنبت او گندم زارها واز آن
دراز تر ودرشت تر ودانه ریزه وباریک وخوشه او متفرق وپوست او سیاه

وبعضی ازان سرخ ودر هم خوشه در غلاف باشد بشکل فلفل سودانی واو در میان پردهای
غلاف وخوش طعم گرم وباندك خشکی ومنضج ومحلل ومسهل اقسام کرم معده وضماد
او جهة اورام صلبه وداء الثعلب وبا آرد گندم جهة منجر نافع ومضر شش ومصلحش کتیرا
وقدر شربتش دو درهم است **دوقو** بیونانی اسم تخم زردك بری است شبیه بانخواه وازان
سبزتر وباندك تندی وگیاه او زیاده بر شبری وبرگش مثل برگ رازیانه وازان ریزتر وچترش
او مثل چتر کشنیز وگلش زرد وتند ورغب دار وخوشبو وبعضی بسطبری انگشتی وباریکتر
ازان وقریب بشبری وطعم او مثل زردك ودر قرنوبین کرزا گویند ودر جمیع افعال قویتر
از بستانی است سوای تحریك باه ودر حرز خواص بیابانی ومانند کور شده ومراد از دوقو تخم
او ست در سیم گرم ودر دوم خشك ومدر بول وحیض وعرق ومفتح ومقوی معده
وباه وهاضمه ومحلل قوی ودافع ریاح وجهة سرفه کهنه وفضول سینه و
سنگ مثانه ودرد مفاصل وحب القرع وتحلیل نفخ ومغص وشقیقه ورحم واعانه
حمل وگزیدن هوام ورفع عسر ولادت ویبس اطفال وجهة استسقای طبلی مجرب وازاید
وضماد او محلل ورم بلغمی وقدر شربتش تا دو درهم وگویند مضر باه محرورین است و
مصلحش کتیرا ومضر مثانه ومصلحش مصطکی وبدلش دو وزن ان تخم زردك وگویند
بوزنش تخم کرفس است **دوقس** بلغة یونانی شامل دو قسم نباتست یکی شبیه بکرفس
وخوشبو وتند وتخمش شبیه بانجدان ودیگر برگ مثل کشنیز وگلش سفید وچترش
او مثل چتر زردك وتخمش شبیه بزیره وباتندی ودر طعم شبیه بزردك وبرگش
بی رغب در سیم گرم وخشك وتخم هر دو قسم در افعال وخواص مثل دوقو وازاو
اندك ضعیف تر وتخم قسم اخیر را بدیلمی کیك واش گویند چون ساییده در جامه خواب
بپاشند دفع اذیت کیك کند وجالینوس دو قسم دوقو را یکی میداند واسقوریدوس
دوقس را از اصناف زردك بری شمرده واین تحقیق اقرب است وحقیر اقسام او را مشاهده
نموده است **دود البقل** بفارسی کرم سبز نامند وان جوانیست شبیه بهزار پا و
ازان کوچکتر ودر غایت سبزی ودر سبزه زارها ودر سر کوههای سبز بهم میرسند سرد
وخشك وتاثیر او با رطوبه وما لیدن او با روغن زیتون جهة گزیدن جانوران
واشامیدن او جهة رفع سموم مشروبه نافع است **دود الزبل** کرمیست زرد رنگ زرد
گرد در مزبله متکون می شود تکرار ضماد مطبوخ در روغن زیتون جهة قرطنه کرم

مغفوره کیس

کچلی است ورفع داء الثعلب مجربست وما لیدن روغن او جهة بواسیر وامراض
مقعد مفید دود ادم بالف وبی الف چیزیست مثل صمغ وسرخ مایل بسیاهی ودر بیخ
درختهای کهنه متکون می شود ودر افعال قایم مقام مومیائی است دود خشب الصنوبر
کرم درخت کاج است قریب الطبع تر از دمع ویکمثقال او سم قاتل است وضماد گویند او
در گشودن ورمها وازاله کلف وزخم کردن اعضا قریب الفعل است دود الخل کرمیست
که از سرکه وشراب بهم رسد ضماد او رادع ومحلل ومقوی اعضا است وسعوط او جهة
رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است **دود القز** کرم ابریشم است در اول حال
او عجب است ریزه ومدور وکبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته
بعد از بیست روز در اول فصل بهار متکون میگردد وشبیه بمورچه است
وبتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد ودر این مدت شش روز
اصلا برگ توت نمیخورد وبار اول یکروز وبار دوم دو روز وبار سیم سه روز وبعد
از پیله برخود تنیدن رنگش سرخ وبهیئت دانهٔ خرمای شود وبعد از چند روز
که پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید لون وپردار میباشد ونر وماده او
باهم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته می پرد واز رغد وگیا
ومغربی ومرور زن حایض فاسد می شود در اول گرم ودر دوم تر وسه درهم
از خشك ساییده او با مرق گندم که چند روز بدستور بیاشامند در تسمین بدن
ونیکو کردن رخسار بغایت مفید وتعلیق زنخ باو بغایت سمن ان وخاکستر سوخته
سوخته ان جهة التیام زخمها ورطوبه ان جهة رفع اثار وضماد مطبوخ او
در روغن کنجد جهة اورام وخناق واشامیدن او جهة خفقان نافع وتعلیق
خشك او با رجه سرخ جهة رفع تب موثر است دواء الثعلب بلغت مصر سلیمانی
است دوام شامل درخت مقل وبلوط مستدیر است دوادیس اسم
فارسی دزباس است دودس شوکران است دود الجراد نبات وزدا است دو
حولی دلبوث است دودقوبری ودقولغریاد وا با الغریا است دوسن ماء
الحدید است ددم بلغة مغربی خرما است دولو الخطاطیف خا الهند بنو است
دواء الحیه جنطیانا است دوك طالیفرم است وبلغة هندی اسم خاکست دوبا
دوج کاکنج است دود القرمز ودود فرفر است دواء النمر بیخ دیهو کست دوید

نوعی از لوف است دوقوفتیا بونانی حنظل است دوقس بصل است دولبیدا رخلاست
دوقطاس مثلث طرامشیع است دواله اسم فارسی اشنه است دوشاب خرما دبس است
دوشاب اسم فارسی منفخج است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی دخان
است دوکی اسم ترکی ارزن است دولی اسم ترکی جلبد است دوشان اسم ترکی اوسانه
دوشان قوردکا اسم ترکی حنف است دونه اسم هندی مرزنجوش است دود اسم هندی
بهمن است دوری بکن اسم هندی باد نجان است دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان
مذکور شد بهترین او تازه قوی الرایحه خالی از حموضه است که شبیه باب بسیار زنده
مایل بسرخی باشد و زود حل شود در اب او را بقوام سر کند و در ته اب نشیند و شیر را
منجمد کند و چون بر لباس بچکد از شستن باب اثری از ان نماند و در چشیدن
زبان را اندکی بگزد و باقبض باشد و هرچه در او این اثار نباشد مغشوش است و خوب
او را قوت تا چهل سال باقیست و انچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل
اورند قریب القوة باوست و انچه بالفعل متعارفست از جهة عدم درخت
بلسان که از عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و سنبله سایله و فقاحه و روغن
تخم ترب بالسویه گرفته در ده مثل ان در روغنهای کهنه می جوشانند تا ربع بماند و
صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر اثار او را دارد و قریب باو شبیه
باو میباشد در سم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق
سموم هوام و خناق و تمر سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب
و رحم و قوة باصره و اشامیدن او جهة اخراج زلوی حلق و سرفه و رعشه و امراض
دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و
نفس الانتصاب و درد کلو و حرقة البول سلس البول و امراض مقعد و ضماد او
جهة استرخای قضیب و رفع لرز و تغییر رنگ وضع و دردهای رطوبی و جراحات
و پاک کردن و چرک ان و حمول او جهة اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهة درد
گوش و اکتحال او جهة درد گوش و اکتحال او جهة ابتداء نزول اب نافع و قدر شربتش
تا نیم مثقال و بدلش بکوزن نیم تا دو وزن او روغن زیتون کهنه است با روغن زرافی
که حب بلسان در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ادهان است
و بدل ان و چون روغن زیتون را هفتاد بار مثل او اب صاف بجوشانند با اب ها

سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بهتر از او
دانسته اند دهن باصطلاح اکثر روغن زیتونست و بعرف اطبا جز منبست
که از اشیا بطریق مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات و انچه از حکیها و شکوفها
وغیر انها گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و انچه از قرع معکوس
تقطیر کنند قوی تر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستورات اول مذکور است دهن الرئی
الاسمانجونی دهن ابرسا است و در حرف الف مذکور شد دهن الزیت در حرف لام مذکور
دهن البزر روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است دهن المبارک الحب المقله روغن جو است
و مذکور شد دهن الاترج روغن ترنج و مذکور شد دهن الحل بحاء مهمله روغن سمسم است
دهن الخل بخاء معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستورات ثانی مذکور است دهن
الجل روغن گل سرخ است دهن علی او مالی است دهن الخلوع روغن زعفران است
دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطم روغن حبة الخضرا
دهانج رصاص اسود است دهنه اسم شبه است دهستا اسم فارسی سرعا از است
دهن الصوانی روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس مذکور است
بفارسی دهنه فرنگ نامند و ان سنگی است که در معادن مس و نقره و غیر ان
از بخارات معدن متکون میگردد و مثل زنجار که از معدن طلا بهم رسد و دهنه
بجای زنجار معدنی است او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید
و در تیرگی ان تیره و فرنگی عبارت از اوست و بعد از وطاوی مایل بسرخی و شفاف
و بعد از ان زرد و زبون تر بن او طاوسی مایل بسیاهی است و انچه سائیده او زرد باشد
طلائی نامند و هرچه محک او سفید کرده و نقره و سرخ ان مسی و تیره و سیاه انرا الهمی
گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و
نیم درهم از او فاد زهر سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعا و علاج
بدبر نیست و اکتحال او جهة تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع اجناس بول
دوالیست اکتحال او از خواص غریبه است و طلای او با سرکه جهة قوبا و سعفه
سوداوی و بهق و برص و سعوط محلول او با اب سداب جهة رفع صرع بیعدیل
است و بدستور نفوخ او با مثل تا سه دفعه همین اثر دارد دهانوره اسم
هندی جوز ماثل است دهی اسم هندی ماست است دهون اسم هندی

دخان است دهماسا اسم هندی شکاعی است دهنه فرنگ اسم فارسی و هندی ذهبی است
دیودار اسم فارسی است و بعربی شجر الجن و اهل هندی و صنوبر هندی نامند و
منبت او بلاد هند است وان درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه
بشاخ زرنباد و باندک تندی و تلخی و شیر او محرق و معطش و در چهارم گرم و در
سیم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشکور اهل صناعت و گویند نگاه داشتن او باعث
اطاعت خلق می شود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهت اورام بارده نافع
و سایر اجزاء او بود ار در سیم گرم و خشک و اشامیدن سائیده او جهت استرخاء و فالج
ولقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده
و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهت خروج مقعد نافع و مضر شش و
مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم است دیفروجس یونانی
بمعنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و ان خاکی است که از
چاه قدس بیرون اورده در افتاب خشک کرده مجفف انند و قسمی خالص است
که بعد از گداختن در بوته میماند و در طبیخ و قبض مثل مس است و قسم دیگر
مرقشیشای سوخته است اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک و بسیار مجفف
و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان والتیام زخمها و لهاة منقطع
و حبس خون ان و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن موی
و با موم روغن جهت تحلیل و سلیه و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق
جهة نبهای خناق نافع و اشامیدن او کشنده است دیسافوس یونانی داء
العطش وان هم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق
و شبیه ببرگ کاهو و بهندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار مرغب
و در بیرون و درون برگش بر امدگیها مثل حباب و خاردار و طرف برگ
متصل بساق مجوف و عمیق و اب باران دران جمع میشود و بر سر شعبه که
از ساق رسته چیزی شبیه بخار پشت و خاردار و طرف برگ متصل و بعد
از خشکی سفید میشود و چون میشکافند در جوف او کرمهای ریزه شفاف
میباشد و قوتش مدتها باقی است در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوت نرم کننده
و جالی و اشامیدن نقیع و مخلول او در اب سه روز متوالی جهة سپرز و تحلیل خلط

غلیظ و نسیم و رفع ثولول و پخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم
معده و محلل خناق و ضماد پخته او جهة بی حس کردن عضو که ادراک الم
بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ او با شراب جهة شقاق مقعد و بواسیر
و تضمید سر او که بجای ثمر است پختن و بستن بر موضع گزیده افعی و غیر ان جهة
سمیت نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند و از ان قدری در شیر دیگر
ریزند باعث انجماد ان میگردد و چون کرمهای جوف ثمر او را در پوست جوز
بسته بر گردن و بازو به بندد جهة رفع تب ربع موثر دانسته اند و مضر گرده
و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا سه درهم است اسم فارسی است و مرک موش
عمل نیز گویند و ان زرنیخ و اهک و زنجار و زیبق است که مجموع را سائیده و در
دیک مضاعف تنقیه تصعید کنند از جمله سموم قویه و تند است و
جهة بردن گوشت زیاده زخمهای متعفن و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و
اکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با عسل جهة قلع اثار
جلد و دانه بواسیر موثر است دیامرن اسم یونانی شربت توت است دلیه
حماحم است باسلیقون جوارش کمونی است دیاقودا اسم یونانی شربت خشخاش
است دینادا اسم یونانی تخم کشوث است دینارویه اسم فارسی قسمی از خراطین است
دیك اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد دیوباقونطس اسم
یونانی اصل اللوف است دیفروجانس دیفروجس است دیواسیر بلبوس
است دیوانجیر تین بری است دیواسیت حند قوقای بری است
دیوخار اسم فارسی عوسج است دیوخچه اسم فارسی علق است حرف الذال
ذافنی اسم یونانی غار است ذاماسکینا اسم رومی اجاص است ذافنی الاسکندرانیه
کیاهی است برگش قریب بدرخت جار جبلی شبیه به برگ مورد و از ان بزرگتر
و سفید و طول شاخها یکقد و سبزی و از ساق و ما بین برگ ثمری رسته بقدر
نخودی و سبز و مدور و بخش خوشبو و شبیه بعود و تند طعم در دوم گرم و خشک
و مدر و مخرج جنین و جهة تقطیر و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش
از بیخ و ثمر تا دو مثقال است ذافنی دیلاس یونانی بمعنی شبیه الغار و قسمی
از ما زریون عریض الورق است و بمغربی ما زو و در شام مقله نامند و قسمی

بقدر زرعی و شاخهای او بسیار و باریک و از نصف اعلی میروید و پوست شاخها
قوی و سرخ و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانهٔ او کوچکتر از حب
الغار در آخر سیم گرم و خشک و مدر و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقی و مدر
حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر
شربتش از یک تا سه قیراط و از ثمر تا پنج عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش نشاسته
و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریون است **ذبل** پوست سنگ پشت هندی است
و گویند استخوان اوست و بغایت شبیه به بعضی اجزاء او مایل بزردی و براق و صلب
در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر و با
عسل جهة التیام قرحه قصبهٔ ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و
سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوخته او با سفیدی تخم مرغ جهة
شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج ان نافع و فرزجه
او مانع سیلان رحم و انسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و
مصلحش شبت و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانهٔ او با خاصیه
جهة رفع نخاله بن موی و تولد قمل و ریختن او مؤثر است و چون او را با چوب داری
که ادمی را کلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و قتله
مؤثر و مجرب دانسته و بدستور در اصلاح مثانه ضعیف مؤثر است **ذباب**
بفارسی مگس نامند و نیکوی او از فضلات میباشد اول کیفیت سفیدی است و کثرت از
بکهنه پنیر بهم میرساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزند و گویند چون صورت
مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی بگذارند منع او می نماید در اول گرم و تر
و بهتر او سیاه و بعد از ان ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست محلل و جاذب
و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده جراحات و مانع انتثار موی و داء
الثعلب و حکه و قوبا و چون پر او را انداخته بر موضع گزیدهٔ زنبور بمالند رافع
ان الم و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهة داء الثعلب مجرب و جهة تحلیل
ورم چشم و رفع گوشت زیاد پلک و شعیره ان ازموده و نفوخ سوخته او در
مجرای بول جهة رفع احتباس بول مؤثر و اشامیدن او با شراب جهة عسر ولادت
مجرب دانسته اند و محمد بن زکریا گوید که خوردن پخته و خام او را هنود جهة

تقویة باصره و منع جمیع افات مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با اب و عسل
بنوشند جهة ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بجوتل
و در آفتاب بنشیند محلل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است
و روغن او که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند
جهة رویانیدن موی مجرب است **ذراریح** بحاء مهمله حیوانیست بقدر زنبور
و پهن و بدبو و با نباتات تازه میباشد و بترکی الاکلنک و بدیلمی دارسالش نامند
و بلغة اصفهان قنبی از سبز است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی
و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر
مستعمل اند در آخر سیم گرم و خشک و بسیار تند و مفرح جلد و از سموم قتاله
و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سبزه و محرق او شربا
مستعمل است و خوردن او با مرق گوشت گاو بدستور با روغن زیتون جهة رفع
~~خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطعهای خون منجمد با بول~~
و شارب او دفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطعهای
خون منجمد با بول شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد انکه سنگهای کوچک
سبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج ان میکند و در
ادا اخراج سنگ کرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه بر
پارچه پیچیده بجا در سر که جوشان بدارند باعث تلطیف ان می شود و استعمال
جایز است و ضماد او جهة داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع
ناخن فاسد شده و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و
بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جدری
و نمش و اکتحال او جهة ناخنه و روغن زیتون که در او خوشانیده باشند
جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش
نافع و قدر شربتش یک عدد سوخته او و زیاده کشنده بدرد مثانه و مغص
و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلال العقل و چون قسم سیاه منقط
بسرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب گذارند تدهین او جهة منع
ابتداء کچلی و قلع مزمن او مجرب است **دردح** بتشدید راء واحد ذراریح است

است
ذرقون عنب الثعلب مخزن است دزق بضم اول وفتح ثانی چند قوقای بستانی
ذرة جاورس هندی است وان دانه ایست سرخ وسفید ونباتش مثل
کیاه نی وسرد وخشک وقوی الغذا وغلیظ تر از دخن ومجفف وحابس اسهال
ودر جمیع افعال مانند خندروس ومصلحش روغنها وشیرینیها است ذرة مکه
خندروس است ذرلیس طهموج است درباس ثافسیا است ذرق بجزم ثانی سرکین
طیور است ذرو الطرخ قطاز است ذفری اسم عربی سداب بری است وهرچه
کریه الرایحه است بدستور زفرانامند ذقل قطر اسالیون است ذکر بجزم
ثانی ذرا ونه طویل است ذنب الخیل نباتیست باصلابه ونوعی از لحیة التیس
دانسته اند منبت او کنارابها وشاخهای او بسیار مجوف ومایل بسرخی
وباخشونه وبرکره وکرهها باهم متصل وبی برگ وبازبان شبیه برگ از خس
واز کرهها روئیده ودر اطراف شبیه بدم است واز اشجار مجاور منبثت
میکردد وبی گل وثمر وبعضی کویند گلش مابین سفیدی وکبودی است وقوت
مدتها باقی میماند در اول دوم سرد ودر آخر خشک وقابض وبی لذع وقاطع
نزف الدم ونفث الدم وجهة قرحه امعا وجراحت مثانه وسرفه وعسر
نفس حار واقسام اسهال حار واستسقا وورم حار جگر وامراض سینه و
کثرت شرب وجهة التیام فتق والتیام روده مقطوع مؤثر وضماد او جهة
التیام جراحات عظیمه وعصب مقطوع وفتله امعا وورم مقعد واورام حار
اعضا وسعوط اب او جهة رفع رعاف وقدر شربتش یکدرهم ومولد سودا ومصلحش
شکر وروغن بادام است وبدلش انجبار ذنب البغل کیاهیست ساقش بقدر دو ذرع
واسفل از مثلث واعالی از مستدیر وباخارهای نرم متباعد وبرگش شبیه
برگ گاوزبان ومزغب واز ان کوچکتر ومایل بسفیدی واطرافش خاردار وروی
سرهای او چیزی مستدیر ومزغب وبنفش رنگ وحمرد روسط او رستنه مانند
موی ولیمو در دوم خشک ودر اول گرم وقوتش تا سه سال باقی وبا رطوبه
لزجه وقوت قابضه وجهة رفع اورام بیعدیل وجهة التیام جراحات وتسکین
درد مفاصل وسیح او جهة مستحکم نمودن استخوان شکسته شرب او وضماد او نافع
وطلای عصاره او جهة استرخای اجفان مفید ومصدع ومصلحش کثیرا

وبذر

وبدلش عنب الثعلب وقدر شربتش یک مثقال است ذنب العقرب بزرجا لبوس صامر مالست
وبعضی کویند ثمر کیاهی است شبیه بدنباله عقرب وزرد رنگ ونبات او کمتر از
دریه ودر بلاد سرد سبز نشو میباشد در سیم گرم وخشک وجهة سم عقرب
وجمیع سموم بارده نافع است ذنب السقطا باصطلاح شام کیاهیست برگش شبیه برگ
بلوط وگلش زرد وبیخش شبیه بشلغم وظاهر او سیاه وباطن برنگ خون وضماد
باسرکه جهة گزیدن سنین بحری نافع است ذنب الخروف کیاهی است بیخش باریک وطعم
او سفید ومجوف وبرگش متباعد وشبیه برگ راسن وگلش زرد شبیه بگل
شاه بری وتخمش باریک وطعم او مایل بتلخی وتندی وبا اندک لزوجة در آخر
دوم گرم ودر سیم خشک وعصاره او وبدستور سائیده برگش جهة بیاض چشم
بیعدیل وجهة گزیدن سگ دیوانه قبل از انکه از آب خوف کند بسیار مؤثر
ومسکن مغص ومحلل ریاح وقاطع خون ورافع سپرز ومضر گرده ومصلحش کثیرا
وشربتش تا یکدرهم وبدلش ربع ان بخور مریم است ذنب الحروف ذنب الحروف است
ذنب الفاره لسان الحمل است از جهة شبیه بودن او بدنباله موش ذنب القرش
بلغة شام ذنب الخیل است ذنب اللبوه ذنب السبع است ذو ثلث حباة زغرود است
ذو الف ورقات مرنا قلن است ذو مایه شوکه وذو مایه راس قرصعنه است ذوخمس
اوراق وذوخمس اقسام وذوخمس اغصان وذوخمس اجنحه بنطافلن است ذوخمس
اصابع انثلوا است ذوخمس ورقات شامل چند قوقا وکیاه خصیة الثعلب وقصعف
وطریفلن است ذو ثلث شوکات شکاعی است ذو ثلث الوان وذو ثلث اوراق طریفلن است
ذهب بفارسی زر وطلا نامند معتدل مایل بحرارت ومقوی دل وحرارت
ورطوبه غریزیه ومفرح وجهة خفقان ووسواس وجذام وجنون وانواع
بواسیر وامراض سوداوی وصفراوی ویرقان وسپرز وضعف گرده وسنگ
مثانه ورفع هموم ومحلول نخاله او که با مروارید وآب برنج حل کرده باشند جهة
جذام مجرب وبدستور جهة زحیر واسهال دموی ومحلول او با نوشادر فقط جهة
اخراج سم مجرب وطلای ان محلل اورام وجهة داء الثعلب وداء الحیه وبهق وبرص
واکتحال او جهة غلظ اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه واشامیدن وانباشتن
او در دهان عرب جهة رفع ان مجرب ومیل سرمه که از آن بسازند جهة تقویة

بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهة اکله و سنون او جهة درد دندان و اسنان
ار درد دهان جهة بدبوئی ان نافع و ساختن انکشتری ان جهة داخس و ام الصبیان و
مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او را جهة دفع فزع اطفال مجرّب دانسته اند و بسیار
این خاصیت را مخصوص دانه مجری یعنی درخرد لی کرد نهایت صلابت میباشد و با
طلای معدنی متکون میکردد دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث
دفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و کوش را چون با سوزن طلا سوراخ
کنند هیچ وقت التیام پذیر نکردد و کویند مضر مثانه و مصلحش عسل و اکثر را
اعتقاد آنکه اصلا ضرری در او نیست و چون طلا را بنهجی سحق نمایند که از اجساد
چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در ان وقت خوردن او باعث طول
عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در این امر چیزی عدیل
او نیست و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط
و نیم است تا یکدانک و بدلش یاقوت محلول است و چون از طلا بشکل ملیله ساخته
در خواب و بیداری صاحب توحش و تمنی و خفقان و خیالات سوداوی در دهان
نکاه دارند رفع جمیع اغراض مذکوره میشود **ذئب** بفارسی کرک و ترکی قورد نامند
جوانیست معروف و مزاجش در دویم کرم و خشک و جگرش جهة امراض جگر بغایت
نافع و با اب و شراب رافع استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهة یرقان و با اب
کرفس جهة سپرز نافع عافث مقوی افعال اوست و قدر شربتش یکدانک و سرگین او
بسیار کرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و اشامیدن
او تا یک مثقال با اب کرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهة قولنج ریحی
الاثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهة خناق بلغمی بغایت مفید و بخور او
باعث جمعیت موش از ان موضع و بول و خون او قاطع حمل زنان است شربا و حمولا
و بدستور خصیه او همین اثر دارد و قاطع شهوة النساست و ارسطو فرموده
که یک مثقال خشک او با اب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه و با سعتر جهة درد
تهیگاه بسیار نافع است و زهره او بقدر دانکی با عسل جهة تب ربع و قولنج
و استسقا و بلغ بخوردان با مطبوخ جهة تقویة باه بی نظیر و بدستور طلای او
در این باب مؤثر است و رافع لنج و کزاز و براحت عصب و سقوط ان جهة

نزلات عظیم و با اب چغندر جهة رفع حمرة چشم در همان ساعت است و با
فلفل مثال جهة صرع و اکتحال او جهة تیرکی چشم و نزول اب و ضمادش با ورس
جهة بهق و برص و با ادویه مناسبه جهة تقشر جلد و داء الثعلب و درد
مفاصل و قدر یکدانک از شش خشک کرده او با شیر تازه جهة تب ربع و امراض
شش بغایت مفید و پیه او جهة داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و یک
قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب کریختن هوام و ضماد
استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند جهة بواسیر و طلای موی
محلول او بنوشادر محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه باعث نفرت کرک
از ان مکان و پوشیدن پوست کوسفندی که کرک کرفته باشد مورث خارش
بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و اذیه هوام و سباع و چون در پوست
کرک پیچیده نکاه دارند جهة غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق
کعب او بر زانو جهة رفع درد کهنه زانو و زحمت حرکات مفید و چون سر او را
در خوابگاه کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی
که از نظر محل کرندی نداشته باشد و چون در برج کبوتر کذاشته مار و ستا
موذی داخل نکردند و چون سر او را در ممر سیلاب دفن کنند دیکر سیل
از ان ممر جاری نکردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نامه زن را بر پوست
کوسفندی نویسند که کرک کرفته باشد هرکز ما بین زن و زوج الفت نباشد
و چون دندان پیش او را در ان پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه
اهل منزل کردد و کویند چون زهره او را طوخ کرده مجامعت نمایند دیکری
قادر بر جماع ان زن نکردد و کویند تا کرک دیوانه نشود کوشت ادمی نخورد
حرف الراء **راسن** بیخ نباتیست حشیشی و رنکش مایل بزردی و سبزی و ساقش
شعبه دارد و برکش عریض و دراز و قسمی را برک شبیه برک عدس و درشت
و انبوه و از ساق ان روئیده بزودی بلند نکرد و کلش مایل بکبودی و دانه‌اش
مانند قرطم و با اندک بهی و طعمش با تندی و خوشبو و کویند تخم زرد و بسطبری
انکشت خنصر و پوست او سیاه و رقیق و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و
مستعمل بیخ اوست و بعضی کویند که او بیخ سوسن کوهی است در اول سیم

گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح
سدد جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقیست و با قوت تریاقیه و جهة قطع اخلاط
غلیظه سینه و شش و تقطیر بول رطوبی و لیخولیای مراقی و درد مفاصل و کرده
تقویت باه و فم معده و هاضمه و دفع بواسیر و تحلیل نفخ و طبیخ او جهة احتباس بول
و حیض و توحش و خون که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة دفع
هوام و سموم بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل
اورام و قطور او جهة دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد
برگش جهة عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه
و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و خمیره بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش
بوزن او ابرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از او ترتیب دهند معروف
بشراب ملائکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون
راسن خشک را جوشانیده آب را بیرون آورده بیک پیمانه و زد آب سرد
گذاشته بعد از آن در طلا کرفتنی از خمر است بیست روز خیسانیده هر روز
دو مثقال تناول نمایند جهة تقویه معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها
ببعد بلست و از دانه راسن که عددی بلع نمایند جهة رفع سرعت انزال مجرب
دانسته اند و بخور او جهة تقویه دندان و انداختن کرم آن و طلای او جهة
نیکوئی رخسار و با عسل جهة رفع آثار موثر است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی
از راسن که برگش شبیه بعدبر است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او
پر برگ و شاخهای او منبسط بروی زمین و منبت او کناره دریا و زمین نمناک
است خوردن او درد گزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد **راوند**
بفارسی ریوند نامند و انچ زیبا تر است و بهترین او چینی است که سرخ مایل
بزردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد
از آن خراسانی و زبان ثوری او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند دواب
خشبی کثیف میباشد و بیخ ریباس انچه قریب بزمین است با ریوند و سیاه غیر
مشابه بریوند است و چون بشکند دو سه روز غرق نمایند ریوند ظاهر می
شود مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعضی اخلاط غلیظه

ورقیقه

و رقیقه و خام و با قوت قابضه و مقوی قوت جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و
مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده
جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و جهة تنقیه امعا و تحلیل
نفخ آن و انواع استسقا و تخمه و مغص و ورم بارد احشا و یرقان سددی و دفع اسهال
کراز سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال دموی و بالخاصیه
رافع تبها و حرارت غریبه و جهة درد کرده و مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعا
و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زنجبیل و لیفاغ جهة قولنج مقلی
و بلغمی و با آب برسیاوشان جهة سنگ مثانه و با ابلسان المحل جهة قطع نزف
الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهة تنقیه دماغ و انواع صداع بارده
و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهة
نفع عضل و عصب و سدهای آن و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهة عرق النسا و
تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و دردان و با اذرشان و صندل جهة ورم حار من
اعضای باطنی و مقوی آن و با انیسون جهة فواق و روغن ترش و درد تهیگاه و فتق
و در دهن داشتن و آب او فرو بردن جهة نفث الدم سل و ورم سینه و ربو
و مبهق و طلای او جهة ضربه و سقطه و ضمادش با سرکه جهة کلف و قوبا و آثار
ضربه و با لعابها جهة ورم حار مزمن و با قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع
و طلای او بالتفتین جهة رفع خوف قلبی نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ و کتیرا
مضر مزاج اطفال و ضعف باه است و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده
و جگر بوزن و نیم او گل سرخ و خمسان سنبل است و عصاره او که آب ریوند را
جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در غرض بکمال قویتر از اوست و رب
ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست **رازیانج** بفارسی
بادیان گویند بستانی او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم تر از برگ
او و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده
جگر و سپرز و کرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط
غلیظ و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و جهة خفقان و
غشی با گلاب و زبان مجرب و با برسیاوشان و انجیر جهة سرفه و ربو و عسر النفس

وبادام مناسبه وبتنهائی جهة ریاح غلیظه وقولنج ودرد پهلو وتهیگاه ودفع
رطوبات واسهال مزمن وغثیان ودفع بلغم حامض وبدرقه شدن قوة ادویه
وانفعال ان باطراف بدن وباسکنجبین جهة تبهای کهنه نافع ومضر محرورین و
مصلحش صندل وسکنجبین وچون عصارهٔ اورا با زهرهٔ قلبواج در شیشه کرده
سه هفته در افتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول اب ورافع ضعف باصره و
انتشار وچون هر سال در اول نزول افتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز
یکدرهم تخم رازیانه را با مثل ان شکر تناول نمایند در ان سال اصلا مرضی
عارض نگردد وذرور سوخته او مانع انتشار قروح وطلای او با عسل جهة گزیدن
سگ دیوانه نافع وصمغ او در افعال مثل عصارهٔ اوست ومفتت حصاة ومقوی
باصره است وقدر شربت از تخم او یکمثقال ودر مطبوخات دو مثقال وبدلش تخم
او تخم کرفس است ورازیانه بری را اشتخیا عریض تر وشبیه برازیانه بستانی وبخش بزه
بسیار خوشبو در اخر سیم گرم ودر دوم خشک وجهة تقطیر بول وتنقیهٔ رحم
وچرک قروح واسهال مزمن ودفع احتباس حیض نافع است **راتیانج** صمغ
صنوبر است که بنفسه مثل سایر صموغ منجمد میگردد وبا اتش طبخ یافته باشد
منعقد شود وثانی را یونانی قلقونیا نامند وسیاه غیر منجمد اورا رطبیت
در اخر سیم گرم وخشک وقسم اتش دیده گرمتر از قسم اول واشامیدن نیم مثقال
او با زرده تخم مرغ نیم بخت باشد وبدستور با اب طبخ سبوس گندم جهة سرفه وربو
وجراحات رطبه شش ومضغ او جهة سرفهٔ رطوبی وجذب فضول دماغی وضماد
او جهة التیام جراحات وازالهٔ حکه وجرب وخشونات جلد وباکلنار جهة
فتق زهار ونواصیر وبا تخم کتان با [illegible] جهة دفع ثالیل وبواسیر مجرب وجهة شقاق
وکجی ناخن موثر وکشیدن او مانند [illegible] که روز اول یکدفعه وروز دوم دو مرتبه
وروز سیم سه مرتبه جهة سرفه وربو وقرحهٔ شش عجیب الفعل است وبعضی
گفته اند که چون با زرنیخ وبه [illegible] سرشته بخور کنند اثرش قوی تر می شود ومولف
تذکره گوید که چون راتیانج را با ضعف او رهیج الغار وضعف وزن او فلفل با
روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند بالم شدید
وتدارک ان بسفیدی تخم مرغ وسفیداب وبخوردن شیر تازه باید نمود وگویند طلای

راتیانج

راتیانج مفرداً ودرابدان نرم باعث ورم ودرد می شود وبخور او که بارچه الوده
در افتاب خشک کرده باشند جهة زکام بارد وشب ربع سریع الاثر است وقسم مطبوخ
او در اصلاح شعر زود موثر است **رامک** دوا دوائیه مرکبه است قرصیت که در
قدیم از عصارهٔ بلح [illegible] میساختند ودر این زمان از مازو وشراب خرمای [illegible] میسازند
وبهترین او انست که بکحل ومازو ونیم [illegible] پوست انار در اب دو سه روز بجوشانند
وبرهم زنند تا مثل خمیر شود ودر بعض [illegible] وزاج ومثل ان صمغ محلول وبکجزو نیم دو شراب
خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند واگر بوزن پوست انار تلخ بسیار نادر [illegible]
نمایند بعد بل است درد ورم سرد وخشک وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده
وامعا ومسکن حرارت ومانع ریختن مواد باعضا وجهة اسهال کهنه وموی ونزف
الدم وذرب وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وتخفیف قروح شربه وضماد او نافع
وطلای او مقوی جلد مسترخیه ودافع ورم حار ونقرس وورم مقعد وبو وزان
وحابس عرق ورافع عفونه وبخار فاسد وباحنا مسود موی وقاتل قمل وسنوت
او مقوی لثه وقاطع خون وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش سکر ومضر مثانه
ومصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن ازاد را نامیدند که زنبق باشد
ومتاخرین اشتباه سوسن سفید نموده اند رانج نارجیل است راتیلج ورانج
راتیانج است راتی نوعی از نملنا است وبلغهٔ هندی اسم خردل است رایون
بلغهٔ هندی اسم رماد است رالک یونانی اسم راوند است رانا یونانی
رمان حلو است رازیانج رومی وشامی انیسون است رافه حلبیت است راح حمزه
راحة الدسم نوعی از غرطنیثا است راطینی یونانی اسم مجموع علکها است
راس التیخ بلغهٔ اندلس افنوز است راس الهدهد بلغهٔ اسکندریه قسمی از عاقلحه
رالک اسم هندی فنفین است راج هن بهندی بیساوشا است راج کبیری
اسم هندی عصی الراعی است راح کیرا اسم هندی اذان الغار است راسن
اسم فارسی ابن غرس است راسخت ورومی [illegible] وسجح است رب عبارت از ابیوه ها
ونباتات است که بطبخ بقوام اورده باشند ورب هرچیز در تحت ان چیز مذکور
نوع جبلی افسنتین است وگویند نوعی از بنجاسف است وقیصوم است ودو
درد درهم او را جهة دفع زهر هوام مجرب دانسته ربالعنب [illegible] است ودر ذیل

دوشاب ترش نامند و بالصبر و منع ککام است و بپس علیق است
زیان دربیاز است ربوق عنب الثعلب ربیثا نوعی از ماهی کوچک است
و در دوقم افعال قویتر از ماهی و سان دانسته اند رتیلا بفارسی انکورک
نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و آن اقسام
میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن آن و خوردن عددی از آن
قتال است و ضماد کوبیدن او بر موضع گزیده اش جذب و دفع سم میکند
و الظهور بقش بستن نند او را بر بازوی صاحب تب دوودی جهة دفع تب
مجرب دانسته اند و ذرور خشک او قاطع ثالیل است و گویند ملسوع او
چون در ظرف طلا نظر کند دفع اذیت او شود رتعه بلغة عربی نباتیست سفید
و سیاه میباشد و سیاه او را شاخها زیاده بر زرعی برنگ و صلب و مانند
ریسمان برچیدن میتوان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس
و قسم سفید او را ثمر و شاخ مانند قسم سیاه و شاخهای او سفید است در سیم
گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوت قابضه و تند و دود زهم از ثمرش مقی و مقوی
و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهة عرق النسا نافع و ضمادش جهة نمش
و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او بدستور جهة سگ دیوانه و اخراج جنین
میت نافع و قاطع جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت
عدد او که تا سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال منع بروز دق میکند
و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا یک مثقال رتة اسم بنطی بندق
هندی رقه سرطان اسم هندی حب الغالم است رتک مشکطرامشیع است
ربوق اسم خنازیر کبار است رجل الطیر رجل الوز و رجل العقعق و رجل
کیاه اطریلال است رجل الحمام بوخل است رجل الاجاج القحوان است رجل الغ
خربق سیاه است رجل الجراد دنب است رجل الفروج و رجل الفلو ثافلی
رجله بقلة الحمقا است رجل الزاغ رجل الغراب است و جمیع فضله
حیوانات است رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند
که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است کیاهش بقدر شبری و
برگش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق شبیه برشاد بستانی و وسط او

بلغتی

بدو شق مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و بانندی و اندک قبض و شیرین
مانند طعم زردک و بیخش بسیار غایر در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و سایید
او مثل شورنجان و بزبان پهلوی ملاح نامند در اول گرم و در دوم خشک و
مفتح سده و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و مغص و درد کمر
و پشت بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او رافع اسهال مزمن بعد بلد و طلای عصا
او که با آتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل حار مفید و بدستور روغنی
که در او جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی و
افشالان و قدر شربتش تا دو مثقال رحیق خمر است رخه بجاء مهمله اسم عربی مرغ
مردارخوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل بتیرگی و با
خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خایف میباشد
در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزای اوست و گویند که اگر هفت
عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول رخمت بخورد و به تکرر داز
تا سه روز و فیه دیگر مأیوس باید بود و طریقش آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه
او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از آن مرق
چوب با آشامند و بعد از آن یک هفته تکرار عمل کنند و درد بوسیدن تخم او قاطع نزف الدم و باعث
التیام جراحات و با سرکه جهت ثوبا و خاز نافع و سرگین او با سرکه جهت دفع برص بعد دلک و حمول
او و دود او و درد اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و
مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سامعه و دفع کرم و بخور گوشت قدید او
با خود دل تا هفت مرتبه جهت گشودن کسی که او را زبان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط
زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن
جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سر جهت دفع بیاض و بخور بول او جهت گریزانیدن هوام و بول او
نافع و چون جگر شوی و با سائیده خام او را در و زردی سه دفعه و هر دفعه یکدانک با سرکه بنوشند
تا سه روز متوالی جهت دفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که
خشک کرده سائیده با شراب جهت دفع جمیع سموم و درد دهم مغز سر او موروث جنون و ملاهت
نغلیون سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع و از
ارسطوالیس منقولست که خون رخم را حصر کرده با چهار رطل روغن زیتون بجوشانند تا ممتزج شود

نذهبین ان جهت دفع جذام مجربست رجنین بلغت سریانی و بفارسی لود گویند و ان غیر وصل
و ان مایه شیر که بطبخ غلیظ کرده و بچکانند حاصل میشود در اول گرم و در آخر خشک و کثیر
الغذا و مبهی و شیرین و سدد و بطی الهضم و ثقیل است و مصلح مایه دوغ است که بعد از کشک
شدن آن از آن جدا کرده و از جوش بسیار منعقد و سیاه کرده و به ترکی قرا قوروط نامند و ان شاء الله
تعالی در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی خشو است رخام الطین طین قیمولیا است رخبینه
و انبابخ است رخام حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند
گرم و تر و قوی تر از شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع است رساکن اسم هندی خشخاش
رس اسم هندی نیل است رسنبا اسم هندی نخود اسود است رساغ سنگی است شبیه به ترخنک
در دوم سرد و قریب بسرطان و جهت جلای باصره و درد معده نافع است رشته قطایف اسم فارسی
اطریه است رشاد حرف لبنانی است رشینه و انبابخ است رصاص شامل قلعی و سرب است
و از مطلق او قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز گویند و نیکوی او از سرب غالب
کبریت قلیل ردی الجوهر و زبون ترین فلزات در سیم سرد و مجفف و باجوهر رطب جامد از
رطوبت برودت و قابض و اشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با آب کشنیز و آب کاسنی
و آب بارتنگ و آب خوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن و روغن گل سرخ جهت سرطان
متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و
منع ریختن مواد باعضا و باشراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر تسکین
شهوت جماع و بر منعقد عصب و التوای آن محلل او و بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن و طوق
کردن او بود دفع باد دار موجب حفظ تر از ریختن و چون بروغن چوب کرده بگذارند تا رنگ
هم رساند و از آن روغن رنگ گرفته بر مراهم که باشد هر که رنگ نگیرد و گویند دوغ باد سبز رنگ
او میکند و بعد از تصفیه چون با قاطرخل و زاج صحو بجدی که تقییع پذیرد نمایند با وزن نسبه
که مناسب او باشد ملحق بادی کرده و مجربست رصاص اسود بفارسی سرب نامند و بعربی
رنگ در نکون از رصاص ابیض زبون تر و سیار سوخته او افاده نیز حاصل میشود و در دوم سرد
و تر و با قوت قابضه و رادعه و از تذهین در زمین نمناک منضج و بو امیدن کرده و سائیده او
با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال
و نیز جهت منع احتلام و بستن صفحه برعقد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل آن و ضماد
او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان منضج و اورام حاره و قروح مفاصل

نافع وچون

نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را اگر بر کف دست بماند با آب و غبیر
آن بورمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند و مجربست و پنج درهم را چون
درد بر بالین کسی دفن کنند و او نداند انکس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون
صفحه کرده در کوزه نو گذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند
منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخاله او را بجدی بشویند که سیاهی او بر طرف کنند جهت
قطع الام ترف و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از بارد مجفف بی لذع است و
اشامیدن سرب کشنده است هر گاه سائیده باشند و فرو بردن گلوله او با آب صبر دافع درد
معده مزمنه است و آزموده مجربست رطب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل
نسبت میوههای تازه است بخشک او و مداومت آن با بادام بغایت مسمن و محرک باه و مقوی
گرده و مکرر است و سایر خواص او در تمر مذکور شد رطبه و سپست باغی است و بترکی تونجه نامند
و خشک او را بعربی قت گویند در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد پخته او که
روزی دو بار کنند جهت رعشه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد
خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل اورام بارده و با سرکه محلل حاره آن و تخم او قوی تر
از سایر اجزاء او و قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و
بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی میباشد
و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و روغن تخم او که در روغنی که از آب او و روغن زیتون
ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافعست و خشک او قابض و کلش ضعیف
تر از تخم اوست رعی ابوداربوه قوة الصنع است رعاد بلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام
گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روییدن و قضبان
مخصوص بنکی و پخش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بگشنیز و کبوتر محبت بآن
گیاه است و مولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و تیغ او را صباغان استعمال نمایند
و تا رفیع صباوت از او است با عطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در
دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و اشامیدن او مدر حیض و
ضماد برگ او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه
جهت اقسام دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عتیقه نافع
و مضر گرده و مصلحش کتیرا و شربتش تا دو درهم و بدلش قوة الصنع است رعی الابل گیاه

بقدر نبات ذرت و برگش شبیه ببرگ درخت سفر و از آن باریکتر و در دشت تر و ساقش
بر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و در بوته و تخمش مثل تخم شبت و وسط
آن شکاف دار و با اندک شیرینی و بیخش بسطبری انگشتی در طول بقدر سه انگشت
و سفید و شیرین و خام او و آب ساق تازه او مخورند در دوم خشک و در
اول گرم و گویند در سیم گرم و خشک است مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و ریاح و
مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت ورم سر و جاییدن او جهت تسکین درد
دندان و دفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهت گزیدن هوام و سیلان زخم و بواسیر
نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش فرفره(?) و سنبل و قدر شربتش دو درهم
و خشنزك(?) بدلش و گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورد خلاص شود و باین
جهت دعی الابل نامیده اند دعی الحمار خاربست شبیه ببادآورد و بغایت تند وانچه شبیه
بوابجر(?) خوف و بیخش تند و تر و تخمش شبیه بخردل و سیاه با عفوصه و چون حمار را تبی و ذکی(?)
بهم رسد از خوردن این گیاه خلاصی یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و
خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و بدستور تخم او و در بیع درهم او جهت سپرز بسعدل(?)
و جمیع اجزاء او جهت اخلاط عفل و خون و عسر نفس و سرسام نافع و قدر شربتش تا
نیم درهم و مصلحش شقاقل و از شدت ادرار مسقط قوة است دعاد نوعی از ماهی
عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش سفید و چون در دام افتد دست
صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک و بستن زهره
او در بر سر جهت دفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرق جبین و پوست او در ازاله
درد سر و مزمن و شقیقه بغایت مجرب و پیه و گوشت او شهوت پیرانرا اعاده مینماید
و قاطع بلغم و دافع یرقان و سپرز و قاطع خون اعضا و بخته او جهت سل و مطبوخ او
در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت
تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت
مخدر و خوردن او را کشند یا قسم دغوه کونا بیعانست وانچه از جامدات بر سر آید مثل
صابون نمک دغوة القمر حجر القمر است دعید از افواست(?) دغوة الملح زهرة الاسیوس(?)
است دغوة الحجامین و دسوة البحر اسفنج است دغت جنبدار است دق سلحفاة بری است
دقش سلحفاة بحری بزرگ است دقیا الشمس صامر یوما و نوعی از ببوع را شامل است

دفع فارسی

دفع فارسی خرفطان است دفعا اسم عربی تمان(?) است صغیر است و گویند سرخس است دفافس(?)
بلغت بربری است و گویند جفت افریداست و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند دقون و دقا(?) حنا
دفعر بعربی شامل است بجمیع ادویه که خوردن آن جهت شکستگی استخوان مفید باشد و
مصطلحا از آن تخمی است صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت
جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند
دفع بدنی گویند درختی است بقدر درخت کرهکان(?) و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش
شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و مأکول است و مؤلف
تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی نامند نباتش زیاده بدو ذرع میباشد و برگش بسیار
سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ او را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ
بیرون می آید بقدر خیار کوچک میشود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم
انجیر است و از این صفات ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و گرمسیرات و در
مازندران موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر
او جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزای او جهت دق و
جبر و کسور شربا مفید باشد و قدر شربت او از تخم و ریشه سه درهم و مضر معده و مصلحش
کتیرا و مقی بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع دکبه صدف البواسیر
است دکف بخور مریم است دک حدن(?) اسم هندی صندل احمر است دک اسم هندی درخت
هم است رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه و اکثر امیسی(?) نامند لطیفتر
از سایر و سرد با اعتدال و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ
و از این جهت باعث نعوظ محرورین است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث
تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت جگر
و استسقای لحمی و دق و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف
کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و دفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ نافع
نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده
است و دبتا(?) انار شیرین در انفعال قوی تر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است
و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن
بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که

کرده یکجذب نتواند کرد مکیدن آن جهت درد سینه و سرفه از مجربات است و بد شیر و اشامیدن
آب او باشکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین
که بعربی مره و بفارسی نجوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دوم
سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد
بمعده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و رفع دخانیه آن نافع و اکثار
او مورث قرحه امعا و پیچ و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار
شیرین و زنجبیل پرورده و امثال آن و آب انار ترش که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل
و بیست درهم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تبهای صفراوی و یرقان و
جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهت جرب و حکه صفراوی مجرب
و طلای مطبوخ او در شراب جهت تحلیل اورام بعد بلاست و مضمضه آب او جهت
قروح خبیثه و قرحه بینی و دهان و قلاع و اکتحالش جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره
او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاده
زخمها و درد گوش مفید است و سرفه او قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال
آن زنان حامله را موثر است و رب انار ترش در افعال قوی تر از آب او ست و چون
آب انار ترش را در ظرف مس بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویه باصره و جراحات
مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته با آتش نرم
گذاشته در گوش چکانند جهت درد آن بغایت موثر است و پوست انار بغایت قابض و
بارد و مجفف است و سعوف او با عفص مسهل بعضی اخلاط سوخته و جهت رفع انت
و بغایت مفید و جلوس در آب طبخ او جهت رفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد
او با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت منع
نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده باشند
جهت رفع اسهال و پیچ و مضمضه با آب طبخ او جهت تقویه آن و اشامیدن آن جهت
سلس البول و نشستن مقعد بآن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و اشامیدن
سائیده او بقدر یکدرهم با آب گرم جهت دفع کرم معده بعد بلا و طبیخ بیخ انار در دین
باب از مجربات است و جهت نزله حار و درد دندان مضمضه آن بعد بلاست و چون
پوست انار ترش را با ماذو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد

وبقدر فلفلی

بقدر فلفلی حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و پیچ و خوف
و قرحه امعا و مقعد مجربست و رب انار بن در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت
التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و دفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ
رخسار و دفع غم نافع و از انار دان قابض تر از رب هر یک است و در افعال قوی تر و گویند
ترش او با مویز بالسویه و خمران ریزه کرمانی جهت دفع قی و تقویت معده مجرب است و
مضر پیچ و مصلحش مویز و کره کاو و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی
و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قروح و قلاع و ضماد او با برگ مورد بر فم
معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و قلع ورم آن
و با آب بادرنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتداء داحس و خراش پا که از موزه
و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست و پیه او قایم مقام
گل او ست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز نارسیده باشد بنحوی که بدست نگرفته
کلها را ناشتا بلع نمایند جهت بروز رمد و رمد تا یک سال آزموده است و دانه
های ریزه ای که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور و در جمیع افعال مثل تخم گل او ست
رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است و از شستن جزو دخانی
زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر نی
منفخ سده و جهت التیام قروح و قلع آثار شرها و ضماد را مفید است و مضرتش و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش پنج مثقال و خاکستر کرم چوب تاک و عنوان با سرکه جهت بیضه و خون
و شقیقه و تحلیل اورام بعد بلاست و خاکستر بلوط حابس جمیع الدم و مسکن اورام
و مانع احکه و دافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر هیزم مغموس بقطران و زفت و خاکستر
که و جهت قرحه قضیب و مقعد مجربست **دمل** بفارسی دنبل روان و در اصفهان
ماسره نامند در سیم خشک و مجفف و کرم شدن او جهت نشف رطوبات و استسقا و
حول سائیدن او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثر و بالخاصه آب خوش مزه را
بدمزه و آب بدطعم را خوش مزه میکند **دمسة** بعربی اسم نباتیست از جنس محمود شبیه
بدرهنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار دود میکند و از آن چیزها را رنگ
توان نمود و گویند از نجا ورث او رنگ آدمی زرد میشود و دود او جهت زکام مجرب
و باعث گریختن هوام و قلی که از سوختن او هم رسد گویند بهتر از قلای اشنان است

دمان البر شامل درخت فلفل وحینا است دمان العال خشخاش سفید است دمان الانهار نوع
کبر مهوة دیفون است دمرام فرطم بری است وکویند فرصعنه است وفلی کراز او حاصل
میشود ضعیف تر از فلای اشنان است دماذخ الخطاطیف خاکستر آشیانه خطاف است ومذ
کور شد دمغ بعربی درس بری وبلغت شام غار کویند ضد نست دنف اسم عربی هراج است
دنک اسم هندی دم الاخوین است دنک اسم هندی افیا است دنک کاسه اسم فارسی
مغنب است دود بوت اسم سریانی دفلی است دواث یونانی خشخاش سیاه است دودی
اسم سریانی دواست دو باروس اسم یونانی آزاد درخت است دوعا اسم یونانی دود است
دوعی اوطا اسم عربی سماق است دوبن اسم یونانی قوة الصنع است دویا اسم سریانی است
عنب الثعلب است دوح اسم نبطی قرة العین است دوحالی دودوح بلغت اکبریان زیتون است
دوث سرکین حیوانات است دوفنون نوعی از عنب الثعلب جبلی است دودامله یونانی
شربت درد است که با عسل ساخته باشند دوشبابا بیای بعد از سین ونون بعد
الف یونانی اسم کحلی است وسریانی اسم مرفشیشا است دواصیو انجدان بقول درآب
طبخ نمایند وروغن وترشیها وادویه حاره اضافه کنند دوهس اسم هندی اذخر است
دوفا اسم هندی خیر است دوبجا اسم هندی قطن است دوی اسم فارسی طالقون است
دوی توتیا شبه است ومشهور بروح توتیای چرا وتوتیای غیر مصنوع ومعدنی است
بخلاف سایر اقسام توتیا که روح توتیا معدنی نیست دوپد اسم هندی فضه است دوشا
اسم هندی زند است دوده اسم فارسی معاست دوس اسم هندی حجر البقر است دوبا
اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد وروغن شیره وروغن شیرخنی دهن الحل است ودهن سمسم نیز
نامند روغن زیتون اسم فارسی زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است روغن بادام
کوهی زیت الرجان است روغن درخت ازدن زیت السودان است روغن اسم فارسی دهن است
روشنک اسم فارسی شاطل است روناس اسم فارسی قوة الصبغ است روغن زفت فساو
لانست رودا او بزا لغت یونانی وبمعنی اصل الوردی است وان نخی است شبیه
نفط وسبکتر از ان وبعد از ان کسانیکه شد بوی گل سرخ از او ظاهر میشود ودر دوم
کرم وملطف ومحلل وجهت دفع صداع بارد ومجرب یافته اند روبیان بفارسی ماهی
روبیان نامند وان جوانیست کوچک ودست وپای ان سرخ رنک وکوچک تر از
خرچنک است تازه او در دوم کرم وتر وخشک نمکسودش کرم وخشک ومبهی ومولد

خون صالح

خون صالح ومقوی رحم ومعین حمل وبا سکنجبین مسهل حب القرع ومطبوخ او با پیاز وکندنا
که بعد از ان بروغن کردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت محرک باه وحمولش محلل
رحم ومعین حمل وضمادش محلل اورام صلبه وجاذب پیکان وخار از بدن وطلای …
او در روغن زیتون جهت مفاصل ونقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش ربوب حامض
ومولد سودا وحکه شد بدانست روس کله ومغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا ومقوی
بدن ضعیف ومولد منی ومسمن اند وبهترین او کله کوسفند جوان است وحقنه بآب کله
وپاچه جهت تربیت اعصاب وامعا کرده وتلیین اورام صلبه باطنی ونطول او جهت
تربیت دماغ وجنون وبیخوابی وانتهای درد سر نافع ومبخر ومضعف معده وهضم است
ومصلحش ابکامه وخردل وصعتر است روسخنج معرب از روی سوخته فارسی است وبا …
نامند وطریق عمل او در دستور مذکور است وبهترین او سیاه مایل بسرخی است …
کرم وخشک وآشامیدن زیاده او کشنده وبسیار مجفف وقابض وتند وجذاب ومنقی جراحات
ومدمل وجالی غشاوه چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه وجهت بردن کوشت زیاده …
ومغول وملایم تر وآشامیدن ربع درهم او با موم وروغن کنجد که مصلح تر است مسهل
قوی باه اصفر وجهت استسقا بسیار نافع وبا آب کرم باران وعسل مقی است رهشیه
بفارسی ارده نامند وان کنجد بو داده مقشر است که از آسیا بدن بسیار مایع کرده وروغن
از ان جدا کنند کرم وتر وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج دمل ومبهی ومفسد
اشتها وغلیظ ومصلحش عسل وسرکه است وانچه از مغز پسته وزردالو وشفتالو وترتیب …
ددانا دوشل اصل انست ریج وربهشفا وربج الفاد شک است ریجانی نوعی از …
ومذکور شد ریباع دساع است ریجان القصادین ورتیغت سعد است ریجان داود
دان العاد است ریجان الشیوخ مر است ریجان سماق قطفا است ریجان الغنم بلغت
مصر نونجان است ریجان القبور بلغت مصر آس بری است ریجان ابیض شبیه است
ریجان الملک ساهسفرم است وان مطلق ریجان مراد اوست ریجان الجبال سلیخه است
ریجان الشیطان شاباغ است ریجان سبز ضمیران وان نوعی است از ساهسفرم …
ریما کرکون است ریشی والا اسم فارسی سنبل جبلی است ریباج اسم فارسی …
ریجان کوهی باد روج است ریوند راوند است ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریسم اسم هندی ابریم است ریشرشیر اسم هندی قیصوم ریباس معروف …

و بیخ او ربوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشا و
جگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت دفع سمیت
خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حاره و یرقان و تبهای حاره
و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض و ضمادش با آرد
جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج و درد
مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش از آب او تا سی درهم و بدلش
ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی تر از آب اوست و شربتش جهت وحشت
و جنون و تخیلات و اختلاطات نافع است **دبر** بفارسی شش و بترکی ایکر نامند و قلیل الغذا
و خفیف و بهترین او شش بره و بزغاله بچه شش ماهه تا یکساله است و جهت نافهین مفید
و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم چشم
گرد و بیاض او قطعه چون ظاهر باشد مجرب و جهت بیخ و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم
رسد مفید و طلای خوناب کباب او کرنی نمک و از بره یکساله باشد جهت ثآلیل و قوبای
یابسه بغایت موثر است و سوخته او جهت بیخ مجرب است **دبة البحر** جنوبیست شبیه بشیشه
و در کنار دریاها یافت میشود ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسد نافع **دیش**
عبارت از پر طیور است و دود سوخته او جهت اقسام التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم با ذکر گو
گویند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بود که
سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بنوشند و خشک کند نفوخ او جهت قطع خون
رعافی که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بیعدیل است **ریحان الکافور**
نباتیست در گل و شاخ و ساق شبیه شب بو و برگش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش کبود
مایل بسفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید در دوم گرم و خشک و بوییدن او محلل
رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و محلل اورام و انشا میدن او مفتح سدد و جهت
یرقان و قطع سیلان خون اعضا و نثور او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و طلا آبش هفت درهم **ریحان سلیمانی** گیاهیست از
جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ لبلاب و دانهاش مثل فلفل
و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دار المرز بر درختها میروید و در دیلم و شکابن و کیا
نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بی غایله سودا و منقی خون از احتراقات

افاده

و مسکن

و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و طبیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد
رحم و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و انشا میدن و طلا کردن آب
و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش از برگ او سه درهم و از
آبش تا دو درهم است و آنچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهیست که در اصفهان
مشهور بگل عقربیست و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او و شرب او مجرب و برگش از
لبلاب کوچک تر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه
سبز نیست و اوسط او بیرون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت
و گلش سرخ و با سفیدی میباشد **حرف الزاء** **زاج** معرب از زاک فارسی و از معدنیات
است و اقسام میباشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن شد و سفید و سرخ و زرد قسمی
و زرد منقلب بر سبز میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند
زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشنده است در سیم
گرم و خشک و سوخته او لطیف تر و محرق و معول داخت کمتر بخلاف سایر املاح که
از احتراق قوی تر میشوند و طلای او با آب کشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و زرد
جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و نغنغه و حول او با آب گندنا
جهت نزف الدم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحال او جهت تنقیه چرک گوشها چشم و
غسل جهت سبطری پلک و فتیله او با عسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و دفع
چرک آن نافع و انشا میدن او جهت کشتن کرم موثر و زیاده از یکدرهم او کشنده بسیار است
و مورث سحج و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یک جزو اقلیمیا با سرکه بسایند در ظرف
سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی
میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در مرهم گوشت زیاد جراحات
بیعدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت دفع زلوقی که در حلق مانده باشد مجرب
و در برنگ کردن موی موثر و قدر شربتش که بحظر باشد تا یک دانگ و مصلحش شیر تازه
و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او را با سه ربع آن سه که جهت تکلیس
سحق کبریت و زیبق و رصاص نجد تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص آشاده بیان شده
زاج اخضر گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیف تر و انشا میدن یک
درهم او جهت دفع سمیت قطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و با آب مغنی قوی است

وچون صاحب پیسه قوی مرطوب آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه بر می آید و
مجرب دانسته اند وچون بغایت مقرحش است ترطیب بسیار باید نمود وطلای او
جهت آکله دهان وبینی وضعف بیخ زبان وبواسیر الانف ونزف الدم جراحات
وقطور او با آب جهت قطع رعاف وسعفه دماغ از رطوبات ودرد گوش که بارد
باشد نافع ومضر جراحات عصبانی وزیاده او کشنده است **زاج ابیض** از سفید
مایل بزردی است وخفیف الوزن میباشد وابریشم را با آن تهذیب کنند بسیار قابض
وجاورد افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است
وجوف او سیاه با تجاویف وثقبها وغلیظ تر از سایر ودر افعال مثل سایر است و
انجره شقلی نقش است از جنس احمر وضعیف تر است **زاج الاساکفه** قسمی از زاج ابیض
کثیف الارضیه وچون آب باو رسد سیاه میشود قابض تر از سایر و با قوت جالیه
ودر مزاج مثل سایر وجهت درد دندان وحرکت آن وسیاه کردن موی وبا آب جهت
جوششهای رطبه وخفیف آن جهت عرق النسا نافع است **زاج القطر** و قلقنتونا منه
از جنس زاج اخضر است که مایه لطیف آن در زیر زمین معدن منعقد گردد و
بهترین اقسام وامتحان آنست که چون در فولاد بمالند رنگ مس کند **زاج الجلد** از جنس
اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت راجبه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** از جنس
اخضر است که مخلوط بخاکست اورا با آب بجوشانند تا منجمد گردد وبهتر مهره نود بر بدن
استعمال کنند **زاج اسود** زاج مطبوخ است وگویند زاج الاساکفه است **زاج الحبر**
زاج اصفر است **زاج شوری** زاج احمر است **زاج لاری وکرمانی** از جنس زاج مصری است
زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزی است **زاج بلور** اسم فارسی شب یمانی است **زاغر**
اسم فارسی قنفذ است **زاغنجه** اسم فارسی غذا فاست **زاغ** اسم غراب کبیر اسود را
وبترکی قوزقون نامند **زاوون** مران است وگویند مرو است **زاوقا** اسم زیبق است
زادج اسم فارسی انبرباریس است **زبیب** بفارسی اسم مویز گویند وبهترین او بزرگ
کم دانه پوست تنک مقدار است ودانه بیرون کرده را منقی نامند اول در آخر گرم ودر اول تر
ومنضج خلط غلیظ ومحلل باعتدال وجالی معده وامعا ومحرک باه مبرودین وموافق
قصبه ریه ومسمن ومقوی جگر وجهت سرفه بلغمی وامراض گرده ومثانه وقرحه
امعا وباکل کاوزبان وخرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند وبا حسن ابنار

جهت دفع نسیان وباسیر جهت برقان بدستور مجرب وچون بجای دانه در هر عدد یک فلفل
جای داده مداومت نمایند جهت سرفه سرد کرده وتقطیر بول وسنگ گرده ومثانه سعد بل و
چون با انیسون بجوشند ومصفا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب وضماد او
با پیه چوانات جهت تحلیل اورام وگشودن دمل وقلع ناخن متخلخل وبا آرد باقلا وزیره جهت
ورم انثیان وبا شراب جهت قروح شهدیه وجدری وعفونه مفاصل وجوششها وسرطان
وعانه را با که مفسد عضو است مفید وبا جاوشیر جهت نقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش
سکنجبین ومیوه های ترش وخشخاش ومضر گرده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سی درهم
نوعی که پیدا نیست کشمش نامند بهترین او سبز وزبون ترین او سیاه است وهمه او لطیف
تر از دانه دار رومی وبا قوه مسهله وآب تفیع ومطبوخ او که را قامند بقوام آورده باشند
جهت سرفه ومواد سینه نافع ومنقی صوت است وضماد او با زعفران وزرده تخم مرغ و
جهت گشودن دمل وتحلیل صلابات بی نظیر وگویند او با صبر جهت آکله بسیار مجرب و
در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده واکثار او محرق خون ومصلحش مذکور
شد **زبیب الجبل** بفارسی مویزک گویند ومویزج معرب آنست گیاه او مثل تاک واز آن
ضعیف تر وشاخهای او دراست وسیاه وگلش مایل بسفیدی وثمرش در غلافی مثل غلاف
نخود ودر اوسه دانه بهم چسبیده وباخشونت ومایل بسیاه وسرخی ومغز او سفید
وطعمش تند در آخر سیم گرم وخشک وبسیار جالی ومقرح جلد وتند ومفتح ومسقط
جنین وخاییدن وغرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی ومنقی بلغم ودافع لکنت زبان
وجهت درد دندان ورطوبت لثه وباعسل جهت قلاع وباقطران جهت کرم دندان و
او قدر پانزده عدد با ماء العسل مقی قوی واخلاط غلیظ وباید بعد از شرب او بدفعات
ماء العسل بنوشند وحرکت کنند وبا مصطکی وکندر جهت تصفیه صوت وبا ادویه
مناسبه جهت دفع سبزه وکشتن کرم معده وضماد او جهت داء الثعلب وتقشر جلد و
با روغن زیتون ودفع شپش سر وسرخی ودفع آثار ومنع تولد قمل و
او در روغن زیتون جهت گشودن دمل وتطولش با طبیخ سداب جهت درد جگر وسلاقی
مفید ومضر ریه ومصلحش کتیرا وزیاده از یک مثقال او کشنده است بخناق وجراحت
وبدلش بوزنش عاقرقرحا **زبیب البحر** بفارسی کف دریا نامند وآن پنج قسم است یکی شبیه
با سفنج وزرد وبا دهومه وگویند الزبد البحر وثانی مایل بسفیدی وبسیار متخلخل ورایحه او ماند
بکراهت وسیم بشکل کرم مایل بسرخی وبنفشی ودودی نامند وچهارم بسیار مجوف شبیه

مرشتم جولیا نوده سفید مایل بزردی واو را افیون نامند وبهترین سفید وسبک وظاهر املس
وباطن باخشونت وباندی طعم وبی بوی واو نیز از اقسام لهنیواست در سیم گرم وخشک
وازاد وتبر فالد وقاطع عرق وغثیان وهاضم اطعمه ومضر اصوات وقصبه ریه ومصلحش
لعابها وصموغ وقدر شربتش یکدانک وبدلش شیخ است وضمادش جهت کلف وبهق
سیاه ونمش وباموم وروغن گل سرخ جهت قوبا وثولول وقروح وجوب منفرج وجهت
سترون موی وجلای دندان وطلای او باسرکه بربدن جهت لاغر کردن وازابه لحم از
مجربات است واشامیدن یکدانک از تخم سیم با مثل او کتیرا جهت عسر بول وسنگ گرده
ودر دکر واستسقا وسپرز وضماد محرق او باسرکه جهت داء الثعلب مجرب ومحرق مغول
او واحداث کمتر ولطیف تر وجلای او بیشتر است واقسام او بدل یکدیگرند **زبد البوری** کف
است واو غیر بوره زبدی وبغایت سفید وغیر جامد وشبیه بلور است وبوره زبدی
جامد ومایل بسرخی است در جمیع افعال شبیه بوره وازان لطیف تر وتند تر است **زبد**
روغن تازه بی نمک است وسفید وروغن کره نامند ومراد از روغن تازه گوسفند وگاو
وبواست در اول گرم وتر ودرداخران وملین ومنضج ومسمن ومفتح سدد وجهت تنقیه صوت
وقصبه ریه وخشونت حلق وسرفه خشک واورام ظاهری وباطنی وادرار فرمودن
فضلات وباعسل جهت ذات الجنب وذات الریه ونضج مواد سینه ودفع ان ومالیدن
ببدن وباشکر وخشخاش خوردن او بغایت موثر فربهی است وبابادام تلخ جهت دفع
فضلات ریه وباقوابض جهت اسهال وپیچ که از شدت اخلاط باشد وباشربت گل جهت
قوی دوای مسهل وبازرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط وپانزده مثقال او با ... مثقال
شکر جهت دفع عسر بول مجرب وطلای او بالخاصه تغذیه بدن میکند وموقوف
بورودالات غذا نیست وجهت نضج دمها وکوبیدن افعی وعقرب او وجهت بن دندان که
بسرعت بیرون اید وبدندان اطفال موثر است ودافع حصف تازه وکهنه وبا ادویه مخدره
جهت ورم اعصاب وحجاب دماغ وجراحات مثانه وقوبا وصعفه وجوب خصوصا
چون بعد از تطلیه صاحب جوب خود را بپوشانید عرق کند در روز دفع علت شود
وحقنه او جهت ورم صلب معا وقرحه ان مفید ودوده روغن تازه جهت منع سیلان
مواد بچشم والتیام قرحه وجرب وحدت بصر وغلظ پلک نافع ومضعف فم معده ومسقط
اشتها ومصلحش قوابض ونمک وشکر وعسل وبدلش شیر تازه که در جوشانیدن حمض
او سوخته باشد وقدر شربتش سی درهم است **زباد** نوعی از عطریات است سیاه مایل

بسرخی

بسرخی وسایل ودر بلاد حبش وهند از حیوانی گیرند مشهور بزباد وبفارسی گربه زباد نامند
وان حیوانی است قریب بجثه سگ وباخطوط سیاه وچون حرکت بسیار دهند از بین
دوران او از عضوی شبیه بپستان مانندی حاصل میشود ودر غایت خوشبوئی ودر سیم
گرم ودر دویم خشک معتدل ومنشف ومقوی دل وبسیار مفرح ومقوی حواس وجهت تسهیل
ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران وگوشت مرغ فربه مجرب دانسته اند وجهت غشی
وخفقان وتوحش وجنون ودرد فم معده ومقعد وطلای او جهت نضج دمل والتیام
قرحه وبا روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه وتقویت ان مفید وبوئیدن ان جهت
زکام وتمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان ومداومت بوئیدن او مورث بدخلقی وضیق
النفس ومصدع محرورین ومصلحش کافور وصندل واغذیه بارده است وبدلش غالیه
زبرجد ارسطو زبرجد وزمرد را از یک کان میداند ودر معدن طلا متکون میشوند و
سبز صاف کم رنگ او را مصری وزمرد مایل بسبزی را فری نامند وزبون تر بین همه زردی
مایل بسرخی است واو را هندی گویند در سیم سرد وخشک ودر افعال مثل زمرد
وجلا ومفرح وقاطع نزف الدم ودافع عسر بول ومفتت حصاة وجهت دفع جذام
بهترین ادویه ومقوی باصره وتعلیق او جهت عسر ولادت نافع ومسقط باه ومصلحش
عسل وقدر شربتش تا نیم درهم وبدلش زمرد است وچون اندکی نوشادر سائیده وتقطیر
نمایند تا منحل گردد هارب واعقد نماید واجساد صغیره وابرانب شریفه رسانند وچون
صورت مرکبی در او نقش کنند وقمر در حین عمل در حوت باشد وانگشتری او در خنصر
چپ کنند باعث فرج وازاله هم گردد وچون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کرده
ودر رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام ایند وگویند شراب
در پیاله زبرجد مست نمی کند **زبل** سرگین حیوانات است ومجموع ان گرم ومحلل ومجفف
اند وزبل هر یک با اهل ان مذکور است **زریب** حیوانی است بقدر سگ کوچکی ودر
او ابلق از خطهای سفید وسیاه وبعضی از پوست او بنوره بد ستور ابلق وبزرگی ...
وباصفهان خوکره نامند ومشهور است که هر چند او را بزنند فربه گردد ودر سیم گرم و
خشک ومادامیکه مبتلا نخورده باشد گوشت او صالح الغذا وجهت ریاح وسردی
احشا واذابه بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن پوست او جهت نقرس ومفاصل ودرد
وحدت نافع است **زبد البحر** او را افیون است **زبد الطری** اسفنج است **زبد القصب** ...

است که بریخ نی جمع شود زبد الملح زهره اسبوس است زبد القمر حجر القمر است زبد النواریو
محفونیا است زبش بطلخ دقی است زبیب برّی زبیب الجبل است زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است زجول تخم کشوث است زجاج بفارسی آبگینه و شیشه و معدنی
و مصنوع میباشد و معدنی والوان و سفید مختلف اند و بدستور مصنوع آن و ارسطو بلور
از جنس معدنی او دانسته و آبگینه سنگ از جمله معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی
سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از
سنگ ریزه سفید و قلی است که با لمناصفه گداز ند و آنچه مغتب که از خنه باشند صاف
و شفاف و قبول رنگها میکند و شیشه پیکر و الوان مینا از انجمله اند و زجاج فرعونی
که تخم مرغ را بکفند در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و بعد
مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال آن در حین که از اطعام او کنند و اقسام مصنوع
گرم تر از معدنی و محرق او مجفف بلاغ و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن او مفتت
حصاة و قوی الاثر و جهت ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و دفع سپرز و طلای او جهت
خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت دفع بیاض و جرب
و سبل و جلای بصر و سنون او جهت زردی دندان و ضمادش با حنا جهت خنازیر
و امثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قوی تر و آن با مفطر مکرر نوشیده
و ثبت می شود و مضر احشا و مفرح امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدل
زیر جد است و مشعل او مسحوق و مثل غبار باید زحل بلغت اکبریان رصاص اسود است
زخم الملک ساداوردینت زداوش بلغت تنکابن تمام است زدوار جدوار است
زد اسم فارسی ابر با دبر است رز اسم فارسی ذهب است زردک اسم فارسی
جزر است رزجون اسم خمر است رزقون اسم مغربی اسرغ است زریوا بقلة مبارکه
است زرفودی بنات اطریلال است زرنک بنادیدال ابو حصفر است زرنیخ
خراسانی شک است زرنیلج دیباس است زرده تخم مرغ اسم فارسی مخ البیض است
زرورد زرورد موصوف است زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردالو
اسم فارسی مشمش است زرد درخت امین الدوله گوید که او در خراسان کل عاشقان
گویند بنانا و از یکذرع زیاده و برکش عریض و مزغب و کلش زرد و شاخهای او
بزولک و دراز و چون نرد او غنا و سرود نمایند کلش میریزد گرم و خشک و جهت

عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و گزیدن هوام نافع و بعضی گویند اسم او
درخت است زریر بفارسی اسپرک نامند و بیونانی رحیقن و صباغان از او چیزها زرد
میکنند ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه بگل عصفر برّی و منبت و با اندک خاری
نرم و برکش زرد مایل بسفیدی و کوچک و تخمش زیاده بر شبری و طلح بکاه او شبیه بکنگر
سرد و خشک و با اندک حرارت و قوة جالیه و محلل صلابات و دافع آثار و مسکن درد
و مدر خون و مفتح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهت
سپرز و یرقان و استسقا مجرب و بکوفته از معجون او با غسل همین اثر داده و ضماد آب طبیخ او
با آرد جو جهت ورم حاره بغایت مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات نافع و
مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش قوة و قدر شربتش در مصبوحات تا پنج مثقال
و در جرم او تا سه مثقال است زرنباد بیخی است عطری که او را مستد بر ورق میکنند تا از کرم
زدن محفوظ ماند ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله و دکن خیزد و بنات
بقدر دو ذرع و برکش قریب ببرگ انار و گلش زرد و ثمرش شبیه بتخم کل و تخمش مثل زنها و ند و طعمش
تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم گرم و خشک و
با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی
و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانور
دان و مفتح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و محرک باه
و نعوظ و دخیر اطفال و دفع دا الجذر دیباد و شراب و دفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع
و ضماد تازه او بریا با الخاصیه دافع جمیع علل سرد لای او بورد که جهت داء الفیل و بخور
او جهت گریانیدن مو و جه کرد بکو عود نماید مجرب و تعلیق قطعه بزرک مقدار او بر حقو
و گر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاد او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در
تفریح دو مثل او درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش دانه ترنج و چهار دانگ او
طرخشقوق و قدر شربتش یک مثقال تا دو درهم زرنب برک نباتیست از برک صعتر
عریض تر و مایل بزردی و خوشبو و شبیه به بوی ترنج و گلش زرد و بناتش کمتر از دو ذرعی
ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال فارس
و او را سرو ترکستانی نامند در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوة
قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهت امراض جگر و عصب و اسهال

وتصفیهٔ صوت وازالهٔ بلغم وتقویت هضم وتحلیل ریاح وتقویت اعضای رئیسه ودفع عسر
بول وسردی مثانه ودفع سموم نافع وعصارهٔ تازهٔ او در تفریح مثل خمر وسعوط او باآب برگ
بنفشه جهت درد سر بارد نافع ومضر محرور ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا دو درم است
وبدلش مثل وزن او دارچینی وگویند کاسه وسلیخه است **زراوند** لغت فارسی است وقسم نر
طویل وماده را مدحرج نامند واز مطلق او مراد قسم طویل است وان بیخی است بر
سطبری انگشتی وزیاده از آن ودراز وظاهرش تیره مایل بسرخی وباطنش سرخ مایل
بزردی وطعمش تلخ وبااندک زهومتی وبرگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر واز آن دراز تر
وعریض تر وشاخها بقدر شبری وباریک وگلش بنفش وبشکل شکوفه هر دو وقسمی از
او ضعیف تر وغیر مستعمل اطبا است وجهت عطریه وحدت داخل روغنها میکنند
وان بیخی است دراز تر از زرعی وباریک وپوست او غلیظ وگلش شبیه بگل سداب و
قسم اول در سیم گرم ودر دوم خشک ومدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ونباتی
وقاتل اقسام کرم معده وجالی وجاذب ومحلل ومقطع بلغم ومفتح سدد ومفتت حصا
وکشندهٔ نحل وجهت بواسیر وفتق واسترخای عصب وتنقیهٔ سینه وصاف کردن
رنگ رخسار ودافع ریاح وتنقیهٔ جگر وباشراب جهت سموم وبافلفل جهت
احتباس حیض وتنقیهٔ رحم واخراج جنین وباسکنجبین جهت سپرز ویک مثقال
او باشراب العسل مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه وجهت صرع وکزاز وضعف
احشا نافع وضمادش جهت گزیدن عقرب وهوام ورویانیدن گوشت در قرحه
رحم وسایر زخمها وباعسل جهت قروح رطبهٔ مزمنه وباسرکه جهت سپرز بغایت
مؤثر وسنون او جهت تنقیهٔ رطوبات لثه وفرزجهٔ او جهت احتباس مجرب ودر
اخراج جنین بغایت مؤثر وقدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال وگویند مضر سپرز
وجگر است ومصلحش عسل وبدلش زراوند مدحرج وگویند در تحلیل صلابت سپرز
وریاح مثل آن زرنباد ونصف او ابوث ودر تخفیف عسالیج الکرم است **زراوند مدحرج**
بفارسی زراوند گرد وباصفهان نخود الوندی نامند بیخی است مدور وبا پهنی بقدر
فندقی وشاخهای کاه او زیاده بر زرعی وبرگش شبیه ببرگ زراوند طویل واز آن
کوچکتر وخوشبو وبااندک تندی وچسبندگی نرم وگلش سفید وجوفش سرخ و
بدبو وقوت اقسام او تا دو سال باقی است در دوم گرم وخشک ومحلل وملطف

او زیاده

او زیاده از طویل وملطف اخلاط ومنقی قصبهٔ ریه وفاد زهر سموم حیوانی ونباتی و
منقی معده ودماغ وجهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن وفواق وجنون وصرع
ووسواس وتنقیهٔ چرک زخمها ودندان وفتق ودرد عضل وورم سپرز ودرد پهلو
ولرزهای بارده نافع ودر سایر افعال قوی تر از طویل وضمادش جاذب پیکان
وخار واستخوان ریزه شکسته در اعضا وجهت بهق وقروح خبیثه وباعسل جهت
رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه مؤثر وقدر شربتش تا دو درهم ومضر سپرز ومجفف
اعضا ومصلحش عسل وروغن کدو وبنفشه وبدلش قسم طویل بوزن آن ونیم وزن
ریوند چینی وگویند بوزن آن زرنباد ونصف آن قسط وثلث آن بسباسه **زرنیخ**
لغت فارسی است وبیونانی قرساطیس نامند وبمعنی کبریت الارض است وپنج قسم
میباشد یکی زرد وبهترین او صفائحی براق نرم است وزرنیخ ورقی گویند دوم سرخ
وبهترین او شبیه بسرنجت وصاف وزود شکن است ویکی سفید واو را زرنیخ
النوره ودواء الشعر نامند ودو نوع دیگر از اقسام وبدستور سبز وسیاه او نیز غیر
مستعمل است قسم زرد در سیم گرم وخشک است وسرخ آن در چهارم وسفید و
سیاه وسبز قوی تر واقسام زرنیخ از سمومات اند ومحرق آن لطیف تر ودر بودن
موی قوی تر ومتصاعد وبسیار سرخ وشفاف وبراق ودر سمیت وافعال قوی تر
قوی تر از همه ومجموع آن متعفن ولذاع ومحرق وبا قوت قابضه وسترندهٔ موی و
گوشت زیاد زخمها وکشندهٔ اقسام کرم معده وجالی آثار خون مرده ودافع جرب
وسعفه واکله وباداء انباغ جهت داء الثعلب وبامازو واهک وخاکستر وامثال
آن جهت ستردن موی وبازفت جهت برص ناخن وباروغن زیتون وامثال آن
جهت دفع قمل وباپیه جهت تحلیل جراحات وباروغن گل سرخ جهت مقعد وبواسیر
وجراحت بینی وباادویهٔ مناسبه جهت بردن گوشت زیاد ورویانیدن گوشت
بن دندان وبخور او باداء انباغ بدستوری که در دوران محلوق رسد جهت سرفهٔ کهنه
وبامیعه ومغز جلغوزه ومغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو وضیق
النفس وسرفهٔ مزمن بغایت مؤثر وشرط است که بعد از بخور هر روزه آرد گندم بامغز
بادام وروغن تازه جهت دفع مضرت دوا استعمال نمایند وطلای زرنیخ سرخ
باپول حار وبدستور باآب تخم سبز تازه بعد از کندن موی منع رویدن آن مجرب

وبکدانك او باعسل جهت تصفیهٔ آواز وحلق وسینه وآشامیدن او با بیه وقی کردن جهت
تب ربع موثر دانسته اند واحتیاط آنست که آشامیدن او هیچ وجه جرات ننمایند وطلای او
با زهرهٔ گاو وآب حی العالم وشبت جهت منع سوزانیدن آتش موثر وچون صبیان شیرخشت
بسوزانند سنون او جهت بودن گوشت متعفن دندان ودرویانیدن صحیح آن آزموده است
وبا سرکین کنجشك جهت ثالیل مجرب وبا صبر وحب البان واب کند نا جهت سقوط بواسیر و
التیام جمیع زخمها بعدیل است وچون در شیر حل کنند هر آنکس که بر او عبور کند بمیرد وبدل
زود او نصف آن زرنیخ سرخ است وبدل هر دو در اکثر افعال کبریت وکلفی که از تصمید زرنیخ
بهم رسد دفع آن از طلای گل عصفر وآرد برنج مینماید وچون زرنیخ زرد را بند بیرات تصعید
سفید کنند یك جزو او با ده جزو زهره را فرساند واز تجربات دانسته اند وطریق تدابیر در
دستورات البرء است **زرافه** حیوانی است وبفارسی شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او در
درازی شبیه بگردن شتر وسرش مثل شتر ورنگش با هو مانند و منقط بسفیدی وشبیه بپلنگ
وپای او مثل پای گاو وشاخش بدستور ودستش دراز تر از پا ودر بلاد حبشه یافت
میشود گرم وخشك ومولد خلط غلیظ وسوداویست وبعضی از آن در طب ذکر نکرده اند
مگر زهرهٔ او را جهت نزول آب مفید است **زردوزا** از جملهٔ طیور است وبفارسی سمارو
بزرگی سفرجین نامند وخشك وسمی ومقوی بصر ومضر دماغ ومصلحش آب کامه و
سرکه وسرکین او جهت کلف ونمش وسرخ کردن گونه ودفع غشاوهٔ بصر موثر است **زربون**
مرغیست سفید وآبی وبری میباشد وگوشتش بد طعم وبدلیف وعصب وبطی الهضم و
مصلحش بروغن نجتن وبا آب چغندر مطبوخ واستعمال نمودن است وگوشتش گرم
وخشك ومحرك باه وسرکین او قبیارجالی وجهت دفع آثار نافع وزهرهٔ او با سمینه و
بیاض چشم واسرخای قضیب کحلا وضمادا نافعست **زعفران** معروفست در سیم گرم ودر
دوم خشك ومفرح وقوی ومقوی حواس ومنضج ومفتح ومحلل ومصلح عفونت خلط بلغم
ومدر بول وبا قوت قابضه ومحرك باه ومقوی جوهر روح حیوانی وجگر واحشا وآلات
تنفس ومورث نشاط وضحك ومنقی کرده ومثانه وبثره ومنوم وجهت سدهٔ جگر وسپرز
وبا سفنج جهت وبا ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم ومقعد وبا عسل جهت ریزانیدن
حصاة وضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم وتسکین حمره وورم گوش ودرد سر
بارد ودفع بیخوابی وحول وجهت درد رحم ومقعد واکتحالش جهت جلای بصر ودمعه

وغشاوه ودفع زرد آب چشم وسلاق وجرب وقرحه ودردو او جهت قطع نزف الدم وطلای او با قو
قیون جهت نقرس ومفاصل ونطول او جهت دفع بیخوابی وصداع شدید نافع ومصدع ومبخر
ومضعف اشتها ومغثی ومداومت او مکدر حواس ومضر اعصاب ومصلحش انیسون وسکنجبین
وقدر شربتش تا دو درهم وسه درهم او کشنده بتفریح مفرط است وبدلش مثل آن قسط ومثل
آن دارچینی وربع آن سنبل وسدس آن سلیخه است وچون ده درهم او را با آب
سرشته مثل کرده کان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت واخراج مشیمه وزنان
ومادیان بالخاصیه مجرب وروغن آن که پنجاه مثقال او را در سه رطل ونیم روغن کنجد یا
روغن زیتون پخته روز خیسانیده هر روز بر هم زنند تا صاف شود در سیم گرم وخشك وملین
عصب وصلابت رحم ومسخن ومنوم ومحلل ومذهب پینی وسعوطش جهت ذات الجنب و
طلای او جهت تنقیهٔ قروح رحم واعضا وقروح خبیثه وحمول او با موم ومغز استخوان
جهت قرحه خبیثه رحم نافع وبدل گاه او جهت التیام جراحت تازه ومنع ریختن مواد
باعضا مفید وچون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بلو کنند جهت خناق
وذات الجنب وخفقان بیعدیل است **زعفران الحدید** زنگ آهن است که او را سوهان کرده
بر روی صفحه پهن کرده تر کنند ودر جای نمناك بگذارند وبعد از آن کوبیده واجزای زرد
شده او را بکوبند وباز بدستور اول گذارند وتکرار عمل نمایند تا او همه زعفران گردد وبهترین
اقسام او خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در ورق
نمناك دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم وخشك وقابض وا زجمله سموم وضماد
او جهت نقرس وبواسیر وداخس وخشونت پلك چشم وناخنه وداء الثعلب وباسرکه جهت
باد سرخ وجوششهای حاد مجرب وفرزجه او جهت قطع حیض ودرد او جهت خون بن
دندان ونقوبات نافع وخوردن یکقیراط از صدا نفع ابرش است ودر صناعت جبرو
عظیم است **زغرود** در اصفهان کویج گویند وبترکی بمیشان ودر تنکابن کرچیل نامند
از جنس کندس طبیعت در آخر دوم سرد ودر اول خشك وقابض ومسکن حدت صفرا
وخون وقی وجهت اسهال وتقطیر بول وجگر ومعدهٔ حاره نافع ومقوی اشتها وآب
او با شکر جهت درد سر حار مجرب وضماد او جهت اورام صلبه وباد سرخ مفید ومفتح
گرده ومورث قولنج ومصلحش انیسون وعود وقدر شربتش از آب او بیست وپنج درهم
واز جرم آن دوازده درهم وبدلش سیب ترش است **زعرور** مرواست واسم فارسی تخم

کان رغاو خواطین است رغن اسم فارسی غذافت زغبرق اسم مغربی عناب است زفت بری وجبلی زفت یابس است زفت شامل زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق او اکثر زفت
بحری مراد است و گویند اسم قفقس است زفت رطب رطوبت سایله درخت صنوبری باو که
ضم نواست و رطوبت بارده از آن که عنبر درخت حلقو زاست و مسمی بشوب حاصل میشود
و بعضها و را تابع است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند ثمر سرو و از
کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط و ملین صلابات
و اشامیدن او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خون است بظاهر
جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و
قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحات مثانه و با عسل جهت
پاک کردن چرک زخمها و خشک ریشه و الصاق او بمیان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت
اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز مفید و جهت
جرب حیوانات و مدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه
مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم حلق و مری و قطور او با روغن
بادام جهت دفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم حاده و صلابه امعا و رحم و گزیدن عقرب
موثر و مضر شش و سر و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش مثل او
است و گویند ربع او قطران و روغن زفت که رطوبات بخار اوست که در حین جوشانیدن
پشمی را بر روی او گذارند و آنچه از پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهت
خنازیر و رویانیدن موی و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و مدد اعصاب و عرق
النسا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل تریاق سموم و جالی است و
دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه و سوزش چشم و دفع
ریختن مژه بغایت موثر است زفت یابس زفت رطب است که بخودی خود خشک شود
یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دویم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج
ضعیف تر و جهت التیام قروح و ضربه و سقطه و اشامیدن او با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت
خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطب
قدر شربتش تا دو مثقال است زفت بحری شبیه بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل
نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است و کشتی را بآن استحکام میدهند و داخل

درهم میکند و بهترین اوصاف و نوم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت
عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم
و مضر شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سکبینج است زقوم از اشجار
حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریض تر و با اشربفه و
گلش در اطراف شاخهای او و هیئت یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در
جوف آن دانه مثل کنجد و این نوع را برگ و بادنجان او جهت جراحات تازه نافع و قوی رافع
و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش زرد و ثمرش
از هلیله بزرگتر و در سبزی او شیرین بمزه و با عفوصه و مغثی است در دوم گرم و خشک و
محلل ریاح و جالی و دافع آثار و قدر شربتش از پنج درهم است و روغن تخم او با اندک نجدن و محلل
ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل او و دافع سده و سپرز و جهت فالج و نقرس و
امثال آن شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش
چهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی قرانبا است و آن ثمر درختی است بقدر نبق
و با فوقی رنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و ترش با اندک عفوصه و قبض و سرد و مایل
باعتدال و جهت اسهال و قرحه امعا و نفث دم و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون
و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک تازه نیست
او که سبز باشد جهت اورام و قروح فرمنه بغایت موثر و خاکستر برگ او جهت دفع آثار مفید
و مولف مالا یسع قراطط را استثناء بزقال نموده در امبرباریس ذکر آن را بیان کرده و تعلیل آن
در شک دانسته است و ظاهر قراقاط با امبرباریس اشبه باشد زقاط اسم بربری حب النیل است
زلابیه بفارسی حلوای زلبیا نامند مولد خلط صالح و صحیح الهضم و بغایت مسمن بدن
نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و
انار زلابیه المکه نوعی از ابرونت که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند
زلنج اسم عربی بهش است زلو اسم فارسی علق است زمادة الراعی اذان الغراب است
زمورا اسم فارسی زفت یابس است و در دل مفول را زموده کی نامند و مستعمل نزد اکراد
است و در اجناس حیض بعد یلست و قدر یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت از
مجربات است زموم از اسامی زنبق است زنج بفارسی جزغ و نرگس را الکو نامند در خمله
سبلع طو است کوشنا و بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و رحم

اوجهت غشاوه وظلمت بصر مجرب وسرکین او جهت کلف ورفع آثار مقوی است **زنجر** زکان طلا و جم
ان نیز بهم میرسد واقسام میباشد یکی زبابیست یعنی در رنگ شبیه بزیاب سبز ندانکه بر حامل
او مکس نشیند وان بغایت صاف وابدار میباشد وابش متموج در فضان ویکی را ریحانی نامند
که در رنگ شبیه بریحان است ومشهور بزمرد نواست ویکی را افستقی گویند که در سبزی بسیار هم
زند وزمرد کهنه نامند ویکی را صابونی گویند وان سبزی است که بسفیدی زند وبعضی این قسم را
ازجنس زبرجد دانسته اند مجموع ان در دوم سرد ودر سیم خشک وقوتش همیشه باقی است ومقوی
دل وجوهر روح وتریاق زهر هوام ومفرح ودافع هموم وخفقان وجذام واسهال ومویی قاطع
نزف الدم ومدر بول ومنشف ومفتت حصاه وجهت یرقان وضعف معده وجگر واستسقا
نافع واکتحال وجهت تقویت بصر وسبل وطلای او جهت سعفه وقروح خبیثه مجرب ونگاه کردن
او دافع کلال بصر وانگشتری او جهت منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد موثر وجون
خاتم طلا باشد جهت دفع طاعون وتعلیق او مبطل سحر است وچون یک مثقال او را انگشتری
از طلا ونقره ممزوج که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان وافتاب در
بروج هوائی باشد باعث قبول خطا وهیبت در نظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند و
در طعام زهر دار در سد عرق کند وگویند حامل او تنگی روزی نمیکشد وگویند افعی را چون نظر با
افتد کور میشود وقدر شربتش در دفع سموم یک دانک وبدلش زبرجد است **زنجبیله** بلغت مصر
واسکندریه قفایل الوقبا را نامند **زند** بلغت شام اسم عاد است **زنجرف** زنجرضر است **زنجار**
الحدید زعفران الحدید است **زنطاح** قسمی از حلزون بری است که در اشجار وبقول میباشد
بقدر باقلائی است وغیر انجیر است که در دیلم سند لکاچول نامند ودر حلزون مذکور
شد **زنجبیل العجم وزنجبیل فارسی** اشترغاز است **زنجبیل شامی وزنجبیل مکی** راسن است **زنبوع** اسم عربی
اشنبوب است **زنگار** اسم فارسی زنجار است **زنجار مجرود وزنجار دودی** از اقسام زنجار
مصنوعند **زن** دوسر است **زنبو اصغر** گویند یاسمین زرد است **زنجره** بلغت اصفهان صرصر را
نامند **زنجبیل** بیخی است معروف وگیاه او شبیه بگیاه شقاقل واز ان بسیار کوچکتر و
بی گل وبی ثمر ودر ماز ندران نیز میباشد در سیم گرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلیه و
مقوی هاضمه وملین طبع ومفتح سدد جگر وسپرز ومحلل ریاح غلیظه معده وامعا وتجفیف
رطوبات ودافع تشنگی بلغمی ومقوی معده وجگر وقوت حافظه وجهت سموم حیوانی
واخراج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق ودفع برودت هوا وفالج وکرم معده وتج

وتقطیر بول

وتقطیر بول واسهالی که از فساد غذا باشد وبا نبات وکندر جهت دفع مضرت میوه های تازه و
رطوبت معده وبا زرده تخم مرغ نیم برشت جهت زیاد کردن منی وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل
وساقین وبا خولنجان وپسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است واکتحال او جهت غشاوه
وبیاض وسبل وضماد ش جهت تقویت اعصاب وکلاز ودر باح بواسیر بعد بل ودر دهان داشتن
او دفع تشنگی بلغمی است ومضر حلق ومصلحش عسل وروغن بادام وقدر شربتش دو درهم وبدلش
دار فلفل است ومربای او محرک باه مبرودین وجهت تقویت هاضمه وبینه پیران وتخفیف بلغم
قوی تر است **زنجبیل الکلاب** گیاهی است بسیار تند وکشنده سگ وبرگش مثل برگ بید ودر
تر وبزرگی مایل وکم اب وشاخهای او سرخست بسیار گرم وخشک وضماد او جهت کلف
ودفع آثار بسیار قوی الفعل وبرگش محلل اورام صلبه وخوردن او جایز نیست ومؤلف اختیار
بدیعی او را بیخ فلفل الماء دانسته واز صفات فلفل الماء ظاهر میشود که غیر او ست **زنبق** از دیار عجم
معروف است وبفارسی سوسن آزاد نامند واو غیر سوسن ابیض وغیر یاسمین است ودر
سوسن مذکور میشود واشتباه عظیمی در ان کرده اند در دوم گرم ودر یبوست معتدل وملطف
ومقوی دماغ وبیاض ودر افعال مثل یاسمن نرگس وقوی تر از ان وروغن او بمثل روغن گل در
کداشتن سده دفعه وزیاده از ان گل زنبق را تجدید نمایند در دوم گرم ودر اول خشک ولطیف
وملین ومقوی اعضا وبیخ در هم او مسهل خلط مراری ومدر بول وطلای او جهت دفع قشعریره
وسردی دماغ واعصاب واعضای تناسل نافع وبدلش در همه افعال روغن اسیرسا ودر غیر
اسهال روغن نرگس است **زنجار** بفارسی زنگار گویند ومعدنی او از کان مس بهم میرسد ودر
مسی عباد تر از او ست ومصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرد نامند وان زنگ مس است
که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنحوی مطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه گردد وبعد از
هرده روز از ان سرپوش زنگ تراشند وجمع کنند ویکی را زنجار دودی نامند واو را از صفائح
صفائح مس که هر روز بر ان سرکه پاشیده در سرداب گذارند تا زنگ گرفته هر پنج مثقال او را
با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد وشب یمانی وملح اندرانی وبوره سرخ از
یک چهار مثقال اضافه نموده در افتاب خشک نمایند بهیئت فتیله بسازند واقسام دیگر نیز
در دستورات مذکور است وبهترین او معدنی ودودی است در چهارم گرم وخشک واز
سموم قتاله واکال ومعفن ولذاع وسترنده گوشت ومورث قرحه وقاطع آثار وبا موم وروغن
بیلنج مانع زیاد شدن قروح خبیثه وساعیه وورم جراحات وجهت روئیدن گو

وباصمغ البطم ونوره سرخ جهت جرب متقرح وبرص وبخنزا وباعسل جهت شقیقه جوانب جهت
ودانه بواسیر وناصور ومقعد ومطبوخ او باسرکه وعسل جهت قروح لثه وجوششهای نغانغ
مفید وسائیده او باشیر دختران وعسل وسرکه در هاون مس نجدی که غلیظ وخشک
شود جهت حدت بصر وقلع بیاض وناخنه ودمعه وسبل وسلاق مجرب ومحرق که در
سودن شبیه بتوتیا کرده جهت جرب واسترخای پلک چشم وسلاق نافع وطلای او با
بافندق سوخته وکتیرای سرخ وسفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر
اعضای عصبانی وبکبد هم او کشنده فرخ جگر وبعد از نجار وذا وار معدن عدیم العلاج وبا
قدر قلیل او را با ادویه مغربه استعمال نموده وچون دهن را باب مملو ساخته از در نجار دو فی
در بینی سعوط کنند جهت دفع بدبوئی وقروح خبیثه آن مجرب وبا ادویه مناسبه جهت
قروح شهو نیز سر مفید است **زنبار** اسم فارسی گیاهیست که در بلاد دری در تابستان می
کارند ودر اول زمستان می رود بد بسیار گرم وتند ومصدع وموجب جراحت بدن
طربیع که از هوای سرد متضرر شوند وجهت تسکین ریاح وحدت بصر ودرد سر بارد نافع
وخام او بغایت مغثی ومضر محرورین ومصلحش در سرکه پختن وانار وبه بعد از آن خوردن
است **زنجفر** بفارسی شنگرف نامند واز معدن جیوه وطلا ومس بهم رسد وبعضی او را
کبریت احمر دانسته اند ومصنوع او را از زیبق وگوگرد میسازند ودر دستورات اقسام او
مذکور است در دوم گرم ودر سیم خشک وبعضی در دوم سرد دانسته اند واز جمله سموم
قتاله ورادع اورام حاره وقابض وبا از ساریخ وقاطع نزف الدم وجهت رویانیدن گوشت در
زخمها واکله وتعفن قروح وسوختگی آتش وجوششهای حاره وحکه وغش وحصف ود
قل وتاکل دندان وباموم وروغن جهت شقاق مجرب ودود هم او کشنده بجناق وکرم
بدلش ساریخ وگویند مرداسنگ وسفیداب بدل اوست **زنبق** نوع سرخ او را سمیت عالی
وطلای او جهت برص واورام بارده وباعسل ونمک نافع گزیدن او وصاحبان امراض
مزمنه عصبانی مثل فالج وامثال او را نافع وبغایت مجرب دانسته اند وضماد مطبوخ نوع
سیاه او ودر روغن زنبق جهت برص وبهق وآثار داغ او موثر وگویند اشامیدن
خشک سائیده او بقدر یکدرهم موجب فرحی است **زنبور عسل** نحل است [illegible] افتی
دخوای بوی است **زوله** بلغت جرجان نوه است **زولنک** بلغت مازندران قسم از جیر
قر صغیر است **زوفای** گیاهیست مفروش بروی زمین برگش شبیه سرو صغیر لیکن باریک

ومرزنجوش

ومرزنجوش وباعطریه وشاخهای او پرگره وپرهر که هم کلی مایل بزردی ودانه وتخم وتلخ مزه در دوم گرم
ودر اخر خشک وگویند ان قوی تر از بستانی والطف ومسهل بلغم ومخرج ریاح غلیظ وکرم معده
وخون جامد ومحلل اورام وجهت سرفه مزمن وربو وورم شش وعسر نفس ونزله ودرد سینه و معده
وجگر وقولنج وگزیدن جانوران وفالج وداء الثعلب وداء الحیه وحیح وباعسل جهت دفع کرم معده
وتخم او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ وباقرد مانا واپرسا استعمال قوی تر وجهت نیکوئی رخسار وبا
شراب جهت استسقا وباطبیخ انجیر جهت خناق امتلائی وضماد او با اب جهت ورم حار وبا شراب
جهت بارده آن نافع ودفع خون مرده که در پلک چشم باشد وبخنزا وجهت نزول آب وبا بوره و
انجیر جهت ورم سپرز وبخار مطبوخ او جهت باد گوش ومضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت
درد دندان نافع ومضر جگر ومصلحش صمغ عربی وانار ترش وقدر شربتش دو مطبوخ تا پنج درهم و
بدلش صعتر است **زوفای رطب** چرکیست که در پنبه وموی زیر شکم وکنج ران گوسفند جمع و
منعقد میگردد وبفارسی سنکل میش وبترکی شغلداق نامند وبهترین او انست که در اب جو
شانیده پشم را از ان جدا کنند وجمع نمایند وباکوبیدن پشم را اخراج کنند وهرگاه منعقد او بهم
نرسد پشم میان ران گوسفند ونیز را جوشانیده چربی او را بگیرند در دوم گرم ودر اول تر وگویند
در اول خشک است منضج وملین ومحلل وجهت مغص وصلابت جگر وسپرز وبرودت احشا و
گرده واستسقا وشربا وضمادا نافع وطلای او جهت ورم مقعد ورحم ومثانه وجمیع اورام صلبه
ونجر مفاصل وتعقد عصب واکل وجرب چشم وریختن مژه وابرو وتشنج وشکستگی اعضا ودفع
وباپیه مرغابی وطبو جهت فرحه گوشت وقضیب وفرج وشقاق مزمنه وحول وباکلیل
الملک وروغن تازه جهت رفع احتباس حیض وعسر ولادت نافع ومضر محرور ومکرب ومصلحش
سکنجبین وروغن گل وسرکه وبدلش لادن ومغز ساق گاو وگوسفند وقدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال است وچون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهت قروح مغزا کبر واعضای عصبانی
بهترین ادویه است **زوان** نزد اکثر شیلم است ومولف جامع بغدادی عنزان دانسته ووفی بلست که
دانه ایست مایل بسیاهی واندک سبزی ومثل ماش وکوچک وطولانی وسرش باریک ودر غلاف
سخت مثل غلاف شمشیر وتلخ ومسکر قوی بلا تفریح وقسم هن نیز میباشد در سیم گرم وخشک وبا
سمیه وباقوت جاذبه وضمادش جهت بیرون اوردن پیکان وامثال آن از بدن بغایت موثر
وخوردن ان سبات شدید ومصلحش ربوب حامضه وطلای او باعسل جهت رویانیدن
موی داء الثعلب وتحلیل اورام وضمادش جهت درد سر بارد **زهرم** بفتح اول قرنفل شامی ودر

مغرب قرنفلیه نامند ومذکور خواهد شد وبلغت فارسی مراده است وبعربی برد غوه اطلاق
او میکنند زهره اسبوس اسبوس است زهم اسم زباده است وکویند زباد اسم جانوری است وزهم
اسم عطر است زهرة الحجر جوز جندم است وکویند خزاز الصخر است زهرزمین بلغت جرجان
از ادردخت است زهره بضم الزاء بلغت اکبر بان نحاس است زهر اسم فارسی است وبعربی
اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه شوره وشور طعم ودر عفران رنک وتند وبد بوو
لذاع درچینی که اب نیل طغیان کرده باشد در زمینهای پست بماند واز افتاب بهم خشک شود
زهرة الملح حاصل کردد وباسرجونه کویند که ان شوره ایست که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد
بغایت کرم وخشک وتند ومجفف ومحلل قوی وجهت قروح خبیثه واکله ونغش جلد وجوش
که از کوشت تراود وجهت غشاوت واثار قروح ومنع درو نیدن موی وبا روغنها جهت اعیا
که ماندکی باشد نافع واشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قوی تر است از نمک هندی
ومدر عرق وباسکنجبین جهت صرع نافع ومضر معده وبدلش یک وزن ونیم او نمک هندی است
وقسمی از ان که مایل بسرخی ومانند دانها بهم چسبیده باشد از جمله سموم قتاله ویکدرهم او کشنده
است وعلاج بتو بتیست زهرة النحاس چیزیست شبیه بدانهائی که از بخش اب برروی زمین نقره
ظاهر شود واز کان مس واز مس که اخته ظاهر میشود ودر قوه قریب بزنکار واشامیدن سه
قیراط ومسهل اخلاط غلیظ وماء اصفر وغرغره او باعسل جهت ورم بادلهاة ونفعه وورمی
وباروغنها ومرهمها جهت بردن کوشت زیاده وتحلیل اورام وخشک کردن دانه بواسیر
وباشراب جهت شوره وقرح وجوف مفید که ظلمت او در کوش باروغنها جهت کری کهنه
نافع واز سموم قتاله است زیره اسم فارسی کمون است زیرة رومی اسم فارسی انیسون است
وکرویا را نیز نامند زیت الانفاق وزیت فلسطینی وزکاری زیت الانفاق است زیتون الارض
ماذریون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت رکابی طرابلس است زیتونه
زیتونه بلغت مصر ابغار انوطالی است وکویند اسم درو قینون است زیت الهجانی زیت الشوکه
است زیزفون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است زیز کان است زیت الشحم
روغن تخم سلجم است زیز صرصر است زیتون الحبش وزیتون جبلی وزیتون الکلب زیتون بری است
زیتون الماء زیتونیست که زود بلغا بهار سد ودر جمیع افعال ضعیف تر از نارس است وبعضی کویند
زیتونیکه در اب نمک رویده وپرورده باشد مسمی بزیتون الماء است زیرة صحرائی اسم کمون
بری است زیره سبز اسم فارسی کمون نبطی است زنیان نانخواه است زیرباج از اغذیه

ملفظا

ملفظ امعاء ومسکن مرة الصفرا وحدت اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سده وموافق صاحبان جکر
حار وتبهای ناسره وشطر الغب ومضر امزجه بارده است طریق ترتیبش وچنانکه در شفاء الاسقام
مذکور است انست که کوشت را بقدر یکرطل زیره کند واکر مرغ باشد از بندها جدا کرده با دارچینی
ونخود مقشر وروغن کنجد واب جوشانیده ونیم رطل سرکه وربع رطل جلاب باشکر وبکوفند با دام محلول
در کلاب ویکدرهم کشنیز خشک ومثل ان عود وسداب وفلفل وزعفران اضافه کنند زیتون برکو
بستانی میباشد بستانی او درخت بزرک تر وبرکش اب دارتر وسبزتر از بری وبعد از چهار سال بار
میدهد وتا هزار سال میباشد ثمر سبز او کرم باعتدال وبا قبض ونارس او سرد وبغایت خشک
وسیاه او بغایت کرم وخشک وسریع الاستحاله بسودا وصفرا ومرخی معده ومغثی وبهترین او
رسیده است که در اب نمک پرورده باشند وباطعام خورده شود نه قبل وبعد از ان ودر انوقت
مقوی معده ودافع ان ومغشی وجالب طبع ومبهی است ومورث بیخوابی ولاغری ومصلحش مغز
کردکان وبادام وروغنها وسرکه وکویند مفرح ومدر ومنقی ومحرق اخلاط ومصلحش شربتهای
وضماد او جهت دفع سبوسه سر وضماد نارس او جهت سوختکی اتش وطلای دانه او با پیه واد
کندم جهت برص ناخن ونخود سیاه رسیده او با دانه او جهت ربو وامراض شش نافع وبرکش
در دوم کرم وخشک وضمادش جهت حمره ونمله ومنع زیاد شدن ان وشری ونار فارسی و
غرب چشم واورام حاره والتیام پوست سرکه منقلع شده باشد وباعسل جهت داحس وبا درد
جوب ماخت ناف طلا کردن جهت اسهال وخراشیدن او جهت قلاع وضماد بخته او با اب غوره
بخور یکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده ودر پوسانیدن او ومطبوخ ان در شراب جهت
نقرس ومفاصل وبدشور مضمضه اب طبیخ او جهت دندان کرم خورده نافع وحقنه او جهت
قروح باطنی ومقعد ورحم وعصاره ان در افعال مذکوره مثل برک اوست وحمول ان جهت
قطع سیلان رحم وتولد ان وضماد ان جهت برامدکی حدقه وقطع ریختن مواد بچشم وتاکل
پلک نافع وبیخ زیتون را با قدری برک ان جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر
ونطول ان جهت زکام وتحلیل رطوبات وبخار ان جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت
موثر وتعلیق بیخ او بالخاصیه جهت سم عقرب ازموده وچون شاخهای باریک وبرک او را
در کوزه کرده احراق نمایند پس از کوزه بیرون اورده شراب بر او پاشیده بار دیکر احراق
کنند نمایند ودر همه افعال قوی تر از توتیا است وضماد خاکستر برک او با سرکه جهت عرق النسا
وبالای عروق از جانب وحشی بقدر چهار انکشت جهت قرحه نمودن موضع ودفع علت از

مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر
مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و جوششها
نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوختن آن بهم رسد جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن
نافع و نطول طبیخ همه اجزای او جهت صداع و شقیقه و درد و پاشیدن آن در خانه ها جهت
گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصاب چوبها و جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت
مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهت استحکام لثه
مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در دوم خشک
در تقویت ذهن قوی تر از کندر و دافع اسهال مزمن و جراحات بلغمی و جهت دفع رطوبت
و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری او قوی تر و مدر بول و حمول او جهت
دفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب منفرج و سنون او جهت تسکین درد
دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را با آب آهک که طبخ داده باشند بخیسانند
در روز تلخی او دفع میشود و مخفی نماند زیتون قاطع ریو و سعال است **زیت** بفارسی روغن
زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الا
نتشار و بسطح بدن باشد و اجزای او از یکدیگر منقطع میگردد بخلاف مغشوش و این نوع
در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول برطوبت آن اصلی ندارد و مغسول و کهنه او گرم
بسیار بوم زده صاف کند بی لذع و الطف است و چهار ده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء
الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق است و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج
کرم شکم و قی کردن با او جهت دفع سمیه ادویه و حقنه آن جهت دفع قولنج و درمی و سنگ
و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهت
دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و کهنه تر از عتیق
محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما
و اکتحال او مقوی بصر و جهت دفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب و بهم
مقام فلج و طلا کردن گرم آن مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجو
شانند تا نصف شود بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق**
روغن زیتون نارسیده است و او معتدل و قابض است و گویند در اول سرد و در اول خشک
مسمن بدن و مفتت حصاة و مدر بول و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار

عرق

عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سده و قاطع عفونت و مقوی اعضا و مغسول
او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار و روغن زیتون
بری قایم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی
و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون
لثه است و بعضی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره مانع میدانند و
مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته اند و هر چند کهنه تر شود قوی تر میگردد و
آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند که تا چهل
سال میماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل آن عسل و ثلثان کندر و
روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند
از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله
را هیجان شهوه شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد
خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن
زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند
تا شصت بار و بعد از آنکه آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که به نصف رسد
بمراتب بهتر از روغن بلسان و در اسرار عجیبه است **زنبار** نقل روغن زیتون
است که او را در ظرف مس مجلا غلاظ بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم
گرم و در افعال قوی تر از حضض و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس
و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد دندان
و با نقیع ترمس جهت جرب دواب نافع هر چند کهنه تر در افعال قوی تر و در ابدان
مرطوبین مولد قروح است **زیتون السودان** روغن ثمر ایست مثل بادام کوچکی و لوز
البری نامند و از درخت خارناک بهم میرسد و خار مذکور را دواب نخورند و
در عراق تنکس گویند و بادام کوهی نیز نامند و طعم روغن شیرین و خوشبوا است
در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح سلطها خلا
و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار
فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر
روغن لوز البری دانسته است **زیت الشجم** بلغت صعید مصر اقنبقطس است **زیت**

الجبل بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب وجیوه نامند از جمله
فلزات است و معدنی است شبیه بنقره که گداخته‌اند و از کذا و سنگهای سرخ سنجرفی بهم میرسد
و در بعضی بلاد مانند مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم فطرانی است که از خاک متکون
میشود و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سلک آبی و طلا و نقره معدوم
میشود در درجه سیم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او مولد
فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزا
نیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و دفع جمیع
آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح سامله و دفع قمل مجرب و باکندر و دارابنج و
موم و روغن زیتون جهت داغهای آتشک آزموده است و بدستور و در همین
ادویه همین اثر دارد بشرطی که بحلق و بینی نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند
و غذای بی نمک دارد و غیر لطیف نخورد و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیبق را
کشته بریسمان مالیده برگردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول
او نیز جهت خشک کردن دانه آتشک و قروح مجرب است و خال زیبق که
در ظرفهای بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و
آشامیدن غیر مقتول آن بی سمیت و بسرعت از امعا دفع میشود و با مغص
و درد قوی و چون ناکشته او را هر سال چند روز و هر روز بقدر حبه با نبات
بنوشند و بند بیخ زیاده کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص
نمیشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه و قوه بینه معدل است
و قدر شربت غیر مقتول او تا دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد
بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط او محلل قوتها و مقطع
و طریق تصعید در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با آب
خالص حل نموده بروس بمالد و بر آتش برند مس را مفضض گرداند و طریق
عمل در دستورات مرقوم است **حرف السین** **ساج** بهندی برمین نامند
برگش بی ساق و گل و در آبهای ایستاده بلاد هند میروید شبیه برگ
گردکان و مایل بسیاهی و گویا غبار بآن نشسته و خوشبو و بی چین و مخطوط
و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقی است در سیم گرم

و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی
احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفتح و مفرح و مسمن و محلل ریاح
امعا و جهت سیلان آب دهن و بدبوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان
و وسواس و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و فواد و تقویت
حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة و منع داخس و جمیع امراض مقعد
و رحم و در اکتحال جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاه
داشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهت
احتباس حیض و شیر و دفع بدبوئی زیر بغل و کنج و تضمید گویند با
در شراب جهت تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان جامه و قماش
جهت منع کرم زدن آن مؤثر و مضر دیه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه
و مصلح آن شربت به و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در وزن آن
سنبل هندی است **ساج** درختی است هندی و اصل هند ساگون نامند
بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و
خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را اقدق هندی
دانسته است چوب آن در دوم سرد و خشک است و با اندک حرارتی
و ضماد سابیده او با آب سرد جهت درد سر حار و اورام حاره و خوردن
نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم
شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق او در آب مامیثا
امثال آن انداخته و سائیده باشند جهت ورم اجفان و تقویت بصر
و حدقه نافع و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و مضر جگر
و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز کردن
موی و دفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در او گذارند
حافظ بوی آن و وزن او و از زیاده میسازد **ساداوران** معرب از
سیاداران است بمعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فرس درخت است و بعربی
سواد الحکام نامند بجهت کهنه قیمی مداد دار و ترتیب میدهند
و سواد العصاة که صاحب اختیارات ذکر کرده اسم عفص است و آنچه گفته

که از درخت بطم حاصل میشود واصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی
وبراق شبیه بشبه وبااندک تلخی ودر جوف درختان وبلاد حوالی آن
بهم میرسد ومخصوص ان بلاد است ومولف تذکره انچه از درخت تاک
بهم میرسد بهتر دانسته اند ودر دوم سرد وخشک وبااندک حرارت محلل
ورادع اورام حاره وباآب بارتنگ قاطع نزف الدم وهمه اعضا است شربا
وضمادا وحابس اسهال وموی والتیام دهنده زخمها وباسرکه جهت ورم
قضیب وانثیان وباشراب جهت اورام بارده وباروغن مورد جهت منع
ریختن موی موثر وبغایت مسود او ست وفرزجه او باسرکه وحقنه آن بی
سرکه جهت قطع خون حیض ونفوذ بر رحم ودفع اسهال نافع ومداومت خوردن
او مولد سودا ومصلحش شکر وقدر شربتش یکمثقال وبدلش در ورزن
آن مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه وان حیوانی است
شبیه بمار ودست وپا دارد ودستها کوتاه تر وبطی الحرکه وابلق از زردی و
سیاهی ودنبالش کوتاه وترکی بیلانه اغو وبون گویند وانش دداو تاثیر
کند واگر بر شود آتش اندازند افسرده میشود ویک مثقال او از سموم قتاله و
بغایت گرم وخشک ومعفن ومفرح جلا وتدهین روغنی که در ان مهرا
مخته باشند سترنده موی وفرجه کننده عضو است وچون دست وپای
او را قطع کرده واحشای او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند
عسل مذبور جهت درد مفاصل واورام بارده ضمادا نافع وخوردن ان قتال
وفواد ذهر او تخم شنک پشتا است سام ابرص اسم وزغ برتی است ووزغ
بلدی مسمی بحلپاسه است واو کوچکتر از حلپاسه است وشبیه بحرذون و
بانقطهای سیاه وتبیمه حلپاسه نیست وملاقات خون او موثر در برص است
در سیم گرم وخشک است وضماد گوشت او برا عضا جاذب پیکان وخار ودافع
ثالیل ونقمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم آن وچون شکافته بر
موضع گزیدن عقرب گذارند درد را ساکن کند وطلای خشک او باروغن زیتون
جهت رویانیدن موی ودفع احتباس بول وقطور در ذیل وخون وبول او
بااندک مشک براحلیل جهت دفع فتق بسیار موثر وهمچنین جلوس در

طبخ

طبخ او وهمین اثر دارد وخون او مورث سل وامراض ریه ومصلحش شربت ریباس و
امثال آنست سامان اسم فارسی نوعی از بردی است بسیار نرم وباریک ومایل
بزردی وازو حصیر ترتیب میدهند سرد وخشک وجلوس بر آن باعث فرح
وجهت دفع بواسیر نافع وسوختنه او قاطع نزف الدم است سابرج معرب از
فارسی واسم پیروج است ساسالیوس وسالیوس سلیسالیوس است ساجی اسم
هندی ملح القلی است سافرو ساق اسود بوسیاوشانست ساساوکشت بزر
الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم یونانی هندبای
سالمیریا وساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغت مصری
رعی الحمام وانطالی گویند ان نادفیصر است ساغبین وساغافیون اسم یونانی
سکبینج است سافروس اسم یونانی فیروزج است ساروا اسم یونانی عصابه
اسالطریون اسم یونانی جدوار ومعنی مخلص الارواح است ساذلقون اسم
یونانی شیح است ساری اسم یونانی حب النیل است سالیطس اسم یونانی حجر
القمر است سامر آب نوس است وگویند ماتخواه است ساناحورا اسم یونانی
مادا وردا است سالس افریون اسم یونانی کبیکج است سانہل اسم هندی
صعتر است ساد اسم فارسی دوزدز است ساس اسم فارسی فسافس است سا
کوز اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی فتقداست ساکرکونا
اسم هندی مجراهنا است سانیب اسم هندی حب است سالیکا اسم هندی
کنکر است سپستان لغت فارسی است وبعربی دنوق نامند ثمر درختی است
زیاده بقدر قامتی ساق او مایل بسفیدی وبرگش مدور وبزرگ وبارش
در خوشه ودر اول زرد وبعد از خشکی سیاه میشود ودر حرارت وبرودت
معتدل ودر اول تر ومسهل محرورالمزاج ومواد سوداوی ومزلق وملین سینه
وحلق ومسکن حدت صفرا وعطش وقلیل الغذا ومفوی امعا وجهت حرقة
البول وسرفه حار یابس واخراج کرم معده وخشونت صوت وگرفتگی آواز و
بحح که از دوای تند بهم میرسد واصلاح اذیت ادویه مسهله ونبهای حاره و
بلغم شود نافع وضماد مطبوخ او در دوشاب خرما جهت کشودن دمل آزموده
است وقدر شربتش ان از بیست عدد تا بیست مثقال ومضعف معده و

گویند مضر جگر است و مصلحش بدمبرودین گل سرخ و در غیر آن عناب است و
بدلش خطمی است سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگی است سیاه و براق
و در دو شکن و سبک در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن آن جهت خفقان
کشودن و سدد و ریزانیدن حصاة و تقویت معده و بکدانک او با شراب مقوی
دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت
نافع و سوسه دار و نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مسالخ و نگاه
داشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش
آب انجیر و چون سطوری چند بر صفحات از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه
بپوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در اندک روز لقوه او رفع شود و از مجربات
شمرده اند و نگاه داشتن قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع
و وحشت آزموده است سبع اسم جانوران درنده است سبع الارض پر
سیاوشان است سبع الشعرا افیمون است سبسبان ازاددرخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبرقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است
سپب اسم هندی صدف است سپاری اسم سپاری هندی فوفل است
سپکلی اسم هندی وزغ است سپرغم اسم فارسی ساهسفرم است ستوا
بنای بعد از سین اسم هندی قسمی از مس است ساوی اسم هندی لو
ونداببت سجلاط اسم یاسمین است سجوس بلغت رومی ونجش بلغت
یونانی اذخر است سحاب بلغت اکبرهان زیبق است سحاب الحجر اسفنج است
سحرنیون اصل است سخبر نخاه معروف گاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و
تلخ و بدبوی در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و
هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته و فالج نافع و مضر
محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک مثقال و بدلش یک وزن و
نیم او اذخر است سخوفس و سخوسن اذخر است سخبره زاج احمر است سخاوس
اسم سریانی اسطوخودوس است سختبس اسم یونانی درخت مصطکی است
سختیا اسم یونانی مصطکی است سحاله انچه از فلزات بسوهان جدا کنند
و انچه در حین کوفتن از آن ریزد سد بفارسی کاو گویند و مراد از این اسم برگ

سائیدهٔ

سائیدهٔ اوست و بریا و پیخار و صال و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر
تر است و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ
میباشد نشارهٔ چوب او در اخر اول سرد و در اخر دوم خشک و قاطع نزف
الدم و دافع قرحه امعا و سوزش جهت زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت
درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط
آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد او با شراب جهت نضج ورمهای حار
و تحلیل آن مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول
سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نافد سبد انوش او
قابض و لزج و مسهل بعضی در دوها و در سبک او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح
الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و
خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین
او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در
مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک و قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند
جهت اسهال مراری و قرحه امعا و ضماد شکوفه او در حمام جهت رفع شری مجرب
و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت شکستگی اعضا و تقویت آن مجرب
و طلای مطبوخ او مجدد بکدغلیظ گردد جهت سستی اعصاب و عضلات و سرعت
حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را بکلاب اغشته در رفع نمایند ذبرک و
بار او بوی گل آید و چون بعسل الوده باشند ثمرش شیرین شود سداب
بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم هم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر
و پرشاخ و برگش ریزه و بدبوی و بسیار سبز و کوچک و کویا غباری بر
او نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ
و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه
و مفتح سدد و محلل ریاح و با ترماقیه وجهت سپرز و یرقان و قولنج
ریحی و امراض سینه و مقعد و رحم و حصاة و بواسیر و آشامیدن آن که
با سبب خشک جوشانیده باشند جهت تسکین مغص و درد پهلو

وسینه وتنگی نفس وسرفه مزمن وورم حار ودبیله وعرق النسا ومفاصل و
لوزتینهای بارده وچون باروغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم وطبیخ او
درشراب جهت استسقای لحمی وخوردن با نمک جهت حدت بصر وخفا
شدن او ودافع بوی پیاز وسیر وقدر فلفل او مقوی هاضمه ومشهی
وبا انجیر وکردکان جهت سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت او هر روز
بقدر یکدرهم جهت ازاله فالج ورعشه وتشنج مجرب وتخم او نیز همین اثر دارد
وآب طبیخ او بقدر سه اوقیه با دو اوقیه عسل جهت فواق مجرب وچون
داخل نبیذها کنند باعث خوشبوئی آن وشدت اسکار ودفع ضرر
ان میکردد وموروث صداع وثقل سر ومصلحش انار میخوش وبرشیرین است
واشامیدن تخم او بقدر دهچه قیراط با شراب جهت دفع مضرت ادویه
قتاله ونیم درهم او جهت عرق النسا ودو درهم او جهت ازاله درد کزیدن
عقرب ورتیلا مجرب وبدستور جهت کزیدن سگ دیوانه مفید ومانع
حمل وحقنه برگ سداب باروغن زیتون جهت نفخ امعا ونفخ رحم وقولنج
او محلل خنازیر وباعسل جهت درد اختناق رحم ومفاصل وضماد مطبوخ
او در روغن زیتون جهت عسر بول وبا انجیر جهت استسقای لحمی وبر
تهیگاه جهت قولنج مجرب وباسرکه جهت رعاف وبا ورق الغار جهت ورم
انثیان وبا موم وروغن مورد جهت بثور وبا نطرون جهت بهق سفید
وجمیع اقسام ثالیل وبا سبب وعسل جهت قوبا وبا سرکه وسفیداب وروغن
گل سرخ جهت حمره ونمله وقروح رطبه سر نافع وباخود داشتن باعث
گریختن حیوانات موذی صاحب شامه وقطور عصاره او که در پوست
انار گرم کرده باشند جهت درد گوش واکتحال وبا آب رازیانه وعسل جهت
ضعف باصره وسعوط عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع ومداومت
خوردن آن مضعف باصره ومصدع ومحرق اخلاط ومسقی ومصلحش
سکنجبین وانیسون وقدر شربتش تا سه مثقال وبدلش صعتر است جمع

بستانی

بستانی وبرگ سداب بغایت گرم وخشک وثمرش اقسیا است وجهت قرحه
چشم وتحلیل خنازیر وبرص وقرنجا او بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و
مشیمه مجرب وکوبیدن بوی او را کوبند باعث رعاف قوی قتالست ودرروغن
سداب که یک جزو او را با چهار جزو آب ودو جزو روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهت برودت کرده ومثانه ودرد کمر ورحم واسترخا ودرد پهلو
وتحلیل ریاح ودفع لوز وگرانی سامعه وخوردن آن بقدر نصف اوقیه در
حمام جهت رعشه مجرب وحقنه او جهت مغص وقولنج ریحی وخلطی نافع
است

برکش باریک تر وکم شاخ تر وبد بوتر وتندتر

از بستانی ودر چهارم گرم وخشک وسموم اقرب وچهار درهم او کشنده
ترازافعی است وازملاقات مطبوخ او دست ورم میکند وعصاره او را
چون برآهن وآبگینه بمالند مانع زنگ آن میشود وچون در مکان کوسفند
ومرغان بریزند حیوانات موذی مفارقت آن موضع نکنند وضماد پوست
نبات او باشراب جهت داء الثعلب نافع وچون برگ او را کوبیده ضماد نمایند
موجب حدت مواد واحراق وموت آن عضو میگردد سدی بستباج است
سدوس بنیج است سواب اعرهیا اسم سریانی فراسیون است سرخس اسم
فارسی وبیونانی بطارس نامند ودر تنکابن ودیلم جمازکوبند وان نبتی است
سیاه مایل بسرخی وپرکره وپراز رشتهای باریک وبی ساق وبی ثمر وبی
گل وشاخی از ان بیخ میروید بقدر دو ذراعی وکنار از ان وبرگهای آن بازوائد
وخشونه ونزدیک بهم بشکل پرهای مرغان که در بالشان میباشد ونوع ماده
او بی شاخ ومنحصر دریک برگ مرتفع در دوم گرم ودر اول خشک ومجفف
ملائم وجالی ومفتح ودافع قمل ومسقط جنین ومسهل قوی اقسام کرم شکم
خصوصاً با حریق سیاه وسقمونیا وعسل وشراب واقسام آن ومفرح ودافع
دافع کادسوواتی ومحلل نفخ وتا چهار سال قوتش باقی است وجهت خفقان
عسر العلاج وجراحت کرده ومثانه نافع واشامیدن یکمثقال او باسه عدد
درده تخم نیم برشت سه روز متوالی جهت دفع کوفتگی اعضا وسقط وضربه

بغایت مفید و چون از نوع تر او شش رطل تازه نازك را بقدر یك فلانی
کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان کردد و هر
روز چهار مثقال بنوشند جهت رفع ورکین فرزمن مجرب و ذرور آن جهت
جراحات رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است و برك تازه او ملین طبع و چون
چند روز بیاشامند مواد منصبه چشم را به پلك دفع میکند و ضمادش بر قرحه
موجب اخراج فضول آن و چون با حنا بر سر طلا کنند جهت منع نزول آب
مجرب دانسته اند و چون در خار بولک او را فرش کنند یا آب طبخ او را بیاشامند
کیك را بر طرف میکند و مضر به و مصلحش سجادمنی و قدر شربتش دو مثقال
سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته بهم میرسد و شبیه بشنجرف و از آن
کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستوران مذکور است سردی او کمتر
از سفیداب و خشکی او مساوی است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل
سرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه
چرکدان و بردن گوشت زیاده و گوشت مرده و قطع بد بوئی رحم و سوختگی
آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه ان با سه یا آب بارتنگ جهت قروح
امعا مفید است **سرو** درخت معروفست و شبیه بجوز رومی و در اول گرم
و در دوم خشك و ثمر او گرم تر از سایر اجزا و صمغ او گرم تر از ثمر و تند و رطوبت
سایله او ضعیف تر از درخت شربین است و نشاره چوب او جهت منع سیلان
فضول و با مرصاف جهت تقویه مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن
دو مثقال از برگ سابیده او با نیم مثقال مرصاف جهت تقویه مثانه و حبس
بول مفید و مضر به و مصلحش کثیرا و محرق مغسول و جهت سوختگی آتش
و غیر مغسول جهت جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهت بواسیر الانف
و ضماد پخته او با سرکه و نوش مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن
و با ادویه مناسبه و بر تنها جهت فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای سست
و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب
جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبخ او جهت درد دندان و قروح لثه
و استرخای آن و بخور آن جهت گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق و با عسل

جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و آشامیدن او با شراب جهت
قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و دفع نفس الانتصاب
و ذرور صمغش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با کتان جهت قروح
رطبه و خارشیدن او جهت سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برك او را با آمله
و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل او را بر موی
ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ از
سقوط آن مجرب و تضمید آن با موم و روغن زیتون جهت تقویه معده نافع
و بدلش مثل آن از ورق سرخ و نصف آن پوست انار است **سرطان**
نهری بفارسی خرچنگ گویند در دوم سرد و تر و با حدت و تحلیل و
بهترین او ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشتش فرو برند آب
سفیدی ظاهر گردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و سوق طبخ
او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات و مسحوق او با
بادروج جهت سم عقرب و با شراب جهت عسر بول و با شیر الاغ جهت
گزیدن رتیلا و غرغره شیره کوبیده او بقدر یك سکره جهت خناق
و درد گلو و بیخ سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین
الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و
تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پاهای او جهت درخت میوه
دار و حفظ سقوط آن و مطبوخ سه عدد او که اطراف او را قطع کرده جوف او را
با آب خاکستر تاك و نمك شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو
مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و پوسیدن اعضا و هزال مفرط حاد
مجرب و بدستور محرق او با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر
بغایت نافع و ضماد محرق او جهت سرطان تسبا آزموده است و چون چند
عدد او را زنده در دیگ مس بیقلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک
ملعقه را با نروفیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیدن مجرب است
و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و حنا و شیره گذاشت و اگر
مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند

شرط احراق و بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و ماه مقابل قمر نباشد
و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه یک جزو محرق مذکور با نیم جزوی
حبطنا و عشر جزو کند و اضافه نموده سه روز یا ده روز هر روز سه مثقال با آب سرد
بنوشند دفع ادبث سگ دیوانه که زیاده مینماید و بدستور چون سه مثقال تخم کاسنی
مزبور را با یک مثقال و نیم حبطنا تا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر
او با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق باد مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده
باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش گل فرفخ و گل
مختوم و قدر شربتش از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال سرطان
بحری خرچنگ دریائی دو قسم است یکی آنکه چون از آب در آورند متحجر شود و آن
سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم در دوم سرد و
خشک و سوخته او در اجلا و تلطیف بیشتر و جهت رطوبتی که در طبقات چشم
دیده نافع و مقوی عضلات چشم و جهت ناخنه و سبلاق و دمعه و قطع
نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و
نمش مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری نیست بغایت سفید و شبیه
بجلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن او را بقلاب نصب نموده
صید ماهی بآن میکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیف تر از قسم اول و
خوردن آن کشنده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم
نامند و قطرب اسمی است که شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس
که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اودافنوس یحتمل است
و احمر بلغت مغربی نباتیست کثیر الوجود میان کتان گلش مانند گل سرخ و تخمش
بقدر کرسنه کانی و ماکول بعضی مردم است و اوافنوس و مذکور شد و هو
ما لا یسع گویند از مطلق این اسم مراد یبروج صنمی است سرکه هندی اسم کانجی
است و مذکور خواهد شد سرمق معرب از برمج فارسی و آن قطف است
سرو بدال اسم شامی کرفس است سراج القطب حیلحا است سرطراط
فالوذج است سروله اسم اندلسی جوز رومی است سراج القطرب نباتیست
که تا خشک نشده باشد درخشد و گویند سروج الصنم است و گویند که

اسم مشترکها است مثل سراج القطرب سرهاد اثلق است سراد خلال است
سراج الظلام کندس است سرابیون اسم یونانی اساورن است سرهیون اسم یونانی پر
سیاوشان است سرخیوس اسم یونانی سطرح است سروجبلی عرعر است
سرحان ذئب است سرنقون دیخفر محرق است سرچه اسم ترکی عصفور است
سرجمرد بدال بعد از راء اسم ادرس است اسم فارسی آذان الفار است
سرکشیرین اسم شیر بستنی است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین گاو اسم فارسی
اخثاء البقر است سرکین اسم فارسی زبل است سراویل الطلو اسم اضبر الطلب
کبر است سرکین سوسنا اسم فارسی بعراضب است سرکین جوس اسم فارسی
خرء الدیک است سرب سوخته اسم فارسی آبار است سرپش اسم فارسی اسراس
است سریشم ماهی اسم فارسی غراء السمک است سرکه اسم فارسی خل است سریشم
پوست جوانانه غراء الجلود است سرم لغت شیرازی و آن قشاغ است
سرمکی اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی تخم النبس است سرکم
والک اسم هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل ابیض است سر
سرها اسم هندی خر است سرهاشو اسم هندی اثمد است سرهسرو
اسم ترکی عشقه است سرما بزاء معجمه اسم بنذ الخبط است نزد اهل بغداد
سبستانی معرب اسناسالبوس یونانی است سستی اسم هندی دنب است
سفراس بلغت فرنگی چوبی است که بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره
استعمال میکنند و ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را
نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده آن نموده و فرقی
نیافته است سطاریون یونانی نباتی است که اکثر در گندم زار میروید و با گندم
میرسد مابین شجر و گیاه و ساقش باریک و پر گره و بی شاخ و برگش بقدر
انگشت ابهام مابین استداره و طول و بر بوتها آویخته و از یک دیگر متباعد و در
وقت شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق شعبهای دیره و بجای ثمر قبها پر از شعب
و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز و سفید و اندک تلخی دارد
و خوشبو و معطش و او غیر کندس است و تخمش مثل تخم زیره در آخر سنبله

گرم و خشک و بخش قوی‌تر از سایر اجزاء و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر
حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جاذب باو شسته میشود و آشامیدن او با
عسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سددی
و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضمادش
با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل
اورام حاره و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهت
درد دندان و درد مروخات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلا
او جهت دفع بهق و جمیع آثار و با کل ارمنی جهت حکه و جرب بغایت مفید
و سعوط ربع درهم او با عدد زیره کرمانی و زیت الانفاق جهت تقویه مجرب
دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش
کتیرا و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره کندس دانسته و در لسان
تسمیه غالیست بخلاف سطرونیون و بحسب ماهیت ظاهر میگردد که غیر از بونو
کندس باشد **سطاخیس** بیونانی نباتیست مابین گیاه و شجر و شبیه بقراسیون
و اوراق درازتر و سفیدتر و برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبو و مایل بکرا
هت و با اندک رغبه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل به
زردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک
در چهارم گرم و در اخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و مفسد جنین
و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السوداء و جهت توحش و مالیخولیا
و وسواس و دردهای ریحی شکم و تقویه دل نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت
سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب ترسد مجرب دانسته اند و چون در روغن
زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت دفع
درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است **سطراطیوس** بیونانی نباتی
است که بر روی آب بهم میرسد شبیه بسادج و با بیخ سرد و تر و رادع اورام
حاره و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع
افعال قریب بطحلب است **سطاریون** بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و

و گیاه و شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور می پیچد و تنهایی نیز میروید گلش
شبیه بنفشه و بحجم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابران نامند و در
باغها بسیار است و او غیر ماش سبز است مرکب القوی و رادع اورام حاره
و بارده و برگ و گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و
زنبور و رتیلا و سایر هوام شرباً و ضماداً مجرب است **سطرکا** لغت سریانی
سبعر یابس است **سطرای** زدنبا است **سطبوس** اسم یونانی کلنا است
سطیعون اسم یونانی زوفر است **سطیاوون** اسم یونانی جدوار است
سطفلین اسم سریانی جند است **سطامی** اسم حسن کیا هست که بر روی
زمین پهن میشود **سعد** بیخ است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه
و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طپلاق و
در شکار بن اسکنو نامند برگش شبیه ببرگ کندنا و از آن درازتر و باریکتر
و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض در آخر دوم گرم و خشک و مجفف
بی لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفو
نات و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب
و محرک باه بسیار مؤثر است و آشامیدن آن جهت زیاده کردن فهم
و عقل و دفع ریاح و تقویه معده و نیکوئی رخسار و خفقان و یرقان و
صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیر الانف و تقویه هاضمه و با روغن حبة
الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر بول و ورمهای کهنه و
قطع قی و جهت برودت رحم و بهم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و جهت تقویت
دندان و لثه و خوشبوئی دهان و دفع قروح آن بسنونا و جهت گوشت آوردن
جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارده
و ریحی و ذرورا و ضماداً نافع و قطورا و جهت گرانی سامعه و طلای او با وقت
جهت جوشش سر و غسول او جهت سرخ کردن گونه و آشامیدن یکوقیه از
شرابی که یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت دفع
اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن او با بیخ او باعث فساد قوة او است
و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر دیه و مصلح آن انیسون و مقدار

و محرق و مولد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدنست و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مر و ربع آن دارچینی است
و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مصنوع او برنگ زعفران از
جمله سموم و محرق و مفرح جلد و دو دانگ او مورث جنون و زیاده از آن قدر
کشنده است و طلای او در ساعت موی را سترده باعث جراحت جلد میگردد
سعدان اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خسک و خاردار و سفید تر از آن و ترش
از آن نرم تر و ثمرش مدور و پرخار و تخم او چهن است و اعراب معتقد اند که تخم
و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط آنچه در بینی کنند و مانع
باشد باین اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین
اسم مینامند سعافی و سعف فخریون است و حشیشة السعال نیز نامند سعبه
عود بلسان است سغبر بغین معجمه سرخس است سغبین بدستور بغین سکبینج
است سفرجل بفارسی به و آبی و ترکی حیوانا مند و معروفست شیرین او
در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و
دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب
او که گرم کرده استعمال نمایند جهت دفع فتح و سوء القنیه مجربست و ترش
او در اول سرد و در دویم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو
قابض و اکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند
در جلای معده و بوئیدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی
و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و دفع وسواس و کسالت و خفقان و
حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف معده و جگر و دفع آن و جهت
یرقان و درد سر مزمن و نزلات و امانع شدن و منع صعود بخارات بدماغ
و دل و انصباب مواد و دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و
تشنگی و التهاب و دفع مستی و حرقة البول و غشیان و قی و درد فم معده که
از و بختن مواد محرقه باشد و ازاله بدبوئی عرق و آب او جهت دفع نفث
الدم مفید و جرم او مسدد و در مضرتها قوی تر از آب او و مصلحش مربای گرم
اوست با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت حرقة البول و جراحات

بخاری

مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بقدر یکدانگ جهت قطع اسهال
مزمن مجربست خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوزبوا را در آن پر نموده
در آن جای داده پخته باشند و مضر احشاء ضعیف و محشی قصبه ریه و
مورث رعشه و سده و قولنج خصوصا جرم غیر مربای او و مصلحش عسل و
انیسون و قدر شربت از آب در تداوی تا سی درهم است و رب به شیرین
و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری
و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعائی
که خلط موجود باشد مسهل معصر و مضر صاحب سعال است و رب به
شیرین قریب الاعتدال و یبوست در او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع
افعال مثل آن و در احشاء ضعیف انسب از اوست و قدر شربت هر یک تا
بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد
سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای او جهت تقویت
احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و ضماد جرم به و
شکوفه او بدستور و بوکش جهت حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاده
چشم و سایر اعضا و تضمید برگ آن جهت تخفیف زخمها نافع است و بوزی
که برگ وی به میباشد که رعب و حمل گویند بسیار قابض و بغایت مضرت
موصوفست و در زودش جهت نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای
نازک درخت به و برگهای تازه روئیدن او در دهن افعال بمنزله توتیا و جهت
سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ برگ
او را با نصف آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند
سرد و قابض و جهت جرب نافع است و جهت لطب و سبوسه و نمله و قروح
دهان و در داء و طین و ماندگی و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و
آشامیدن او جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و
زحیر حار و قرحه امعا و دفع سم در اذربود و خشب الصنوبر نافع و حقنه او
نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند
در افعال ضعیف تر است و به دانه در دویم سرد و تر و با اندک قوت قابضه

ولعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارت
معده و تبها و سوزش زبان و دهان و پوست آن و طلای او جهت
سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضمضه او جهت
دفع کندی دندان مفید و مغز بادام به مبهی محرورین و موافق اعضای
تنفس و جهت سل و قرحه امعا و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش
دو مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرو
دین دارچینی و بدلش بزرقطونا است **سغاریکس** اسم یونانی نباتی است که
در معموره نیز میروید و ساقش تا بقدر دو شبر و برگش مشرف و منفرق و شبیه
ببرگ شاتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از فرد آن و وسط آن زرد و بعضی را
گل زرد و وسطش سفید و طعم او مایل بتندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولات
است و بعضی او را از اقسام پیاز بری دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و
مدر بول و حیض و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده
و مثانه و تریاق سموم و یک مثقال از آب او با شکر و پنج درهم هلیله زرد
مسهل اخلاط غلیظه و بدستور پنج درهم او با مثل آن هلیله و عسل مسهل
قوی است و مضر جگر و مصلحش کتیرا **سفید ولیون** اسم یونانی نباتی است
برگش شبیه ببرگ خیار و برگ جاوشیر و ساقها بقدر ذرعی و شبیه
بساق دارچینی و تخمش شبیه ببسبایوس و از آن پهن تر و سفید تر و ثقیل
الرائحه و بیخ او شبیه به ترب و منبت او اماکن رطبه است در دوم گرم و در
آخر آن خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و سدد
جگر و عسر نفس و ربو و صرع و نواسیر و نواصیر نافع و اشامیدن تخم
او و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت افاقه سرسام و
سکته و صداع مزمن بغایت موثر و نطول آن با روغن زیتون همین اثر دارد
و ضماد گل او با شراب جهت منع ریم ماده و قروح و نمله مفید و مضر گرده
و مصلح او کتیرا و قدر شربت آن از تخم او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم
و جهت یرقان بیخ او بهتر از تخم است **سفید مرز** با صفهان سفید سلمه
نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است **سفید اسفند** اسم فارسی

حومل

حومل ابیض است **سفند** اسم فارسی حرمل است **سفامن** بیونانی اسم چنار است
سفرجل هندی اسم شل است **سفندبلوس** اسم یونانی شاهتره است **سفلیبوس**
اسفوقندریون است **سفیس** اسم یونانی سمکه مند است **سبنوش** اسم فارسی
بزرقطونا است **سفش الکرم** عسالیج الکرم است **سفیداب** اسم فارسی اسفیداج
است **سفیداب برزی** اسم فارسی حصا طین سفیداج است **سفید مهره** اسم فارسی
قسمی از ودع است **سفال** اسم فارسی خزف است **سفید** اسم فارسی عوسج است
سقمونیا او را بعربی محموده گویند عصاره نبات سرشر است که شاخهای
بسیار از یک بیخ میروید بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود
و در بعضی مکان گاه باشد که راست ایستد و ظاهرا رطوبت و چسبنده و
برگش مثل برگ لبلاب و نرمتر و سبزتر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و
میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخش سفید و بقدر فردی عظیم و حجیم کوتاه و بدبو و
پر از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی نموده و
برگها فرش کنند رطوبت لبنی از آن در برگها جمع شده بردارند و بهترین اوصاف
سبک و زرد بی سوراخ شبیه با سفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و
زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین او جرمغا
نیست که از بلاد جرامغه خیزد و سیاه او قتال است و هرچه از صاف مذکوره آن
مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی است و
بعد از آن قوت مسهله زایل گردیده مدر میشود و مشوی او را تا سه سال قوت
باقیست و سرطش که در میان سیب و به و خمیر تشویه کنند و با مثل او مصلحات
استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و
تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته اند و در محرورین با
عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن
نکنند که باعث ضعف فعل او میگردد و در محرورین ضعیف القلب و اطفال
ضعیف الاحشاء و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند اولی
است در سیم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن
و جاذب آن از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و

فاتل جنین و کرم معده و حالی و مفتح و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب
شربًا و ضمادًا نافع و با مثل آن ترمد چون با شیر بنوشند جهت اخراج
کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و
ترمد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر معده و دل و امعا و جگر
و مورث تشنگی و کرب و غم و دافع اشتها و زیاده از نیم درهم کشنده است
و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون
جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع
ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند
جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر است و بیخ او محرق و
محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و اورام نافع و ضماد برگ او در
افعال ضعیف تر از بیخ او و فرزجه جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن
و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش یک
وزن و نیم صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیر بدل اوست
و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و بر سایند قرص کنند بهمه جهت
بفایده است و خوردن دو مثقال او از هر که محموده را دران مشوی کرده
باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و دفع تبها مفید و
بی مضرت است و از خواص اوست که چون سایند او را فرش و لحاف ز
نموده در و دشد و صل بونه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منفاد کند و
مجرب است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانی است مثل عنکبوت و پاهای
بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و منفد مبین اربعه و اربعین
نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون
سترنده موی و جهت دفع حکه نافعست **سقنقور** حیوانی است که
شبیه بسوسمار و دنباله او دراز و دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن
تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع
سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف
شفای الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلد قیوم دیار مصر

شنیده

دانسته است و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل قلزم و بلاد هند میباشد
و جنس آبی معروف بوول ماهی و جنس بری معروف بوول مطلق است
و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد منکون
میگردد و پشت او ملون بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را
دو فرج میباشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کرگاه او و در
آب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره او در جنس نر او موجود است
که در بهار قبل از جفت شدن بماده صید کنند و شکم او را از احشا بغیر از گرده
پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزای او
در تقویه باه کرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم
میباشد تازه غیر منکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمک سود او
در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج باه که بسبب شدت نعوظ
وادار و منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و
جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و جلد و گرده و مفاصل نافع و مضر
محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او
عسل و شراب و نبیذ و ذنب و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه مثقال
و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی که خصیة الثعلب را
بدل دانسته اند اصلی ندارد مهرارس گوید که طلای خون او با هلیله و املج
تغییر رنگ و وضح و برص میکند **سقر** تسبین و بصادا اسم عربی دوشاب خرما است
و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا اکثر بصادا است اسم شبیه مینامند
سقنس سقنقور است **سقی رعلا** تبغاع است **سقربیوس** اسم یو
نانی عقرب است **سقراغانیون** دلبوث است **سقوردیون** اسقورو
دیون است **سقراطیون** اسم یونانی فعیل است **سقولوس** اسم
یونانی خرنف است **سقونیا** اسم یونانی صابون است **سقرچین**
اسم ترکی زردوزد است **سقز** اسم ترکی علک البطم است **سقولحان** اسم
ترکی خوالبین است **سقرفو و بیرو فلتوا** اسم ترکی ماهیزج است **سقر** اسم
ترکی بقر است **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل

نی و بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد سکر احمر
نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند که در دو او جدا
گردد و مسمی سلیمانیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند
او را قالبند گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند بلوح خوانند و
بفارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین
ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم
به نبات فرازی است و چون با آب طبخ داده با کچه بسیار بر هم زنند تا
منعقد گردد و بریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزانی و سنجری است
و چون در طبخ ثالث بقدر دو عشر او شیر تازه بجوشانند تا منعقد گردد
او را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته
اند آب نی شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و
مولد خون معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نی شکر
ظاهر میشود جهت جلای باصره نافع است و شکر سرخ در دوم گرم
و در اول تر و سلیمانی در آخر اول و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
و بهترین اقسام است و هرچه صاف‌تر باشد حرارتش کمتر است و هرچند
کهنه شود خشکی در او غالب میشود و انواع شکر صالح الغذا و مسمن و
جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و ارواح قوی و جگر و محلل ریاح
و منهی و سریع النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و
باعث استحکام استخوانها و دافع خلط سوداوی و امراض آن و در
تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحة الصوت
و تسکین قولنج و باد و مثل آن که نیم گرم بنوشند جهت رفع سدد جوف
و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و بجهت عسر بول مجرب و مداومت
خوردن نبات در روزی بقدر یک وقیه دافع سرفه و خشونت
آواز و خشونت سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع
باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم زاید و بامر و ادید و

سرگین

سرگین جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع
جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص
و سایر آثار قریب الفعل و ذرور آن جهت بردن گوشت زیاد جراحات و در
پابندن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام مؤثر و مضر صاحبان
سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا که
در حین کهنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد
اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انار بی و به و تباشیر و کافور
و امثال آن و بدلش در تقویت باه و تلیین و ترتیب مثل او ترنجبین و در تسکین
قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است **سکر العشر** شبنمی است
که بر درخت عشر منعقد میگردد شبیه پاره‌های نمک سفید او یمانی و
سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی بخرفعست و بهترین او یمانی است که
اولا بذایقه شیرین با قبض در آید و بعد از آن احساس تلخی بشود در اول گرم و
خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته است و حجازی او گرم‌تر
از یمانی است و اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای
تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه
شش و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال مزمن از دهن
قاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهت ربو
و ضیق النفس از مجربات شمرده‌اند و اکتحال او جهت قوة باصره و بیاض نافع
و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر تیغال
است و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا بیست سال باقی است و مولف تحفه
ذات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او واضح چه نبات او از
اشجار بادیه و پر شیر تر است بحدی که از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل
شیر جمع میشود و سه درهم آن کشنده است بجراحت جگر و شش و شاخهای
او بسیار دراز و باریک و برگ آن نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ
برگ ارغوان و شبیه بان و در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و برگ و در
بعضی از بلاد باریک و مایل بزردی و شبیه بگل خوزهره و ثمرش شبیه بانجره و

بسیار بزرك و در جوف او شبیه به پرز جو و پنبه و در قابض تری و اعوب
بادبر ازان بالش ترتیب میدهند و برك و شاخ او در سیم کرم و خشك و
طلای مطبوخ آن در روغن زیتون بجهت فالج و تشنج و جذب و ذرور برك
خشك او جهت منع قروح خبیثه و آکله و دفع چرك و تجفیف قروح و بی
کوشت زیاد نافع و پنبه ثمر او را چون در عین تری و نازکی از هم باز کرده
بر جراحت کذارند قاطع نزف الدم اعضا و جهت رویانیدن کوشت موثر
است و شیر او در چهارم کرم و خشك و ستردن موی جلود و در این
عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه بواسیر و دافع کچلی و قوبا و سعفه
و مصلح ارواح صاعده اهل صناعت است محمد بن احمد ذکریا کوید که در
ظرف سفالی که شیر او جمع کرده بودم و بعد از ان ان ظرف را مکرر باب کرم
و اشنان شسته بودم جمعی کثیر از ان ظرف آب خوردند و همکی هلاك
شدند و قسمی از این شجر را سمیت بحدی است که جلوس در سایه او
کشنده است و برکش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه ببرك کرنو
کلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی و کیسوس ابن ثالث کوید که
از این قسم شکری میکرفته اند که با وجود شیرینی قلیل رو و مثقال او در
سه روز قاتل بود و در خزاین ملوك ضبط اقسام سکر العشر از ین جهة
میشده **سکباج** غذائی است که با سرکه ترتیب دهند و آن ملطف
و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر بخیف البدن و علل
عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج
و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و
طریق ترتیب او آنست که کوشت را بحد وسط ریزه کرده اکر مرغ باشد از
بند ها جدا کرده نیم پخت سازند و پیاز و زردك و کندنا را چند جوش
داده لوزینه را اکر فته با آب سرد بنوشند و با کوشت و سرکه را دو تیره
خوشبو مهرا پخته و با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه
کنند **سکرچه** امین الدوله کوید نباتیست برکش شبیه ببرك مورد و در
وسط آن خانه شبیه بچشم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد کرم و خشك

وجهت صلابت

وجهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا است و مولف تذکره کوید حب السوا
است **سکبینج** معرب از فارسی است و بیونانی ساغافیون نامند و آن صمغ
نباتیست در شکل شبیه بچنار و بهترین صمغ او صاف و بیرون سرخ و
اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی ما بین حلتیت و قنه
باشد و کویند قنه مستحیل باو میشود و فرق میان ایشان رطوبت است
و قوتش تا بیست سال باقی است در سیم کرم و خشك و بعضی خشکی او را
در دویم دانسته و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و ادرار صلبه و
مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و
مسهل ماء اصفر و با قوه تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم
معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه
و استسقا و درد مفاصل و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع
بارد و مغص و با شراب جهت کزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه
و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله آثار جلد و تعقد
عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه
و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع
و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین و مورث اورام
باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر کرده و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش
تا یکدرهم و بدلش قنه و کویند در غیر دفع سموم راتیانج بدل اوست **سك**
عصاره املج است و غیر اصلی و مرکب است از مازو و عصاره غوره خرما که
بلح نامند و آن نوعی از املج است در دوم سرد و خشك و حابس قی و طبع
و مقوی ماسکه اعضا و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی بدن و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش املج است **سك المسك** چون سك اصلی
و غیر اصلی را با قدری مشك بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافه
مشك کذارند مسمی بسك الحلو است و چون نافه را در آب خیسانیده
سك را بان آب سرشند سك الماء خوانند و چون نافه را کوبیده و
باو بیامیزند سك الاکراس کویند و اقسام او مایل بکرمی و در افعال

قریب برامک است وضمنی از سک المسک کذا وجملة طوباست مؤلف شفاء
الاسقام گوید که او مقوی احشاء ومحلل ومفتح ومبهی ومفرح وجهت درد
دل ومفاصل واسهال ونزف حیض نافع وطریق ساختن او آنست که دو
رطل آب غورهٔ خرما را با سه رطل مادوی سائیده بجوشانند تا قریب
بانعقاد گردد واز آتش بردارند ویکرطل آب غورهٔ خرما را ده درهم بلک وسنبل
الطیب ولسان العصافیر وبسباسه وورق جوزبوا وقرنفل وقاقله صغار و
کبار وکبابه وعود هندی سی مثقال دارچینی سه وقیه صندل زرد نیم رطل
زعفران پنج درهم صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده وبا آب مذکور قریب الا
نعقاد بسرشند وقرص ساخته خشک سازند پس قرصها را نرم سائیده با ده درهم
مشک خالص ومبفیح قرص نمایند واستعمال نمایند **سکنجبین** مؤلفا وبقراط
است ومنافع کلیه وتفتیح وتقطیع وتلطیف غلیظ وتغلیظ وقبوق وتسکین حدت
خون وصفرا است ومضر صاحبان سعال وسحج وابله وحصبه ومصلحش ماء
الشعیر وبدلش جلاب وشربت نیلوفر است واقسام او در دستورات بیان شده
سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب است **سکبینج** حجر الحاغنطوس است **سک**
آبی اسم فارسی قضاعه است **سک دیوانه** اسم فارسی کلب الکلب است
سکوو اسم فارسی خلاف است **سکال** امین الدوله گوید مخچوش است
سلیخه پوست شاخهای درختی است مثل لولهای شک سوراخ و به
یونانی اسلیوس نامند ومخصوص هند وعمان است برگ درخت او شبیه
ببرگ درخت سوسن کبود است وشاخش غلیظ وپوستش وسطبر وهفت
قسم میباشد یکی زرد وغلیظ وخوشبو دوم برقع بلون پنج مرجان وصلابت
سیم سفید مایل بزردی وبیرنجی چهارم مابین سرخی وسیاهی ورقیق
پنجم رقیق کبود ودوز بوی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط وعنبر واق هفتم
رقیق وبسیار سیاه وبد بوی وگویند آن درخت دارچینی نیز هم میرسد و
آن مستحیل بدارچینی میشود وبهترین او قسم اول ودوم وپنجم است که با
تندی طعم وقبض باشد وتلخ نباشد وقوتش تا هفت سال باقی است
درا خود دوم گرم وخشک ولطیف وملطف ومنضج ومسخن ومقطع ومفتح

سدد

سدد ومحلل ومقوی اعضا ومدر حیض وفضلات ومخرج جنین و
حصاة وجهت ربو وسعال ودرد حجاب ومعده ورحم ومنع نزلات
وزکام ودفع سمیت ادویه وزهر افعی وتبهای نوبه وحدت باصره
وتقویه وتنقیه رحم وخوشبو کردن آن وتحلیل ریاح نافع است
شربا وبخورا وضمادا واکتحالا وجلوس در طبخ او وتدخین بخار او جهت
بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است ومضر گرده ومصلحش کثیرا ومضر امعا
ومصلح آن سپستان وکثیرا وبدلش دارچینی وقد وشربتش تا دو
درهم است **سلق** بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی وبزرگی
برگ باشد سلق اسود باشد وآنچه دیرتر برگ ومایل بزردی وساق
وبرگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی وحار وتر در
اول وبا بورقیه وقوهٔ قابضه ورطوبت مائیه وجالی ومحلل و
مبرد ومطفی وجرم او جالس طبع ومائیه آن ملین او وقلیل الغذا و
نفاخ ومفتح ومقطع بلغم وجهت رعشه وتحریک باه موافق وبهترین
اجزای او آب برگ وساقهای برگ او وبهتر از بیخ اوست واز طبخ بورقیه
او زایل میگردد وخوردن او که با سرکه وخردل طبخ یافته باشد جهت
دفع سده طحال بسیار مؤثر است وجهت درد گرده ومثانه وامراض
مقعد نافع وآب با ادویه مسهله معین اخراج بلغم وجهت مفاصل
ونقرس نافع وسعوطا آن جهت تنقیهٔ فضول دماغی وبا زهرهٔ
کلنگ جهت لقوه وصداع وشقیقه وحمرهٔ عین وقطور نیم گرم او با
روغن بادام جهت درد گوش ونطول طبخ برگ وبیخ او جهت حزاز و
نخالهٔ سر وقمل وقبل وصئبان که بفارسی رشک نامند مفید وضماد
آب نیم گرم او با بورهٔ ارمنی جهت تهیج پشت با داستسقا مجرب وحقنه
آن جهت سوختگی آتش وجوششها وباد سرخ وضماد برگ خام او
جهت بهق وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وباعسل
جهت قوبا وثالیل وباحنا جهت خوب کردن موی وبا روغن بادام
جهت تلیین اورام نافع وخوردن او با خردل وآب کامه مسکن قولنج

ورباح غلیظ و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغثی و مصلحش
پختن او با عدس است و استعمال خردل و آبکامه سلق الماء حماض مائیست
و مذکور شد سلق برّی و جبلی قسمی از حماض است و در حماض مذکور
شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و بزابلی جو گندم گویند و آن دانه
ایست متوسط میان جو و گندم و مثل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید
میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و تازهٔ گرم و
ملین طبع بعسر و مولد خلط صالح و چون پخته شود و زود بگذرد و بد
عسر الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و چربیها و
شبیه بها و مطبوخ او با شیر مسمّن بدن و مولد پیه گرده و هریسهٔ او
با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیهٔ سینه و گرده
و مثانه و دفع سرفهٔ شدید و ضماد او محلل اورام و دافع طحال و کلف
و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست و منقی بشره
است سلخ الحیة پوست ماراست که در بهار اندازد و بهترین او پوست
نر است و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در آخر درجه
گرم و در سیم خشک و بقدر یکدرهم او که با دو درهم آرد جو مانند نان پخته
باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته‌اند و بدستور
یکدرهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن
مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضهٔ
سرکه‌ئیکه گرم کرده آن جوشانیده باشند جهت دفع درد دندان و لثه و قروح آن
و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و دفع سیلان
مواد او و جهت جرب و دمعه و استرخای جفن و انتشار اسلاق و تقویت
باصره نافع و بخور او جهت گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه و در شیاف
مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلاء
سوختهٔ او با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب
مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد
مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر

و مصلحش

و مصلحش کشنیز و قدر شربتی او تا یکدرهم است سلد ابیون لغت نبطی و در مصر
سندیان نامند درختیست قریب بلندی درخت بید و برگش شبیه ببرگ درخت
غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض و در دوم
گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست خصوصاً افعی و جهت
تنقیهٔ قصبهٔ ریه و صاف کردن و نطول برگش محلل اورام است سلحفاة بفارسی
کشف و سنگ پشت و بترکی تسباغه نامند حیوانی معروفست برّی و بحری
و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و برّی گرم و خشک و مقوی
باه و کره و کباب و حابس حیض و با جند محلل ریاح غلیظه و التیام دهندهٔ قروح
قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون برّی او شرباً جهت صرع و تشنج نافع
و چون با آرد جو و عسل حب بسازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت
صرع بی‌بدیل و طلای او جهت نقرس و ضماد کاسهٔ سوختهٔ او با روغن تخم
مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته
مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان
منفرج و بی نظیر و همچنین دوائی در این امر باو نمیرسد و با سفیدی تخم مرغ جهت
شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و جوش
با خاکستر او عشر او فلفل اضافه کرده با عسل لیسند و صبح و شام یک ملعقه
بنوشند جهت ربو و کوفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهرهٔ او محلل خناق و
قروح خبیثهٔ دهان و سعوط او جهت مصروع و اکتحال مجففهٔ آن با عسل
جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضهٔ او بقدر فلفلی بر هر پای موی فوق
و در قطع سرفهٔ مزمن اطفال مجرب و طلای آن با عشر آن رازیانه جهت ورم
اشیاء بی‌بدیل و پیه او جهت تشنج و کذا جلوس در طبیخ او و جهت فوق الطبع
و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او
تنها و منع سحر و آب و سر پختن از کاسهٔ فوقانی او جهت رفع بستن مباشرت
زنان بغایت مؤثر و گویند چون کشف را بر پشت دفن کنند منع باران
تگرگ از آن مکان کند و مجرب است و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربت
از سوختهٔ او یکدرهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است سلوی اکثر

اطبا او را سماقی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور مائی بیان نموده باری
او در اندازه از سمانی و در رنگ پر و بال شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود
که انچه بترکی بلوه و در شکابن بسبب بال نامند عبارت از آن باشد چه او از
جنس سمانی است که بترکی بیلدرجین گویند و در مکان بی آب نمی باشد
و از کثرت باران و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار و
معدل و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها و روغنها
و بچه او بهتر از کبابست **سلاجم** بول بز کوهی است که در سنگ لاخها
منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار از
باروت قوی تر است در آخر گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است
و غیر صاف او سیاه و شبیه بنفت خاک آلود و طریقه تصفیه در دستور
مرقوم است و مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرهم او را هر روز
با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه
بحد بخشی اطراف رسیده باشد و طلای او جهت کشودن اورام و
دمل و دفع آثار مؤثر است **سلیمانی** بفارسی دار اشکنه و در مصر دواء
الشعث نامند و او مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق و طبیعی
زهج بکوفته باشد و تصعید بعد از سحق منع کرده باشند در چهارم
گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاده خوارج و خشک کننده
زخمها و ثالیل و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع
شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان و
دواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران است و بلع
قیراط او کشنده است و طلای آن با ده چندان او صابون رافع درد
های مزمنه بارده و مجربست **سلطان الجبل** صریمة الجدی است **سلاجم**
بجیم اسم هندی مقل ازرق است **سلور** معرب اسلورس یونانی و آن
جوزی است **سلیقون** اسم یونانی سرنج است **سلبین** عکوب است
سلم نبق است **سله** قرط است **سلیط** زیت است و گویند عکبر است
سلقی اسم یونانی نبات و دانست **سلبون** قرة العین است **سلیخه**

السودا

السود نوعی از سلیخه است **سلهارس** اسم هندی منعرسایل است **سلوک** اسم
ترکی علق است **سبسالیوس** نوشادر است **سماق** درختی و قریب بقدر
انار و برگش زغب دار و دندانه دار و مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس
و خوشه او مثل خوشه حبة الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست
دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی در دوم سرد و خشک و جبلی آن
در سیم و در بوده برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی احشای حاره
و قابض و دافع صفرا و جهت قی و غشیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب
و اسهال مزمن و منع بخش صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و نیم کوفته
او با زیره جهت دفع قی عنیف مجرب و مهیج اشتها و با روده تخم و تخم
کشنیز قاطع اسهال و لحومی که با او پخته شود بدستور قابض و ساییده او
با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کرده که بورده
اوست جهت قطع سیلان رحم و سنون او جهت تقویت لثه و قلاع
خبیثه و قطور خیسانیده آن در گلاب و آب خصوصاً با قدری کثیرا
جهت جرب و دمعه و سیلان و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک
گوش و با آب جهت ابتدای رمد و نطول آب طبخ او مانع ورم ضربه و رضی
و ضماد او با آب جهت منع ورم مخنف و سایر اعضا و با ذغال و آب بلوط
جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب شاخها در آب بجوشانند
تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل خضض و جهت تحلیل اورام
و غدد و قروح رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح شهدیه و کلف و ورم
چشم و امراض جفن نافع و طبخ برگ او مسود موی و حقنه طبیخ آن جهت
قرحه امعا مفید و چون برگ او را ممر کنند و آب او را منعقد سازند
در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیا است و طلای مخلول او با آب باد
جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش
بر معده اطفال دافع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده و جگر
بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش تا دو درهم و بدلش برگ
و صمغ درخت سماق شدید الیبس است و با اجزای حاره و بارده

و محلل است و جهت التصاق جراحت و حدت بصر و تسکین درد دندان
و امراض جفن مفید و دود دوش دافع بواسیر است **سماق الدباغین** گویند نوعی
از ماذوی ریزه کوهی است و جمعی گویند برگ سماق است که دباغان جلود
دقیقه را بان دباغت کنند و بجمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است
سمسم بفارسی کنجد گویند و بلغت حبشی جلجلان و قوتش تا دو سال باقی
است در اول گرم و تر و مفتح و مصلح اوانو خشونت حلق و مواد سوداوی
و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مفعد و
مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل
او با شکر و خشخاش و عشر آن پنج ابیض و نصف آن بادام که هر روز از مجموع
او یکوقیه استعمال نمایند جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد شیر گرم
و شیره کوبیده او با نبات جهت دفع سوزش معده و مری و ترش شدن
رطوبت سوداوی و حرقه و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دود
او با یک هم کرده کان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او
محلل اورام و ملین جلد بدن و دافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطر
عصب و سوختگی آتش و قولنج معاقولون و نطول با آب گرم برگ او محلل
باعث درازی موی و سیاهی آن و دفع جوشش سوداوی سر و ضماد طبیخ
او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبخ کنجد با نخود
مدر حیض و مسقط و دو وقیه آب طبخ او با آب نقیع مویزه بکوقیه نیم
روغن کنجد و نصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهت دفع خوا
رش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم مرخی
اعضا و مورث بد بوئی دهان و صداع و مصلحش عسل و بو دادن آن و قدر
شربتش پنج درهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال
باقیست در دوم گرم و تر و در تلقیح و تسمین و تلیین و ترتیب و دفع احتراقات
خلط و حرقة البول مثل اصل او و در دفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج
یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مرفوده مریض هنراز سایر ادهان و مداومت
خوردن او جهت قرحه شش و دفع هزال مجرب و طلای او با سفیداب تخم

مرغ

مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ دافع ورم چشم و
با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی
که از نوره بهم رسد و جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن
سده گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ
ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن او است با اندک خمیر و
خوردن آب لیمو و آب کامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم
و بدلش روغن بادام شیرین است **سمفوطن** بعضی حی العالم و برخی قنطور
یون میدانند و اکثر گویند نباتی است صخری و سهلی و صخری که در سنگ
لاخها میروید و برگش صلب و شبیه برگ زیتون و شاخهای او صلب و سرهای
شاخ مثل سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حلاوت و بیخش که از
ولسطری انگشتی و بنفش و مستعمل از او برگ و سرهای شاخ است حار
و با قوت قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهت فتح عضل عصب و
او با شراب جهت قرحه امعا و دفع سیلان حیض و درد گرده و حصاة
و مطبوخ او با ماء العسل جهت تنقیه فضول و با آب جهت نفث الدم
و با آب سداب جهت قیله امعا و ضمادش جهت فتق نافع و شربتش تا
پنج درهم است و قسمی سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پر آگنده
و خشک و درغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و با طول و درغب دار
و نزدیک بکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگهای او و برگهای نزدیک
که برگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او و بیخ
رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با رطوبت
و مشتعل و بی شیر است و بی عطریه و بی شیرینی و چون گوسفند را با او طبخ
دهند بادهای او با هم ملاصق گردد و در قوت شبیه بعنصل و حرارتش
کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و در دو مثقال او جهت نفث الدم
سینه و شلاح و قطع عضل و ضماد او جهت جراحات تازه و اورام مقعد
نافعست **سمان** بترکی بلدرچین و در مازندران وردنه و در دیلم وشم
نامند و از طیور غیر معروفه و غیر سلوی است در اخر دوم گرم و خشک

وکویند غذای اکثر بحا و حریوا است و اصلی ندارد و کوشت او کثیر الغذا و مسمن
بدن و مدر بول و مفتت بول حصاة و مورث رقت قلب خصوصاً بلبل او
و مبهی و مهیج باه زنان و پخته او بهتر از کباب او و اکثار او مورث صداع و گراز
و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جهت
سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه جهت صرع سبعد تا
و قطور خون او مسکن الم گوش و جلای آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت کلف
و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او دافع
تبها است و امین الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی
مشوی را تمام بدستوری که چیزی از او طرح نشود تناول نمایند تا
شفای سک دیوانه گزیده میشود **سمندر** سمندر بپارسی کویند که او جانور
نیست که از آتش منضرر نمیشود چنانکه ماهی از آب و بقدر عصفوری گرم
و اقشر رنگ و خوردن زهره او بقدر دانکی با آب نخود مطبوخ و با شیر تا
دافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ
بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن وضح و مغیر رنگ او است **سمک**
سمک بفارسی ماهی کویند و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد
و احصا است و بهترین او رضراضی است که در آبهای سرد خوشگوار سنگ
لاخ بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار و کوچک جثه و بزرگ استخوان
و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی با خط بسیاهی مایل بسبزی باشد
و در همان روز تناول نمایند و ماهی شبوط و ماهی آزاد با اینها دانسته اند و در ولا
یات ایران قزل الاکر منقط بسرخی است و اسلف که پشت او سبز و شکمش
سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از سایر
اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف
زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی انواع او را گرم دانسته اند مثل
جری و مار ماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که در
وصف شد و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر
و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح الغذا

و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاده و مسمن و جهت قصبه ریه و رفع خشونت سل
و یرقان و دق و سرفه یابسه و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق
جهت اسهال مراری و در موی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و در حبس
حار مفید و ضماد کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و دفع خلط
اخلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بیعدیل و خوردن قدر کثیر او قی کردن
با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل
و عرق النسا و نقرس و آثار مجرب و زهره او خصوصاً زهره شبوط دافع بیاض چشم است
و مضر محرورین و مولد بلغم و دماغ رطب و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز
و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر و آب کامه و ادویه
حاره بالخاصیه مورث تشنگی و دافع آن سرکه و آب کامه است و خوردن آب بعد
از بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لبنیات
و کوشت خصوصاً لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام
کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سدد احشا و
مولد خلط خام و نمک سود آن که پانزده روز بر او گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی
و قاطع بلغم و مورث تشنها و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد مسدد
و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته و قدید نمک سود او که سماریش نامند
زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و ضماد سر مجروح
او جهت ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و
لعابها جهت ورم صلب لهات و طلای استخوان سوخته او جهت برص نافع و
ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی
ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور سوداوی است **سقنقور**
نوعی از ماهی است شبیه بوزغه کوچکی که خمیدگی پای او بطرف وحشی ران است
و نر او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر خنک اسفل با خط
و خال و در حبشه و قریه تول نزدیک بشهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از
ده یوم ماه شباط ظاهر میشود نر با ماده جمع میشود و همان هیئت تا اخر اذر
ماه حرب و از بنا گوش ایشان کفی منکون میکردد و داخل آب میشود و از مردم

جمع میکند و یک حبه او با تخم نیم برشت و مرق مرغ در تقویه باه و شدت نعوظ مجرب
هلاله میرساند وان بمراتب قوی‌تر از ماهی مذکور است و نیم درهم از عکس او سمکه
در غایت قوه و در انعاظ چیزی باو نمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این
خاصیت دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و انچه در دیک زادها حوالی
چشمها ضبه میکند سفید و هیئت مذکوره است و غیر صید است و با او این اثر
نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن
گاو و گوسفند و بز است و تازهٔ او را زبد نامند و کهنه شد و روغن گاو لطیف
تر از سایر و مجموع ان در آخر اول گرم و تر و هرچند کهنه شود حرارتش زیاده می
شود و رطوبت کم شود و در دو ساله را خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال
قوی‌تر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن سم افعی بدل و ملین
جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست
خیشوم و حلق و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصاة بکوفیه او با تخم و صبر
شکر جهت عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه
و حقنه او با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی
رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نوف الدم و سعوط او جهت خناق و سقاط دوا
و طلای مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها و کهنه او با حنا
جوب بعد بل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهت ضربان چشم و چون با
بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت موثر و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا
در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در
محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا ده وقیه
سمور حیوانیست شبیه بدلق و از ان سیاه‌تر و در جمیع افعال قوی‌تر از ان و
و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و گرم‌تر از سایر جلود و موی سوخته
او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و سینه است سمین بفارسی چربی
و فربهی است که بر گوشت و ظاهر روده و غیران باشد از شحم ارطب و قریب الفعل
است با روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله به
صفرا است و در صفراویین و در مضرت و در مصلحات مانند روغن تازه

است

است سمها صاحب تحفه گوید که قسمی از ماهی زهرج است و در دریای ربیعه
موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش
که زمازج و ستم حیوانی است و ابن تلمیذ گوید که در میان جوز ادهم میرسد خوشه
او شبیه بفاس و بغایت گرم و در اخراج مواد بارده مستعمل است سمارلس
اسم یونانی ماهی بنو است سمار بلغت مصر اهل است سمر درخت مغیلان
است سمنه و سمینون حب الصنوبر است سمق بضم اول مرزنجوش و بفتح اول
یاسمین است سمسم بری حب الهند است سم الحمار دفع است سم السمک
ماهی زهرج است سم الفار شک است سم السم نوعی از سله بیشتر است
سموربون کرفس است سمک الیهودی شحم البحر است سمنو اسم فارسی بند
است سموبنون بیونانی اسم اسفیداج است سمفلس نوعی از عشرات
که سابر او قاتل است سمطاوس اسم یونانی اثمد است سمیفا اسم سریانی سند
و بطس است سمادوغ نوعی نوعی از قطران است سمکة التزله و سمکة نوح
سمکه صیدا است سمافیل سماق الدباغین است سمن اسم فارسی وشبرمات
سم بضم اول اسم فارسی ظلفا است سموک اسم ترکی عظم است سمنده رهن
اسم هندی زبد البحر است سنا گیاهیست و بعضی ساقش باریک و شبیه بگیاه
حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او چون مایل بدرازی و کج و در غلافی شبیه
که و جا زلی و در ابرک بزرگ‌تر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش
تا هفت سال باقی در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا
و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شد بد العشوص بعمق بدن و مقوی
آن و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و صرع و درد سر
و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او و در مثل ان روغن زیتون که بنصف
رسد جهت درد کمر و درکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدی
که قوام بهم رساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع
ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ ان بقدر نه
جرم او و یک مثقال از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز بیا
شامند جهت مفاصل و امثال ان مجرب و مورث کرب و مغص و غثیان

ومصلحش پاك كردن از چوب وشاخ وآلودن بروغن بادام وبا هلیله زرد وا
ابسنتون وبنفشه وآب میوه‌ها استعمال نمودن وقدر شربت از جرم او دو درهم
تا سه درهم واز مطبوخ او تا ده درهم وبدلش مثل او تربد ونصف آن هلیله زرد و
ودو ربع آن بنفشه است **سنبل** بمعنی خوشه است وبعرف اطبا شامل حال هندی
است وسنبل رومی وسنبل جبلی است وبیونانی ناردین نامند واز مطلق
او مراد سنبل هندیست واو گیاهی است پر شعب وبی گل وشبیه بدنباله سمور
ودله واز آن باریکتر وبدرازی انگشتی وسیاه مایل بزردی وخوشبو وبیخش
صلب واز هند خیزد وقوتش تا سه سال باقی است در دوم گرم وخشك و
مفتح ومقوی فم معده وجگر بارد ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات
معده وسینه وفضول دماغی ومانع انصباب ماده بامعا ومعده ودافع
لذع آن ومفتت حصاة وحابس طبع وجهت یرقان وبواسیر وسرفه ودرد
سپرز وسینه وتحلیل نفخ استسقا واورام باطنی وبا افسنتین وصندل
بغایت مشهی ومقوی معده وبا آب سرد جهت غثیان وخفقان وضماد
قاطع عرق وباعث خوشبوئی بدن واکتحال او با آب کشنیز جهت حمره چشم
وتقویت باصره ورویانیدن مژگان وباعفص جهت دمعه مجرب وفرزجه
وجلوس در طبخ او جهت تنقیه رحم وگشودن حیض ودرد رو وجهت التیام
جراحات وطلای مطبوخ او در خمر جهت سیاه کردن ودراز کردن موی نافع
ومضر گرده ومصلحش کتیرا وشربتش تا یك مثقال وبدلش اذخر وشراب او
که رطلی را در پانزده رطل انگور بجوشانند تا بنصف رسد وسه هفته در
آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره قویتر است **سنبل رومی** بیخ وساقی
است گل دار وخوشبو وباصلابت ودر شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد
وحرارتش زیاده از آن وقبض او کمتر ودر افعال قویتر است ومدر بول و
باتریاقیه ومحلل نفخ معده وورم سپرز وجگر ودافع درد مثانه وگرده و
شراب او که نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف
کنند وروزی بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهت
جمیع امراض بارده گرده ومعده وجگر ویرقان وعسر بول بغایت مفید

ورد وغنی که از سنبل وسنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین واز سنبل هندی
قویتر واز سنبل اقلیطی است وساذج او را بطریق سایر ادهان میسازند واز ملطف
ومحلل وجهت امراض بارده وجهت جمیع اعضای ظاهری وباطنی نافع وقدر
شربتش تا یك وقیه **سنبل جبلی** بفارسی دینیرو والا گویند ومولف تذکره گوید
که آن مو است وبغدادی عنبر او را نامند وگویند برك نبات او شبیه برك فرصعنه
وشاخهای او مثل شاخ آل واز آن کوچکتر وبنجا ودوتا بر ساق وبیخش زیاده بر دو
عدد ودراز وبیرون مایل بسیاهی واندرون سفید وخوشبو وبیکل وباثمر است
قریب القوه بسنبل ومقوی اعضا خصوصا معده وجگر ومقوی قوه ماسکه
ومحلل ریاح ونفخ ودافع استسقا وقی بلغمی وشراب او در منافع مثل شراب
سنبل است وقدر شربتش یك مثقال **سنبل فارسی** شامل بوسیاوشان وقسمی از
ریاحین است که با نرگس میروید در غایت خوشبوئی وبرك وپیازش قریب به
برك وپیاز نرگس وگلش بنفش وبعضی سفید نیز میباشد وبشکل یاسمین و
دو هر ساق چندین عدد بر بالای یکدیگر ودر افعال قریب بنرگس وپیاز او از
پیاز نرگس ضعیف تر است **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبل الاسد**
انطاکی گوید آن سنبل جبلی او آن مو است **سنبل بری** شامل قوه اسارون
است **سنبل رومانی وسنبل سوری** سنبل جبلی است **سنبل الطیب وسنبل العصافیر**
سنبل هندیست **سنبل الکلب** ثمره رطبه است وگویند شکوفه لسان
العصافیر است **سنکبویه** اسم فارسی است ومعرب او جیم بجای کاف
است واو دانه ایست درازتر از دانه انگور وبغایت صلب شبیه بسنك توگویند
از فارس خیزد ودر تذکره عبدوس دانه سپستان ودر بعضی کتب وشفا
الاسقام اثلول تصریح نموده اند در سیم گرم وخشك وطلای او با سرکه جهت
برص واثار مفید وخوردن او جایز نیست **سندروس** سندروس سنگی است
که از سواحل دریا خیزد وگویند صمغ درختی است ومحمد بن احمد ذکریا گوید که
وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ ودر میان آب دریا میجوشد
وچون بروی آب آمد سرد ومنعقد میگردد ومخصوص هند است واو شبیه به
کهربا واز آن سست تر وسرخ تر وباندك تلخی بخلاف کهربا ودسته فهم میباشد بکی

زرد باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سبك و صلب
و قسم اول بهتر است و خوب او مثل گاه دو بار و بار بنده گاه میباشد قوتش تا بیست
سال باقی و از ادویه جلیل القدر است در دوم گرم و در اول سیم خشك و
مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و مدر بول و حیض
و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال و مویز
و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب
نایبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت دفع فرزهج مجرب
و مانع عرق و حافظ قوة رعوذکران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع
زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور
او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلاء
اثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیدن او با روغن
بادام مجدد بکرر بقوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و قدر شربتش یکی
و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش
بکدرهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذج است و روغن او که معروف
بدهن الصوابست جهت قوبا و دفع اثار و التیام جراحات و اورام مقعد
و نواصیر غایره و جرب کهنه بسعید بل است و طریق آنست که سندروس را
سائیده با روغن زیتان و یا روغن تخم کتان با آتش نرم در عرض دو هفته
بقوام آورند و باید که در اثنا او مجامد نرسد که مسقط بلکه قاتل حامله است
سندیوطس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و بسریانی سیمفا گویند
آن گیاهی است ربیعی قسمی را برگش شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهایش مربع و
بقدر و شبری و در اطراف او چیزی کروی و در آن تخمه سیاه و منبت او نزدیك
لاخها است و قسمی را شاخها بقدر ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و
کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ شعبهای دراز
باریك و در اطراف آن اشیاء مستدیر کروی و در آن تخمی سیاه شبیه بتخم
چغندر و از آن مدور تر و صلب و قسمی را منبت قریب بنال انگور و برگ
او بزرگتر و شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای او بقدر و شبری و مایل بسفیدی

و باندك

و باندك سرخی و گلش بسیار سرخ و در بزه و تخمش باریك و بقدر بزرگ مایل
بسرخی در دوم سرد و در سیم خشك و قسمی اخر قویتر از اقسام او و همه آن
قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و دفع اورام و خنازیر و شدید
الاثر و حقنه و شرابا و جهت قرحه امعا و اسهال نافعست **سنباذج**
بفارسی سنك سنباده گویند و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجر المسن
و ثقیل الوزن و براق و کوباریك مجمد باتخلخل است و بهترین او نوع صلب
ثقیل مایل بسبزی است در دوم سرد و خشك و سوختنا او در قطع نزف
و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب
و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سنون
او جهت جلای دندان و حك با و جلای معادن و چون در آب سائیده
مرجان را با آن جلا دهند بسیار برونق آورد و مضر عصب و مصلحش عفران
و خوردن او جایز نیست **سنجاب** حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر
و دنباله کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و
در شکار بن اشکول نامند و در عرفان آن اشنك و در دوختها جای
میدارند در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد
سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن
پوست او معتدل المزاج و دافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات
و قطع خون با عسل جهت ردع اورام مفید **سنور** بفارسی گربه و ترکی
پشیك نامند اهلی و وحشی میباشد و اهلی در دوم گرم و در رطوبت او غالب
و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق
و طلای مخروق او بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بسعیده
و سرگین او شدید الحراره و طلای او با روغن گل سرخ در دور نوبه دافع تب غب
و حمول و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او دافع نقرس و قدید مسحوق
او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت
نفس او و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است و مهره پادس گویند مغز
سر او با آب چرچیل شربا جهت تقطیر بول و درد گرده و سعوط زهره گربه

سیاه باروغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطوا
سعوط حصبرا او را جهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او از اهلی
بزرگتر و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قوی تر از اهلی در دوم گرم و خشک و
بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ
او جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کُفتار است سنبوسه یونانی او را
بوماودد نامند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدن
و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب
او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده او را
با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند و یا در تنور طبخ نمایند
سندیان بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر سلد ابنون است سناء
اندلسی و سناء بلدی عینون است سانبر بلغت مصر املا است
سنبوت بهندی کون است سنفره شقراق است سجنوس مصطکی است
سنبط قرظ است سنپتر شونیز است سندیان الارض فراسیون است
سندوقش سرخ است سن اسم یونانی مو است سنام الجبل کوهان
شتر است سنبا بلغت مصر سمک لسان البحر است سنوبو بلغت مصر
خطاف است سنف بلغت هندی دار بانه است سنت اسم هندی
زنجبیل است سنٹهی بهندی ادنبا است سنبه بهندی با او است
سندهی و سندهان اسم هندی عود است سنکر اسم هندی غار است
سنهالی بهندی اثلو است سنبل که چو هندی بیخ سنبل است سند
هندی شاخ حیوان است سنج کهار هندی فلی است سنبل کهاد
بهندی اسم شتر الفار است سنکاسری بهندی توتیای قلم است سنبل
هندی دار شیشعبان است سنک کارد اسم فارسی حجر المسن است سندی
شرابیست که از درخت نارجیل است بهم میرسد و در نارجیل مذکور است
سنک مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیا است سنک کج اسم
فارسی حلسبین است سنک چاقماق اسم فارسی و ترکی است و بعربی حجر
النار است سنک یشم اسم فارسی حجر حبشی است سنک بشم اسم فارسی

پشباست

پشب است سنک زخم اسم فارسی حجر العلاج است سنباده اسم فارسی
سنباذج است سنکل بلغت فرس ذوفای رطب است سنجد اسم فارسی
غبیرا است سنجد کرجی بلغت اصفهان بار درخت سم است سنکدان مرغ
اسم فارسی قابضه است سنک پشت اسم فارسی سلحفاة است سن الکلب
سپستان است سورنجان بیخی است شبیه به پیاز صحرائی و مایل باستداره
و پوست او مایل به سرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک
و با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سموماتست و برگش قریب به برگ
گراث و از آن قوی تر و ساقش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلید نامند
شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ میباشد و منبت او در کوهها در سیم
گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقی میباشد و مسهل اقسام بلغم
و قاطع آن خصوصا در مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن
و دافع یرقان و سپرز و باصره جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل
بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در
تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت
بواسیر مجرب و در زرد او جهت زخمها و خوردن نیم درهم او با شیره قاذه و فانید
تا سه روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و
مضعف جگر است و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یک
درهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستعجل است بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی
فعل او بند و بوشیدن کال و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بادی است
سوس در اصفهان شرونامند و ترکان شیرین بیان نامند و در اکثر بلاد موجود
و معروف میباشد و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل و قوت
او تا ده سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند
چه تصریح نموده اند که ما دام او را دوست مبدا در وحبو دا با و میما الدجهت انسلاخ
جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط
اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات
و مفاصل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال

ودبو وتنقیهٔ سینه وشش وجگر والتهاب معده وسوزش وخشونت سینه و
حلق وامراض دماغی وعصبانی وتبهای کهنه وبواسیر وامراض سپرز
نافع وقی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات واگرچیزی از وباقی ماند بقی دفع
نشود باسهال واد را اخراج میکرد وهرگاه مداومت خوردن او بقدر
یکدرهم با مثل آن شکر ونصف آن واز بانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند
تمام سال علتی طاری نگشته موجب جلای بصر ودفع شقیقه وصداع
مزمن وتبهای کهنه میشود واکتحال او جالی بیاض وضماد برگ تازهٔ او در
دفع بد بوئی میان انگشتان پا وزیر بغل مجرب وابن ماسویه گوید چوب
او گرم وخشک تر از سایر اجزای اوست وبا قوت قابضه ومحلله است وسیبا
رون واعادت از او دانسته وامین الدوله تبع او متفق است ومحمد بن احمد
ذکریا گوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزا است ویوحنا ابن سرابیون معتقد
آن ودا خل معاجین کرده وگوید مخصوص بصره ونواحی فارس است واز
سوسن ماکول دیگر تخم بهم نمیرسد وگویند اصل سوسن مضر گرده وسپرز است
مصلحش کثیرا وعناب وثانی گل سرخ وشربتش تا پنج درهم وبدلش نصف او
زنبق ومثل او زنجبیل است ودرد سوسن که آب مطبوخ بیخ مفشر او دا بر
حد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن ودافع ضرر مسهلات
ولذع ادویه است **سولان** بلغت یونانی بیخی است سرخ لون وبشکل کرم
واز روم وسقالیه خیزد در چهارم گرم وخشک ومحرق جلد وسم قاتل
است وجهت لقوه وطلای او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده ودافع
ریاح واکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع است **سوسن** معرب از سوسنا
نام سریانی است وبری وبستانی وهریک از آن سفید وکبود میباشد وبیخ
اقسام او متعدد وبا ند و وطولانی وسفید وخوشبو شبیه ببوی بنفشه
ولهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند وگل سوسن سفید با عطر تر قوی وغیر
سوسن آزاد است چنان اسم فارسی زنبق است واشتباه جماعت فرق
اقسام اوست وابو سا بیخ قسمی از سوسن کبود بری وجبلی است گلش بسیار
کوچکتر از سوسن کبود بستانی وبیخش درهم ودراز وپر گره ودر حرف الف

مذکور

مذکور شد وقوت اقسام مرکب از قوت محلله وارضیه لطیفه وقوهٔ مجففه وقابضه
است ومدر حیض ودر جمیع افعال مثل امراض رحم واندمال زخمها ودفع جوک آن و
بواسیر ودرد جگر وامراض شش وسپرز وخنازیر ضعیف تر از ابوسا وبا سرکه ضماد او
وآرد جو جهت ورم حار انثیین ودا بخره او محلل ریاح دماغی ومحرک شهوه زنان
ودر تفریح قریب بزعفران وعصارهٔ او که با خمس او سرکه وعسل در ظرف مس بحدی
انعقاد جوشانیده باشند جالی ومجفف بیلغم وجهت جراحت اطراف عضل نافع
وروغن او مثل روغن ابوسا است ودر جمیع افعال وخوردن آن جهت قولنج و
ایلاوس صفراوی وجهت امراض رحم ودرد عصب شرباً وضماداً مفید وخاییدن
بیخ او جهت دفع بوی خمر وضماد برگ او وخوردن تخم او جهت گزیدن هوام
نافع وقدر شربت از جرم او تا دو مثقال واز مطبوخ وروغن او تا یک وقیه
وقسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد وکوچک وبیخش بسطبری
انگشتی است وخوشبو وبا تلخی است وقوی تر از سوسن سفید وکبود وضعیف تر از
ابوسا وگلش کوچکتر از همه وضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی وجهت درد
دندان نافع است وبغدادی گوید که ابن قسمی از عدس الماء است **سویق** اسم عربی آرد
جمیع ماکولات است وبعرف اطبا مراد از آن بو داده اوست وشرط دانسته اند که
بعد از بو دادن حبوبات یکبار در آب گرم ویکدفعه با آب سرد بشویند وانگاه آرد کنند
وسویق جو وگندم جهت تسکین التهاب وتشنگی وتبهای حار وامراض اطفال
نافع وسویق جو در تبرید وتجفیف وتسکین حرارت وسویق گندم در تبرید و
ترطیب قوی است ومضر مشایخ ومبرودین ومولد نفخ ومصلحش قند وعسل
ودار فلفل وامثال آن وروغن گردکان وسویق شعیر با آب انار دین جهت قی
صفراوی وصداعی که از بخار واحتراق ورطوبت معده باشد مفید وبا شربت
ورد وروغن گرده جهت سحج عظیم ونفاضهای بی اطلاق وقی واسهال اطفال
ونفوذ بدن ایشان بغایت مؤثر است وسویق میوهها آنچه خشک کرده وبو
داده سحق کنند جهت اسهال وحرارت وغلیان خون وسویق کاور وانار رو بسبب
ترشی جالب طبع وسرد ومسکن حرارتند **سویقه** مؤلف تذکره گوید شرابی است
که بیخ را کوبیده وبجنبه بجوشانند تا بسیار غلیظ شود وبا شیرهٔ مویز یا عسل یا

شکر واندکی آب و داروان سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده
دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرّر بر هم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم
و نان خشك نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج و عسل است در سیم گرم
و خشك و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سدد جگر و سپرز و مبهی
و هاضم و جهت یرقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و محرّر و معمول
آرد زرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از
گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است سوفال ابو صبح گوید گیاهی شکوفه
و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشك و جالی
و محلل و جهت درد مفاصل بارده نافعست سواد السند والهند کشت برکشت
است سوری زاج سرخست سورنج معرب از شورهٔ فارسی آن بادرو داست
سوریون شیخ الرئیس گوید شیح ارمنی است سور بادرو بادرشبك است سوسا عسیا
نبات مرغیست که بفارسی دارکو و بعربی صرد نامند گوشتش مبهی و مضر دی
سواد الحکام سادوران است سواد القضاه عفص است سواسن چوماره
است سوقوطون برون است سومخن هندبای بری است سوسن جبلی
شامل واسن و ایرسا است و هریك قسمی از آنند سوسن احمر دلبوث است
سوسن بری شامل ایرسا و سوسن زرد و دلبوث است سوسن آزاد اسم فارسی
زنبق است سوطلبس اسم یونانی سلق است سونافون و سوماجوس
اسم یونانی اسفناج است سوف اسم یونانی طین است سوسنبر سیسنبر
سورقطون خصی الثعلب است سورسان سولان است سودریفون اسم یونانی
قسمی از نونیا است سودیجان هندی حلبلب است سوسمار اسم فارسی ضب
است سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونیز بهندی دهی
است سومنا بهندی بابونج است سوندهی هندی اذخر است سوی هندی
شبت است سور بهندی خنزیر است سورجلی بهندی ولفبن است
سهاکه بهندی تنه کار است سهکن هندی بهمن احمر است سهرپ داد
چینی است سهنجه بهندی فلفل سفید است سسالیوس بفارسی کاشم
رومی نامند و نباتیست بچهار قسم میباشد که یکی شبیه بر از یانه و از آن

قوی تر

قوی تر و قبّه او شبیه بقبّه شبت و ثمرش از ثمر انجدان که گوله تر باشد دراز تر و
تند طعم تر و بخش زیاده بر شبری و با عطر تر و پنج این قسم در افعال قوی تر از سایر
اجزا است و یکی را برگ شبیه بلبلاب کبیر و ساقش دراز تر و کوچك تر و قبّه او مثل قبّه
شبت و تخمش شبیه بگندم و سیاه و بزرگتر از گندم و تند تر و خوشبو تر از قسم اول و در
افعال تخم او قوی تر از سایر اجزا و یکی را برگ شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساقش دراز
تر از دو قسم اول و قبّه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش
از قسم اول قوی تر و از ثانی ضعیف تر و یکی را نبات شبیه بانجدان و ثمرش سفید تر
از آن و مستدیر و دراز و قریب با نکرد و طبقه باشد و با عطر تر و تندی و چون معتصر
کنند از آن تخمی دراز تر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و این قسم
بیشتر معمول است و مستعمل از سسالیوس قشر آنست و مجموع اقسام در دوم گرم و
خشك و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد
و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و
تقویت هاضمه و دفع ریاح و تقویت باه و اذابه بلغم و بیك مثقال او با فلفل و شراب جهت
دفع مضرت هوای سرد و مداومت به قیراط تخم او با مفتح زیاده روز جهت درد کرده
و لعوق پنج قسم آخر با عسل جهت دفع فضول و سینه و شکش و سرفهٔ کهنه و امراض کرده
و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح آن زرشك و قدر شربتش
یك مثقال و بدلش انجدان است سیارون ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوبی
سوس است که بفارسی تلخه گویند و حسین بن اسحق و جمعی دیگر از جهت اشتباه نام
سوس را شونیز دانسته اند و گفته اند که چوب شونیز است و مؤلف مغنی گوید
او تحلیل و اندك قبض است و طبیخ او جهت معده و ادرار فرمودن بول مفید
و جمعی گویند قلقاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیه میدانند سیسنبر
اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری مسمی بد یاب و برگش شبیه
ببرگ سداب و قوی تر از بستانی است و بستانی شبیه بنعناع و از آن سفید تر
و خوشبو و تخمش شبیه تر از تخم ریحان در آخر دوم گرم و در اول آن خشك و مفتح
و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم
شربا و جنین مرده شربا و حمولا و با قوة تریاقیه و دافع عفونات و محلل ریاح

وجهت درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده
و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن
زنبور مجرب و طلایش جهت دفع قمل و عقرب گزیدن و عرق بدبوی و درد رحم
و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهت نفث الدم نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیز
و قدر شربت از خشک او یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب
او را با روغن کنجد بجوشانند تا کل آب او را دارد و روغن مکرر کرده در آفتاب بگذارند
جهت سدهٔ دماغی و صداع بغایت موثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو
کردن موی سر و تقویت آن بیعدیل است **سپستان** بپای موحده و قبل
الف اسم درختی است بستانی و بری میباشد و بقدر درخت نارنج تا چهار ذرع بر
حسب اماکن میشود و ثمر سپستان بپای موحده بعد از سین اول است و این
عریض الورق و باریک و بروی هم چسبیده میباشد و گلش زرد و بسیار خوشبو
و در خوشه ثمرش دانها بقدر حلبه مابین زردی و سیاهی و در باغهای
مصر جهت حوس منظری غرس میکنند و بعضی دانهٔ او را حب الفقد و
جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی
معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و باشیر تریاق سموم
و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس انگشتری او در انگشت خنصر چپ
روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها
و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا درهم و بدلش بادآورد است
سپیا نوعی از ماهی است و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی مرکب نامند
و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و قدری
او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد در آخر دوم گرم و خشک و
دیرهضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان او جهت
اثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کل
حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار موثر و ذرورش مجفف
زخمهاست **سبلان** بعربی اسم عصارهٔ خرماست که بدون طبخ در آفتاب
غلیظ سازند و دبس اعم از آنست و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از و

ومحرق

محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است بخلاف
رطب که مسدد نیست و مصلحش میوههای ترش است **سپلم** ابن تلمید
گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف تر از آن **سپقه**
بلغت مصر روغن ترب صحرائی است **سباب** خلال است **ساسبال** یاسمین
است **سیف الغراب** دلبوث است **سکران** بنج است **سکران الحوت** فلوس
است و گویند ماهی زهره است **سپنبرون** حوف الماء است **سنیون**
افسنتین است **سنا** تمر هندیست **سبر** قرة العین است و بلغت فرس
اسم ثوم است **سقومورون** جمیز است **سبسامون** بیونانی سمسم است
سیفن اپمادس بمعنی خیار بستانیست **سیفن افریوس** بمعنی خیار بریست **سیفا
فطوس** بیونانی آبنوس است **سیم** اسم فارسی فضه است **سیر صحرائی** اسم
فارسی اسقوردیون است **سیهک** اسم فارسی راقو است **سیاه دانه**
اسم فارسی شونیز است و باصفهان سیاه سرنج نامند **سیماب** اسم فارسی
زیبق است **سین** اسم فارسی نوعی از فراریج است **سیچان** اسم ترکی
فاره است **سیب** اسم فارسی تفاح است **سیندرا** اسم هندی سرنج
است **سیودت** اسم هندی مرقشیثا است **سیالی** شقاقل است
سیسا اسم هندی اسرب است **سیلج** اسم هندی اشنه است
سیاه دارو اسم فارسی ساذروان است **سیهم** اسم هندی کبر است
حرف الشین **شاهترج** معرب شاهتره و دو نوع میباشد یکی را برگ بسیار کوچک
و شبیه بکشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریض تر و گلش سفید و هر دو
قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از بیخ او است مرکب
القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است
و شیخ الرئیس گوید از اول سرد و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول
و مرار و مسهل اخلاط ثلاثه خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون
و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و
بلغم شور و بثورهای کهنه و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه
او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعاء و دفع قوبا و یرقان و جرب و حکه

واکتحال عصاره او جهت تقویت باصره و با صمغ جهت رویانیدن شعر که منقلب کرده
کنند باشند و مضمضه آن جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشك و با حنا
کرده و حنا آمیخته باشند در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و شستن سر
با آب منقوع او جهت دفع قمل و خشکی که در شاك باشد و ابریه نافع و ابن ملویه
ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته است و مخمش معتدل الحرارة
و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سنا بر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش
است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او تا نه درهم تا نیم درهم و از آب او تا
سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش تا نصف او سنا و دو
ثلث هلیله زرد است و قسمی از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگ تر و بوکش
باریك تر و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و تلخ مزه و با اندك بدبوئی و
فاعل کار او است و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است **شاه چینی** عصاره جامده
سیاه صفایحی است و بر او نقشی شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند است
و بعضی عصاره حنای چین دانسته اند مایل بزردی او بهتر و از بلاد هند خیزد
سرد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای قروح
و شرب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و نزول او جهت
الذم جراحات نافع و او غیر تیزوی خطائی است **شاهسفرم** ریحان سبز
مایل بزردی و بوته برگست و قسمی بزرگ برگ و سبز تیره میباشد در اول گرم
و در دوم خشك و محلل جمیع اورام و ضموم و مفتح سدد دماغی و در انجرا و مانع
وبا و رافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزانیدن هوام و جهت خفقان و
ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه
و مضمضه و خائیدن او جهت قلاع و ضماد برگ کرده او با آب سرد و مقوی
اعضاء تخم او مقاوم سموم و بالخاصه معدل جمیع امزجه و بو دادن او قاطع
اسهال و نخیر مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم
جاذب فساد آن و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم
و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش بنفشه و بدلش بادرنجبویه است
شاه دانج معرب از شاه دانه فارسی و بعربی حب الذم نامند بجهت قطع کردن

سیلان

سیلان خون تا انکه در رنگ شبیه بخون باشد و آن سنگی است در شکل شبیه بعدس و زود
شکن و الوان مختلفه مشاهده شده و تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آن
بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق را در حوالی خواردری و قسم هندی را در جبال
مشاهده و تجربه شده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی
میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی نیست بخلاف مصنوع از حجر الخماهن محرق که اغبر و ثقیل الوزن
است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشك و مغسول او در آخر اول سرد و
در دوم خشك و مغسول او مستعمل و خوردنش با آفت است و مجفف و قابض بیلایع و رادع و
خاتم و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی
و خوردن او با آب تازه و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض
دائم و در دومنی و با ادویه مناسبه جهت اسهال و موی و قرحه امعا و زحیر و سل و
طلای او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و درد و سوزش پلك چشم و سلاق
و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت دفع گوشت
زیاد و جراحت و در رویانیدن گوشت و با آب کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح
و قرحه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بی عدیل است و قدر شربتش
از یك دانگ تا نیم مثقال و بدلش مغناطیس سوخته و در دارو دم عین حضض و در غیر آن
دم الاخوین است **شادف** اسم هندی نخی است شبیه بتربد و طعمش بحدت و
مغرالطیس گویند در اول گرم و خشك و مسهل بلغم مالح و جهت امراض بارده نافع است
شاطل و ساقل تیز گویند و بفارسی روشنك و رانیست هندی شبیه بقطر
و بقدر باقلائی و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار و چین و از نما بین سیاهی و
املس و در آخر دوم گرم و خشك و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب جهت
فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه
بارده و شربتش تا نیم مثقال است با مثل آن نبات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد
شاهبرج معرب شابیزك و آن لفاح است **شابورقان** اسم فارسی حدید
ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد **شاه لوج** بجیم و بکاف معرب شاه
آلوی فارسی است و آن آلوچه سلطانی و در آلو مذکور شد **شاه دانج** بجیم و
بقاف تخم قنب است و در انجا مذکور شد **شاه بانج** بر بوففا است و جفرم بزی و

بنجم وابراهیم وبعضی باین اسم نامیده اند **شاه صینی** صاصینی است **شادنا** اسم سریانی
ابرنیتم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم رومی** اسطوخودوس است
شاب رومی فلفل سفید است **شاهنه سر** هدهد است **شادیخ هندی** شامل
جوز هندی وقسمی از شادنج عدسی است **شال کره** بلغت دهلی **شال انثی** بلغت
ماوندرانی دلدل است **شال زبره** بلغت شکابن بادبلوط بن است **شال خنی**
اسم ماوندرانی وسمر است **شاه ماهی** اسم فارسی بطارخ است واقسام سمک
مذکور شد **شاخ** اسم قرن است **شبت** بکسر اول وفتح ثانی وتشدید ثاء مثناة
ثالث که مولف تذکره تصحیح نموده گیاهیست معروف وبفارسی شوبت گویند
شبیه برازیانه واهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه وشبت ودر بعضی
اراضی منقلب بیکدیگر میشوند وقوتش تا ده سال باقی است در اخر دوم گرم و
در اول آن خشک وادرار بکار ومحلل ومنضج ومدر بول وحیض وشیره وتخم
او درین افعال قویتر ومسکن مغص ومفتح سدد وهاضم وبا تریاقیه وجهت
برقان وامراض بلغمی قاطبه وفواق وضعف معده وجگر وسپرز ودبر وسنگ
گرده ومثانه وقولنج ومنع فساد اطعمه وجهت امراض الات تناسل وباعسل جهت
سموم واعانت قی وآب مطبوخ او وتخم او مسکن مغص ومحلل نفخ وانفطار
بدن ودافع غشیان که از جوشیدن طعام باشد وجهت فواق بلغمی ودرد
کمر ومثانه مفید وسوخته او در سیم گرم وخشک وباعسل جهت امراض قروح
وبواسیر ضماد او وشرب آن نافع وخوردن آن بارماد زجاج وعسل جهت ریزانیدن
حصاة وعسر بول مجرب دانسته اند وذرور او مجفف قروح برجوک وجهت
وجهت قرحه قضیب ببعد بل وقطور عصاره او وجهت امراض گوش وحلوس
در طبیخ آن جهت امراض رحم وضماد مسحوق او باعسل که در طبیخ تخم انعقاد در سینه
باشد بر مقعد باعث تلیین طبع وتخم او در ترشیها واطعمه جهت اصلاح
معده وخوردن ترشی او بعد از طعام مقی قوی ومداومت خوردن او و
اکثار او مضعف باصره وقاطع منی ومغثی ومضر محرورین ومبخر ومصلحش
آب لیمو وامثال آن وقدر شربتش تا هفت درهم واز تخم او تا سه درهم وبدلش
رازیانه است وگویند بر سر گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیه مانع امراض دماغی

وموورث

ومورث قبول عامه است وروغن او که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون
جوشانیده باشند تا رفع آب شود ویا تازه او را در روغن ریخته وبعد از یکشبانه
روز صاف نموده ومکرر تجدید کنند ملطف ومسخن ومحلل وجهت اعیا ودرد
مفاصل وتشنج اطراف ودرد عصب ودفع قشعریره ولوزه وتلیین صلابات بغایت
موثر است **شبرم** نباتیست شیردار ومنبتش معمورها ساقش شبیه بدنی وبی
گره وبقدر ذرعی وبرگش شبیه بطرخون وبرگ کلخ وگلش بنفش ودانه او شبیه بعدس
ومایل بسفیدی وزردی وتخمش سبط ویرشیره وقویتر از تمر وثمرش قویتر از برگ
وبهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد بپوست پیچک در سیم گرم و
در اخر دوم خشک وقتال ومسهل قوی بلغم وسودا وزرد آب وبا قوت قابضه
ومفتح دهن رگها وسر ومدر اخلاط از عمق بدن وموافق معده وجهت قولنج ودرد
مفاصل واستسقای زقی وضماد او جهت قوبا ببعد بل وبغایت مضر محرورین
وضعیف البنیه ومورث تبهای تند وحرقت منی ومضعف اشتها ومثقال او
کشنده بقی وکرب وغشی وخناق وشیر او نیم مثقال قاتل وغیر مستعمل است ومصلح او
در شیر خیسانیدن است واستعمال او است با انیسون ومقل وهلیله زرد وصبر
وقدر شربتش تا یکدانگ وبدلش بادزهر است **شبه** اسم عربی روی توتیای فارسی
وسیح را بفارسی شبه نامند وان یکی از معادن وفلزات است وبعضی اسم اصطلاحی مصنوع
از روح توتیا ومس دانسته اند که بفارسی ازبرنج گویند ومراد از مطلق او معدنی است وان
شبیه بلعلی وبکبودی مایل واز سرب اندکی دیرگدازتر است در دوم گرم وخشک واکحل
وشرب در ظرف آن مقوی دل ومعده ودافع خفقان وسوخته او جهت دفع بیاض
عین وسلاق وجرب ودر اطلیه جهت کلف واثار روا ودام مفید ومضر طحال ومصلحش
عسل وقدر شربتش تا یکدانگ است ودر تبدیل سود با بیض رصاص باعمال مخصوصه
مجرب است ومولف تذکره گوید که چون رفع زیبق او شود قلعی را ملحق بفضه میکند
وخاصیتش که هرگاه ابرا در ظرف دهن تنگی از آن کرده ودر ظرف ابرا بازی قلعی گشوده
ریخته ظرف ابرا در حرکت معتدلی دهند ابرا بغایت سرخ کند ومعمول هند است
شب از جمله معادن اربعه کامله الصوره است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر
وشبوب باشد وان جسمی است شبیه بزاج وبا ترشی اندکی بخلاف زاج که بطعم قوی است

است و در اکثر افعال قریب بزاج است و از ارمنیه و کرجستان و یمن و سایر مواضع
خیزد و اصناف او را هفت قسم شمرده اند و آنچه موجود و متداول است یکی سفید
شفاف مایل بزردی و بی زردی است که یمانی گویند و آن آبی است که در بلاد
یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی بی زردی و شفاف را بفارسی زاج بلوری
نامند و پارچهای مربع شکل را ملعب و مشفق و مایل بایستاده را زاج مدحرج
نامند و قسم نوم ملمس و زرد شکن که با زهومت را آنچه باشد زاج زفر گویند و این
اقسام در مداوی مستعمل اند و قسم زرد مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل
و نوع سبز شبیه بزاج که شور طعم باشد در مداوی مستعمل نمیشند و قسم ارزق
شفاف و سیاه و مایل بزبزکی از جمله سموم مند و ظاهرا توتیای هندی عبارت
از آن باشد مجموع آن در دوم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم
زخمها و زایل کننده گوشت زیاده و التیام دهنده قروح و رافع چرک و رفع معلم
و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب او مانع قی و غشیان و مقوی
و سعوطا او قاطع رعاف و حمولا او دافع سیلان حیض و مانع حمل و بافطرات
حنین و ضمادا و باروغن جهت اورام بلغمی و باادویه مناسبه جهت استسقای
لحمی و بقیح و با مورد جهت دفع بدبوئی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و دردی
سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه و با آب زجهت حکه و جرب و با عسل جهت
دفع آثار و با موم جهت داخس و با آب جهت دفع قمل و رشک و اکتحالا و با مر
و شکر و کلس پوست تخم مرغ و سرگین صرد و بن بالسویه جهت دفع بیاض مجرب و
با سماق و عفص جهت دمعه و حمره مزمنه عین و اورام و سبطری پلک چشم مفید
و نفوخ او در دهن افعی کشنده است و قطورا جهت رطوبات و گرانی سامعه
سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و با خاکستر بیخ کبر
جهت قلاع و غرغره در زدودن جهت ورم لثه و لهات نافع و گذاشتن او در زیر
خواب مانع احتلام و دافع فزع و خوردن او مورث سعال و سل و درد دهم او
کشنده و مصلحش روغن تازه و میوها و شیر و قدر شربتش یک قیراط و بدلش نو
شادر است و از خواص او ست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را نجوی کند
در آن قطعه ثقبه بصورت چشم ظاهر گردد هرگاه آنرا در طرف قبل از آن شخص بگذارد

هرکه

هرکه چشم بد با اهل آن خانه برسد **شب** بضم اول و سکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت
نی است **شب الضباعین** قلی است **شب الاسکله** و **شب العصفر** و **شب الفیل** قلی مصعد است
شبوط نوعی از سمک است **شبوق** نوع کبیر خمان الارض است **شیب** هد هد است
شبطاط عصی الراعی است **شب پره** اسم فارسی خفاش است **شبور** اسم فارسی
خند قوقی بستانی است **شبد** اسم فارسی سیح است **شبانکبه** اسم فارسی بیچ بیچ است
شترمرغ اسم فارسی شترمرغ است **شتر** اسم فارسی ابل است **شترنجه** اسم فارسی
جزور است **شث** بتای مثلثه نباتیست بیساق و گل و منحصر در اوراق مراکم تلخ
بوئی است و با رطوبت بسیار و گرمی الزاجیه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخ و دیاغ
غان دباغت پوست بان میکنند در دوم سرد و خشک و آب او صاحب قی و مقوی
معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم
مقام مامیثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربت او یک درهم و بدلش سماق است
شجره ابی مالک قسمی از عرطنیثا است و برگ و زهری میباشد و منبتش کنار آبهای
جاری و سایها است و ساقش منحصر در یکی و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و بقدر
بقدر گزی و اطراف او مثل اره و در عقده ساقش دو برگ میروید و شاخهای او
میان تهی و گلش بنقش و در بزه و ثقل الزاجیه و تخمش بقدر نخودی و دانه او سیاه
و بادبک و بیخش بزرگ و لزج و بیرون سیاه و اندرون سفید چون برآب زنند
مثل صابون کف میکند و بان جامه میشویند و او غیر جوره صباغان است در
اوایل دوم گرم و در پوستش قریب الاعتدال و بیخش آزاد و تیزیش بقدر و مسهل بود و قی
سودا و بیزار الاجوده و دافع جمیع امراض سوداوی و در دفع جذام بیعد بل حقق
تصریح نموده اند که از مداومت او جذامی که بتغییر شکل شده باشد دفع میشود و
مقطع بلغم و جالی و ضماد بیخ برگ او جهت خنازیر و طلای برگ بری و زهری دافع
صداع و التیام دهنده زخمها است و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا
سه درهم و بدلش بوزنش حجر ارمنی است **شجره الراهب** امین الدوله از محمد بن
احمد نقل میکند که شجره ایست غیر نبات ماهودانه در بلاد دمشق مزروع او
نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از او میگیرند در طعم شبیه
و بعظم او و ازنهانی که در شاخهای بالا باشد مضر قوی و از اسافل مسهل بلاقی

واز وسط مضی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد است شجرة مریم
نبات بخور مریم است وبخور مریم مذکور شد شاخهای او درهم و مشبک در
یکدیگر چون در آب گذارند دراز و باز شود چون خشک گردد بحال اول عود
نماید در سیم گرم و در سیوسته معتدل و مفتح و رافع بلغم و محلل تبثیره و جالی و آب
نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بعد بل و طلای او جهت بواسیر و بهق
و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد زخمها مؤثر و مضر دبیر و مصلحش کثیرا
و شربتش تا نیم درهم است شجرة الطلق شجرة مریم است شجرة الیمام صامریوما
شجرة القطران شربین است شجرة الدم ابوخلسا است و بعضی بوشاهنره نیز اطلاق
مینمایند شجرة الکافور شامل اقحوان و ریحان است شجرة البهق قنابری است
شجرة البق و شجرة النمر دردار است شجرة سلیمانی و شجرة ذو القرنین و شجرة الصنم
سروح الصنم است شجرة الجن دیودار است شجرة القدس نوع بزرگ قنا است
شجرة حره ازاددرخت است شجرة الله و شجرة آکله صنوبر هندی است
شجرة الحیات درخت سرو است شجرة الحابضه امغیلان است شجرة الحبه حبطیا
نا است شجرة بادره لبلاب است شجرة رستم فراوندا است شجرة موسی
علیق القدس و عوسج را شامل است شجرة طیبه درخت طوبی است و درخت
خرما است شجرة التنبج اندربان است شجرة العصب نوادس است شجرة
ابراهیم بنجنکشت و بعضی امغیلان و جمعی شابانج است دانند شجرة الدلب درخت
سپستان شجرة التین اوف الکبر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است
شجرة الطحال صرمة الجدی است و گویند فاشرشین است شجرة الضفادع کسیلج آبی
شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت زغرور است شجرة التیس
طراغیون است شجرة البراغیث طباق است شجرة نوعی از وابانج است که با تش
پخته باشند و او را فضنین نیز نامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین را فربهی
هر دو سوم مائیه و موی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و شحم انعقاد و اقل
مائیه است مثل پیهی که در فاعلی دل میباشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقا
مثل فربهی که در ملاصق روده هاست و او از شحم ارطب و ابرد است و مذکور
شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف تر است و پیه هر حیوانی در

طی ذکر

طی ذکر آن مذکور شد و میشود و از مطلق آن مراد پیه بز است و بهترین شحوم در
نضج و تلیین اورام و قرحه امعا پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بز ماده را
و پیه خروس جهت داء الثعلب و پیه مرغ آبی و مرغ خانگی جهت خشونت زبان
و ورم رحم و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکحال پیه ماهی که از
حرارت آفتاب گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرگس و جوارح
و طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که شحوم را
مدتی نگاه دارند باید پردها و کثافتهای او را گرفته در آفتاب یا نزدیک
آتش صاف او را با قدری سعد با دار شیشعان و با اذخر و باسوسن و با شراب
چند جوش دهند یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا از
باده از آن مخلوط گردد و خوردن شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرور
سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرود بن زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش
در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است شحرو مرغیست سیاه و
منقار و پای او دراز قدر ما بین پنجی و بقدر قمری و بترکی او را قره طاوخ و
باصفهانی غوغاز نامند و بمازندران توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا
و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت مورث حسن
صوت و دافع گرفتگی آواز است شحم الارض فطر است و گویند خراطین است و بعضی
خوز جندم دانسته اند شحر کشنیز است شحم النخله جمار النخل است شحمیه اسم
قسم اخیر لبلاب کبیر است شحم الارنج البت شحم المرج خطمی بری است شحم
قاوندی قاوندا است شخیر بخاء معجمه فل است شخار ابیض بلغت اهل صناعت
ملح القلی است شحنت توبال الذهب است شدخ تخم انجبار است شرابه و
حمولیست که زنان مبدل و بکمان در آن خبسا بنوع بعد از شش ساعت صاف
نمایند کثیر التغذیه و موافق نافهان است شربین از اصناف سرو است
برگش از آن عریض تر و ثمرش شبیه بار سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از آن
حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و برواشبه و از آن کوچکتر
و در اصفهان معروف به درخت نوش است و قسمی از کوچک تر و خارناک
و ثمرش بقدر گردکان و عرعر بری گویند و اقسام او در اول سیم گرم و خشک

وآب مطبوخ شاخ او جهت ظاهر و باطن و اعضا و ضعف معده و جگر وریا
غلیظه و نطول او جهت منع ریختن موی و دفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد
و دزو و داو و دافع نزف الدم و امعا و جهت التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن
و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و
ورم نوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و
گزیدن ادنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است
شری گیاه حنظل است شربث فراسیون است شراد ذریح مصعد است شراب
جبوشی خمری است که در جزیره جبوش بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا به
عمل می آورند با عفوصه و تندی میباشد شراب اسم اصلاحی خمر است شراب
خشخاش اسم فارسی ربا قو است شراب خرما اسم فارسی نبیذ التمر است شراب
دوشابی اسم فارسی نبیذ الدبس است شراب عسلی اسم فارسی نبیذ العسل است
شراب مویزی اسم فارسی نبیذ الزبیب است شرنگ اسم فارسی حنظل است
ششبندان اسم فارسی فاسر شتین است ششره فوه است ششقاقل شقاقل
است ششرهیث اسم فارسی بیخ نباتیست که در دیار الغرباء بلاد مصر یافت میشود
سطبرتر از انگشت و بیمزه و مایل بزردی و جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند
و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند شطیبه بلغت مصر اسم نباتی
است کثیر الوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است
و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست
و بعضی کج بالخاصیه با وجود گرمی جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصات
و محلل ریاح معده و دافع اکله مستحکم و ضمادش بجهت علت معروف بشوکه گویند مجرب
است شطرنج صعتر بستانی است و بفارسی مرزه نامند شعیر بفارسی جو گویند بهترین
او سفید بالیده تازه و کهنه او که یک سال گذشته باشد بسیار بد است در اخر اول سرد
و خشک و قلیل الغذا و با قوه جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و
صفرا و تشنگی و مصلح شیر منوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و انیسون است و آرد بو داده او که سویق نامند با قندی شکر بهترین اغذیه
اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب

او نکوفته

او نکوفته را بکرطل از آن بنوشند جهت دفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی
و حکه و تبهای و اسهال صفراوی بیعدیل است و مفتش مطبوخ او بجای که مهرا النجیر
شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط
محرقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای تند و جگر حار
و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشای
بارده و نفاخ و مصلح آن کلقند و در حین انفعال طبع استعمال او را جایز ندانند
و مطبوخ با نصف آن خشخاش کوبیده جهت صداع حار و با اضافه فرطم جهت اخراج
بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان
جهت سعال و درد سینه مجربست و شربه جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل
بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است
و ضماد آرد او رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و
با زاتیانج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کشاینده دمل و با اکلیل
الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب جهت نقرس حار و مطبوخ او
با سرکه جهت جرب و حکه و با بیخ دافیون و آب کاهو و مانند آن جهت صداع و درد
چشم و ثولول و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته دیده و غرغره شیره
او جهت ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با انجیر با ماء العسل جهت تحلیل اورام
حاره بغایت موثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز نافع است شعر بفارسی موی
نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و مخرق آن متکون میشود بغایت یابس و
خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است
چون تبرکره ترکرده بر زخم سگ دیوانه کرده بگذارند دفع سمیت آن میکند و با شراب و روغن
زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و بیلذع و ممنع جهت اکله و خشک
کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح و با انگژه و زفت جهت جراحات سر و مرهم
جهت تسکین جرب و حکه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و
او جهت بروز مقعد بغایت موثر و قطور او با اسفیداب و توتیای مغسول و کحل او مانع
جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سددی و گریزاندن هوام
و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات موثر و ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل

جهت رویانیدن موی مجرب است **شعر الغول** گیاهیست بی‌ساق و ثمر و منحصر در
اوراق خشن شبیه به خس و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و پرریشه و عمر بیخ
سیاوشان است و در طول المدة کثیر الوجود و در رنگ این گرفتار نامند و در خواص
قریب به پرسیاوشان و در تنقیه سینه قوی‌تر از آنست **شعر الجبار** نباتی است
غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه و چندین عدد بشکل
رسته در یکجا میروید و برروی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون
بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او را جهت تب
ربع مجرب دانسته‌اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه رو است **شعر الجن**
شعر الغول است **شعر الارض و شعر الحبار** شعر الجبار است **شعادیر** فتای صغیر بری
است **شعور الصفالبه** زعفران است **شعیر رومی** خندروس است **شغال**
بغین معجمه اسم فارسی کلب بری است و آن ابن آوی است **شقنقور** بترکی مرغچی
از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن او سیاه و نام تمام و تمامه و ترکی الاقا
نامند در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مسهل مجنون
صالح میشود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق نافهین و مفلوجین و
زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز
و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخص خون
او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن مفارقت نتواند کرد و جالینوس
گوید لحم او با عسل و امثال بوده جهت درد جگر و حول زبل و جهت درد رحم
مجرب است و مهره پارس بیضه او را جهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته
است **شفنین بحری** حیوانی است دریائی شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و
دنباله او شبیه به دنباله موش و در دنباله او نیشی مثل خار دارد و از زدن نیش الم
عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند موجب بیخوابی مفرط
و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آنخانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو
کس باعث تفرقه و بغض ایشان گردد و بدین جهت او را حوت الشر نامیده‌اند
و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برد باعث سوزش و درد عظیم صاحب
بول میشود و مادام که رفع او ننمایند ساکت نمیگردد **شفلح** بادکاه کبر است

شفتالو

شفتالو اسم فارسی خوخ است **شفتراک** اسم شیرازی خبازی است **شقیفل** شقاقل است
شقودبین فنای بری است **شقایق** معروف است گویند چون نعمان بن منذر در خود
نوع او لاله زرع نموده مسمی بشقایق النعمان کشند و آن بری و بستانی میباشد نبات برّیش شبیه
به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر و دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مجدد
قوی و تریاک او بغایت قوی السکر در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح
و جالی آثار و مجفف و شرب گل مسحوق خشک او بقدر دو درهم با سفنج جهت تسکین
درد احشا و لعضاکه دفعتاً بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف است در
ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و حیض و طلای
عصاره او منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطو
بات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت
سیاه کردن موی و دفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهت
دفع برص مجرب و یکدرهم از تخم او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و
چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده فرش و لحاف آن را استحکام نموده چهل روز
در سرگین تر اسب دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضاب صاحب
ثباتی شود و گویند مجرب است **شقاقل** بیخی است پر گره و بالوزجه و اندک شیرینی
و بسطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پر گره و در هر گرهی برگی رسته و ثمرش بقدر
نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش از زیر
اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقی است در اول
گرم و در دوم تر و مبهی و منضج و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر
و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل و مربای او با عسل بیفایده و مقوی ارواح
قوی و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و با بوزیدان است
شقراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبزقبا نامند و در ترکی
کراکرا گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی و ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم
و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه او و جهت کلف نافعست **سقردیون** ...
است **شقرشیقی** اسم شقایق است **شکرتیغال** اسم فارسی تبغال است و آن
غلاف حیوانی است شبیه بعنکبوت که در خوارنور روید مثل کرم ابریشم از لعاب خود

می نند و در آن ممیره مایل بتند و بو و سفید و شیرین در حرارت معتدل و در رطوبت
در اول غالب و بالوجت و ملین و مسکن جذب اخلاط و سوزش مری و جهت
خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغثی
و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلش نبات است و مؤلف
اختیار او را شکر العشر دانسته است و فیه ما فیه کما لا یخفی **شکاعی** از اصناف
بادآورد است و از آن قابض تر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول
اصح است چه بادآورد بفارسی شامل شوکه بیضا و شوکه عربیه است و در بعضی
بلاد بکنگر خر معروف و ماند یکی را گل سفید و یکی را گل بنفش است و اخیر مخصوص
بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن و مستعمل از بیخ و تخم و بیخ
و بیخ قوی تر از تخم و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم
و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مضر بریه و مصلحش
صمغ عربی و شربتش دو درهم و بدلش بادآورد و سایر خواص در آنجا مذکور
شد **شک** بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و
انچه موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمی
است معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اهل صناعت او را
در کل مقام بدل زرنیخ میدانند و انچه زرد باشد زرنیخ نیست و قوتش بعد از هفت
سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و وزنش سبک میشود و در چهارم گرم و خشک و
و محلل و مغص و التیام دهنده زخم هاست با احداث درد شدید که صبر نتوان
نمود و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت ورم بارده و ا
استسقا نافع و اکتحال او در بکره طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم
درهم او در یک روز کشنده است و تریاق او تراشه پوست چوب انار است که سه و
زاینده بقدر ربع او تا دو چندان آن با شامند **شکو میج** اسم مغربی خسک
است **شکوثا** کشوث است **شکوسنک** اسم فارسی حجر العاج است **شکوفه**
اسم فارسی فقاح است **شکنبه** اسم فارسی کرش است **شکر پنیر** اسم فارسی
فانید سنجری معمول سنجبان است **شلجم** معرب از شلغم فارسی و بعربی
لفت نامند بری و بستانی میباشد بری دو قسم است یکی را شاخهای

نبانش

نبانش دراز و برگش بعرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اسفناج و غیر ماکول و
تخمش سیاه و مغزش سفید و منابت او مزارع و یکی را منبتش در شنهای نمناک
و نزدیک آبها و بیخش بقدر خیار و تیبار سرخ و ماکول است و برگش شبیه ببرگ
بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی
و تخم قسم اول منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب بر بستانی و از آن گرم تر و در
رطوبت کمتر در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی
باصره و مفتت حصاة و دافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و
مصلح آن زیره و شربتها و در تبهای بادیه اکثر سایش با عسل بنوشند جهت
سپر روز عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام است و ترشی شلغم ملطف
و مقوی احشا و مهضم و دفع نفخ است و ضماد و نطول او از جمیع اجزاء که مطبوخ با آن
جهت شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و مهیج
از بیخ آن و مهضم و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین
و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن
تخم او جهت ریاح و دفع اعیا و تقویه الات تناسل شرباً و ضماداً مفید است **شل**
بارد خفی است هندی و سفرجل هندی گویند و بزرگتر از فندق و در طعم شدید
با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر و در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی
و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق
النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهم است **شلجم احمر**
شوند دانسته **شلخ** تخم انجدان است **شلیل** بلغت خراسانی میوه ایست که
بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخرها و مهیه و لطیف
تر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بی غایله است **شمع** بفارسی موم نامند
و در وسخ او را بنکر او گداختن و در آب سرد انداختن و بخش و آن بخشیدن ده ماه
تاب سفید میکند و در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال
باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن
ده حبه با وکه بقدر گندم دیره کرده و فرو برند و با روغنها حل کرده بنوشند
جهت قروح باطنی و سیح مجرب و جهت درد سینه و سرفه و انجماد شیر را دافع و

ودفع سل ودرد گلو ولهات وتصفیهٔ آواز بعسل وطلای او جهت حکه وجرب و
خشونات ونضج اورام ووسیع کردن وبحرکت آوردن زخمها ونرم کردن سینه وصلابات
ودفع اذیت زخم حربهٔ زهردار مؤثر وبخور او جهت دفع عفونت هوای وبائی وبعرق آوردن
ن صاحبان تب ودانجهٔ او جهت دفع بدبوئی بینی وادیت بوی مردار وحقنهٔ او با
روغن گل سرخ جهت پیچ بغایت نافع ودافع اشتها ومسدد است ومصلحش نان و
شربتش تا نیم درهم وبدلش آدربافلی است گویند چون آشیان مکس را بسوزانند
وبظرفی بمالند ودر آب دریا وسایر آبها بگذارند آب شیرین را بخود جذب میکند
وموم شمع عروسی را در بخور بخاران محبت وانچه در عزا سوزانیده باشند جهت بغض
مؤثر دانسته اند واز خواص اوست که چون قمر در سنبله به تثلیث وعطارد از نحوست
بری باشد یک مثقال موم شمع عروسی را باسه قیراط موم پاک در یکدیگر نقره
مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر هر خصم روی دهد وزبان دشمنان بسته شود
شمس بلغت اکبریان ذهب است شمار وازیانج است بلغت مصر وشام شمشار
اسم فارسی بقول است شمامه در دوا است شمشیر قاقلهٔ صغار است شمعه
شامل روغن تریب وسندر بطرس است شمول خمر است شملیت اسم هندی حلبی
است شمخاط اسم بلح هندی است شند از طیوب معمول است ودر مصر بیباد معرو
وبیونانی وسمبلوس نامند وگویند بمعنی دخان الضرو است وبهترین او سفید خوش
بوی ودود است در سیم گرم ودر دوم خشک ومقوی دل ومدر فضلات ومفتت
حصاة ودافع اخلاط لزجهٔ سینه وبا زعفران مفرح وجهت سرفه وضعف عصب
وخفقان وبا انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلای او جهت قروح وآثار
وحول وجهت بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومصلح محرور ومحشی سینه
ومصلحش روغن کنجد وقدر شربتش چهارده قیراط است ودستور عمل او آنست
که حسن لبان را نیم کوب کرده در ظرفی کنند وبر آن ظرف دیگر طولانی وصل
نموده بگل حکمت استحکام دهند وآتش معتدل بر او افروزند تا صعود بطرف بالا
کند ودر آنجا سر شود واگر بجهت عطر ظرف اول بعود وصندل بیالایند جایز است
شنج اسم عربی حلزون وآن نوعیست که کاغذ با او مهره میکنند ودر حلزون
مذکور شد شنبلوی اسم فارسی شکوفهٔ سورنجان است شناد فراسیاک

شنبیز

شنبیز شونیز است شنشا اسم سریانی اشنه است شنکه بلغت نبطی نورهٔ
است شکاک الصباغ لحام الذهب است شنجار بجیم وبکاف وبقاف ابوخلسا است
شنبلید بلغت اصفهان حلبه است شنجرف زنجفر است شنک بلغت اصفهان
لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکول است که در شلغم مذکور
شد وتخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی ودر تریاق فاروق ادخال این نوع مراد
است ودافع ریاح وعفونات ودر افعال قویتر از سایر اقسام است شوکران اسم
یونانی نباتی است بالوزجه وساقش پرگره مثل ساق رازیانه وبزرگتر از آن و
برگش مثل برگ شبت وگلش سفید وشبیه بگل شبت وبدبوی وشعبهای
شاخ او چتردار وتخمش مثل نانخواه ومایل بسفیدی وتخمش مجوف ومشهور
بزیخ نفتی است واز نفت بلاد بزرگتر در چهارم سرد ودر سیم خشک ومخدر
ومسکر ومنوم ودر دو درهم آن قاتل وطلای عصارهٔ او جهت باد سرخ ونمله واو
جاع حاره وضماد تخم وبرگش دافع احتلام وورم اثبان ومانع بزرگ شدن
پستان زنان وقاطع شیر ونزف الدم ورعاف واسهال است وقدر شربتش
نیم دانگ وچون تخم او با بزرالبنج از هر یک پنج درهم کوبیده وباصد وپنجاه عدد
مویز بزرگ دانه وصد وپنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد ومویز را خشک
کرده از دو تخم جدا سازند مسکر قوی ودر امساک منی مجرب است وحقنه
او را مویز عنبر نامیده وقدر شربتش از یک عدد تا سه عدد وزیاده از آن سم
قوی است شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه واز آن
درازتر وباریکتر وگلش زرد مایل بسفیدی وغلاف تخم او بزرگتر از بزرالبنج
وتخمش سیاه ومغزش سفید وقریب بانیسون وقوتش تا هفت سال باقی
است در اول سیم گرم وخشک ومحلل ومدر بول وحیض وشیر ومقطع
اخلاط وجالی ومجفف ومنضج ومسقط جنین وتریاق سموم بارده حتی
بخور او باعث گریختن هوام است وجهت قولنج ریحی ودرد سینه وسرفه و
فی الدم وغشیان واستسقا ویرقان وسپرز ومداومت آن هر صباح با روغن
زیتون جهت سرخ کردن گونه وتصفیهٔ بشره وبا سرکه جهت اخراج اقسام کرم
شکم ودر دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گردیدن سنگ بدواند ومثانه

وباسکنجبین جهت تب ربع وتب بلغمی وباآب وعسل جهت نفس الانتصاب و سلاق
کرده ومثانه وسوخته او جهت بواسیر خصوصا که بادت مولود بنوشند بعد بلع
ضماد او جهت ثالیل ودفع خال ونقش جلد ودرد مفاصل ودرد سر بارد و سده
خیشوم وبابول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه وباسرکه جهت بهق وبرص و
سعفه وقوبا مجرب وباآب حنظل که براطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب
القرع قوی الاثر وسابیده او باخون افعی وباخون خفاش وباخون خطاف
جهت ونجح بغایت موثر وباعسل وروغن جهت درد رحم ودر حین نفاس وبادهن
گل سرخ جهت جرب وضماد سوخته او باموم وروغن حنا ومانند آن جهت منع
ریختن موی ورویانیدن آن وباگلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا
مجرب دانسته اند وبابول جهت شهد بر سر ومنع نزلات وسعوط وبوییدن
او جهت درد سر مزمن وگشودن سده خیشوم وزکام ولقوه بغایت مفید و
کماد گرم او بر سر جهت زکام وبوسانیدن اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر وقطور بو
داده او باروغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت زکام که باعطسه نباشد
باشد مجرب ومضمضه مطبوخ او باسرکه جهت درد دندان بارد وقطور او
باروغن حبة الخضرا جهت درد گوش وسده وریاح آن نافع وشرب روغن او
باروغن زیتون وکندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند وطلا
روغن او که بفرع منکوس گرفته باشند براعضای تناسل وکر جهت نعوظ بعد بلع
دافع دردهای عصب بارده وسستی وسده اعصاب است وخوردن آن نیز جهت
باه وامور مذکوره سریع الاثر است واکثار شرب شونیز مورث خناق محرور ب
وسدر ومصلحش سرکه ومضر گرده ومصلح آن کشنیز وقدر شربتش تا دو درهم واز دو
او فایکده هم وبدلش انیسون ونصف وتخم شبت است **شواصرا** اسلاق الجن است
واورا درتنکابن شک واش نامند وابوریحان بیان نموده کرد دربلاد دیلم باین
اسم گیاهی دیده ام وآن نباتیست خاکستری رنگ شبیه باشنه ومنحصر در او
راق ریزه متراکم وازروی زمین جدا نمیشود وبیگل وبیساق وبیخش سیاه وبقدر
مسماری ومنبتش سنگ لاخهای کوههای عظیم واز تازه او تا چند ماه بوی مشک
خالص می آید در سیم گرم وخشک ومفرح ومدر بول وحیض ومقوی ارواح و

وقوی

وقوی ودرجمیع افعال قریب بسنبل الطیب است **سوبلا** اسم عربی برنجاسف است **شوشم**
اسم فافله صغار است **شوحط** اسم عربی درختیست بزرگ وشاخهای او صلب وبیگره و
برگش شبیه ببرگ بید وازچوب او کمان میسازند جمیع اجزاء او باقوت قابضه وجهت
اسهال مفید وجلوس درسایه او ممنوع است **شوع** درخت بان است **شوکه ابر**
هیم بلغت مغربی قرصعنه است **شوکه یهودیه** و**شوکه زرقا** نیز نامند **شوکه منتنه** نوعی
از طباق است وگویند غافث است **شوم** مادریون است **شوکه الله الحیز** بلغت مغربی
انبافوس است **شوکه الدهن** عکوب است **شوکه العلک** بلغت مغربی اشحص است
شوکه غربیه شکاعی است **شوکه بیضا** بادآورد است **شوره** بلغت حجاز اسرار
است وبلغت فارسی انقره **شوکه مصریه** و**قبطیه** قرظ است **شوکه شهبا** و**شهبا** و
شامکه گیاه خرنوب است **شوغاز** ذلج سفید است **شوک الجمال** اشتر غاز است
وبلغت مصر رعی الابل است **شوراسیون** سودانیا است **شوکا** بلغت تنکابن
اسم وعل است وآن از جنس ایل است **شهدانج** تخم قنب ودرانجا موصوف است
شهد عسلی است که از موم بر آن جدا نشده باشد **شهدانج حب الیمن** حب التمر است
شهک اطراطیقوس است **شور** اسم ترکی وفارسی فاقلی است **شیطرج** اسم معرب
پنج نباتی است سرخ وبسیار تند وباریک برگش شبیه ببرگ رشاد ودر اوایل بهار
هوای خشک شده میروید ومتصل بیخ او برگی میماند ودرتابستان از شاخهای
او گل ریزه پربرگ سفید ظاهر میشود وتخمش از خشخاش بغایت ریزه تر ومستعمل بیخ
اوست ومنبتش خرابها وقوتش تا پنج سال باقی است در آخر سیم گرم وخشک
وجالی ومحرق جلد ومسهل اخلاط لزجه واستعمال او باشیر وسرکه مفتح سدد و
هاضم ومهیج باه ومسقط جنین وجهت صاف کردن آواز ودفع بلغم مفاصل
ورياح وسموم ودرد مفاصل وسپرز نافع وضماد او جهت برص وبهق وجرب
مفید ورویانیدن موی بعد از سقوط آن موثر وچون کوبیده در کف دست
مخالف دندان درد ناک کرده بد بستو بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند رافع
الم آن ومجرب است وچون بکره وتخم مرغ در میان ساییده او پنهان کنند بو
او را سرخ کند واین علامت خوبی ونازکی اوست وضماد برگ او مفرح جلد
وقدر شربتش یکدرهم ومضر ریه ومصلحش صمغ عربی ومصطکی وبدلش دو علق

سپر زمرجان و روغن آن در نبات و قوه است **شیح** بفارسی درمنه گویند و خشك
اقسام او را مبسوط اند و آن نباتیست کلش خوشبو و تلخ و با اندك حدت و شبیه
با فسنتین رومی و اقسام میباشد جبلی قویتر از دشتی و هرچه کلش مایل بزردی
و برکش شبیه بسداب و نباتش از شبث کوچکتر است شیح ارمنی و هرچه مایل
بسرخی و با رطوبت چسپنده و کلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق
که کلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بسنبلج
است و خشیزك نامند چه اقسام شیح را مستعمل کل اوست و تخم او نیز نیست و درمنه
ترکی معارف تخمی است معروف و در بسنبلج مذکور شد در سیم گرم و خشك
و قاطع بلغم و مفتح سدد و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسد
و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد
ورك و عسر النفس و ضمادش مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلح
او مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون و امثال آن جهت داء
الثعلب و بسرعت بر آوردن موی و ذرور او جهت آکله و طلای آب طبیخ او جهت
ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر
مواضع تا دو درهم و بدلش مثل افسنتین است و بعضی سداب را بدل دانسته
اند و روغن او که بدستور روغن گل گیرند جهت دفع تب لرزها و امراض بارده و
استسقا و ورم معده نافع است **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه
ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات
گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکلك گویند در دوم گرم و خشك
و محلل و موجب سدر و مفسد او از وقتی که شیلم را اشتر باشد مسکر و منوم
و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل
جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوبا و سعفه و جرب منفرج و
طلای روغن او و روغن او منوم و گرم تر و لطیف تر از روغن گندم است و مصلح
ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه آشامیدن است **شیشه**
اسم عربی است و او غیر شبث الجحور و منبت او بستانها و جاهائیکه باران بسیار
شود و او گیاهی است ساق و شاخ او سفید و برگش مایل بسفیدی و غبار

تاك

ناك و گویا بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو و باندی شبیه ببوی صعتر در سیم
گرم و در دوم خشك و مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و
مواد نزله و ضماد او دافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها محلل
آن و جهت ریاح رحم و جذب جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یك مثقال
است **شیرخشت** بیای آخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است از
جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و حبهای بزرگ آن
است که چون در دهان نگاه دارند کام و دهان را بسیار سرخ کند و مغشوش و
مصنوع او را آن رجو را این صفت نیست در اول گرم و در دوم رطوبت معتدل و در
جمیع افعال سوای تقویت باه و عرض قولنج قوی تر از ترنجبین و جالی و ملین طبع
و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت
خشونت حلق و سرفه و ضمادش که از مواد رقیقه باشد و جهت حرارت جگر و ورم آن
و با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین و جالی
بثره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام
و دار بانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ
الرئیس در بعضی مقالات فرموده که با وجود آن که شیرخشت مسهل اخلاط
رقیقه است مضر صاحبان قولنج است **شیرهشته** بلغت گیلان اسم سرکه شیرین
مصنوع است در اکثر منافع مثل خمر و نفی مضرتی که با سرکه میباشد در اکثر
مواضع است و طریق عمل آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه بتخم
شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تندی ساییده تا مثل خمیر گردد و
بعد از یك چند ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال
سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب
آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوانیست بحری و در دریای مغرب بکثرة الوجود و شبیه
بسنك پشت بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان
خود حرکت نمیکند و از این جهت سمك الیهود نامند پوشیدن نعلین از
پوست او مانع تولد نقرس و دافع موجود آن و بخور اجزای او جهت رفع تبهای
بلغمی و کشتن پشه مجرب است و خوردن او را جهت داء الثعلب و هو مفید

دانسته‌اند شبرذق اسم نبطی شبرخفاش است و گویند مراد از او بول و سرگین اوست
و در خفاش مذکور شد شبراملج آمله مقشر خشک است چه او را در تازگی
جهت اصلاح قبض او معمول است که مقشر کرده در شیره بجوشانند و خشک کرده
عمل بیلان میکنند شجر جبلی بفارسی درمنه کوهی نامند شیر حبشی فلفل
حبشی یعنی فلفل سیاه است شیاف خوزی پوش دربندی است شبراذ و بخار
است شبرابه خشخاش است شبرج دهن سمسم است و مذکور شد شبیبة
العجوز اشنه است ششبان دم الاخوین است شبالة بلغت اندلس امسوح است
شیرالحبشه گویند شطرج هندی است شبشه بلغت فارسی زجاج را
نامند و بلغت هندی اسم رصاص است شیرهٔ نبات اسم فارسی عسل الطبرزد
است شیرهٔ جو اسم فارسی کشک الشعیر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است
شیرین بیان اسم فارسی و ترکی سوس است شبودان اسم ترکی خبز است شیر
مرغ اسم فارسی شیرزق است شیرهٔ خرما اسم فارسی دبس است حرف الصاد
صامریوما اسم سریانی است و بعربی خشیشة العقرب نامند کبیر او را از یک پنج
چهار ساق مربوط و ساقها پرشعبه و برگش شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و
زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و منحنی مثل دنبالهٔ عقرب و منبتش اراضی
خشنه و صغیر او را برگ کوچک و مدور و ساقش مفروش و گلش لاجوردی و منبتش
کنار آبها و جائی که آب در آنجا بسیار مانده بر طرف شده باشد و عصارهٔ گل هر دو قسم
صاف نموده با صمغ عربی استعمال نمایند بجای لاجورد و در کتاب نقاشی بهتر از
آنست و مستعمل از برگ و ساق و تخم آن و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و
مسهل بلغم و مرة السوداء و تریاق سم عقرب و دبیلا و مدر حیض و مخرج جنین و
محلل و جالی و مطبوخ او با عسل و فاتید مسهل قوی و ضماد مسحوق او جهت ثوبا
و ثالیل و نقرس و التوای عصب و باشیر جهت ورم حجاب دماغ اطفال و ثمر نوع
صغیر او با اندک نمک هندی با نطرون جهت دفع اقسام کرم و در دو درهم از کبیر
او جهت اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر او جهت مسکن درد گزیدن عقرب و
مضر بسپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و امین الدوله درخت
حب التمنه را صامریوما دانسته است صابون از مخترعات هرمس است و طریق

ساختن او آنست که از قلی یک جزو و از آهک نصف آن نوره سائیده در ظرفی با حوضچه کرده
کرده با پنج مثل آن آب تا دو ساعت برهم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد
باشد و مسدود نمود بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف در ظرف دیگر
رود و باز آب تازه ریخته برهم زنند تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم آن نماند و
آبها را جدا کانه ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن زیتون را بر روی آتش
گذاشته بتدریج اول از آب آخر بجوش درآورده تا مجموع آبها منعقد شود و مثل
خمیر کرده پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه
و روغن گنجد و روغن قرطم و بیدانجیر و امثال آن میکنند و بهترین همه قلی اول
است در آخر سوم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام
و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است
و ضماد او با مثل آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق
و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک
کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که بهر چند روز ازاله و تجدید نمایند
و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت گشودن دمل و شستن موی بالخصوص رفع چرک
و قمل و رشک و با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل
و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شرب او مثقال تا دو چهار درهم
کشنده است بجراحت امعا و احشا صاملی نباتی است شبیه بحلفای تازه
رویده و از آن کوچکتر و نازک و زود شکن و تازه او ماکول است گرم و تر
و جهت الم فواد و ریاح ثم معده نافع و تخمش در افعال شبیه بشونیز و بیخش
شبیه ببلبوس کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکثار او محرک و رافع و جمع فواد
است صاب اسم عربی جمیع اشیاء تلخ است و بوفنا الحمار است و بر نوعی
از گیاه شیر دار تلخ شامل است صافر مرغ خرد است و از جنس بوم و کو
چکتر این اصناف آن در افعال مثل اوست صابون الغار و صابون الشراب شجرهٔ آبی
مالک است صانج و صارون لوفخ الصغیر است صاحبه خز است صبر
بکسر باء عصارهٔ نباتی است برگش شبیه ببرگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه به
عمانی که در هماوندان انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک

بیخ زیاده بر ده غدد برگش مدور بید و مملو از رطوبت در غایت تلخی و چون مدتی
بگذرد از وسط برگها ساق مدور بید قریب بذرعی و پر از رطوبت علی و با
اندک حلاوت و کریه الرایحه و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ میشود
و انچه از جزیره سقوطره بلاد هند آورند زرد و مایل بسرخی و زود شکن و براق
و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی او
کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند بدبوی و سیاهی او غالب
و بیله خشندگی و زبون ترین اقسام و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی به
خضرمی میباشد که بعد از سقوطری بمنزله عربی و فارسی است و هرچه از
هفت سال بلکه از چهار سال گذشته باشد و انچه بدبوی و سیاه و بیله خشند
گی باشد استعمال آن جایز نیست و باید در ساییدن صبر مبالغه نمایند
و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف
الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و سحج امعا و بقا و بواسیر
و علل مقعد استعمال نباید نمود و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل
قوی مواد کهنه با وجع بوده باشد و ضعیف الاثر است در انچه مهیای دفع
شده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی مائی و سدد و مفتح
سدد جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بی لذع خصوصا سنه او و جهت
مفاصل مفید و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت ربو و تنقیه
سینه و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث
الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج
اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و دفع تشنگی که از صفرای مخلوط بلغم باشد مفید
و بالخاصه مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع
زبان آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح
او مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران و افسنتین و قدر
شربتش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان او حضض و در
اسهال نیم وزن او مزید و قدری سقمونیا است و طلای او حافظ جثه میت
از فساد و جهت ضربه و سقطه و اورام و دفع آثار و ثولول و صداع و نمله و جمره

واکله

و اکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز و سرکه جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو
جراحات بینی را مفید و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی و دفع قمل
و در رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه
و خراز و داء الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر است و جهت سلاق و جرب و حکه
و مطبوخ آن با کندر تا ورم سخت الحجره جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بعد
و در ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای
عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر و اکله مجرب است
صبارا تمر هندیست صباره اسم صبر است صبیبی عصاره سناء مکی است
که از ان قرصها میسازند و بجهت دفع اورام بغایت مفید است صحناه بفارسی
ماهیابه نامند و معمول الاکثر و سایر مواضع است و یافان میخورند و طریق عمل آنست
که ماهی ریزه را با آب و نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا منفسخ شود پس برهم
زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده
و رافع بدبوی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و
تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیها
و در بعضی از چنه‌ها شبیه بهنهاست صدف ماحلزون مرادف است و گویند حیوان او
مخصوص بحلزون و پوست او مختص بصدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق
او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن و ملطف و جالی
و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و دفع زخمهای
کهنه و اکله و جلای دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای
او با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق
و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته
خف الغراب او با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک
درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهرباریس گوید صدف که مروارید و
نشک باشد چون بسوزانند طلای او دفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که
صدف هندی محرق بالخاصیت دفع درد فواد مینماید و چون صدف را نرم ساییده
با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دائمی زائل کند صدف الفرهین و قرفود را نیز گو

نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش مُخرج مشیمه و
دافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاست **صدف بواسیر** معروف
بخف الغراب است بخور او و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثآلیل و زحیر
نافع است **صدف فرفیر** صدف الفرفیر است **صدف الحدید** زعفران الحدید است
صدبدا اسم سریانی اثمد است **صریمة الجدی** اسم نباتی است برگش شبیه
بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می
پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بالوجه و با اندک حرافت و
منبتش جبال و مواضع درشتناک است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب
بر یبوست و مخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز
یک مثقال با شراب و امثال آن جهت عسر نفس و تنقیه رحم و دفع سپرز و
سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر
گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است **صرصر** حیوانی است که
شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبها صدای بسیار میکند و در اصفا
هان زنجره گویند و در تنکابن جبک نامند در دوم گرم و خشک و شرب
خشک کرده او از سه عدد تا هفت عدد با هم عدد او فلفل جهت دفع قولنج صعب
و ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و شوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانده
او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد او را در
میان نی و امثال آن گذاشته دهن آن بومید را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند
و او ندا اند مانع خواب او گردد **صرفان** شامل سرب و خرمای سرخ است
صراخه لوف الحیه است **صربیس** نوعی از لوف است **صربوط** اشراس است **صرد**
سودانیاست **صرب** صمغ است **صرابه** حنظلی است که مایل بزردی شده باشد
صربوا بادروج است **صرو** شوکران است **صعتر** بصاد و بسین اسم کاکوتی است
که برگی کلکیک دودی و باصفهان اوبشم نامند بری و بستانی میباشد
و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و قسمی ریزه
و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه کبود است در آخر دوم گرم و خشک
و کوهی او گرمتر و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مجفف و مقطع

وباتو یافیه

وباتو یافیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مُمشی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده
و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال کل او با سرکه و نمک
مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ او مانع مغص
و مخرج اقسام کرم و دافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن او و جهت غشاوت
و وجع الفواد و قولنج ثفلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی
مسمی مجرب است و با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت ربو
و سرفه و با آب گرفته جهت حصاة و عسر بول و با مثل او عناب که با چهار
وزن آن آب بجوشانیده باشند و بربع رسیده و بالخاصیة جهت رفتن
کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که در او
جوشانیده باشند و از آن سکنجبین ساخته باشد ناشتا بنوشند جهت
سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و اکتحال آب او جهت بیاض و قطور
او جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق
النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زبره جهت برآمدگی ناف اطفال و دفع
ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و
مضمضه او با سرکه و زبره جهت درد دندان و گلو و سفوف او با مثل او شکر
جهت قطع بخار و تقویت چشم و دائم او جهت گریزانیدن هوام موثر است
و تخم او در جمیع افعال قوی تر و مفتح سدد و دافع یرقان و مهیج باه و خاییدن
آن جهت درد دندان و تحریک شهوت و روغن او شربا و ضمادا جهت رعشه و
فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه و مصلحش محرورین و
او سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که بدستور گل قند ساخته باشند
جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و
سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است **صعتر الحمار** اسم مغربی حاشا است
صعفر تخم ماهی است **صعتر شامی** پودنه بری است **صغبین** بغین معجمه
سکبینج است **صغراعون** اسم فرنگی مرغیست شبیه بگنجشک و بفارسی مسمی به
نامند طایر دنباله او حرکت میکند گوشت خام و قدید و محرق با ماء العسل
جهت سنگ مثانه و عسر البول بسیار نافع است **صفر** مس زرد معدنی

است کرمس رهنت کویند صفصاف خلاف بری است صفراوی اسم ترکی نو
مون است صنبه عرعر است صفر بقاف باشق است وعصارهٔ رطب
ماست و ابابن اسم نامیده اند صقلبن بنتباج است صلد اسم فنی از
ما واست کرووی او ممدود باشد وکویند شنیدن آواز او کشتن است صلد
غذائی است که از حمیر آورد کندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال بغرا مذکور
شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عفعق است صفرصقان اسم ترکی
آواز است صمغ رطوبت منجمده نباتی است که از ان تراوش کرده است و خشک شود
و صمغ هر نباتی با آن مذکور شد و مراد از مطلق ان صمغ عربیست که از درخت
مغیلان حاصل شود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید براق است و در کرمی
معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ کرمست و قابض و مغری
و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و دافع حدت ادویه و جهت
اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال او جهت
سحج مجرب و برشته کردهٔ او با روغن کل جهت قطع سیلان خون جمیع اعضا
سوای رحم و بواسیر و مداومت او در روزی یک مثقال با یکوقیه روغن کاو در
یک هفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیدی تخم مرغ جهت
سوختکی آتش و قطور او با کلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت نافع
و مضر سفل و مصلحش کثیراست صمغ البلاط نشاره بلاط الکبرات و غری
الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها میمالیده
اند و سنک فرش خانها را که بلاط عبارت از اوست مستحکم میکرده اند
و در دوآن جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی
زیاد چشم بیعدیل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را
فرلیش نامند و صاحب منهاج مرکبی باین صفت بیان نموده و در قلع موی
بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین و علک انزروت صمغ عربی از هر یک
جزوی بسد زاج از هر یک نصف جزو با آب صمغ سرشته و نزد ناظر کی طبخ نمو
آن لازم است صمغ الامیثا صمغی است تلخ و مایل بسرخی و صاف در غایت
حدت و جبش نفیشی کویند که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل

دباح

دباح و در مزاج و افعال قایم مقام حلب است و کریه الرایحه نیست و قدر شر
بتش تا نیم درهم است صمغ السرو در جمیع افعال مثل دانه آن است صمغ کرنش
جبلی کاشیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است صمغ جوز رومی کهربا است
صمغ الطرثوث و صمغ انشرغاز اشق است صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ
صمغ الحروث حلتیت است و بفارسی ترکوله نامند صمغ البطم علک
البطم است صمغ العنار کتیرا است صمغ سداب بری نزد بعضی ثافسیا است
صمغ الصنوبر دانه آن است صمغ الحرشف کنکرزد است صمغ الزیتون مطرک
است صمغ الکمکام حصی لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج است
و نادون نیز کویند و نر او را ثمر نی مغز و قطران او زبون تر از قطران شربین
و ماده او بزرک و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و ثنوب نامند
ثمرش مثل کل کوسفند و از آن بزرکتر و مغز ثمر او تلخ و سفید و بی پرده و در فوق
سرخ و قضم قریش عبارت از اوست و در سمنان کتیر الوجود و در دانه از صمغ
اوست و قسم ماده بزرک را صنوبر کبار می نامند و در کیلان یافت میشود و
بسیار بزرک و مغز ثمر او را باصطلاح انجا جلغوزه و درخت او را درخت جلغوزه
می نامند ثمرش بقدر بالنکی و مغز آن نهایت او مثل قضم قریش و بالیده تر و
شیرینست و در عراق جلغوزه مغز میوه را میدانند که از بحرین آرند و ظاهرا آنجا
باشد چه در صفات مثل آنست و درخت او بقدر درخت زرد آلو و برک
او همیشه سبز است و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه
بان و مغز دانه او دراز و باریک و با پردهٔ سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف
حب صنوبر که بی پرده و سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزای درخت
صنوبر در سیوم کرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت
اسهال و سحج مفید و دود او جهت سوختکی آب کرم و دافع المضرت و سفطر
نافع و برک و پوست او کرم و خشک تر و جهت درد جکر و جراحت شش و قطع
رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد و با زاج
سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماء العسل جهت ورم
و علل مزمنهٔ جکر بیعدیل و طبیخ او جهت اعیا و کجلی و دفع چرک بدن و عفونت

عرق و اسفرخا و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعد و مضمضهٔ طبیخ او با سرکه
جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دودهٔ او جهت
رویانیدن موی مژه و ابرو و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب
او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره قایم
مقام چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته اند و ظاهرا سفراس
فرنگی عبارت از آن باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند و حب
الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یک سال باقیست و مبهی و
مهضم طعام و مقوی اعصاب و اعضا و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و جلا و
کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و گرده و مثانه و درد مفاصل
بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت
سرفهٔ کهنه و امراض ریه نافع و با تخم خیار جهت مدر بول و مانع سوزش
گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقت مقعد و رحم و با دوشاب انگور جهت
دفع اخلاط غلیظ ریه و سینه و گرده مفید و شراب او که کوبیده و با آب انگور
انداخته هاضم و مدر بول و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقا
است و قدر شربتش از حب او تا ده درهم و از عصارهٔ سه درهم و از طبیخ او و
اوقیه و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه اشقاقل و حب
المحلب و در علل معده و احشا حب الغار است و حب صنوبر صغار مسهل بعضی
و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مثل اوست و
کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است **صندل**
درختی و بقدر درخت گردکان و ثمرش شبیه بخوشهٔ حبة الخضرا و قوت
چوبش تا سی سال باقی است و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید
و زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن بعکس آن و مقوی مغز
و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و مسدد و جهت خفقان حار
و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
دفع بدبوئی نوره و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حار
مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال او و با نصف او انزروت

وسفیدی تخم

وسفیدی تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و بالخاصیه طلای
او مورث خارش بدن و حرارت است و دافع آن سرکه و روغنهای گرم و
لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و قدر
شربتش یک مثقال و بدل سفیدش نصف آن کافور و بدل سرخ آن فوفل
است و ضماد صندل سرخ با روغن زیتون جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع
مفید و در سایر آثار مساوی نفرنج مثل سفید است **صمغ الوبر** قرصی است
که از یمن آورند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانی است مسمی بوبر
بقدر گربه در سیوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده
و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام
و حمول او جهت قطع حمل موثر و طول مکث او بر بدن مفرح جلد و مصلحش
روغن گل است **صناد** معرب از چنار فارسی است **صندل حدیدی** خماهان
است **صنوبر الارض** کمافیطوس است **صنوبر هندی** دیودار است **صنط**
قرظ است **صندل کاچول** بلغت تنکابن اسم خف الغراب و آن قسمی از حلزون
بحری است **صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید
اسخن و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بنعد نار و
کما ان که بشراب گرم کرده باشند جهت دفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان
خون مجرب دانسته اند و ضماد گرم او جهت دفع سرفه و نزلات و ثقیله و درد سینه
مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه و پوشیدن
جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و قرص و جهت
صاحب نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است
صوف البحر چیزی است شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته
میشود و ضماد او رادع و قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند **صوطل** اسم
مغربی شونیز است **صوامن** اسم یونانی صعتر است **صوف الحجارین** اسفنجات
ساه قثا است **حرف الضاد** **ضان** بفارسی گوسفند ماده و میش نامند
و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دو ساله است که
فربه و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و کونا

کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضاست در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن
و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و
جگر و گرده انسان و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت
آب مهرای او که با سرکه و عسل مداومت نمایند غذا منحصر بآن باشد
بغایت مقوی بنیه و مانع غشی و دافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن سپرز
او بعد از ذبح که هنوز سرد نشده باشد و کذا خثی او که گرم باشد جهت سرفه
و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و
جهت اقسام قوبا و با عسل جهت خراز و اکتحال و جهت بیاض و خون او
جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام
زخمها و با سرکه جهت شری و با موم و روغن جهت ثالیل و لحم زاید که برویند
نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داحس مجرب است و شراب
استخوان سوخته قبرة او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن درکو
او که با گرمی ذبح باشد مانع درد و دافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو
مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهت
کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و ابکامه ملطف و دافع ثقل اوست
ضال اسم سدر جبلی است ضبع عرجا بفارسی کفتار نامند و در وصف
او بعرجا جهت کوتاهی دست چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب و
کثیر الجماع و خایف میباشد و گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و چون زنده او را در دست و پا بسته در آب گرم و روغنها و شبت مهرا پخته
و در آن نشینند جهت مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفید است
و حول جلد خشکاه او که سوخته باشند جهت دفع ابنه موثر و نشستن
بر روی جلد او مورث ابنه و دافع نقرس است و شرب خون او دافع
جنون و آب خوردن در پوست او وحشت از آبست گزیده و اگر سگ
دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته حبوبات را بآن پیمانه کنند
موجب منع فساد آنست و نگاهداشتن دندان او
مانع فریاد سگ است نسبت بدارنده آن و زهره او را با مثل او روغن الخروع

سه روز در ظرف مس گذاشته هر ماه دو بار طلا کنند جهت دفع بیاض چشم
و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس حکیم گوید نیم درهم آن مسهل اخلاط
دماغ است و مضر مراره و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع
رویدن آن و گویند مجرب است و زهره او با پیه شیر جهت
جهت قطع نزف الدم و خصیه نمکسود او بقدر یک مثقال با آب گرم جهت
درد جگر نافع است ضب بفارسی سوسمار نامند و او حیوانی است کوچکتر
از گربه مابین سیاهی و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت و شبیه
بر عمر درخت سرو در سیوم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او
با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شش کرده او جاذب پیکان و
خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او مورث بحسی عضو است
بحدی که اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است
ضبر شامل جوز السرو و تمر هندی است ضجاج بفتح اول صمغ درختی است
یمنی خاردار و رنگ او مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک و در شستن
جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و التیام
آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است ضرو اسم درختی
است در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن
و صمغ او حصی لبان است و مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و
آب مطبوخ او با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و درد دهان
نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و
تقویه معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب الخضرا است و پوست
خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه دافع درد شکاه و مضمضه او جهت قلاع
و تقویه لثه موثر و عصاره او منقی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او را
جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوخته او جهت قطع خون
جراحات و قروح مقعد و قضیب نافع است ضریع برگ نباتی است
مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل
می آورد در دوم گرم و خشک و نطول و جلوس طبیخ او جهت مفاصل و

طلای او واجهت جرب وحکه مجرب دانسته اند وبدهن او بخور او واجهت
زکام مجرب یافته اند وجهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان
حیوانیست مولد خلط کثیف ودیر هضم ومدر بول زنان وجهت دفع
خمار ومعده که اخلاط حاره دران موجود باشد نافع است ضرب بسکون
را اسم ولدل است وبفتح آن عسل سفید است ضروع الکلب بار درخت
زقوم است ضرس العجوز خسک است وگویند خادسعدانیست ضرام
درخت بطم است صرم اسطوخودوس است ضغبوس قثاء کوچک
وخوبزه نادرست است وبناتی را نیز گویند که شبیه است بهیلون انچه بر روی
زمین ظاهر است سبز وبرگش قاطع باه است وانچه در زمین است سفید وشیرین
ومحرک باه است ومأکول ومجهت خوبی طعم داخل کشک وماست میکنند
وجهت تشنگی صفرا مفید است ضفدع بفارسی وزغ وبترکی قرباغه
نامند بری وبحری ونهری میباشد وازمطلق او نهری مراد است وبری
ازسموم قتاله ومجموع ان در سیوم سرد ودر اول خشک وشرب اقسام آن
مورث استسقا وکشنده است بدور منی وقی وورم احشا ودرد
دل وضماد شق کرده او جاذب قوی پیکان وامثال آن وسموم گزندگان و
قاطع سیلان خون والتیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او وبا زفت
جهت داء الثعلب نافع وطلای پیه او مانع سوزانیدن آتش وقاطع دندان
است بی الم ودماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا ونفوخ وطلای قاطع
رعاف است وانکه طلای او را مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد
وچون اطراف واحشای او را انداخته با پیه کرده بز ممقر انچه روغن او را
جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب است وقسمی از ضفدع در اشجار میباشد سبز
وبسیار کوچک ودر دارو المرز بسیار است وچون او را با مثل آن دانه پنبه بسو
زانند اکتحالش جهت نزول آب از مجربات است ضفعان نمر سعدانست ضغا
الجن پرسیاوشان است ضمیران اسم عربی شاهسفرم است ضوران
ضوران سد مشک است حرف الطاء طالی درختی است هندی که چون
او را زخم کنند آب بسیار ازان تراوش میکند وازان خمر وسرکه میسازند

مشهور

مشهور شراب طالی است ودر افعال وخواص قریب است بشراب مویزی ودر ذات
جبل مذکور میشود طالیغر در ماهیت او اختلاف کرده اند بعضی او را برگ زیتون
هندی میدانند وحال آنکه در هند زیتون نمیباشد وجمعی پیچ درخت توت
وپوست درخت لسان العصافیر ولسباسه دانسته اند وحقیر فرقی درمیان
او ومنواج خطائی در افعال وغیره نمیابد ودر حرف نا مذکور شد طاووس
مرغی است معروف وجوجه او تا سه سال کامل میشود وگوشت او در آخر دویم
گرم وخشک وبغایت غلیظ وصلب ودیرهضم ومولد خلط کثیف ومرقان
که باسداب پخته باشند جهت درد معده وقولنج وطلای پیه او برکرده ذکر و
مقعد محرک باه وطلای خون او با انزروت ونمک جهت قروح خبیثه و
طلای زهره او با سرکه جهت کشتن هوام وسرکین او جهت ثالیل واثار و
زهره او بقدر دو دانک با سکنجبین وآب گرم جهت دفع اسهال واستخوان
سوخته او جهت کلف وتغییر رنگ برص مؤثر وبالخاصیه دیه او باعث
ضعف قوه سموم مسمومین است وگویند چون طعام مسموم را ببیند فریاد
وحرکات غریب کند وحکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنباله او
در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال او قریب یک مثقال فلزی شبیه به
طلا بهم میرسد ودر دفع کردن بیاض عین مجرب دانسته اند وخواص غریبه
وعجیبه با آن اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس رست گویند وصفر
عربی وعروی بلغت فارسی عبارت از اوست چه در بعضی از معادن مس
بدون گداز بهم میرسد وخودروی است لهذا بفارسی روی نامیده اند و
فلزات تحقیق او شد وآن مسی است زرد وذهبی شبیه ببرنج مصنوع واز
تافتن آتش وکوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر مسها ومصنوع او
مسی است که مکرر گداخته در بول گاو وبرند که در آن اشنان سبز جوشانیده
باشند وچون قدری رصاص اضافه کنند ودر انجاس صینی نامند در آخر سیوم
گرم وخشک وباسمیت وازصفاتی که ازان بسازند چون موی را بکشند
دیگر بر نیاید واز قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود وچون گرم کرده در آب اندازند
هیچ حیوانی ازان نخورد وچون آینه صیقلی از او ساخته در خانه تاریک ضیا

لقوه پیوسته دران نظر کند دفع علت شود طالوفس صفراغون است
طالون اسم رومی آذریون است طاماقا اسم یونانی فطوریون کبیر است
طارطیر ماهودانه است طاهره اثلق است طاریفه ومذ است طا
میوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر درجوف نی کهنه بلاد
هند بهم میرسد وگویند چون از شدت بادها آتش درنی زاید انجا در
افتد تباشیر بندهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او
سفید مستدیر است که با اندک تندی وگزندگی زبان باشد و از استخوان
سوخته او که با ومغشوش می سازند با اندک شوری وبی حلاوت
میباشد ودر آب حل نمیشود در دوم سرد ودر سیوم خشک ومقوی
دل حار وبارد ومعده وجگر حار وقاطع قی صفراوی واسهال دموی
وحاره ومجفف رطوبات معده وجهت خفقان وغشی وتقویه اعضا
ضعیفه که از حرارت باشد شربا وضمادا نافع وجهت بواسیر وشهانی تشنه
وقلاع وباسکنجبین جهت توحش وغم وکرب والتهاب مفید وسعوط
او با روغن بنفشه جهت تقویه باصره مجرب دانسته اند ومداومت او
مضر باه ومصلحش مصطکی وعسل وگویند مضر ریه است ومصلحش
عناب وعسل وشربتش تا دو درهم وبدلش بوزن او تخم خرفه تر بو داده ونصف
او سماق است وگل مختوم وصندل سفید بهترین بدلها است طباهج گوشتی
است که در روغنها سرخ کنند وگویند مراد از او کباب شامی است مقوی
معده ومجفف رطوبات آن وموافق تا فهین مقوی المعده است ومقوی
اعضا ومضر ضعیف الاحشا است طباق نباتی است که در اندلس بجای
غافث استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی وبرگش مثل برگ زیتون
ودراز تر از آن وزغب دار وبا چسبندگی وبا تلخی وتندی وبوی کریه
واو را اطباق منتن نامند وقسم صغیر او بقدر شبری وبرگش زود
شکن وگلش مایل بزردی وبی بو وبا اندک شیرینی در آخر دوم گرم
وخشک واقراص او که بر آن تنده هوام وکلف وکبیر آن قوی تر از صغیر وگل
او مفتح ومقوی جگر ومدر حیض ومخرج مشیمه وجنین وتریاق سموم

وجهت

وجهت درد جگر وطحال وبرگ وگل آن مسهل اخلاط سوخته وجهت مصروع
ویرقان سددی وصرع بلغمی وطحال وجهت درد رحم وضمادش جهت درد
سر وبا روغن زیتون جهت گداز گوز ونبها وجرب وحکه نافع ومصدع
محرور ومصلحش کثیرا وشربتش تا دو درهم است طبنا شلیم است طبرزد
اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند ونبات ونمک سنگ طبو
خشت اسم صمغ نامشاست طبار اسم انجیر سرخ است که بزرگ باشد طبیخ
انجیر جوشانیده باشند وبه تشدید باء موحده بطیخ است طبلاق اسم
ترکی سعد است طثروج بثای مثلثه اسم نمک کوچک است طحلب
بفارسی پشم وزغ نامند وباصفهان جل وزغ گویند وآن جسمی است سبز
که بر روی آبها ایستاده وکار جویها متکون میشود وانچه مستدیر ومتفرق
باشد مسمی بخرء الماء است وطحلب لبنی وغول الماء آنست که مانند نمد
باشد وهرچه منها که مثل نمد باشد خرء الضفادع است در دوم سرد وتر
ضماد آن بر تنهائی وبا آرد جو بجهت باد سرخ واورام حاره ونقرس وفتق
فتق اطفال نافع وشرب خشک او حابس اسهال مراری وچون در روغن
زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است وهرچه بر روی سنگهای
دریا متکون شود بسیار قابض وطلای او حابس سیلان خون اعضاست
وچون طحلب وابلع کرده در ساعت آب گرم اشامیدن قی کنند در اخراج
زلوئی که بحلق چسبیده باشد مجرب است طحلب الصخر خراء الصخر است
طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ وکثیف ومولد خون وسودا ودیر رود
خون او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است طخما
شوکران است طخشیقون بخای معجمه دوای سمی است که در بلاد ارمن سیکار
بان آب داده زخم او کشنده میباشد از جمله بنوعات وبرگش شبیه برگ
کبیره و پرشیر وبغایت تند وضمادش جهت قوبا نافع است طرفا بفارسی گز
درختی که گز گویند بزرگ او اثل است وثمرش عذبه ومد کو دشد وبری او
بی ثمر وکوچک او مخصوص باین اسم ومشکوه اش سفید مایل بسرخی وثمرش
مثلث وکرمازج نامند در اول سرد ودر دوم خشک وقابض ومجفف

ورادع ومحلل وطبیخ او با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند وبدستور جهت سپرز وبرقان ورفع سده وورم صلب جکر مجرب است وباید هر روز سی درم شقاقل بنوشند وبخور شاخ وبرک او جهت زکام وخشک کردن آبله وزخمها واخراج زلوی حلق مؤثر وخاکستر او جهت استرخا وخروج مقعد وقروح وطبع وسوختکی آتش وسه دفعه بخور برک او جهت ساقط کردن دانهٔ بواسیر وثالیل مجرب است ودرسایر خواص مثل اثل وثمرش در جمیع صفات مانند عذبه وتکرار موجب اطناب است **طرخون** بفارسی طرخونی نامند واز سبزیهای معروفست وبیخ بری وعاقرقرحاست در سیوم کرم وخشک ومجفف ومقوی معده ومحدد ومغیر ذایقه ومشهی وخوشبو کنندهٔ دهان ومحلل ریاح اخلاط لزجه ومفتح سدد ومصلح هوای وبائی وطاعون وخاییدن او جهت قلاع نافع واکثار او محرق خون وقاطع باه ومصلحش بقول بارده ومحدد ومخشن سینه ومصلحش عسل وبطی الهضم ومصلح آن کرفس است ومقوی فعل او دار چینی است **طراغیون** اسم یونانی وبمعنی شبیه به پشه است وآن دو قسم است یکی را برک وشاخ بزرک ومانند اسقولوقندریون وباندک زغب وصمغ او مانند صمغ عربی ودر جزیرهٔ اقریطس بسیار است ویکی کوچکتر ودرساحل دریا بهم میرسد بی ساق وبرشاخهای او ثمر بقدر کندمی وهر دو بران بادیک وسرخ در سیوم کرم وخشک ومدر حیض وجذاب ومخرج خار وپیکان از بدن ومفتت حصات وبلک مثقال او با شراب مخرج جنین است شربا وحمولا **طراثیث** بمعنی زب الارض وزب ریاح وآن نباتی است خشبی شبیه بقطر ودر زمین فرو رفته وسرخ وسفید میباشد وکیاه او مثل برک بخین وبیشتر در نخود زار میروید ودر زیر درختها وقسم سرخ او شیرین ومأکول است وبا قبض وسفید او تلخ میباشد در سیوم سرد وخشک وقابض وقاطع اسهال وسیلان خون وعرق ومقوی معده وجهت لعاب ورادع مواد حاره نافع ومضر ریه ومصلحش شکر وشربتش تا دو درهم وبدلش سدس وزن او عفص وبوزن او صمغ عربیست **طریفلن** اسم یونانی وبمعنی ذو ثلثه اوراق است ومشترک

است در جبل

است درخند قوقا وبنات خصیة الثعلب وبعربی مرارا زوحومانه است وآن نباتی است قریب بزرعی وشاخهای او باریک وسیاه شبیه باذخر وبرکش مثل برک خند قوقا ودر هر شعبه سه عدد وکلش بنفش ودانهٔ او شبیه بعصفر وبیخش دراز وصلب وبخش مایل بزهومتی وبازغب ومستعمل از او تخم وبرک است در سیوم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومقوی معده وجکر ومفتح وبا سکنجبین جهت سموم هوام وسپرز وبا آب سرد جهت عسر بول وصرع وابتداء استسقا ودرد رحم وبیخ او ادویه بکار نیامده وشربتش دو درهم است ومضر کرده ومصلحش کتیرا است وکویند سه عدد برک وسه عدد تخم او جهت تب مثلثه وچهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیه مؤثر است ونطول طبیخ او رافع الم کزیدن هوام ومفرح جلد ومصلحش لعاب بزر قطونا است **طریفولیون** نباتی است بقدر شبری برکش شبیه ببرک نیل واز آن غلیظتر وکلش در طرف صباح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره میباشد وبیخش خوشبو وسفید وبطعم زنجبیل در اول سیوم کرم ودر آخر آن خشک وقاطع اخلاط بارده ومقوی معده وجکر ومدر بول ومسهل اخلاط لزجه وجهت خفقان ودفع سموم نافع وشربتش تا دو درهم ومضر سفل ومصلحش کتیرا است **طرموق** خفاش است **طرطیر** دردی خمر است ودر حرف دال مذکور شد **طریح** اسم شاه ماهی فارسی است ودر سمک کذشت **طرثوث** طراثیث است **طریفالن** طریفولیون است وکویند قرطم بری است **طریفلا وطریشکو وطرفیلون** سیسالیوس است **طراغیس** سلت است **طرمنون** حجر الشفاف است **طروفون** برطامقی است **طرنجوماییر** پرسیاوشان است **طراغوریغانس** فودنج جبلی است **طرغلودلس** صفراغون است **طرسپه** طریفلن است **طرنفون** شفتین بریست **طرخشقون وطرشعون** هندبای بری است **طروغومون** دغز است **طرحاطیفون** اسم کچلی است **طرمنبس** اسم یونانی بطم است **طراغافیشا** اسم یونانی کتیرا است **طراخنیس** اسم یونانی خندروس است **طرشولی** اسم اندلسی قسم صغیر صامر یوما است

طرم اسم مركب عسل ومسكه است طشبر وطثور طبرانه است
طفل اسم اندلسی قیمولیا است طفلد شاه ترج است طفسیقون
طحشیقون است وگویند اسم شوكران است طفلی درخت مقل است
طفشل عدس مقشر است كه در سركه پخته باشند واز اغذیه قدیمه
ومقوی معده حاره وقلیل الغذا وجهت تبهای مركبه بلغمی وصفرا
وی وقطع نمودن حیض وسلس البول وتسكین حدت خون وصفرا
نافع ومضر امراض سوداوی واعضای عصبانی وقاطع باه ومصلحش
شیرینی هاست طلق معروفست وانواع او سفید نقره فام و زرد و طلائی
طلائی ویمانی وهندی ومغربی میباشد وبهترین او یمانی است كه
صفایح آن بسیار ورقیق جدا شود وبراق وصدفی رنگ باشد در دوم
سرد ودر آخر سیوم خشك ومستعمل از او محلوب ومحلول است وطریق
حلب واقسام حل ودر دستورات مذكور میشود وچون به تنهائی نمیسوزد
واحراق او را با نوشادر وكلس بیض ممكن دانسته اند وشرب او جهت اسهال
دموی وكبدی ونزف الدم اعضا وتبهای حاره وریزانیدن سنگ گرده ومثانه
وباعسل جهت سرفه حاره وباآب بارتنگ جهت نفث الدم سینه ورحم
وبواسیر بعید بل وطلای او جهت قروح وطبه قضیب واعضای عصبانی و
حكه وجرب وجذام منفرج وآثار سیاه جلد واورام حاره وبواسیر بغایت مفید
ومضر گرده وسپرز ومصلحش كتیرا وتخم كرفس وشربتش نیم مثقال است وشكر
دفع تشنج او باعضای باطنی میكند وچون محلوب او را مثل غبار سایند ودر وقع
نمك او شستن مكرر نموده با صمغ عربی وآب حل كنند در اعمال نقاشی وماانند
آن بهتر از ورق نقره است وچون زعفران اضافه كنند مثل ورق طلای محلول
واز رنگ او زمردی وباآب عصفر فستقی میشود وچون باشب یمانی وخطمی ومغره
وسركه وسفیدی تخم مرغ بر اعضا طلا كنند مانع سوزانیدن آتش است واهل
صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه بآن گداخته شود طلع شكوفه
درخت خرماست كه بعد از شكفتن گرد خرما از غلاف او حاصل میشود مانند
آرد ودقیق النخل نامند وبدون پاشیدن آن بر ثمر نخیل بار نمی بندد در اوایل

ودردوم

ودر دوم خشك وقابض طبع ومسكن حرارت خون ومقوی معده وخشك
او بقدر نیم وقیه دافع اسهال وجهت تشنگی وتبهای حار ونفث الدم ونزف
الدم نافع ودیر هضم واكثار او مولد قولنج وعسر بول ودرد سینه ومصلح
او با روغن كنجد وخام او مصلح چربیها وشیرینیها است وآرد او با حرارت
وبغایت محرك باه است طلح اسم عربی درخت موز است واهل بادیه
امغیلان را باین نام میخوانند طلا خمر غلیظ سیاه لون است وبعضی مثلث
را باین اسم مینامند وبعضی مطبوخ را وبفارسی ذهب باین اسم مخصوص است
طبلی طین قیمولیا است طلیا نوعی از حلزون است كه در شام نمك
سود كرده با نان میخورند وخواص حلزون گذشت طلمه اسم نان كماج است
ططم سماق است ططرا خردع است طنباط بلغت سودان ترنجبین
است طولبدان عنب الثعلب است طوطی ببغا است طوسیس بقول
مولف حاوی فقاع اذخر است طولواغریون بیونانی خربق سفید است
طوان بلغت اندلس گیاهی است كه نزدیك اشله میروید مثل بیش كه با
جدوار وروید وآن بیش اندلسی است طوطر حبة الخضرا است طوطاغرو
خاص جبلی است طوط قطن است طوفرویس نوعی از كمادریوس است
طوماغا قنطوریون كبیر است طولیون وطومغرون قنطوریون صغیر است
طهفه ذرة است وگویند طعامی است كه از ذرت ترتیب دهند طیلا
بیونانی اسم گیاهی است شبیه بگیاه خرفه وما بین برگهای شاخهای ریزه زیادتی
برشش عدد نمیروید وبرگ شاخها انبوه وسبز وچون بدست بمالند
لزجی از آن حاصل میشود وگلش سفید ومنبتش مزارع وزیر تاكهای انگور است
در اول گرم ودر دوم خشك ومخرج جنین ومشیمه وطلای او را جهت برص
وبهق سفید مجرب یافته اند ومورث جراحت جلد ومصلحش طلا كردن روغن
جو است بعد از شستن آن طبرانه نوعی از قطر او از آن بزرگتر وقائده او سفید
وزرد وخشك او سرخ است ودر زیر درخت بلوط وزیتون میروید واز نمو
قتاله است حتی بوئیدن آن طهوج بفارسی طیهو نامند از كبك كوچك
تر ودر رنگ مثل او ودر جمیع افعال مانند آن وجهت ناقهین وضعیف

لاحشا بغایت مفید است **طین** بهترین خاکهای خالص از دیلک و شور بود
کوکرد است و طین الحرا از جهت پاکی او مینامند و بفارسی خاک دست نامند
و اقسام خاکها بعد از شستن و احتراق سردتر و لطیف تر و در افعال ثابت
تر میباشد و جمیع خاکهای خالص سرد و خشک اند سوای طین بلد المصطکی
و لطیف ترین خاکها آنست که در آبهاء شیرین جاری ته نشین شده باشد
و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهترین اقسام آن و مجموع آن رادع
اورام حاره و مقوی اعضای سست و رافع حوادث مقعد و اعضا که از
سودای بسیار و حرکات صادر میشود شده باشد و چون خاک خالص را
در آبهای مغشوش و شور و بخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند
و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود و مجرب است
و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بحجر و مخلوط او ست و خاکی که همیشه
آفتاب بر او تابیده باشد طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام بغایت
و آنچه آتش بسیار دیده شود باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق
و دافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و خاک شوره با
و سرکه جهت نکملی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مسدد و دافع آن انیسون است و
بوی گاه گل کهنه که آب و گلاب بران بپاشند مقوی دل و روح نفسانی و دافع
غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام و رادع اورام حاره و عرق
او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت خفقان و تقویت دل
و ضعف معده حار بسیار مفید است **طین مختوم** از جزیره ملیون بحر
مغرب خیزد و در قدیم زنی از تل خاک آنجا نقل به بقعه راهبی میشود و بعد از
نشستن قرصها میساختند و صورت راهب را در آن نقش میکرده و از این
جهت طین الراهب نیز گویند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه
خاکیست بخون بز سرشته و بالفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکور موجود
نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی
میباشد و در بوی شبیه بشت و گویا بچربی آلوده شده و بزبان چسبنده و بیاد
او در ساعت قطع خون تازه کند در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم

و مقوی دل و مفرح و دافع مضرت هوای وبائی و اسهال دموی و جراحت
و قرحه امعا و تبهای حاره و نزف الدم اعضای ظاهر و باطن و با شراب و
آب گرم و شبت مقی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل
بات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده
و شکستگی اعضا و ضربه و سقطه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز
و مصلح آن کتیرا و شربتش تا یک مثقال است و بدلش نزد بعضی گل ارمنی
است در امور مذکوره قوی تر از آنست **طین شلوس** بوا و ونجی و او کوکب
الارض نیز گویند قسمی از آن سفید و فاصاف و با صفایح و شبیه بحجر
و با اندک براقی میباشد و قسمی بسیار سفید و رقیق و سبک و بزبان
بسیار میچسبد و هر دو قسم در آب زود حل شود و از بلاد قبرس و صفا لبد آورند
در طبع و فعل قریب بگل مختوم و یک مثقال مغسول او با مثل آن گلنار
قاطع حیض دایم و عرق و با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه
جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و
شرب آن با آب و اندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر است و طلای او
با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حار مفید است **طین المصطکی**
خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل
و از جزیره جیوش که مصطکی حاصل میشود می آورند در دوم گرم و خشک
و جالی و منقی و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رخسار است **طین**
رقوقی از نواحی بلاد حلب آورند کبود رنگ و بسیار بالین و با ملاست و
و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن و موی و رفع
اورام حاره موثر است **طین قیمولیا** قسمی از آن سفید و قسمی مایل
به بنفشی و چوب و با لزوجت و بر شکل و در آب دیر حل میشود و از بلاد اند
لس وارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی زبون است سرد و خشک و با قوت
محلله و در افعال ضعیف تر از شاموس است و بدلش طین مصری است
طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آورند سیاه و کرمهای ابجر و مبرد و
محلل است چون در ابتدای شگوفه انگور بران بپاشند تاک را از آفات نگاه

داردو بابن جهت طین الکرم نامیده اند جالی بدن وجهت حکه بسیار نافع
ودر اکتحال مستعمل است طین جلود خاکیست که پوست را با او رنگ
میکنند وسرخ ومایل بزردی میشود وبا قوة قابضه ومحلله وضماد او جهة
اسهال واورام نافع است طین ارمنی گلی است که از بلاد ارمن آورند و
سرخ تیره رنگ جگری وبا نرمی واندک چربی میباشد در دوم سرد و
در آخر آن خشک ودر دفع وبا وطاعون وردع اورام وقطع سیلان از جمیع
اعضا واسهال مثل گل مختوم وجهت ضیق النفس وسل بغایت مفید ومضر
سپرز ومصلحش مصطکی وگلاب وشربتش تا دو درهم است طین خرا
سانی گلیست بسیار سفید وخوشبو وخوش طعم وبا اندک شوری
وضرر خوردن او مکثر اوضنا برخاکها است وبعضی که عادت بخوردن گل
داشته باشند بجهت کمی مضرت از آن میخورند وشرب او بعد از خوردن
چربیهای وچیزهای دسومت دار که قی آورند مانع قی میگردد وجهت
سیلان آب دهن وجوع کلبی وهیضه مهلکه که باقی واسهال باشد و
منع تولات مفید است خصوصا که مخلوط باشد با اشنه وگلاب وقدر
وآذخر وکبابه وقاقله وقدر شربتش تا سه مثقال است ودر دفع خمار
دو وقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش باید بنوشند و
بدستور با آب سرد وطبخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و
کثیف میباشد ودر ضماد آن استعمال او جایز است طین رومی سرخ
بیم رنگ وسفید مایل بکبودی وخوشبو میباشد ویکنوع طین قبرسی
سفید او است ودر افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه
حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد ومایل به تیرگی وبران صورت بت نقش است
سرد وخشک ودر رفع نزف الدم ونفث الدم واسهال دموی وجراحت
وادهن از اکثر خاکها است طین قبرسی سرخ درخشنده خوشبو است
وبر زبان بسیار میچسبد ودر جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است
طین صوفی حمید خاکی است سفید وخوشبو که از بلاد شیروان از
بقعه صوفی حمید آورند نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام وما را از مجرب است

است وبدستور

است وبدستور طلای او بر موضع گزیدن وشرب او همین اثر دارد ودر سایر افعال
مثل گل قبرسی است طین دامغانی قسمی از او زرد وکاه کاهی بسیار کرد رنگ
وقسمی از او مغسول وسفید ومصنوع بشکل قرص وقسمی مایل بکبودی است
ومجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید او واز دامغان حوالی شیروان
آورند ودر جمیع افعال بهتر وقویتر از گل مختوم ومفرح قوی ودافع سمیت اخلاط
وتب غشی وخفقان است وحقیر مکرر بتجربه نموده طین فارسی گل شیراز
است وگل سرشوی گویند مایل بزردی وخوشبو وجالی وجالی جلد و
دافع جرب ودر افعال قریب بگل ارمنی وبعضی طین الحر را مخصوص او میدانند
طین الاکل وطین اصفهانی وطین نیشابوری طین خراسانی است طین الکاهن و
وطین الراهب وطین بحری طین مختوم است طین الهضم طین اصفر است
طین احمر وطین مغره اسم مغره است طین حبا وطین جبوشی
طین مصطکی است طین الحر شامل طین اندلسی وفارسی دانسته اند
ومراد از خاک خالص است وگذشت طین الحکمه از مرکبات است و
اقسام او در دستور مرقوم وبجهت شد وصل ونگاه داشتن ظروف
وشیشهها از ضرر آتش ترتیب داده اند وضماد او جهت شکستگی اعضا و
تقویه استخوان وعصب موثر است طین الغرب اذخر است طبا
نوشادر است طبار بلغت اکسیر بان رقیق است طبقی بقاف
دادیست طبنوث حباحب است حروف الظاء ظبی غزال است
ظفره نباتی است مفروش بر زمین وبرگش مدور وشبیه بناخن وظا
هرش سبز وباطن سرخ تیره وساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری
وباریک وگلش سبز وتخمش بقدر بند انگشتی وسیاه ومنقش بسفیدی
ودر بلاد تنه بسیار است در چهارم گرم وخشک وبسیار تند وسم
قاتل وضماد او رافع گوشت زیاد ومامیل ونواصیر واکله است ظفر النسر
قاطا بنفی است ظفر العقاب بستانی شجره آبی مالک است ظفر العقاب بری
بوریت ظفر القط است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق
باقلی وبرگش مثل برگ بادرنگ ودر ساق او غلافهای سبز کج وتخم

باکلهائی که شبیه بکل سوسن بری است در دوم سرد و خشک و با قبض و
قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نوف الدم اعضای باطنی و سینه
و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات مؤثر و مضر سفل و مصلح
او صمغ و شربتش یک مثقال و بدلش اقاقیا است **ظفرة العجوز** خسک
است **ظلیم** نوع نر نعامه است **ظلف** سم حیوانات است و خواص
هر یک با حیوان آن مذکور است و سوختهٔ مجموع آن مسهل ماء اصفر
و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل
نافع است **ظلیم** نر جوز است **ظهون** ستور وحشی است و بفارسی
گربهٔ دشتی نامند و در حرف سین گذشت **ظیان** یاسمین بری است
و یاس سفید عبارت از اوست و بلغت اندلس و مغرب عشبه النار
نامند و قسم مغربی او مشهور بعشبه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و آن نباتی است شبیه بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و
قسمی او بر شاخهای او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین نسبتاً
که جبلی نامند بسیار کوچکتر و بیخش سیاه و باریک و پر شعبه و قوهٔ بیخ
او تا بیست سال باقی است در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در دوم
و محلل و ملطف و بوئیدن گل او جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت
علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم وقیه
او در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند
جهت ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و فالج و استرخای مزمن بی عدیل است و ظاهر
روشن که بالفعل مبتلا و لست از اینجاست که استنباط کرده باشند و حمول او
که مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل آن
سفلیج و مقل از رق مسهل قوی سوداوی کرنجاست و مضمضهٔ طبیخ او
با سرکه جهت درد دندان نافع و یک مثقال از بیخ کشندهٔ بقی و کرب و
مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با آب جبار مفقی
قوی و قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق
و مفرح جلد و بهترین ادویهٔ برص و جهت عرق النسا و فالج و مفاصل و

امثال آن

امثال آن مفید و روغنی که در آن بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهت فالج
و مانند آن نافع است **حرف العین** **عاقرقرحا** لغت عربی و تفسیر قود یونانی
یونانی و مشتق از عقر و تقریح است و آن نباتی است در مغرب و کثیر الوجود
در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونهٔ بزرگ و با زغب سفید و مفروش
بر زمین و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی و تند و محرق و گویند او
بیخ طرخون جبلی است و جمعی بر آنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح
است و آن در شام بسیار و بنا تش شبیه بشبت و گلش زرد و دندانه دار
مثل گل بابونه میباشد و عاقرقرحا او قوت تا هفت سال باقی است در آخر
سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و
مدر حیض و بول و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان
و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان
شرباً و ضماداً نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان و زبان مانع سوختن
بدن آتش و از غرایب آثار اوست و چون بر دندان کرم خورده بگذارند
میریزاند و ضماد او با روغنها جهت بحیی و سستی اعضا و لذت جماع و
مضمضهٔ او که طبخ کرده باشند با سرکه جهت لهاة که سست شده باشد
و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهت کشودن سدهٔ دماغ و نوائر نزلات
مفید و مضر ریه و مصلحش مویزج و کتیرا و بدلش دار فلفل و شربتش تا
یک درهم و روغن او که با عصارهٔ آن ترتیب دهند و یا یک وقیه او را گویند
در یک رطل آب بجوشانند تا یک وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون
بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و دافع بیماری
بارده ضماداً و جهت جمیع امراض بارده و تقویهٔ باه شرباً و ضماداً نافع است
و سعوطاً و جهت صرع و درد سر و شقیقه مفید حاج اکبت
و گویند بنبوت است **عاج** دندان فیل است و در انجا مذکور است **عاقرشمعا**
بلغت شامی اسم بردی است **عاقوقا** اذاذ افیون است **عاقرشمعا**
ابو حنسا است **عاقد اللبن** غالیون است **عالوسیس** غالینسرات
و در قانون در حرف عین ذکر یافته **عبثران** شامل بر انجاسف و

بخجره مريم است عبهر برجس است عبير اسم عربى زعفرانست ومركبات و
اقسام ميباشد ودر دستورات اول مرقوم است عبروس اسم سريانى بر
دانى است عبعب وعبب كاكنج است عبقر اسم عربى سوسن سفيد
است عتود اسم بزغاله كمتر از يك ساله است عترقبان هدهد است
عثم زيتون جبلى است عثق بثاى مثلثه اسم عربى نباتى است كه به
قدر قامتى بركش شبيه ببرك كبر وسطبر وانبوه ودر آخر سيوم كرم وخشك
ومحلل قوى ومحرق وعصارهٔ خشك كردهٔ اورا چون مكرر ضماد كنند
موى را مثل نوره ميبرد عشرب اسم عربى درخت اناراست عجم دانه
انكور ومويز وامثال اوست عجل كوساله است ودر لحم مذكور خواهد
شد عجما اسم عربى سطر وبنون است عجب كاه انا غلس است وكو
يند حب النيل است عجبه اسم عربى قسمى از خاكينه است كه كوكو نامند
ودر خبيص البيض مذكور شد عدس بفارسى مرجومك نامند برى او
كوچك مايل بتدوير وتلخ است وبستانى پهن ومدور ودر قوتش تا سه
سال باقى است ودر حرارت مايل باعتدال ودر دوم خشك وبعضى
در دوم سرد وخشك دانسته اند جالى جلد وجرم او قابض وآب طبيخ او
مسهل ومزورهٔ او با روغن بادام بعد از دفع تبها مانع نكس ومطبوخ
مقشر او با سركه مقوى معده وبى نفخ است وبغير سركه نفاخ و
آب طبيخ او جهت سرفه ودرد سينه ومضمضهٔ او جهت قلاع وخناق
وفرو بردن سى عدد مقشر او مصلح فساد معده وضماد او با عسل جهت
قروح غايره وبا سفيدى تخم جهت نمله وحمره وشقاق وبا برك كرنب
جهت ورم پستان وانجماد شير ومطبوخ او در سركه جهت تحليل خنازير
واورام صلبه وبا روغن كل جهت اورام مقعد وورم حارهٔ چشم وبا
تخم خربزه منقى بشره ومانع رداءى خصا وبا اكليل الملك وآب
به جهت نزلات وسوختگى او وجهت سفيد كردن دندان واسترخاء
پلك چشم مفيد واكثار خوردن او مظلم بصر ومولد سرطان وجذام
ومالنخوليا ومحرق خون وباشير بيهما مولد استسقا وقولنج ومضر توابد

ومورث عسر

ومورث عسر بول واحتباس حيض ومصلحش روغن كنجد ومخش او بابرك
واستعمال كوشت فربه وسركه است عدس المر تخم نوعى از سوسن برى است
ومذكور شد وكويند اسم علف است عدس الماء نوعى از طحلب است كه خزو
الضفادع نامند عدس رنا كندش است عدس جبلى بنفر است عذبه
بذال معجمه ثمر الاثل است ودر اثل كذشت عروق الصفر بفارسى زردچوبه
كويند وآن بيخ نباتى است بركش شبيه ببرك كشنيز ومايل بكبودى وساقش
بقدر زرعى وبادبك وپرشعبه وپربرك وكلش ما بين سفيدى وزردى
وآب بركش مايل بسرخى وثمرش مثل خشخاش وقسم صغير او ماميران است
در سيوم كرم وخشك وجالى ومفتح سدهٔ جكر وجهت يرقان واستسقا
نافع وضماد او جهت جرب وباشراب جهت نمله وذرور او جهت خشك
كردن زخمها وخاييدن وسنون او جهت درد دندان واكتحال او جهت
تقويت باصره وبياض رقيق ودر مرهمها جهت تحليل اورام وقروح نافع
وبغايت مضر دل ومصلحش ليمو وترنج وشربتش تا دو درهم وبدلش ماميران
است وكويند قوة الصبغ است عزن اسم عربى زوايدى است كه در حوالى
سم وزانوى اسب وشتر ميباشد ودر مزاج وافعال مانند سم است ودر
ظلف مذكور شد وسابيدهٔ او بقدر نيم درهم با سركه جهت صرع وطونى وبا
آب سرد جهت جميع سموم وبخور او جهت اختناق رحم مفيد وكويند چون صاحب
تب ربع او را بقصد رفع تب از حيوان جدا كند دفع تب او ميشود ومجرب دانسته
اند وبلغت اهل شام نوع سفيد هيوفاديقون واعرب ميثا مند عرعر سرو
كوهى است واو از سرو كوتاه تر وكوچكتر وثمرش بقدر فندقى وبا اندك شيرينى
وغير ثمر ابهل است در سيوم كرم وخشك ومقاوم سموم وبا قوت قابضه
ومسخن ومدر بول وحيض ومفتح سده وجهت درد سينه وسرفه ومغص
وكزيدن هوام وضعف معده وبواسير وذرور منى وودى ومذى وشكافتن
شدن عضل ودر مرهم وجلوس در طبيخ او جهت اختناق رحم وضماد او جهت
قطع عرق وتقويت بدن نافع ومورث خشونت سينه ومصلحش كتيرا وشيره بنفشه
يك مثقال است وكويند نكاه داشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول

وعظمت در نظرها است **عرق** آنچه از حبوبات وکلها وادویه یابسه ومایعه تقطیر
کنند ومسمی باین اسم است وسریع النفوذ ولطیف تر از اصل آن چیز وعرق
ناخواه وداروچینی بهتر از اکثر عرقها است وعرق شکر وعرق شراب وخرما
وامثال آن قوی تر از اصل او وسریع الاثر واکثار آن محرق خون ومورث امراض
حاره ومهلک است وعرقی که مخزن حقیر در دستورات مذکور است در
منافع قایم مقام شراب ودر بعضی آثار از آن قوی تر وبی اسکار ودر غایت نفع
بخ است **عرق بید** ماء الخلاف است **عرق کوشت** ماء اللحم است **عرطیثا** اسم
سریانی اذربو است **عروق الصباغین** فوة الصبغ است وکویند اسم عروق
الصفر است **عروق الزعفران** عروق الصفر است **عروق الخمر** فوة الصبغ
عرق بکسر اول وثنیه نباتا نست **عروق البیض** مستعجل است **عروق البحر**
اسم جنس صموغ است وکویند مخصوص علک البطم است وجمعی مخصوص فلغو
نبا دانسته اند **عرق الجبال** ققر است **عرق الحمرا** باصطلاح اکسیریان
مقطر موی سر انسان است **عرق العروس** طلق است **عرق النور** بلغت
شام دنبل الحروف است **عرق الفالوذج** بلغت بغداد صنف اول توغنسا
عرق الکافور وعرق الطب زنباد است **عراد** الخوانست **عرق اللطف**
بیخ کبر است **عرق الانجبار** بیخ انجبار است **عروس** بلغت اکسیریان
کبریت است **عرق السوس وعرق داود** اصل السوس است **عرق** قسب
عرفج بری بکمون است **عرعر بری** قسم کوچک شربین است **عرصم**
اسم یمنی بادنجان است **عرمضان** اسم عربی جند فوفا وبخور الاکراد
عرائس السنبل بلغت مصر لشنین است **عرم** سماریس است **عرصف**
کمافیطوس است **عرمض** اسم درخت سدر بری است وطحلب وحب
الغار را نیز باین اسم خوانده اند **عرق هاد** اسم فارسی عرق شکوفه نارنج
است **عرطب** خسک است **عروسک** اسم فارسی بنفشه است **عروسک پس
پرده** اسم فارسی حب کاکنج است **عزبرا الکبیر وعزبرا الصغیر** قنطوریون
کبیر وصغیر است **عسل** بفارسی انکبین است وبهترین اوصاف ما یل بسرخی
وقوام دار است که با اندک حدت وخوش طعمی وبی سموم باشد وبعد از آن

سفید وزبون ترین او سبز وسیاه وخشک وتلخ وکهنه است که زیاده بر دو سال
سال مانده باشد ودر غایت حدت میباشد ومورث جنون ومحرک اخلاط
ومهلک اند وعسل خام مسهل اخلاط لزجه ومحرک سرفه ونفاخ وموافق
معده ودرد آن وورم امعا وصالح الغذا ودیر جلا وحدت قوی تر از آتش
دیده ومهیج قی است وعسل کف گرفته دانقود وانضاج وغذائیت
بیشتر است وبی نفخ ومدر بول ومسکن سرفه است ومجموع آن در آخر
دویم گرم ودر اول آن خشک وجالی ومقطع بلغم ورطوبات ومقوی
جوهر حرارت غریزی وجاذب رطوبات از عمق بدن ومفتح دهنهای رکها ورسان
سموم بارده وحافظ قوت ادویه ورساننده آن باعضا وجهت فضول دماغی
وسینه وقصبه ریه ومعده وجکر وسپرز واستسقا ویرقان وحصاة وعسر
بول وفالج ولقوه وامثال آن وانواع ریاح وتقویت اشتها وباه وممزوج او با
آب مرطب اعضا ومدر بول ومنقی قرحه مثانه است وبالخاصیه مسکن
مغص وتشنکی وقی کردن بان جهت دفع ضرر افیون وسموم بارده وبا
روغن شونیز جهت مفاصل وتقویت باه مجرب وبا آب زیره جهت دفع
ضرر نظر وکزیدن سگ دیوانه واکتحال او با آب پیاز جهت بیاض ومغه
وحکه وجرب ونزول آب وبا انزروت ونمک سنگ جهت ریاح ورطوبت
کوش وشقیقه وچرک آن نافع وبا عذبه جهت تنقیه زخمها وبودن کوشت
زیاد والتیام آن مجرب وبا نوشادر جهت بهق وبرص وطلای او حافظ
میت از فساد ومانع تعفن از کوشت وپیه ومرطبات وحافظ قوت تمام
اشیا وبا سرکه ونمک جهت تحلیل اورام ودفع کلف وحول آن جهت علاج
دحمه نان نفاس وضماد ش جهت دفع قمل وچرک وقوی کردن قضیب که
بعد از حمام مکرر ضماد نمایند وبا آرد کندم جهت کشودن دمل ونضج اورام
وبا ورد او وند طویل وکرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب وبخلاف سایر
شیرینها جهت قروح لثه ولهات وتقویت دندان مفید است ومطبوخ او
با شبت جهت دفع آثار ضربه وقوبا وغرغره او جهت پاک کردن جراحات
حلق ولوزتین وحقنه او با آب با ونمک ناسه وورم جهت قرحه

امعا بغدبل ومضر محرورین وسریع الاستحاله بصفرا ومصدع ومفسد دماغ
حار ومصلحش سرکه وکشنیز ورُبوب ترش وآب میوهای ترش وقدر شربتش
پانزده مثقال وبدلش دوشاب انکور نیست وازخواص مجربه عسل است
که چون زن حامله باآب شربت نموده ناشتا بنوشند باعث مغص کردد
ودر غیر حامل این اثر مفقود است عسل داوود اومالی است ومذکور شد
عسل طبرزد شیرهٔ نبات است عسلج اسم مصری بیخ عرطنیثا است وصنف اخیر
بخور مریم نیز نامند عسالیج شاخهای تازه ورستهٔ اشجار است که هنوز مستحکم
نشده باشد عسل لبنی میعه سایله است عسل القصب آب نی شکر است
عسل البلادر رطوبت سیاهی است که در جوف بلادر است عسل خشک
خشک انجبین است ومذکور شد عشبه مخفف عشبه النار ولغت اندلسی وآن
یاسمین بری است ودر طباق گذشت ومغربیها وفوتنج ویاسمین بری سابرولا
بات ضعیف الاثر ند ونیز بر ویسل وطریق خوردن عشبه در دستور مذ
کور است وجمعی که او را در همه مواد نایب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی
ندارد بلکه جهت مفاصل مزمنه وصاحبان مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی
ودر سایر امراض وامزجه ضرر او زیاده بر نفع است وسفوف او هر روز بقدر
یک مثقال با نبات تا یک هفته وزیاده بر آن جهت مفاصل مزمنه مجرب ودر
بعضی امزجه حقیر او را قوی تر از طبیخ او یافته است وضماد او با گلاب جهت تسکین
دردها وتحلیل اورام بغایت نافع است عشبه الباغ کراث بفتح کاف است
عشر در سکر العشر گذشت عشرق بلغت حجاز سنا عریض الورق است و
بعضی گویند مرو است وابن تلمیذ گوید گیاهی است برگش شبیه ببرگ عاز و
سرخ وخوشبو وعروسان استعمال میکنند وبعضی غیر آن دانسته
عشقه نباتی است مثل لبلاب وبسیار کم برگ وشاخهای او بغایت از
لبلاب قوی تر ودراز تر وبهر درختی که بپیچد خشک کند لهذا عشق مشتق از
اوست وتخمش شبیه بمحلبه واز آن کوچکتر ودر رنگ این لون مانند وبعضی
اطبای این زمان تخم او را اکثوث دانسته اند عصی الراعی کبیر وصغیر میباشد
وکبیر نر وصغیر ماده است وبفارسی کبیر را سرخ مرز نامند تخم وساقش سرخ

وبرکش

وبرکش مایل به بنفشی ودر باغها بسیار است وصغیر او را در رنگ این خاک تره گویند
برک وساقش سبز وکوچکتر از کبیر وتخمش سفید وگویا خاکستر بر آن پاشیده اند
وتخم هر دو قسم او در زیر برگها انبوه ودر افعال کبیر او از صغیر قوی تر وهر دو در سیوم
سرد ودر اول خشک اند ورادع ومدر بول ومبرد ومسکن حرارت باطنی و
ظاهری وقابض وقاطع نفث الدم وآب او قاطع حیض وجهت قرحه امعا
ونفث الدم سینه واسهال مراری وقی صفراوی وتبهای دوری وضماد
آن جهت باد سرخ واورام حاره ومنع انصباب مواد وجراحات تازه نافع و
حمول آن قاطع حیض ومضر بریه ومصلحش انجره وقدر شربتش از آب او تا نیم
مثقال است عصفور بفارسی گنجشک وبترکی سرچه نامند بری واهلی
میباشد ودر دوم گرم وخشک وبری از اهلی یابس تر ومحرک باه ومسخن بدن
وموافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند وآب گوشت آن ملین طبع
وجرم آن قابض وجهت استسقا وفالج وامثال آن وضعف جگر وبوقار
وجهت ضعف باه خصوصاً تخم ومغز سر آن که در وقت هیجان گیرند بغایت
مفید وتخم او در تسمین بدن بعد بل ومغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه وشرب
وحمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر وخون او وذبل او جالی بیاض
عین وذبل او جهت کلف وثالیل مفید ومضر محرورین ومصلحش آب انار و
امثال آن واستخوان سائیدهٔ او مقوی معده وجهت سعال نافع وتبشلهٔ
او بغایت مضر احشا است وچون موی مقعد گنجشک را بالشکره دن تقیه
گوش بدارند در حال درد از ساکن کند ومجرب است وچون مجموع اجزای او
پاک کند سوای سر وقدری در آشیانه زنبور عسل بیا ویزند تا از نیش مگس
عسل کشته شود وانگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهت
استرخای قضیب ونعوظ مجرب است عصی الرطب سیلان است عصا
سوس رب السوس است عصاره آب افشرده نبات است اعم از آنکه خشک
کنند یا نکنند وهر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصب وعصاب
شبطرج است عصفر احریض است عصفر بری بادآورد است عصفور
نبمی گویند بلغت مصر اشنه غاز است عصبه ونجان سلیمانی است وگوید

فوس است عصب نوارس است عصارهٔ خشخاش اسود افیون است
عصارة القرظ اقاقیا است عصارة مامیثا شیاف مامیثا است عصفور
الشوك قفر است عصفور السباح صفر لفون است عصفره حبزی بری
ست عصفور الجنة خطاف است عصی هرمس حلبوبا است عصلا
خنضی است وگویند اسقیل است عضاه بضاد معجمه اسم جنس اشجار کو
چك خاردار است عضابات اسم جانوران گزنده است عضابد ضخ
عفرس خطمی بری است عطشان دمبنا فوس است عطب قطن است
عطفل بهرامج است عطارده اسم رومی سنبل رومی است عطموس اسم
عربی حمار وحشی است عظرمنسم حب المنسم است عطارد بلغت اکسیریان
روح توتیا است وبعضی زیبق را باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان
وبترکی سموك نامند واکثر خواص استخوان حیوانات است ودر ضمن اصلی
آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دوم
سرد ودر اول سیوم خشك وسوخته او در آخر سیوم خشك وشرب او جهة
صرع مجرب است خصوصاً پوسیده او وجهة عرق النسا ومفاصل
اسهال وقطع نزف الدم نافع وجهة تب ربع بشرطی نشادر آن ندانند
مجرب است ودود آن جهة ناصور واکله مجرب است خصوصاً با اندك صبر زرد
وآشامیدن سوخته کهنه او با سکنجبین جهة ورم سپرز وبا عسل بغایت
مقوی باه ودود او جهة قروح اعضای عصبانی وبا سرکه جهة سوختگی
آتش وبا ماء الشعیر جهة آثار آبله وغیر آن نافع وقدر شربتش تا دو مثقال است
وگذاشتن دندان آسیای انسان با استخوان بال هدهد در زیر سرنایم موجب
عدم بیداری وبستن ما دام میگیرند آدمی وبا خود داشتن مانع احتلام
ودفن کردن کاسه سر در زیر برج کبوتر سبب کثرت ایشان میشود وچون دو
دندان نیش سگ وگربه را در میان جماعتی بیندازند وایشان ندانند باعث
خصومت ایشان میشود وچون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که
شکسته وبوطرف شده باشد بگذارند التیام می یابد وضماد استخوان سنگ
پشت با صبر موی را مثل نوره میبرد ودر دفع زخمها بعد بدل است عظم

النبق عرن است عظام اسم عربی سالامند راست عظلم کاه نیل است و
قطب را نیز نامند عظا نوعی از صدف است عفصبج نوعی از بلوط است
ومذکور شد عفار اسم عربی قطف است عفص بفارسی مازو نامند درخت
او مثل درخت بلوط است ودر بعضی بلاد یك سال بلوط بار میدهد و در
یکسال مازو وبهترین او سبز بی سوراخ وقوتش تا سه سال باقی است در دویم
سرد ودر سیوم خشك وحابس حیض وقابض اسهال وعرق وطبخ او جهة سیلان
رطوبات رحم وسفوف او با زرده تخم مرغ جهة قرحه امعا واسهال کهنه وضماد
پخته او جهة جمع ادرار مقعد وخروج آن ودفع بدبوئی عرق وبا سرکه جهة
قوبا وبا دسرخ وسیلان حیض وبرآمدن ناف اطفال نافع وسوخته او قاطع سیلان
خون از دهن اعضا ومجفف قروح ومانع نمله وآکله وسنون ومضمضه طبیخ
او جهة قلاع وتقویه لثه ودندان وکرم آن واکتحال او جهة دمعه وسلاق
وجوب وآب او جهة سیاه کردن موی واستحکام وفلك مداد موثر ونقوع
او قاطع رعاف است ومضر سینه وحلق ومصلحش کثیرا وشربتش یك مثقال و
بدلش پوست انار است عقیق بهترین او سرخ وزرد وسفید است در
دوم سرد وخشك وسوخته او لطیف تر ومقوی دل ومفتح سدهٔ سپرز
وجگر وریزانیدن حصاة ودافع خفقان وآشامیدن ودود آن قاطع نزف
الدم جمیع اعضا وسوخته او مقوی لثه ودافع سستی آن ودندان منحرك ومقوی
باصره وانگشتری او باعث هیبت در نظر خصم واستجابت دعوة است ومضر
گرده ومصلحش صمغ وشربتش تا نیم درهم است عقرب باصطلاح اکسیریان
اسم گوگرد است وبعربی اسم کژدم است فارسی آن شباله وجراره والوان میباشد
باشد وانچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شباله نامند وانچه دنباله را
کشد جراره وار وشباله کوچکتر میباشد ودر بعضی زرد وسیاه ویر دار است و
بهترین او در هلاوشباله است ومجرب رسیده که چون آنجوهای آب ندیده
واندك آب پاشیده بروی هم بگذارند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار
از آن متکون میشود در آخر سیوم سرد وخشك وشکافته او را چون بر موضع
گزیدگی عقرب بربندند جذب سمیت میکند وآشامیدن برشته کرده او جهة

قرحهٔ سینه و سرفه و دفع سم عقرب گزیدن مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهت
جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین
موش بقدر نصف او جهت تقویت بصر و طلای او جهت ساقط کردن
دانه بواسیر و دفع برص و بهق و غش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر
تر است و روغن او که روغن او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون
که باذای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند
جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او بر روغن
زیتون که بحد سوختن رسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب بعد از
و بستن یکعدد عقرب قد بدکرده بران زنی که همیشه اسقاط جنین
شود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب دافع فالج و از
مجربات شمرده اند و آشامیدن آن مضر و به مصلحش گل ارمنی و تخم
کرفس و شربتش تا نیم درهم است **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار است
سرش بزرگ و خارهای سفید بران رسته و نیش آن حیوانست و گزیدن
او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشا
وت و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است **عقاب**
باصطلاح اکبریان نوشادر است و در لغت اسم طایری سبعی معروف است
و بفارسی آلوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او
محلل اورام و زهرهٔ او جهت نزول آب و بیاض و تقویت بصر و ذبل او جالی
کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف از کلاغ
ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بترکی صقصقان و در اصفهان غلاجاره نامند
گرم و خشک و ردی الکیفیه و در خواص قریب بغراب اقع است و اکتحال
زهرهٔ او مورث محجوبی در نظر خلایق است **عقار کوهان** عاقر قرحا است
و گویند فادانیا است **عقار** خمر است **عقار عرطنیثا** آذربوا است باسم
سریانی **عقار الحبرون** اسم سریانی شراس است **عقار اسوسالی** اسم
سریانی بوسا است **عقاقیر** اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق

دوا است

دوا است **عقبان** اسم عربی ذهب خالص است **عقیلا** اسم عربی عروه است
عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریون است **عقید العنب** میفختج است
عقدة بلغت مصر چوب زرشک است **عکوب** نوعی از حرشف بری است
برگش باسفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود
و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت مبهی است و سایر خواص او در حرشف
مذکور است **عکبر** لغت بربری است **عکه** عقعق است **عکرش** اسم صنف
اخیر ثیل است و بعضی گویند راسن است **عکر** ثفل و درد چیزهاست
و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و آن در اکثر امور قویتر از روغن
و غلیظ تر و کثیف تر از آنست **عکبر** نزد جمعی موم که عسل است که در آشیانه
زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکوائر است که بفارسی موم
گویند و آن موم سیاهی است که رخنهای آشیانه را بان مسدود میکنند در آخر
دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت
سرفه کهنه و ضمادش جهت اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه
و سقطه و دفع خوف نایب مناب مومیائی است و لهذا مومیائی نخله نامیده
اند و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با عسل که با آب
کرده باشند بنوشند **علبوق** نباتی است خاردار و در برگ و گل شبیه
بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل لذف و توت سیاه و در دیلم تموشه و
بترکی بگوونکان نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در او غالب تجد
درجه دوم و جمیع درجه منافع او را مجرب یافته اند همه اجزای او رادع و حابس
نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشا و عصارهٔ برگ و ثمر
تازه مسحوق او با اندک صمغ جهت امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قروح
و دمعه و ورم و ناخنه نافع و کشایندهٔ دمل و التیام دهندهٔ زخمها و حابس
اسهال و فضلات و خون است و جهت بواسیر و سحج مفید و خائیدن
برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بد بوئی دهان و آشامیدن او با گلاب در
در حین حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاد شدن آکله و نمله و دافع
زخمهای سر و برآمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد

بان وثمر او قابض تر از ساير اجزای او ومقوی معده وبيخ او در تراشيدن سنگ مثانه
وگرده وطبيخ برگ وثمرش سياه كننده موی ومضر گرده ومصلحش شكر
وقدر شربت از عصاره وشكوفه او سه درهم است وقسم كوهی او بستانی
كم خار وساقش سفيد وثمرش مايل بزردی ودر افعال مانند جبلی
وشكوفه او محلل است علیق الكلب نباتی است نسبتا بزرگتر از
عليق وشبيه بدرخت مورد وبرگش عريض تر از برگ مورد وشاخ
های او باخارهای صلب وگلش سفيد وثمرش مثل زيتون وسبز
وبعد از رسيدن سرخ ميشود ودر جوف او چيزی مانند پشم وخوردن
جوف او مهلك ودر التيام جراحات مجرب دانسته اند ومستعمل از آن
ثمر اوست كه جوف او را پاك كرده باشند طبيخ او با شراب بغايت قابض
طبع وحابس بول است وگل او سرد وخشك وقابض ومجفف وجهت
اسهال دموی وصفراوی وضعف معده وذرب ونفث الدم سينه نافع
است علق بفارسی زلو ودیوچه وبتركی سلوك نامند كرم سياهی است
بقدر انگشتی واز آن بزرگتر وباخطوط سبز ودر آبها وزمينهای متعفن
بهم ميرسد ودر امر جذب خون از اعضای ضعيفه وصغيره كه قابل محجمه باشند مثل
پلك چشم وبدن ودندان بدل حجامت است در دوم سرد وخشك وسوخته
او جالی آثار ومفتت حصاة وقطور او با روغن بنفشه جهت حرقة
البول وقرحه مثانه مجرب يافته اند ومسحوق او با صبر مجفف بواسير ولعوق
او با عسل محلل خناق وطلای نخته او در روغن زيتون جهت قوی كردن
قضيب بغايت موثر وضماد سوخته او با سركه با آب بلح جهت منع روييدن موی
كه كنده باشند مجربست علیق القدس عليق الكلب است علك اسم چيزی
است كه قابل مضغ باشد واز هم نريزد مثل سقز ومصطكی وامثال آن
علك الانباط علك البطم است واسحق بن عمران گويد صمغ درخت پسته
است ومنافع مثل سقز علك البطم بفارسی سقز وباصفهان قند
رون نامند وآن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم وخشك و
محلل وملطف ومدر بول ومقوی هاضمه وباتفاق حكمای يونان و

دوم

دوم در جميع افعال بهتر از مصطكی است وشرب او با عسل جهت زخمهای باطن
وباسنده روس وذروره تخم نيم برشت جهت شكستگی اعضا بهتر از موميائی
ودافع اعيا است وچون يك وقيه او را با دو وقيه پيه بز ودو قدر مضاعف
بگدازند ومجموع آن را دو دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان
وسرفه رطوبی بیعدیل وچون ضماد كنند جهت كجی ناخن ودرد اعضا و
شقاق مزمنه خصوصا با قدری شنجرف مجرب است وتضميد علك
البطم جهت تنقيه زخمها وگوشت آوردن وجذب خار وپيكان و
رطوبات فاسده از بدن وبا روغن زيتون جهت تحليل ورم وشكاف
عضل وقوی كردن عصب نافع وخاييدن او جهت جذب بلغم دماغ
وتحليل رطوبات معده وتنقيه حلق از اخلاط لزجه مفيد ومضر محرورين
ومصلحش سكنجبين وگويند مضر عصب است ومصلحش عسل وقدر شربتش
يك مثقال علفه طفسيفون است وگويند اسم صبر است علف هندی
اسم فارسی ماسفودون است علق وعلقی صبر ونبات وست علس
سعتر است علوفن بيونانی مبقج است علك يابس قلفونيا است
علك رومی مصطكی است علف رطب خشك است علقم اسم جنس
نبات تلخ است وگويند مراد ازو قثاء الحمار است وبعضی گويند حنظل
است علم بلغت اكثر يان ذونبج است علوفس خباذی است علسی
نبات صبر است علث خنده بلی است علجا قراح است عمرد كرفس بری
علج نوعی از خربزه است وگويند كه با تخم او خورند عماد نبك است
عنبر رطوبتی است كه مانند موميائی وقفر منجمد ميشود واز جزيرهای دریای
عمان وبحر مغرب وچين در وقت جذب ومد دريا داخل بحر ميگردد و
صاف او بر روی آب از تحريك موج مجتمع ومايل بزردی ميشود واو را شمامه
نامند وآنچه مخلوط بخاك وريك است بجهت ثقل در قعر آب مينشيند واو را
صفايحی وسياه ميباشد عنبر نخته نامند وبهترين او اشهب مايل بسفيدی
است كه با دهنه وخوشبويی باشد وبعد از آن مايل بزردی واز رقی و
بعد از آن مايل بسبزی وزبون ترين او سياه صفايحی وقسم بلعی است كه

ماهی او وافر و مبرد و بجهت اضرار و رد میکند با آنکه از جهت افراط ضرر و محلل
کشنده باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او آنکه از لادن و کچ
و موم و عنبر سیاه با وزن مخصوصه ساخته باشند و از عنبر مصنوع
تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خائیدن منقطع نمیگردد و عنبر
در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و
محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتهائی که از شرب دوا و از
جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و با
الطبع دافع امراض بارده دماغ و بالخاصیة دافع امراض حاره آن و جهت
جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و
خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و
یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل
و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او
با ماء العسل جهت اعاده باه مشایخ و طلای او با غالیه و روغنهای
حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت
لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت
درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی
و کریه انتشار هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر است و
باعث غلیان خون و دفتان و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور
و میوه های سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره دافع امراض بارده دماغ
و سدد آن و گویند مضر امعا است و مصلحش صمغ عربی و نزد بعضی مضعف
روح کبدی است و قدر شربتش یکدانگ و یک مثقال او که با دو چندان
بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی تا سه دفعه در یکروز خورده شود تفریح
او بحد مستی میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفران است عنب
بفارسی انگور و بترکی ازوم نامند بهترین او نازک پوست شیرین بزرگ
دانه کم تخم است در آخر و در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوه ها
و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون و

مولد خون

مولد خون صالح و جهت فربهی گرده و دفع مواد سوداوی و احتراق خلط
نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره
و دانه او مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین
طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش است و آب
سرد بعد از انگور بغایت مفسد او و مورث استسقا و تبهای عفونت و
بعد از چیدن او باید دو روز تناول نمایند و ما بین دو طعام خورده
شود و طاقه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا
و سوخته او جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع و پوست
او مولد ریاح و بسیار بطی الانهضام است و انگور فارس و عفص مایل
بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثقل او را با روغن زیتون
جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت
محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و
بترکی قوش ازومی و در اصفهان تاجریزی گویند و انواع میباشد
بری و بستانی و هر یک آن نوع ماده و نر میباشد و قسم نر او کاکنج است
و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است
و قسم ماده بری را عنب الثعلب مجبن نامند و قسم ماده بستانی که به
لغت مغربی فناء نامند عنب الثعلب معروفست و او مطلق و مراد همین
نوع است نباتی است ما بین شجره و گیاه و پوشاخ و برگش مایل بسیاهی و عریض
تر از برگ بادنجان و دانه او مایل بزرد و سرخی و از نخود کوچکتر و با اندک
شیرینی و لزوجت و تخم او سفید و بقدر خشخاش و قسم سیاه غیر مستعمل
در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه
اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و دافع
اورام حاره و جهار و قی آب و باشکر محلل اورام باطنی و امراض احشا
و مسهل خلط مراری و دافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و
خفقان و جهت جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهت ورم
معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی

آتش وزخم آبله وقروح ساعیه وسرطان منفرج ودردسر وعصارهٔ او جهت
تقویهٔ باصره وقرحهٔ او وجهت دفع سیلان خبیض ورطوبت وطلای او با
نمک جهت جرب وحکه وبا نان جهت جرب وبا روغن گل سرخ وسفیداب
جهت جمیع اورام حاره وغرغرهٔ او جهت ورم حلق ودرد دندان بغایت مؤثر
وبخور ونطول او جهت ثآلیل وقطور او جهت امراض گوش وبینی نافع وگویند
مضر مثانه است ومصلحش قند وبدلش کاکنج ونزد بعضی بطباط وقدر شربتش
بتش تا پنج مثقال ودر مطبوخات تا ده مثقال واز آب او تا بیست مثقال
است وآب غیر مطبوخ او بغایت مقی است عنب الثعلب مجنون نبات او
برگش مثل کنگر وبیخ او ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید وبقدر زرعی
ودر اطراف شاخها غلاف شبیه بزیتون وبزرگتر از آن وعریض تر وبار عنب
مثل بار درخت چنار وبعد از شکفتن غلاف شکوفهٔ او سیاه وثمرش ۴
خوشه ودرون ده دوازده دانه مدور وسیاه وسست وشبیه بدانهٔ زرین
وبیخش سفید وسطبر ومیان تهی وبقدر زرعی ومنبتش کوهها ودر چهارم
سرد وخشک وبیک مثقال او بغایت مسکر وزیاده از آن تا چهار مثقال
کشنده است ودر ضمادات مواد حاره استعمال او را جایز دانسته اند
عنب الذئب بترکی مرداراغاجی گویند درخت کوهی است نر وماده میباشد
نر او بقدر قامتی وشاخهای او بسیار ومایل بزمین وچتری وبیخ او ورقش
مثل برگ انار ومایل به پهنی ونرم وثمرش بقدر کاکنج وخوشه دار ومثل
کاکنج سرخ ودر جوف او چهار پنج عدد دانهٔ کوچک وطعم او با شیرینی قلیل
وبا تلخی وبا لزوجت وقبض وگلش زرد ومایل بسبزی واز جنس وغرو ودر
آخر اول سرد وخشک ورافع نفث الدم وبیخش مایل بتلخی وبسیار مجفف
وجاذب ومحلل اورام است وبیطاران پوست او را در ورم دواب میگذارند
وتا چرک آورده به شود وماده او را برگ درشت تر وشبیه ببرگ شمشاد
واز آن کوچکتر وغیر چتری وبیخ او عود بری است وسایر اجزای او با سمیت
ودر بلاد کرمان وشیراز کثیر الوجود است وبرگش نامند وبرگ او مسکر است
بخلاف بیخ او عنب الحیة شامل ثمر فاشرا است وثمر کبر عنکبوت بفارسی

کارتنه

کارتنه وبترکی داو مچک نامند واقسام میباشد ومراد از مطلق او عنکبوت
خانگی است که در خانها میباشد وسایر اقسام را نامهای مخصوص است
مثل رتیلا ودیلا واقسام غیر آن مزاج همه سرد وضماد مسحوق عنکبوت مانع
ورم جراحات ومطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام وبا روغن گل رافع
درد گوش حار وتعلیق یک عدد او بر بازو وبخور آن رافع تب ربع ودام او
قاطع نزف الدم جراحات ورعاف ومانع ورم جراحات غیر عمیق است
وچون بسرکه تر کرده در ابتداء دمل ضماد کنند دفع آن میکنند ومجرب و
سوخته او جهت جلای باصره وتقویهٔ چشم ومنع قبول مواد وحول او
با توتیا در جهت بواسیر مفید است عناب بهترین او وسیط یا البذر شیرین
است وخشک او بهتر از تازهٔ او ومعتدل ودر حرارت وبرودت ومایل
برطوبت وقوتش تا دو سال باقی است وملین احشا ومسهل اخلاط رقیق
ومنضج غلیظ ودافع خشونت سینه وحلق وآواز وصاف کنندهٔ خون و
مولد خون صالح ومسکن التهاب وتشنگی وحدت خون وجهت سرفه
ودرد گرده ومثانه وسینه وامراض مقعد وفساد مزاج جگر وبا
سکنجبین جهت شری بسیار مفید است واکثار او نفاخ ودیر هضم ومصلح
او شکر ومویز ومقلل منی ومصلح آن عسل وادویهٔ مبهیه ماهیه ودر
مبرودین گلاب وشکر وبرگش تغییر ذایقه بحدیکه تمیز طعوم نتوان نمود و
شرب آب طبخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز دافع
خارش بدن مجرب است وذرور خشک او در دفع آکله وقروح خبیثه
مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند وپوست ساق
درخت او بتنهائی وبا سفیداب جهت قروح خبیثه بسیار مفید وشرب
نشادهٔ چوب او رافع حکه وجرب وسبج وطلای او جابر شکستگی اعضا و
بیرون رفتن وحرکت کردن استخوان است وشرب عنب سایندهٔ با طعام
او رافع قرحهٔ امعا وصمغ او با سرکه جهت قوبا وبا ادویهٔ مناسبه وبتنهائی
جهت امراض چشم مفید وقدر شربتش تا پنجاه عدد وبدلش سپستان است
عنقود اسم جنس خوشها است وعناقید جمع آن واسم مخصوص نباتی است

پرشاخ و بقدر سه شبر و برگش مثل برگ سداب و ریزه و نی شکوفه و
خوشه او سرخ و مملو از تخم و در ایجر شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی
اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضماداو دافع اورام حاره و التهاب آن
و مسکن حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم **عنم** بلغت
دیلم و تنکابن طاروش نامند و از شاخهای درختها مثل مبرو بید و غیره میروید
است برگش سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و
خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال
و سیلانات و نزف الدم و حیض است شربا و ضماداً و جولا و خائیدن
برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد وذرور او جهت جراحات تازه نافع
است **عنز** بفتح اول بز ماده است و بز غیر مذکور میشود **عناق** بزغاله
است و در جدی مذکور شد **عنزب** سماق است **عنب الجن** فاشرا
است **عنجدم** عجم الزبیب است و جمیع دانها ثمار را شامل است
عنصل اسقیل است **عنزوان** اذربو است **عنفلی** اسم یونانی
سلج است **عنلم** نقم است و ترجمه دم الاخوین است **عنقلا** اسم
عربی مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است **عوسج** قریب بدرخت
انار و پر خار و برگش تند و مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و بیخش
بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و ثمر زرد
و قسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخهای او درازتر
میباشد و ثمرش عریض و با غلاف و مجموع او در اول دوم سرد و در آخر
دوم خشک و بیخ او را هر روز بقدر یکوقیه با یک رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جذام
مجرب دانسته اند و دافع سوداء سوخته است و شرط است که در دو روز
قبل از ان اسفیدباج بگوشت گوسفند تناول نمایند و روز سوم طبیخ
مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و باید روز دیگر شرب
او که روز راحت است بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهة
قروح رطبه و جرب و اکله و حکه و دفع آثار دهنه از چوب چینی دانسته

وعصاره

وعصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره
و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و برگ طبخ شده آن که
بحد قوام رسیده باشد جهت جمیع دردهای چشم خصوصاً با سفیده
تخم با شیر دختران بی عدیل است و قطور آب برگ او را جهت دفع بیاض مجرب
دانسته اند چون یک هفته مکرر کنند و چون بیخ او را ذره کرده با مورد
بسوزانند جهت قروح و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و در رویا
نیدن موی سریع الاثر و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف
الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا
و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در واژه مبطل سحر و با خود داشتن
مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح
اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر هند و چین خیزد و گویند بعد از قطع
درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف
شود و انچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و مقشر میباشد
و او را مولد قمل دانسته اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد
و اقسام عود هر یک باسم آن بلاد موسوم اند مثل سمندوری و هندی و
غیرهما و بهترین او سیاه و صلب و براق و خوشبوی و تلخ است که در آب
نشیند و آن ماندنی است و قماری و هندی که کم رنگ تر از آن و سمندوری
را دهنیت غالب و بوی و جبلی او با خطوط سفید اند و هر چه بو روی آب
ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سوم خشک و قاطع اقسام بلغم
و در تقویه معده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و
مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و
دافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از رطوبت و برودت و
ضعف مثانه باشد و حافظ و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین
و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیا
و سپرز و تقویه باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و
بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلا

دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل
ومقعد و مصلحش صمغ عربی و کلاب و شربتش تا یك مثقال است
وعود برتی پنج قسم ماده عنب الذب است که بترکی مرط داغاجی نامند
ودر کرمان بسیار میباشد بسطبری ساعد و از ذرعی زیاده و ابلق
وبادهنیت و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف تر از عود هندی
وبدل او نمیشود عود الحیه دوائی است که او را مومن فرهی ذکر کرده
وقبل از او کسی مذکور نساخته است و آن نباتی است که از بربر و بلاد
سودان خیزد و شبیه بسوس و بیخش شبیه باصل سوس و با صلابت
وخشونت مانند عاقرقرحا و تند و در سیوم گرم و خشك و تریاق جمیع
سموم و نگاه داشتن او مانع جمیع مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار
دادن او را به بیند حس و حرکت از و ساقط میگردد و مفرح و مقوی
حواس و محلل ریاح غلیظه و قدهین مطبوخ او در روغن زیتون دافع
عرق النسا و دردهای بارده است و شربتش نیم مثقال است عود
العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بیخی است بقدر انگشتی سر او
سطبر و طرف دیگر باریك و انبوه شبیه بگیاه برنجاسف و برگش
ببرگ زیتون و قد او کوچك و شبیه ببابونه و تند بوی و عطسه
آورنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال مینمایند تازه او در آخر
دویم گرم و خشك و خشك او در آخر سیوم یابس و معطش قوی و جالی
ومحلل و ضماد او دافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است
عود البشر نزد جمعی چوب انا غورس است بسبب خاصیت او در تیسیر
ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و لیسر آن چوب خطمی و چوب محلب
وقوم دیگر را دانسته اند عود الفرج نزد بعضی عاقرقرحا و نزد جمعی وج
است و برخی گویند بیخی است با حدت و نبات او شبیه برازیانه و
بقدر قامتی و شاخهای او مثل ریباس عریض و در شام بسیار است
در سیوم گرم و خشك و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی
خواص مانند عاقرقرحا است عود البخور عود قماری است عود

عود البرق دار شیشعان است عود الریح اسم مغربی راغبس است و نزد
جمعی فاداینا است و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وج است عوسیا اسم رومی
تبباسه است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور
شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند و
در جمیع افعال از آن ضعیف تر است عود الفالوذج ابو حنسا است
عود الوج وج است عود صلیب فاداینا است عود الذریره محروث است
عهن صوف است عبنون سنای بلدی و در مغرب کثیر الوجود است
ساق و شاخهای او ما بین سیاهی و سرخی است و دراز و باریك و صلب
ومملو از برگ ریزه و شبیه ببرگ مورد و در هر شاخی گلی مدور بقدر دری
ومایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند
در اول سیوم گرم و خشك و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهت
درد ورك مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشا است و صنف دیگر او شبیه
بقسم اول و شاخهای او درازتر و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم
وسودا و بغایت تر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال آن نافع و مغثی و
مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است عین الدیك بفارسی چشم خروس
نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بپهنی و درختی و قریب
بدرخت فلفل و شبیه خوشه او بطم و از جبال دکن آورند و نزد بعضی تخم بقم است
در سیوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند مفرح و مقوی اعضا و بغایت
مقوی باه و مولد منی مجلیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها او
مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی حافظ الصحه است و مصدع محرورین و مصلح
او کشنیز و شربتش یك مثقال و باید با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند
عید بکسر اول نباتی است کوهی و شاخهای او بی برگ و گل دار و در دفع جراحات
تازه قوی الاثر دانسته اند عین الهدهد اسم مغربی آذان الفار رومی است و
در افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انگور و
بلغت مغربی نوعی از آلو است و اقحوان و انبز نامند عین الاهلی اقحوان است
عیوب آذان الفار است عبسر بلغت اندلس رعی الحمار است عین السرطان

سپستان است عین العجل بلغت شام اسم صغیر الجواست عبدان اسم جنس
شاخ نباتاتست و بلغت شام دار شیشعان را نامند عبرزان دغو و جبلی
است عبثان اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و
نزد بعضی سفیدار است عبدان الخطاط آذان الغنم است عین الحیوان
بلغت اکثر یونان زیبق است عین الهر سنگی مشهور است و در طب نفعی
از آن ذکر نکرده اند حرف الغین غافث بثای مثلثه و کسر فا شکوفه آن نیست
گیاهی است کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و با عفوصه و برگش دراز و عریض
و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه
سال باقی است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جلا و مفتح سده
جگر و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسهل اخلاط
سوخته و حاده و دافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و قدر و مجفف
والتیام دهنده زخمها و حمول او مدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است
و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و نصف او افسنتین و شربتش و
سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختی است که تا هزار سال
میماند و طار نزد یونانین بغایت محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون
و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوستش و دهنش سیاه
و مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و
دانه او خشک تر از سایر اجزا و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضمادش را
جهت گزیدن زنبور و بانان و بدستور با آرد برشته جهت تسکین درد
های حار و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در
خانها جهت گریزانیدن زنبور و هوام و آشامیدن آن مقی و افراشش با
گریختن هوام و مگس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق سموم و کشنده
جنین و مقوی فهم و دافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه
و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و وسواس و صرع
و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و ریه و قطور
او با روغن گل سرخ و سرکه جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت

بهق و تحلیل

بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سادج است و با
حب محلب و با خطبانا یا بادام و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح
آن کثیرا و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط آن جهت لقوه و جلوس در
طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نیم قیراط
جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او جهت قضای
حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و
گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد
ازدواج میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را بپخته انجه بروی
آب ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه تازه او با روغن زیتون ترتیب
دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و دافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده
و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و فرطوبیه و اختلاج
اعضا و سعوط او جهت شقیقه و شربا و کشنده کرم معده و مغشی است و نوعی
از غار باشد که یونانی خامادفنی گویند شاخهای او بلند تر و برگش عریض تر و
خشونت او بیشتر و در مغرب بار او در باغت کنند حمول عصاره او مدر حیض و شرب
برگ او با شراب مسکن مغص است غالیون در قانون در حرف عین مذکور و
و یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه نبات آن حکم پنیرمایه دارد در بستن شیر
برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای ایستاده میروید در
اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهت سوختگی آتش
و قطع خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و
در دوم تر و بغایت محرک باه است غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر
از اوردک و در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظ تر و روغن او محلل و مفتح جهت
ریاح و پیچش شکم و استسقا و مفاصل شربا و ضمادا نافع است غالینس بلغت
یونانی معنی منزل الواحد است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوس
بواو نیز آمده و در طبرستان بپیم نامند و در بستانها و خرابها بسیار میروید و
بقدر نبات الجزر و برگش با ملاسه و بدبوی و گلش سفید و چتری و ماننده گل
شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میشود و

دارالمرد سرکه را بان رنکین میسازند بیخ او سفید و با مجویف در سیوم گرم
وخشک ومحلل خنازیر واورام صلبه وسرطان وقروح خبیثه وورم فرجین
انثیان خصوصاً چون برک وشاخ او را باسرکه روزی دوبار ضماد کنند
وخوردن ساق او بجای سبزی جهت سرفه کهنه وربو وضیق النفس
وربو ودرد سینه بعد بل وچیزی دیگر را قایم مقام او ندانسته اند ومفتح
سدد ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ومحلل ریاح وجهت جرب و ورم
بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید وشربتش تا پنج درهم است وآب او با روغن
زیتون جهت پاک کردن چرک معادن موثر است ونقیع بیخ او بقدر ده درهم
مسهل قوی بلغم وسوداء رقیق سریع العمل است غاریقون چیزی است که
شبیه به بیخ و از جزو بوریای دوم آرند ودر جوف درختهای انجیر وجوز و
امثال آن بسبب تعفن متکون میشود مانند قارچ که از درخت بلوط بهم رسد
وبهترین او سفید سبک وزن است که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات
وبزرک مقدار میباشد واین قسم را انثی نامند وقسم دیگر او با طبقات ودر
صفات بخلاف انثی است واستعمال او جایز نیست وقسم سیاه او از سموم
وزرد وسرخ او قریب بسموم مند وشرطست که بدون کوفتن بر روی بودن
بمالند تا لطیف او بگیرند وقوتش تا چهار سال باقی است مرکب القوی و
در دوم گرم وخشک وبا حلاوت وتندی وتلخی ومسهل بلغم وسودا و صفرا
صفرای مخلوط بهم ومحلل نفخ ومقطع مواد غلیظه ومفتح سدد جگر و
کرده و پادزهر گزیدن افعی وعقرب وبغایت مقوی عصب وجاذب مواد
از اقاصی بدن ومقوی دل ومفرح بالعرض ومدر بول ودافع درد عضل
وبا هلیله کابلی ومصطکی منقی دماغ ودافع شقیقه ودرد سر مزمن وبا
رب سوس وانیسون جهت درد سینه وسرفه وضیق النفس وامثال آن
وبا آب جهت قطع نزف الدم سفید وبا قاقیا جهت صرع وبا ریوند
چینی جهت امراض جگر ومعده وبه تنهائی جهت ترش شدن طعام در
معده وتولات وبا آب رازیانه جهت سنگ کرده ومثانه ودرد احشا وکرم
کرده وباشراب جهت سموم وبا سکنجبین جهت سپرز ویرقان سدی

وبا مثل او اسارون جهت استسقا وبا عسل جهت قولنج وانواع ریاح وبا صبر
جهت عرق النسا ومفاصل وتبهای نوبه ولرزه وامراض اعصاب واعشاق رحم وقرحه
آن وبا جند جهت اقسام قولنج وحقنه او جهت تنهائی وبائی وقولنجها وغرغره او
با سکنجبین جهت ورم بارده حلق نافع وداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و افعی
زیتون و مهالک و موروث کرب ومصلح او در همه احوال جند است وقدر شربتش تا
یک مثقال وبدلش نصف او شحم حنظل ونیز بعضی مثل او زید وربع او زنجبیل ونزد
جمعی دو چندان او بسفایج است غالیه از مرکبات قدیمه ومخترع آن جالینوس است
واصل آن مشک وعنبر وروغن بان وحسن لبه وعرقهای خوشبو است که
احوال عود ومشک ورامک وموم ولادن وامثال آن اضافه نمایند ودر دستور
چند قسم از آن مذکور است وجهت اصلاح حال رحم وتقویه دل ولذت جماع
ودافع امراض وفالج ولقوه وخدر وتقویه قوتها وارواح واعضا موثر است
غازاباغی ترکی گیاه اطریلال است ودر کوهستان ولرستان پای غاز نامند غاسول
رومی ابوقانس است غاسول اشنان است غالی اسم یونانی لبن است غالبش
بفتح غین وتشدید با اسم عنب الثعلب است غالاقوطی اسم یونانی ترمس است
اسم یونانی حب المحاغیطوس است غاغد فودنج است غاباتک شابانج دشت
غبیرا بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند وبهترین او بزرک مقدار شیرین است ودر اول
سرد ودر دوم خشک وقابض وقلیل الغذا وموافق امزجه اطفال ومقوی معده و قوه
ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وصعود بخار است بدماغ وجهت قی واسهال
صفراوی وسحج وسیلان رطوبات وسرفه حار وصداع نافع ومضر قوه هاضمه و
مصلحش شکر وقدر شربتش تا پنجاه عدد است وشکوفه او سفید مایل بزردی و
بسیار خوشبو ومحرک باه خصوصاً در زنان ودر دوم گرم وخشک ومفتح سدد و
محلل ریاح ومقوی دل ودافع لرز وتبهای بارده وجهت امراض جگر مثل استسقا و
یرقان وامراض سینه مانند ربو وقرحه ریه وامراض دماغ مثل فالج وکزاز نافع ومهری
او در روغن زیتون جهت مفاصل واسترخا ودراز کردن موی مجرب وقدر شربتش
یک مثقال است وعرق گل سنجد محلل ریاح معده ودر جمیع افعال مانند جرم آن و از
او ضعیف تر است غبار الرحی بفارسی گرد آسیا نامند سعوط او جهت قطع رعاف

وضمادش جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است غبادیر عنب
اللاب است غبوبی درخت سدر خاردار است غداف نوعی از کلاغ است بلغت
زاغچه و اغبر سیاهی غالب و منقار و پای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار
و پاهای او سرخ است گرم و خشک و گوشتش صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ
او با شبت جهت ریاح هنگام درد زانو نافع و ذبل و زهره او جالی و تند و رافع
آثار و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغ است و ابلق و اغراب بقع و سیاه
بزرگ او که موسوم بغراب سود است بترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در
کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و انچه
از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر
غداف است و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف دشت کلاغ سفید که ابقع
باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم
او مورث بیخوابی است و اجتناب از خوردن گوشت او اولاست و زاغ بغایت ردی
الغذا در سوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح رحم
مفید است و چون زبان او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و توتیها مثل سرکه
و آب برنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و
گویند تا مدتی مدید رنگ او تغییر نکند و در تغییر رنگ و فحم و رویانیدن موی
مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه
مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و فاخته و ذبل
آن جهت برص و جمیع آثار نافع است   بفارسی سریشم و بترکی بالوشقان نامند
و آن غباری است از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد
از مطلق آن سریشم است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و
خشک اند بتفاوت مراتب غری الجلود سریشمی است که از حیوانات بتکرار جوشانیده
بعمل آرند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعاده نمایند تا بحدیکه جرم آن از آب
متمیز نشود آنگاه در آفتاب چندان بر هم زنند که بعد از انعقاد درسد و بهترین او معمول
از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه
و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان

شکسته و دفع برص و بهق و فتق و خنازیر و جرب متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته
مغسول او قائم مقام توتیا است غری السمک رطوبت منجمدی است که در شکم ماهی
بنی جاد که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرم و
خشک و کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن روزی از یکمثقال
تا دو مثقال جهت سل مجرب و ضمادش جهت شقاق و خشار و برص مفید و انچه از کشتی
و بیخ و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل آنست و سریشم پنیر در صنایع غریب
عجیب الفعل و در دستوران مذکور است غرب درختی است عظیم در اصفهان و بلاد
و در تنکابن و طبر اوجا نامند و کویا بن مشتق از اطباء یونانی باشد در دوم سرد و خشک
و قابض و مجفف بلیغ و شرب برگش و با فلفل دافع قولنج ایلاوس و مغص و با آب مانع
حمل و گویند بتجربه رسیده و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه و آب افشرده او
او جهت دفع سیلان چرک اعضای باطنی و سیلان جگر و غیره آن جهت اخراج زلو فی
کرد در حلق مانده باشد و ذرور او جهت آکله و جراحات مزمنه مفید و بیخ مسحوق او
که با عصاره برگ آن و روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت نافع
و نطول طبیخ آن جهت نقرس و دفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست درخت او جهت
الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثالیل و ذرور شکوفه او جهت خشک کردن
جراحات و صمغ و رطوبت سائله آن جهت جلای بصر و بیاض و دفع وشم و آثار بعد
و چوب محرق مغسول او قائم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن او
اقاقیا است غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است غرز بلغت شام نوع کوچک عصی الراعی
است غرث واسل است غرنیق نوعی از لکلک سیاه است غریف اسم یاسمین است
غوم اسم فارسی میش کوهی است غرنیج اسم فارسی شونیز است غزال بفارسی آهو است
و بترکی جیران نامند و بچه او را تا ششماه طلی و از ششماه تا یکسال خشف و تا شش سال
ظبی گویند در اول دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب باعتدال است و موافق
مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و
فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن
بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز نافع و گوشت آن و
گوشت آن مصدع و کباب آن مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و جوز

خصیه او و اصغر و غمک باشید خشک کند قرحه آن قاطع حیض است و سرگین او
بسیار جالی و طلای او که در سرکه طبخ کرده باشند جهت اورام بلغمی و بهق مفید است و
آهوی چین که مشک از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ
و ضخی و محدبی دراز است که در بد نباله او میرسد و آن گرم و خشک تا درسا بر اصناف
آهو است **غزال الماء** طحلب است **غسول** اشنان است و از خود او نیز مانند عسلج
از دو بو است **غنا** بلح است **غسل** خطمی است **غضار چینی** کاسه چینی است و
سنون او قاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غضار مطلق
کاسه سفالین مزج است **غلفن** علفد است و نزد جمعی بنج است بقدر یک ترب و ثمرش
مثل کبر و مثلث و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش
مثل دانه امرود و صلب و شیری که از او حاصل میشود مسهل قوی و مهلک و
طلای او رافع ثآلیل است **غلیجن** اسم یونانی فودنج است **غلیجن اغریا** اسم
یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا
بمعنی کوه است **غلوفش** اسم یونانی طبوراست **غلوفن** اسم یونانی ما
میثا است **غلوقربا** اسم یونانی اصل السوس است **غلیهواج** اسم فارسی
حداه است **غلول** قثاء بری است **غمام** اسفنج است **غندب** اسم عربی
عنکبوت است **غنم** ضان است **غوشنه** بلغت شام و ماوراء النهر نوعی از
قطر است که بفارسی کبک نامند بهترین اقسام قطر و موافق محرور المزاج و دیر
هضم و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل است و گل قند **غوره** اسم فارسی حصرم
است **غوره خرما** بلح و بسر است **غوغاز** اسم اصفهان شحرود است **غبان** ذبنوا
غنم اسفنج است **غیقبطس** سنبل الطیب است **حرف الفاء** **فادانیا** بیخ نباتی
است که از یک ذرع و یک شعبه و قسم نراو شبیه به نبات زرک و بیخش بکعد و بقدر
شیری و بسطری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده
شود لهذا او را عود صلیب نامند و قسم ماده او را بیخش هفت هشت عدد و شبیه
بلوط و جوف او بخط صلیبی و نباتش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و
غلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام و دانه‌های او مانند دانه انار و بسیار سرخ و
وسط دانه‌های او سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فادانیا مراد قسم

نراوست تخمش تا هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون آفتاب
در میزان بوده او را بعنوان آهنی قطع کنند آثار او بالخاصیه موروث است والا مختصر است در
افعال مزاجی و اینکه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از ثمر دانسته اند و محلل ریاح غلیظه
و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع
بغایت نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن
درد معده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و
دفع آثار بثره و تفریق نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش در
ذمر است و در سایر امراض نقاوند مدحرج و تخم او منقی اخلاط لزجه و حابس حیض و نزف الدم
و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و با پانزده عدد او با شراب قابض و جهت
نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع
و بخور ثمر او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت دفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او
جهت صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشند و حایض مس او
نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت
در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که آن باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشود
و چون قمر در تثلیث زهره داشته باشد در زر بوسه و خصم کذا و قد موجب الفت دانی
شود **فاط** مجهول الماهیه است و طبری گوید دوائی است که از ترکستان آورند جهت دفع سموم
خصوصا شوکران نافع است **فادخ** بخای معجمه بلغت هندی اسم بندق هندی است
مؤلف اختیارات شناه بنوعی از حجر التیم کرده گوید سنگی است زهره مایل بسفیدی و بعضی مایل
بسبزی و برنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ با زرد چوبه بسایند برنگ پسته شود
و در آتش نسوزد **فادزهر** معرب پادزهر است و آن عبارت است از چیزی که حفظ روح
حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق فادزهر معدنی است و مولف اختیارات مخصوص
النبس و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاخره و کبابه دهن شکافته نامند
و آن بزرگتر از کبابه و سفید رنگ و نخودی و تا بنصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سیاه
براق و با عطریت و از هند و بلاد سودان آورند در اول گرم و در آخر آن خشک و با قوت محلله
قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سده و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهت اسهال
و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشا نافع و تلخ و بوئیدن او جهت دماغ

مفید است و مصلح محرور مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم
است **فار** بفارسی موش و بترکی سچان نامند در سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث
نسیان و اخلاق ذمیمه و دزدی و ضمادش کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و دافع
سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او دافع عسر بول و خون او جهت قطع ثالیل و
مسامیر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داء
الثعلب و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن
بغایت ملین طبع و دافع عسر بول و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او باعث گریختن
موشان و بول او دافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ بول کند باعث هلاک زخم دار
گردد و مکرر بتجربه رسیده است و لهذا در ولایت دار المرز جهت زخمی پلنگ در میان آبها
مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند نمود و او در این امر بسیار حریص است
فارة البیش مبش موشان است و مذکور شد **فاشرا** لغت سریانی است و بفارسی هزار
چشان و در تنکابن و طبرستان الاملک نامند نباتش شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش
با ملاست و مایل بتندی و بو و بدمزه و خوشه‌اش پیچیده و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و براق
و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ میماند در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرم تر
از ثمر و برگ و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج
آن و مدر و فضلات خصوصاً شیر و مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصاً باسکنج
مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سکته و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و شنج
عضل و درد معده و پهلو و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا
یک مثقال است و آب او که در بهار در درخت او زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقوی قوی
و قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت
جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و گشودن دمل و مستحکم نمودن
عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده
و بواسیر و حصف و دفع چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازالهٔ آثار جلد
مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین مؤثر و گویند اکثار بیخ
و ثمرش مضر سر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن بعد از قی کردن ربوب و ثمر او در
افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خوردن ساقهای تازهٔ او که پخته باشند

دافع وجع

دافع وجع فواد و درد معده و مسهل و مقدار شربتش است و بدل بیخ و ثمر او بوزن آن دو ربع
و نصف آن لبلاب سیاه است **فاشرشین** نباتش در پیچیدن بجا او و خود شبیه است به
لبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی ششبندان نامند و ساق او سیاه و
ثمرش مانند فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیف
تر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و القوای عصب نافع است **فالنجیون**
بلغت یونانی و بمعنی دواء الرتیلا است از قبیل بیخ نبات او در سه شاخ میروید و در
بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برگش بادیان و گلش سفید و شبیه
ببوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش
کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود در سیوم گرم و خشک و برگ
و تخم و گل او جهت گزیدن رتیلا و عقرب و دفع مغص سریع الاثر است **فانید** در
سکر مذکور شد و در فانید سجزی و خزانی اختلاف کرده اند و گویند معمول از
شکر و آرد جو خزانی است و بی آرد جو سجزی و او منسوب بسجستان است از تر
ترنجبین صاف ترتیب میدهند و گویند منسوب بسجر بضم سین و جزم های مهمله
است که بلدی از عمان است در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه
و سرفه مفید است **فافیر** بلغت مصر قسمی از بردی است که از او کاغذ میسازند
فاخته مرغی است خاکستری رنگ و طوق دار و قریب بکبوتر در آخر دوم گرم و خشک
و مهزل او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع و
مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون
گرم او جهت بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل نفخ او رام
مفید است **فاسی** تخمی است سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل خرنوب و برگش ما
نند برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و بیونانی اندروصارون نامند در اول گرم
و تر و لطیف و قابض و مفتح سدد احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع
و فرزجه او با عسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده
و قدر شربتش دو درهم است **فاریغ** فاغره است **فافورا** اسم عربی بونجاسف است
فاولوخیا لغت یونانی و بمعنی حشیشة اللاحس است **فاغیه** بعین معجمه شکوفه
حنا است و در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفها است و بعین مهمله بیخ

اوسبید است فالنجطش و فالانجغوش فالنجمش است فاوسیا اسم یونانی جوز است فاقا
قس اسقیوس اسم یونانی دو قوی کبیر است فانافرجرونیون ذو فرای کوچک است فالاکس
فای است فاوساهی اندروطونست فاعبس مرزنجوش است فاوس آکا سطرافیلقوس
است فالش الیونانی بافلی است فالش بطی لین جاسا است فادیقنا بلغت یونانی
حلبه است فافق اسم یونانی بطیخ است فافروس اسم یونانی بردی است فاسطرا اسم
یونانی جند است و بنای منقوط نیز آمده است فاحش جند بید ستر است فانانا
ابرافلیون نبات جاوشیر است فاغوش شبطرج هندی است فالوغوس
لعلو است فاها اسم هندی حبطانا است فنابل الرهبان نباتی است بقدر ذرعی
و برک وی مایل بسفیدی و برکش مانند برک حنا و کوچکتر از آن و کلش زرد و مجمع
و تخمش مانند تخم [illegible] و تخمش خوشبو و منبتش کاردیبا و درودخانها و دربلک فارها در
اخر دویم کرم و خشک و بغایت مقوی باه و دافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و
ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و دافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان
و فتح عصب و مربای تخم او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و کرده و مثانه و مدر حیض
و محرک باه و محلل مواد بارده است فنید بفارسی شاخ نامند جهت تلیین طبع و جلا
مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوت مسهل نداشته باشند بدل حقنه
و اقسام آن در دستورات مذکور است فنیت نان خشکا است که بسیار نرم شده
باشند و مستعمل او از نان کندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبت معده و مولد ریاح
و سودا و دیرهضم و مضر احشای ضعیفه و کهنه او بسیار دیرتر و مورث قولنج و سده
و مصلحش شکر است فناط سیبا است فجل بفارسی ترب نامند بری و بستانی و
شامی میباشد و شامی آنست که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بالعکس و
بری او تند تر از بستانی و بدبو تر و بزرکی و نبیت و قوتش بجزول قریب تر و تر و بعضی
خودل بری عبارت از او است و بستانی را [illegible] سیاه قوی تر از سفید
مستطیل و تخم اقسام او قوی تر از سایر اجزا و بعد از آن پوست و برک و بیخ او و بعد از آن
برک بزرک و کوشت او و مراتب مذکوره در سیوم کرم و در دویم خشک و مدر بول
و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و بنکو کنند [illegible] رنک
و مداومت خوردن او باعث رویدن موی که ریخته باشد و آب او مفتح سدد

معین فی

و معین فی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض
و ربع ضر و قطر مفید و اکثار او مولد قمل و کویند بعد از خوردن او چون عقرب بکزد درد
او محسوس نمیشود و آب و کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مضرت هوام
آب شاخهای او و اکر بدون برک کرفته باشند بقدر یکوقیه جهت اخراج سنک
مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برک و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر
جهت زرداب و مستسقی نافع است و چون در جوف ترب روغن کل ریخته کرم
کنند قطور او جهت درد کوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخها کرده چهار
درهم تخم شلغم را در آن جای داده ثقبها را با پارهای ترب مسدود نموده خمیر
بکیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنک مثانه مجربست
و باید سه روز بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و نفخ و [illegible]
و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد
او جهت قروح خبیثه و [illegible] چشم و با شیلم جهت رویانیدن موی داء الثعلب
و جوششهای ابدان مفید و پوده او که در سرکه پرورده باشند قاطع اخلاط بلغمی
و اصلاح صفراوی در او نبیت و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی
و جهت درد جکر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت کزیدن مار شاخدار و در سایر
افعال قوی تر از اصل آن و نیم مثقال و بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت مقی
جکو ضماد او جهت قوبا و با سرکه جهت زخم [illegible] و با عسل جهت درد مفاصل و
باکندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربت از تخم او یکدرهم و از آب او سی
درهم و از جرم آن بیست درهم و بوی آن بسیار کرم و مورث التهاب و خوردن او
مستعمل نیست و شامی او قوتش مرکب از شلغم و ترب بستانی است و کرم تر از شلغم
و ضعیف تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک است
و روغن ترب که از تخم او و آب برک آن کرده باشند [illegible] هند بسیار
مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف و کرم از روغن
بید انجیر است و محلل قوی و استشمام و طلا کردن آن فادزهر کزیدن عقرب و
[illegible] او جهت دفع شپش که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق
و برص و خشونت بشره و جلای آن و درد کوش و ریاحی که در کوش بهم رسد نافع

است و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را خایه‌ها بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن متکون
میگردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی بماند و آنرا حل
کنند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از او می‌آید **فجل باعشق** فجل شامی است
فرفیون اسم صمغی است خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و
طعم و بوی آن تند و نبات او شبیه بکاهو و شیر دار و سفید با شعبها و خار و تاک و قضیب
آن با برگش سیاه و خارش تند تر و شیر او بیشتر و در بلاد سودان خیزد و بسبب تندی
شیر او که بوی او بمشامه نرسد آزرده و دو چوبه باو میرسانند تا شکافته شود و قبل از شکافتن
در زیر آن نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن چوبه باو
میرسانند بیکدفعه شیر بسیار از و فرو ریخته در شکنبه جمع میشود پس خشک کرده و
استعمال مینمایند و مغشوش او با زروت و بصمغ در آب زود حل نمیشود بخلاف غیر
مغشوش و بدستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوت فرفیون
تا چهار سال باقی است و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی
افتد و مؤلف اختیارات گوید که آن صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد در
چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرد آب و بلغم و جهت تشنج
و سپرز و عرق النسا و مفاصل و دفع ضرر سموم و درد ورک و کمرگاه از بلغم باشد بغایت
نافع و شربا و مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط
طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت
مدید باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمره چشم و
تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلای او دافع گوشت زیاد
زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و نوع هوام دافع سمیت آن و با روغنها جهت
فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت
تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض
محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آنست و یک حبه
او با سک سائیده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تنقیه
رحم و دفع بدبوئی آن بیعدیل و مصلح آن مقل و رب سوس و در سایر سموم
صمغ و روغن بادام و قسم سیاه قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در تشنجها

مازریون و در قولنج چند وزن او و موجب اختلال عقل و التهاب معده و فواق و
در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و دافع آن به تبرید قوی و آب
میوه‌ها است **فراسیون** نباتی است ما بین شجر و گیاه و شاخهای او بسیار و از یک
اصل میروید و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مهین
و مایل باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق و بعضی را گلش
مایل بزردی و بعضی را بارنقی و منبتش خرابها و کوهها و در آخر تموز او را بار و گل
میکند و قوت آن تا شش سال باقی است و مؤلف اختیارات کراث جبلی میداند
و از این جهت فراسیون نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دوم گرم
و در سیوم خشک و مفتح سدد جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات
و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوه تریاقیه و جالی
اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و دافع ضرر و قطر و اشربه
آن و طبیخ او با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت
بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحت آن بیعدیل و با روغن گل و روغن زیتون
جهت درد امعا و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه
و خائیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع در دهن و ضماد او جهت جراحات کهنه
و داخس و بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل خنازیر و نضج دمل و گشودن آن نافع
خصوصاً چون تازه او را با پیه کرده بر کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انفتاح
پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او با آب
جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه
گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویه باصره و بردن زردی
یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جاده و قطور
او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر گرده و مثانه مخل بکبد و اکثار او
موجب ادرار خون شود و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل و نزد جمعی بعضی را دیوانه و
باد زهر ضرر او و مقوی فعل آنست و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض
سینه برسیاوشان و در وزن او و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات
افتیمون و انیسون است و چون زمین را مغاک کرده با آتش گرم کنند و آتش را

برداشتند فراسیون را در او فرش نموده علیلی را که از برودت ریاح زمین گیر شده باشد
بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر او لحاف کرده پس بپوشانند تا گرمی مغاک
بر طرف شود و در دفع امراض آن شخص مجرب است و چون در آب انگور فراسیون
پخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در دفع اورام باطنی
و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است فرنجمشک معرب
از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد
بری در سنگلاخها و نبات و ساقش مدور و پرشاخ و برگش مثل سوسنبر
و تند بوی و با عطریه و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با
خشونت و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن در اذیره و منبت
بستانها و خوابها در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قوی‌تر است مفتح سدد
دماغی و مصفات و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و آروغ
او خوشبو و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس و خفقان
بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و بو انگیختن اشتها
و دفع سپرز نافع و مولد مرة السودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین
و قدر شربتش سه درهم است و بدلش سوسنبر و تخم او بسیار خشک و مجفف
منی و مولد رشک که صئبان نامند و هاضم و نغوظ آن فلج و شربتش تا دو درهم
و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد است فراخ
بفارسی جوجه و بترکی فریک نامند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و لحم
فریک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب کبوتر بچه را در تب حاده و سپر صلبه
مولد جذام دانسته اند و پخته او با پیه او مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیه
مضعف باه است فرس بفارسی اسب و بترکی آت نامند گوشت آن در آخر
دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مضر محرورین و سوخته
آن قاطع رطوبات و کباب و مولد خلط فاسد و مصلحش مقر ایجنس و آشامیدن
دوغ و انار است و در تقویت باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال
دافع اسهال مزمن و قرحه امعا است و خون تازه گرم او از سموم و طلای آن تغییر
دهنده رنگ وضح و قدر و جلد سوخته او با موی دافع جوششها و گویند چون

دندان اسبانی او را بر ساق کسی به بندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان چهار
پا را بدم اسب بربندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آن
خانه نشود فرود و ماهان وادی کوید قطب است فرهاد اسم عربی نوت سفید است
فرفین اسم مغربی بقلة الحمقاست و اندیقون نزد بعضی مسمی باین اسم است فرفخ
بقلة الحمقاست فرفیر بکسره فا اسم اسم عربی بنفسج است فرقاد درختی است بقدر
چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از
گلنار فرش اسم عربی شبری است که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود
و شبیه به آغوز و در افعال مثل لبا است فرکیب آش حلیم است فرو بفتح اول و جزم
را اسم عربی موئینه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرهما فرسطاریون دمعی
الحمام است فربقه حلبه است فربیس اسم مصری ادبیان است فراد بلغت اکثر عرب
ذیبق است فرا بتخفیف راء حمار الوحش است فرسلون طلق است فرفت شاه
ترج است فرسیمون اسم یونانی دنب است فرسبون اسم عربی نوعی از بادورد
است فرومیان بصل است فرابیون اسم یونانی زبد البحر است فرسیا اسم رومی
بسباسه است فرهلس اسم یونانی ماده شاخدار است فرهید عمی گویند مجمع
الزبیب و عجم العنب است فراشنک اسم هندی خطاف است فرنجی اسم فارسی
سیماب است فرنک و فره اسم ترکی فراخ است فرنی اسم فارسی مهلبیا است
فستق معرب از پسته فارسی است درختی است شبیه بدرخت سقز و غیره مقشر
پسته را تا مدتی قوتش باقی است و مغز او را تا سه ماه و آب لیمو حافظ از فساد است
مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و مسمن و با رطوبت
و تریاق گزندن هوام و سموم بارده و مفتح سدد جگر و مولد خون صالح و محبوب
فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بجهت بکدسا بلبوب تا کوله با و عمر رسد
خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و قی
و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و دفع خفقان و
برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شرا
و مصلحش سرکه و ترشیها و میوهای بارده و پوست سرخ ملاصق مغز او
معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت

مقوی معده و دل و قابض و دافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت دندان و خو
شبو کردن دهان و دفع قلاع و پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند
جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجرب است و نطول طبیخ پوست درخت و برگ
او جهت ورم مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و دفع قمل و مداومت
شستن موی بآن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی عالیها و خوشبو
کنندهٔ اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و
تنقیهٔ دماغ مجرب و با عنبر جهت ازالهٔ وسواس سوداوی و دفع سموم نافع و مؤثر
است و خواص ثمر درخت پسته که مغز پسته باشد در فستق مذکور شد فسافس بفارسی
ساس نامند جانوری است بشکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب بدنزاگ
و بخور او جهت اختناق رحم و دود آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغرهٔ او جهت
اخراج زلولی که در گلو مانده باشد و گذاشتن سائیدهٔ او در سوراخ قضیب جهت
احتباس بول بسیار مؤثر است و بلع کردن یک عدد آن جهت گزیدن مار شاخدار
و چون در ثقبهٔ باقلائی گذاشته بلع نمایند جهت تب ربع بیعدیل یافته اند
فسلیون اسم یونانی برفطونا است فسوة الکلاب اسم مصری عالبنس است و نزد
بعضی شاهانج فستق الهاویه حب البان است فسوة الضبع فعیل است فسبا اسم
عبرانی فاقلا است فسوابراشین اسم عبرانی اصابع صفر است فشغ بفتح فا و
شین و غین معجمه یعنی انجبار است که بهجا و رخو پیچد بجد بکرا او را میپوشاند
و فاشرا و امثال آن را از این جهت فشاع نامند و فشغ از جنس فاشرا است و
نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریک و خار او کمتر و ثمرش خوشه
دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزندهٔ
زبان و بیخش صلب و سطبر و منبتش آجام و بدستور در مواضع درشت میروید
و قسمی از آن را بیخ او و دانهٔ او بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار و سیاه
و برد و در آن خط سفیدی میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از او
باشد قسم اول در سیوم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش دافع ضرر داروی
سمیه و مفرح ریاح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل
لعوق کرده طفل شیرخوار را بدهند بیخ از بد هند در مدت حیوة سموم حیوانی

جوانی

جوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش یک مثقال است و ضماد قسم ثانی او دافع
اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد
خلط فاسد است فصفصه معرب از اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد
فصیل بچه شتر است فضا بکسر فا عجم الزبیب است فضه بفارسی نقره و سیم و به
ترکی کومش نامند و تکون او از گوگرد و زیبق نمک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق
باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس کرده و یک جزو آن کبریت که تکلیس او نموده
ده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و گویند معتدل است
و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و دفع
رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقاء و
سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول دافع بواسیر
و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم
درهم و گوگرد خام باعث سیاهی آن و نمک طلخ دافع آنست و گویند گوگرد غیر خام معدل
او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح هاویه و منفی مستطرفات مشاکل خود است
و خوردن مشروب و خمر در ظرف نقره باعث تفریحست فطر نباتی است سفید به
شکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف
او مملو از صفایح و ماکول او را بترکی کبلک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماة
اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کمات
مخصوص ماکول است و هرچه بیلزوجه و بیرانجه بد و سفید و مایل به بزرگی باو
کوچک را ذرمین خوب و رد بد ماکول است و سیاه او بغایت سمیه و هرچه او
نوع سفید و سرخ او در زیر درخت زیتون و انجیر و کرفکان و امثال آن روید
و بدستور نسرکین و جیفها و مانند آن بر آید کشنده میباشد و گویند سفید ما
کول او بمنزلهٔ نوع سرخ اوست و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازهٔ
او جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را
بآن پرورده کنند و سائیدهٔ خشک او دافع اسهال و ذرب و زلوق الامعا و ضماد او
با سرشتم ماهی و سرکه جهت فتق و فیله و برآمدن کی ناف مجرب و مداومت خوردن
او قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بحد افراط معفن

میشود و سدد و مورث قولنج و درد مفاصل و فالج و سکته و بهترین او آبکامه و خردل
و پختن اوست با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خو
ردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بد
شود با تخم مرغ و با گوشت خوردن از خواص اوست که هر حیوانی کسی را بگزد که قطر
مأکول خورده باشد و هنوز از فعل او فکنده نشده باشد هیچ دوائی علاج نمیکند و
هر چند از تخم شراب و سرکه و بید پوست او کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی
و تریاق غیر مأکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی است **قطراسالیون** یونانی و بمعنی کرفس
کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و خو
شبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای او تخم آن در سیوم گرم و خشک و قاطع لزو
جات و مدر بول و بغایت و دافع در حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مفا
وم سموم بارده و مشتهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید و در
جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای او استعمال
مینمایند و آن مدر و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل
بزردی و تند طعم و برگ نباتش عریض و با اندک حدت و چتر گل او مثل چتر شبت و
در تنکابن و ایلهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از قطراسالیون دانسته اند و
جمعی مثل آن میدانند و او مدر عرق و دافع عرق النسا و نبتج و فرزجه او مسقط جنین
و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاءالله تعالی مذکور
خواهد شد **قطس و قطوس** حب الاس است **قطر** قان بی خیرها بر است و در نو
ترین اقسام نانهاست **قطوریدوس** اسم یونانی دجاج است **قفع** بترکی دنبلان
و بفارسی کشنج نامند و از غیر اقسام قطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر
از آن میباشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر
و بهتر از قطر مأکول و غلیظ است و اصلاح آن بدستوری است که در قطر مذکور
شد **فقاع** نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهای حبوبات
و میوه‌ها ترتیب میدهند و در هر بیست رطل آبهائی که خواهند یک مثقال از هر یک
از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ
ترنج باید کرد و سر درین همه فقاع آنست که از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر

بول

بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره و بسیار نافع و مضر گرده و مجاب دماغ و اعضا
و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب دهند کثیر الغذا
و مقوی معده و احشا و بی نفخ است و کهنه ترین اقسام او عسلی و خرمائی و مویزی است
فقاح اسم جنس شکوفه‌ها است **فقاح سودنجان** اصابع هرمس است **فقلابوس** اسم
یونانی صریمة الجدی است **فقلامینوس** بخور مریم است **فقلامینون** فاشرستین است
فقیص شاهترج است **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی ابقراست و بایونه گو
یند که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره متکون میگردد و الطف اجزای نمک و قبض
او کمتر است **فقلیس** عفص است **فقد** حب الفقد است **ققمر** گل زرد است **فقو
لیون** حنا است **فقادس** اسم یونانی سرو است **فقاح الکرم** شکوفه انگور است در
اول سرد و خشک و با عطریه و مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق و در
افعال قویتر و لطیف تر است **فلز** بسکون لام و کسر فا و لغت بمعنی سفید روی و مفرغ
نیز نامند و بتشدید زا و کسر لام و بمعنی هم آهن و هم معادن گدازنده است و هر گوهری
که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی است که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در
وزن متفاوت باشند اعم از آنکه منطرق بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه
قابل گداز و چکش کیر گردد و اقسام چکش کیر بالفعل را منطرقات و معادن سبعه نامند
و فی الواقع هشت نوعند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب
و آهن و روی و توتیا هر یک از معدنی مخصوص و مس و روی از یک معدن اند و
در وزن مختلف اند چنانکه بیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن
جسم معدنی بهم میرسد و روی در معدن بدون گداز متکون میگردد و بجهت خو
ش رنگی آن بفارسی روی و مس است نامند و بیونانی طالیقون گویند و آن در
نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند و
مس سرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم او در وزن سبک تر از سرب و
منطرق بالقوه سیماب است که باعمال مخصوصه چکش کیر و گدازنده میگردد پس
فلزات نه نوع اند و معادن منطرقات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی
باشد و چون روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و
زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم

استقصا نموده کما لایخفی وخواص هریک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فلنجه
افلنجه است فلفل بیونانی ارسنفش نامند درختیست وشبیه بدرخت سفر وخوشه
ان مانند خوشه او وبرگش رقیق وطرف ملاصق شاخ سرخ وطرف دیگر سبز است
وفلفل سیاه وسفید هریک بری وبستانی میباشد وگویند تا رسیدن او که بانتها
نرسد سفید میباشد وگویند بعد از رسیدن کامل سیاه میشود وظاهر اصلی نداشته
باشد وسفید املس وقابض تر است وسیاه چین دار وتند تر ودر آخر سیوم گرم و
خشک وسفید در اول وبعضی بعکس دانسته اند وهاضم وجاذب ومحلل ومجلی
وتریاق سموم بارده وقاطع بلغم ودافع سرفه بارده وربو وضیق النفس ورياح و مغص
ومقوی حافظه ومفتح سده وباشیر وشکر محرک باه ودر فرو کشتن خون مرده
وملطف اغذیه وخلط غلیظ ودافع آروغ ترش ومقوی جگر ومعده ومسخن ان و
با ادویه قابضه تقطیر بول نافع وبا دهن عطسهای عصب واعضای عصبانی است وجوب
او مخرج جنین وبعد از جماع مانع حمل وضماد او با زفت محلل خنازیر ودافع داحس وبرص
ناخن وبا نطرون بغایت جالی بهق وسرخ کننده رخسار وبا پیاز ونمک جهت رویا
نیدن موی داء الثعلب وبا محللات جهت تیج رنجی وجوشانیدن او در روغنهای
جهت حقنه فالج وامراض بارده ودفع قشعریره تبهای بارده مفید واکتحال او جهت ظلمت
بصر وناخنه وطلای جوشانیده او در گلاب جهت دفع ثولات بارده ودرد دندان مجرب
وبدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب وسنون او جهت
جهت دندان کرم خورده سریع الاثر وخاییدن او با مویزج جهت دفع رطوبات
معده ودماغ نافع ومجفف منی ومصدع ومخشن سینه وحلق ومضر گرده و
جگر حار وجمعی که خون ایشان وفور داشته باشد وجراحتهای باطنی والم
در مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنهای سرد است ودر سرد مزاجان عسل و
قدر شربتش تا یک مثقال است وبدلش زنجبیل است فلفلمویه اسم فارسی بیخ درخت
فلفل است وگویند اعم از بیخ وچوب درخت اوست وابن جلجل دیسقوریدس مشهور غیر
فلفل دانسته است واصلی ندارد وبهترین او سفید تازه است ودر خواص وقدر
شربتش ومصلحش مانند فلفل ودر امراض سپرز ودرد قوی تر از ان و
سعوط او جهت سکته وصرع نافع وبدلش دار فلفل فلفل الماء نباتی است که در

آبهای غیر جاری روید برگش شبیه ببرگ بید وساقش پرگره وشاخهای او بقدر نیم ذرع و
دانه او ریزه ومجتمع وشبیه بخوشه وطعم او تند وشبیه بطعم فلفل وبعضی عطریه وعوض فلفل
در اطعمه استعمال میکنند ودر دویم گرم وخشک ومسخن معده وجگر وهاضم وضماد
برگ وتخم او محلل اورام بلغمی وصلبه ودافع آثار ورنج او واضعه کلف ونمش مزمن قوی
الاثر وقدر شربتش تا ده درهم است فلفل السودان دانه ایست شبیه بحلوز وغلاف او
مانند غلاف آن وبا اندک تلخی ودر آخر دویم گرم وخشک ومحلل ریاح غلیظه وبلغم
لزج ومفتح سده وباعسل محرک باه وجهت قولنج ایلاوس نافع وجهت درد دندان
وحرکت آن بغایت موثر ومضر حلق ومصلحش عناب وقدر شربتش تا دو درهم است بدلش
فل ثمری است هندی بقدر پسته وپوست او شبیه بپوست فندق ومغز
مایل بزردی وسفیدی ودهنیت واز فلاحت نقل کرده اند که آن از پیوند نیلوفر
با یاسمین بهم میرسد ودانه اش بدانه نیلوفر شبیه وغیر بیخ نیلوفر هندی وغیر پیوند
هندی است در دویم گرم ودر اول خشک ونزد بعضی در سیوم گرم وخشک
است ومحلل ومفتح سده ومنقی دماغ وجهت خفقان وغشی ودرد سر وبرودت
ودرد جگر وحفظ شباهی موی وسستی عصب ودرد معده واستسقا وباد
بواسیر نافع وضماد برگ او مانع مولد قمل وخوشبوکننده واخبث بدن وقدر شربتش
تا دو درهم است فلایه حب الراس است فلفلمون فودنج بری است فلاد
آذربو است فلجون سرخس است فلجمقن سورنجان است ونزد بعضی حوما
فلفل شامی تخم خلصا است فلفل القفالیه شامل اثلق وحوف بابلی است فلفل
الغرور تخم وسمه است فلفل الخواص ماهودانه است فلیقله هرنوه است و
گویند تخم بیخ انکشت است وبلغت مغربی بزر الانجره است فلنجشک فرنجمشک
است فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغت رومی برگ نباتیست
است فلام اسم عربی فاقلی است فنک اسم فارسی فرساق است وان پوستی است
سفید وسرخ وابلق میباشد وحیوان او از سنجاب بزرگتر واز بلاد روس وترک
آورند خوشبو وگرمتر از سنجاب وقاقم وسرد تر از سمور ولباس او موافق جمیع امزجه
است خصوصا جهت اطفال ونزد بعضی جلد مرغی است وبخور او جهت گریزا
نیدن هوام موثر است وقول اول اصح است واخیر پوست مرغی است سفید

ویرزکتر از نغاذ و قود نامند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک فجیون
اسم یونانی نباتی است برکش شبیه ببرک لبلاب کبیر و اوشش پیش عنبا باشد
وطرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و باز و آیای بسیار و در میان او
میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش زرد و زیاده بوده روز تمام
و لهذا تصریح نموده اند که بیکل و ساق و بیخش باریک و در مواضع تمناک کم
میروید تند طعم و تلخ و قابض در سیوم گرم و خشک و تازه او مستعمل واند
از بیخ و برگها و که در دهان نگاه دارند دافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و
قرحه سینه و محلل ریاح و بخور و استنشاق او بدستور همین اثر دارد و ضماد
او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها است و حمول او با
عسل مخرج جنین مرده و زنده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است
فجنکشت اثلو است فناء عنب الثعلب است فجربون فنجیون است
فنجوش بیای بعد از جیم نوع سرخ ابوخنسا است و مسمی بعرق الفالو
دج است فجودبون تمنی گویند کران خنجر است فنجوش بنون بعد از
جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام باد زهر کاو برا باین اسم مینامند
فندق هندی دنه است فندق اسم فارسی بندق است فو بر شد بد واو اسم
یونانی نباتی است شبیه بکرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده بر ذرعی و املس و مجوف
و مایل بر بنفشی و پرگره و گلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او بر بنفشی مخلوط
و بیخش سطبر و اشقر و انتهای آن با شعبهای کج و مانند بیخ اذخر و ریشهای خرنوق
و در بوی شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق و بیخ است و بفارسی بیخ
نامند در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و
حیض و با قوة تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النسا و نفخه عروق
و مغص و علل بارده سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و
مصلحش بادیان و عسل و بدلش کابیر و قدر شربتش از جرم او تا یک مثقال
و در مطبوخات تا دو مثقال است فوه بفارسی روناس نامند بیخی است
سرخ و مستعمل صباغان و قوة الصبغ گویند بری و بستانی میباشد و ثمر او مثل
و بعد از رسیدن سیاه میشود و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر

بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهت
عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سدد جگر
و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلح آن انیسون
و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید شادب او
بجام رود و برگ و ثمر و شاخ او مجموعه دافع سم هوام است و هر جزوی از اجزای او به
تنهایی این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز مانند سایر اجزا و حمول و مدر حیض
و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق
و قوبا و سعفه و خنازیر و آثار جلد از ضرر و سقطه نافع و بدلش کابر و نوع بعضی
او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است فوفل معرب از کوبل هندی و او ثمر درختی است
بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفوصه و با اندک تلخی و سرخ و سیاه میباشد و درخت
او شبیه بدرخت نارجیل در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و
مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار قابض و سرخ او مسهل بعصر و غیر مفرط و داد
و دردهای حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و وثی و قلاع و
امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مخشن سینه و مصلح
کثیرا و اکحال و جهت طرفه و استرخای پلک چشم و در معده و التهاب و رمد و جرب
مفید و قدر شربتش او تا یک مثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن آب
کشنیز است فودنج معرب از پودنه فارسی است و بعربی جلق نامند بری و بستانی
و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و مشک طرامشیع قسم جبلی
و صنفی از نهری که برگش بزرگتر و دراز و ساقش بزرگ چون در بستانها غرس نمایند
بعد از دو سال نعناع میشود و پودنه بری را ساقها متفرق و تند بوی و
با عطریه و برگش ریزه و مایل باستداره و تخمش شبیه بتخم ریحان است در
اول سیوم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا
و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان
و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کرم و سوس
معده و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و دفع سپرز و جذام و آثار و سیاهی جلد
و بوی او جهت غشی و قرحه او و جهت اخراج جنین و نطول او جهت حکه و

و باه و رحم و صلابت آن و خشک سوختن آن جهت تقویت لثه مفید و مضر امعا
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری
و قسمی از پودنه بری را بوکش داد و نوم و مایل بسیاهی و گل و خوشبو و تند
و مایل بزردی است در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی
برگ مانند ریحان کوهی و شاخها پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی
از آن شبیه به نعناع و برگش دراز تر از آن و ساقش قوی تر است در آخر دوم گرم و خشک
و مدر بول و با عسل مدر عرق و طمث و جهت داء الفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و
سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فواق و عضل و هیضه و قطور و جهت دفع
زردی یرقان و با عسل و نمک جهت دفع کرم معده و حب القرع و حول برگ او جهت
احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد
پخته او در شراب جهت ازاله آثار و سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهت
کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیدن هوام بر
بندند موجب فرجه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون
شود ذرور او دافع آنست و مضر باه و گرده و مصلحش کتیرا و شربتش یک درهم و بدلش
نعناع و نوعی بعضی قوه ماما است فودنج جبلی مشکطرامشیع است فودج ماء
الکامه است و بعضی نوشته اند نیز ما به میشود و آن از آرد جو و آرد گندم است که با
کرم خمیر کرده باشند بی نمک ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در
سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده و ضماد او جهت جرب و خارش بکار
و نضج دمل با سکر و روغن گل مفید و محلل قوی است و بعضی ابزار و ادویه خوشبو
اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و مدتی در آفتاب میگذارند و در دستور
مذکور است فول باقلی است فوم شامل سیر و گندم و نخود است فوه بری
بسکی است فوه الصبغ فوه است فوشنه عوشنه است فولیون اسم
یونانی جعده است فوربون عاقرقرحا است فوفه عشبه است فوفل
فناء بری است فودس اسم یونانی بق است فوحولیا اسم یونانی حلز
حلزون است فولن اسم یونانی برگ نباتات است فولو بیونانی حنظل
است فوغلس بیونانی لسان الثور است فهد اسم عربی لبد است

فیروزج معرب از پیروزه است فارسی است و بهترین او نیشابوری کبود صاف است
که رنگش در هوای صاف صاف است و در غیر آن مکدر نماید و انچه از معدن شیراز
و کرمان بهم رسد و مایل بسفیدی باشد شابکی است و مجموع او از عرق و چرب
و بوی مشک فاسد میگردد در اول سرد و در سوم خشک و مقوی دل و معده
و پادزهر جمیع سموم و دافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان
و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکحال او جهت دمعه و قوت
و بیاض و تقویت روح باصره و قروح طبقه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قوی تا یک درهم است و سوس در هم و دوا با
خاصیت جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب
غرق نشود و صاعقه با او نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون
با اجساد نرم بکذارند صلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس و ارواح
مینماید فیل حیوان معروفست و در غیر بلاد هند کم میباشد و در هفت سال میزاید
و مدت حمل او یک سال است و بهترین اجزای او دندان آنست که عاج نامند
سرد و لبساد و خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن او بر عضوی که استخوان
شکسته در او باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او تا یک هفته
با شراب و قرحه چینی او را بعد از طهر جهت حمل عاقره مجرب دانسته اند و شرب
او با آب پودنه مانع از ورم جذام و سوهان کرده او که نشاده عاج نامند
یک درهم و درهم که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم
و دافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با مثل آن تراده حدید
جهت بواسیر مفید است و تعلیق او در گردن انسان و مواشی که در پا و چه
سیاهی بسته باشند مانع ضرر و با و طاعون و خوردن بول او که ذرب غالب
ندانند که بول فیل است و لسقویدوس جهت حامله شدن مجرب دانسته
و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و
با سرکه چوبه کوبید تعلیق پوست او دافع تب ربع و تب نائبه است و قرحه سرکین
او مانع حمل و بخور دادن او دافع شپشهای فرزند و گریزانیدن هوام و طلای او دافع کلف و
آثار و قتل و سوختن او جهت سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و قرحه حفصیه

دواعانت حمل قوى الاثر وخوردن بكفبراطان باآب كاسنى رافع ذرب واسهال ازمزمن
است **فيجن** اسم يونانى سداب است **فيلزهرج** بمعنى سم الفيل است وآن فسى از
لوف الكبير است كه خصبض هندى عصارهٔ او وقاتل فيل است **فيلجوش** فسى از
لوف الكبير است كه او لوف الجعد نامند **فند** و **فنيك** و **فنج** مجرا
لعبثور است **فيطس** بنك وس است **فيفن** اسم يونانى قرظم است **فيقرا**
لغت يونانى وبمعنى تلخ است ومراد از وصبر سقوطرى است **فيفن اغريون** قرظم
برى است **فيقر** اسم يونانى عفص است **فيفس** حوماناست **فنطل**
شاهترج است **فنهوق** اسم اندلسى ابنلا السوداست **فنفا** اسم عبرانى
انفخراست وبسريانى فثبا نامند **فيفراطون** اسم يونانى عنصل است **فنارس**
اسم يونانى سعد است **فيطاسبوس** اسم رومى اصابع هرمس است **حرف
القاف** **قاقله** بفارسى هيل نامند كبار وصغار مى باشد كبار او را غلاف مثل
جوز بوا ومثلث وسياه است ودانه او مايل بزردى وصغار او را غلاف سفيد
ودانه هاى ريزه زرد هر دو باعطريه وتندى وتلخى اند ونباتش بقدر دو ذرع
وبرگش عريض وباخشونت وتند بوى وثمرش در سر شاخها متفرق مى باشد
واز هند خيزد وكبار او را ذكر وصغار را انثى گويند وقوت آن تا ده سال باقى
است وكبار او خوشبوتر ودر تفريح وسائر افعال قوى تر است در دوم گرم
وخشك وسخن ومحلل وهاضم ومفرح ومقوى دل ومعده ومفتح سدد
وبا قوه قابضه وملطف وجالى وخوشبو كننده دماغ وعرق ودافع بخر
دهان وجهت رياح معده واحشا وغثيان وقى ودرد جگر وسده آن
خصوصا باغلاف او وجهت صرع وسنگ گرده واعيا نافع ونفوخ او عطسه
آورنده وجهت صداع وصرع وجنون مفيد وگويند مضر ريه است ومصلح
آن شكر وقدر شربتش تا يك مثقال وبدلش بكوزن ونيم آن قاقله صغار است
با بوزنش كبابه وقسم صغار او در اول گرم ودر دوم خشك ودر تقويه ها ضمه
قوى تر از كبار ومسكن قى ومجفف رطوبت سينه ودر سائر افعال مانند كبار وقوت
قابضه او كمتر از آن ومضر امعا ومصلحش كتيرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش نصف
آن كبابه ونصف حب بلسان است **قاتنطى** بلغت يونانى بمعنى كف العقاب

بولك نباتا ومانند مودو وزيتون وثمرش سودانج دار شبيه لسبيب كوچكى
وتخمش مانند نخود وبعضى مثل كرسنه وگويند در تعشق قوى است هرگاه
باسم شخصى باما دار تخص داده شود وتعليق او دامانع عشق دانسته اند
قاقلى اسم قبطى است وبعربى قلام وبتركى وبفارسى شور نامند نباتى
است شبيه باشنان واسفند ورطوبت وبيشتر از اشنان واز آن سبزى
وطعم او شور وباتلخى وشتر خوردن او راغب وموافق مزاج اوست در دوم
گرم وخشك وقليل الغذا وآب او بقدر يكوقيه تا نيم رطل باآب مويز وشكر
سرخ مسهل زرد آب ومدر بول وحيض ومفتح سدد وجهت ضعف
معده وترهل ودر دگر نافع وتازهٔ او مدر شير ومحرك ومقوى باه است
قابقه بفارسى جنبه دان وسنگ دان نامند وطبو انجاى معده آسيب
و بهترين آن از اردك ومرغ پروار است وبعد از اخراج عصبهاى آن كثير الغذا
ومولد خون صالح ودافع خفقان وديرهضم ومصلحش آب كامه وتنك آن
وپوست اندرون آن را چون خشك كنند وسائيده باآب سرد بنوشند جهت
درد معده وزلق الامعا واسهال بغايت نافع است **قار** بفارسى مشهو و
بقير است وآن از زمين باآب گرم از چشمها ميجوشد سياه مايل بسرخى
واصل آن بعضى صلب وبرخى سيال مى باشد وبافندى خل تيز طبخ شده
تا توان بركشتى وامثال آن اندود وقوتش تا سى سال باقى است در سيوم گرم
وخشك ودر افعال قريب بقفر ومنضج دمل ومحلل اخلاط غليظه ولزجه سينه
ودماغ ومانع تغير آب وطعام وفساد هواى وبائى ومعين هضم وجهت
معده وجگر وسپرز نافع وخائيدن او جهت دفع رطوبات وثقل زبان و فساد
لثه وخوس كه بجسى دندان باشد مفيد وظروف بقير اندوده مدتى مديد
آب را مانع تغير است وآشاميدن آب از آن ظرف مصلح غلظت آن آب ودافع
طاعون ومانع استسقا وشرابى كه در خم قير اندوده ترتيب دهند كه متر وسريع
الاثر تر از بدن است وخما او كمتر مى باشد واكثار خوردن قير مورث قرحه
مثانه ومصلحش صمغ ولعابها وقدر شربتش تا يك درهم وبدلش قفر است **قاوند**
اسم دوغن منجمد سفيدى است كه شبيه برپيه وبى بوى واز حبشه ونواحى يمن

آرند و شحم فاوندی نامند و اصل او معلوم نیست و بعضی نباتی و جمعی حیوانی
دانسته‌اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و مرهمها دافع
سرفهٔ قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم
است **فاقم** پوست حیوانی است مانند موش بزرگتر و سفید و دنبالش کوتاه
و سر دنبالهٔ او سیاه میباشد و گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور است و در
خواص مانند فنک است **فاتل الحیتان و فاتل السمک** ماهی زهرج است **فاتل الذئب**
خانق الذئب است **فاتل ابیه** نزد بعضی بداسفان و نزد جمعی از
حکما قطلب است **فاتل نفسه** شامل کافور و فرفیون و مانند آنست که
بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشند **فاتل النحل** نیلوفر است **فاتل النمر** خانق النمر
و نزد بعضی مازریون سیاه است **فاتل الکلب** خانق الکلاب است و گویند عبارت از
داراقی است **فاتل اخیه** خصی الکلب است **فاتل العنق** نوعی از نافلی است که شکوفه
او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است **فاطر** دم الاخوین است **فاقالیا** اسم
یونانی بقلة الاوجاع است **فاروا** اسم یونانی کرویا است **فافیا** اقاقیا است **فاره**
سطاخیس است **فاطون** اسم یونانی و در معنی نوشادر است **فاسق** اسم ترکی بادزهر است
فامبش اسم ترکی قصب است **فادف بادوف** اسم ترکی بزرقطونا است **فاد** اسم ترکی بلح است
فاوون اسم ترکی بطیخ است **فاربوز** اسم ترکی بطیخ هندی است **فان** اسم ترکی دم
فابوف اسم ترکی فندق است **فادج** اسم فارسی قطرها کول است **فارا** اسم ترکی مصل است
فتج بفارسی کبک و بترکی ککلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم
و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغی
و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرورین و در هوای گرم و با شراب مصدع و
مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها است و شرب یک مثقال مغز سر او با
نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهرهٔ او جهت تقویه
و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و بامرواید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب
مجرب است و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهت نزول آب و سعوط آن در اول
ماه یکبار جهت قوت حافظه و دفع نسیان مفید و بیضهٔ او که در سرکه عسل پخته
باشند جهت درد شکم و مغص و بخته او در غیر سرکه مورث فصاحت آواز و دافع سرفه

وخام او

وخام او با کندر مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و قنا
نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او دافع کلف و نمش است **قبیطه**
ناطف است **فپان** اسم ترکی فرع است **قبلان** اسم ترکی نمر است **قتاد** بتای مثناه
اسم خاربست که بفارسی گون نامند و نوادس قسمی از او است که بفارسی فیچ نامند
و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه
و ضیق النفس و طلای او با عسل جهت اثار جلد مفید است **قت** رطبهٔ خشک است
قنبل الرعد سلوی است **قثاء** بثای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار
دراز و خیار چنبر نیز گویند و بعضی مکان طول او بقدر نیم ذرعی میشود در آخر دوم
سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و مدر بنک کرده و مثانه و جهت التهاب معده
و جگر مفید و لطیف تر از قثد و سریع الهضم تر از ان و بخمار مدر بول و مفتح و جالی
و قوی تر از قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از او بهم رسد
مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و داذیانه و شراب
برلشا و جهت سل دبوان کرده و خشک کرده آن جهت اسهال سوداوی و صفراوی
مفید است **قثد** اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ
نامند در آخر دوم و در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا
و دافع تشنگی و مفتح سدهٔ جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قثا و دافع ضعفی که
از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهت تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب او
تا چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مرة الصفراوی که در معده و امعا باشد و آب خیار
نارسیده نوش رسیده در اسهال قوی تر از نارسیدهٔ آن و چون ملحی قرنفل در ان خیار
روز در یکر صاف و آب با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح
سدد و تحلیل مواد حاره نافع و دافع خفقان است در یک روز و نطول آب او
مانع تولد قمل و ضماد او که کوبیده باشند جهت جرب و حصف و شری و خارش
بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره مفید
و خوردن دو مثقال تخم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر
و مضر مبرودین و خام کنندهٔ غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده
فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوشند

خیار و جهت انتعاش روح حیوانی و درد سرها مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت
و بسیار دیر هضم با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد و تر از تخم خیار زه و مدرّ
بول و مخرج صفراء سوخته با درار و دافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش
و قرحه آن که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان
و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند
روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیف تر از روغن کدو و **قثاء الحمار** بفارسی
خیار وحشی نامند بقدر بلوط و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش
بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و بیخش بزرگ
و سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگ زار و قوی ترین اجزای او عصاره ثمر است که
افشرده با قدری صمغ با آفتاب است آمیخته قرص کرده باشند قوتش تا ده سال باقی
است و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید
نمیباشد و زبون ترین او کرانی و غلک (?) و خشن است در سیوم گرم و خشک و مسهل
مرة السوداء و بلغم خام و زرداب و منضج و منقی دماغ و دافع استسقا و سرفه بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بواسیر
و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوده و درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا و حول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراط
است و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مغثی بافراط و مصلحش در افراط قی سویق
الشعیر با آب سرد و سرکه و میوهای قابض و در افراط اسهال محجمه آلتی و جلوس در
آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با دو یا سه مناسبه طبع و
فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی
و ماء العسل و رب انکور و زعفران و اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل
استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و بنفشه و بیاد روغن زیتون محلل ورم
حنجره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او جهت تنقیه معادن
و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تخفیف قوتی تر از سایر اجزا و ضماد
مطبوخ آن با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمی و دافع بهق و آثار و جرب منفجح و قوبا
و با علک البطم کشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه دافع نقرس و دا منفجخ و امثال

آن جهت

آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مدامت
شرب طبیخ برگ او و بیخ او دافع جذام و هیجان قیراطا از آن مسهل بلغم و مرة الصفرا
و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربت طبیخ او تا سه وقیه و حقنه طبیخ او
جهت عرق النسا و مضمضه آن جهت درد دندان بارد و سعوط او با شیر جهت خنازیر
جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و کل او جهت مفاصل مزمن نافع و
قدر شربتش تا یک درهم است و باید با آرد جو و کتیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب
او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده و با ثمر تازه او را دبوه کرده
با روغن زیتون دو وزن آن چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی
و مدر حیض و مخرج ولد و دافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و در باطن آن
و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است **قثاء النعام** حنظل
قثاء الکبر ثمر کبر و در انجا مذکور میشود **قثاء هندی** بل است و نزد بعضی
خیار شنبر است **قثاء الحیه** دراونه طویل است و نزد جمعی حنظل **قثاء بری**
قثاء الحمار است **قجی** اسم ترکی خول برتی است **قدید** اسم جنس چیزهای خشک
است و مراد از مطلق آن گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص
اصل آنست و زبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها
و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا موافق
هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و
شیرینیهای سرد و تر **قدمیا** اقلیمیا است **قدیم الملک** خبازی است **قداح**
بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه **قدح** نوعی از ابو نسب (?) **قدومه** بلغت
اصفهان تودری است **قرمانا** معرب از قرمانا سوسن یونانی است گیاه او شبیه
بگیاه بابونه و شاخهای او بسیار و متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قوی تر
و گلش سفید و مایل بکبودی و دیره و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن
درازتر و با تلخی و تند بویی و نوع بری که رویا است و مستعمل تخم است در سیوم
گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوان و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه
و دافع قولنج و ریاح غلیظه و سدد جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و
صرع و عرق النسا و فالج و در هکرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غار و مفتت

حصاة و طلای او با سرکه دافع جرب و حکه مجرب است و حمول و بخور او قاتل جنین و مضر ریه و
و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک مثقال و بدلش اذخر است با حومل **قرنفل**
بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفهٔ درختی است و اصل نبات او را احدی مشاهده
نکرده و مخصوص جزایر چین است که از سواحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانهٔ جو
و قسم مادهٔ او بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطریت قوی و تلخ و در سوم گرم و
خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و
هاضم و مفرح و دافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و
سلس البول و ریاح غلیظه و امراض باردهٔ رحم و نزلات الامعای رطوبی و ثولان منتنه
و بد بوی دهان و فالج و جمیع امراض باردهٔ دماغی و وحشت و وسواس و خفقان
و نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت بکار بردن آن در
هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فربه بودن بکعد و از قسم نر او هر روز موجب
منع حمل و اکتحال آن جهت سبل و قوت باصره و غشاوه و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع
و مقوی فم رحم و بوییدن مطبوخ جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نقوع
او همین اثر دارد و عرق قرنفل که بگیرند او را با یک جزو نیم گل سرخ و مثل و گاو زبان و نصف
جزو شبول که مجموع را سائیده و لنقیع بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال تام
مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تحلیل اخلاط و دفع استسقا و امراض
بارده بسعد بل و شراب او که یک جزو او را با شانزده جزو آب تا دو یوم و یک جزو عسل مخلوط
نموده در شیشه کرده یک هفته در سرگین اسب دفن کنند بعد از آن خمر قویتر و چون صبح
شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض باردهٔ صعب بی نظیر است و گویند قرنفل مقو
کرده و امعاست و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او دارچینی و
نصف آن بسباسه است **قرنفل بستانی** قرنجشک است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت
و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سطبر و
سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه بان و آن را قرفة القرنفل باین سبب نامند
و قسمی مایل بسرخی و در سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه
بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و
جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد و

بهترین

و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیف تر از دارچینی است
و جمعی آن را قوی تر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل
و از آن ضعیف تر و آنست در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت
معده و جگر و سپرز بسیار قوی تر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و
درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه دافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم و بدلش سلیخه
قرنفلیه بلغت مغربی گیاهی است برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کو
چکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در بوی
شبیه بقرنفل و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع
نمناک و سایها و اکثر با درخت میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مغص و
دافع صرع و بوییدن او جهت زکام و آب طبیخ او جهت عسر النفس و سرفهٔ رطوبی و عسر
البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم رحم و رطوبت
چشم و ابتدای جرب و ورم پستان و دافع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس
حیض و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی
اعضا مفید و روغنی که در او جوشانیده باشند جهت لقوه و گزاز نافع و او مضر محرورین و
مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است **قراناط** بلغت ترکی اسم ثمر درختی است بقدر
فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بان و ظاهرا نوعی از او باشد و بعضی آن
اشتباه نموده او را ازقال دانسته است و زقال اسم فارسی قرانباست **قراصیا** اسم رومی
است و بعربی حب الملوک و بفارسی آلوبالو نامند و گیلاس قسم شیرین اوست و آلو
بالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و
مقوی معده و دافع غثیان و التهاب و ضماد او چون شیره گرفته با عشر آن دار زیانه
بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بسیار نافع و خشک او قابض تر و چون مغز
دانهٔ او را با پیه کهنه نرم کوبیده فتیله های باریک ساخته در احلیل گذارند دافع
جراحت مجاری بول و منقی بول المده و حرقة البول است و گیلاس در اول سرد و تر
و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث
تخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و شش مفید است و مصلحش جوارشات
و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصات

و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت
بثور رخسار مؤثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یک مثقال
است **قرة العین** جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جثه او در طعم و در حجر شبیه
بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید گلش زرد و با عطریه و
تند است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده
و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعا و مغص
و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرز و قشعریره
و مضر سفل و مصلحش عناب است **قرع** بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو
قسم میباشد یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند مجموع آن در دوم سرد و تر و
ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او و آب
بخمیر گرفته باشند و بپزند در آتش تنور و گذاشته باشند با عسل و با اندکی
مسهل باعتدال صفرا و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای
صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ
و وسواس و جنون و رمد و درد سر که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعا
مفید و قدر شربتش تا چهل و پنج مثقال است و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای
حار و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ مؤثر و مرق خروس بچه که با کدو طبخ یافته
باشد و با مغز تخم او جهت دفع غشی تبهای غشی حاره و سمیت اخلاط بعد از
و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و مسیر
عبارت از اوست و مذکور میشود ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون
و صفراست و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبهای سریع الاستحاله
بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده
فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در
مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب
معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن گل
جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان

و بیخوابی

و بیخوابی و غرغره با آب او جهت خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه
و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال با آب گل او و آب ثمر کلذار آن جهت رمد و زردی یرقان
که در چشم باشد بغایت مؤثر و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و
و دفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و
خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع است و چون جوف کدو را بحب الحنظل
مملو ساخته بعد از چهل روز آب او را با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکوست و مغز
تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت
سینه و نفث الدم و ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم
او جهت دفع بیخوابی و یبوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بی‌عدیل
و قدر شربت از مغز تخم او و در روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است
و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب او را با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن
صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت
دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون
کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و
چربی او را جمع کنند در ترتیب قوی‌تر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند
قرصعنه گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش و از میان برگ
ها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و خاردار و در حوالی گرهها و گلش سفید و
بنفش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تلخی مانند طعم زردک و بفارسی بوه زا نامند و
در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بخشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش
بقدر نیم ذرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید و آن قوی‌تر از اول است و قسم سیوم
برگ را مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ
عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر نیم ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی
و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه
بیضا است برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنگر
و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش جعد بود و قوی الحرارة و در بیت المقدس
جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض

و بیاد سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم
دیگر ساق بقدر شبری و نصف و چیزی و مایل بسفیدی و شاخها زیاده بر شش عدد
نمیباشد و منتهای او مستدیر و در اطراف شاخهای تند و باریک و شش عدد
و بیخش دراز و بسطبری انگشت سبابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد
همین قسم است و او را قرصعنه مسدس نامند و در مازندران دولنک و در تنکابن
شساله نامند و گویا مجفف شش شلخ باشد در اول گرم و خشک و تریاق سموم
و محلل صلابات و بلغم و معدل و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت
حصاة و از اکثر بقول ماکوله بهتر است و آب او دافع مغص و احتباس حیض و درد
جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت
او دافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل آن سداب طبخ یافته
باشد بقدر سی مثقال جهت درد شکم مجرب یافته اند و یک مثقال از بیخ آن با مثل
تخم زردک بغایت محرک باه است و با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او با مثل آن آرد
جو رافع قروح رطبه ساق و ابتدای داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یک مثقال است قرمز لغت رومی است و آن حیوانی است در غایت سرخی و بقدر
نخودی و مستدیر و بد بوی و در برکهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران رسد
نخی کوچکی از خود میکند و رنک او مخصوص ابریشم و پشم است و یک جزو او ده جزو حریر را
رنگین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار بلوط
و درستها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شرب او تا یک هفته مانع حمل و
ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت
عصب قوی الاثر و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ دافع بثور و نطول
آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی مؤثر و قدر
شربتش دو درهم است قرمان چیزی است مانند فادکه در جوف اشجار کهنه بهم میرسد
خصوصا درخت خرما و درخت مقل و ازو گویند مخصوص درخت مقل است در دوم
گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن
جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید است قرط بضم
اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم مصری فصفصه است قرط بکسر اول و فتح ثانی

اسم کرات

اسم کرات الفیل است و در مصر کرات المائده نامند قرظ بظاء معجمه و فتح اول و
ثانی اسم ثمر درختی نوعی از ام غیلان است و مذکور شد قرانیا اسم یونانی [illegible]
است قرطم بستانی و در فارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کا
نامند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی میباشد و در دوم گرم و در آخر اول
خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و دافع سرفه و ربو و مفتح سده و
منضج کننده شیره معده و کذا دهنه منجمدان و جهت مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب
و نیکو کردن رخسار و استسقای لحمی و زقی نافع و چون بیخ ده درهم او را در نیم رطل شیر تازه
حل کرده صاف او را بنوشند دافع دباح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی
سینه و صوت و سی مثقال از شیره او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیار شنبر
جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن
از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات و موی و با مرزنجوش و ماش و نخود و
آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی
مفید و جوشانیده او اقوی مسهل ضعیف تر است و مضر معده و مصلحش انیسون
و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه قریب بروغن کتان و
قایم مقام روغن ابجره و جهت ربو و تحلیل ورم و اخراج کرم معده نافع و مضر معده
و مداومت شرب او ورنده همین او را موروث برص یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی
است و ساقهای او بی برک و سفید و در آخر ساق برک و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد
در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یکمثقال از برک و ثمر او با نیم مثقال فلفل
جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب گزیده او را در دست نگاه دارد
او را الم نمیکند و چون بیفکند درد الم مینماید قرون السنبل دوای هندی است و اختلاف در
دوان کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیش است سیاه و باریک
و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در دولته بعضو از سنبل هندی یافت
شود و قسمی از آن سفید تر میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه دافع جرب
های کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند دافع جمیع دردهای بارده و صلابت
اعضا است و ربع درهم او کشنده با اختلاف عقل و بول الدم است قرقومعا اسم
یونانی ثفل روغن زعفران است در سیوم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر

بول ومحلل صلابات ومقوی اعصاب واکتحال جالی بصر ومقوی روح باصره است
فراطارغون نباتی است برکش مثل برک کندم وتخمش شبیه بجاورس وبغایت تند
وکویند چون مرد وزن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند وبعد از آن مباشرت
واقع شود بر تیره حامله کردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند ومراد اطبا از آن کاغذ مصری
است که از ساق بردی ولعاب بشنین ترتیب دهند سرد وخشک وجهت قرحه و ریم
وسوزش معده وامعا وبا طبیخ سرطان جهت خونی که در وشش آید مفید وخبستان
او در آب وسرکه قاطع نفث الدم واسهال وسوختهٔ او جهت التیام جراحات عظیمه و
نفوبیلیه وسعفه وزخمی که در پا از موزه وکفش بهم رسد ونفوخ او جهت رعاف
وحقنه او جهت قرحه امعا وبخور او جهت زکام واکتحال او جهت بیاض و دمعه وقرحه
چشم نافع وقدر شربتش یکمثقال وبدلش بردی سوخته وکاغذ کبود سوخته ودر
اکثر امور قایم مقام است قرطان معرب از هرطان است ومذکور میشود وابو
حنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت چنار ودر ساحل عمان
یافت میشود وبرک وشاخ او خوشبو وشرب خشک او با نفله ومثقال جهت
اسهال مفید دانسته اند قرقیون وقرقیا اسم یونانی کبابه است قرمص غذایی
است که از لحوم لطیفه است مثل ماهی وبزغاله وجوجه وپاچه با سرکه وترشیها
ومیوهای تازه وخشک وادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون
وصفرا وقاطع بلغم ومضر سوداوی وعلل اعضای تنفس است قراد بضم اول بفا
رسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس ودر بهایم متکون میشود ودر طبع ودر
افعال مثل قسافس است قرد بکسر اول وفتح ثانی بفارسی او را بوزینه ومیمون
وکپی نامند ودر جمیع خواص قریب بانسان وطلای خون او مانع رویدن موی
ومجرب است وسم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز
حاصل میشود واز اسرار مکتومه است قرنبا بفتح اول وجزم ثانی اسم یونانی نبات
الشجاست وکویند خنفساست ونزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفلناست
قرنبط خرنوب شامی است قرمعا سلحفاة است قرقف خمر غلیظ است
قرن الخرنیب شاخ کرکدن است قرقینوا اسم یونانی سرطان است فراقیون
بلغت رومی اشترغاز است قرقادس بیونانی اسم جنسی است فراطن ماه

العسل

العسل ساذج است قرفة الطیب قرفة القرنفل است قروسیون فراصیات
قراموس وقرهمانون قرهمانا است قرها قره است قریض برقشد بدا بوزالا
نجره است قرضی خسک است قرقفان و قرنقاد و قرنباد کرهباست
قراص بابونه است قرن البحر مرجان است ونزد بعضی کهربا قرول وقرالبول
بیونانی لبد است قرامن بیونانی خرق است قرطم هندی حب النیل است
قرنفل بستانی قرنخشک است قرحان نوعی از قطر است قرمابنون الحوانست
قرقو اسم یونانی زعفران است قرامنی حرف الماء است قرقرون سعد
قربولد نوعی از لبلاب است قرقشم اسم یونانی رصاص اسود است قروط اسم
ترکی قطا است قراقروط اسم ترکی مصل است قرقاول اسم ترکی تذرو است
قراقوش اسم ترکی عقاب است قراطارخ اسم ترکی شحرو است قرلانقوچ
قراقاچ اسم ترکی خطاف است قراآقاچ اسم ترکی دردار است قراچورک
اردی اسم ترکی شونیز است قرقو بکسر اول اسم ترکی صعتر است قرباغه
اسم ترکی ضفدع است قرصاق اسم ترکی فنک است قزاح بقاف وزای معجمه
اسم مغربی نباتی است خوشبو وشبیه بر ازیانه واز آن کوچکتر وشعبه او بیشتر
ومنشبک وتخمش مانند انیسون در سیوم کرم وخشک ومدر بول وحیض
ومسکن دردهای بارده ومحلل ریاح وتخم وشاخ او در اطعمه باعث لذت آن وچون
آب طبیخ او را تا ربع رطل با شکر بجوشانند وبنوشند در تحلیل ریاح ودرد احشا
مجرب دانسته اند قزنج بکسر اول اسم عربی تخم پیاز است قزاز زجاج است قزدیر
رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی قنبره است قزل
بکسر اول وثانی اسم ترکی ذهب است قسط بحری است شبیه بهیچ لفاظ واز نواحی هند
خیزد ونباتش مفروش وبی ساق وبرکش عریض وسه قسم میباشد یکی شیرین
وسبک وسفید وباعطریه وقسط بحری وعربی نامند وقسمی مایل بسرخی و
سنکین ودر وزن شبیه بچوب شمشاد وخوشبو وبی تلخی است واز مطلق
آن مراد قسط شیرین است وبهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک
زبان را بکزد وقوتش تا چهار سال باقی است وفرق میان او ودارسن که قسط
شامی نامند عدم عطریت دارسن است وعدم کزندکی زبان است وصلابت

آن در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی
و مفتح سدهٔ جگر و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و مبهی و کشندهٔ اقسام کرم معده و جهت درد
دم و درد سینه و کزاز و تشنج عضل و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنهٔ دماغی و معده و
عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با
عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه
و حذر نافع و بخور او قاتل جنین و دافع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و دردهای
بارده و با روغن زیتون جهت دفع لقوه و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهت درد سر
مزمن و درد دندان و جهت قروح رطبه مفید و فرزجهٔ او مدر حیض و قاتل جنین و طلای
او با سرکه و قطران جهت داء الثعلب و نمش نافع و مضر مثانه و مصلحش گل انگبین و
مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحا
است و روغن قسط ساده تلخ را بقدر چهل مثقال نیم کوب کرده یک شبانه روز در
شراب خیسانیده و با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته
و روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و دافع برودت معده و جگر و لونهای بلغمی و
سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درهم است و روغن غیر ساده او در دهن
ات مذکور است **قسوس** اسم یونانی لبلاب کبیر است **قسطول** اسم یونانی نباتی است
که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر زرعی و برگش دراز و بشکل برگ بلوط و از ساق
میروید و خوشبو و برگهای اسفل بزرگتر و اعلی ریزه و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر
و تخمش در انتهای ساق مجتمع و بتخم بادیان و شبیه بجزر بری و مستعمل از آن برگ و بیخ است
در سیوم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن دافع مضرت آن و از مجربات
شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون
و فرزجه و عصارهٔ او جهت درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهت قی مفرط
مجرب دانسته اند **قسب** اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال نرسیده باشد گرم و خشک
و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلح
آن گردکان بو داده است **قش** لبلاب بی ثمر است برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک
و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجهٔ او مخرج جنین و سعوط عصارهٔ او جهت نفع
خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهت کرم دندان و بثلا نافع است **قولیدون** کانج است **قسطر**

اسم جنس

اسم جنس قسط است **قسط شامی** داسن است **قسط المر** و **قسط هندی و صینی** قسط
تلخ است **قسط بحری** و **قسط محلو و رومی** قسط شیرین است **قسیوس** حنین ابن اسحق
گوید لحیة التیس است **قسارس** کبر است **قسطیر** رصاص ابیض است **قسطوریون** و **قسطول**
جندبیدستر است **قسیطوس** زنجار است **قشا** سلیخ است **قشطل** شاه بلوط است
قشراق اسم ترکی دمالک است **قشادلان** اسم روغن رفت است و در روغن مذکور شد
قشور اسم جنس پوست اشجار و اثمار و بروز است و بعضی را اغتذا و اکثر اقسام او غذائیت ندارد
و قابل هضم نیستند **قشمش** معرب از کشمش فارسی است و در زبیب خواص آن مذکور شد
قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد **قشار الکندر** صفایح باریک
کندر است شبیه بپوست و او را از کندر لطیف تر دانسته اند **قشر البیض** پوست تخم
مرغ است و در بیض مذکور شد **قشره** باصطلاح مصر پوست درخت ذرو شد
است **قصب** بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام میباشد هندی آن که باسن نامند
غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها میروید و آجامی
آنها است و قلم و نی شکر از اقسام اوست و مکرر شکر قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار
پرورش یابد نی میشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و بیخش قوی برد
با اندک حدتی و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن
درد و ضماد برگ تازهٔ او جهت اورام حاره و باد سرخ و شرب سانیدهٔ او با عسل جهت
سرفه و سوخته او بقدر درانگی مفتح سدهٔ زهره و مضر شش و مصلح آن کتیرا و قند است و
ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای چرکدار و سنون او جهت جلای دندان
و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن و با مثل او حنا جهت رویانیدن
موی و تقویت آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض
عین از مجربات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن میپاشند جهت صاحب تب حاره
و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن مؤثر است و شکوفهٔ او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم
گوش بیعدیل است **قصب السکر** نی شکر است در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن
و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و دافع خشونت سینه و سرفه و محرک
باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و دبله و پخته او که در سرخ جوش
جوش داده باشند نفخ را زایل میکند و قی کردن با آب نی شکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر

مطبوخ آن مفسد اشتها و مضر پیران و مصلحش افتیمون است **قصب الذریره** نباتی است بادی
بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ و مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی
شبیه به پنبه و ساقش پرگره و او قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دوم گرم و خشک
و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و دافع خفقان و استسقا
و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گرده و دفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس
در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبی مجرب و دود او جهت دفع
بوی دابحه (?) زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلاء و تقویه بصر نافع
و مضر گرده و مصلحش افتیمون و استعمال او با صمغ البطم بمنزله سایر چیزها است و قدر شربتش
او تا دو درهم و بدلش عدس المر است و بدستور اظفار الصلب **قصدیر** رصاص ابیض
است **قصد** اسم عربی عوسج است **قصیصه** نودرینه (?) **قصب بوتوا** قصب الذریره است
قصاص بضم اول قسمی از حلزاست رقیق الغلاف و کوچک دانه و لبساد (?) سفید و خواص حلزون
مذکور شد **قضاعه** بضاد معجمه بفارسی او دراسک (?) آبی نامند و اکتحال و ضماد و دماغ او جهت
تاریکی چشم بسیار بل است **قضم قریش** حب صنوبر صغار است **قضب** و **قضم**
رطبه است و بهر چه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آنست **قضاب مصری** نوعی از افان (?)
الغراست (?) **قطران** دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی
نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیال است و نوع اول از درخت شربین و
ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب
و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر میکنند و آتش میافروزند
تا مایه او در آنجا جمع گردد و بدستور آب سایل اشجار مذکوره را با آتش طبخ دهند تا
منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوعی برقی
است که از شربین حاصل میشود و چون تقطیر و با سرکه و سفیدی تخم مرغ او را تصفیه
کنند جهت غالیه بغایت نیکوست و دفّان (?) او لطیف تر از اصل اوست و در آخر سیم
گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده
و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل
قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جادی (?) تاد و موجب تعفن گوشت زخمها است

بدون

بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها و شرب او جهت درد سینه و سرفه و ربو و سرفه
بارده و ضعف جگر و دفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع
انعقاد نطفه و قطور او جهت دندان و رفع الم کرم خورده و دافع الم و مخرج کرم آن و حقنه
آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و دفع داء
الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارده و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار
و دفع خناق و ورم لهاه و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن آن و منع حمل و با
پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و دوی
و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و گویند بدل
وزنش نفط و نیم وزن او برگ درخت شربین است **قطب** اسم شامی نباتی است
شبیه بدرخت بید و برگش باریک و ثمرش بقدر الوجه (?) و بیدانه و بعد از رسیدن
شیرین و سرخ میشود و خوشبو و قبض کننده و بعد از خوردن آب او بجای وانه (?) نغله
مثل کاه از و میماند در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت
جمع کردن آب نازل موثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت جوششها و منع کثرت ... مل
و نطول او جهت درد مقعد و رحم و در زور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی
آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول او جهت
بواسیر و بخور او جهت دفع سحر و افسون موثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبوق
نامند در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و بکوفته آن قریب با سکا (?)
و شیرینی که از آن لسازند (?) بقدر بیست درهم آن دافع خفقان و اختناق رحم و وسواس و
جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ و بدستور پنبه سوخته محلل اورام و دافع
حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است بشرطی که با شربت
بدفعات تا ربع رطل از آن بنوشند و لباس آن مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و
موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس بسیار بل و جلوس
در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجرب
است و چون فتیله از آن ساخته یک طرف آنرا آتش زده طرف دیگر را بر ثالیل گذارند
بجلد بگذرد (?) قریب بداغ رسد و سه روز تکرار نمایند در دفع ثالیل مجرب است و چون شاخ

پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند
و پنبهٔ کهنهٔ پوسیده دافع گوشت مردهٔ زخمها است و ضماد جمیع اجزای او مقوی
معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین
و با بادرنجبویه در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفه او تا یک درهم و
از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن تخم او مبهی و ملطف و جالی و دافع سرفه
و مغص و تدهین با او جهت امراض بارده بتعدیل **قطف** اسفناج رومی است
و او را سرمق فارسی نیز نامند مانند بوته بلند میشود و منبتش در کنار آبها و برگش
سبز و مایل بزردی و مدوّر و درشت و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجتی است
و بری او قوی تر از بستانی و در رطوبت و برودت او کمتر از آنست در دوم سرد و تر
سریع الهضم و دافع اورام حارهٔ باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر
حار و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ساق او مفتح سدد و دافع اورام ظاهر
و باطن و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویهٔ مسخنه غیر محلله مبهی و
مولد ریاح و مصلحش ادویهٔ خوشبو و طلای عصاره و برگ او دافع جرب و حکه
و آثار و شستن جامهٔ حریر و ابریشمینه بآب طبیخ او پاک کنندهٔ چرک است بدون تغییر
رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و منقی و محلل
اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت
استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و کرده
والتهاب احشا و یرقان و دفع سموم و تنها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و عسل است
و اکتحال و با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر
سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آب او را جهت
اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند **قطف بری** نباتی است شبیه بعوسج و بخار
و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا ها روئیده
از او میروید و آنچه در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف
بری ملوخیا است گرم تر و مولد شیر و منی و محرک باه و تخمش بقدر دو درهم جهت
احتباس بول و دفع مغص و شکاف عضل مؤثر و مفید است **قطاب** غذائیست
که از خمیر و روغن تا نهایت رقیق کوچک ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر و به

دستنود

دستنو را از سبزیهای پخته و گوشت قیمه کرده جوف آن را مملو ساخته در روغن سرخ می
کنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سدد
است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و
مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگران سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ شکنک
و بترکی باقرقره و آن مرغی است بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و در زمینهای غایب
و در صحرای بی آب و سنگلاخ میباشد در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی
جگر رطب و معده و مفتح سدد و دافع استسقا و بلغم غلیظ و فالج و برودت احشا
و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهر الجنین
او را دوبه خوشبو و سنگ دان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم
آن جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او اگر با روغن زیتون بسیار جوشانیده
باشند جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند و باید
روز از ذبح او گذشته تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطائی نامند و در اطراف
اشاره بآن باشد و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی
اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول کنند و بعد
سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزرقطونا است و
افعال مثل گیاه بارتنگ است **قطاریقا** اسقولوقندریون است **قطبوس** اسم
سریانی سرخس است **قطالا** بمعنی کوبدا اسم یونانی دردار است **قطمیر** قشر
است **قط** سنور است **قطم** پنبه کهنه است و در قطن مذکور شد **قعبل** نزد بعضی
از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم نبطی سفراطون و آن نباتی است بقدر شلغمی مایل
بسرخی و بالتحی و کرنگی و برگش شبیه ببرگ نرگس و کراث و سوسن در سیوم گرم و خشک
و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصارهٔ او را اگر بقدر دو سه درهم با آرد و کنجد
خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج
گوید نباتی است شبیه بلسان گنگر و سفید و سطبر و بی برگ و بی گل و بی مزه و با
اندک تندی و خشک او در دو مایل بسرخی میباشد و انواع آنچه با ماست و سیر
مینمایند **قعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعب** اسم عربی و شامل خصی
الثعلب و قلقاس است **قفر** اسم جنسی قیر در عرق الجبال است و آنچه شبیه

بغبره دنکوت باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی در ساحل دریا یافت میشود که
مسمی ببحیرة الیهود است و موضعی که در قدیم کفرا میکفتند انرا بهم میرسد و مؤلف تذ
تذکره مخصوص بحیره طبرستان و ساحل ان دانسته اند و اکثر از جبال بهم میرسد
از اقسام مومیائی و عرق الجبال و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد او
و بهترین قفر الیهود سیاه است و براق و زود شکن است که بخاک و سنک نالد
و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیوم
کرم و خشک و در سایر افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نا
مناب عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستکی اعضا و ضربه
و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و کزیدن هوام و دفع اسهال و طولی
و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحه ریه
و اخراج چرک از سینه و ورم لوزتین و ربو و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و
ضعف جکر و کرده و تقطیر بول و بواسیر و باجند و شراب جهت دفع احتباس حیض
مایوس العلاج و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت
تقویت اعضا و با موم و آرد جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه منا
جهت التیام زخمها و نرم کردن اوتار و دفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی دبا
پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر و دفع برص و قوبا مفید و بخور او جهت کریز
هوام و ماورپشه و خروج رحم و اختناق آن و دفع برص و ثوالیل نافع و محرک صرع مصروع
عین است و حقنه با آن و ماء الشعیر جهت قرحه امعا و سنون او جهت درد دندان
کرم زده و دفع رایحه کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و ما البدن او بر درختان انکور
مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب میوهای سرد و بدلش زفت
و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است **قفز** بزای معجمه نبات کوثی است **قفلوط** اسم شامی
کرات شامی است **قفد** کونه است **قفوا** کفرای است و نزد بعضی قفر الیهود است
قفارس اسم یونانی کبر است **قفیر** زنجبیل است **ققهر** ققهر است **قلقاس**
نباتی است که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برکش مایل بزردی و بعرض
و بقدر برک بادام و از نبات بیخ چندین شاخ بی ساق میروید بسطبری انکشتی و بر هر
شاخی یکبرک میباشد و بیخش سطبرتر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون سفید

و با اندک

و با اندک قبض و تندی و لذیذ در اول کرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا
و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و سحج امعا و لاغری کرده و اسهال نافع
و نفاخ و مداومت او مولد سودا و سدد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو
و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس
صلب و مسددتر میباشد و هرچند طبخ دهند پخته نمی شود و ضماد آن جهت نضج اورام
و دردها و جهت قروح و قلاع و تقویت موی موثر است **قلقل** نباتی است شبیه به
نبات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او دراز و ثمرش مستدیر و بزرکتر از
فلفل و املس و بیرون مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق
او قویتر از پوست کنب و کلش مایل بسفیدی و مستعمل از او دانه اوست و بعضی او را حب
القنبر دانسته اند در دوم کرم و تر و بغایت مبهی خصوصا با کنجد و نبات و مسمن بدن
و قدر شربتش تا یکوقیه و مصدع و مصلحش بو دادن او و استعمال سکنجبین است **قلب**
بیای موحده و فتح اول نباتی است برکش شبیه ببرک زیتون و از آن عریض تر و بلندی
او بقدر نیم ذرع و زیاده از آن و شاخهای او باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخها
شبیه سبات میروید و منقسم بدو قسم میشود و بر او برکهای ریزه میباشد و ما بین
آن برکها دانه او میروید صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنک ریزه و
منبتش در کوهها و زمینهای بدشت است در سیوم کرم و خشک و ملطف و جهت
ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنک کرده
و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او دافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم و بغایت
مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است **قلب** بفتح اول بفارسی دل نامند کرم و
خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و
روغن زیتون و ادویه حاره و مهرای او مقوی دل و دافع خفقان و اکتحال خون تابه
و رطوبت آن که در حین کباب کردن از او چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند
قلت بتحریک لام و تای مثناه حب القلت است و مذکور شد **قلوس** بلغت
یونانی بمعنی اذن الدب است و پنج صنف میباشد و ماهی زهرج نوعی از آن است
صنفی سفید است و برکش سفید و نر و ماده میباشد برک ماده شبیه ببرک
کلم و سفیدتر و عریض تر از آن و ساقش بقدر نیم ذرع و زیاده بر آن و چیزی

مانند نیم بوساق وبرکش ظاهر وکلش مایل بزردی وتخمش سیاه ودرازو به
سطبری انکشتی وبزاو را برك درازتر وبا دبکتر است وصنف دوم را برك
سیاه وعریض تر وبزرکتر از صنف سفید وصنف سیوم را شاخها بسیار بدون
وبی ساق وبرکش شبیه ببرك به وبرشاخها قبقهای مدور وکلش زرد و طلا
وصنف چهارم را برك شبیه ببرك انجیر وازان کوچکتر وبی ساق وملاصق
زمین وصنف پنجم را برك بزرك وغلیظ وبا رطوبت چسبنده وتندی بوی و
کلش سفید ومایل بسرخی وساقش زیاده بر زرعی وآب اوکشنده ماهی است
جمیع اقسام او کرم وخشك است ومحلل وجالی ومدر وبا قوت قابضه و
او درافعال قایم مقام ماهی زهرج وپنج صنف سیاه وسفید را جهت منع
ولك مثقال او باشراب جهت اسهال وطبیخ آن جهت شکاف عضل وسرفه مزمنه
نافع وضماد برك قسم تر آن جهت سوختکی آتش مفید وضماد برك مطبوخ صنف
سیوم جهت اورام بلغمی وورم چشم وباعسل وشراب جهت شقاق کوس وجرا
حات وکزیدن عقرب نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا دو درهم
وبدلش ناغورس است وظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد والله اعلم قلی در صفا
هان کهلا ودرخراسان شخا ودرکیلان قلیا نامند وآن از اشنان تازه که جمع
کرده بسوزانند بهم میرسد واز نبات رمث وامرام نیز حاصل میشود وبهترین او
صاف براق سیاه است وآن جزو اعظم صابون است در چهارم کرم وخشك
وجالی وشرب یك قیراط که هفت بار در آب حل نموده بجز علقه صاف کرده منجمد نموده
باشند هاضم قوی وبغایت مشهی وقاطع بلغم معده ودافع قی ما بوس العلاج
ومفوتی معده است وطلای آن زایل کننده کوشت زیاد زخمها وثالیل وناصور
وبهق وبرص وجرب ودفع بیاض چشم حیوانات بعد بل ویکدرهم او ودرها نوری
کشنده است ودر اطلبه استعمال او بانفراده ممنوع است چه آن مورث بیوسی
است که دفع آن دشوار است وچون قلی را با روغن حل کرده بر انکور بپاشند
بزودی مویز میشود وملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قلسد دار
شبشعان است قلبقی فا است قلونوس شبوط است قلفوط اسم شامی
کراث شامی است قلام بعربی قاقلی ونزد بعضی رعی الابل است قلبقلمون

فیفهراست قلاء آذربواست قلاری نوعی از انجیر سفید است قلی الصباغ
مغیین قلی است قلومایس اسم یونانی ظفر القط است وآن شجرة ابی مالك
قلاطالس اسم یونانی درخت چنار است قلولا اسم عربی غار است
قلوفیثا اسم عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار
زاج زرد است قلقند بلاك وبرنا زاج سبز است قلب النخله جمار است
قلفونیا بیونانی راتیانج است که باتش پخته باشند ونزد بعضی صمغ صنوبر
صغار ونزد جمعی صمغ صنوبر کبار وصغار است قلمیا اقلیمیا است قلومس بلاد بری
اسم یونانی زبد البحر است قلقلان وقلاقل حب الفلفل است قلعی رصاص
ابیض است قلاجاره بلغت اصفهان عقعق است قلان اسم ترکی حمار الوحش
است قمری مرغی است از فاخته کوچکتر وبی طوق وبسیار مانوس ونوع سفید
او خوش منظرتر است در دوم کرم وخشك وموافق مبرودین ومرطوبین ومولد
خلط فاسد واکثار او مورث وسواس وجذام ومصلحش روغنها وادویه لطیفه و
مذهبین بروغن او موجب سرعت حرکت اطفال وتخم او معین نطق ایشان وبوی
او ودخانها مبطل سحر وچشم بد است قمل بفارسی شپش وبترکی بیت کویند وچون
باقلی را سوراخ کرده دو عدد او را درجای داده بلع نمایند جهت دفع تب ربع مجرب دانسته
اند وچون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند دافع احتباس بول است واز خواص
اوست که چون مریض قریب بموت رسد از وکریزان میشود وچون زن حامله در کف
در کف دست کذاشته شیر بران بدوشند هرکاه در میان شیر حرکت کند آن زن بر
پسر حامله خواهد بود واکر حرکت نتواند کرد بدختر حامله است واز مجربات است
قمز اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب آن کنند ودر لبن مذکور میشود
قمح اسم عربی حنطه است قمحون اسم عربی رویبان است قمبلد بلغت شام
نوعی از زوفا است کذا در حشیشة البراغیث نامند قمر بلغت اکبرابادی اسم فضه
است قم قرایش وقل قرایش فضه قریش است قماشیر کماشیر است قمحه اسم
مصری قصب الزریره است قمجه اسم حبس سفوفا است قنابری در صفاهان
موجه ودر خراسان برغست کویند وشبیه با سفناج وبا اندك تلخی وتندی وبقدر
شبری وساقش باریك وکلش سفید وریزه وتخمش در غلافی بقدر نخود ودرهر غلاف

چهار عدد و بسیار شبیه بجز دل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین و مقوی
مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع
و دافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهت دفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن
آن جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش تخم [illegible]
بادام و امثال آن **قنطوریون** اسم یونانی و آن نباتی است و صغیر و کبیر او
غلیظ و صغیر را دقیق گویند و کبیر را شاخش شبیه بساق حماض و خشن و بقدر دو
ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ جوز و در هر شعبه قبهٔ مایل بزردی و گل قبه کحلی
و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار
سرخ و تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار بر آن تابد و کوهها
و لیشنهاست و قوتش تا ده سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و عصارهٔ
و بیخ آن قوی تر از سایر اجزا و مدر و حیض و مخرج جنین مرده و مفسد فعل آن و
مجفف بلاغ و جهت سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی
اعضا و تفتیح سدد و تنقیهٔ دماغ و سینه و دفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم
مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازهٔ او بتنهائی و خشک آن با مرهمها
جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند اقسام صغیر
و از آن ضعیف تر است و مضر سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درم است
قنطوریون دقیق منبتش نزدیک آبها شبیه بفودنج و ساقهایش از هم جدا و بی
شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی مانند گل شب بو و از آن کوچکتر
و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی
منافع و قوتش تا ده سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و لطیف تر از کبیر
و ساق و برگ و گل او قوی تر از عصارهٔ آن و مجفف بلاغ و در جمیع افعال قوی تر
از قسم کبیر و طبیخ او که ده مثقال را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بر
نصف رسیده با شکر و امثال آن بنوشند مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و زرد
آب و بلغم و دافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل
و امراض بلغمی و مفتح سدهٔ جگر و طلا بر سپرز و منقی دماغ و اعصاب و بامای الا

الاصول

الاصول دافع عرق النسا و افراط عمل و مؤدی با نزال دموی است و ضماد تازهٔ او بر
جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با نبیذ جهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد
ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره که از شرب خربق سیاه باشد
نافع و چون موی سر را بنوره دفع نموده عصاره را با سرکه طلا کنند جهت دفع قرحهٔ سر
و رویانیدن موی مجرب است و با شراب جهت گزیدن زنبور و با بول سگ جهت
ثآلیل و با عسل جهت دفع شپش و رشک و با شیر خران جهت پلک چشم و ورم آن
و با آب کاکنج جهت سطبری پلک و جرب و با آب رازیانه و شیر جهت جمیع دردها
کهنهٔ چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک را برگردانیده عصاره را با آب نار
بمالند در حال دفع جرب آن میکند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و ظفره و باد
خبری و امثال آن جهت ضربهٔ گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم آن و با آب برگ
و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کرمی
و سعوطش با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و رعاف خصوصا با اندک زاج
و کافور و آب بیخ و مضمضهٔ او با گلاب جهت رفع کریههٔ دهان و قلاع متعفن و طلا
او با آب جهت شقاق لب و غرغرهٔ آن با آب زرشک و عنب الثعلب و عوسج جهت
ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصارهٔ او موجود
نباشد اصل او را مهرا پخته آب از آن بقوام آورند و حمول عصارهٔ تازهٔ او مدر حیض و مخرج
جنین و فطول و بخور او دافع کزاز و مضر امعا و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش از تازهٔ او
دو درهم و از خشک او سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصارهٔ او یک درهم و بدلش بوزن
افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او ریوند و نزد بعضی بوزن او پرسیاوشان و نیم وزن
او برگ حنا است و حقنهٔ با طبیخ او و روغن کنجد جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج بی بدل
و ضماد گل او و برگ او جهت تسکین درد عقرب گزیده و دفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن
او که آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و
دافع اعیا و فالج و جهت عسر ولادت و ریاح و دردهای مزمن است و شربت او که آب او را
با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است **قنبیل** چیزی است شبیه
ببرگ مکدر و مایل بسرخی و گویند شب یمنی است که در یمن بخاک مخلوط گشته بآن شکل
و نزد بعضی تخم نباتی است و جمعی گویند تخم نرخس است در دوم گرم و خشک

و نزد بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اقسام کرم معده
و امعا قوی الاثر و مضر امعا و مصلحش شیح و کثیرا و در دو او بغایت مجفف زخمها و
دافع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش وخشیزک است **قنفذ**
بفارسی خارپشت و در تنکابن دارموک و در مازندران ادجی نامند و بترکی کرپی
گویند حیوانی است موی او مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و
بری و بحری و کوچک و مراد از مطلق او بری است مجموع آن در دوم گرم و خشک
و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مداومت آن دافع جذام و باعث دفع
وجع استسقا و سپرز و درد گرده و نقرس و مفاصل و فتح عضل و تقطیر البول
و بول در فرش و محرک باه مرطوبین و کزاز و لرز تب و مداومت او مورث عسر
بول و مفسد معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر گرده و مصلح
آن عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و دافع گوشت
زیاد زخمها و التیام دهنده آن و شرب نیم درهم از او جهت تب ربع مجرب یافته اند و ضماد
گوشت او جهت خنازیر و غدد و پیه او جهت کلف و غش و پوست سوخته او
با زفت جهت داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقا و در زهره او
جهت دفع انتشار زخمها و جذام مفید و شرب او با موم جهت اخراج جنین مرده مجرب
مجرب دانسته اند و اکتحال آن دافع بیاض است و قنفذ جبلی گرم تر از سایر آن و خون
آن جهت نقرس بعد بل و بدستور ضماد گوشت و خون او و طلای خون او دافع
چرک بدن و جالی کلف و حول و مدر حیض است و گویند در موضعی که خار او ها
در شب و باشد هوام نزدیکی نکند و ما دام اقسام قنفذ گرم است و قنفذ بحری
لذیذتر از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهت
جرب و قروح سر مفید است **قنب** بکسر اول و تشدید نون و فتح آن معرب
کنب فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و
پوست ساق او را کنف و تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار و غبیرا و چرس
نامند برگش مرکب القوی و در سیوم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت
کثیفه و مسکر و بسبب جزو حاره مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تخم
تحلیل جزو حاره و بقای اجزاء بارده مخدر و مضعف حواس و جگر و معده

و مورث

و مورث فساد رنگ و خساره و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح
دماغ و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شربتها مقوی فعل او و ترشیها مفسد
آنست و بری و بستانی میباشد و بری را برگ مایل بسفیدی و پوست او
با زحمت شود و تخمش شبیه بحب السمنه و قوتش از بستانی است و قطور عصاره او
کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او دافع ابریه و قمل
موی سر و ضماد مطبوخ برگ او دافع اورام حاره و مسکن درد او و قدر شربتش از
برگ هم تا دو درهم و غیر مستعمل و دادن زیاده از آن کشنده است و شاهدانه در اول
سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و مدر بول و قاطع طبع و
مجفف منی و برودت او و اضرر و کثرت است و اکثار او باعث ضرر احشا و مصلحش
خشخاش و سکنجبین است و در دو و کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب جهت
دانسته اند و روغن شاهدانه که بدستور روغن بادام گیرند گرم و خشک و
درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و دفع اورام صلبه نافع و شرب آن
قاطع باه است **قنبره** بفارسی چکاوک و بترکی قرلدق نامند و از عصافیر
مشهوره است کباب او دافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت
آب ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوهای ترش است **قندوز**
اسم حیوانی است بید ستر است لباس پوست او دافع ریاح و جلوس بران دافع
نقرس است **قنبیط** بضم اول و تشدید نون و فتح آن و کسر بای موحده بفا
رسی کلم رومی و کلم کرد نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوه مفتحه
و محلل و مبهی و مدر بول و بالخاصیت محلل خمار و مولد سودا و مضعف دماغ
و مبخر و ردی الغذا و مسدد و در دوسا یر افعال مانند کرنب و مصلحش مهرانجین او
در روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و ماشیه او مانع منی و نطول طبیخ او جهت درد
مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است **قنا** نوعی از اندروطالیس است و نزد بعضی
وطنه یابسه و بلغت مصری اسم اشق و بلغت مغربی کلخ است **قنیس و قنابوس**
شاهدانه است **قنابس اغریا** اسم یونانی قنب بری است **قنه** بارزد است **قنباری**
بیا و بغیر یا جمشاه تختانی زنجفر مصنوع است **قنطا** دم الاخوین است **قنطار**
سادا وراست **قندول** اسم عربی دار شیشعان است **قندس** کندس است

وحیوان جند بید ستر را نیز شامل است فنهر فیهر است قندرون بلغت اصفهان
علك البطم است قند شکر طبرزد است قوطولیدون نوعی از بروون وان نباتی
برگش مستدیر و با اندك تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق و و بیخش مانند
زیتون و با اندك تلخی و تندی و مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب
برگ او مسکن التهاب معده و احشا و شفاقی که از برودت هوا بهم رسد مفید است
و بیخ او گرم و خشك و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل
ورم دخمها و با شراب و سبع کننده ثقبه جراحات است قوابر فجلج است قو
جرالوجی است قوقی اسم یونانی و بمعنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی
حیوان جند بید ستر است قوفالس نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس
بری است قوثیا اسم یونانی خاکستر است قوشوا اسم یونانی طباق است
قوطوما آذریون بری است و ماذریون سیاه است قوسیا قنطا است قو
مادوس اسم یونانی قطلب است قوربون اسم یونانی کرنزه است قوب
بضم اول و فتح ثانی عربی قشر البیض است قورالیون اسم یونانی بسد است
قوالی اسم یونانی کرتب است قوقامالس اسم یونانی اجاص است قودونیا
میلا اسم یونانی سفرجل است قومنون اسم فرنجی است از اجزای مشرود بطوش
و شوکران را نیز باین اسم نامند قوماینطس طین الکرمی است قومی مرد است
قور پنبه کهنه است قوثر کیاه وج است قوزی اسم ترکی حمل است
قوزی غلاغی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی
غراب کبیر است قوش آزومی اسم ترکی عنب الثعلب است قویروق اسم
ترکی الیه است قوزد اسم ترکی ذئب است قوش دیلی اسم ترکی لسان العصافیر
است قوبین اسم ترکی ضمان است قوم اسم ترکی رمل است قهوا اسم خمر غلیظ
است و الحال متبادر از و با در درخت ثمری است که در یمن بن نامند بقدر فندقی
وچون از غلاف مقشر کرده مغز او منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی
و با عفوصت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه بر عرعر
و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز او بوداده استعمال مینمایند و مزاج او را
مختلف ذکر کرده اند و انچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی

آن غالب است

آن غالب است و قشر گرم و خشك تا سیم است اذان او و مجفف رطوبات و مدر بول
و با قوه قابضه و مؤلف تذکره او را مفرح دانسته او را مفتح دانسته و جهت سرفه
بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و دفع اعیا و آبله و حصبه و شری و مو
و تقویت معده و منع صعود بخارات بدماغ و اکثار او مورث بیخوابی و ضعف باه
مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شربتش [illegible]
وچون بطریق بخود با دیك برشته کنند که سیاه شود جهت قطع اسهال [illegible]
موثر است قیصوم نوعی از برنجاسف است و در برگ و قبه مانند آن سوای
انکه از ساق برنجاسف شاخها بر وید و او را ساق بی شاخ و اکثر از بیك دسته
و بیك ساق بر می آید و در انتهای ساق قبه او جیزی و طول ساق او شبری زیاده و کمتر
نیز از و میباشد و بیان برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق اما در بطن و اما در بطن
قوتیز و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش با عطریت و ثقل و انجه شبیه برنجم
برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و بجهت اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف
دانسته اند در سیوم گرم و خشك و محلل تر از افسنتین و دافع تب و لرز و دردسینه
و ضیق النفس و ضرر او و بید قتاله و دباح و مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده
و امعا و بخور او فراش او کریزانند هوام و ضماد او محلل اورام و دافع گزیدن عقرب
و دافع ضرر گزیدن رتیلا و عقرب و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع
بارده و سوختگی او جهت قطع نزم الدم داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن
ترب جهت سرعت بر آمدن ریش موثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و خشخاش
و بعابت مضر معده و مصلح آن عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش
افسنتین و با بونج است و روغن و کما ذریوس و کلان کبیر محلل صلابات و ملین
حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و دافع لرزه و امراض بارده عصبانی
قیقهر صمغی است شبیه بسنبله روس و بد بوی و بد طعم و بهندی دال و
بفارسی لعل معدنی و بعربی بنجره نامند و بمنی گویند اسم عبرانی سندروس
است در سیوم گرم و خشك و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و
با ماء العسل جهت صرع و استسقا و دبوبیخ دو متوالی آشامیدن او و با
سکنجبین و با آب جهت سپرز و دفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان

از مجربات و اکتحال او جهت ضعف باصره و دفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات
مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش ربع درهم است **قلیشور** حجر القلیشور است
قیر قار است **قیاسوس** بمعنی کویند بیونانی دار چینی است **قیض** پوست تخم
مرغ است **قیقاس** سیساورون است **قنبا** کیاه خوش است **قیمولیا** طین قیمولیا
است **قیوس** اسم یونانی موم است **قیطافون** برمس است **قیوند** قاوقند
قیروطی شامل موم روغن است اعم از آنکه ساذج باشد و یا مرکب از سایر ادویه
حرف الکاف **کافور** صمغ درختی است و اقسام میباشد ریاحی آن سفید مایل
بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را
یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری آن بسیار
سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور موجود از
زیرهای چوب جوف درخت از جوشانیدن آن بهم میرسد و آن تیره رنگ
و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی
میباشد بحدیکه برصد سوار سایه کستر میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک
و بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه
هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمیکردند و کویند سبب کم یابی او آنست که از
جهت کرمی هوای آن مکان پلنک و مار همیشه بجا و آن درخت اند و آبی که در حین قطع آن
درخت از و میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی و انجمد و غلیظ و مایل بسرخی و در
سیوم کرم و خشک و جلای چرک بدن و ظروف و جامه است و مکس نزدیکی باو نمیکند دافع
درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در
سیوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم لعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و دافع
تشنکی و التهاب جکر و قرحه ریه و سبل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی
حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی دماغ
جوانان محرور المزاج و سعوطا او با آب کشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت بیخوابی محرورین
و با روغن کل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهت
قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع
خون آن و تسکین درد مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و

شدن

شدن حرارت دماغی و ضماد او برنافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنک
مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره
خوشبو و لبسا و بوئیدن او مورث بیخوابی و مصلح آن روغن سوسن و کل و امثال آن و قدر
شربتش تا یکدانک است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و کویند ابنقدر قاتل است
و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم
بقدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب میدهند
فرق او بقدر با کافور اصلی ثقل و چسبندکی مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه
ببوی پوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی است و بیونانی لیبسطون و در دیلم
زیره کوهی نامند و منبتش کوههای بلند جنکلها است ساقش باریک و شبیه بساق
شبت و برکش و مانند برک اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبو و برک اعالی ساق باریکتر
و پر شکاف تر و آخر ساق چترها دارد و ثمرش سیاه و از بادیان بالیدن تر و تند طعم و باعطریه و بیخش
شبیه بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ او است و قوتش تا سه سال باقی و در دوم
کرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام
کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و دافع استسقا و درد طحال
معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل ادویه میکنند
و لبسا و ملطف لحوم است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنک مثانه و
خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و محرک اشتها و اعانت بر حمل
و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلح آن
کتیرا و مضر مثانه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس
جبلی و تخم رازیانه است **کادی** اسم هندی است و بعربی کدر نامند و در حوالی
عمان و یمن کثیر الوجود است و شبیه بدرخت خرما و برکش صلب و قوی و نرم و
طویل و سر برکها تند و ثمرش مانند غلاف و در غلافی چهار عدد دانه شبیه بدانه
خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کبوده نامند و بعد
شکفتن او در روغنها پرورش میدهند و مسمی بدهن الکادی و جهت درد کرده و
مفاصل و دو سلح و جذام نافع است و کادی در آخر دوم کرم و خشک و نزد بعضی معتدل
و مقوی بدن و حواس و با تفریح و دافع خفقان و اعیا و ماشرا و بثور جکر و مسکن

دردهای صعب وشربتا و که چوب اورا کوبیده بجوشانند و آب ورا با شکر بقوام آورند جهت آبله وحصبه بهترین ادویه است واهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت کدو را بنوشند زیاده بر عدد آبله بر نمی آید وخاکستر اورا جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند ورا نافع ومقوی دل ومعده وجگر است وورق کدو قوتش از دانه او وبدلش بوزن او صندل سرخ ومثل آن بقم است کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند واز انواع عنب الثعلب است وبستانی وبری میباشد مانند آن وبوتهٔ او عریض نه وبزرگتر ودو فوق مثل او وسرشاخهای او نکون وثمرش در غلاف سرخی شبیه بثانه ودانه اش بقدر فندق وبعد از رسیدن سرخ میشود وگل او سفید ومایل بسرخی است وجبلی را برگ مانند برگ سیب وغبار آلود وسیاه وساقش با رطوبت چسبنده وبنات او بزرگتر از بستانی وگل او بستانی سرخ ودانه اش زرد مایل بسرخی ومنبتش سنگ لاخها واو را کاکنج منوم وعنب الثعلب منوم نامند ودر تحدید قوتش از خشخاش ومدر بول وبیک مثقال او منوم وزیاده از آن مورث اختلاط عقل وجنون است ومراد از مطلق کاکنج بستانی اوست ومستعمل از آن پوست سرخ ودانه او وقوتش تا سه سال باقی است در آخر دوم سرد وخشک ومدر بول ودافع امراض گرده ومثانه وقرحهٔ آن ومخرج صفرا بادرار ومصلح جگر ودافع ربو وعسر بول وعسر النفس واقسام کرم معده ومداومت آن هر روز بقدر یک مثقال جهت یرقان مجرب وبلع کردن هفت عدد دانه او را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند ومصلحش گلقند وقدر شربتا از پوست دانه او تا پنج درهم وبدلش عنب الثعلب است کابخی سرکه هندوی است وا ز حبوبات میسازند و بهترین او از برنج است وطریق آنست که حبوبات را مهرا پخته صاف نموده در شیشه کنند وتا چهل روز زیاده بر آن در آفتاب گذارند وا و جالی ومقوی اعضا ومسکن حرارت خون وصفرا ومضر معده ومصلحش عسل وگلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است کاربا کهربا است کافور بهوک و کافور بهر کافور دو بجان است ونزد بعضی کافور بهر اسم اقحوان است کافور الموتی قسم ناصاف کافور است کافور العلک اسم زوفا است کاسلس اسم یونانی جوز است کاسوس خشخاش زبدی است کامالاون مازریون سیاه است کاشم رومی سیسالیوس است کاسر الحجر فلب است کاجل اسم هندی اثمد است کاونجی اسم هندی شونیز

است

است کان اسم هندی شکر است کالون اسم هندی قسمی از ازدر است کالهری اسم هندی هلیلهٔ کابلی است کاشپرا اسم هندی عصا را نشت کادر اسم هندی جوز است کاره اسم هندی مطبوخات مسهله ومنضجه است کال سانو اسم هندی سادوران است آکای پل اسم هندی قنابری است کالی بلغت هندی سیاه است کاجو بلغت هندی تخم زردک است کاکبرا و ککره اسم هندی سرطان است کاوی بلغت هندی بقر است کاکوندا اسم هندی کنبر است کالونا اسم هندی نوعی از پیش است کالد اسم هندی خالد است کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی بقر اهلی است کاو کوهی اسم فارسی بقر الوحش است کاسنی شامی وبستانی اسم فارسی هندبا بستانی کاسنی دشتی اسم فارسی هندبا بری است کاهو اسم فارسی خس است کاورس جاورس است کاجره و کافشه اسم هندی وفارسی اخریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاودارو اسم فارسی جاوشیر است کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کاپیش اسم دهلی خلر است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کاشتشک اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر نباتی است خاردار وپرشاخ وبرگش باریک وغلاف گل او مثل زیتونی وگلش سفید ودر وسط آن چیزی شبیه بموی وثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر وتخم او ودر ودرباد رطوبت لزجه ودر خرابها وکوهها وبستانها میباشد وبیخ او وپوست بیخ او قوتش از سایر اجزاء او در سیوم گرم وخشک ومفتح سده جگر وسپرز وقاطع اخلاط لزجه ومقوی احشا وبهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او بسرکه وعسل ومحلل ریاح وتریاق سموم ومدر مرة السودا ومخرج آن وغرغرهٔ طبیخ آن دافع بلغم اعضای تنفس وضماد تازهٔ او دافع فسخ عضل وعصب وخشک او دافع قروح خبیثه وباادویه مناسبه محلل او صلبه وخنازیر وبا سرکه خائیدن آن جهت درد دندان نافع وبطلیموس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد وبوزن او آب بجوشانند تا آب بالتمام رود وروغن تا نصف بسوزد وپس ورا بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند وهرگز سفید نروید ومجرب دانسته اند وثمر او قبل از شکفتن که گل

کبیرنامند در دوم کرم وخشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن
ضعیف تر است و دزدوا و رافع نواصیر چشم و حناد کبیر کرم و بزو تخم او در سیوم کرم و
خشک .... مسبل او و بدون خاییدن دانه او و ملین طبع و ترشی کل و حبا او
محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سدد جگر و سپرز و مصدع محرورین و حناد صغیر پوده
او تیره که مفسد معده است و ساق و برکش در آخر اول کرم وخشک و در افعال
ضعیف تر از کل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده
و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام
بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قوی تر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزای او منقی دماغ
و مفتح سدد است و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر
بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلح او
انیسون و مضر معده محرورین و مصلحش سکنجبین است کبیکج در اصفهان مو
نامند و بترکی ماسنواچیچکی و آن چهار قسم می باشد و نبات او شبیه است به
کشنیز یکی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط و در
... و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای
جاری و قسمی دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیوم ...
بسیار کوچک و گلش زرد و طلائی و بدبوی و قسم چهارم را گلش سفید است و ...
آن در آخر سیوم کرم وخشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی
جراحت در اعضا و با روغنها جهت جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص و ...
و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهت سعفه و بیخ خشک او در عطسه آوردن
قوی تر از کندش و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن
و حول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و در دو مثقال او کشنده
و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است کابه
دانه ایست قریب بحب بلسان و خوشبو و مایل بسیاهی و مغز او سفید است
و درختا و مانند درخت مورد و از هند خیزد و اقلیمه نوع صغیر اوست و قوتش
تا ده سال باقی است در دوم کرم وخشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح و ...
سدد احشا و گرده و مفتت سنگ مثانه و بول محتبس آن و جهت امراض جگر و سپرز

ودباج

ودباج و خفقان و صاف کردن آواز و دفع درد سر مزمن و اسهال و تقویت معده
و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با ... جهت
تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبوئی و تجرید بدن و تقویت آن نافع ... کردن ...
او بو قضیب بغایت ملذ جماع و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش تا یک مثقال
و بدلش قاقله و دارچینی است کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جا و موالید ...
اصل بارو آن و چهار قسم می باشد یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد
مایل بسبزی و از امصطکی و اصابعی نامند و یکی سفید مسمی بگوگرد فارسی است
و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت سود و کدر نامند و آنچه از طبخ آب چشمها
گرم و از خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی می باشد و بهترین او احمر است
و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است ... معدن
آن و اقسام آن در آخر سیوم کرم وخشک است و گرمی غالب بر او و خشکی و قوتش
تا سی سال باقی و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار
عظیمه و در غایت اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و ...
و شربا و مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیم برشت جهت سرفه و طوبی و دبوب و
اخراج چرک و بلغم سینه و شش و دفع برقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ...
اعضا و سفید کننده موی و با عسل و بدسنور با بول و آب و دهن جهت کزیدن
هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب
الاثر و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع اثار و حکه و جرب و بهق و برص
ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا
و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوده ادمی و عسل
و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع و دود او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت
سکته و درد شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است و بخور
و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و
مصلحش کثیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال
زرنیخ است و مصعد او جهت تکلیس معادن و دفع چرک آن بعد حل و سفید کردن
او نایب مناب جوهر زرنیخ است و در وغن گوگرد بنحوی که ساختن او در دستور ...

مذکور است جهت جمیع دردهای بارده وجرب وحکه وسعفه وقوبا وبعد بتل
وعرق کوکرد بغایت مجفف وسریع النفوذ ومحرق ومفرح جلد وجالی ودافع رطوبات
ومسخن ومحرق اخلاط وما البدن او بر دندان دافع کوشت فاسد بن دندان و
کافا نست **کبد** بکسر اول وجزم ثانی بفارسی جکر نامند وبهترین او جکر
اردک ومرغ پرواری وبعد از آن جکر بزغاله است کرم وتر وغلیظ ودیر هضم
وخونیکه از او بهم میرسد قبول عفونت بسرعت میکند ومصلحش آب کامه و
سرکه وکباب او با نمک وصمغ عربی جهت قرحه امعا واسهال قوی الاثر است
وجکر بز بالخاصیه محرک صرع مصروعین است وبتجربه رسیده وخواص جکر هر
حیوانی در اصل آن مرقوم است **کباب** اسم عربی کوشت بآتش برشته است
واختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم وبهترین آن کوشتهای لطیف است که
در پختکی وبرشتکی جمیع اجزای او یکسان باشد وآن مولد خون متین و مسمن
بدن ومسخن کرده ومحرک باه واشتها وموافق معده مرطوبین ومقوی اعضا
ودیر هضم وبعد از هضم مولد خون صالح وباسماق وکشنیز وادویه حاره
اسهال مفرط رطوبی وموورث صداع ومصلحش سکنجبین وخوردن آب بعد از
کباب بغایت مضر است **کبریت الدخان** نوشادر است **کبش** مغز است
کبست اسم فارسی حنظل است **کبج** بطارخ است **کبوه** نوعی از
است **کباب شامی** اسم شامی طباهج است **کبه کانراتی** اسم شیرازی
خرنوب است **کبک** اسم فارسی قبج است **کبک دری** اسم فارسی طیهوج
است **کبلک** اسم ترکی قبج است **کبوتری** اسم فارسی حمام است **کابیه**
شکافته اسم فارسی فاغره است **کبوتر بچه** اسم فارسی فراخ الحمام
کبور اسم هندی کهربا است **کپور** اسم هندی کافور است **کبیه** اسم
هندی نوشبا است **کبوک** اسم هندی فنج است اسم هندی
برنجی است نباتیست بقدر ذرعی ساق وبرکش باد بلک وکلش لاجوردی
وتخمهای او قریب بنخودی وبزر از تخم وپوست او واماند پنبه تابیده ولباد
ترتیب میدهند سرد وخشک ولباس او دافع حدت وباعث تقلیل عرق
وجهت جرب وحکه وورم صلب نافع وبخور که او جهت سلس

واصلاح

واصلاح حال رحم وسوخته او قاطع خون جراحات والتیام دهنده آن وکل او مفرح
ومقوی دل ودبیثه او ومایل بسرخی وذرور او بجهت زخمها مفید ونخوش مایل
بزردی واملس وبعضی از آن سفید وقسمی از آن مایل بسرخی ونوعی سیاه میباشد
در اول کرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومحلل و
جالی وملین طبع وجهت قروح کرده ومثانه ومداومت او در وزنی نیم مثقال جهت
دود امعا وباعسل جهت ورم سپرز وبا اندک فلفل وعسل جهت تحریک باه
تا بوسین مجرب دانسته اند وبوداوه او قابض وجهت نفث الدم وسرفه رطوبی بغایت
مفید ولعوق او باعسل جهت سرفه بلغمی وسده وورم آن جهت تنقیه سینه ونضج
وتحلیل ورم جکر واعضای باطنی وضماد او وجهت ورم صلب وقروح سر وبا بزر قطونا
جهت تسکین درد مفاصل ونقرس وعرق النسا وبا بوره وانجیر جهت کلف وبا خرف
بابلی وعسل جهت شقاق ناخن وبا بوره وخاکستر جهت ثالیل وبا آب برنج
جهت صداع ودوی وقوبا وبا روغن کنجد جهت زخمها ودفع درد ولذع آن وحقنه
طبیخ او وجهت اخراج فضول ولذع امعا ورحم نافع وجلوس در طبیخ او بدستور جهت
درد رحم موثر وسوخته او وجهت جراحات ودرد ولذع آن مفید ومضعف هاضمه
ومصلحش سکنجبین ومظلم بصر ومصلحش کشنیز ومضر انثیان ومصلحش عسل وقدر
شربتش او تا سه درهم تا ده درهم وبدلش حلبه است وروغن تخم کتان کرم وتر وحقنه
او با روغن کل سرخ جهت تسکین درد جراحت امعا وطلای او جهت قوبا وجراحت
وتسکین درد آن ووجع فواد وآشامیدن او وما البدن جوشانیده او با شیر جهت
دفع قولنج انسان ودواب موثر ومضعف معده وباصره ومصلحش سکنجبین است **کتم**
وسمه است بری وبستانی میباشد وبری را در مازندران وتنکابن شال خفی نامند
بعضی یعنی حنای شفافی وکتم غیر برک نیل است چه برک نیل شبیه است بکیاه کتان و
ساق نیل مجوف است وبرک وسمه شبیه ببرک مورد وساقش غیر مجوف وثمرش بقدر
فلفلی وبعد از رسیدن سیاه میشود ودشتی وکوهی آن در کارد روده خانهای دیلم داد
میروید وشاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل وبرکش از آن عریضتر ودرازتر میباشد و
بعضی برک نیل را وسمه دانسته اند وخلاف واقع است در دوم کرم وخشک وباقوه
جالیه وقابضه ومحلله وخضاب او قویتر از برک نیل است وضماد او با آب نمک جهت

صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوده و رفع زخمها و نحو او و طلای او جهت زکام و تقویت موی و
و منع ریختن آن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او بغایت مقوی و جهت کرم بدن سلسل بول
مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن آن که آب او را با
مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند تا بحدی که روغن باقی مانده باشد جهت
بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب و مانع ریختن موی و دافع دردهای بارده
و چون بیخ او را با اسپغول طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قائم
مقام مداد است و تخم و سم او دودانق و مقدار غلاف شبیه به تخم ترب و مایل به سیاهی
و بهترین ادویه مانع نزول آب و دافع نازل آنست کان الماء طحلب است کنل
اسم فارسی تفاح است کنهل اسم هندی رصاص ابیض است کنهو اسم
هندی اسارون است کنی اسم هندی کلب است کثیرا بثای مثلثه صمغ
قتاد است که بفارسی کون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد و در حرارت
و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند
مرکب القوی و معری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات
و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه
سمیه و دافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل آن و با قوت مسهله و جهت سرفه
و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت رودها
و تسکین درد گرده و مثانه مفید و مداومت آشامیدن او با مثل آن از هر یک از
بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصاً چون بعد از آن شیری که در
او فانیذ طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای او جهت
کلف و غش و نرم کردن جلد و دفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و کوکرد
جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن
موی و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر
زخمهای حاره و بارده موثر و مضر ثقل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال
تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر برسیا
وشان است کثیر الارجل بسفایج است کثیر المنفعه لخطی است کثیر البرؤس
فرصعنه کثیر الورق خوبنل است کثر حماد النخل است کثاه بزر الجرجیر است

کبر

کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثاد بلغت بربری جوز ادفر است کجور اسم هندی
زرنباد است کجم و کجب حصرم است کجلا اسم هندی ادا داقی است
کجلن اسم هندی بوره ارمنی است کجبان اسم هندی عنوره است کجری اسم
هندی خراطین است کچول اسم هندی سلحفاة است کجبنکن اسم ترکی انجره
است کچوله بفارسی ادا داقی است کچ اسم فارسی جبص است کچی اسم ترکی معز است
کجر ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل اسم سرمه است و هر چه مانند آن در چشم کشند
کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل الاثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی و کحل
کرمانی انزروت است کحلا و کحبلا اسم عربی انواع ابوحلسا است و لسان الثور و حوض
و لسان الثور ... مانند کحل حولان حضض است کدو اسم فارسی قرع است کوهر اسم
فارسی حما است کرفس اسم اقسام میباشد نهری جبلی صخری فطراسالیون است
و مذکور شد و جبلی غیر صخری و تخمش شبیه به برزه است و بیخش با دنکبر از بستانی و
قسم نبطی و اکرفس شنوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل
بسرخی و برگش عریضتر و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه
و مصمت و با عطریت و بفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و بیخش سفید و بزرگ و
خوش طعم و در خواص ضعیف تر از بستانی است و کرفس بری ... برگ عریض میباشد و ...
قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و اندک تندی و ...
و مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه به تخم کلم و سیاه و تند و ...
او مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و لب نهرها میروید و در افعال قریب بفطراسالیون است
و مدر عرق و جهت عرق النسا و بیخ نافع و حمولا در اسقاط جنین موثر است و کرفس
آجامی و کرفس مائی و نهری در میان آبها و در کنار آن میروید و در قوت ضعیف تر از بستانی
اقسام است و کرفس بستانی برگش مانند برگ کشنیز و مایل به تند و ... مطلق کرفس
مراد اوست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریت و در مقدار قریب
با نیسون است و بیخش بزرگ و سیاه و خوشبوتر از اجزای اوست و بعد از آن تخم او و در
اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سدد جگر و سپرز و مدر بول و حیض و شیر و منقی
گرده و مثانه و از قوه ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و سمی و محرک باه و اشتها و نافع
دافع حدت ادویه و معادن عمل ادویه مسهله و دافع سحج و جهت ربو و ضیق النفس و فوا

و برودت احشا و درد پهلو و ورکین و حصاة و قولنج بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مخرج
گداختن سنگ مثانه مفید و از آب او و که با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه
نافع و خوردن مرداسنگ و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهت ورم
چشم و طلای عصارهٔ او تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب یافته
اند و بدستور با گوگرد و بورهٔ سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهت ثالیل
و دفع آثار نافع و بهق و برص و اگر با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان
است و پروردهٔ آن بسرکه موافق محرورین و مقوی معده و فعل آنست و مقوی معده
و احشا و مفتح سده و محرک اشتها است و مضر حوامل و مرضعه و بجهت تحریک باه
ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل
و سحر و تازهٔ او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربتش از بیخ او در مطبوخات پنج درهم
و از عصارهٔ او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تقویت
قوی تر از سایر اجزا و جاذب فضول بمعده و رحم و هاضم هاضم غذا و در سایر منافع
مانند بیخ آن و مضر ریه و مصلحش جاذبا و تخم کاسنی است و مورث بیخ و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و دو نوع است و چون دو درهم طلی از آب
انگور و یک مثقال تخم کرفس بستانی با قطراسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور
دو درهم طلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت
تقویت معده و تحریک اشتها و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال
نانخواه و یک مثقال شکر تناول نمایند جهت تقویت معده و دفع ریاح مجرب
است **کرم** بفارسی تاک و رز و مو نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمر
دارد انگور او سیاه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری ثمر
در تنکابن دیورز گویند و شاخ تازهٔ اقسام رز را الف الکرم و عسالیج نامند و آب
در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزای او وسط و بعد از آن برگ و عصارهٔ
آن و مقوی معدهٔ حار و مانع قی و قاطع نفث الدم و حافظ جنین از اسقاط و
رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحهٔ امعا و اسهال صفراوی
نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او را با قند
بقوام آورند جهت تحریک اشتها و دفع صفرا و خمار و اخلاط و تقویهٔ معده و

خفقان

خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه هست که بسبب قوهٔ جالبه باعث اطلاق
شود و آشامیدن عسالیج مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه است و مضر سپرز و مصلح
آن عسل و ضماد برگ و عسالیج او جهت درد سر ابتداء و ورم حار معده و سایر اعضا و
التهاب اورام خصوصا با آرد جو و جهت اسهال با دامک بسیار مفید است و صمغ آن
منجمد و ز بسیار جلی و جالی و یابس است و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و دافع
سپرز و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن
زیتون سترندهٔ موی است و آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند دافع
ثالیل و سترندهٔ موی و خاکستر چوب او و نشاستهٔ آن با سرکه دافع بواسیر و با روغن
گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت
شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورهٔ ارمنی جهت بردن گوشت
زیادهٔ زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غدد مؤثر و گاه کرم
کرده او جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحهٔ امعا مفید است و نوع آن
رز را قوت قابضه قوی تر و شکوفهٔ او بهترین اجزای او و دو مثقال خشک آن حابس اسهال
و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و
ضماد او دافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و دافع
مواد حاره و حول او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد
چشم و با عسل جهت داخس و ناخنه و سستی بن دندان و دفع خون آن مفید است
و آب طبیخ از بیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و مائیه صفرا و
پوست رز جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفهٔ او را مکرر در روغن
زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوهٔ قابضه رادعه و قایم مقام روغن
گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع است **کرنب**
بفارسی کلم و بفارسی قرنبیط نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط از اقسام
بستانی است و مذکور شد و قسم معروف او را بخش مانند چغندر و سبز و برگش
سبطری و اصناف او شامی و هندی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد
و مجموع آن مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مسهل و نیکو کنندهٔ رخسار و مولد
منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع منی و باعث سرعت حرکت اطفال

ونیم پخته مسهل و مصلح آن قابض و دافع خمار و دافع نفخ و ورم و دافع نعاش و سرفه
مزمن و عصاره او با ابرسا و نطرون مسهل و با شراب دافع سم افعی و خوردن او
هر روز بقدر یکوقیه دافع درد سپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ او منقی دماغ و
بدن و عروق و مسکن درد سر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب
و احشا و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج
و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه
و روغن بادام و شراب او ممزوج با آب و سکنجبین و در مبرودین خردل و امثال آن و
ضماد او مانع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای
عمیق و ضماد برگ او با آرد جو جهت اقسام اورام و آخرهای باد سرخ و سرطان و شراب
او با عسل جهت جرب و با زاج و سرکه جهت برص و سعوط آب او منقی دماغ و حمول
آن با شیلم جهت دفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او
بغایت مجفف و دافع قلاع و زردی دندان و سعفه و مانع رویانیدن موی و
و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با عفص
تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی
و کشنده کرم معده و طلای آن دافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال
و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه
به فلفل سفید است در سیوم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و
تخم او بقدر درهمی دافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه و کلم بحری را برگ
دراز و سرخ و شبیه برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن
آن جایز نیست و در ضمادات محلله استعمال است و دو مثقال از تخم او در کشتن
حب القرع بسیار موثر است **کراث** بفارسی گندنا و باصفهان تره و بدیلمی کوار
نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی نامند و آن اقسام است اکثر
برگش باریک و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند و اکثر
در خوزستان و اول بهار بهم میرسد و شبیه به پیاز و قبه او مانند قبه پیاز
کراث شامی نامند و از مطلق آن مراد کراث البقل است در سیوم گرم و در دوم
خشک و خوردن بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و

ملطف

ملطف و مبهی و دافع قولنج و مفتح سدد جگر و مقوی ذکر و قوه هاضمه و منقی قصبه
ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت
جمیع امراض بارده و رطبه بارده و رطبه سینه و با ماء العسل جهت سموم نافع
و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل
خون و نیمرو که پرورده او مفتح سدد جگر و سپرز و دافع قولنج و حمول برگ کوبیده او
به تنهائی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس
در طبیخ او که با سرکه و آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و
ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت
قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه
جهت درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه کهنه جهت نفث الدم و قطع نزف الدم و
رعاف مفید و چون کندنا را در بار مخمر بفشارند و جرم او را در آب سرد بجوشانند و با
اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث
از بسیار دیر هضم تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث
تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب
بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح سدد جگر که بلغمی باشد
و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و دافع امراض بارده آن و بوداده او به تنهائی و با
صرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهت گزیدن افعی
و کلف و آثار و دردهای بارده و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت
درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده او را در سرکه بپزند دفع ترشی سرکه می کند
و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کرفس شامی قویتر است و کراث بری شبیه
به نبطی است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب
جنین و عصاره او مورث اسهال دموی و بیخ قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت
کنند دافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق و جهت گزیدن هوام قویتر از تخم
سایر اقسام و ضماد آن دافع برص و ثالیل و مفرح اعضا است و قسمی از بری که در کوه
ها یافت میشود برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت
درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف

ثانی اسم عربی درختی است برکش دراز و باریک و شاخهایش نرم و بوشیر و در بلاد حجاز
بسیار است و عشبة السباع نامند شیر او را داطعمه کردن دافع دافع جذام دانسته
اند **کرهند** اسم عربی وعجمی نوعی از جلبان است و بفارسی کاودانه و بعربی حب
البقر نامند و آن دانه ایست مدور و قریب بقدر نخودی و تیره رنگ مایل بسرخی
و تلخی و تندی وغیره ماکول است در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و
ملین طبع و منقی سینه و شش و با زوفا و جالی و با تقطیع و مفتح سدد و
آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک با
مبرودین و با سرکه دافع عسر بول و جرب کرده و با روغن کنجد مسکن زحیر و
مغص و با عسل و گرهکان مسمن بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه
دم و رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون
ظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و فار فارسی و
تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه والتیام جراحات عمیقه و با زوفا و قدمد
حرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب
و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن هوام مجرب و با آب دفلی و تخم
خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخساره
قوی تر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال
دموی و مصلحش کلاب و کل ارمنی و قدر شربتش دو درهم است **کره ناک** کبابیست
که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند جهت مرتاضین و معده
حار و تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش مفتح است **کرویا** بفارسی
زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند از زیره درازتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی ا
و گیاه بستانی او بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش شبیه بزرد
ک و بیخش او ماکول است و بری او فرهمانا است و گلش سفید مایل بکبودی
و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول
سیوم خشک و ضعیف تر از فرهمانا است و محلل ریاح و ملطف و قابض طبع
و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخا
رات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و

جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و در ریاح کرده و مثانه
و درد معده و مغص و تقویت بدن و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب
نافع و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک وقیه باشد تا
یک هفته جهت استسقا مجربست و در سرکه پرورده او موافق محرورین است
و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و صعتر و مضر کرده و مصلح
آن کتیرا و بدلش فرهمانا است و انیسون و زیره **کرک** بفارسی کلنگ و بترکی
درنا نامند گوشتش در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل
قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلحش آنست که یک دو روز بعد از ذبح
با سرکه و روغنها استعمال نمایند و جنبه دان او حابس اسهال و مهره پارس کوبید که ده
درهم از خشک آن که ساییده باشد با آب نخود مطبوخ جهت درد کمر و مثانه مجربست
و سرگین او دافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبده
و سوسن او جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام و موی سوخته او بر
جهت بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش سه روز
و بعد تنور تا یک هفته دفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در ان ایام روغن
گرهکان بیاشامند و بمالند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت نزول آب و شب
کوری و ناخنه و اثر آبله و طلای آن جهت برص و جرب منفح قوی الاثر است و
سعوط زهره و دماغ او از هر یک بکقیراط با روغن زنبق دافع نسیان و سفیدی
موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویت حافظه بعدیل و آشامیدن پیه او
با سرکه عنصل جهت ورم سپرز بغایت موثر است **کرکدن** حیوانی است از
جاموش بزرگتر و پوست او چین دار و سیاه و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در
یکعدد بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک شبیه است بخور
شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن رب
انظر فی کما از شاخ او ساخته باشند جهت دفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه
او مورث مهابت است **کرش** شکنبه و روده های حیوانات شامل است و
بهترین او از گوسفند و بزجوان است و بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم
و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و دافع تعفن غذا در معده است و مولد

خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن مفرح انجبین و سکر
و ادویهٔ حارهٔ خوشبو است کرکوهن بیخی است شبیه بسنبل رومی و از آن سرختر
و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحا است
نه دوای دیگر و نزد جمعی فادانیا است کرکم لغت یونانی و بمعنی اصفر است و نزد
بعضی مراد از آن زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکهند
اسم فارسی سنگی است شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی
جنس دیگر دانسته اند کروان مرغی است از کنجشک بزرگتر و پاهای دراز و در طبع
مانند عصفور است کرم دانه ثمر درخت مثنان است کرکر اسم صنوبر صغار است
کرسف اسم قطن است کرکبش و کرکاش اقحوان است کرکمان اسم فارسی حند
قوقا است کرویا بری بری و فارسی و رومی و جبلی قردمانا است کرالرومی واسن
است کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث المائده کراث بستانی
است کرفس رومی قسم اجزاء است که در طبرستان جعفری نامند و بترکی ماتدنس
کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی و صخری و ماقدونی فطراسالیون
است کرمه بیضا و کرمه شابکه فاشرا است کرمه سودا فاشرستین است کودلین
نوعی از سیسالیوس است کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است
کربون قنطوریون دقیق است کروش الغنم قرقبون است کراع پاچه
و اکارع مذکور شد کریر قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الکبیر است کوبل
حماض است کربلج کرهناج است کراث بلغت تنکابن قسمی از خرنوب بستانی
است کرلاجه واش بلغت تنکابن شبل است کرنهد اسم هندی سنادج
است کرواکوشت اسم هندی قسط تلخ است کرانا اسم هندی قضب الزودرا
کرهولابلوج اسم هندی کندش است کراوکلا اسم هندی کرسنه
است کرند اسم هندی عصفر است کرهوه بهندی تسبتا است کروالد
بهندی خیار شنبر است کرهبه بهندی ارنبا است کرانبه بهندی قنطو
ریون دقیق است کرنج هندی وج است کرشان اسم ترکی اسفیداج است
کرجلو اسم ترکی خروع است کرج اسم ترکی حبض است کرهلی اسم ترکی
فلدل است کرشکله اسم ترکی سام ابرص است کرمکان اسم فارسی جوز است

کرم شب تاب

کرم شب تاب حباحب است کرم زمین خراطین است کرک زغب است کرنبر سنوت
است کرهندوشتی ظهون است کرد آسیا غبار الرحی است کرده کلیه است
کرم ایوب اسم فارسی حیلسون است کرکس اسم فارسی نسر است کرچیل
اسم تنکابن دغرور است کراکرو اسم تنکابن شقاقل است کرفش اسم دیلمی شعر
الغول است کزبره بفارسی کشنیز نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ
ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد بهم ملاصق نمیباشد و در جمیع
افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر است و بری و بستانی او مرکب القوی
و نزد بقراط سرد و خشک در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته
اند و تازه او با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ و سی مثقال از آب کشنیز و هفت مثقال آن با شکر
مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و
التهاب معده و تشنگی و حابس قی و دافع ازلاق معده و تغلیظ و برودت باعث سرعت ولادت
و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و دافع اورام و با دسرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و
جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام
صلب و با آرد باقلی رادع خنازیر و امثال آن و قطور آب آن در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه
و دفع زردی آن مجرب و چون شرب را با آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت
سرطان منفرج و غیر منفرج مجرب است و خضاب آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان
نافع و قدر شربتش از آب او بکوقیه و از جرم او تا دو قیه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم
او که کشنیز خشک عبارت از او است در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع
صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بو داده او و دافع خفقان و هیضه و وسواس
حار و خمار و دوار و دسر و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و دود
او قاطع خون جراحات و شربتی که از او ترتیب دهند جهت سده و دوار و منع مستی شراب
نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او دافع
بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل
حیض و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم برشت و شراب و
سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است
کزنکبین شبنمی است که بر درخت کز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد

میکردد هرچه از درخت بید حاصل شود الطف و آنچه از درخت کز و بلوط بهم رسد با قوت
قابضه میباشد و بهترین او سفید صاف است که مخلوط بریک نباشد در اول گرم و
در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و تنفس و با قوت مسهل خصوصاً با دانکبین
جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات
نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است کربزة الثعلب قسم اخر هسند بربطس است
کرنان اسم فارسی بادرنجویه صحرائی است و در طب هند نال کثیر الوجود و مذکور
شد کرماذج بجیم و بکاف اسم درخت کز است کز اسم فارسی طرفا ست
کزبرة البئر پرسیاوشان است کزبرة الحمام شاه ترجست کرزموشا بلغت
لرستان حجر الحیه است کزاک ودع است کزنه اسم دیلمی انجره است کزه اسم
فارسی جوز است کژدم اسم فارسی عقرب است ککول ابن تلمیذ تصریح نموده که
آن ثمری است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریض و
دانه‌های او بقدر دانه خیار شنبر و درخت او در دوم میباشد سرد و خشک و
بسیار قابض و بکدر هم او در قطع خون اسهال دموی و قدر دو او در دفع نزف الدم جوا
حات بیعدیل است کسبلا و کسبله اسم نبطی چوبی است شبیه بوناس و در و
سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ با چسبندگی است و مخشی شبیه بحب الرشاد
و گویند پوست درختی است شبیه به بلیلج سیاه در دوم گرم و در اول خشک و
مقوی معده و مفتح سده گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن
بدن بهتر از اندرو او بنکوکنند و حصا و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان
متحرک و در دو آن مفید و مضر به امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم است
کستین اسم رومی حشیشة الزجاج است کسوس خشخاش هندی است کسب جرم
و ثفل حبوبات است که افشرده و روغن او گرفته باشند کسم با قلی خشک است
و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسبر زفت خشک است کسفره کزبره است
کسیقون دلبوث است کستنه اذان الفار است کسبیر ابن عرس است کسه
خبز الطابون است کستوری اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی
زاج سیاه است کسینا اسم هندی عصفر است کشت برکشت اسم فارسی
نباتی است مانند ریسمانی با دیگری بهم پیچیده و اکثر آن بیخ عدس میباشد و کشو

بکعده

بکعد و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنبالة عقرب و بشیرازی بیچک نامند
و بهترین او هندی است در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل
و ملطف و ضماد او جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و شیره و مصلح او
حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش صبر است کشوث گیاهی است مانند کشیمان
بادیک و بی برگ و ساق مایل بزردی و سبزی و بر خارها و گیاهها می تند و گلش
ریزه و مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب و مایل بزردی و زردی در اول
گرم و در دوم خشک و مفتح سدد احشا و مدر بول و حیض و شیره و عرق و مقوی
معده و جگر و دافع فضلات و دافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهت تبهای
کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و
ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیدن او در
قوی‌تر و قدر شربت از آب او ده درهم و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغثی و
مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قوی‌تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و تقرح مفید
و بو باده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین
و مضر ریه و مصلح آن کاسنی و بدلش بادآورد و دو ثلث او افسنتین است کشمش
اسم فارسی زبیب بیدانه است و مویز نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است سبحی
و با قوة مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشبخ نفع است کشک الشعیر
شیره جو است و در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است
کشط قسط است کشه اسطوخودوس است کشن پنیرمایه خوماست
و در طلع مذکور شد کشری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کشک
اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفاه است کشمش کاولیان
اسم فارسی دبق است کشنه اسم فارسی ند است کشنیز کوهی اسم فارسی
تخم مخلصا است کفشون بادنجان است کعب استخوان متصل بساق است
و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک هم
مذکور شد و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر
و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و سنون او مقوی دندان
و ضماد او دافع برص و اکحال او مقوی باصره است کعب الغزال الغزال قابند سفیدی

است کعک خبز الطابون است کفالر اسم فارسی اجوبض است کف الضبع
نباتی است ربیعی و چند روز بیش نمی‌ماند برگش بلند و کم عدد و منشق بقدر برگ
کرفس و برروی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و برروی زمین منبسط
و از یک بیخ چند شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک
آبها و زمین نمناک میروید در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل
و جالی و بیخ او جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات
و دفع ثالیل و جرب مجرب دانسته‌اند و اکتحال او جهت بیاض چشم نافع است
کف ابرا نباتی است شاخهای او باریک و بقدر شبری و در بر هر شاخی سه
چهار برگ مستدیر و منشق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریه
و بیخش بقدر زیتونی و با شعبه و در اول فانیز میروید و در طبع و خواص مانند کف
الضبع و قرزجیه بیخ او معین حل و درور او جهت قروح خبیثه و با عسل جهت
ثالیل موثر است کف آدم نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر و بقدر
برگ مورد و بیخش مابین سیاهی و زردی و درونش سرخ و تخمش از تخم کافشه
باریکتر و بانلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و دافع
خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یک
مثقال است کف الاجذام و کف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت پنجنکشت و نزد
جمعی بیخ سنبل رومی و نزد برخی کرم بیضاست و بعضی هم خصی الکلب گویند کف عایشه
اصابع صفر است و نزد جمعی جرجیر است کف عقاب فاطانیقی است کف النسر خربق
است و کف الذئب نیز گویند و بلغت مصر اسم اسقولوقندریون است کف السبع کف
الضبع است و نزد بعضی کبیکج کف الکلب بداسقانست کف الاسد عرطنیثا است
کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجرة و ابابن اسم نامند و در مغرب بنطافلون را
کف الذئب و کف الارنب خنططایا است کفری پوست و غلاف شکوفه درخت
خرما است و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن موسوم بدقیق النخل و کشن است
و طلع مذکور شد و کفرا با عطریه قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد
در آخر دوم خشک و با حرارتی کمی و برودت زیاده و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال
و طبیخ او قابض و نیم رطل نیم کوبیده او را با یکرطل و نیم آب چون بجوشانند تا بنصف رسد

وباوزن

و با وزن آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و گرده و ضعف احشا و هیضه و منع انصباب
مواد بمعده و رحم مفید و سنون کفرا مقوی لثه و دافع آکله و قروح خبیثه است و بدل
در دوا و همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و دانه نارنج
دافع جرب است بشرطیکه چند روز بگذارند و غبار بسیار بویی که غیر کشنده داو بهم رسد
در جمیع افعال قوی‌تر از کشن و بعابت مقوی معده و دافع نزف الدم و بیخ و قروح عفنه
و اسهال است و عرق کفری که بطریق گلاب کشند با عطریه و قابض و مقوی مفرح قلب
دافع اسهال رطوبی و بیخ است و روغن کفری که بعد از دمیدن طلع نیم کوب کرده با مساوی
آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس
عرق و دافع قرحه امعا و درد سر حار و مقوی موی و مانع سقوط آنست و کفرا با الحنا صبغ
مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کف دریا
اسم فارسی زبد البحر است کف مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفنار اسم فارسی
ضبع است کف شیشه اسم فارسی صحو قویناست کف اسم فارسی زبد است
ککری اسم هندی قثا است ککرهکیر اسم هندی بنلوفر است ککرابان اسم
هندی دجاج است ککلیک اسم ترکی قبج است ککلیک اودی اسم ترکی صعتر بری
ککو اسم ترکی ابن لبلاب کبیر است ککج اسم فارسی جرجیر است کلز اسم چوبی است
که از هند می آورند و فعل مغاث از او می آید و لهذا او را مغاث هندی نامند
بفارسی گرده و با صفهانی قلوه و بترکی بوکره نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ
و سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلح
آن ادویه حاره و آب کامه و سرکه است و پیه او ملین اورام صلبه است کلب
بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی تشغل
گویند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میگردد و سگ آبی دو قسم
است یکی بحری و دیگری نهری و آنرا بفارسی خزنان گویند چه در شکل شبیه
بخز میباشد و بعربی کلب الماء نامند و چند این قسم حاصل میشود و سگ
اهلی اصناف است مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و مجفف بیست روزه او گرم و تر
و چون او را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته‌اند
و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و بنیه ما نیز او بقدر ربع درهم دافع سموم

وکلف وشیرا وکه از زاییدن اول باشد همین اثر دارد و ضعف وواقع حرقة البول و
بیاض چشم است وچون بچه چشم نکشوده او را تمام طبخ دهند بحدی که با آب یکسان
شود وبوزن مثقال کندم را بان آب بجوشانند تا جمیع آنها را جذب کند پس خشک
کرده مرغ سیاه یکساله را در جائی تاریکی بآن کندم تعلیف نمایند وبعد از اتمام
مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید وغذای دیگر بآن مخلوط ننماید باعث حمل
کردد واز مجربات است خصوصا چون سه روز قطعه مرغ پرورده در هر سه دفعه خورده
شود ودر فربه کردن بدن نیز از مجربات است ومکیدن بچه سگ پستان مرضعه را
دافع انعقاد شیر در پستان است واستخوان وعصب سگ واستخوان واعصاب
شکسته وپاره شده انسان را التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات وکباب
جکر سگ دیوانه جهت دفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و
ضماد خاکستر او جهت بواسیر وشقاق وحکه وزخمهای کهنه وبا سرکه جهت
سگ دیوانه گزیده نافع است وطلای زهره او مانع رویانیدن موی زیاده
چشم وبول او دافع ثالیل وآشامیدن او مانع حمل وپیه او جهت خنازیر مفید
است وغرغره ونفوخ وضماد سرگین خشک او جهت خناق مجربات است خصوصا
چون تعلیف باستخوان فقط کنند وآشامیدن خون خشک کرده او تا به
ثلثه یکدرهم وبدستور سرگین خشک او وجهت اسهال دموی ودرور او سرگین آن جهت
زخمهای کهنه وتحلیل اورام قوی الاثر است وتعلیق دندان نیش او که ناب کویند مانع
خرخره خواب وخوف زدن در حالت نوم ودافع یرقان است وچون ناب او را با ناب
گربه بموی ایشان بخور کرده هر دو را در خانه دفن کرده باعث حدوث فتنه در آن منزل
میشود ومحمد بن زکریا فرموده که چون قضیب سگ را خشک کرده بروان بر بندند تقویت
معین جماع است وکلب بری در سیوم گرم وخشک ودر خواص مانند اهلی است
کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی وبزرک تر از آن ودست وپای او دستباد کونا
ودم دنباله وکثیر الوجود است وپوست او را ظرف نفط میکنند ویک مثقال از زهره او
سم قاتل است وعلاج پزوهیست وجالینوس فرموده که اکتحال او دافع بیاض است و
بول کویند که شش تازه او جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه
وبزرکتر از آن وشبیه بدلق ودست وپای او دراز وتازه دنباله او مانند دنبله

کرباست ودر رودخانها میباشد خصوصا در رودخانه سکاء وادروس کثیر الوجود است
ودر تنکابن او را اشنک نامند وچند از وحاصل میشود وحقیر مشاهده نموده که
در ابروان صیادی چند را از وقطع کرده بعد از جوشانیدن در آب خاکستر وبعد
کاه خشک کردن رنگ وبوی آن ظاهر شد ونوعی از اسخاله در او معلوم کردید
ودر خواص وافعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البغاری کلب
کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جنس
اقسام سوخته است که بحد سفیدی رسد واجزای بسبب احتراق از هم ریزد و
مثل آهک وپوست تخم مرغ وصدف وحلزون وامثال آن واز مطلق او مراد اطبا
اهلی است که او را جیر ونوره نیز نامند وجالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم
مرغ سوخته وآهک دانسته است نه غیر آن ومراد اهل صناعت از آنست وبهترین
کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته وپردهای او را گرفته در کوزه گل
اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه کری بگذارند تا سفید شود وبهترین معدنی
آنست که سنگ رخام وسنگ ریزهای صلب را بعمل آورده آب ندیده آنرا در [illegible]
اول کرم ودر آخر دوم خشک وتا بیست روز قوی القوه است وباحدت ومحرق
ومفرح جلد وآب دیده قسم بحری او را تا سه روز قوه احراق باقی است بعد از آن مسحق
میباشد وموی را در مدت بعید میبرد ودر تنقیح در بردن موی مقوی فعل آنست
وثقل عصفر وبرگ شفتالو دافع بدبوی او است وروغن کل سرخ وآرد عدس ونوره
مغسول وکل سرخ سایئده دافع جراحت نوره است وآهک شسته مایل با عسل
وقاطع نزف الدم ومکرر نفوخ کردن وفتیله او بسفیدی تخم مرغ آلوده وبا آهک نرم
مغسول آغشته در بینی کذاشتن در قطع رعاف مجربست وضماد او مقوی اعضا
وحابس اسهال وجهت سوختگی آتش ومنع درد عرق وبا پیه خوک جهت کشودن
دمل وورم صلب وروغن زیتون کرم در او آهک جوشانیده باشند جهت منع
ثولات وبرودت هر عضوی مفید است وکلس البیض در حبس خون جراحات
قوییتر وجهت جرب وحکه ورویانیدن کوشت زخمها وجبر کسر اعضا مجرب و
فرزجه او قاطع خون حیض است وکویند چون او را با مثل آن نمک ودو ربع آن طو
طبرساییده با نره مقابل او سرکه تنقیه کرده پس تقطیر کنند مقطر مثل کوکرد بیرون

سفید میکند وسیماب را منعقد میسازد وخوردن آهک کشنده است ودر اندک
زمانی بدرد معده وعسر بول وغشی واسهال دموی وآبی کرد واو آهک را مکرر بخورند
باشند هرچه بآن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی واز اسرار مکتوبه است **کلخ**
لغت سریانی است وبغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برکش شبیه ببرگ
درخت سیب وقابض ودافع نفث الدم واسهال دموی وجهت گزیدن افعی ولسع
او جهت رعاف مفید ومخش بسیار گرم ومدر عرق ودافع مغص است واز قول وظاهر
میشود که اندروطالیس باشد ودر انجا تصریح نموده که مانند اشنان بحری است ودر اینجا
بیان نموده که برکش مانند برگ سیب است وبلغت مصر کلخ عبارت از اشق است **کلباث**
کلباث اسم اشق است **کلوج** واسر است **کلبکان** کشنیز است **کلبکلرو** جو جبرا
کلاغ سفید وکلاغ پیسه اسم فارسی غراب البقع است **کلاغ سیاه** اسم فارسی غراب کبیر
غراب الزرع است **کلیمشو** اسم فارسی آذربو است **کل عقرب** باصفهان اسم سطار
است **کل عاشقان** بلغت خراسان زدین درخت وبلغت تبریزی حاجم است **کلاچه**
بلغت تنکابن ودع است **کل کافشه** بلغت اصفهان اوبض است **کل مشکی** اسم
فارسی نسرین است **کل آفتاب پرست** اسم فارسی آذریون است **کلنار** اسم فارسی جلنار
است **کل کندم** اسم فارسی جوزجندم است **کل سنک** اسم فارسی خزان الصخر
کل بکسر کاف اسم فارسی طین است **کل انجاران** کل احمر است **کل خوردنی** طین
الماکول است **کل حنا** بضم اول اسم فارسی فاغیه است **کل خوشنظر** اسم فارسی
مجح است **کل سرخ** ورد احمر است **کل رعنا** ورد الحماقی است **کل قرنفل** اسم
فارسی زهره است **کلم** اسم فارسی کرنب است وکلم رومی قنبیط را نامند **کلنک** اسم
فارسی کرکی است **کلاب** ماء الورد است **کلیک** اسم دیلمی دلبلاب است **کلاکلا**
اسم دیلمی لوف الکبیر است **کلاونجی** اسم هندی شونیز است **کلنده** اسم هندی
بطیخ ورقی است **کلی** اسم هندی بسد است **کلپری** اسم هندی خبازی است
کلبنا اسم هندی کندر است **کلبخن** اسم هندی خولنجان است **کلهنی** اسم هندی
حب الفلفل است **کلکونه** بفارسی سرخی است از سفیداب ولک ترتیب میدهند
وجهت صفای بشره وسرخی رخسار مستعمل زنان است **کلیس** بلغت مازندران
جوزبث است **کاشبر** صمغ درخت کوهی است شبیه بجاوشیر وگویند اسم هندی جا

شیر است در آخر سیوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومحلل
صلابات ومسهل زرداب ودافع استسقای لحمی وزقی وقدر شربتش از یکدانک تا
نیم درهم ومصلحش کشنیز است **کمثری** بفارسی امرود گویند بستانی وبری میباشد
وبستانی او ترش وشیرین واقسام است وبهترین امرود چینی ونطنزی است وچینی
مخصوص بلاد دامغان وممدوح شیخ الرئیس است ونطنزی در اکثر بلاد دیدی ونطنز
موجود است وبهترین امرود بلاد آذربایجان بلخی است وامرود شیرین معتدل
مایل بحرارت ودر دوم تر وحابس بخارات ومفرح ومقوی معده وهاضم
دل ودافع تشنگی وخفقان وتولات وسوزش مثانه وملین طبع وبا قوة قابضه
بعد از تلیین ومعدل خون ومرطب دماغ وجهت دفع سمیت قطر مفید ومولد
نفخ وقولنج ومصلحش مربای زنجبیل ودر از باند است وبهترین اقسام امرود ترش و
لطیف آبدار وسبک است در اول سرد ودر دوم خشک وقابض ومقوی
جگر ومعده ومشهی ومسکن حرارت خون وغلیان صفرا ودافع تشنگی وبعد از
طعام مسهل بعسر وقبل از آن قابض ومولد خلط صالح ومسدد ومضر مشایخ و
او عسل وجوارشات وکندر است ونارسیده درشت وغلیظ ومورث قولنج
ودر وشقاق لحم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند وشکوفه او مقوی دل ومفرح
وقاطع نفث الدم واسهال وضماد او جهت ورم حار چشم نافع وبرگ او جهت اسهال
والتیام جراحات وچوب وبرگ سوخته او قایم مقام توتیا وصمغ او محلل ومنضج
قوی است ونوع بری او قلیل الحلاوة وکوچک وکم آب وبا عفوصت وبسیار قابض
ومسدد است ودر دوم خشک او جهت درد دندان گوشت جراحات وسفوف آن
جهت اسهال حار وخاکستر چوب او قاذ زهر قطر وامثال آن ومضر عصب ومورث
قولنج ومصلحش ادویه حاره خوشبو وعسل است ودر تاب امرود قابض طبع ومقوی
معده حاره است **کماة** اسم جنس اقسام قطر وکشنج وقبل وسمارغ است
ونزد برخی مخصوص نوع ماکول وقطر مخصوص انواع غیر ماکوله وهر یک مذکور شد
کمافیطوس معرب از خامانیطس یونانی است که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتی
در بوی شبیه بصنوبر ودر طعم تلخ وبا اندک قبض وتندی وساقش بلند نمیشود
وبرگش در پیچیدگی وتراکم وبوی از طوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی

همیشه بهار نامند و برگش ریزه تر از آن و بارغب و رطوبت چسبنده و شاخهای او مایل
بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیسان تا
ماه سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده باقی است و مؤلف اختیارات تصریح نموده که
گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام تبوا
جمله اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل از و برگ و شکوفه
و تخم اوست مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل
بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح
مفید و با فوبال الثماس و انبانج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضات
و مداومت آن با آب باران و عسل شهد دافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت
اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهت نملهٔ ساعیه نافع و مضر ریه
و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن او سپستالیوس
و نصف آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین
استعمال نکنند **کمادریوس** معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض است
نباتش طولانی قریب بشبری و برگش ریزه برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقق
شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبتش
سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با حدت و در تموز یافت میشود و
قوتش تا هفت سال باقی است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده
که کمادریوس بیخ درختی است شبیه به بلوط در اول دوم گرم و در آخر آن
خشک و مدر بول و حیض و دافع امراض سپرز و سرفهٔ مزمن و قاطع اخلاط
غلیظ و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف
عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون
و یک رطل آب که بثلث رسد و چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و
مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم مسحوق او با جلاب و با عسل تا چند روز
در دفع درد سینه و برودت نواحی آن میکند و ضماد او با عسل جهت قروح خبیثه
و مزمنه و اکتحال او با شراب جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و روغنی
که آب تازهٔ او با آب طبیخ با از کل و ترتیب دهند جهت دفع برودت بدن و

ریاح مویز و شراب او که ده درهم بیک رطل آب انگور و دو مثقال از آن پخته باشند
تا یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت
تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای
استسقا نافع است و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا
و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل آن سپستالیوس است و ربع او سلیخه و
نزد بعضی غافث و سلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی است و بفارسی زیره نامند
بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی
نیز کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخضر زیره سبز
و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قوی تر از بستانی و صنفی از بری سیاه و
شبیه بشونیز و قوی الحراره است و از مطلق کمون مراد کرمانی است و بیونانی
او را باسلیقون نامند و بعضی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری و قوی
ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی است و نبات او از بابونه کوچکتر
و برگش مستدیر و قبهٔ او مانند شبت است در اول سیوم گرم و خشک و بسیار
ملطف و مدر شیر و بول و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل
ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر بول و نفس
و تخمه و مغص ریحی و دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و فواق رطوبی و ورم
ریحی سپرز و بوادهٔ او جهت اسهال رطوبی نافع و بسرکه پرورده آن که بعد از آن برشته
باشند قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنهٔ بطبیخ او
محلل نفخ و قولنج او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضهٔ طبیخ او مسکن درد دندان
و ثولان خصوصاً با صعتر و قطورا و جهت قرحهٔ چشم و جرب و با سفیدی تخم
مرغ جهت رمد حار و طلای او جالی بشره و آب افشرهٔ او جهت طرفه و با نمک
جهت سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون
جهت ورم سپرز و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کتیرا
و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و
تخم کندناست و مداومت جرم او و عرق او موروث لاغری و زردی رخسار است
و چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدت العمر

منع نکون فعل میکند واز مجربات دانسته‌اند وقسم نبطی وکه بفارسی زیره
سبز نامند ملین طبع است ونوع بری که شبیه بشونیز است جهت کزیدن
هوام وتقطیر البول واخراج سنگ مثانه وخون منجمد آن بیعد بل خصوصا
چون با آب کرفس بستانی بنوشند وباسرکه جهت فواق وکرم معده وضماد او
باروغن زیتون وعسل دافع خون مرده تحت جلد است وجهت ورم حار
انثیان مفید **کمون حبشی** قسمی از کمون بری است شبیه بشونیز ومذکور شد
کمون حلو انیسون است **کمون رومی وفارسی** کرویا است **کمون اسود** زیره کر
مانی است ودر بعضی بلاد شونیز را باسم نامند **کمون هندی** شونیز است
کمون نبطی زیره سبز است **کالبوت** مازریون است **ککام** صمغ ضرو یمنی است
وبفارسی حب لبه کویند وحصی لبان مذکور شد **کماه** بمنی کویند که بلغت سریانی باد
آورده است وبفارسی کاهیست معروف که دواب را بان تعلیف میکنند وخلنک
منش صمغ اوست **کجابن** اسم هندی نوعی از بیش است **کمهاره** اسم هندی تخم
انجره است **کماتی** اسم هندی مومیائی است **کاهی** اسم هندی عنب
الثعلب است **کمیز** اسم فارسی بول است **کمبش** اسم ترکی فضه است **کندر**
صمغی است مخصوص بلاد شحر وعمان وجبال یمن مستدیر مایل بسرخی او را کندر
ذکر وسفید سست وانثی نامند وقاذه او را که دو دانه‌ها حرکت داده باشند
مدحرج کویند وپوستهای درخت او را که از ساییدن بیکدیکر جدا میشود قشر
کندر نامند وانچه غیر صاف مانند آرد باشد دقاق کندر وکندر را قوتش تا ده
سال باقی میباشد ومغشوش آن از آتش شعله ور نمیکردد ودرخت او بقدر دو
ذرع وخاردار وبرکش با تخم او شبیه برک وتخم مورد ودر دوم کرم ودر سیوم خشک
ومحلل وملطف ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وجهت دماغی
ونفث الدم ومقوی دل ومعده وهاضمه وحافظه ومجفف بلغم وبالخاصیه
ومبهی ومنقی ومقوی روح حیوانی ودماغی وجهت خفقان وصاف کردن
آواز وبا مصطکی جهت رطوبات دماغی وغثیان وقی واسهال رطوبی وبنیم درهم
او بامثل آن نانخواه جهت زحیر وباروغن زیتون وعسل جهت دفع برودت
استخوان که مزمن شده باشد وباصمغ جهت دفع رائحهٔ کریههٔ خیشوم وعسر

النفس وسرفه مزمن رطوبی وربو وباعسل وشکر جهت ضعف معده ورياح
غلیظه ونسیان وبامویز وصعتر جهت ثقل زبان وبا زردهٔ تخم نیم برشت نیم
جهت تقویت باه وتولید منی خصوصا با جوز وپسته واکتحال او جهت جلای
بصر وتقویت وقرحه چشم وخون منجمد در آن ودمعه وسلاق وبیاض وجرب
حکه وظلمت چشم خصوصا باعسل وذرور او جهت قروح خبیثه وساعیه وقرحه
مقعد وضماد او جهت قوبا وثآلیل وبا پیه مرغابی جهت جراحت سوختکی
آتش وشقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد وباطرون جهت قروح رطبه
سر وباروغن کنجد جهت تحلیل صلابات وباروغن مورد جهت ریختن موی
وباعسل جهت داخس وبازفت جهت شقاق عضل وباشراب جهت درد
کوش وبا قیمولیا وروغن کل سرخ جهت اورام حاره پستان وباادویه محلله
جهت ورم احشا مفید وبخور او جهت دفع وبا وسرفه رطوبی وقوبا وکریزانیدن
هوام وخائیدن او جهت سرفه رطوبی وتقویت دندان ولثه نافع وچون یک
مثقال او را در آب خیسانیده ناشتا بنوشند ومداومت بان نمایند جهت دفع
نسیان از مجربات است واکثار او محرق خون وبلغم ومصدع محرورین وباعث جنون
وجذام وبهق سیاه ومصلحش برنج فارسی وشکر وقدر زیاد او باشراب وسرکه کشنده است
وقدر شربتش نیم درهم وبدلش مصطکی است وقشار کندر خشک تر از کندر وشدید
القبض ومجفف قوی است وجهت نفث الدم بغایت موثر ومقوی معده ومانع
سیلان مواد باعضا ودافع قرحه امعا وحقنه او نیز بدستور جهت قرحه امعا و
احشا مفید است وضماد او بر شکم قاطع اسهال وکشنده کرم معده است ودقاق
کندر الطف تر از کندر ومنضج وجالی ودر افعال ضعیف تر از قشار است ودخنه
دود کندر دافع اسهال دموی است ودخان او که دوده او باشد کرم وخشک
ومسکن درد چشم حار ومانع سیلان رطوبات بچشم ومنقی قرحه والتیام دهنده
آنست **کندس** بیخ نباتی است شبیه بکنکر وبرکش مابین سرخی وسفیدی
ودر شام لباس پشمینه را با او میشویند وظاهر بیخ او مایل بسیاهی ودرونش مایل
بزردی وتند بوی ودر سرطان میرسد وقوتش تا بیست سال باقی است
در آخر سیوم کرم وخشک وباسمیت ومحرق بلغم ومخرج مرة السودا وبلغم غلیظ

ومحلل ریاح ومفتح ومدر بول وحیض ومخرج جنین مرده وقاتل دیدان ومقوی
جگر ومعده سرد وجالی وبغایت عطسه آورنده وآشامیدن وطلا کردن او جهت
استسقا وسپرز ویرقان وعرق النسا ومفاصل وطلای او با عسل جهت بهق وبرص
وحکه وقوبا وسعوطا وبا آب بقدر یک عدس جهت امراض بارده دماغی وباد و
ینفش جهت شبکوری وضعف باصره ودفع بیهوشی مصروع ومسکوت و
بیحسی صاحب فالج وضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن
موی داء الثعلب وداء الحیه مجرب وقی کردن بآن جهت عسر النفس وربو وبلغم
کثیر وجاوشیر جهت ریزانیدن سنگ گرده ومثانه وتنقیه سودا نافع و روغنی
که در او جوشانیده باشند جهت امراض بارده گوش خصوصا گرم آن وجهت
حکه آن قوی الاثر است وقدر شربتش جهت قی کردن یکدانگ ودو دانگ وجهت
سپرز ویرقان وامثال آن یکدانگ تا پنج قیراط واولی اجتناب شرب اوست و در
درهم آن کشنده مختناق ودرد شکم وتشنگی مفرط ومضر بیهوشی ومورث کرب وغشی
ومصلحش کثیرا وشیرتازه وبدلش جهت قی مثل او جوز القی وثلث او فلفل و در
غیر او دو وزن آن مقل ونش ونصف او سیطرج است **کنوس** بلغت طبرستانی
قسم کبیر زعرور است وبزرگی از کیل تا مند قابض تر ولذیذ تر از زعرور و در افعال
قوی تر ودوام او زیاده از اوست **کنگرزد** اسم فارسی صمغ الحرشف است که
بفارسی کنگر نامند در دوم گرم و در اول خشک ومنقی صفرا وبلغم وضماد او
محلل اورام وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم وبدلش جوز القی است **کنهان**
اسم نبطی نباتی است مثل درخت کوچکی برگش در رنگ وحدت شبیه برگ سقز
و در بوی مانند بوی درد وشاخهای او در یکساق سطبر رسته ونرم تر از درخت
حبة الخضرا در سیوم گرم وخشک وبوئیدن او مسخن دماغ وشرب او مسخن معده
وجگر ومعین هاضمه وبالخاصیه جائی که او باشد عقرب در آنجا نمی باشد واگر برگ
او در بر عقرب بپاشند در حال بمیرد ومضر ثقیل ومحرق خلط وقدر شربتش یکدرهم
کندری نباتی است شبیه به نبات رازیانه و در رک وبرگش عریض تر از آن و در بوی
مانند کندر در سیوم گرم وخشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند
کندرومی مصطکی است **کنجوس** اسم یونانی جاورس است **کندس**

الدواب عود العطاس است **کنخد** اسم اصفهانی ترزوت است و در دیلم کنجی نامند
کنجد اسم فارسی سمسم است **گندم** اسم فارسی بر است **کنگر** اسم فارسی حرشف
است **گندم مکه** اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان دره مکه نامند **گندم دیو**
در فارسی شیلم است **کنگرخو** اسم فارسی بادآورد است **کنه** اسم
فارسی قراد است **کندنا** اسم فارسی کراث است **کنار** اسم فارسی نبق است و
بلغت مازندران اسم درخت بقم است **کنب** اسم فارسی قنب است **کنجشک** اسم
فارسی عصفور است **کندرو** اسم هندی کندر است **کنبل** اسم هندی
قنبیل است **کندهت** اسم هندی کبریت وکندهک وکندک نیز نامند **کنبه**
اسم هندی خرفه است **کنه** اسم هندی نی شکر است **کندهبل** اسم هندی
فقاح اذخر است **کند** اسم هندی صمغ است **کنجوره** اسم هندی خراطین است
کنواهی هندی عنب الثعلب است **کنا** هندی بصل الفار است **کنداشیر**
بلغت سندی ساذج است **کنهال** هندی طحلب است **کندنا** هندی جند
قوقی است **کنول** هندی اشنان است **کنکون** هندی دخن است **کنوار**
هندی صبر است **کنول** هندی نیلوفر است **کومد** بلغت اصفهانی نوعی از موی
است که ماهی را بکار میدارد در شیرجل نموده استعمال میکنند در خواص قریب بمرزی و
تخفیف وکثرت آن ومضر سینه وسرفه نمیست اما اکال او باعث بثورهای عفنی واو دام مزمن
کوسنبل لغت تنکابن ودیلم است وابن تلمیذ بلغت طبرستان دیوادو وبلغت مازندران کو
کاوبیان نموده وآن نباتی است برگش شبیه برگ بادرنج وساقش زیاده بر دو ذرع وتخمش
آلو بالو وظاهر تخمش سیاه و درونش سفید واو غیر فقاح است وبالخاصیه هر فعلی که قابل آن
کند وبهر خونی که ملتفی کرده شارب آن بهمان فعل وقول مبادرت نماید وآزموده
ومستعمل اهل آن در ولایت دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند در آخر دوم گرم و
خشک ومسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ودافع سلس البول وبول در فراش و در دو مفاصل
وامراض بارده رطبه وقدر شربتش از برگ که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم واز تخمش تا نیم درهم
اکال او مورث جنون وکشنده است **کوارع** جمع کراع است ومذکور شد **کور** اسم
فارسی مقل است **کرهان** کنهان است **کوالف** بادآورد است **گندم کور** جوز
جندم است **کوکب ساموس** طین ساموس است **کوک** خس است **کوبر** اسم

هندی فلفل است کوکب الارض طلق است ونزد بعضی فیمولیا کور النحل اشیاه
زنبور عسل است کوولان نوع از اسل است کوزکیا اسم فارسی اذخر است
کوشاد اسم فارسی حبطبا است کوخلو اسم رومی ثمد است کوکافیلوس اسم
سریانی جاص است کولدیر اسم فارسی الجدا است کوبوزه اسم فارسی جوزبوا
شامی است کوبج اسم فارسی دعر ورد است کوش ماهی اسم فارسی شبح است کوکرد
اسم فارسی کوکرد است کبریت است کون بفتح اول ودوم اسم فارسی فنا است
کوکرجین اسم ترکی جام است کوکل اسم هندی مقل است کوکت اسم
هندی ثعلب است کوره اسم هندی فرس است کوشت اسم هندی قسط است
کونجون اسم هندی حب النیل است کوکری بهندی دجاج است کوکرباده
بهندی کافیطوس است کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی
صمغ است کوکم اسم هندی خطاط است کولدوژه اسم مازندرانی حرف بابلی
کهربا سندی کویند از نوع مهره است واز دریای مغرب بساحل می افتد وبعضی را
اعتقاد آنکه صمغ درخت حور وغیر آنست واز بلاد اروس وبلغار ومغرب خیزد ونزد بعضی
آب چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند مرهم منجمد میگردد وحقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی درآن مانده ومنجمد شده بود ونزد محمد بن احمد معدنی است ومعرب آن قوبیر
اطرابلسی است واز اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا وسندروس یک جنس باشند وسندروس
مخصوص بلاد هند وکهربا مختص بلاد مغرب وشمال باشد ودر ربودن کاه هر دو شریکند وسندروس
باندک حرارتی که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند وکهربا محتاج بمالیدن زیادست
ودر سندروس سرخی غالب است ودر کهربا زردی وصلابت ودر حین سوختن بوی شاخ
سوخته از آن ظاهر میگردد وبهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب واز زمین مزارع مغرب
بهم رسد ودر گرمی معتدل ودر دوم خشک ونزد بعضی در اول سرد است ومقوی معده
دل ومفرح وقاطع نزف الدم جمیع اعضا وحابس نفث الدم وحیض ونزلات دماغی وقی وجهت
اسهال دموی ویرقان وخفقان وحرقة البول وضعف گرده وسنگ مثانه وبا مصطکی
جهت عسر بول وبالخاصیه جهت زحیر نافع وطلای او جهت سکستگی اعضا وبا مورد
جهت منع عرق ضعفا وبا صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر وبا آب جهت سوختگی
آتش وتعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط ودفع یرقان از مجربات است وتعلیق او بر معده

جهت منع تخمه وبا خود داشتن جهت تقویت دل ودفع خوف وطاعون ودرد وا وجهت التیام
زخمها مفید است وچون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الکرم
نقش کند حامل آن از جماع قوتی نیابد وگویند مضر سر ومصلحش بنفشه است وبدلش سندروس
واگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی وثلث وزن آن سلیخه ودر تفریح مروارید ودر دفع
طاعون مرجان وقدر شربتش نیم مثقال است کهبانا اسم سریانی شاخ نبات قاوانیا است
کهلا کسبلا است کهبله اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلم
وکهبرت اسم بادنجان است کهری اسم هندی نوع از جی کوشنا است کهرکیث
بهندی حربا است کهبا بهندی ترش است کهجور بهندی اسم تمر است کهولکیخ
بهندی تخم خرفه است کهبته بهندی نوعی از ثقل چیزها است کهر بهندی اسم حام
حیوانات است کهونکرو بهندی خسک است کهلا بهندی سلیخه است کهوبر
بهندی سوسمار است کهونلی بهندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی
اکلیل الملک است کیاه جالینوس اسقولوقندریون است کبریس نوره است کبیج
کادی است کیل دارو اسم فارسی سرخس است کبنه اسم فارسی مصطکی است کبکواش
اسم طبری قسمی از زوفا است ومذکور شد کبله بهندی موز است کبره بهندی
انزج است کیهون بهندی حنظل است کبرو بهندی مغره است کبه بهندی
زعفران است کبتی بهندی خبث الحدید است کپان پل بهندی دار شیشعان است
کبکه بهندی خار مغیلان است کبکرکاشه اسم هندی اقاقیا است حرف
اللام لادن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود بقدر انار وشبیه بدرخت
دبق وبرگش عریض تر وبهم متصل ودر قبق وصلب وگلش مایل بسرخی وثمرش مانند
ودر جوف آن دانه سیاه باریکی ورطوبتی غلیظی که انسان وبزها جمع کنند بهترین از
اقسام لادن عنبری نامند وهرچه از آن رطوبت بر موی بز وگوسفند در حین چریدن
آنها از آن نبات چسبد واز او جدا کنند زبون تر از قسم اول وهرچه بر سم مراعی چسبد
وبا خاک وریگ آمیخته باشد زبون تر از همه است وبعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از
قوس که نوعی از لبلاب است بر موی مراعی می چسبد وبهترین او نرم وخوشبو است کما
مایل بسرخی وسبزی باشد در دوم گرم ودر اول خشک ولطیف وجاذب وبا قوت
قابضه ومنضج قوی ومحلل ومفتح دهن رگها ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومخرج

جنین و مشیمه و مقوی معده و دافع فواق و دردهای بارده و با شراب قابض طبع و طلا
او جهت درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح
و آبله و فرزجه او جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ
اطفال طلا کنند جهت تولات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت آن و دفع غثیان و سیلان
آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم مقعد و ذرور و حقنه آن با روغن گل جهت
سحج بارده و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و
منع ریختن آن و بخور او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و چون زن بعد از بول کردن با آن
بخور کند پس در حال بول باز نیاید آن زن قابل حمل خواهد بود و الا فلا و مضر بسفل و آشامیدن
او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یک درهم است و لادن را که بکوفته دو عشر
از آن بگیرند و در یک رطل روغن زیتون و بگذارند تا حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب
سدس آن روغن بسوزد جهت برودت اعضا و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن
موی و تقویت آن بغایت مؤثر است **لاجورد** معدن معروفیست و بهترین او صاف و ثقیل
است که کبودی آن بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند و هرچه
با زنگ و زاج و سنگ دیوه ترکیب کنند دوا و لاجوردی نباشد بخلاف غیر مغشوش
آن و مستعمل در طب غیر مغسول اوست در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم
خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و صاف کننده آن از کدورات و با
خاصیت دافع سودای حوالی قلب و جالی است و تعلیق او دافع خوف و او مفرح و مقوی
دل و جالی و با قوه قابضه و دافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه
و مدر حیض و اکتحال او جهت رعاف و فرزجه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین
از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثآلیل و برص مفید و مضر فم معده و
مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم
مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی است **لالهٔ سرنگون** اسم فارسی نباتی است که
معروف میباشد و در باغها غرس میکنند پیازدار و چون با دنبه بالمناصفه کوبیده و
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لالهٔ**
نعمانی اسم فارسی نباتی است برگش شبیه برگ زنبق و منحصر بسه چهار عدد و گلش مانند
شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده

او چیزی

او چیزی شبیه به برگ مطبوخ و نیم بار نرم و پوده برون او سیاه و مغزش سفید و شیرین
و ساقش بقدر چهار انگشت است بی تفریخ و اسکارد و محرک باه و سرخ کننده رخسار
و منوم و قلیل الحرارت و با رطوبت غالبه است و مشهی و هاضم است و قدر شربتش
از یک درهم تا دو درهم است **لاعیه** نوعی از یتوعات و با سمیه و بیفایده تر از انواع یتوعات
است و ابو جریح گوید از مطلق یتوع مراد لاعیه است و او را در تنکابن سینیخ نامند
گیاهی است پرشیر قریب بگیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد و مایل بسرخی و شبیه
بنرگس و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش در آخر سیوم گرم و خشک و شیر او
مسهل قوی و مفرح جلد و مقی و بدستور برگ و تخم او و همین اثر دارد و کشنده ماهی و
جهت استسقای زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قوی تر و با آرد جو جمع
کرده استعمال نمایند و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با آن تا
یک درهم و از برگش در مطبوخات بدستور تا یک درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است **لاله**
رازی گوید گیاهی است که از مکرخیزد و بخور او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت
دفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است **لانی** صمغ درخت هندی
است خوشبوی شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ ما بین سفیدی و زردی
در آخر دوم گرم و خشک و مسمن و مسخن و ملطف و مفتح سدد و دافع بلغم و جهت شکستگی
اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و اعیا و قطع
دانجرید نافع و با آب مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او عرق
آورنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش نیم درهم است **لاچی** اسم هندی
هیل است **لاجورد نیم** صابونماست **لارورد** لاجورد است **لاغوری غرهاڅ** بیونانی
ولوغوذ بسریانی اذیب بریست **لاغوثوس بلاینوس** بیونانی اذیب بحری است
لاربطاطاون عرطنیثا است **لاتورس** بیونانی ماهودانه است **لانک** اسم هندی
۷ کرهند است **لال** اسم هندی لک است **لالائیت** اسم فارسی سلحفاة است **لاله**
خطائی اسم فارسی جامم است **لبلاب** اسم جنس نباتی است که شاخهای او ممتد شده
بجا در آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه
میباشد و سفیدش اکلش سفید و شبیه بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ
لوبیا و در تنکابن لکو نامند و سیاه را اکلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام

سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد و برگ هم دیده و کلش کوچک و تخم در غلاف سیاه و مایل
بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و سائر جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی و نزد
جالینوس در دوم سرد و خشک اند و نزد یوحنا ابن ماسویه گرم و او مفتح سدد و ملین
طبع و محلل و آب آن مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند نفخ او غالب و اسهال او کمتر و آب
افشرده آن بعکس است و برگ کبیر سفید او که مسمی بحبل المساکین است جهت جراحات عظیمه
و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خبا و شبث جهت
ورم مفاصل و احشا و قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او در دو
غنها جهت تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد
سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش و چرک آن و با موم و روغن جهت سوختگی
آتش مفید است و قسم سیاه او عصاره اش سیاه کننده موی و برگش جهت قروح
خبیثه و کل قسم اصغر که بی ثمر است آشامیدن و فرزجه آن مدر حیض و مخرج ولد و بعد از
طهر مانع حمل و آب او شدید الحرارة است و حلق و ستردن موی و کشنده قمل و بیخ
او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و از
جهت سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر او آنچه برگش با خشونت و در او مایل بسیاهی و آن
مسمی بتیهما است سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و بثهای مزمنه و نافع
و سپرز و ربع رطل از آب او با ده درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او داخل
قروح خبیثه و تازه التیام دهنده جراحات است و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و
مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع است و قدر شربت از آب او یکوقیه تا سی درهم و لبلاب
صغیر با قوت محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و دافع سرفه که با
یبوست طبع باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خبا و شبث جهت ورم احشا
و تفتیح سدد و اکثر آنها نافع و قدر شربت از آب او تا نیم رطل و با بیست درهم نبات **لبخ**
اسم عربی درختی عظیمی است و در صعید مصر کثیر الوجود است شبیه بدرخت جنار
و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت طعم و برگش مایل بزردی
و معروف بسپستان است و اهل مصر سپستان دو بنا قرار داده اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از
از آزاد درخت دانسته و نزد مؤلف حادی الادویه سداب است در دوم سرد و
خشک و شربت و قدر دوا و قاطع نزف الدم و دافع درد دندان و طلای او مقوی موی

وباشراب

و با شراب محلل اورام و بالاذن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل
و دود او جهت گریزانیدن هوام موثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و کلف
و مورث ثقل سامعه است **لبن** بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل ۷
بر دهنیه و مائیه و جبنیه و سومنیه او در اول گرم و خشک و مائیه در دوم سرد و تر
و جبنیه در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست
و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه مذکوره میباشد و شیر اکثر حیوانات با نفراده مند
کور میشود و امور کلیه و مشترکه در این مرقوم میگردد هر چند در تغذیه انسب است از
حیوانیست که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از
آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و الاغ و اسب و خوکور و خوک و غیره در بدل ادنی
قوی اند و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه و هم چنین بحسب تعلیف و سن و فصل
مختلف میباشد چه هرگاه بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و
خشخاش و مانند آن شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و
مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن آثار آن منبعث
میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیف است و آن بعد از آن که سرد شد زایل
میشود پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از ظروف
شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیم برشت موافق
ترین اغذیه است و هر چه جبنیه در او غالب باشد مسدد است و الا مفتح و طلای
اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد زهدان و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و
استعمال شیر بعد از ترشیها با آن و با میوه های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز
نیست چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد
آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او و امهلات دانسته اند و قبل از انقضای
چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولادت بسبب غلبه
مائیت استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار و تا اواسط تابستان استعمال او اولی
و اکثار او مورث بثها و تولد قمل و بحجت و سوء مزاج سریع الاستحاله بدخانیه و در اماکن
حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداوین و یابس المزاج و معتاد
افیون و فلفل و در تغذیه و کثیرش در قلیل طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف و

حالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند لبن البقر شیر گاو است و
کامبیش از جنس اوسط و اغلظ از آن و هر دو را دهنیت غالب و مائیت و جبنیت کمتر و مایل
باعتدال و غلیظ تر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده بنوشند مبهی و مسمن
و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر بول فضلاة
و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و
مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و فربه کردن و سل که
نه بی خلطی باشد و امراض یبسی و جرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهة
طول عمر و باکرکان و غیرها جهت فربهی کرده و بدن و داغ کرده آن با آهن و سنگ
نفث جهت اسهال و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج
از مداومت آن صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و
سبل و شرناق و طلای او با اسفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب است
و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است
تا یک رطل و مضر صاحبان سینه و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و
صرع و مضر دندان و صاحبان خفقان رطوبی و مبخر و اکال و مورث سنگ مثانه
و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و
عسل و شربا و با شهد و شکر مانع انجماد او است و چون منجمد گردد باعث لرزو تشنج
عرق و عرق سرد و غشی و اغلاظ و خناق میشود و رافع آن قی و جوف با سکنجبین
عسلی و سرکه ممزوج با آب با فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب
پنیر مایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان شیر گوسفند است
و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهتر بی او از میش سیاه و در تقویت
باه و تدارک مضرت جماع و اودیه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و فربهی و برو امعا
و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و
مضرات مانند سایر شیرها است لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و
برودت و رطوبت او زیاده و ملین فضلات و جالی و مرطب و در جراحت حلق و مثانه
و شهای مزمنه و دق و غرغره او در ورم لهاة و خناق انفع و سی مثقال آن تا چهل و پنج
مثقال با دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب سوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه

وعلل

وعلل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیف تر و بدلش
شیر گاو است لبن النساء شیر زنان است و آن موافق ترین شیرها است
و از مرضعه دختر بهتر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سدد خیشوم و
رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و سعوط او جهت جهت خشکی دماغ و بی
خوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب
دماغ و درد گوش و ورم و قرحه آن مفید و قدر شربتش ده وقیه تا نیم رطل و بدلش
شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد باید دید اگر آن
بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن بر پسر و از مجربات است و بهترین شیر
زنان و سایر البان است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد و
با اعتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت او جهت شدت امتزاج از او
جدا نمیشود و لهذا کم و رقیق و مایل بشوری است مفتح و مدر بول و زرداب که ماء
اصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده
و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل
سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید بتدریج از ده
وقیه بنوشند تا بیک رطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند
روغن نار دین و بادام تلخ و پسته و امثال آن و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال
او تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن نموده لبن الاتان شیر الاغ است
مائیت او غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مسکن
است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل و دق و
هزال یبسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و
صفرا و جراحت رحم و مثانه و الات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او
جهت جراحات امعا و رحم و اسهال دموی خصوصا با قابضات و مضمضه او جهت تقویت
لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت دمعه
و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر بارده و مصلحش کلانگبین و قدر شربتش از ده وقیه
تا نیم رطل است با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او بعلفهای
مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز است لبن الرماک شیر مادیان است

جنبیدن او و کمتر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و
موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او با نشاره
عاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی که قلیلی
از او باطفال دهند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نبا
شد و از مجربات است و نوش کردن شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قوی‌تر از
لبن الخنازیر شیر خوک است و نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث
بهق و وضح است لبن الغزال و لبن حمار الوحش شیر آهو و خر کوه کم تر از شیرهاد
بان و لطیف‌تر از آن و در تحریک باه اقوی است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره
و شیر شیر و در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذ‌اند لبن الحامض بفارسی
ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی
و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باوست و مخیض مذکور
خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و
مضر شیرهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است لبا
بفارسی فرشه و بترکی آغوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار
روز دوشیده شود و یک وقیه او ده رطل شیر را غلیظ میکند در تسمین بدن و در
تحریک باه محرورین مؤثر و بغایت مسدد و مورث فواق و تولد حصاة و دیر هضم
و مصلحش شیرینیهاست لبن السوداوی نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و
بعضی دیگر گویند چیزی است شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت
گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطش مهلک و از
سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت لبن الینبوعات شیر
نبات سرداراست مثل ماذریون و مجموع آن از سموم و مسهل بعنف‌اند و هر یک مذ
کور است و اسم مخصوص اینجا ندارد در ینبوعات مرقوم میگردد لبن القرطم مغز دانه
کافشه است و گذشت لباب الفوم و لباب الحنطة و لباب البر و لباب القمح نشاسته
نشاسته است لباب النخل جمار است لبروث بلغت مغربی قسمی از اسلیخ و مستعمل
صباغان است لبنی بیونانی آذان الفار و لبسانی است لبان خردل بری است
لبدیون و لبیرون شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیون است لبنی میعه

سائبل

سائبل است لبان معرب از لبانوا بیونانی و آن کندر است لب دانه بلغت تنکابن
اسم چکی لک ترکی است لچی اسم هندی قاقله است لجالج بلغت اکبرآبادی زیتون
پاک صافست لحوم اقسام گوشت مذکور است و در این جا فوائد کلیه تحریر می‌شود
و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از دو انیه ابعد باشد
منحصر در نباتات و حیوانیست و در استحاله نباتات بمغتذی شوند ناچار است که
طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه
و ادخال و در حیوان محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر پخته فعل کافیست که تفریق
و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بهتر
انسان را اغذیه است و بهترین طیور متوسط اوست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل
کبک و تذرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر
از شش ماه بر او نگذشته باشد و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر پیر
و از وحوش بهترین آن آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و ضایع
و قوی الحراره گوشتهای غلیظ مناسب است و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند
و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام سمینه و سفیحه و پرسال و بسیار لاغر مورث امراض
بیشمارند و در روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار
و مداومت خوردن لحوم موجب قساوة قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات
بهیمی است و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای او
و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول کردن گوشتها باعث تخمه و جمع کردن آن با
شیر و تخم مرغ جایز نیست و هرچند مبالغه در کوبیدن و پختن کند بهتر و گوشت
آب غیر ما اللحم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوی است لحیة التیس
دوده مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی دیگر نباتی است برگش مثل برگ کندنا
و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان شنگ بسکون نون نامند و مانند
سبزیها میخورند و حسین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند که هیوفسطیداس قسیوس است
و قول او معتبر است و او نباتی است بقدر درخت کوچکی و شاخهای او صلب
و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش شبیه بگلنار و قسمی از آن سفید و زرد
بیخ او نوعی از طراثیث میروید مایل بسرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد

و بیونانی آن طرثوث را هوفسطیداس نامند و بیونانی ابوفطس و او از جمیع اجزای نبات قوی
تر است و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصاره طرثوث مذکور است در
دوم آخر اول سرد و در سیوم خشک و قابض و از اجزای تریاق فاروق و قاطع نزف
الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و دافع قرحهٔ امعا و قرحهٔ ریه و ضماد او مقوی
اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا و قدر شربت از
عصارهٔ او تا سه درهم از برگ و گل و تا چهار درهم و ذرور برگ و گل او جهت التیام
جراحات و وضع تعفن آن و گل و با موم روغن جهت سوختگی آتش و او ادام حاره
و خوردن آن جهت قرحهٔ امعا و تقویت معده و منع ریختن موی و مواد باد و مضر گرده
و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابی خالد افریقی و امین الدوله و
جمعی دیگر بیان نموده‌اند که شاخها نبیست بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و
سرخی و مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در زیر زمین و چهار انگشت از
زمین پیداست و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه هیچ گیاه مزبور
نوعی از طرثوث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را دافع سموم دانسته است
لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او در بوره مذکور شد **لحاء الغول**
بفتح اول شعر الغول است **لحا** بکسر اول پوست بیخ نباتات است و در لیفهای
باریک آن **لحیة الحمار** پرسیاوشان است **لحیای** و بنسافوس است و گویند که
خوشفا است **لحام الصاغة** از اقسام تنکار و مذکور شد **لخنیس** بجای معجمه لغة
یونانی و نوعی از چیزی بری است نباتات و قریب بذرعی و گلش بنفش و برنجی و جبلی
میباشد و دانهٔ او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است در
سیوم گرم و در دوم از تخم او مسهل قوی و دافع سم عقرب شبالد و مغزیسه
و دافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او را بر روی
عقرب بیندازند کشنده اوست **لخنیس الاکلیلی** خزامی است **لذاق الذهب** شامل
لحام الذهب و اشق است **لذاق الذخام و لذاق الحجر الحجرجر** صمغ لبلاب است
لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره مولد منی
و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره است **لسان الحمل** بفارسی
بارتنگ و بترکی باغ باداغی نامند و از جنس ملحوق است و صغیر و کبیر میباشد صغیر

او را برگ کوچک و باریک و ملاسق بزمین و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین کاشر
در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بلند شود پراکنده و مایل
بسرخی و قریب بذرعی میشود و تخمش ریزه‌تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و
باز غیبه و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد
صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی
جگر و مغزی و حابس نزف الدم جمیع اعضا و تخم و برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس دافع ا
سهال دموی و عصارهٔ او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم
و سدهٔ سپرز و جگر و ضعف آن و سده و صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان
و لثه و قرحهٔ ریه و قی الدم و سدهٔ گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر
و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح
خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چشم
و حول و جهت و جهت درد رحم و اختناق آن و نواصیر و ضماد برگ او و منقی چرک زخمها
و التیام دهندهٔ تازهٔ آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک دافع سمیت زخم سگ
دیوانه گزیده و با سفیداب جهت باد سرخ و مضمضهٔ طبیخ او و طبیخ بیخ آن جهت امراض دهان
نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصارهٔ او مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و قدر شربت از آب او ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند بالخاصیه
سه عدد بیخ او را چون با چهار وقیه شراب ممزوج بآب بنوشند دافع تب غب
و چهار عدد آن دافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصارهٔ آن و بو داده
قابض و مغری و مقوی امعا و دافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق بار
تنگ در تقویت ماسکه بعد مل و در سایر افعال ضعیف‌تر از عصارهٔ اوست **لسان**
الثور بفارسی گاو زبان نامند برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و
مفروش بر زمین و بر روی آن نقطه‌های سفید شبیه بخار و در غب ظاهر و ساقش
قریب بذرعی و مزغب و شاخ او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی و
بشکل گل انار و گلش مستدیر و لعابی و در جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی که
در اصفهان و بعضی بلاد گاو زبان میدانند مرماحوز است و گل و لاجوردی و کوچک
و مدقوق میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقی است و گل او الطف

وجمیع اجزای او مفرح ومقوی اعضای رئیسه وحواس ومسهل مرة السودا وصفرا وجهت
امراض سوداوی وسرسام وبرسام وجنون ومالیخولیا وخفقان وخشونت سینه وسرفه
وضیق النفس وبثور دهن وخشکی رخسار وسنگ مثانه ویرقان وتقویت حرارت غریزی موثر ومضر
سپرز ومصلحش صندل وقدر شربت از آبش تا چهار وقیه واز جرم او ده درم وبدلش
بوزن او ابریشم محرق وچهار دانگ او پوست ترنج است وچون از آب او وآب سیب و
مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال آن تفریح مجد یک رطل شراب میکند بدون زوال
عقل و دو درم گل و با یک درم طین ارمنی و دو درم شکر رافع عرق کاوزبان جهت
امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از او وقدر شربتش سه مثقال است
و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال وسستی بن دندان وحرارت دهان مفید است
لسان الابل غیر رعی الابل است نباتش ما بین گیاه و درخت وپر شاخ وپراکنده
ومربع ومایل بسفیدی وبرگش شبیه ببرگ به واز آن درازتر وعرضش کمتر وبا زغب نرم
سفید وثقیل الرایحه مایل بجوزبی وثمرش زهره مایل به بهی ومنبتش زمینهای درشت
در دوم سرد وخشک ونزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر وباطن است شربا وضمادا
ورافع سم شقائق بحری وطبیخ برگ وشاخ او مدر حیض وبول ومخرج جنین ورافع
لکنت زبان وبا حنا سیاه کننده موی وذرور او جهت التیام جراحات وتنقیه خبیثه
آن واستنجا بآب مطبوخ او ممسک حکه فرج ومقعد وذکر وآب پخته او با عناب ومویز
مفتح سدد ورافع التهاب ومضر گرده ومصلحش صمغ وقدر شربت از آب او ده وقیه
واز جرم او تا سه درم است وچون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب
ترتیب دهند جهت قرحه گرده ومثانه ونفث الدم وسرفه وسستی اعضا واحتباس
حیض نافع وقدر شربتش تا یک رطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند
درختی و ثمری از درخت دردار و عظیم است برگش شبیه ببرگ بادام وثمرش عریض و
طولانی ومتفرق و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر شبیه بزبان گنجشک و
سرخ ومغزش سفید مایل بدرازی وزردی وبا تلخی وتندی وقوتش تا ده سال
باقی است در آخر دوم گرم وخشک ومسکن ریاح غلیظه ودرد پهلو وکمر ودرد
تهیگاه ومغص ومدر بول ومفتت حصاة وباد طوبت فضلیه وبغایت محرک باه
وجهت خفقان وضیق النفس وسرفه مزمن وتقویت اعضای تناسل ومفرح

او با زعفران وعسل بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات است ومصدع محرورین
ومصلحش کتیرا وشربتش تا سه درهم وبدلش جوز بوا بوزن آن ونصف آن بهمن سرخ است
ونزد بعضی گزرکان ونوددی سرخ بوزن او وگلش وبرگش منقی زخمها والتیام دهنده
آن وضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است لسان الثور نباتی است
برگش دراز واطراف او مانند اره وصلب وسبز ومایل بسفیدی وزردی وشاخها
پراکنده وبقدر دو ذرع وبر سر آن قبه مستدیره وگلش بنفش وبیخ او مربع وسیاه
وربعی است در سیوم گرم وخشک وطبیخ او جهت حصاة گرده ومثانه وفرزجه بیخش
جهت گشودن حیض واخراج جنین نافع است لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل
نزد جمعی حماض صغیر است ومذکور شد ونزد بعضی نباتی است برگش شبیه ببادنجان
و درازتر وبا تقعیر وبسیار نرم واطرافش تند وساقش زیاده بر دو ذرع وشعبه او
بسیار وگره دار وباریک وگلش بنفش وتخمش باریک واول تابستان میروید ومنبتش
حوالی آبهاست وبیخش سفید وپر شعبه وشعبها مثل ریسمان باریک ومتشبک
در اول گرم و در دوم خشک وطبیخ او وبقدر یک رطل دافع سرفه وضمادش جهت التیام
زخمهای تازه وگوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است لسان نباتی است با
لزوجت مسمی باذان الثور برگش عریض ومفروش بر زمین ومستدیره ودر خشونت
مثل برگ کاوزبان وساقش از میان برگها میروید بقدر شبری وبر سر آن گلی وکلمه
وبوی او مانند خیار خام وپخته او ماکول است در دوم سرد وتر وجهت علل زبان حیوانات
بغایت موثر ودافع خفقان وحرارت معده وامراض دهان وقلاع حاره است لسن بلغت
هندی ثوم است لسون بلغت هندی سپستان است لسربال بلغت دیلمی سلوی
است لسبعر بلغت مغربی وفیمونداس است لسوغوربون بلغت عربی فرفلست
لسان الحجر سباست لسوریطس لبلابست لصفی اذان الذئب نیز گویند گویند
برگش شبیه ببرگ بادرنجی وکوچکتر و درشت وساقش بسطبری انگشت وزیاده بر ذرعی
وتخمش بقدر فندق ونخود وخار دار وبر جامه می چسبد ولصیقی از این جهت نامند
ودر دکاکین معروف بکاتش است در آخر اول گرم وخشک ومحلل وجالی وطبیخ او با
عسل جهت سرفه بارده وخشونت سینه وضمادش با روغن گل سرخ جهت ضربان و
ورم مقعد بغایت مفید ومغزش مبهی وغسول او سرخ کننده رخسار است لصف

لکبر است و بلغت مغربی اسم خرشف است **لعبه بربری** بیخی است شبیه بسورنجان و
بادبکثرت و مانند سر پستان و تلخ و تند و در مصر معروف بزباق است و سورنجان را بعضی
باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت مبهی است و مدر حیض
و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافع است و رازی جهت سموم
بیعدیل دانسته و مداومت آن باعث سرخی رخسار و اکال او مورث امراض حاره و مصلح او
مصلحش کشنیز و قدر شربتش یک درهم و بدلش بوزن او تودری و مثل آن مغز کرچکان است **لعبه**
بیروح الصنم **لعبه مره** مستعجلات است **لعیب** شقایق النعمان است **لعل معدنی** فیفهراست
لعل معدنیاز لال هندیست واز دویه مستانفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و
مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که
زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم شد لعل ظاهر شد از جنس یاقوت و با استحکام و متانت او
نیست و بجهت اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را با اقسام مختلفه
ذکر نموده اند قسمی را در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر
و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوت است و مع هذا شرب او حابس خون و
و دافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا
نا یکدانک و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند **لفاح** اسم عربی است و بفارسی سابیزک نامند
آن ثمر بیروح است و بیخ لفاح عبارت از بیروح صنمی و مذکور خواهد شد قسم ماده او
برگش عریض و مفروش بر زمین و شبیه ببرگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه
و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل
بشیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخم او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل
بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ او اندکی شباهت بصورت
انسان دارد و لیفهای شبیه بموی که با بیروح الصنم میباشد در او نیست و قسم نر او را برگ
املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار زرد و بیخش در سطبری متوسط است
و صنفی از او انواع منبت در مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری
و مایل بسفیدی و بی ساق و بشکل ثمر و بیخش دراز و بسطبری ابهام و سفید و آن قویترین
اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی است و قویترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل
از آن عصاره و آب سائل و در پوست بیخ او ست در آخر سوم سرد و خشک و ثمرش سرد

در جوف بیخ او و اعدل القوه او و مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون
و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و شش قیراط از پوست بیخ او با آب و
عسل مقی بلغم و مرة السودا و جهت حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی و دفع بیخوابی
نافع و طلای او مولد قمل است در جمیع زمان و جهت درد سر او ورام حار و با آرد جو جهت
درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت گریختن هوام و با سرکه جهت باد سرخ جمره
و طلای شیر او جهت کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان مفید و در
بودهم او کشنده است با اختلاط عقل و سبات و غشیان و مصلحش سداب و خردل و
و عسل و انیسون و قدر شربتش از نیم قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزرالبنج و شرب نیم
درهم از تخم او مجلی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار گرم دوری جهد و بعد از آن
با اندک زعفران و شکر مسکر با تفریح است و بغایت مبهی است و حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد
برگ او با آرد جو جهت اورام حاره و بثور نافع است و از خواص او است که چون بیخ لفاح را با
عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه او را عاقد هارب نامند و مفطر
او را با پوست انار و مورد جهت تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند **لفنش** درختیست
بزرگ و منبت او نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی بسیار دیر آتش
در او اثر میکند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حق سبحانه و تعالی و من الشجر الاخضر نارا او
و طلای برگ خشک مسحوق او دافع برص و بهق و عصاره او دافع قوبا است و انطاکی گوید
آن چوب صنوبر است **لف الکرم** خنوطی است که از تاک میروید و در کرم مذکور شد
لفت شلغم است **لفاح بری** بیروح الصنم است **لغریقس** حنا است **لقلق**
بفارسی لک لک نامند و از طیور معروف است و در سالی که وبا در بلاد ما وای او پیدا شود
ترک توطن آنجا میکند در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف
باه و حدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن گنجد
بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جالی بهق و آثار و با تخم او و سیاه کننده موی
و دافع صرع است و زهره او دافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضح و بهق
نافع است **لقاع** شیر مادهٔ شتر است **لقطیر** صمغ صنوبر است **لک** بفارسی
دفتک لاک نامند صمغ درختی است شبیه بهر ساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش
قریب بقرطم و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشیند و در آخر میزان جمع میکنند

وبهترین او سرخ وقوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل
در طب مغسول اوست وطریق شستن او در دستور اول مذکور است واو
مقوی جگر واحشا ومفتح سدۀ سپرز وجگر وجالی آثار ومحلل اورام ومنقی اخلاط
بارده وبالخاصیۀ لاغر کنندۀ بدن وجهت استسقای لحمی وزقی وفالج وبرقان و
خفقان وسرفه وربو وضعف گرده وسایر اعضا نافع ومضر سپرز ومصلحش
مصطکی وقدر شربتش تا یک مثقال وبدلش در تفتیح تا دو ثلث او ریوند وبوزن
او اسارون وربع او طباشیر است واز خواص اوست که چون هر روز یک دانگ او را
با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند وچیزی در این امر باو نمیرسد واگر سه
چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور همین اثر دارد ورنگ او
مخصوص ابریشم وپشم است بخلاف پنبه وغیر آن که رنگ نمیکند وباید که ابریشم را
در آب مطبوخ با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب در آتش نرم بجوشانند وطرطیر
باید پنج جزو واز لاک صد جزو باشد والا بدون طرطیر تاثیر ندارد وچون اشنان
سبز را بکشیانند روز در آب بخیسانند پس لاک را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند
تا دو دو صاف او جدا شود آب اشنان سرخ ودرخشنده گردد پس لطیف صاف او را
با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن وامثال آن بهتر از شنجرف است وثفل او را هم
زرگران در استعمال چیزها استحکام مینمایند ومعروف بر موم زرگر است در غایت
قبض وشربا او در قطع حیض از مجربات است **لماة** عنب الثعلب است **لملم**
بلغت مغربی قطف بحری است **لمنون** فنطوریون صغیر است **لنخطس** لغت
یونانی است وشریف گوید که او را در شام منسم نامند بستانی وصحری میباشد
نبات بستانی را برگش عریض تر از برگ کندنا وبرنگ خون ومنحنی بطرف اسفل واکثر
او را وانیج میرویند وساقش بقدر شبری وبر سر آن گلی سیاه شبیه بکلاه و
در او صورتی شبیه بزنگی دهان باز کرده ودر اسفل وزبان دانه مثلث وسیاه
شبیه بزبان وبیخش بزورک مشابه ومنبتش زمین نمناک خشن است در دوم
گرم ودر سیوم خشک وبیخش مدر بول مابوس العلاج وگویند ساحران از او مهم
غریبه سر میزنند وقدر شربت از جرم او یک مثقال است واز طبیخ او دو وقیه وقسم صحری را
برگش مثل اسقولوقندریون وبا خشونت وآشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز

وضماد تازۀ او جهت منع فساد در جراحات والتیام آن وخشک او جهت تنقیۀ زخمها
مفید وقدر شربتش تا دو درهم است **لنج** النجاس است **لن** بهندی ملح است **لنک**
بهندی قرنفل است **لوز الحلو** بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم وتر ومفتح
وحافظ قوتها وجالی اعضای باطنی وملین طبع وحلق وموافق سینه ومعین باه
ومسکن حرقۀ منی وبول ومسمن بدن وبا شکر وکثیر الغذا وحافظ جوهر وملغوق شیر
او با شکر جهت سرفه مجرب وجهت خشونت سینه وحنجره وتولید منی ودفع نفث
الدم وربو وقرحۀ مثانه وامعا وزحیر ورطوبت معده وبا نصف او زفت ومثل
شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است وبوادۀ او مقوی معده وقابض ومنضج
وفاسد او موجب کرب وسقوط اشتها وغشی ومصلحش ربوب حامض است نعل
انفی وتازۀ او که نارسیده است با پوست وچغاله نامند مقوی معده وبن دندان و
برگ تازۀ او مسهل ومسقط کرم شکم وخشک او قابض ودافع اسهال وشکوفۀ بادام محرک
باه مردان وقاطع باه زنان وبادام مربی در تغذیه وفربه کردن بدن واصلاح کرده قوی تر
ور روغن بادام معتدل در گرمی وسردی وبغایت مرطب وموافق تشنج یبسی ودافع
ورمی که از وثی وضربه بهم رسد وحقنه وشرب وچکانیدن او جهت درد گرده ومثانه
وعسر بول وقولنج واعانۀ بر خروج حصاة وشرب او جهت گرفتن سلک ریوانه ودرد
معده وبا کتیرا وشکر جهت سرفۀ خشک مجرب وجهت تصفیۀ آواز وقصبۀ ریه ودفع
ضرر ادویۀ مسهله وحبوب حاره مفید وقدر شربتش تا نه مثقال است ودر دفع بحث مجرب ودوا
ندهین مهرۀ پشت باده جهت نقرس ودفع خیدگی پیران مجرب دانسته اند وجهت وجع
الجنب بدستور نافع وغرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر ومضر احشاء ضعیفه و
مصلحش مصطکی است **لوز المر** بادام تلخ است ولیشۀ درخت او گرم وخشک وجالی و
محلل وضماد او با روغن گل سرخ وسرکه جهت درد بواسیر ودرد سر یا درد وکلف وطبیخ او
تنقیۀ حیض کرده ودفع قولنج وکرم معده وخاکستر او جهت سوختگی آتش مفید ومغز
او در اول سیوم گرم ودر آخر اول خشک ودر ازالۀ اخلاط غلیظه بیعدیل وجهت ربو و
سرفه ورم سینه وریه خصوصاً با نشاسته ونعناع دمی بخته جهت علل گرده و
حصاة وبا عسل جهت سپرز وامراض جگر وتفتیح سدد ویرقان وبا ماء العسل جهت
قولنج وبیخش وسایر دردها مفید ومضر امعا ومصلحش شکر وقرحۀ او مدر حیض وضماد

او باسرکه وشراب جهت شور ابریه و قوبا و خراز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه
و باسرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او باشراب جهت خراز بعد یار و
ارسطو گوید چون پنج درهم بادام تلخ را گوید ناشتا تناول نمایند از شراب مست
نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه
و سودا و تریه معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و درد
سپرز و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انفلات
آن و جلای او وجهت رفع آثار و خسار و کلف و جبین کهنه و شقاق و جرب و حکه
و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و ضر را و قطور او جهت درد گوش و دوی
و طنین و کشتن کرم گوش نافع و حول او و مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار
مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است **لوزبری و**
لوزجبلی بادام کوهی است درختش کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی و با
عطریه و ثمرش کوچک و باتلخی و قبض بسیار و او غیر جلوز است در سیوم گرم و خشک
وجهت رطوبت معده و تقویت آن و دفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت
از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است **لوزالبربر** قسمی از لوزبری است
شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از فندق و در جوانبش و شعبهای که بمغزش نرسیده است
گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را زیت السودان نامند و مذکور شد **لوزالهرجان**
ولوزالسودان ولوزالاهرجان بلغت مغربی لوزالبربر است **لوبیا** مولف تذکره
گوید لغت هندی است و بیونانی سیلهس و بعربی فریقا نامند شبیه بنبات ولبلاب
و منبسط بر زمین و بعضی بجا و رخود می پیچد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی
کوچکتر و شبیه بگرده طیور و غلافش مانند باقلی طولانی و رقیق تر و قوتش تا دو سال باقی
و بهتر از باقلی و زبون تر از نخود و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه
و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ او با اندکی قند
و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت در بکر و گرده
مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و با نخاع
مورث غثیان و مصلح آن سکنجبین است **لوبیای هندی** قسم احمر قشنغ است و در
عراق دماد م نامند **لوقیاس** بیونانی نوعی از مرو است و بطریق و جنس جرف ابیض

دانسته اند **لوسیاخیوس** بیونانی و بمعنی شبیه الذهب است و نوعی از سراج القطرب دانسته
اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در گرهی برگها رسته شبیه برگ بید
و طعم او باقبض و بی ساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبهای ایستاده و نی زار و در
آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گوید در دوم گرم و خشک میباشد و مستعمل از او برگ و
عصاره او است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه او جهت سیلان حیض
و حقنه او جهت قرحه امعا و ضمادش جهت التیام جراحات و محلل اورام و با حنا جهت
دراز کردن موی و بخور او جهت گریزانیدن هوام موثر و در قتل موش مجرب دانسته
و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربت از آبش نیم مثقال و از برگش یک مثقال است
لؤلؤ بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و بزرگ مفرد او ومتی مروارید است و اجود در
صدف منحصر بیکی باشد و با وجود بزرگی در تیتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است
و از خواص او است که چون در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج محلل رود و مانند
ثمر نبات و بهترین او عمانی سفید مدور بزرگ است و زبون ترین او قلزمی و اجزا سیاه
و ریزه و مایل بسیاهی باشد و زرد و سیاه و غیر مدور و سوراخ دار او و مستعمل اطبا
نیست و روغن و عرق و بوهای کریهه مضر او و جوشانیدن او در آب برنج که او را
باشد و مالیدن بسنباده رافع چرک او و رافع زردی آن و او از اسرار است در آخر دوم
سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی
اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و جزع و فزع سوداوی و جهت اسهال مراری
و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و حرقة البول و سده
و یرقان و دفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرب او و جهت قطع سیلان اعضا و
التیام زخمها و اکتحال او جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه
سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول و بقول او سعوط او رافع برص
در نطلیه اول و غیر محلول او جهت جذام و جمیع آثار و فرزجه او را در منع حمل مجرب دانسته
اند و نگاه داشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر
و مضر مثانه و مصلحش کتیرا است و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است
و طریق حل او در طریق دستور اول مذکور است **لوجیدیطوس** اظهر آنست که قسم بری آن
لبخطس باشد ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند که گیاهی است برگش شبیه برگ اسقولوقندریون

وبخش مثلث وبری وبستانی میباشد وبرگها واحرارت غالب وشرب برگ خشک او و ٧
ضماد پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است وجمیع اجزای او جهت التیام جراحات مفید است
لوف لغت عربیست وبفارسی فیل گوش نامند وسه قسم میباشد یکی بزرگ ولوف الجعد
گویند چه ساق او مانند مار ابلق است برگش شبیه برگ لبلاب کبیر وبا رنگهای مختلف
وشاخهای او مانند عصا وساق او وسطبر ومرقش وثمرش مانند خوشه ودر ابتدا سفید
میباشد وبعد از رسیدن زرد میشود وبیخش مانند بلبوس ومنبتش اماکن نمناک سایه
دار در آخر دوم گرم وخشک ومخرج اخلاط غلیظ لزجه وملطف آن ومفتح سدد وبغایت
جالی ومدر بول وحصاة وبیخش جهت نفس الانتصاب وبا عسل جهت عسر بول وبا
شراب جهت تحریک باه وضماد او بهترین ادویه سرطان ونواسیر الانف وجهت تنقیه
جراحات متعفن وزخمهای تازه مفید خصوصا برگ وثمر او وعصاره لوف جهت دفع
بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر وشیاف او جهت نواصیر وحمول او جهت
اخراج جنین وبخور او جهت شقاق مزمن ودفع آثار وآب خوشه تازه او با روغن زیتون
مسکن درد گوش است وبو کردن گل او مسقط جنین وطلای آب دلبثه او بر بدن باعث
منع نزدیکی هوام خصوصا افعی ومضر جگر ومصلحش صمغ وشربتش یک درهم وبدلش افسنتین
است وشرب سی عدد از دانه او با سرکه در اسقاط جنین ومشیمه بعد بل ومحمد بن احمد گوید
که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم وروغن کنجد ونمک وخمیر مایه نان کرده هر روزی
هفت مثقال تناول نمایند در دفع بواسیر ظاهری وباطنی مجرب است وقسم ثانی لوف را
برگ کوچک وبی الوان مختلفه وساق نیز بقدر یک شبری وبنفش میباشد وثمرش مانند قسم
اول واو را لوف الجعد وقبل جوش نامند حرارت او کمتر از اول وخشک تر از اوست
وبیخ او قوی تر بین اجزا او با تقطیع قوی وجهت سینه وتنقیه آن وضماد او با سرکه کاد وجهت
نقرس مفید ودر سایر افعال مانند لوف الکبیر است وچون بیخ تازه او را با روغن مغز
زردآلو بجوشانند تا سوخته شود ضمادش مسقط دانه بواسیر است وقسم ثالث را لوف
الصغیر نامند واو بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر اوست وبرگ وگل او شبیه بآن وبیخش
بقدر زیتونی وقوی الحراره قریب بدرجه چهارم ومحرق ولذاع وقوی تر از سایر اقسام و
طلای او قاطع دانه بواسیر وثالیل وبرنده گوشت فاسد وصحیح وطلای روغن زیتون
که بیخ او را سائیده در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام وبا روغن بنفشه

ودر دفع

ودر دفع شوکه مجرب دانسته اند لوف الحیه ولوف السبط لوف الکبیر است لوف الجعد
لوف الصغیر است لوفیون گیاه خضض وبفارسی فیل زهره نامند لوقابن بیونانی
شکوفه حماما است لوطوس مبرس است لوفا بعبرانی حی العالم ونزد بعضی قنطو
ریون صغیر است لوطوس اغریا بیونانی حندقوقا بریست وبعبرانی بشنین است
لوفرویس حجر قیطی است لوبادون شبطرج است لوطوس اغریون بیونانی حندقوقا
بستانی است لوقوبا عقرب بحری است لوقافنس فالنجمقز است
لوهی بهندی آهن است لونک ولونیه بهندی گیاه خرفه است لهو
بهندی حاودس لهالا بهندی بردی است لون بهندی نمک است لومری
بهندی ثعلب است لولا بهندی سپستان است لهب بادنجان است لهو
اسم هندی خونشت لهاجرا بعبرانی ابن عرس است لوقوغرافس شجر مصری
است که از آن استعمال مینمایند ودر آب زود نرم میشود وسرد وخشک ومجفف
بلیغ وقابض ومانع سیلان مواد وجهت جراحات تازه وکهنه وتوقف الدم واسهال
ودرد مثانه ونفث الدم نافع است لیف اسم خیوطی است شجری محیط بر نخل ونارجیل
ومقل وامثال آن واز مطلق آن مراد لیف خرما است وبهترین او از نارجیل ونخل حجازی
وزبون ترین او از مقل است در اول دوم گرم وخشک وفرش ولباس او وجهت
استسقا وترهل وادرام وازنارجیل که سوزانیده باشند جهت خراز وحکه وجرب
شرب او جهت اخراج حصاة ولیف مقل جهت تسکین بواسیر مفید وخاکستر انواع او
منقی دندان وجهت امراض لثه والتیام جراحات ودفع برص وبهق وبیاض چشم نافع
است لیف البحر بحری است شبیه بسعد وبزرگ تر از آن وظاهر وباطن او سیاه وبرگش
شبیه ببرگ سرخس ودرشتهای او باریک وبهم پیچیده ومدور وسیاه وکوچک او بقدر
گردکان وبزرگش بقدر نارنج وبا خشونت گویا پشمی است که مدور کرده اند واز بحر مغرب
خیزد وموج بساحل می اندازد در دوم گرم وخشک وبغایت جالی آثار وسوخته او بهترین
ادویه قروح خبیثه وسنون او مقوی لثه وجالی دندان ومغسول او جهت بیاض
چشم مفید است لیفه انطاکی گوید گیاهی است سرخ وخاردار وبشکل خیار وکوچک ونباتش
مناب قثاء الحمار است در افعال ودر نواحی مصر کثیر الوجود ونبات او از یکدرهم قتال
٧ لیمو درجمیع خواص مانند نارنج وپوست ثمرها ودر دوم گرم وخشک ومقوی معده ودل

و قابض و محرك اشتها و معین هضم غذا و مفتح سدهٔ کرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده
و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و بادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و دوسا برا فعال او هم
مقام پوست ترنجست وآنچه ما بین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند
گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشك و مقوی معدهٔ حار و لطیف و بسیار
جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوباء و
مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حارهٔ دموی و صفراوی
و عفونت خون و بثور و شری و حصف و رمد و ورم حلق و لهات و کرب و غم
و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و بلکه شتن اطعمه چرب و جذب مواد حارهٔ جگر و
معده و جهت درد سر و دوار که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و عسر نفس
و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید و در اکثر امور قائم مقام سرکه و جهت مریض سبز
از آنست و مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار او در خلای معده و مضعف
امعا و مورث بحه و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند تا
حل شود و ضماد و دمع محلول با آب لیمو یا نوشادر در اندك زمانی دافع بهق و اثار جلد او
و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشك و در دفع سموم مانند دانه ترنج است و تفریح
او بغایت عظیم و قدر شربتش از یك درهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشر
از پوست باشد و خائیدن دائم او دافع کندی دندان است که از ترشی هم رسیده باشد
و لیموی نمك پرورده مقوی معده و باعث خوشبوئی آروغ است و لیموی شربت
در منافع بسیار ضعیف تر است اما مضر عصب نیست و بعضی آنچه پیوند بدرخت
ترنج و نارنج کرده باشند قریب الفعل اند با او و هم چنین است آنچه معروف بمرکب و
چون لیمو را تمام خشك کرده با وزن او شکر بسایند جهت منع صعود بخارات و تفریح
سود بخشد بل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر است از برگ ترنج لیمونیون بیونانی خاش
تورکست لینوفر نیلوفر است لینش فرمن بیونانی قلب است لبنش بلغت
بطنی تخم کتان است لیفسطیقون کاشم است لبا لوبیا است لینه خورس و
لیفسطیقون بیونانی مرماسنك است لینورسطس بیونانی لبلاب کبیر است مسمی
بحبل المساکین است لینوس بیونانی نوکر است لبانوا کندر است لیخ
بلخ است و نزد بعضی نوعی از قلمباس است لبارو بلغت دیلمی اسم انار بطن

لبطر

لیطر نخودی است که در دهلی کل قدیم مستعمل بوده حرف المیم ماء بهترین آبها
آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است که بر زمین پاك سرخ لون و زمین سنگ
دار که تند رود و بعید المنبع و تند رفتار و سبك وزن و مکشوف و از مغرب و جنوب بطرف
مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب تیزاب و گوگرد و امثال آن داخل آن نشود و
در آب نیل جمیع این صفات مذکور است و موجود میباشد و بعد از آن آب مقطر
که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب قطره که از کوزهٔ سفال تراوش کرده باشد
و بعد از آن آبی که جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز
و چاه است و تفاوت همه آبها بحسب قلت و کثرت و مواضع مختلف است و آب خالص
در دوم سرد و در نهایت مرتبهٔ رطوبت و ارطب از چیزی نمیباشد و اگر چه بسبب بساطت
غذای حیوان نمیشود و لیکن نسبت بروح طبیعی و قوت غاذیه حکم هوا دارد و نسبت به
روح حیوانی و قوت آن پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود
باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقهٔ وصول آن باعضا و غسل
عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح
حیوانی در حین قصور آن هوا و مدد فضلات و قیقهٔ بدنی است بعنوان مرافقت
و مضر احشای ضعیفهٔ بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دنبلات و قولنج
است و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا
و هضم و فساد رنگ و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و گرانی
بدن و ثبات و امراض بارده رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده ننوشند
مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوهای تازه مورث تکون مواد آکله و امثال آن و
و بعد از جماع و حمام باعث رعشه و حمله و ضعف و بعد از خواب مورث اطفای حرارت غریزی
و شربا ایستاده و بیدرپی افتاده مورث ضعف معده و عصب است و بعد شورونا شتا
خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای
بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار
باعث خفقان است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سدد و آب بسیار
گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن خارش در بدن و قلیل
او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام

وموورث استسقا وعلل سپرز وتصاعد بخارات بدماغ وجهت ورم حلق وتنقیه معده
ومحرک مسهل واذابه بلغم وترقیق آن وتشنگی سوداوی وبلغم شور واعات ودوا مفتح
موثر است وآب برف ویخ موافق معده وجگر ومزاج حار وتبهای حاره ومضر عصب
واحشای ضعیفه است ومصلح آبهای بد خوردن پیاز است وجوشانیدن او وبا
وباصد یک او سرکه وبدستور مخلوط نمودن او باگل وخاک پاکیزه وعرق کشیدن در
اینصورت جمیع آبهای شور وتلخ نیز شیرین میشود ومجرب است وچون شب یمانی
وبدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست ماء البحر آب دریا گرم وتند و
ملین طبع است ومسهل بلغم ومره وجاذب ومحلل وحقنه او با روغنها جهت پخش و
نطول کرها وجهت درد عصب وحکه وشقاق وجرب وقوبا وجلوس در آن جهت
گزیدن هوام وامراض بارده واستسقا مفید ومضر معده ومصلحش شرب گوشت
آب مرغ وماهی است ماء الآجام آب نی زار وبیخ زار وامثال آن مولد بلغم وضعف
قوتها وموورث امراض سپرز وسده واستسقا وزلق الامعا وذات الریه وتب محرقه وربع
ودوانق واورام رخوه وعسر ولادت ووجا است واصلاح او بنحوی است که گذشت
ماء النز آب سبزه زارها است در بدی مانند آب نی زار است ماء المالح آب شور
موجب لاغری ومفسد خون ومولد جرب وحکه واولا مسهل وبعد از مداومت قابض
است ومصلحش شربتها وچربیها است ومخلوط نمودن آن با آرد جو بو داده وبیخ ماء المر
آب تلخ مفتح سده وملطف اخلاط غلیظه ومفسد خون ومصلحش عسل وشکر ودبس
مطبوخ است ماء الکبریت آبیست که از زمین گوگرددار آید وآن گرم میباشد ومسخن و
مجفف ومسهل وجهت قوبا وبهق وجرب وتقشر جلد ودرد مفاصل ورياح بارده
وشخوص وسپرز ودرد جگر ورحم وزانو وسعفه وتعقد عصب وجراحات کهنه وسبل
نافع وشربا ومضعف معده وباصره ومسخن جگر است ماء الحمات آبهای گرم زاجی
وشبی ونوشادری وکبریتی وبورقی میباشد وکبریتی مذکور شد ومجموع آن محلل قوی اند
وقریب بکبریتی وزاجی وشبی قابض ومانع تولد قمل وشرب قلیل او حابس قی است
وقیا او وبغایت مضر است ماء الزفتی آبی که از معدن زفت وقیر خیزد شربا ومفتح
ومسخن بدن وسرخ کننده رخسار است وجهت قروح کهنه مفید وموورث قرحه امعا
وامراض حاره ومصلحها اغذیه رطبه وصمغ عربی وگل ارمنی است ماء المعادن آبی که از

معدن مس خیزد یا مس تفته در او انداخته باشند جهت جوشش دهان وورم لهاة
ودرد گوش وتقویه اعضای ضعیفه نافع وشربا وخطرناک است ومصلح او بدستور
آب زفت است وآبی که سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج واحتباس بول است و
آب تفته بقلعی مرتبه او در بدی نیست وآب تفته بطلا ونقره مقوی معده ودل
دماغ ومعین نعوظ وجهت خفقان ومالیخولیا نافع است وآب تفته با آهن که
مذکور شد ومجموع آبهای معادن موورث عسر بول اند ماء الشعیر در شعیر مذکور
شد ماء الخلاف عرق بید است ودر خلاف گذشت ماء البهرامج عرق بید مشک
است ودر خلاف بلخی مذکور شد ماء الورد گلابست ودر ورد مذکور میشود
ماء القداح عرق شکوفه نارنج است وعرق بهار گویند ودر نارنج مذکور شد ماء
الزهر بلغت مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشک در
کشک گذشت ماء النوره شامل صحناة ویا فوتنا است ماء القراطین ماء
قراطن است ونزد بعضی اسم خندیقون است وآن نوعی از خمر ومذکور شد ماء القطر آبی است
که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحقونیا است ماء الجبن زردآب شیر است
که از شیر بریده وصاف از پنیرها گیرند وطریق شربا ودر دستورات او مذکور است
واو جالی وغسال ومسهل ومرطب ومفتح است وجهت علل حاره وسودا ویرقان و
ومالیخولیا وجرب وحکه وداء الفیل واحتراقات وحرقة البول وضعف گرده وحصات
نافع وباید بزرا تعلیف بمبردات ومرطبات مثل کاسنی وخیار وامثال آن نموده وبا ادویه
مناسبه آشامیدن ودر مواد محترقه وسوداویه تعلیف بشاهتره وامثال آن نموده وهر یک
از سفوف وشربتها وحبوب در دستورات ثانی دستورات مذکور است ماء اللحم
عرقی است که از گوشتها گیرند واو لطیف ومقوی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاد
کننده خون ورافع ضعفی که از امراض وخون مسهلات وفصد وجماع وامثال آن بهم رسد
وطریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف میباشد وقوی‌ترین گوشتها در این امر بره یک ساله است
ودر بعضی امزجه از لحوم کبک ومرغ ومانند آن ترتیب دهند ودر دستورات نوشته شده
ودستور آنست که گوشت را ورق کرده واز استخوان وچربی جدا سازند ومهرا یخنه
که با آب یکسان وآب غلیظ گردد پس عرق بکشند واگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را با قدری
مناسب ادویه وسیب وآب وبه عطره بارده در مزاج بارد مثل پوست ترنج واشباه آن

لطیف طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد** آب خاکستر است و اختلاف قوت آن باختلاف
اصل اوست چه آب خاکستر بلوط و اشجار حاره قوی تر میباشد و مجموع آن گرم و معفن و
محرق و جالی و مجفف اند و استعمال آن در خارج جایز است نه شرب آن مکرر قلیلی
و آن برندگ گوشت زیاده زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و
او جهت قرحه امعا نافع و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قضیب و بدو
حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلحش روغن بادام است و نیم وقیه او
٧ جهت خون جامد خصوصاً بسبب سقطه و ضربه که در شکم منجمد شده باشد و جهت رفع
سمیت کرنب و بنلا مفید است **مالیقراطن** اسم یونانی و مالی بمعنی عسل و قراطن آبست
و ماء القراطن که مستعمل اطبا است محرف اوست و آن عبارت است و ماء العسل که دو
جزو آب باران و یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع و دافع
قی و از ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم
غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و دافع ضعفی که از جماع باشد و مضر او در ماه حاره الحشا
و صفراوی مزاج و مصلحش رب میوهای ترش و قدر شربتش تا سی مثقالست **ماء الجبن** آب
است که از بلاد هند و چین می آورند غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند از نوعی ماهی حاصل
میشود در سیوم گرم و خشک و طلای او دافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش است و شرب
ربع درهم او جهت شکستگی اعضا است و در بکر و ... و التیام عصب و عروق پاره
شده بعد بل است **مانون** بنای مثناه فوقانی اسم یونانی آبی است که از ماهی
ترشح کند و بعربی ماء النون نامند گرم و خشک و حقنه او جهت اخلاط غلیظ و ورک
و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است **ماست**
اسم فارسی لبن الحامض است **ماهودانه** اسم فارسی و اهل بنانی است شبرم و حب الملوک
نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش قریب بذرعی و بقطر انگشت و برگ
های ساق او دراز و شبیه برگ بادام و برگ شعبها ریزه و مایل بزردی و شبیه برگ
... دراز طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه بنخود و بزرگ و در جوف او سه دانه
متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه او از کرسنه بزرگتر و پوستش اغبر و مایل بسرخی
و باطنش سفید و شیرین و چوب بیخ او باریک و شیر او در سیوم گرم و خشک و برگ
و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از هند و عراق خیزد و

آب مطبوخ

آب مطبوخ برگ او با خروس سالدار و مسهل و محلل قولنج و دافع درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و مخرجی
و بلغم خام و مرار سوداوی و مضر زهیر و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کثیرا
و قدر شربتش نخبا و از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شربت آب سه درهم معین
فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود
است **ماهی زهرج** اسم فارسی است و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلوس است و بترکی
سفر قویروقی گویند گیاهی است شبر او و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و
گلش زرد و در آخر ساق او جوانب او و رسته بهیئت سرو و پوست ساق او مایل بزردی و
با اندک حدت و آن مستعمل است چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس گردد و بر
روی آب آمده میمیرد در سیوم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل و بلع و جهت
نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و
شربت او نیم درهم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و کتیرا
و انیسون است **مازریون** معرب از مازریون فارسی است و بیونانی خامالاانا نامند
نباتش بقدر درختی ساق و شبر او و برگش شبیه برگ زیتون و باریکتر و قسمی برگ
باریک و دقیق و مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل بزردی و کوچک و ضخیم و
قسمی سیاه لون و شیرین آن در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیوم و زیتون نوعی
هم سیاه و او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و در
اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغم و دافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده
و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و رفع خشک ریشه
آن و با موم و روغن جهت جرب متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر محرورین
و اطفال و ضعف البنیه و در وقت هم غیر مدبر او کشنده است و بدون تدبیر و مصلح و تعا
مضر جگر و معی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم
و شیر گیاه او محرق و آکال و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق
تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و در سه بار سرکه
را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوب نموده با روغن بادام چرب کرده در
اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب سوس

وزیره و نمک هندی و در اسهال مائیه اصفر ابرسا و نوبال النحاس و اسارون و عصاره
غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شربا و باعنب
الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اولی است و اگر یک وقیه او را در سه رطل آب بجوشانند
تا ثلث رسد و آب صاف او را با یک وقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند
و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند بسیار مفید است **ماميثا** اسم بنطی
نباتی است شبیه بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی و با زواید مثل اره و با زغب و
با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه
و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بیغلاف منحنی میباشد و
بخلاف خشخاش بحری و شاخهای ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف
ماميثا که اثری از و ظاهر نمیماند و در سرطان میرسد و او را گویند قرص میسازند بهیئت بلوطی
و قوتش تا هفت سال باقی است در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی قوی
الرائحه بانلخی است که چون حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره
او مجفف و بهترین اجزاء اوست و طلای او جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل
حار و بچی که بسبب حرکت در بغل ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم
و در لوک او با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف
باصره و دمعه مفید و مضر بسپرز و مصلح آن بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش سماق و تخم
او بسیار بسیار ممتن بدن و یک مثقال آن قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان
و طلای جهت شری و حمره و درد نقرس بعدیل است **مامیران** قسمی از زرد چوبه است
ساق و شاخ نباتش از زمین مرتفع و برگش شبیه بلبلاب و مایل باستداره و سفید
مایل بزردی و بالوزید بیخ او پر شعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای
او ریشهای باریک شبیه بموی و منبتش نزدیک آبها است هندی او زرد مایل بسیاهی
و چینی زرد و زبون تر از هندی و غیر هندی و چینی مایل بسبزی میباشد و
تخمش شبیه بکنجد در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی است و
مفتح سدد و مفرح جلد و جلای و ملین و محلل و شرب او جهت یرقان و پیچش و دباغ و غلیظ
و طلای او با عسل جهت برص ناخن و کلف و برش و جرب و آثار و خنازیر و جهت درد
دندان و سعوط او جهت تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه

مفید

مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او زرد چوبه و نصف او زراوند
مادرکاه اسم فارسی نباتی است قریب بذرعی برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه
ببهار و منبتش جرم جبال آذربایجان است و اگر در موطنش انجا یکدرهم او را گوسپند در شوربا
کرده بخورند و بیکبار از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط مبدا آنند که تا یک هفته بعد از آن
چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند و ظن این حقیر آنست که
کدام اوجون باشد والله اعلم **مالیا** نزد بعضی هزار نست و بونانی گویند درختی است در بلاد شام
که خوردن برگ او دفع سم افعی میکند و طلای پوست و گره سوزانیدن باشند رافع برص و خوره
تراشه چوب او کشنده **ماش** از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش
تا سه سال باقی است لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفختر و مولد خلط صالح و مسکن
حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای
حاره است و جهت سرفه و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد
مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جلای کلف و با سرکه جهت جرب متقرح
و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام و آب
قرطم و بدلش باقلا و در دیر هضم جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص اوست
که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند **ماش هندی** حب الفقد است **ماس**
اسم فارسی الماس است از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند
و از سرب اندک متاثر قسمی از او سفید قریب برنگ نوشادر و شفاف و مسمی بنوشادری است
و بزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده و قسمی سفیدی او کمتر از نوشادری و قطعات
بزرگ از او یافت میشود و او را ماقدونی و ذبنی نامند و قسمی مسمی بمجد بلی و در رنگ
مانند مغنیسیا است و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در
او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیز نیک تر از و میباشد
و بهترین او ماقدونی و زبون ترین سبز و خال دار اوست در چهارم سرد و خشک و نزد
بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت
ولادت و غلبه بر خصم و سدس او مانع صرع و کذا شش او بر دندان مفتت اوست بلکه
کلفتی و از خواص اوست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی
اثر میکند و سرب در او مؤثر است **مادرکیوا** اسم فارسی است و نادرکیوا نیز نامند نبا

او شبیه بدرخت ورد کنار آبهای زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار و تا بقدر یک
ذرع و در برشکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شب بوی و تخم
او در میان برگها و مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف او مانند سیاه و بسیار نرم و شبیه از
فلفل آلماء است و چون کرسنه و بسبلد و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند
طعم آنرا از فلفل تمیز نتوان داد و خشک و محلل ریاح و دافع بواسیر و ضماد خشک کرده او
او بغایت سرخ کننده رخسار و دافع اورام بارده و اثار رجلا و طلای خاکستر جمیع اجزای
او دافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب دانه او
با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **ماسفودرج** دوای هندی است گیاه او شبیه بنجار
و برگش مانند برگ مورد و مایل بزردی و بوی او مانند سنبل هندی و گل او شبیه
بیاسمین گرم و خشک و لطیف تر از یاسمین و برگ او را جهت عطر تر داخل روغنها
میکنند و در جمیع افعال قریب بسنبل است **ماغو** بفارسی بز و بترکی کچی نامند گوشت
او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوشت گوسفند و موافق محرورین و در فصل گرمی هوا
مضر سوداوی مزاج و مصلح آن بادام و نارجیل و خرماست و میوهای تازه و ترشیها
و کثرت او بغایت مضر است و گوشت بزغاله مافوق شش ماهه بسیار با رطوبت و بهترین
لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها
و در بستن گوشت زخمها و ریشها و جهت سم ذراریح و هریره او با نشاسته و آرد
برنج و جاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیه بهم رسد و افراط عمل دوای مسهل و حقنه
او با آرد جو جهت قرحه امعا و ضماد او با سرگین و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین
او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوختگی او الطف و بجهت
و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه
و شهد بیره و با بورا الیخ جهت کوچک کردن انثیان از مجربات و شربا و جهت گزیدن هوام
و دفع یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک
او با کندر جهت دفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای پخته او با شراب و با سرکه جهت
جذب سم هوام و داغ کردن با و جهت عرق النسا از مجربات و مشهور بداغ عربی است
باید سرگین بز را افروخت و در پشم پیچیده در موضع عمیقی که میان بند پا و محاذی ابهام
گذاشت و چون حرارتش کم شود دیگری بگذارند تا حرارت آن مجوف و در دو رگ رسد

و عرق و غیر مجرب او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حاره آن و طلای او
که منجمد کرده باشند با بول اطفال جهت تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته او با سرکه
جهت داء الثعلب و سنون او با مثل آن نمک سنگ جهت دفع زردی دندان و عفونت
لثه و با سرکه جهت ثالیل منکوسه و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شرب
سم سوخته بز نر را با عسل جهت دفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش
تا دو درهم است و اکتحال زهره او دافع غشاوت و طلای آن جهت داء الفیل و نوشیدن
مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده و زرد
او را با و مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کبابش را در چشم کشند
جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون گرده او را شرحه کرده و توتو کرده بر او پاشیده
کباب کنند و آب مترشح او را بر حوالی طلا نمایند درد را زایل کند و از مجربات شمرده اند و
سلیموس و اغاذیمون گویند که چون خصیه بز را شکافته و زرد او را مدحرج و نطرون
و ذریره بر او پاشیده خشک کنند یک مثقال او با آب گرم جهت بهر و ... جگر و
درد مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون با بوره و صمغ
خشک کنند یک مثقال او با سرکه عنصل دافع سپرز است و خون بز نر چهار ساله که
در فصل اول و نگهبانی انگور ذبح نموده خون اول و آخر را بگیرند و خون وسط را در ظرف
سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی کاه و غربال در سایه خشک
کنند و را یدالله نامند در دو جهت سنگ گرده و مثانه بی بدل است و چون شاخ و
سم بز را با ترب و عسل و بیدانجیر بقطیر کنند معادل و جمیع اشیاء صلبه را نرم میسازد
و چون سم او را داخل نمایند مداوی در غایت سیاهی است و لبستن پوست سر بز
غاله بگرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز
سر او مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است **مالک الحزین** بفارسی بوتیمار و تا
و از طیور آبیست گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنگ و سفید و در کنار آبها جا و در سر
بر او افکنده میباشد در دوم گرم و خشک و گوشتش محرک باه و مقوی گرده غلیظ
و مولود ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خونش
در حمام جهت منع نزلات مفید است **مارماهی** شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید
و از دنباله تا سر از دو جانب تیغه دار است و بر روی آب مانند سایر ماهیان

نمی آید گرم و بخته او مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است
مالبالوس مالبا است مادنز ماذریون است ماسفود ماسقدون است مالنظریا
ثالج الاساکفه است ماداش و مادثون اسم و از بان یونی و یسنانی است مامون
حاشا است مادیفون بیونانی مقل است ماندراس طراطیقوس است مافی
بیونانی بسباسه است مادسیفا بیونانی ارزج است ماسلج بیونانی اسم مغز
سرخس است مالی لوقا بیونانی مادون مرماحوز است مالیونوبون و مالیون خرنوب
سیاه است مافادیون لوث است مالانبرون بیونانی مادهنان ساذج است
مافر مالبسفر است مالی اسم یونانی عسل است مالینوفلن ماذریجون است
ماطونیون نبات فنا است ماشبا دغا موی است ماقدونیا فطراسالیون است
ماهی روبیا اسم رومی روبیان است مادیان اسم فارسی رماك است ماهیروبن
اسم فارسی جدوار است ماهی بینی دراز اسم فارسی دلفین است ماهی اسم فارسی
سمك است ماهی شور اسم فارسی سورنیس است ماهی مرکب اسم فارسی سپیداج است
ماهی پرنده اسم فارسی شفنین بحری است ماهی آبه اسم فارسی همنان است
مازو بفارسی عفص است مار بفارسی حیه است مارچوبه بفارسی هلیون است
ماهی زهره کوهی اسم فارسی فلوس است مال مالی بلغت اصفهان حردون است
و در تنکابن ماچه کور نامند ماسوچیچکه بترکی کبکیج است ماتك اسم هندی یاقوت
است ماچوبل بهندی عفص است ماکی بهندی ذباب است مادبابانیا بهندی
واسخنا است مالی بهندی طین است مالخ بهندی ثمرة الطرفا است مان پل
بهندی جوز القی است ماجلك بهندی نوعی از مشمش است منك ارزج است منبن
نعناع است منر بهندی کرسنه است منبا بهندی بمعنی شوبرا است مغا
سرپ بهندی جدوار است مناکهار بهندی پیش است مناکوشت بهندی قسط
شیرین است مثان بثای مثلثه اسم عربی نباتی است که گرم واثه ثمر اوست و
آن بود و قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع و منعقد و درشت و برگش شبیه
ببرگ ماذریون و از آن باریك تر و با رطوبت چسبنده و گلش سفید و ما بین گل
ثمرش میرسد شبیه بتخم مورد و مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و
پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و [illegible] نوع دوم مازریون نامند در سوم

گرم و خشك و برك و تخم او مستعمل است بقدر یکدرهم او با مربوبه ها مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و
مانع صعود بخارات بدماغ و طلای [illegible] او بربدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با
زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت مؤثر و زبادا و کشنده و مورث بیج و حکه عظیم و درد
حاد و برك او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده او جهت استسقا بغایت نافع
و با تخم باقلا و عدس مسهل برقوق و حولا و قاطع جنین و مخرج آن و مسخن فرج و مشوق
جماع و ملاذ آن و دافع رطوبات فرج و معین بر حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا
دو درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نموده و در هوای بسیار گرم و بسیار
سرد و ضعیفا الابدان جایز نیست و قسم دیگر آن در مصر کثیر الوجود است منبتش در
کنار آبها و دیگر زارها و نباتش بقدر دو شبر و چوبی و برگش مانند برك اهمل و در
پهلوی هم و گلش زرد و بادیك و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم الخردل و در سوم
گرم و خشك و برك خیسانیده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و
ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی زخمها و دافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اول
است مثك سوس است مثلث العجم دغر و است مثلث آب انگور است که دو
ثلث او بسوزد و یك ثلث بماند منافع او قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی هاضمه
و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه مبرودین و اکال
او مضر محرورین است مج تفح ماش است مجثث قسمی از عنب الثعلب است مجرهی
براو بلام اسم هندی سماك است مجب بهندی فوه است مجری بهندی فسنتین
است محنج بفارسی گل خوش نظر نامند نوعی از باحین و در دوم سرد و خشك و
قابض و دافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرح
امعا و در دادن آن نافع است محموده سقمونیا است محلب درخت حب المحلب است و [illegible]
محروث بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوهی برگ انجدان سفید باشد و از بیخ کاه که انجدان
سیاه باشد مجاجم بلغت اندلس مخلصا است مح زرده تخم مرغ است مخلصه اسم
نباتی است که استعمال آن خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند و او
بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن
با تلخی و کل همه انواع بلگی و منکوس و شبیه [illegible] میباشد بعضی را شاخهای ساق و برك و
مانند کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر آن مشقق و چندانکه شاخ او در از کرده برك

او ریزه تر میشود تا بحدیکه برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی گلش ما بین کبودی و سرخی و
قسمی را برگ ریزه و گلش سفید و با زردی و اندکی سیاهی و این قسم را راس الهدهد نامند
و قسمی ساقدار و بقدر دو شبر تا سه شبر باریک و مستدیر و بی شاخ و برگ و گلش بصورت
عقرب و کبود نیم رنگ و قسمی را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه
و قسمی کم رنگ و شاخهای او صلب و در عنبر و بر آن قبه رعنی بنفش شبیه بر بابونه اما در
دور قبه مثل بابونه او ورق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم
اول و انجیر دوا ماضی صلب بی آب دوید قوتش تا بیست سال باقی است در اول سیوم
گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن دافع ضرر آنست و در دفع قولنجهای صعب عجیب
الفعل است و جهت تحلیل اخلاط لزجه و کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر
و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش یک مثقال است و چون در اول تحویل آفتاب بحمل
سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در آن سال هیچ سمی ضرر نمیرسانند و عرق مخلصه محلل
و ملطف و دافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین است و بعضی در توت
کبیره بمقام شراب داشته اند مخ مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر الغذا
و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین
ترشیها است و طلای او جهت صلابت عصب مؤثر و جهت درد عضل و شقاق نافع و بهترین
او مغز ساق و قوی ترین او در طلیه اذکا و است مخیض بفارسی دوغ نامند و بترکی ایران
و بهترین او تازه است که دهنیت او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد و در طوبت او غالب
بر یبوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت سموم
مات حاره و جهت تب دق و تشنگی معده حار و التهاب جگر و با خبث الحدید و المرتفل
جهت تقویت معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی به
خصوص با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بو داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال
حاره و جهت تسمین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در وقت
نان را زیاده از ده مثقال جایز ندانسته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تشفیه تا سه
مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن دفع تشنگی و خواهش آب تا نه
روز میکند و از اسرار مرتاضین و دوغ در بدنهای خلطی متعفن میکرده و در اصطلاح آن
فی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و

غشی

وغشی گردد و اصلاحش با فلافلی و جوارشات است مخاط الشیطان چیزیست که با بعضی
احجار میباشد و در آتش نمیسوزد و ضماد او مدر تحلیل و رادع اورام حاره و بارده قوی الاثر است
مخلص الاکبر اسم یونانی معجونی است که سوطیرا نامند مخیط و مخاط اسم عربی سپستا
نست مداد بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور اول مذکور است و مراد اطبا
از آن است که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان با صمغ عربی یا غری الجلود و
زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک است و اجزای درخت فوفل میسازند و طلای
مداد هندی جهت اورام و سستی اعضا و بر کف پا جهت جذب حرارت بنها و سعوط
و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و عنبر هندی او جهت منع ریختن موی و
التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش و بعد از تطلیه و دفع بثا بد کرده تا خود بنفسه
دفع گردد و در بسفویدوس کوبیده کرده و مثقال مداد با آب سرد دافع سم عقرب است مدام
اسم خمر است مدبل الجراجم اصابع فرعون است مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی و
و غیر از آن الفا داست چه اصلا برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین و خوش
بوی است و در خانها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید و مایل بسرخی و تخمش
مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی اشتباه نموده که از آن الفاد باشد و مؤلف
اختیارات اشتباه زیاده از آنست که در اینجا باید آن را تفصیح نمود در آخر دوم گرم و در اول
آن خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر
بول و مفتت حصات و مفرح و مسخن اعضا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت
مغص و قولنج ریحی و استسقا و سدد جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفواد و ما
لیخولیا مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه
و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت
درد سر بارد نافع و مجرب است و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم
و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبویی عرق و با موم و روغن جهت التوای
عصب و اورام بلغمی و با مغز جهت ورم حاره چشم نافع و با بزرالبنج جهت ورم انثیان
مجرب و بوئیدن او جهت سدد منخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط
آب او جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خاشیدن او با نمک و فربیون او جهت دفع سیلان
آب دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او

بر موضع حجامت واقع از زخم آن و فرزجه آن مدر حیض و قطع شرب با دجرم او تا دو مثقال
و در مطبوخ تا هفت مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و
روغن مرزنجوش که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و
رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع و بخور
مرزنجوش رافع مضرت هوای وبائی و گریزاننده هوام است مَرّان بفتح اول و تشدید ثانی
درختی است در بلاد مغرب و روم و لهذا جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند و رعنا و گره
های او مانند بندهای نی و میان پُر و از آن نیزه میسازند و مشهور به نیزهٔ نی است و
نزد بعضی مران و مالیا لکی است و این قول صحیح با وجود در افعال قریبند و نزد بعضی
مران قرانیا است و این اصل ندارد چه مران را برگ شبیه به برگ توت است و برگ قرانیا
شبیه به برگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا شبیه
به ثمر مران و لذیذ و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و بیکدیگر هم برگ او دافع
سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ثمرش مانع تخمه و کماد
سوخته او دافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب دافع جرب متقرح و
سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه اجزای او حابس حیض و ضماد سوخته او با سوخته
پر سیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته‌اند و گویند نشارهٔ چوب او بغذا
دود دهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است فتامل مَرّ آب منجمد درختی است
مغربی شبیه به درخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب شامل آن
حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار
تلخ است و بهترین او مایل به سرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که
بعد از شکستن در درون سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را مر صاف نامند
و انچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد مسمی به سن البطارخ است و آن نزد بعضی
و در خوبی قایم مقام قسم اول است و انچه از آب افشرده اجزای درخت را خشک کنند و
مایل به سیاهی است و قریب به صمغ سائله و مسمی به حبشی است و آن زبون تر از قسم
ثانی و هر چه را با افشرده او بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبوی و تند و
قتال است و شربا و ضمادا نیست در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا
سال باقی مفتح و محلل ریاح و ادرار و عفونت قابض و مجفف بلغم و شرب او مسهل

ماء اصفر

ماء اصفر و با نرمش مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم شبت نیم
درهم او دافع سیلان مفرط حیض و از مجربات و جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد
پهلو و سینه و اسهال مزمنه و قرحه امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص و نفخ
و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و دفع مضرت سموم بارده و طلای او جهت
گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن
مورد و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج بر
جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زنبق کاتب بر ابهام پای راست
گویند مجدی محرک جماع است که تا زایل نکند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت
از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و در پیوند
گوشت با استخوان و غضروف و با سرکه و آب چغندر جهت فواق و ادره و آب ترب جهت
خون منجمد تحت جلد و با کوکره جهت جرب و اکحال او با ادویه عین جهت بیاض خصوصا با
آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان
جهت رمد و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و حول او
با کندر و زعفران و افیون جهت قرحه رطوبتی از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زنبق
جهت تقویت دندان و لثه و تعفن آن و با سرکه عنصل جهت خون بن دندان و قطور او
جهت قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب بادرنگ بشویند و فتیله
او با افیون و جند و ماميثا جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب
مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و حقنه او با آب حلبه جهت
صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی آن و در انجا و منوم است و او مصدع و باعث سده
و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است
و نزد جالینوس نصف آن زوفا و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش مومیائی و جند و فلفل
است بحسب اعانت امراض و در دود مر لطیف تر از وجه مجفف قوی و در افعال مثل او
مرطولس اسم نبطی درختی است بقدر درخت انار و برگش بسیار تلخ موی و هم بچسبد و با رطوبت
چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ در سوم گرم و خشک و طلای او دافع سموم و سوختن
او گزیدن و در حمام بمالند دافع جرب و در وقت از آبها و بعد از دو روز قاتل است و سنون
او جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تحلیل او جهت

عسر ولادت موثر ودر فلاحت مذکور است که چون برگ اورا غرس کنند درخت سپستان
میروید وچون شاخ اورا دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر بار می آورد **مرار** بفتح
اوّل وتشدید ثانی اسم عربی خاربست کردی را و آخرها بهم میرسد ودر مصر میروید و
دردونه نامند برگش مانند برگ چغندر ومایل بسیاهی وملاصق زمین در دو ناالبستان
مانند درخت شعبها او بلک بیخ میروید وگلش زرد ودر آخر خاردار وشبیه بشکاعی میشود
ودر دانه تخمی مانند تخم کافشه وبسیار تلخ وقوتش تا چهار سال باقی است وساق او را
پوست باز کرده میخورند ومنبتش میان زراعات وجای نمناک وچون شتر او را فربه
میکند لهذا شوک الجمال نیز نامند در حرارت معتدل ودر سیوم خشک ونایب مناب
عصی الراعی وشکاعی وملین بول وآب او مفتح سدد وجهت ضعف جگر وعلل ضیق و به
وتبهای کهنه وجرب وحکه ودرد پهلوی مزمن وبا نانخواه وزنجبیل جهت سنگ مثانه و
عسر بول وضماد او جهت ورم وسرطان او جهت سموم نافع ومصدع ومصلحش کتیرا وشربتش
او تا سه درهم واز آبش تا یک وقیه است **مرو** اسم جنس است وانواع او هریک بنامی مخصوص
ودر اندرون وخزامی واقحوان ولسان الثور نیز اطلاق میکنند واز مطلق ومراد نوع خوش
بوی او است که مرماحوز باشد واصناف مرو چهار است ونزد بعضی پنج است ونوع پنجم را
سرو دانسته اند وظاهر آن ابرون باشد واز نوع مرو نیست ونوعی از مرو کم بوی میباشد
نسبت بمرماحوز واو را اشموسا نامند ویکی را مرو تلخ وآن مرماهوس است ویکی را دار
ملک نامند وآن مرماطوس است وما بر چوب چهار نوع او را دو نیست ومرماطوس ومرما
داد ومرماحوز نامیده ونزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم وخشک اند ومحلل ریاح و
بلغم ومفتح سدد ومقوی معده ومنضج اورام صلبه ودمل ومدر بول وعرق ودافع
ریاح جوف واستسقا ودرد اعضا وتخم آن لعابی وملین طبع وبوداده او قابض است ومخصوص
باتخم خماض ودافع اسهال دموی وقرحه امعا وبیجا است ونزد محمد بن زکریا تخم او در دوم
گرم ودر اول تر است وگویند چون قطره قطره آب براو ریخته بانگشت بمالند ولعاب
او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکلیه دفع میکند
ومجرب است **مرهاذاد** بفارسی مرهاذاد نامند ناسرچوبه گویند که آن یک شاخ باریک
میروید بقدر شبری وقریب بجعده ودغب مجدی که گویا از ساق تا آخر در میان بنه
مجلوج بسیار دقیقی است وگلش بنفش مایل بسرخی ودیزه واز ساق تا آخر بارکهای

بسیار ریزه آمیخته وبسیار خوشبو وحقیر ودر میان فیروزه کوه مکرر مشاهده واخذ نمود
است وسطوالیس خشکی او را اکثر از گرمی دانسته است واو مدر حیض ومقوی اعضا ومحلل
ریاح ودافع امراض بارده رحم وجگر ومعده است وسعوط آب او با روغن بنفشه جهت سدد
ونقوبه دماغ وصداع بلغمی مفید **مرماهوس** بفارسی مرو سفید ومرو تلخ نامند نبات او
شبیه بمرماحوز وبرگش مانند برگ لبلاب واز آن کوچکتر وگلش مایل بسفیدی وتخمش
مدور وبخلاف سایر اصناف که طولانی اند ومراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و
خشک ونزد بعضی معتدل ومجفف ومفرح ودر همه افعال مانند مرماحوز وشکوفه او را
امین الدوله سرد وتر دانسته است **مرماطوس** مرو بری است وقسمی از مرو سفید وبفارسی
دارملک نامند نباتش مانند مرماهوس وبرگش شبیه ببرگ خبازی واز آن کوچکتر وبار تلخ تر
ودر افعال مرماهوس است **مرماحوز** برای مهمله ومعجمه مرو جبلی است وبفارسی مرو
خوش گویند ساقش زیاده بر شبری وباصلابت وبرگش باخشونت ومابین مدور و
درازی ومابین بزرگی وریزی ومایل باسفل وخوشبو وملاصق ساق وطعمش
تلخ وبا بشاعت وتخمش در غلاف قریب بتخم کتان وگلش مایل بزردی وزردی ودر آخر
دوم گرم وخشک ومقوی معده وامعا ومعین مستی شراب ومفتح سده دماغی وجهت
خفقان سوداوی وقی وغثیان وضعف جگر بارد وبا شراب جهت درد رحم ودرد حوامل وبدل سنو
تطول طبیخ او وجلوس در آن وفرش کردن برگ تازه او در حمام بهترین ادویه صاحبان ذبح
اعضا وریاح ظاهری وباطنی است وقدر شربت از برگ وگل وتخم او تا دو درهم واز آبش تا یک
وقیه ومصدع ومصلحش مورد وبدلش بادرنجبویه است **مری** اسم عربی ومشتق از مری
است وبفارسی آبکامه نامند از ادویه قدیمه واختراع اطبای کلدانیون است ماده او را
فودج نامند ومذکور شد وبهترین آن آنست که از آرد جو وفودنج برنجی را در تابستان خمیر
کرده نان ساخته در تنور بپزند واو را با هم وزن او فودنج ومثل آن نمک ودیع او وازنا
ومحمت میرود بن قدری تخم کرفس ودارچینی وقرنفل وغیر آن با آب خمیر کرده در
بیست روز در آفتاب گرم بگذارند دهر روز برهم زنند وآب بر او بپاشند تا سیاه گردد
پس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم وخشک
وهاضم ومشهی ودافع تخمه وضربیها وملطف غذای غلیظه ومسخن معده وجگر و
مجفف رطوبات معده وامعا وجهت گرمی معده واخلاط لزجه وادرار فضلات وشرب

وجنده روغن با فلفل ولك جهت لاغر کردن بدن از مجربات و حقنهٔ او جهت قرحهٔ
امعا و قولنج و درد ورك و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغرهٔ او جهت لهاة و ورم
او و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه مؤثر و مضر بسینه و سرفه و بواسیر
و صاحب خارش بدن است و مصلحش لعابها و چربیها و شیرینیها است و قطور او در چشم
مانع بروز آبله و اگر بروز کرده باشد در ازالهٔ او از مجربات دانسته اند و بالفعل آبکامه
مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب مادهٔ آبکامه را در سرکه
حل نموده در آفتاب میگذارند و او را قوهٔ مسهله ضعیف و قوهٔ تفتیح غالب و مضر امعا
است و در حقنها استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل می کنند
و معروف است بکومه و در حرف کاف مذکور شد **مرهبطس** سنگی است سیاه
مخطط و سبك و بعضی آن را لاجوردی و چون بسایند در آخر خیزانه ظاهر میشود
و از مغرب آرند ضماد او جهت نمله و شرب او را مقدار سه شعیر جهت جمیع الفواید مجرب
دانسته اند **مرداسنج** معرب از مرداسنج مرداسنگ فارسی است و آن آب سرب و قلعی
و سایر معادن سوای آهن بعمل می آورند و معمول او از رصاص ابیض و ابیض و اسود است
غیر مغسول او مایل بگرمی و در آخر سیوم خشك و مغسول او سرد و خشك و سفید
کردهٔ او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در
دستورات مذکور است و اقسام او سم قتال و با قوهٔ قابضه و محلله و بغایت مجففه و
مسدد و حابس و برندهٔ گوشت زیاد و در رویانیدن صالح آن و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق
و چون در سرکه کنند ترشی او را زایل و قریب بشیرینی عسل سازد و طلای او با آهك [illegible] سیاه
کردن جلد و سفید کردهٔ او در حقنها حابس اسهال قرحی و سحجی است و جالی کلف و مسکن
حدت ادویهٔ تیزند و جهت رفع بد بوی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و سحج بغایت مؤثر
خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلای او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زیر
بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهت رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد
تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل و در اکحال
جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا
غلیظ شود بهترین ادویهٔ شقاق است و سائیدهٔ او با مثل او گوگرد با سرکه و روغن مورد
طلا کنند جهت شری و جوششهای پر آب نافع و امین الدوله التیام و تنقیهٔ زخمها را

بالذات

بالذات ازو عنیدا اند و معین ادویهٔ مناسبه و انث است و تصریح نموده است که چون در بیم [illegible]
از سفید کردهٔ او باجلاب مخرج اقسام کرم شکم مجرب است و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان
در بلاد ما باطفال بجهت قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد و المرهم بجان کرم
دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا آن با کرمها دفع شود مانع سکون نشوند و فی
الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است و در دو درهم آن کشنده است باحتباس بول و
نفاخ شکم و تپش عظیم و ضیق النفس **مرغزی** لغت سریانی است و بفارسی بز مرغز
نامند آن انواع مغز و موی دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس او موافق
جمیع امزجه و محرك باه و مسخن معده و مقوی گرده و کرده **مرقشیثا** اسم یونانی سنگ
است و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد میباشد و هر یك در رنگ
شبیه بیکی معادنند و غیر آن افتد بخلاف مغنیسیا که بر آفتند و گویند هر یك در معدنی [illegible]
و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از و استخراج میکنند قوت [illegible]
همه نحاسی و در آخر دوم گرم و خشك و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و
مادامی که مانند غبار نسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده
باشند الطف و مغسول آن بهتر است و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و غشی و تنقیهٔ
زخمها و حوادث عضل و باد رانیانج جهت تحلیل اورام و اکحال او جهت تقویت بصر و ظلمهٔ
آن و تعلیق بر اطفال دافع فزع است **مراره** بفارسی زهره است و خواص اکثر آن
در ضمن هر یك از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود
مجموع آن گرم و خشك و مفتح سدد مصفات و دافع ظلمهٔ بصر و شدید النفوذ اند و طلای
آن بر ناف و شیاف آن مسهل طبع و فرزجهٔ آن مدر حیض و بهترین آن زهره مایل بسرخی و
فیروزه ترین آن فنکاری و لاجوردی است و استعمال آن جایز نیست و قویترین همه زهرهٔ
شیر و ضعیف ترین همه زهرهٔ خوك است و هر یك بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد
چه زهرهٔ ذکور و از حیوان در حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحراره است و بخلاف
آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهرهٔ شیر با عسل
دافع خنازیر و اثر لدغ دافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط
زهرهٔ قنفذ با خصیة الثعلب دافع صرع و شرب یك درهم او با یك درهم موم مخرج جنین میت
و از مجربات شمرده اند و شرب زهرهٔ آهو و الاغ با روغن تازهٔ گاو و ناشتا در حمام دافع بهق

دربواست وسعوط زهرهٔ اردك خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق دافع درد شقیقه
وشرب زهرهٔ جغد را با خاکستر چوب گز وعسل دافع بول در فراش از مجربات دانسته‌اند
وطلای زهرهٔ مرغ سیاه که خانگی باشد بر احلیل مورث لذت عظیم زنان ومحبب مفرط ایشان
است وطلای زهرهٔ گنجشك با عاقرقرحا وقدری روغن زنبق در قضیب وعانه و
کنج ران وخصیه باعث شدت نعوظ است وتاکف پا را بر زمین نگذارند دفع آن نشود
مرجان معروف است وهندی لبد نامند ونزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجان است و
مرجان در خشکی کمتر از بسد ودر دیگر افعال مانند اوست ویکدرهم او را پادزهر جمیع
سموم دانسته‌اند **مرمر** حجر السطرطا است **مرطبس** قسم سیاه مرهیبطر است
بلغت اکبر آباد حدید است **مریخ** بهای مهمله مشتق از داهم وآن حزم است **مریخ**
بخای معجمه بدشنو اسم حزم است **مرتبر** بلغت مصر مرا است **مرخوش ومرزنجوش**
مروس اوطا مرزنجوش است **مروس اوطا** بیونانی آذان الفار است ومروس ومیوس
بمعنی موش واوطا بمعنی گوش است **مرانثیر** هوم المجوس است **مراهم** اسم فارسی هوم
المجوس است **مرهاهان ومرجیلی ومروشیر** مرماحوز است **مروالذلال ومرورنی و**
مروبرتی مرماطوس است **مروالهرم ومرماجوس ومرونلی ومروسفید** مرماهوس
است **مروازاد** مرماز داست **مرنك** مرداسنك است که سفید کرده باشند
نزد مطلق مرداسنج **مرهون** اخویض است **مرفاعی** کفشونا است **مربافلن** بیونانی و
بمعنی هزار برگ وآن خربنل است **مربافلن هندی** طرفیلون است **مرفز** شامل جوز
مائل وافیون است **مرسیا اغریا** بیونانی آس بری است **مرسیا ایماروس** بیونانی آس
بستانی است **مرطوش** نزد مولف حاوی الادویه ماحوذ ونزد بعضی مرطوس است
مرلوا شیلم است **مرسیون** بیونانی اشنان **مرسلون** بلغت سیلانی دار چینی است
مرسیا بیونانی مرجان است **مرار العظم ومرار العصفور** حنظل است **مرنج**
بجیم نارجیل است **مرورید** نزد بعضی هندبای ونزد بعضی کاهوی تلخ شبرا دانسته
مربای کدو اسم فارسی مسیرا است **مرادانفاجی** بفارسی اسم نبات عنب الثعلب است
مرقیش مرقشیثا است **مرغاب** اسم فارسی اندا است **مرورشك** اسم فارسی
مرو کم پوست **مرغبا** اسم فارسی ابجانث **مرغ خانگی** اسم فارسی دجاج است
مرغ ورخشواد اسم فارسی مرغزار است **مرك موش کانی** اسم فارسی شك است **مرك**

مرك موش **عملی** اسم فارسی بیك بر دیك است **مرزه** اسم فارسی صعتر بستانی است
مرجومك اسم فارسی عدس است **مرغ سنك شبك** اسم فارسی قطاة است **مرك**
ماهی بفارسی ماهی زهرج است **مروارید** اسم فارسی لؤلؤ است **مركب** اسم فارسی
مداد است **مرغ جون کو** اسم فارسی صافر است **مرال** اسم ترکی ایل است **مروا**
اسم هندی مرزنجوش است **مرچ** اسم هندی فلفل است **مرین** اسم هندی غزال
است **مرزابیلی** اسم هندی برغست **مروی** اسم هندی آذان الفار است **مرد**
سنك اسم هندی جعل است **مرد** بزای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو ودر
بصره از برنج میسازند ودر نبیذ مذکور شد وبفارسی بوزه نامند **مرهاد الراعی**
نباتی است برگش شبیه برگ بادرنك واز آن باریك تر وبزرگتر ومنحنی بطرف زمین و
ساقش باریك وبی گره وبی برگ وبقدر شبری وبا رطوبت چسبنده وبر اطراف
سر آن گلی ما بین سفیدی وزردی وخوشبو وبیخش باریك وسیاه شبیه به
خربق اسود وبسیار خوشبو ومنبتش اماکن رطبه ودر جوزا میرسد وتخمش مانند
تخم کل سرخ در اول دویم گرم وخشك ونزد بعضی گرم وتر ومحلل اورام ودافع سموم ومفتح
سدد ومدر حیض وقابض طبع ودو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون وسم ضفادع وادرار
مجری ومبهی وبخش وفرحنا امعا وتلخ او جهت تفتیح سدد جگر وسنك گرده ودو درهم وشرب نبات
او جهت اسهال وضماد او جهت اورام بارده احشا وبلغمی وعضول وجهت دراز کردن موی موثر
وطلای او جهت ازالهٔ قمل وبا زنجبیل الجبل ودر روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یك سال ومضر
سپرز ومصلحش بادآورد ومقدار شربتش از آب او بکوقیه ودر مطبوخ تا پنجدرهم واز بیخ او از یکمثقال
تا دو درهم وبدلش لسان است **مرنج** درخت بادام تلخ است **مرثو** بلغت اصفهان سوسن است
مسك خون منجمد است که از حیوانی کوچکتر از آهو ودر بلاد هند وچین وترك حاصل میشود
واو را آهوی چینی نامند ودستهای او کوتاه تر از پا ودو دندان پیش او کج بطرف زمین وشاخ
او منحنی وسفید ودر او نجد بکرید بیالد او وسد ودر آن سوراخها که استنشاق بان کند چهار
قسم میباشد یکی را ترکی مینامند وان خونیست که بطریق حیض وبواسیر از آن حیوان دفع
شده بر روی سنگها منجمد میگردد وآن در غایت خوشبوئی وبوی او دماغ می‌آورد و
رنگش زرد وقطعات او دراز وبا صلابت وقلیل الوجود است دویم را تبتی نامند وآن نافه
است واز جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد وبعد از رسیدن بسبب خارش یا بوسیله

کە ظرف اوست می افکند و یکی را چینی نامند و آن خونیست کە بعد از صید موضع ناف او را بکار
اطراف داوست مالند تا خون اطراف بر یکجا جمع شود پس خشک کنند و آن سیاه با صلابه
میباشد و قسمی چهارم را هندی نامند و آن خونی است کە از ذبح حیوان بهم میرسد با جگر
و سرگین او خمیر کرده خشک مینمایند و آن اشقر و غیر صلب است و عمل را از بویند و عود
سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده بز و بول موره و فرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب
دهند و در نافها میکنند و علامت مغشوش انتساب مفرط و ثقل معلوم و وسعت و آنچه در نافه
باشد و بیماران ابسودن از نافه کنده اند پس از وسط سیر بکنه اند هرگاه بوی سیر نداده
خالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از انرا با آب دهن
بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتیله کردد مغشوش است و ارسطو کوید خالص سابیده
مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و قوت
او تا سه سال باقی است و از نافه بیرون آورده او تا یک سال در سیوم گرم و در دوم
خشک و هرچند کهنه کردد خشکی او غالب میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و
مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای باطنی و ظاهری و حواس و مفرح و
مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و دفع ضرر ادویه
سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و حذر و فالج و
لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و در باح امعا و بکوبی رخسار و رسانیدن قوه ادویه
بعمق بدن و در اکحال بطبقات چشم موثر و شربا و در دفع سم نیش و قرون السنبل بعد از
وفرهجبا و معین حمل و طلا و سعوطا و جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و با روغن
بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل
جهت تحریک باه و اکحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره و ناخن و مضر
محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب
او باعث بدبوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او
جند و نصف او ساذج است مسحقونیا شامل کف شیشه ایست کە بعد از گداز شیشه
بر روی آن مانند شیشه وقتی ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخه است کە شیشه و
سنگ سرمه و اقلیمیا و طاسخت را سائیده و تنفیر با آب آهک و آب قلی کرده صمغ البلاد
اضافه نموده بجوشانند کە مرهم شوند و حالی و دافع گوشت زیاد و فاسد زخمها و کثافت

دبلان و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و
سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شربا و قتال و بدلش انگبین
مستعجله نزد بعضی بوزیدان است و نزد جمعی سورنجان است و انطاکی و بعضی کویند کە
او فروع لعبه بربری و در نبات ها ثابت است با پیچیدگی و صلب و هندی او بهم پیچیده مربع و
بنوعی کە چون باز کنند چوبها و مربع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد و بهترین او
خوش جوهر صلب شیرین است در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بر
حدی کە استعمال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب
او قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خیرمایه
است مسیر اسم مرتای کدو است و انطاکی کوید واضع او بقراط است و عسلی آن معتدل ۷
و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا
و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته باد داد و شکری او در داء و در حرارت معتدل و مولد
خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سده و در داء و انواع جنون
و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با خشخاش جهت دفع بیخوابی و با
بادام جهت تسمین بدن موثر و باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند
و آبش سوخته قریب بخشکی شود و عسل و با شکر یا دو چندان کدو و علیحده بقوام آورده
و اضافه نموده طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند مستین بیونانی
ناج سبز است مسک الجن شامل شواصر و جعل صغیر است مسک الرمانه ناد
شک است مسلیف درخت مقل است مسوخات او هان مرکبه است مشواک
الراعی شامل دوفرا و شبطرج است مسواک المبیح نوع بزرگ نوادس است مسک
الغرود اشنه است مسواک العبار نوع بزرگ فناد و رعی الابل را شامل است
مقلن اغورو است مسفوره و مسمفا و مسمفران بلغت عجم اندلس قداوند
طویل است مسن حجر المسن است مسکر آبنوس است مسطار خمر تا رسیده
مقاطون عود هندی است مطبخی مصطکی است مس اسم فارسی نحاس است
مس سوخته اسم فارسی راسخت است مس رهست اسم فارسی طالیقون است
مسکم بفارسی زبد است مستار بفارسی افسنتین است مسو بهندی عدس است
مسی بهندی کاکج است و در بعضی بلاد هندا طریلال را باین اسم مینامند مشمش بفتحه

زرد آلو نامند و بزرگی در ولک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین پر آب کم جرم و خشک او
بهتر از تازه است و در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع
و موافق محرورین است و مادام که در معده فاسد نشود جهت تشنگی والتهاب معده
و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع آروغ خصوصاً ترش او و حبس اینده خشک
آن و چون صاحب تب حاد و باد و از آن خورده آب گرم و عسل بعد از و بنوشند و قی
کند اخلاط کرائث و تجاری دفع شود و دفع تب کرده و از مجربات شمرده اند و هر گاه که
بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او را
باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین است
و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب بعد
از و بغایت مضر است و مغز بادام تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر
و مسهل و بغایت ملین و روغن هر دو آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد
و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل
آن و محلل اورام مقعد و مفتت حصات و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی
و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش بی عدیل و در سایر افعال قریب
بروغن بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیف تر از روغن بادام
شیرین است و اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ خشک او قاطع
اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم ظاهری و
باطنی است **مشط الغول** نباتی است شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ کشنیز و
صلب و بیکل و ثمره خوشبوی و در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح
سدد و سه وضماد آب برگ او جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرامشیع**
ضمی از پودنه و قوتش او اقسام آنست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت
و مایل باستداره و چون گوسفندان از آن بخورد شیر او برنگ خون شود در آخر سیوم
گرم و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت سنگ
و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و نفوخ اشتها و شرب
او جهت غشی و کرب نافع و در سایر افعال قوی تر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر
مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزنش پودنه

و فرهمانا

و فرهمانا و در ادرار حیض بوزن او و عدس المر **مشترج** بلغت اکبرآبادی قلعی است **مشک
هندی** سعد هندیست **مشط الراعی** دبنا قوس است **مشنک** بهندی کرهنسر
است **مشک وایش** بلغت تنکابن اسم شواطر است **مشو** اسم فارسی جلز است **مشک
دبرامیز** اسم فارسی سعد است **مصوص** غذائی است از جوجه و مرغ جوان و بنیرها
سرد و گرم و ادویه خوشبوی بحسب احتیاج ترتیب دهند و ضمی را با آب میوههای
ترش بجوشانند و منافع هر یک تابع اجزای اوست **مصطکی** معرب از مستیخی و بعربی
علک الروم نامند صمغ درختی است ریزه تر از کندر و سفید و دارومی و سیاه او را
نبطی گویند و درخت او در صاف و شاخهای او در لطافت و برگ آن مانند درخت
اراک و از آن بزرگتر و ثمرش مائل بتلخی و قوتش تا ده سال باقی است و درخت
او در شیخ الرئیس و بولیس سرد و خشک و با تحلیل و قبض است و دوام بطول طبخ آن
دو بانیدن گوشت با استخوان و مقوی اعضای منشرحه است و ضماد برگش جهت خروج
مقعد و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست
آن را بجوشانند و مکرر بجد بدا جزا کند تا آب غلیظ کردد جهت نفث الدم و اسهال
و قرحه امعا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و دفع سیلان حیض و سنگینی اثنا
و جرب نافع است و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و
هاضمه و اشتها و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و دافع نفخ با آروغ و باطفل
و دافع بحش و درد سر و تهلاک و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با اغاریقون جهت
بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت
نفث الدم و قضبه دیه و با کهربا جهت نزف الدم از مجربات و با کندر جهت قوة فهم
و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی گوش مجرب و بدستور بخور
کردن پنبه با آن و بگلاب تر کرده کماد نمودن بر چشم جهت درد و رمد از مجربات شمرده
اند و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لوزتینهای بادمه
و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بی عدیل و شرب و ضماد آن جهت شکستگی اعضا
و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت درد
فم معده و امعا و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق
جهت سر بارده و مضمضه طبیخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای

که بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی بر روی مخرج بستن آن جهت تسکین و تحلیل درد نقرس
مفید است و خاییدن او جهت جذب رطوبت دماغی مؤثر و گویند مضر مثانه است و مصلح
آن کرکمان و کثیرا و بدل سندروس و کشباز و در سرکه خیسانیدن آن و بدلش بوزن آن کندر
و با یکوزن و نیم آن ملک البطم و در تقویت امعا و جگر و معده و دل مؤثر و قدر شربتش تا یک
مثقال است و روغن مصطکی که بکوفته او را در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل
کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و
اسهال رطوبی و علل جگر و درد مثقال او جهت قرحه امعا و دبر و حقنه او جهت قرحه امعا
و طلای او جهت آثار جلد و نیکوئی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی از ثمر
و ثمرش نیز مانند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد اذخر جهت جرب انسان و حیوان
و اخراج کرم شکم و لزجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصنع** بمرفوع نسخ
مصلح الزیت کهربا است **مصادین** امعا است و مصران واحدان **مصالح** دغرو است
مصفی الرعاه بلسکی است **مضغ** نبیذیست که از آب میوها و انار ترتیب دهند
مصل بترکی قرقروط نامند و در اصفهان قرا گویند و آن ماست دوغی است که طبخ
داده غلیظ او را کشک سازند و ماست او را با دیگر جوشانیده منعقد نمایند نیز
نوش و سرد و خشک و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و
طلای او را در دفع اورام زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات است و مضمضه
او جهت قلاع حاره مفید و او مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا
و مصلحش ادویه حاره و جوارشات است **مض** بضاد معجمه رمان البر است و ثمرش
حب الفلفل است **مطبوخ** آب انگور است که از طبخ بنصف رسد و او را
نیز نامند الطف از مثلث و در افعال مانند اوست **مطهر** بحنکشت است
مطحبشا لوز است و لعوق لوز را باین اسم نامند **مطر** باز است **مظ** بظاء
معجمه کلنار است **معا** بفارسی روده و بترکی باغرساق نامند و امعا مذکور شد
معشوقا شاملحم است و ماهودانه است **معز** ماعز است **معالبوس** بیونانی
بانیست **معفار** صمغ الو است **معد** خصی الثعلب است **معین** مازریون است
مغاث بیخی است دراز و سطبر و پوست او در ظاهر سیاه مایل بسرخی و جوفش مابین
سفیدی و زردی و شیرین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ

بجری

بجری که آن کلنار است و نزد جمعی سورنجان است و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال
کرج خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب
الصنوبر انطاکی گوید قسمی از او در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است
در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است مسمن بدن و محرک باه
و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سوداوی و با عسل جهت امراض
بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه و دبر و گرفتگی آواز و
اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب
و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و
تخم او در تحریک باه قوی ترین اشیا است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو
درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است و در ضماد آن قلت **مغره** و او را طین مغره نیز
گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکی است که از روم خیزد سرخ مایل بزردی
و ماغره و نیز در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس و حابس نزف الدم
جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با زرده تخم نیم برشت و آب
برگ بارتنگ جهت قرحه امعا و مثانه و با شکر جهت فربه کردن بدن و طلای او با سرکه
جهت جمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره و
براق کردن آن و حقنه آن جهت قرحه امعا نافع و اکثار او مضر و مسدد و مصلحش
و شربتش تا دو درهم و بدلش نشا و گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را با او
خضاب کنند و او را شسته خضاب بحنا کنند تا بیست روز رنگ حنا باقی میماند
مغنیسا اسم بنطی سنگی است قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه
ظروف را رنگ میکنند و از اکثر آن سرب حاصل میشود و آن پنج نوع میباشد یکی
سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون
سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن دو نوع است یکی را شهبا نامند و انثی است و با نرمی
میباشد و دیگری سرخ و مایل بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر جید
او سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای
و عیون ظاهر است و قدری درخشندگی دارند و گدازندگان زجاج و صاف کنندگان
آنند و او را قابل رنگ گرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل میکند در دوم سرد و خشک

ومقوی معده ومنقی رطوبات ودافع حصاة وعسر بول وذرود والتیام دهنه جراحات
وباسرکه وعسل دافع کلف وبرص وداء الذحوله ودوغن وامثال آن قریب الفعل ومضر
دل ومصلحش عسل وشربتش نیم درهم وبدلش مرقشیثا است **مقد** بادنجان است و
ثمر لفاح بری را نیز نامند **مغافیر ومغفار** سکر العشر است **مغوله** قلیه بادنجان است
معاث هندی کلنار است **مغلیاثا** بلغت سریانی اسم حرف بابلی بوداده است **مغربیر** اسم
فارسی صماغ است **مغز انجوزه** اسم فارسی فخ است **مغرة کاهنه** طین مختوم است **مغرة**
یمانی ومغرفلبه نیز گویند **مغز مخنها** اسم فارسی لبوبست **مفرح** لسان الثور است
مفرح قلب المحزون بادرنجبویه است **مفرود** اسم نوعی از نطر است **مغناطیس** حجر المغناطیس
مقل مراد از وصمغ درختی است مانند درخت کندر و بسیار عظیم ودر شحر وعمان کثیر
الوجود است وصمغ آن هرچه مایل بسرخی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی
وامقل الیهود ومایل به بزرگی وسیاهی را مقل نامند وانچه از نواحی یمن خیزد وباد نجان
میباشد آنرا مقل عربی گویند وبهترین او زرد صاف براق تلخست که زود حل شود
ودر آتش اندازند خوشبو باشد وقوتش تا بیست سال باقی است در اول سوم گرم
ودر اول دوم خشک وجالی ومحلل وملین ومدر بول وشیر وحیض ورافع حلد
ادویه مسهله وبا تریاقیه ومفتت سنگ گرده ومسهل بلغم ومفتح وشربا وجهت
سرفه رطوبی وگزیدن هوام وکزاز وتحلیل خون منجمد احشا وبواسیر وتقویت باه وتنقیه
سینه از اخلاط فاسده وعرق النسا ونقرس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادت
ودرد کلو ودبو وضعف جگر ورباح آن وباسرکه جهت دفع ثمین مفرط وضماد او را
ملین اورام صلبه وتعقد عصب وورم حنجره وفسخ عضل ودرد پهلو ورباح غلیظه
وخون منجمد تحت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیر وثالیل ومجور او جهت بواسیر
وحمول او جهت دفع انضمام فم رحم وجذب جنین ورطوبات رحم وضماد مسحوق طبخ
او باسرچندان سبوس گندم که بجای آب در آن نکو باشد با قدری روغن گاو جهت
ورم نقیعه از مجربات ومضر ریه ومصلحش کثیرا ومضر جگر ومصلح آن زعفران وقدر شربتش
او یکدرهم وبدلش دو ثلث وزن او وربع او صبر است **مقل مکی** اسم ثمر درخت دوم است
وباعفوصت وخشونت واورا بهش وخشل او را وقل نامند ومأکول است ودرخت
او در شکل ودر ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد وسرد وخشک وقابض وقاطع

اسهال وسیلان خون ومقوی معده وطبیخ او جهت تقطیر بول ونفث الدم وجلوس در آن
جهت دفع انفجار وگها مفید وشرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه وتنقیه بلغم ولطوبت
سوخته او جرب وحکه ومنع تولد قمل موثر است عبارت از شیرکاو است که گرم
کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند واو مسکن حرارت وتشنگی ودافع تبها و
تلخی دهن وخشونت سینه ومالیخولیا واخلاط معده وضعف جگر وحرقة البول وجرب و
حکه واخلاط سودا ولینت **مقدونس** فطراسالیون است **مغلفل** قریاست **مقلوبنا**
ملیحونست که خربزه خربزه کرمک باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکنه** فلوس
است **مکناس** بلغت سریانی بنفشه است **مکنه قرلشیه** اسم مخلصه است **مکری چاله**
اسم هندی دام عنکبوت است **مکرپه** اسم هندی عنب است **مکس** اسم فارسی ذباب
است **مکس عسل** اسم فارسی نحل است **مکو** بهندی عنب الثعلب است **مکهار** بهندی
نوردری است **مکری** بهندی عنکبوت **ملح** بفارسی نمک وبترکی دوز نامند معدنی
ومائی میباشد ومعدنی بدون آب متکون میگردد وآن جبلی وبری میباشد ومائی
آن آبهائی است که منجمد گردد ومعدنی را اقسام است وهر یک را اکرنامی مخصوص است
مذکور میشود بهترین او ملح اندرانی معدنی است پس تلخ مائی وبعد از آن نمک طعام
وقسم هندی مائی کم یاب است ودیلون بنین هم تلخ ومعدنی است واقسام تنکار ونطرون
وبوره ونوشادر را املاح نامند واملاح مصنوعه نیز نامند وانرا از خاکستر بعضی نباتات
کداب ورصاص نموده بآتش یا بآفتاب منعقد میسازند ویا میشود از بول حیوانات
وانسان نمک بطبخ ومنعقد میگیرند وبهترین او محرقی محلول معقود صاف است ومراد
از مطلق ملح نمک طعام ومجموع آن مسهل بلغم وسودا ومآء اصفر ودافع رطوبات لزجه
وسدد وتخمه طعام وفساد آن ومشهی وبنکو کننده رخسار ومصلح ادویه واغذیه بارده
ومعین اخراج آن ودر بعضی اسهال خلط خاصی قوی تر از سایر بند چنانچه مذکور خواهد شد
وبوداده او قابض وسوخته آن الطف وهنر آن غاسل امعا ومعین قلع سودا از اقاصی
بدن ودافع بدمزگی طعم ومانع حدوث جذام وباسکنجبین دافع مضرت افیون وسموم
مخدره وگزیدن هوام وجهت استسقا وامراض سوداوی وبلغمی نافع وقی کردن با نمک
وسکنجبین منقی معده وبامسهلات جهت قلع اخلاط وباصعتر جهت دفع عفونات و
اخراج ریاح باروغ وباسفل ومضمضه او جهت قطع خون لثه ودندان قلع کرده وضماد

او باصبر جهت ثولات وباروغن زیتون وعنبران وعسل وزفت جهت فسخ وکوفتگی اعضا و
وباسرکه وکف صابون جهت ورم بلغمی ودبحی وفتح وباتخم کتان جهت گزیدن عقرب و
وباسرکه وعسل جهت گزیدن زنبور وباشکطرامشیع جهت گزیدن افعی وبازفت وقطران
جهت مادشاخلادو ونمله وبازفت وعسل جهت اورام بلغمی وباعسل جهت خون منجمد
تحت جلد وباروغن زیتون جهت سوختگی آتش وحکه وجرب وزخم آبله وجذام وباحنا
جهت داخس وباجوز ماثل جهت ورم انثیان وباخمیر جهت دمل وباسرکه جهت قوبا و
سعفه واکحال وجهت بیاض وسلاق وسبل وقوه بصر وسوخته او باسوخته نوشادر
وشب سوخته جهت سبل وبامروارید جهت بیاض مجرب ودربالعکرچون دندانها
ببعدبل وشستن نمله ساعیه واکله وجوششها باعلک وسرکه دافع آن وبستن او باثیم
بروخم قاطع خون آن وبستن کرم کرفته آن براعضا جهت دردهای بلغمی وریحی مفید ومضر
دماغ وموورث تاریکی چشم واکثار او محرق خون ومقلل منی وموورث خارش بدن وجرب
ومضر ابدان نحیف ومصلحش صمغ وچربیها واشباه او با دوه رطبه است واز خواص مجربه
اوست که چون سه درهم او را در حینی که عقرب باسرطان طالع باشد درخانه مریض در آتش کذارند
اکر بعد از جستن میل بیرون خانه کند آن مریض شفا یابد والا فلا وچون درخانه نو سوزانند
وسوخته او را بطرف مشرق ببندانند دفع سحر وچشم بد میکند وچون او را با تخم سرخس
بسته بطرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت کردد وعرق نمک که
بقرع وانبیق تقطیر کنند بغایت ترش وخوش طعم ومجفف رطوبات معده وامعا ومفتح
سدد ودافع استسقا وسپرز است واکثار او باعث لاغری بدن ودلوله وبغایت جالی
دندان ودافع گوشت فاسد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری
واو بهترین اقسام ودر آخر دوم گرم وخشک ومسهل بلغم ولزوجات ودر تقویت فهم
وذهن ودفع تخمه طعام قویتر ودر اوّل ودیگر عین استعمال غیر او جایز نیست وسایر افعال
سابق بر این گذشت ملح نفطی از جمله معدنی وسیاه وبدبوی وبا نفطیت است
واز آتش نفطیت او زایل شده سفید میکردد در سیوم گرم وخشک ومسهل تر از اقسام
نمک است ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از سایر وچون باروغن گل سرخ طلا کنند در دفع
جرب وجوشش آبدار عجیب الفعل وقدر شربتش تا یکدرهم است ملح اسود از اقسام
ملح العجین است واو سیاه وبوی نفطیه است ودر افعال مانند ملح نفطی ملح

العجین

العجین نمک طعام است والوان مختلف است واکثر او سفید وبعضی او مایل بسرخی و
وبعضی مایل بسیاهی وبعضی مایل بزردی است وبهترین او سفید صاف در آخر دوم
گرم وخشک ودر افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکیست شفاف ومایل بسیاهی
وقطعات او بزرک در اوّل سیوم گرم وخشک ومسهل ماء اصفر وسودا وبلغم ومحرق
اشتها ومحلل ریاح ودر سایر افعال مانند سایر اقسام وقدر شربتش تا یکدرهم ونیم
ملح المر نمک تلخ است مابین سیاهی وسفیدی ومایل بزردی واز همه اقسام
گرم تر وقریب بدرجه چهارم ودر اندمال با صمغ زیتون قویتر از سایر است وقدر شربتش
او کمتر از یکدرهم ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است وبهترین او سفید مسمی بانذرانی
ملح العرب بوره ایست که از درخت غرب بعمل آیند ودر افعال قویتر از بوره ارمنی
ملح چینی بلغت مصر ابیقر است ملح سبخی شوره است وابقر مذکور شد ملح
الدباغین قسمی سیاه ملح العجین است ملح الصاغه وملح الاغنام تنکار است ملح مختوم
ملح هندیست ملح النار نوشادر است ملح النوشیه نوشادر است ملح القلی
نمکیست که قلی را در آب حل کرده صاف آن را با آتش منعقد کنند وخواص او در قلی مذکور شد
وچون او را در سرکه حل نموده عقد کنند وبا نوشادر بسایند در ثقل معادن بمرتبه اعلی
بعد بل دانسته اند وچون بازای هرسه درهم نوشادر یکدرهم زرده تخم مرغ اضافه نموده
وبا آتش برشته وبا فشردن روغن او را بکیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند واو برنده
گوشت فاسد لثه ومنقی آنست ملح بحری از اقسام ملح مائی است وتا آب باو نرسیده
حل میشود واکثر آن سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است ملیح نوعی از عوسج و
بزرک برک سرخست ملوخیا وملوخیه خبازی بستانی است ملبون وملوبیا
خربزه کرمک است ملبطن بلغت اندلس بقله یمانیه است ملبطنی بیونانی انقدا
ملبطربا تاج سیاه است ملبنون تخم مجروف است ملبینون قنطوریون
دقیق است مل سیالبوس است ملکا اکلیل الملک است ملطاه دنبسافوس رنگ
ملاح بضم اوّل وتشدید ثانی قاقله وطالبس است وبلغت مغربی قاقلی ملوح بلغت شام
ظلف بحری است ملخ بفتح اوّل وثانی وخای معجمه اسم فارسی جراد است ملبن اسم هندی
کندر است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحوامل دواء المسک الحیث
ممولا بهندی طر وغلودین است من اسم عربی مجموع شبنمی است که منعقد کردد و

باشد مثل ترنجبین وگزانگبین هرچه بر نبات سی منعقد شود سم است مانند قسمی از شکر
العشر و آنچه از نبات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل میخ بفتح اول بیخ است و بکسر
اول درخت بادام تلخ بیخ زداوشان اسم فارسی است و آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و
بالبن نرازان و نزد بعضی تخم خیری بری است مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است منم
درخت المنم مذکور شد منطرا بنك آس است منذر بلغت مصر عالبس است منغف
اسم مطبوخ است منجوشه مادو بنی است منداغورس بیونانی مبروج است منثور خیری
و خشخاش وا شامل است سنبل بشیرازی اسم بنیه است منك بهندی ماش است
مندو بهندی نوعی از درخت است منبر بهندی طباشیر است منسل بهندی زرنیخ
سرخ است مندک بهندی ضفدع است مندوهل بهندی جوز القی است منهد بهندی
قوه است مو اسم یونانی بیخ سنبلی است برك و ساقش شبیه بشبت و ساقش از آن
سطبرتر و تا بقدر دو ذرع و بیخش باریك و دراز و مایل بزردی و مفروق و بعضی راست و بعضی
کج و خوشبو و در خاییدن دهان را گرم کند و باندك کرهتکی و بفارسی زیب والا کویند و آن
سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقی است در دوم گرم و
در سیوم خشك و با قوه قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن و
درد مثانه و کرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و بخش و درد مفاصل
و درد رحم و سینه و ضعف جکر و معده و محرك باه و تنقیه منی و دفع بخار بدبوی و بلغم و زرو
و تصفیه آواز و امراض عصب نافع و جلوسش و طلایش جهت عسر البول و احتباس حیض
و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصلح و مصلحش خیسانیدن در سرکه و
قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن جوز بوا است
و کویند فطراسالیون بوزن او و شیخ الرئیس در تعریف مو فرموده که بیخی است مختلف
الشکل و در رنك شبیه بفادبقون است و ابن جزله کوید بیخی است سفید مایل بزردی
و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمیذ کوید با جمعی کثیر بیخی که در اول تعریف او مذ
کور شد قائل اند و تعریف مذکور در تبیه و الاصادف می آید والله اعلم مومیا لغت
یونانی و بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آبی چشمه است که در
بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی بلاد کیلانات و جبال لرستان نیز موجود
است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود بجوی که

وبلاد

و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه و براق است که بوی بدی نداشته باشد و داود
فرموده که بهترین او آنست که چون جکر کوسفند را در کرمی ذبح با دیره شکسته شوی
کرده بران بمالند التیام یابد در اول سیوم کرم و در دوم خشك و نزد بعضی خشك
غالب بر کرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقی است و او مقوی دل و مفرح و
محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه
و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه
و سمومات مشروبه و درد معده و وجع الفواد و تقویه معده و اختناق رحم و جمیع
امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتداء جذام و داء
الفیل و ثقل زبان و کزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضماد آن جهت شکستگی
اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتکی و پاره شدن عصب و عضل بعید بل و با
و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و
در هر علتی با معاون و مناسب آن آشامیدن بهتر است و قطورا او با روغن کل سرخ بر
جهت کرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوطا و با آب مرزنجوش و مانند
آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت
ورم کلو و با شیره جهت امراض اعضای تناسل و یك قیراطا او با دو دانك کل ارمنی و
یکدانك زعفران جهت صدمه جکر و معده با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای
او با روغن کاو جهت کزیدن عقرب و حمولا او با روغن زیتون یا زنبق جهت تقطیر البول
و استرخای مقعده و قذیوط و دلولها و با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن
ناردین و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریك جماع و با اشربه مناسبه
جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی
اعضا نیم درهم و در سایر امراض از یك قیراط تا یکدانك و بدلش قفر الیهود است و داود
فرموده که چون مومیائی خوب را با پیه خوك غیر مکسور در کوش اصم مادرزاد چکانند
رفع کری میکند مومیائی انسانی دوائی مرکب سابقه بجهت حفظ جسدهای اسنادی بعض
بدرم و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال آن طلا مینموده اند و چون اکثر جثه های بلاد
مغرب را آب بحر محیط کرفته هر که اجساد و اعضای موتا را امواج بحر بساحل رسانیدن و
مبرسانند تا اجتنال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از وصله الاقالیم بلباس نظام

میشود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیاهان مغرب است و چند
دو جزیره معمور و در آب معمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل کرده که مومیائی دو قسم است
یکی از جبال و یکی از قبور موتی که بجهت حفظ جسد بر آن طلا میکرده و آن غیر اعضای انسانی
است اگر چه در جبر کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام و در مورث کوری و فساد عقل
و مضر بهایم غایات است **موز** معرب از اسم هندی است و بعربی طلح نامند درختی او
شبیه بنبات فوة و مرتفع ساق و تا سه ذرع میشود و برگش بدراز و عریض و قابعقده دو ذرع و
ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نادرس او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین
گردد و ثمرش تا هفتاد و روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلیست و در طوبت ثمر او لزج و شیرین
و مانند عسل است و در فلاحت مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس عربی غموده
نشیبه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی معتدل
و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد
خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با
سرکه و آب لیمو جهت بهق و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و
نیکو کردن رخسار و خاکستر او و پوست درخت آن جهت التیام زخمها و دفع نزف
الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه
و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است **مولوبذانا** مرداسنگ سفید کرده
است **موفوطس** بلغت عبرانی قطر است **موم** اسم فارسی شمع است **موفذالنار**
کبریت است **مودبون** نوعی از میرمح است که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر
است **مورسقی** بیونانی طرفا است **موغالی** بیونانی ابن عرس است **موفیلون**
بروحی آباد است **مولی** بیونانی حومل عربی است **مون و مبون** مو است **موردسفرم** آس
بری است و گویند اسم فارسی اذخر است **مون** پرسیاوشان است **موفبون** نوعی از یتوع
فربیون بیش است **مورد** اسم فارسی آس است **موش** بفارسی فاره است **موش کور**
بفارسی خلد است **موبز** بفارسی زبیب است **موبزک عسلی** بفارسی بنواست
موبزک و موبزک کوهی اسم فارسی مویزج است **مومیائی کوهی** قفر الیهود
است **مورچه** بفارسی نمل است **موصل** اسم فارسی اصل الزبر است **موش**
دشتی بفارسی یربوع است **موجه** بلغت اصفهان قنابریست **موجرس** بهندی

شکوفه

شکوفه فوفل است **مونته** بهندی سعد است **مولی** بهندی مخل است **موتی** بهندی لؤلؤ است
موث بهندی ماش هندی است **موساکنی** بهندی اذان الفار است **مور** بهندی بو
نبا است **مونگا** بهندی کادر بوس است **مونگ** بهندی ماش است **مها** بضم اول و با الف
آخر و بید ستور بیای آخر اسم نبطی سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید
و شفاف مانند لاجورد و لیبا و صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از او ظاهر میگردد
و در خون گرم حل میشود و در جاف گرم غنیا به میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از او
غیر شفاف و از و صلب تر و شبیه بسنگ نمک میباشد و از او گوینده ظروف میسازند
و او غیر حجر سلوانست و در دوم سرد و خشک و با مرداسنج و شکر قالع بیاض چشم است
بی الحی و حب از و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل دافع ثقل زبان و از مجربات
شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران و است جهت عسر ولادت و
بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و دفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در
دست و است جهت قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهت زیاد کردن شیر و دفع
انجماد آن مفید است **مهلبیه** بفارسی فرنی نامند از حلوا اغذیه لذیذه است که از آرد
برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و او را دودس بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده
بجهت دفع فی طعام کرده و مخبث سودا بمعنی منافی شدم بود کرده و جهت مالیخولیا و
جنون و درد سر و فربه کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است **مهد** آذربواست
مهلی و مهلوکی اسم اسم هندی سوس است **مهار** اسم سندی سنا
مکی است **مهور** اسم هندی جاجم است **مهندی** اسم هندی حنا است **مه**
بهندی عسل است **مهرگیاه** اسم فارسی یبروح الصنم است **مهره مار** اسم هندی
و فارسی حجر الحیه است **میبس** اسم عربی است و بیونانی لوطوس نامند درختی است
قریب بجوز رومی و برگش باریکتر و زوائد او بیشتر و شبیه ببرگ کرفس و چوبش مایل
بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبوی و دانه او سیاه و از دانه کنار کوچکتر و باندی
در دوم گرم و خشک و مقوی گرده و معده و منقی رطوبات و حقنه با نشاره چوب
او جهت سحج و قرحه امعا و ضماد او را جهت داء الثعلب و داء الفیل و تحلیل اورام مجرب
دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بخش و شالح او را
چون سر روز بر آورده و صلیه بر بندند و هر روز تجدید نمایند در دفع آن و فتق مجربست

دانسته‌اند میعه سائله اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو و انچه از درخت تراوش
کند اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و هرچه از قشر و
اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظ تر است و انچه آب او را بطبخ غلیظ سازند
سیاه و غلیظ و مسمی بمیعه یابسه است و مولف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید
میباشد و یکنوع سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختی است مسمی بمیعه و در بلاد
شام شبیه بدرخت به و قوتش تا دو سال باقی است در سیوم گرم و در دوم تر
و محلل و باه و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم
با چهار وقیه آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه
و ربو و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و کهن و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ
او بروغن زیتون جهت وامندگی و از زنهای بارده و خدر و کزاز و رعشه از مجربات
و بخور او جهت درد سر و نزلات و کزاز و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه
و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضماد
نقرس و مفاصل و مقوی فعل آن و مضر ریه و مصلحش مصطکی و شربتش از یک مثقال
تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و جندبیدستر و بعضی نوزن آن قطران و ثمن او زفت رطبه
است میعه یابسه نزد بعضی ثفل اجزای درختان است که سائله را از آن افشرده
باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند
سائله و با قوه قابضه و جهت اسهال و مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت
دفع انضمام رحم و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و لقوه و دفع ضرر هوای
وبائی موثر و مصدع و مصلحش رازیانه و بدلش جاوشیر و قدر شربتش تا دو مثقال
میفختج معرب از می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب نامند و آن آب انگور است
که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل بترشی میباشد و در کاشان
دوشاب ترش میگویند و چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و انرا
دوشاب گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع
و موافق سینه و شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ و مصلح
آن آب میوه‌های سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است میلسنون نوعی از فنجنکشت
و بفارسی کرم ابوتی نامند جهت احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و [illegible]

نافع

نافع و در سایر منافع مانند زبد البحر است میلند اسم فارسی شربتی است که با شراب
و یا با آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند میفختج مدبر می پخته است که با شکر
و عسل یا دیگر جوشانیده باشند میفختج مفوح می پخته است که در مدت آن هل و
جوزبوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند مویزج • زبیب الجبل است محو
مجوش اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده
باشند میلطوس مغره است سیفونیون شوکرانست میوسن شراب سوسن
است میشهاد ابروتنست و نزد بعضی انجرانست میخک اسم فارسی قرنفل است
میمون اسم فارسی قرد است میمل بهندی جوز الکوثل است منی بهندی
حلبه است حرف النون نانخواه اسم فارسی است و زنیان نیز نامند و بعربی کمون
ملوکی گویند و نزد بعضی تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اشقر
مایل بزردی و تند بوی و با حرافت و تند طعم و قوتش تا چهار سال باقی است در
اول سیوم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و عرق و حیض و تریاق سموم و محلل
ریاح و دافع فواق و رطوبت لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص و مجفف
وانچه بسبب دوای سمی مسهل باشد و منقی چرک و لزوجات سینه و جهت رفع
عادت افیون و مضرت آن و عسر بول و حصاة و غثیان و آروغ بدبوی و بخور
فسا و اشتها و ننهای فرزجه خصوصا ربع و سردی احشا و بهق و برص و با عسل
جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت بخر و [illegible]
و بجهت جمیع امراض بدن و رحم و کسی که اطعمه بد انفتر و لذیذ بناید نافع و ضماد او
با سفیدی تخم مرغ جهت ناف برآمدن مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و
تحلیل اورام آن از مجربات و خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در دفع خون منجمد تحت
جلد بعد بل و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آن و با روغنها جهت بثور لبنیه و با
نمک و نرمس و زعفران جهت ورم انثیان و نطول آب او جهت رفع درد گزیدن
عقرب سریع الاثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت
نفخ رحم از رطوبات بد بوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه موجب
زردی جلد و شربش سه مثقال و کرد دیگر رطل شیره جوشانیده بنصف و سنبل با
بابکو و قند شکر که بالای لحوم خورده شود باعث فرهی یا فراط کرده و ناشتا خوردن

همین دافع سنك کرده ومثانه از مجربات ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز ومقلل شیر
مرضعه ومصلحش ترمس وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش دو غیره ثمین شونیز است
وعرق نانخواه جهت فالج ورعشه وامراض عصبانی مفید وعسر نفس را دو جالی ورفع
میکند وچون با دارچینی وگاوزبان عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمر است
وروغن او که بفرمع کشیده شود بهترین ادویه دباغ ودردهای مزمن واورام بارده
است وچون در آب لیمو بقدری که سر بلند ما را بپوشاند بخیسانند وخشك
کنند وهفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهاء مایوسین از مجربات است
نارجیل او را جوز هندی نامند ودرختش مانند درخت خرما وبعد از هفت
سال بار میدهد وتا صد سال عمر میکند وبار او آبی میباشد مانند شیر ولذیذ و
چون در اول ثمر او شاخ او را با ثمر او ببرند کوزه بران نصب کنند آب در آن ظرف از یك
رطل تا پنج رطل جمع میشود واو را سندی نامند وحلاوت او تا یکروز باقی است ودوا
سفاد وتقویت باه وتفریح بهتر از خمر است وبعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود وآبی
که از شاخ نارجیل بی بارکه قسم تر او ست با این قسم گرفته شود کاری نامند ولیف که
او مثل تنها فاسد ومند بس متغیر میشود وظرفی که از آن ترتیب دهند حیوانات موذی هوا
مون آن متغیر شوند ونارجیل در آخر دوم گرم ودر اول آن خشك ومنکرج آن بسیار
گرم وخشك وبا مضرتها است وآب او گرم وتر وسرکه او در اول گرم ودر سیوم خشك
ومغز نارجیل مولد منی ومسخن گرده وگرده ومسمن بدن مبرودین ومدر خون وجهت
تقطیر البول وسرچی مثانه ودرد مفاصل مزمن وخوشبوئی دهان ودفع مواد بادی
بلغمی وسوداوی مانند فالج وجنون وامثال آن وضعف جگر وقروح باطنی وبواسیر
وبا شکر جهت تولید خون صالح وتقویت حرارت غریزی نافع وجرم او دیر هضم ومولد
خلط غلیظ ومصلح آن شکر ونبات ومضر محرورین ومصلحش میوهای ترش ولیمو
وفاسد منکرج آن مورث غثیان وغشی است وقدر شربتش از جوم او سه مثقال
واز آبش سه وقیه وشراب وجهت جنون ومالیخولیا وتقویت باه وسرکه او مسهل
کرم شکم وحب القرع وجهت تقویت هاضمه ومهرا کردن مؤثر وخاکستر پوست او
جالی دندان وکلف ونیکو کننده رخسار ودافع نمش وجرب وخاکستر پوست او
با حنا مقوی موی ودروغن او که کوبیده وجوشانیده واز آن اخراج کنند شربا وضمادا

جهت

جهت تقویت هضم وتولید نیه کرده ودفع ریش مثانه ودباغ آن ودرد کمر وزانو وبواسیر
وتحریك باه مفید وشربتش تا سه مثقال است نارجیل بحری ثمریست غلاف دار
مانند غلاف نارجیل وبقدر خربزه وطولانی میباشد ومنبت او معلوم نیست
واز روی دریا اخذ میکنند ومغزش سفید مایل بزردی وسطبر ونسبتا صلب
وپوست او تیره مایل بسرخی مانند نارجیل وغلافش سیاه وسطبر ومجوف و
آب از غلاف دافع سموم ومضرتها است واو مقوی قوی ویکقیراط که بر روی نیلد
سائیده باشند در دفع سم هوام دافعی وافیون وامثال آن مجرب وقوی تر از تریاق
کبیر وعلامت خلاصی از سم دفع قی است وتا قی کند باید مکرر داد وضماد او بر موضع گزیده
عقرب وزنبور وهوام دافع الم او ست در ساعت وبقدر در هفته دو بار با گلاب
بنوشند حافظ صحت ودافع لرزیهای مرکبه وبارده وفالج ومفاصل است بقی ودافع مضرت
هوای وبائی واختلاف آبها است وجاذب اخلاط ردیه از عمق بدن ودافع او ست بیکرا
قی وچون در بدن خلطی نباشد تحریك قی نمیکند وگویند زیاد او قتال است نارنج
معرب از نارنك فارسی است ریشه وپوست درخت وپوست نارنج وشکوفه وتخم
او در دوم گرم وخشك وترشی او در آخر دوم سرد وخشك وبالزوجت که موافق
سینه ونزلات وسرفه حاره است ودر برك وپوستها وتفریح عظیم وجمیع اجزای
او در همه امور بهتر از ترنج وضماد پوست وزود او با سرکه جهت درد سر مجرب وشرب
بکنه هم او که خشك کرده باشند با آب بخش وکرم شکم وقی وغثیان از مجربات وضماد
تخته مقرای نارنج بتنهایی جهت جرب وحکه وجوششهای سر ونرم کردن موی و
جلد بدن بیعدیل وبوئیدن او وبرك آن دافع طاعون وفساد هوا وآب خبیث بلاد
وپوست وشکوفه او جهت عسر ولادت مجرب وحمول آن مدر حیض وشرب آن
دافع سم عقرب وهوام وترشی او با شکر مسهل صفرا ومدر آن ودافع خمار وامراض
حاره عصب غیر صحیح واکثار او مورث ضعف جگر ومصلحش عسل وشکر ودوغ
هم از تخم مقشر او تریاق سموم گزیدن جانوران وبدستور شرب ریشهای باریك
درخت او با شراب همین اثر دارد ودر سایر منافع مانند ترنج ولیمو است وضرر
نارنج با عصاب کمتر است وروغن نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سه
هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن ناردین ودر شفا

آن با دو هم سموم بازدهٔ حیوانی است و بوئیدن شکوفهٔ او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق
او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویه
اشتها و باه و سدّ مصفاة و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و بحّه و خفقان و غشی
و ملازمت او هفت روز روزی دو وقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت دفع سنگ از
مجربات و با آب جهت اخراج سنگ مثانه و گرده و شربا و ناشتا جهت قطع اسهال
رطوبی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیرها و بان جهت اعانت بر حمل
از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن او مورث بیخوابی و هوا مضر عرق بهار و
مصلحها و گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است و در شیشه تا
یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در او واقعست و انطاکی گوید نباتی است
باریک ساق و نیسا و سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از روم آورند و در
مصر اورا ساق الحمام گویند و آنچه در کتب هنود معلوم میگردد قسمی از هوفاریقون
که وادی روی گویند بلغت ایشان ناگیسر نامند و او مفرح و مقوی اعضا و با منافع
بسیار است چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب از ناگیسر
هندی باشد و بجهت سرخی ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک**
اسم فارسی شکوفهٔ نباتی است سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه
بانار کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درختش و تقدید
درخت انار و چیزی و نزد بعضی ورد نارقیصر یک چیزند و آن اصلی ندارد و چه در سفوف
اوسطوا هر مذکور و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ
و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهت نزف
الدم و مالیخولیا و اسهال و ضماد او جهت دفع عرق و تجفیف زخمها نافع و مضر
مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو
مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس آن سنبل **ناطف**
بفارسی حلوای قبیط نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن
بدن و جهت انصباب مواد بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیها است
نار فارسین ابن جزله گوید چون مرها با انواعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و
بغدادی نار دا بمعنی انار فارسی که در متان است حل کرده و وجه تسمیه و انزلیسند بدو

وممکن است

و ممکن است که بمعنی آتش باشد چه مغشوش بنوعات از جمله سموم و در احتراق خلط مانند آتش
است چنانکه نار فارسی مرض حار است **نافوخ** بلغت بغداد اسم یخ و لبوب است **ناغیث**
اسم یونانی نارمشک است **ناموس** بقا است **ناردین برّی** شامل ساردون و فو است
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است **ناردین اقلیطی** سنبل رومی است **ناعمه** بلغت
اندلس لسان الابل است **نافد** بلغت اهل اکسیر زیبق است **ناوکبوا** ناوکبود است و
نزد اهل ابن بیطار دو چیزند و از تعریف او ظاهر نمیشود که دو چیز باشند و نزد بعضی خشخاش
زبدی است **ناک کیسر** اسم هندی کبابه است **ناکیسر** بلغت هندی قسمی از هوفاریقون
است **نارجیل** بلغت هندی نارجیل است **نانا** بهندی نعنع است **ناکدون** بهندی
عود الحیة است **ناخن پریان** و **ناخن دیو** اسم فارسی اظفار الطیب است **نان کلاغ**
اسم فارسی خبازی است **نان سنگ** بفارسی خبز الملة است **نان بکسمات** بفارسی خبز
الکعک است **نان روغنی** خبز القطایف است **نان سبوس دار** خشکار است **نان بی**
سبوس خبز الحواری است **نان کمه** خبز الطابون است **نان ساجی** خبز ا
الطابق است **نان کماج** خبز الفرنی است **ناژو** اسم فارسی صنوبر بری است
نارگیل نارجیل است **نبیذ** اسم عربی جمیع مسکر مایع است بغیر خمر و هر یک بنام
مخصوص مثل فقاع قسمی از آن است که آب انار و سایر میوها و حبوب ترتیب دهند و
اغلب نگذارند که بجوشد و مسکر گردد هر گاه مدتی بگذارند تا از ممتنع نامند و از جمله
نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او
مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته
میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هر چه از مویز و خرما و سنجد و امثاله با آب
باشد آنچه را در دو مثل آن آب بکشانند و از خیسانیدن بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
او را بجوشانند تا ثلث رسد و بعد از آن در ظرف کرده سر آن را محکم نموده تا پنج شش ماه
بگذارند و نزد متاخرین آب یخ مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هر چه از حبوب
سازند باید آنرا در اغلب بجوشانند که با آب یکسان شود و با سه مثل آن شیرینی که خواهند
مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته بعد از آن بگذارند تا یک هفته بعد از آن صاف کنند
و بعضی بجهت تقویه و اصلاح آن از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی
و زعفران و عود و غیره از هر یک بقدر هم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول

جوشیدن تا آخر صاف کرده اضافه نمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب دهند
با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و در هر چه آب نی شکر و امثال آن
باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت آن اگر خواهند بدستور
مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم
و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است
و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه
و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد [illegible]
است و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت تفریح و تقویت بدن و هاضم
مفید است **نبیذ العسل** شرابی است عسلی در سیوم گرم و در دوم خشک و محلل
اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهت
امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از
خمر دانسته اند عسل ده جزو زنان خشک یک جزو جوز بوا عشر زنان بسباسه و قرنفل از هر یک
نصف عشر زنان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس
صاف نموده بقدر عشر او عسل تازه اضافه نموده بجوشانند تا ثلث آن بسوزد **نبیذ
السکر** شراب شکری است لطیفتر از مویز آب و بکر آن نیست و موافق ناقهین سودا
و بیست و انچه از آب نی شکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زنجاری دانسته
اند **نبیذ التمر** شراب خرمائی نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام
و خنازیر و سرطان و موافق پیرانست و هر چه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم
خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از
سایر نبیذهاست **نبیذ الدبس والسیلان** شراب دوشابیست که از شیره خرما
سازند و در افعال مثل شراب خرمائی است **نبیذ الاذرة** بفارسی بوزه نامند
و در مصر مزر گویند و آن شامل شراب ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبست
و آن جالب طبع و [illegible] و نفاخ و محرک و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون
عسل اضافه نمایند محرکه آنست و مورث سل و مدر و مفسد باه و هاضم است و
بوزه ارزن و ذرت نیز مانند اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از آب میوه ها بعمل
آورند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبیذ حبوب و مسکر و

سریع

سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره خوشبو است **نبق** بار درخت سدر
است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الملائکة** اشنان است **نبات الرعد** فطر است
نبات الاشنب شبیر است **نبات** اسم قند است **نجم و نجیل** اسم ثیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند **نجب** اسم جنس پوست نباتاتست و اسم
مخصوص سلیخه **نخانق** هندی اسم قسمی از بیش است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعی
که در معدن متکون میشود مس رست گویند و در وی عیار ذات اوست و بعربی صفر
و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی
از گداختن سنگ خاص بهم رسد بعضی از آن بزردی و اکثر آن خشک میباشد و از نحاس
مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و
بعربی صفر مصنوع گویند و چون با دوی صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع
او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی و
مفرغ نامند و چون با دوی توتیا و قلعی ممزوج کرده دستی بجام است و او در سیوم
گرم و خشک و محلول او مسمی بماء الصفر و طلای جهت جرب و حکه و سستی بدن
و دفع دوماتک و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگدازند و حنا با آن سرکه
ضماد نمایند در دفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذاء
در ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصاً ترشیها و لبنیات و در قلعی دادن او
مدتی گذاشتن غذا جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تا فن صفائح د
او و در ترشیها مکرر انداختن است خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره
بعد از گداز او دافع مختلطات آنست و تخمیر باد نجان باعث زود گداختن او **نحاس**
صلبی طالیقون مصنوع است **نحاس قبرسی** مس سرخ مایل بزردی است **نحاس**
محرق و سنج است **نحام** نوعی از طیور آبیست و بفارسی و بترکی بقوقه نامند
از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی میشد
و بسیار فربه میباشد گرم و تر و دهنیت او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی
بدن و مضر محرورین و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و قابض بعد از تناول
نمودن است **نحل** زنبور عسل است در سیوم گرم و خشک و طلای رطوبت او
واقع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون نحل بر بوتیا ورده او را با الوده آرد

کندم کرده مثقال باشد وشکر نیز مثقال باشد بنوشند در اندك زمانی بدن را
فربه کند ومجربست **نخاله** سبوس حبوبست وازمطلق او مراد سبوس کندم
است واو را آرد کندم خشك تر وحرارتش کمتر وجالی وملین طبع وآب مطبوخ او با
شکر وعسل جهت سرفه ودبو وخشونت سینه وتغذیه ناقهین نافع وفان او قابض
ومجفف رطوبت معده وضماد مطبوخ او در شراب وامثال آن جهت تسکین درد لسعه
وورم ان که از انعقاد شیر باشد وبا نمك کرم جهت کزیدن افعی وتحلیل ریاح اعضا
ومطبوخ او در سرکه جهت نملۀ ساعیه وجرب واورام حاره وبا روغن زیتون و
سرکه جهت ضربان مفاصل ومطبوخ او در آب برك ترب جهت درد کزیدن عقرب
وبخور خیسانیده او در سرکه جهت زکام نافع ونطول نخاله جو جهت حکه وبخور
نخاله عدس جهت دفع قمل ورشك وبخور نخالۀ باقلی جهت منع ریختن شکوفه
درختان آزموده است **نخاع** بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب به
دماغ وملین صلابات است ودر جولك آورد وغمها بیعدیل **نخود** اسم فارسی
حمص است **نخود الوندی ونخود مریم** بلغت اصفهان زرد وقند ملحوج است **ند**
بفارسی کشته نامند ومخترع آن بختیشوع بوده اند وآن مقوی دل وحواس ومحلل ریاح و
ومصلح هوای وبائی ودافع زکام است وبخور او شرباً وطریق عمل آن در دستور اول
مذکور است **ندع** صعتر بریست **ندی کاکرا** اسم هندی سرطان نهری است
نردلك اسم فارسی بیخی است شبیه بلعبت بربری واز آن بزرکتر وسفید واز کرمان
خیزد وامین الدوله کوید که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائی
که پلنك بسیار میباشد در اول بهار ونباتی میروید برکش شبیه برك خربزه وچون
بقدر شبری شود شکل برك منقلب میکردد وبنا بران در آن وقت آن مکان را نشان
میکنند وبعد از خشکی کیاه ورسیدن بیخ او بآن نشان میجویند وبیخ را اخذ مینمایند
وعلامت خوب ان آنست که چون بر بالای دیك جوشان بکذارند در ساعت از
جوش باز ایستد وچون در تنور بر آتش اندازند فی الحال از تنور بر برود واز خواص او
که چون پلنك از زائیدن بسیار آزار کشد هرکاه از ان بخورد دیکر حامله نمیکردد و
هر چه را پلنك جسته وخورده باشد تا ده سال دیکر از ان مکان آن بیخ میروید
وبا سبزی میباشد بخلاف بیخ پلنك او را نبافته باشد چه آن سفید ودو سرکین

بلنك

بلنك هم کاهی یافت میشود وبدستور در فرج ورحم آن چون دو شعیر آنرا تا یك طسوج
زن بخورد یا فرزجه نماید وتعلیق کند هرکز حامله نشود واکر هم تعلیق نموده شیاف
کند بدستور مانع حمل است ودر زور وتعلیق او را جهت دفع خنازیر ورنج الشکو
مجرب دانسته اند وزیاده از یك طسوج او موروث لاغری بافراط است ودر دست
داشتن آن باعث سرعت ولادت وچون بر ناصور بربندند تخم آن زیاده شد
ناصور او کمتر میشود ونجد بد او دافع ناصور بالکلیه مینماید **نرجس** معرب از نرکس فارسی
است فدجی از برگ ومضاعف را لبنانی نامند چون بیاز او را بشکل صلیب
کرده غرس نمایند فدجی مضاعف کردد ودر سیوم کرم وخشك ومخنث سیاه ودر
دوم کرم ودر اول تر وقوتش تا سه سال باقی است جالی وجاذب وکشنده
کرم شکم ومحلل قوی وشربتش مطبوخ او بغایت مفتی خصوصاً با عسل ومنقی رحم
ومسقط جنین زنده ومرده ومخرج هرچه در معده جمع باشد والتیام دهنده جراحت
های ظاهری وباطنی است وضماد بیخ او جهت التیام دهنده جراحات عظیمه ونوم
ریاح وعصب مقطوع بیعدیل ومسحوق او با عسل جهت دردهای مزمنه مفاصل
ونقرس وباکرسنه وعسل جهت تنقیه قروح وکشودن دبیله دشوار ونضج با آرد
کندم جهت اخراج پیکان وامثال آن از بدن وباسرکه جهت داء الثعلب وبهق و
آثار جلد ونیمشانی جهت قوی کردن قضیب وبوییدن احلیل جهت دفع غشی
او مجربات است بشرطی که او را سه روز در شیر خیسانیده خشك کنند وضماد او جهت
سعفه ومنع نزلات وشکستکی اعضا نافع ودر دوا او قاطع خون جراحات والتیام
دهنده آن ودافع سبل وناخنه وبوییدن او جهت درد سر بارد وکشودن سده
دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع کفته که هر که خواهد که در زمستان زکام بهم نرسد مداومت
بیوی نرکس کند ومصرع محرورین ومصلحش بنفشه وکافور ودر سایر افعال کل او مانند
بیخ است وشربتش یك مثقال وتخم او بقدر نیم مثقال محرك باه ومانع بوسیدن وبا سرکه
دافع نمش وآثار وفرزجۀ بیاز او مدر حیض ومخرج جنین ومنقی رحم ودر روغن ترکیب
کرمکر وکل ووادر روغن کنجد منجمد کرده باشند محلل ومسکن درد سر سوداوی
وبلغمی ومفتح سده رحم ودافع دردهای آن وموافق امراض عصبانیست **بوشقش**
بونتر کوید نباتی است که مانند حنظل جوف او تخم دارد با حوادث بسیار وبسیار

خشک و قابض و عفص و ما البدن او با روغنها ملین عرق و ضماد او با شراب جهت
گزیدن افعی و سقوط او جهت بد بوئی بینی و قطع رعاف نسبا مؤثر و مغز او قاطع
اسهال است **نوز** درخت غار است **نوزبی** بهندی جدوار است **نوم آهن** اسم
فارسی جدبار آکنی است **نوسک** اسم فارسی عدس است **نسرین** گل سفیدی است
کوچک و مضاعف و درختش بقدر درخت گل سرخ و نسبا خوشبو و او را
گل مشکی نامند و در بعضی بلاد گل عنبری نامند در دشت و کوه میباشد و در بلاد
حاره تا اول اسد دوام میکند و عرقش و بوئیدن او چند جهت لطافت آتش وفع
میکند معتدل الحراره و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی
دل و دماغ و حواس و سائیدن او در لخلخه باعث خوشبوئی آن و او ملین حیض
و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آورنده و مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و
موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و بد
بوئی عرق و دفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا به
جهت تقویه موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریاح آن و سنون و
مضمضه او جهت درد دندان نافع و از یک درهم تا چهار درهم برگش و مسهل قوی و
مداومت بر نیم مثقال تا یک مثقال او را از اول حمل تا یک سال مانع سفیدی
موی دانسته اند و انطاکی بجهت ارمد کوهر وزد و مثقال مرتبای شکری او را از
کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بلخشو و روغن نرگس که بهند مسخن باعتدال و مقوی
دماغ و بالخاصه دافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یکوقیه است
نسر بفارسی کرکس نامند و بزرگتر از سباع طیور و بزرگ جثه و در درندگی قریب
بعقاب و مایل بسرخی و گویند در یک روز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل
آنکه بچه او را زعفران آلوده و او که آن یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان را از
سراندیپ آورده مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ
میشود و از خواص اوست که بجهت حراست در وقت خواب یک چشم را می پوشد
و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند و در سیوم گرم
و خشک و گوشت او را محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس و مفتح سدد و مفتت
حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شراب کهنه او جهت

سرفه و ضمادش جهت مفاصل و قطور او جهت کرم و کری قدیم گوش و خون و زهره او قالع بیاض
و دافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرکین او جالی کلف و خاکستر موی او دافع جرب
و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز نسبا مقوی قضیب
است و مهره پس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر نیم دانگ و مثل آن روغن
زیتون و قطران دافع جنون و جذام است و از مجربات شمرده اند **نسج العنکبوت** بفارسی
دام عنکبوت نامند و در حرف عین مذکور شد **نسرین السباع** گل علیق العدس است
نسون بهندی توپا است **نسری** بهندی نبات است **نسورا** بهندی سپستان است
نشره سفید اسم فارسی برد ابیض رومی است و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند
نشره زرد است **نشره زرد** برد اصفر رومی است **نشا** بفارسی نشاسته و بیونانی امو
لونش نامند و او را از گندم خیسانیده که بحد تعفن رسد و پوستش و شوید از پوست
جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر
و مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا
بو داده آن و با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد
سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و سحوج و با پیه بز جهت پیچ و دفع افراط عمل
دوای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه به
جهت حناق و اورام حاره و اکحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد چشم و
با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهت خشونت پلک و حوادث رمد نافع و مثقل معده
و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیره نیشا و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار
الرحی و شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال **نشاره** اسم آن چیزیست که از اشجار بتوهات
و سائیدن جدا گردد یا بسبب کرم زدن غباری از آن بهم رسد خشکی آن نسبت
با اصل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی زخم اند و ضماد محرق مجموع آن که با روغن
از زیتون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاد شدن قروح ساعیه و اکله و التیام
دهنده زخمها است و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است
نشافه اسم عربی اسم بیخ مرجان است و گویند غیر اوست و آن سنگی است سبک پر
سوراخ مانند آشیان زنبور و شرح و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد و خشک
تر از بسد و در التحام زخمها و بالشب در قطع خون قویتر از آن و در افعال مانند

اوست نشافر اسم عربی اسفنج است نشاسته اسم فارسی نشا است ونشابج معرب از
اوست نضاره اسم ذهب است ودرخت گز کوهی را نیز نامند نطرون بورق احمر است
وگذشت نعام بفارسی شترمرغ است ومعروفست ودرآخر سیوم گرم وخشک وگوشت
او محلل ریاح وبلغم ورافع لقوه وفالج ودرد مفاصل وامثال آن وخدر واستسقا وجمیع
امراض بارده وبطی الهضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه وروغن وطلای پیه او محلل اورام
مزمنه واستسقا وتهیج اطراف ودافع سم عقرب وباعث سرعت حرکت اطفال وچون
بربدن بمالند اقسام مار از آن شخص بگریزند واگر بزنند بلعاب او شوند بحبس کرهند وشرب او
باعث زود تکلم کردن اطفال وسرگین او دافع کلف وآثار وخاکستر موی او دافع آکله
واز خواص اوست که از بلع کردن اخگر وآهن تفته ومس تفته متضرر نگردد نعنع معروف
است ولطیف ترین نباتات ودرهمه افعال قوی تر از پودنه ودرآخر دوم گرم وخشک و
بغایت مقوی معده ودل وقوه ماسکه وهاضمه وفم معده ومفرح ومرقق خون غلیظ
ومحلل مواد بارده ورباح معده ومحرک باه وآروغ وکشنده اقسام کرم شکم وآب او با
سرکه قاطع نفث الدم وشرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق وغثیان و
قی وهیضه وشهق ومسکن درد معده وخفقان معدی ووجع الفواد وجهت درد
سینه وپهلو ونضج رطوبات قصبه ریه وسینه وتنقیه آن مفید خصوصا چون
با پوست انار شیرین بجوشانند وچون دو سه شاخ او را در شیر بمالند مانع انجماد آن
وبا سرکه نوشیدن دافع ضرر آنست باعصاب وبالبنیات رفع مضرت آن میکند وضماد
او مقوی معده وبا آرد جو جهت جراحات واورام وفرمودن شیر منجمد پستان ونضج دمل
وبانمک جهت گزیدن سگ دیوانه ومضوغ او جهت گزیدن عقرب وبتنهائی جهت
بواسیر بغایت نافع ودافع درد سر بارد وبا مویز جهت ورم انثیان ودرمان وحمول او
قبل از جماع مانع حمل وقطور او با ماء العسل جهت درد گوش وسعوط یک دانگ از
عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاهر گردد بغایت
موثر وگویند مولد ریاح است ومصلحش کرفس وپودنه نهری وشربتش تا دو مثقال
نغر بضم اول وفتح غین معجمه اسم جنس عصفور است ونزد بعضی مخصوص گنجشکی
سیاه لون وبسیار کوچک ودنباله او بسیار کوتاه ودائم الحرکه وکثیر الصوت ودر
تنکابن بجیر نامند گرم وخشک ومکسوده فلبدا وجهت اسهال وغیر نمک سود به

جهت

جهت عسر البول وسنگ مثانه وگرده بغایت مفید است نفط دهنیست که از
بعضی چشمها بجوشد وسفید وسیاه میباشد لطیفا وسفید وگرم وسیاه او بتقطیر
سفید میشود ودر چهارم گرم وخشک وقوی تر از اکثر ادهان ومفتح وسریع النفوذ ومدر
حیض ومخرج جنین وجهت جمیع امراض بارده شرب وطلای او نافع خصوصا جهت فالج
ولقوه ورعشه وکزاز وتعقد عصب وسستی آن وبواسیر ویرقان وسپرز ودرد
سرفه کهنه وحصاة واخراج کرم معده ومقعد ودفع سموم ومحلل ریاح احشا وپیچش
ودرد مفاصل واکحال او جهت نزول آب وبیاض وقطور او جهت کری ورباح گوش
ومرهم وبخور او جهت سردی رحم واحتقان آن مفید ومضر محرورین ومصلح آن خشخاش
وسرکه ومضر ریه ومصلحش کتیرا وقدر شربتش از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال واز سیاه
تا یک مثقال وبدلش مثل او میعه ونزد بعضی قطران است وخوردن سیاه آن بالخا
صیت سمین قوی الاثر بدنست نفل نباتی است ودر عربستان کثیر الوجود شبیه به
یونجه وبا گرهی مانند خار وخسک ما بنجا است وباسمنی وبنفشی ودر بو شبیه به بنفشه
وگرم وخشک وتخم وگل او مدر بول ودافع سپرز وطبیخ او در افعال ضعیف تر است
نقد اجو بقر است نفعاین حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نفل
خواجه اسم فارسی حب السمنه است نلک دغرو است ونزد بعضی قراصیا نمام سو
سنبر است نمام الملک ونمامانیز نیز نامند نمغولس بیونانی قسمی از توتیای
مصنوع است نمارق شامل قداح وباسمین سفید است نمنقن کرسنه است
نمک اسم فارسی ملح است نمشک بلغت اصفهان اسم روغن تازه است نمور
اسم عربی ارنب بری است نمنس اسم هندی جاموس است نملولان بهندی
حب البان است نمل بفارسی مورچه نامند وبترکی قارنجه وانواع مختلف میباشد
بزرگ سیاه دابری وکوچک دابلدی وکلاه پرنده دا اطبا وسیاه دست وبلند بالا انمل
فارسی نامند وبهتر آن یاسمینه ودر سیوم گرم وخشک وقوه شامه او غالب بر جمیع
حیوانست وطلای مسحوق او مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند بیکبار
مالیدن دفع بروز آن میکند واگر موی را دیگر قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای اوست
وچون صد عدد مورچه مقابر را در بیضه روغن وانفق با روغن زنبق کرده سه هفته
در آفتاب بگذارند وطلای او بر قضیب وحوالی او بغایت محرک باه مایوسین ودافع

عین و موریث صلابت و بزرگی قضیب و از مجربات شمرده اند و خوردن آن موجب بحش و
کرب و مصلحش عسل است و از خواص اوست که اطعمه و غیر آن و شیر بنهاده جائی که اورند
در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادامیکه دست کسی بان نرسد مور و چه
پیرامون او نگردد و مهرادیس گوید چون مورد را در روغن زیتون جوشانیده در گوش
بچکانند دفع کری و ریاح و طنین مینماید و طلای مور مقابر را با سرکه واضح خنازیر
و ضماد تخم او را با همه روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن موی آن را نسته اند و گویند
چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل میشود بحدیکه ضبط خود
نتوان نمود و زیره کرمانی دافع آنست **عوس** جمع عس و آن حیوانی است بقدر شغال و
صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش شکار
میکند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت بنحو دیگر است و بزکان ما ورا
النهر او را الاکیخه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و سر او کم موی و بسیار چرب و
منظر آن میشود که روغن کرده باشند و بموسه که علتی است بنا بر شرکت اسم صفت
مسمی باین اسم است جالینوس فرماید طلای پیه او و بد سنور موی سوخته او با روغن
دافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرماید که چون آفتاب در برج خود باشد شرف یابد
چشم راست او اگر قبضه با خرقه کتان بر صاحب ربع ببازوبندند دفع تب ربع میشود و اگر چشم
چپ او را ببندند تب عود نماید و مفارقت نمیکند و سفر الجبس گوید طلای سرگین او
با خردل دافع داء الثعلب است و مهرادیس گوید و تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی
تخم مرغ دافع دمعه و سقوط خون او بقدر یکقیراط با شیر زنان دافع جنون است **نمر**
بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت
او را نمیخورد و تصریح نموده اند که کثیر الحیا است و زهره او سم قاتل در دو دانگ او در
ساعت هلاک میسازد و خون او دافع کلف و بهق و اثار است و مهرادیس خون
او را دافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهرا کنند طلاء
او در داء الثعلب و زخمها و خنازیر بعد از بل و قطور مغز سر او با آب چرخه و زنبق در احلیل
مقوی و محرک جماع و حمول آن و بد سنور حمول مغز استخوان او دافع درد رحم و نزد
اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع
گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بر تمام بدن خود پیه

کفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بحدیکه میتوان بدست او را گرفت و او بسیار محت
خمر است و چون بر نبیذ رسد بقدری بنوشد و بخورد و سبک که چون بر زخم پلنگ
موش بول کند نجات نیابد و لهذا در بلاد کیلانات زخم دار پلنگ را در جائی
نگاه میدارند که اطراف آن مکان همه آب باشد که موش گذر نتواند نمود **نوشادر**
لغت فارسی است و او معدنی و مائی است و مصنوعی میباشد و معدنی او در
بلاد حاره مثل حبشه قطعات آن مانند شوره یافت میشود و مائی او از آبی است که به
دست حرکت بسیار دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بروی
او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند
در جبال خراسان نیز و معدنی و مائی عزیز الوجود است و مصنوعی او از دوده های
کثیف حمام بهم میرسد و نیکوترین او اولا اغبر است و از دو تصعید سفید میگردد در آخر
سیوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف
قروح و قاطع خون جاری و حابس فی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی
و دافع چرک سینه و صلابت سپرز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت
برص و با عسل جهت داء الثعلب و حته و سعفه و با روغن جهت جرب و غیره
او با آب سداب جهت زلوئی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت قرحه و دفع
بیاض و دمعه بارده مفید و از خواص مکنونه مذکور است که چون او را با مثل آن قصله
انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در دفع مطلق سم مجرب است و پاشیدن
محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل کنند و بد سنور بخور او با
کرنجین مار و هوام است از آن مکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در
اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درهم او قاتل به تقطیع احشا **نوادس**
اسم یونانی نوعی از قثاء است شاخهای او دراز و باریک و نابقدر سه ذرع و برگش
ریزه و مستدیر و بر جمیع اجزای او زغب شبیه بابریشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش
تند و تلخ او مانند سوزن و صمغ او مانند سفیدی و سرخی و در دوم کثیر الوجود
است صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیوم
و قویترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از بیخ
او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و ساق آن و بد سنور و صمغ آن التیام عصب

ضعیف تر از بیخ اند و شرب و ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و
شکستگی آن و قطع نزف الدم مؤثر و عصارهٔ او جهت قرحهٔ قصبه و برودات الجنب بعد پل
و تخم او دافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یک مثقال است **نوره**
کلس حجری است و کلس مذکور شد **نوفن** اسم یونانی زنبور است **نوف** شیرهٔ آدمیست
نور بلغت کسبریان زیبق است بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و کلها است
نور الصندل شکوفهٔ درخت دار شیشعان است **نوات** بعربی دانهٔ ثمارا است و از
مطلق آن مراد دانهٔ خرما است خصوصاً در داروها **نول** هندی ابن عرس است **نوع**
لبلاب است **نیما** اسم نبطی درختی است کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و با زغب و
مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی
و با عطریه و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر و در دوم گرم و خشک و بوئیدن
آن جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و
با عسل جهت داء الثعلب نافع و شرب او ملطف خون و با تفریح و دافع خفقان و با سکر
تریاق سموم و خضاب بندهٔ او با مویز و خوردن او و بعد از آن با بادام مسمن بدن و فربهی
و منقی رحم و خوشبو کنندهٔ آنست و از خواص اوست که چون یکدرهم او را با هفت عدد
دانهٔ کشنیز در پارچهٔ کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان باد سرد بوزیدن آید
و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند دفع سحر و چشم بد میکند **نیق** قرة
العین است و نزد بعضی جرجیر بری است **نهشل** اسم عربی شقاقل است **نهنگ** اسم فارسی
تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از اوست پخش مانند
و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر هیبی شبیه بغوزهٔ
خشخاش و در آن تخمهای عریض سیاه و بالزوجه و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی
سرخ و آن هندی است و بعضی مایل بزردی و تیرگی و بعضی گویند که بری او نیز میباشد
جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بغیر از بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و
مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او مقوی
دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت درد
سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفهٔ حار و بتولد و با
زعفران و دارچینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و

مضر باه

مضر باه و مصلح آن دلوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخات تا هفت
مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت سرفه و اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و
سیلان منی و ضمادش جهت درد مثانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت
داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و مجفف کنندهٔ منی و شربتش از
از یک درهم و تخم او دافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر
که مانند روغن بنفشه بعمل آورند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین
درد سر حار قوی تر از آنست **نبل** نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر در افعال
آنست که غیر او باشد و مذکور شد و ممکن است که از یک جنس باشند و مستعمل هندی
اوست و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه و بالای
و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری
او مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه تر از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس
لینوس فرموده اند که نبات او شبیه بنبات بادرنگ و لبلاب و سیاه و ساقش زیاده بر زرعی
و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند
زبان و در آن دانهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل
است و محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و دافع نفث الدم و نزف الدم و شرب او و نقد
چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهت سرفهٔ شدید اطفال
و درد سینه و گرده و ریاح غلیظ و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهت
قروح ریه قرحهٔ ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با ملک و قیه کالفند جهت قرحه
ریه و وحشت و هموم و خفقان و با خیارشنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه
و نقش جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و دفع کلف و سوختگی او
جهت داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت
آکله از مجربات و باید قبل از طلا موضع را با آب بادرنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت
قروح سر و خنازیر منفجر بعد پل و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدل
بوزنش آردجو و ثلث او ماش است **نبق** لغت مصر است و بفارسی سمنو نامند از
اغذیهٔ شیرین است بدون شیرینی و روغن بعمل آورند انطاکی گوید در اول گرم و خشک
و در خشکی معتدل و مولد خون و خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهت مجاری

سوداوی و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و
آکّال او موورث بثورهای مرکبه و آنچه با کرمکان و بادام جوشانیده باشند ذبون تر و مصلح
آن سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیرهٔ
سبز او را کشند و طبخ دهند و بدفعات قطعات یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد
نیبا نانخواه است **نمغا** اسم یونانی نیلوفر است **نبلج** نیل است **نبطافوس**
گویند نباتی است برگش شبیه به برگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی تد بند
بلاد شیروان بسیار است و قرص او جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند **نبطافیلی**
مؤلف معنی گوید که از جملهٔ یتوعات و غیر نبطافین و پنجکشت است و برشاخهای او
پنج عدد برگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت مجفف و جلی لذع و مجددات است
و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد او جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل
و صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قتال و قدر شربتش سه ابولوس است
نیلوفر هندی او سبل است **نبشوق** ادولک است و نزد بعضی فراسیاست **نی** بفتح اول و
سکون ثانی اسم فارسی قصب است **نی شکر** اسم فارسی قصب السکر است **نبنو**
نبنو اسم هندی روغن تازه است **نیب** اسم هندی آزاد درخت است **نیم** اسم
هندی درختی است و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشهٔ کرچندین بنفشه
با دو باشد و وسط گلها زرد و با عطریة و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد گو
کرچی نامند و در هاوند دان کار نامند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل به تدویر
و تلخ و در بعضی بلاد معروف به درخت توز است ضماد برگ و گل او محلل و رادع و
جهت اورام بغایت مفید و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشک او
جهت التیام زخمها و قطع خون او و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب
روغن شیخ صنعان است و تمرش بقدر یک مثقال حابس اسهال مزمن و آزموده است

حرف الواو **واق** اسم مرغی است که در کنار آبها میباشد تیره مایل به سیاهی و مخلوط به
سفیدی و پرش سیاه و در کاسهٔ سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت
سفیدی و نرمی و فریب بشبری و ترکان با زلف جقا جمع کرده بر سر میزنند و اکثر صید
او ماهی است و در تنکابن او را آوین نامند و کوچکتر از جقا است و در دوم گرم و در
اول خشک و گوشتا و موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض

عصب

عصب نافع است و گوشت نمکسود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ او جهت بیاض
چشم و بهق مفید است **واوی** کلب بری است **واجد** لبلاب است **وافیس** بیونانی
کنگر زد است **واشه** اسم فارسی صعتر است **وادموک** بلغت تنکابن قنفد است **وابلیم**
و والای کوچک بلغت تنکابن کرفس بریست **والای بزرک** بهندی داوتا
است **والان کوچک** شبث است **وبر الارض** فطر است **وبر** بفارسی پشم نرم
نامند و گویند مخصوص پشم شتر است و خواص صوف مذکور شد **وثر** بثای مثلثه
اسم عربی درد ابیض است **وج** بترکی اگیر و بیخ نباتی است که در آبها میروید و بفارسی سوسن
زرد نامند و برگش از برگ نرگس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و
گلش شبیه به سوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل به سرخی و بیخش گره دار و بعضی بعضی
پیچیده و تلخ و ما بین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریه در اول سوم گرم و خشک
و قوتش تا چهار سال باقی است قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و مفتح
و قوت حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و
محلل ریاح معده و امعا و جهت درد سینه و پهلو و سرفه و جگر و مغص و درد سپرز
شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاة و لکنت زبان و بنکو کردن رخسار و شخین کرده
و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج
و فتق و قیله و قرحه ها و با شیرها و زبان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت
بیاض چشم و خائیدن او جهت ثقل زبان بعدیل و جهت درد دندان مفید و
جلوس در طبیخ او جهت درد رحم نافع و مضر بسر و مصلح او داز یانه و محرق خون و در
و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل وزن و ثلث آن زراوند طویل
وجد بلغت مغربی مازریون سیاه است **وخشرک و وخشرن** بکاف آخر و بقاف
تخم بنباج و در هند ترکی عبارت از اوست و نزد بعضی بدر شجر خراسانی است **ودع**
از جملهٔ اصداف و حلزون است و بهندی کوری و در دیلم کلاچک و در اصفهان کر کره
نامند بیوست و زیاده از سایر اصداف و مدر و حابس و جالی و جهت عسر بول و حصاة
نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر دافع جمیع آثار جلد و مجرب است و
محرق او در همه افعال مانند شبح و مضر بسر و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است
ودود اسم مغربی بلسکی است **ودین** بیونانی کاه است **ودج** ذو ...

وطبا است **ورد بری** اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق و مراد ورد احمر بستانی
است چهار اقسام ورد سفید و زرد و سرخ است و هر یک از بری و بستانی و هر یک بنامی
مخصوص‌اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف‌اند **ورد ابیض بری**
بفارسی او نسرین سفید است و مذکور شد **ورد ابیض بستانی** بزرگتر از نسرین و مضاعف
و بقدر گل سرخ و درخت او بخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال
ضعیف‌تر از نسرین است **ورد اصفر بری** نسرین زرد است و درختان و خار دار و گلش
زرد و غیر مضاعف است و در قوه مانند نسرین سفید **ورد اصفر بستانی** درخت او
بخار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوه مانند
گل سفید بستانی است **ورد احمر بری** درخت و لبلاب است گلش سرخ و غیر مضاعف
و مذکور شد **ورد احمر بستانی** بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام شکفته است و
آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و نزد بعضی
معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و صفرا و بلغم و قبوض و با قوه قابضه و خشک او
قبض زیاده و مفرح ماسا ویقا و جهت ضعف معده و جگر و کرده و خفقان حار
و غشی و جهت دبه و رحم و مقعد و طلای او و قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم
و گوش و مضمضه‌اش جهت تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و
سائیده او جهت ثالیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای
عمیق و ضماد تازه او جهت اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و ذرور خشک او جهت جو
ششهای والتیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و با برگ مورد [?]
جهت قطع عرق و ضماد برگ او جهت خراز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضا نیم
نیم گل و گلاب عبارت از ثمر او است در افعال مانند لبلاب است که آن عبارت از ثمر گل سرخ
بری باشد و مذکور شد و آنچه میان گل شبیه به تخم و زرد است او را ذرور ورد گویند
دو درهم او دافع اسهال عسر العلاج و دافع نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً
چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و دافع رطوبت آن و مضیق
فرج است و بوئیدن گل و مهیج زکام و عطسه و ما شرا او بعضی مرخی و بعضی مسکن
آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربتش از
تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او تا هشت درهم و بدلش مثل

او بنفشه و ربع آن مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او را ده با رطل عسل بیفشرده باید
در روغن گل گل با اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن
گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و با آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون
بجوشانند تا روغن بماند و روغن مزبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق
مواد حاره و بارده و با قوه مسهله و مسکن التهاب معده و رویانندهٔ گوشت در زخم
های عمیق و مجفف رطوبت آن و دافع مواد خبیثه او و حقنه او دافع قرحه امعا و مضمضه
او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ماده
لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر و طلای او
با سرکه و تخلخل او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغ و موافق ورام
آن و دافع ذخیره و درد امعا و چوب کردن او تیر حابس اسهال با و مقوی فعل آن و قطور او جهت
درد گوش و مذهبین او با سرکه و آب مورد دافع عرق و باد زهر قروح و جوششهای حاره و شری
او دافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و امثال آن و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه
و نیم وزن او دهن الخلاف و قدر شربتش یک وقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل به برودت
و با حرارت لطیفه و مایل به رطوبت و با قوت قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را
بسیار غالب دانسته‌اند و او مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیم گرم او جهت
نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و درد
جگر و سپرز و جهت خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهت زیادتی تفریح و بوئیدن
و طلا کردن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باد و تخلخل آن جهت تقویت
دل و دفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و دفع خمار و مفید و بالخاصیه
مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا هیجده مثقال
و گلاب مکرر بقدر و قوت او مسهل است **ورد منتن** در پاس است **ورد الحمار** بفارسی
گل رعنا نامند اندرون او سرخ و بیرون او زرد و بدبوی و از اقسام ورد منتن است
گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و دوا طلا استعمال او اولی است **ورد**
السباغ گل حلق الکلب است **ورد صینی** نسرین است **ورد الغجار** و **ورد الجمار** و
ورد القحاب ورد الحمار است **ورد الجبر** نزد بعضی گل خطمی است و بلغت مغرب
گل فوا نیز است **ورد الزوفی** بلغت مغرب گل خطمی است **ورد فرا** شفایق

النعانث ورد الجب کبجاست ورل ماهی سقنقوراست وولجالود فاشراست
ورطوری سطاخنیس است ورق النیل وسمهاست ورق الزیتون هندی طالیسفر
ورده بلغت ماوندران سماق است ورك بلغت فروین نبات خرنوب
است بنبطی است ورطنبثا غنم است ودرغین گذشت ورل بفارسی و
ترکی بزمجه نامند واو حیوانی است بزرکتر از خردون ودنبالهٔ او دراز وجلد او سیاه
ودرشت وابلق از خطوط زرد در آخر سیوم گرم وخشك وقایم مقام سقنقور و
درهمه افعال مبهی ومحلل ریاح وضماد گوشت او جاذب پیکان وخار از بدن وجهت
ستم گزیدگی حیوانات مجرب وجاذب خون بظاهر جلد وباعث فربهی عضویکه بر آن بر
بندند وطلای روغن زیتون که دران جوشانیده باشند ومهرّا شده دافع آثار
جلد وبجلی وحکه وداء الثعلب وقوبا وسرکین او قالع بیاض چشم وطلای پیه او معظم
کنندهٔ قضیب وطلای خاکستر او موجب بحجی عضو است ورشان از جنس کبوتر
صحرائی است واز ان بزرکتر وطوق دار است وبترکی الافاخته نامند درخواص مانند
کبوتر صحرائی واز ان بهتر است وچون در روغن زیتون مهرّا کنند طلای او در افعال
مانند پیه شترمرغ ومداومت خوردن او مورث بدی خلق ومصدع ومصلحش سکنجبین
است ورس بار ونباتی است مانند نبات تلبذ ومخصوص بلاد یمن ونبات مزبور
تا بیست سال گل وثمر میدهد وثمرش مانند کنجد وبعد از رسیدن شکفته شده بر
موی زرد شبیه است ومایل بسرخی مانند زعفران میشود واز اسانیده جامه ها
رنك میکنند وبهترین او نو ومایل بسرخی است وقسم سیاه او را که حبشی نامند و
سرخ وتیره وهندی گویند زبون تر ونزد بعضی کرکم بیخ آن نباتست واو در دوم گرم و
خشك وقوتش تا چهار سال باقی است مقوی باه ونفخ عظیم ورادع خفقان وریاح
وحصاة وجالی وشربا رادع خفقان وریاح غلیظ وشربا رادع بهق وبرص وطلای
او رادع کلف وسعفه وبثور وقوبا ومورث لاغری ومضرّ سپرز ومصلحش مصطکی است
وکثیرا وشربتش تا یك مثقال وبدلش مثل آن زعفران ونصف او ساذج وزغ اسم
عربی سام ابرص است وبفارسی ضفدع باین نام میخوانند وزق بفتح اول وثانی نوعی
نباتی است وبفتح اول وسکون ثانی اسم طیور است وبفتح واو وکسره اسم فضه است
وسخ بفارسی چرك گویند واز مطلق ومراد چرك انسان است وطلای چرك گوش بر

جهت

جهت شقاق لب وگزیدن افعی وچرك بدن جهت بواسیر وشقاق مقعد وداخس
وبا موم روغن جهت تحلیل اورام نافع است وسمه کتم است وگذشت وسخ کور النحل
بفارسی بره موم نامند ودر عکبر گذشت وشج اسم نباتی است که در جبال از سنگ
میروید ودر بوی شبیه ببوی لیمو است وچوب او سیاه وصلب واز ان نیزه میسازند
برکش شبیه ببرك کشنیز وشاخهای او باریك وبیخ او کره دار وشبیه بسعد در آخر دوم
سرد وخشك ورادع ومقوی اعضا ونیم مثقال سائیده او با تخم نیم برشت جهت
شکستگی اعضا وضربه وسقطه وجلوس در طبیخ آن جهت سیلان رحم وبواسیر مقعد
مفید است وشق حیوانی است سیاه کوچکتر از پلنك ودر دونك وشکل مثال
آن ودنبالهٔ او کمتر از شبری ودر تنکابن پلنك مول نامند درخواص مانند پلنك
ولباس پوست او معین باه ومقوی کمر ومانع عروض بواسیر وموی سوخته او بر
جهت جراحات مزمنه نافع است وشیج اشق است وشح بسکون ثانی اعر سطین
است وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن ودیلم اسم سماق است وصیف پرستو
است وطواط خفاش است وعل نوعی از ابل است وبترکی جوبر ودر دیلم شوکا
نامند ودر ابل مذکور شد وغد بغین معجمه اسم عربی بادنجان است وقل اسم عربی
ثمر خشك درخت مقل است وکس آشیان طیور است ولیع طلع است ولب نوعی
از ینبوعات وبفارسی ذراعی وبرکش تیره وبا خشونت وشیردار ودر بعضی اماکن ببرك
درخت شبیهی واز بعضی شبیه ببرك مورد واو غیر شجرة الراهب وماهودانه است
واو مقی قوی ومسهل است وگویند چون او را از جهت اعلا قطع کنند مقی واز جهت
اسفل مسهل واز هر دو جامع قی واسهال ومسقط کرم شکم وذبابه او قاتل ومورث
غشی ومصلح آن سیب وشربتش تا نیم درم وبدلش لا لاست ولکام بلغت تنکابن
جعفر است وین انکور سیاه است حرف الهاء هال قاقله صغار است
هلیلج جعلاست هالوك شلم است وبلغت مصر جعقیل است هالیك اسم
زرباق فاروق است هالینوطس اکلیل الملك است هان وهان اسم
هندی استخوانست هاتی بهندی فیل است هانس بهندی اوز است ها
سیونا بلغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم وسیاه وهرچند در زمین
فرو رود باریك میگردد تا بغلظ موی میرسد وخام ویخته او بغایت لذید وقابض

به‌تندی وساقش با رطوبت لزجه وزغب دار و بر شاخهای او برگهای ریزه مانند خار
کوچکی و بر شاخ ملاصق بدون میلی بخش ودر دوم گرم ودر اول خشک ونزد بعضی
گرم وتر وملطف اخلاط غلیظه ورباح ومقوی دل وحافظ صحت وجهت سرفه
ودرد سینه وسپرز وگرده ومثانه نافع وگویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید
پسر است ونطفه منعقد وقبول صورت نوعی میکند ونطول او جهت سرعت حرکت
اطفال موثر وتعلیق او در پارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه دافع سحر
وچشم بد است هبد دانه حنظل است هناجور بهندی اسم کف مریم است
هدبر در اصفهان خرخدا و بر پا نامند وآن حیوانی است بقدر باقلی وخاکستری
رنگ وزیر شکم او سفید وپاهای او بقدر سر سوزنی وکثیر العدد ودر دوم سرد
وتر وشرب او با شراب دافع عسر بول ویرقان وطلای او جهت خناق وسقوط لهات
ومطبوخ او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند بنم گرم او در گوش چکانیدن دافع
کری قدیم ودرد گوش است وچون در کوزه نو سفال بسوزانند وبا عسل مخلوط کرده
روزی از یک تا اوقیه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند وتعلیق او
با پارچه کتان وامثال آن دافع تب ربع وقطور رطوبات او در احلیل رافع حرقة البول
هدهد معروفست واو را مرغ سلیمانی گویند در دوم گرم وخشک ومرارت او با شب
جهت بحش وقولنج وسدد وجنون وخون منجمد وحصاة گرده ومثانه وزهره وخون او بر
جهت بیاض چشم وبهق وسعفه واستخوان او جهت تب ربع نافع وتعلیق پر وزبان او
موروث جاه ودوستی مردم وبدستور تعلیق لحیه اسفل او در این امور موثر وتعلیق
استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان ودوستی دشمنان وماخوذ ثلثین
چشم او جهت تقویت حافظه وبیاد آمدن فراموش شده وایمن از جذام وآویختن مذبوح
تمام بر دروازه خانه جهت دفع سحر وچشم بد وام الصبیان وبخور پر او جهت دخنها
وسحر وجنون وبلع کردن دل او بگرمی نیم آن جهت قوت حافظه بغایت موثر و
ناخن وپر او در حریر زرد بسته در زیر سر خصم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا
در روغنی که قمر در سنبله ونظر دوستی با زهره داشته باشد ونگاه داشتن پر او جهت
نصرت یافتن بر خصم موثر است هدل حضض است هریسه از اغذیه مشهوره است
وبهترین حبوب ولحوم که از او ترتیب یابد گندم وگوشت مرغ است گرم وتر وکثیر الغذا

ومسمن

ومسمن بدن وگرده ومقوی عصب وباه وموافق سرفه وخشونت سینه یابس المزاج است وزود
هضم ومسدد ومصلحش در محرورین سکنجبین ودر مبرودین انگور وبالخاصیه افکندن
قذری از انگور در دیگ هریسه مرفق قوام است هرپی بلغت هندی بیخی است ودر جبال
کشمیر کثیر الوجود است وقسمی سیاه وقسمی سفید مایل بزردی وطولانی وغیر مخروط و
ودر حجم مقابل سه عدد جدوار میشود وبنم نخود او قاتل است باسهال وقی عنیف و
بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش وسایر سموم است بیخ هرنوه نزد بعضی ثمره درخت عود
است از فلفل کوچکتر وباندک زردی وطعمش تند وبوی عود از وی می آید واز حوالی
شحر وعمان خیزد ومرکب القوی ودر دوم گرم ودر خشکی معتدل ومقوی احشا ومحلل
ریاح وحصاة وبا تفریح ومدر بول وملین طبع ومسخن گرده ومثانه ومحرک باه ومعین
هضم وخاییدن او بهترین انواع استعمال او است وبخور او دافع زکام ونزله وگذاشتن
در میان متاع وجامه مانع کرم زدن آن وبیخ او را چون چهل روز در میان شراب
با سرکه فارس بگذارند بسیار سیاه میشود واز عود قماری تفرقه نتوان نمود وقدر
شربتش تا دو درهم وبدلش قاقله است هرطون دانه ایست سبز بخلر ونزد بعضی
او خلر است ورازی گوید باقلی است واظهر آنست که قسمی از خلر باشد چنانکه
انطاکی او را بسیله دانسته جدا وتلخ تر از آن وسرخ ومایل بسیاهی است ونباتش مانند
گوید ثمرش در غلاف منقسم بدو نصف در برودت معتدل وبا قبض ومطبوخ
او با روغن غیر قابض وموافق سرفه ودر سایر افعال مانند خلر است هرقلیون
تمام است هرشفه اسفنج است هرد اسم عربی عروق الصفر است هرجان نور
البر است هرقلو وهرقلوس نوعی از نهد بای برکیت ونزد بعضی ابو خنسا است
ونزد بعضی قرصف هرابزه مرانیه است هرنال بهندی زرنیخ است هرن بهندی
اسم آهو است هرپابونر بهندی توبتای هندی است هری بهندی خروع است
هزارچشان وهزارفشان بفارسی فاشرا است هست کند بهندی لوف است
هشقبقل شقاقل است هشت دهان اسم فارسی نوعی از عود است هفسومو اسم
سریانی افتیمون است هکل قفع است هلیم اسم عربی کل الاصول لشی است
وبفارسی عبارت از مرق گوشت وگندم مهرا است که پخته باشد ودر افعال مانند
هریسه هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو وگوساله وامثال او را بعد از پختن

باآب وعلك درجائی كذارند تا آب او چكیده رفع كردد وبحسب احتیاج بقول حاره و
یا بارده را باسركه پخته كوشت مذكوره را دران سركه اندازند وبقول را بر دارند واكر
با بقول بجوشانند قسمی از قرص خواهد بود ودر افعال مشابه مزاج بقول مطبوخ است
هلیون بفارسی مارچوبه نامند ساق وبركش شبیه بكبر وباشبه قلیلی وكلش مایل
بسفیدی وتخمش از قرطم كوچكتر وباصلابت دردوم كرم ودر اول تر وتخمش
دردوم كرم وبیخش دردوم خشك ودر اول كرم وبری او را خشكی غالب تر وهلیون
مفتح سدد جكر ومدر بول ومبهی ومحلل نفخ وغذائیت او غالب وهاضم ومغیر رایحه
بول وعرق ومفتت حصاة وجهت درد سینه وظلمت بصر ودر بدیه واستسقا
وطبیخ او ملین طبع ورافع درد امعا وباشراب جهت سم ربیلا وتقطیر البول ومضمضه
آن جهت درد دندان نافع ومدر ومنی ومهیج درد مفاصل ومفسد طعام ومغثی و
مصلحش عسل وكوبیدن وكشنده سلكا است وتخمش مفتح سدد سپرز وباعسل ودوغن
بلسان مخرج حصاة وفرزجه او مدر حیض ودرداد قویتر از هلیون وقدر شربتش
تا دو مثقال ومضر بمر ومصلحش عسل است وبیخش مسكن درد دندان وطبیخ او
تنهائی وباعسل وتخم خربزه منقی كرده ومثانه ومجاری بول ومخرج سنك ودر ولد
آن ومضر به محرورین ومصلحش سكنجبین وقدر شربتش تا سه درهم است ودر فلاحه
مذكور است كه چون شاخ حیوانات را دفن كرده مكرر آب دهند هلیون میروید و
از مجربات شمرده اند **هلهون** دغرد است **هلفیفا** هندبا است **هلیلج** اهلیلج
هلبانز شاهنج است **هلوث** و**هلهوث** سلوجیلی است **هلك** قرن
السنبل است ونزد انطاكی دبج الفار **هلا** اسم هندی عروق الصفر است **هجج**
نوعی از ذباب ومشهور بخرمكس است **همیشه بهار وهمیشه جوان** ابرونا است
هنك بهندی حلبلنا است **هندوا** بهندی نوعی از بیش است **هنكن** بهندی ماهی
زهج است **هنكاجها** بهندی سپسالبوس است **هندبا** بفارسی كاسنی نامند و
او بستانی وبری میباشد وبستانی او دو قسم میباشد یكی با برك بزرك ودراز وبا
خشونت ومایل بتلخی وكلش كبود وبزرك واو را هندبای شامی نامند وبتبرید وترطیب
او زیاده از قسم صغیر او است ویكی با برك كوچك وكلش كبود وریزه وتلخی او غالب
واو را هندبای البقل نامند وهر دو قسم در اول تر وسرد وبا اجزای حاره لطیفه كه

ازشستن

ازشستن رفع كردد واز لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا وزمان ومكان تغیر طعم ورنك
وطبع او میشود واو مفتح سدد ومقوی جكر ومسكن حرارت وخون وتشنكی وصفرا والتهاب
معده وموافق جكر حار وبارد ورافع سیلان آن ومنقی مجاری بول وكرده وآب برك آن با
آب رازیانه بهترین ادویه برقان سددی است وچون آب او را بجوشانند وكف كرفته
با سكنجبین بنوشند جهت تبهای كهنه ونوبه معده ودفع تعفن رطوبات وباكلقند
جهت تب ربع نافع وچون با قدری رازیانه وكشوث بجوشانند تفتیح واسهال وزیاده
میشود وطلای آب او جهت اورام حاره ودرد چشم وبا شرب سائیده ودروغن كل
سرخ جهت سرطان منفجر بعد بل وغرغره او با خبازی جهت ابتدای ورم حلق
وخناق وضماد كوبیده برك او جهت رمد حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه وآرد جو
وبا آرد جو وسركه جهت مفاصل ونقرس حار واورام حاره بعد بل وقدر شربتش از آب
او تا نیم رطل است ومضر صاحب سرفه ومصلحش شكر است وتخم كاسنی در دوم خشك و
مایل بحرارت وبا اجزای بارده وجهت تبهای صفراوی وسددی ویرقان وخفقان و
صداع وامراض جكر وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهت دفع سموم وضعف كرده وسپرز و
قطع نفث الدم ومحرقات تشنه ها موثر وبغیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب كل كاسنی
برك كاسنی وقدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است واو مغثی وكریه الطعم ومصلحش
سكنجبین وادویه خوشبو وموافق آن وبیخ كاسنی در اول كرم ودر دوم خشك وبغایت
مفتح وملطف اخلاط ومنقی مجاری غذا ومدر بول وجهت تبهای مركبه ومزمنه و نفث
خون ورفع ورم احشا ودرد مفاصل واستسقا ونضج وتحلیل مواد نافع وقدر شربتش
از سائیده او یكدرهم تا چهار درهم ودر مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم وعرق كاسنی
نسبت با آب او وبا د ضعیف تر است **هندباری** عبرغنده بلی است نباتش مانند
بستانی وكلش كبود وطعمش بسیار تلخ وبركش درشت وبخار است ورا بقله یهود نیز نامند
در آخر اول سرد وخشك ودر تبرید زیاده از بستانی وقابض طبع ومقوی معده ودر
جمیع افعال بغیر ترطیب قوی تر از بستانی وقاطع نفث الدم وآب او با روغن زیتون دافع
اكثر سموم مشروبه وهوام ومدر حیض وشیر وحمول عصاره او رافع ورم حاره فرج و
ضماد بیخ او جهت كزیدن عقرب ومار ورتیلا مفید وبا آرد جو جهت باد سرخ وباسفیداج
وسركه جهت سوختكی آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبیخ او در افعال قوی تر از بستانی

است وهرواب بدل دیگری اند **هندباء هاشمیه وهندباء شامیه** نوع بزرگ ورق بستانی
است **هندباء البقل** نوع دیگر برگ کاسنی بستانی است **هوم** بلغت ترک نباتی
است شاخهای او پرگره وبارش شبیه بعنب الثعلب وبکثرت آن بسیار مخلوط است
وبی برگ وبیخ وبارش ثمرهای ضعیف وغبار و ازسموم قتاله وچون پیکان را باب آب
او آلوده خشک کنند زهرکش کشنده است **هوم المجوس** گیاهی است ساقش باریک
عدد وباریک وصلب وگلش زرد خیره وشبیه بیاسمین ابیض وبرگش زرد وظاهرا
ادغوان است وظاهرا ازجنس ادغوان زرد باشد ونزد بعضی مجوسی مریم است در اول
سیوم گرم وخشک وجالی ومفتح سدد وباحدت وبسیار مجفف وطبیخ گل او
جهت حصاة مثانه واحتباس بول بسیار مفید وقدر وگل وحابس خون جراحات
وقدر شربتش یک مثقال وزیاده از دو مثقال او کشنده بتحقیق قوی است **هوفا
ریقون** معرب از فاریقون یونانی است وآن سه قسم میباشد وهرسه قسم دائم
مانند جو است وقسمی را ساق بقدر شبری وزیاده وبرگش مانند برگ سداب و
بسیار سبز وگلش سفید وشبیه بگل شب بو ودربوی شبیه بگل صنوبر وتخمش سیاه
ودراز ومدور وماننده جو ومنبتش زمینهای بحث در اول سیوم گرم وخشک وقوتش
تاده سال باقی است ومجفف وملطف ومدر بول وحیض ومخرج جنین ومحلل ومفتح
سدد وجهت درد ورک نافع وبرگش جهت التیام جراحات وتنقیه زخمهای متعفنه
ودفع سوختگی آتش وعصاره وطبیخ او جهت نقرس بیعدیل ومداومت شربت تخم او
هر روز نیم درهم باماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند وجهت تب ربع با
نیم وزن او سداب بدستور مجرب شمرده اند وبدلش تخم شبت وانیسون است و
صنف دوم بزرگتر از اول وبرگش بقدر نعناع وپرشعبه وشعبها مستقیم وساقش
سبز وگلش زرد وتخمش در غلافی مانند خشخاش وباخطوط ودربوی شبیه برازیانا
ابتلاء در آخر دوم گرم وخشک ودر دوم از تخمش مسهل صفرای غلیظ وخوردن
آب سرد معین عمل اوست ودر سایر افعال مانند قسم اول وچون در شراب بجو
شانند طلای او دافع جراحات غلیظ است وصنف دیگر که دانه ای دو می عبارت
از اوست نباتش بزرگتر از اول وکوچکتر از ثانی وبسیار سبز وپرشاخ تر وبرگش
مانند برگ سداب وگلش زرد ودربوی مانند قسم اول وگرمتر از اول ومسهل

رطوبات

رطوبات معدی ومجفف آن ودرجمیع افعال قویتر از اول وثانی وسبز کننده رخسار
ومقوی معده ودافع فالج وعرق النسا وعسر بول وحصاة ومسقط جنین ومدر
حیض ومقاوم سموم وجهت استسقا وقولنج وتب ربع نافع وطلای او جهت بهق و
آثار بواسیر وضربان مفاصل والتیام جراحات والتیام قروح نافع ومصدع ومحرور و
مصلحش سکنجبین وقدر شربتش یک درهم واقسام او بدل یکدیگر وبدل همه آن بوزن
او اذخر ونصف آن بیخ کبر است ومؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون
شبیه بسماق است واین قول خلاف جمهور حذاق است ونزد حقیر مراد از تاکیر
هندی قسم اخیر است اگرچه ابن خراز وحکمای هند هوفاریقون را ذیره رومی
یکی دانسته اند وتاکیر عبارت از آن واز اقسام آن فرد کامل مراد ایشان است
هوقسطیداس طرثوث است که در تحت لحیة التیس میباشد واو غیر لحیة التیس است
ومذکور شد **هوجره وهوقسیداس** اسم مغربی نعناع است **هوبره** مرغهاد
الزاعی است **هوجوبه وهوفیلوس** ابوهلسا است **هواسبان** اسم فارسی
خبازی است **هوبر** بهندی اسم ابهل است **هوا** نسبت بابدان افضل عناصر
ونسبت بروح حیوانی وترویح آن چون نسبت آب است بروح طبیعی وتغذیه او و
نفوذ هوا در اجسام مکونات بشدت وضعف است وهیچ بدن خالی از آن وعاری
نمیتواند بود وفساد او باعث فساد موالید ثلثه است بقدر احتیاج هریک بآن
وتغییرات او بسبب لطافت از هرمعبری صورت پذیراست چه از اسباب اجرام
علوی وچه از اجسام سفلی وتدبیر هوا در کلیات قرطب مبین است وایراد آن
در این مقام نیز ضرور نه بلکه ایراد مصلحات وبقدری واجبه مطلوب است چه خروج
او بالکلیه از حالت صحت موجب وبا وامراض بیشمار است وعلم بر معدلات او در
جبات ومجربین تصریح نموده اند که بخور در وبخ وطرق از مجربات است وبخورکردن و
بوئیدن عنبر ولادن وقطران وخوردن طین مختوم وامثال آن وفادزهر معدنی وبخوردن
وبوئیدن ترنج ونارنج وسرکه ومورد وپیاز ونعناع ودفع ضرر هوای وبائی میکند وآز
موده است **هبل بوا** قاقله است **هبرون** نوعی از خرما است وگویند مراد از وحجر ما
قسب است **هبثر** عربی اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری آن است
هبضانا اسم عربی نخل بری است **هبراز** اسم فارسی نعناع است **هری** بهندی اسم

نجاست **هیرا** اسم هندی الماس است **هیرادوکن** اسم هندی دم الاخوین است
حرف الیاء یاقوت بفارسی سرخ شفاف کلناری است که بهرمانی و رمانی نامند
وبعدازان خمری پس وردی ولعل ازاقسام سرخ اوست وبعدازصنف سرخ اوزرد
نارنجی است پس زعفرانی پس لیموئی پس زیتی وبعدازهمه سفیدآن وبعدازهمه
سفیدان وغیرسرخ ومانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند وسرخ او ازآتش رنگین تر
میگردد وگویند چون باسفیدی وشایبه سرخی باشد ازآتش معتدل کداورا بر روی
سفالی گذارند تمام رنگ میگردد ویاقوت صلب تر ازاحجاراست بغیرالماس و
دانجه که بهرورود وعرق مضراوست ومالیدن او بجمیع سوخته وآب وسنباده
باعث جلای او ویاقوت سرخ درحرارت معتدل وزرد او دردوم گرم وخشک و
کبود او دراول دوم وسفید دراول وخشکی درهمه غالب است واومقوی دل و
دماغ ومفرح وشرب یکدرهم او تریاق سموم وتعلیق او بالخاصیه جهت دفع طا
عون وتغیرهوا ووسواس وصرع وخفقان ودفع انجماد خون ونزف الدم وانگشتری
او جهت قضای حاجات ودفع ضرر صاعقه وغرق وطاعون ودردهان داشتن
او جهت رفع تشنگی وبدبوئی دهان مؤثر وقدر شربتش ازیک قیراط تایکدانگ است
یاسمین برّی وبستانی میباشد برّی او را اطبا نامند وبفارسی یاس سفید و
مذکورشد وبستانی او چنبلی است که یاسمین هندی نامند وآن زرد وسفید
وامین الدوله گوید ارغوانی نیز میباشد وسفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و
سوسن آزاد را مخصوص سوسن سفید دانسته اند وسوسن سفید نزد اکثر ایشان
مفقود الخاصیه است واین ازجهت اشتباهی است که درسوسن مذکورشد و جمهور
اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است مانند درخت مورد واملس وبرگش
نرم وتر وپهن تر وبسطری برگ مورد نیست ودرخت قسم سفید او ضعیف تر
وگلش سفید وباشایبه سرخی وبسیارخوشبو وازوقت شکفتن نرگس تااول عقرب
گل میدهد ودربلاد حاره همیشه درخت نوع زرد او عظیم وچیزی ومانند درخت
موزاست ونزد بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است وآن دردوم گرم وخشک
ومفتح سدد ومسهل بلغم وسودا وماء اصفر ودافع سدد ودبیلات غلیظه وفالج
ومفاصل وامثال آن ومقاوم سموم ومحرک باه ومفرح ومدر حیض ومخرج اجنّه

گرم

گرم شکم وبوئیدن او جهت درد سربارد وتقویه دماغ ودافع دبیلات دماغی وبطول طبخ
او جهت دردهای بارده وصداع وضماد او جهت کلف وسرخ کردن رخسار وبز
بزرگ کردن قضیب واعانت نعوظ وسفید کردن موی سیاه مؤثر ومصدع
محرورین ومصلحش بنفشه وگل سرخ وسرکه وقدر شربت ازجرم او سه درهم واز
آب او ده درهم وبدلش یاسمین زرد وبدل هردو یاسمین برّی است وروغن یا
سمین بدستور مفتح ومحلل ودرجمیع افعال مذکوره قوی الاثر است وقدر شربتش
سه درهم تا پنج درهم وگل یاسمین زرد درهند کثیرالوجود است وچون او را در حنظل
سبز مهر انجبه یکدرهم او را بابک وقدر عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت
استسقا ودردکمر ومفاصل مجرّب بیان نموده اند **یاس سفید** یاسمین برّی است
یاسمین برّی عشبة النار است **یاپوشقان** اسم ترکی عنزی السماک است **یارپوز**
اسم ترکی فودنج است **یاره طاشی** اسم ترکی حجرالعاج است **یاغ** اسم ترکی دهن
است **یبروح** لغت سریانی وبمعنی ذو صورتین واسم جنس هر ذوجی وشامل بیخ
لفاح جبلی وبرّی است چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست وازمطلق او مراد قسم
جبلی وچون بیخ هرنوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بدو صورت انسان
مشاهده کرده اند او را ازین جهت باین اسم نامیده اند وبیخ لفاح جبلی اصلی شباهت
بصورت انسان دارد بخلاف برّی او که بسیار مشابه است **یبروح الصنم** بیخ
لفاح برّی است بشکل دو انسان که روی بروی یکدیگر گذاشته باشند واو را
مهرگیاه وسگ کن نیز نامند چه درمیان عوام مشهور است که هرکه او را قلع کند
باعث هلاک او است لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی را باو می بندند تا
از حرکت سگ منقلع گردد واین اصلی ندارد وازخواص واحدی بیان نموده بنا
فرهود شبیه بعلبوک که ترکی بکورت کن نامند وبقدر نهرعی وبرگش شبیه برگ انجرو
بادنجان ازان وثمرش سرخ وبقدر زیتون ودربوی شبیه بمعنبر ساند وگلش سفید
وگویند درشب میدرخشد وبیخش بصورت دو انسان مواجه ومستور بلیفها
اشقر شبیه بموی خلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور ندارد وما دامی
که سر این صورت را جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقی است دراول سیوم
سرد ودر آخر آن خشک ومخدر وهرعضو قسم مادهٔ او دوای همان عضو مردان و

از قسم تر او دوای زنان و شربها و با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و
با مقل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول و درد
بیخ و ثمرا و جهت اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و دهن و مصلحش روغنها
و قند و شربتش چهار قیراط است و در تیرنجات و اعمال غریبه مؤثر است و از هرمس
نقل نموده اند که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانهٔ شرف یا در خانهٔ شرف
یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و با قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه
وقت طلوع بهنانه سا برا و قات است چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر
او و فلفلی و روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم ساییده پیشانی و چشمهای
و روی را بان تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی
که روی دهد روا گردد و چون مجموع او را یا عضوی را از او شکسته و بالینی قطع نه
نکنند و بر بازو ببندند یا بکردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و
راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت دفع صرع و تسکین غضب ملوک
بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور
او جهت دور شدن شیاطین و جن و دفع فساد عقل و جنون مؤثر است و
چون ثمر نارسیدهٔ او را با روغن گل سرخ ساییده زن حامله بر کمر و شکم طلا کند
از اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکعبد دگل شکفتهٔ او را کوبیده در روغن زیتون
بجوشانند طلای آن رافع عسر ولادت است و هرگاه بکعبد دگل شکفتهٔ او را در
کتانی بر لیمان بیشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند دفع
صرع او گردد **بیروح الوفا** بیروح الصنم است **بربوره** بقیله یما بنیا است و نزد
بعضی ره جلد **برنوحا** با مجان است **ببرو** اسم سریانی نفل است و بفارسی سبز
نامند **بنوع** اسم جنس جمیع نباتات شیردار است و گویند از مطلق مراد لاعینه
چه آن بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم مخصوصی داشته مذکور گردید و
لهذا در اینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان میشود جمیع بنوعات در غایت گرمی و خشکی
و اکثر آن در مرتبهٔ چهارم و با سمیت اند و خواست کنندهٔ جلد و مسهل قوی در رهه
امزجه و مورث اسهال دموی و قرحهٔ امعا و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده
و تقلب نفس و غشی و استعمال آنرا در خارج بدن جایز داشته اند و اگر بخوردن

بعضی

بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلح نباید آشامید
و مصلحاتش نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کتیرا است
و روغن سرد کرده دافع افراط عمل اوست **بجمود** اسم حمار الوحش است و نزد اطبا
نوعی از ابل است و در الف مذکور شد **بجضبص** کرفس بزرک برزک بوستا
نی است **بدالله** خون برچهار سال است که در اول فا نیز کرفته باشند و در
ماغو مذکور شد **بذره** فنوس است **بذقد** درخت نباتی است **براع**
قصب است **برمر** عشبة النار است **برما** اسم عربی حنا است **براسع**
هلیون است **بربوع** بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش و از آن
بزرک تر و دستهای او دستها و کوتاه تر از دستها پاها و دنباله اش بلند و در سیوم
گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و مبهی و جهت امراض بارده
مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و محرق خون و
مصلحش میوههای تازه و ترشیها است **بشف** حجر الشف است **بعفوب** کبک
نر است **بعضید** خندریلی است **بغیصا** بعنی مجرا اسم سریانی دیباس است
بقطین اسم جنس کل نباتی است که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و لبلاب
و امثال آن و عوام را از مطلق مراد قرع است که بفارسی کدو نامند **بلخوج**
بعربی عود هندی است **بلوه** اسم ترکی سلوی است **بلفون** اسم ترکی طوفا
که بفارسی کز نامند **بلم** اسم فارسی عزی التملت است **بمامه** اسم کبوتر خانگی
است **بمام** شنفین بری است **بملبک** اسم ترکی لحیة التیس است **بمیشان**
اسم ترکی دعر و است **بمو** بلغت اکثر بهار انقر است که شوره نامند **بمرنا** مر
صافی است **بمورطه** اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد **بلطون** بلغت نبطی اسم
ثافیا است **بنق** انفحه است **بنطورا** اسم سلق است **بنبوت** خرنوب نبطی است
بنفه نباتی است شبیه بمخلنه ریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر
شبری و گلش زرد مؤلف اختیارات بدیعی گوید در شیراز و در اصفهان دارو تا هد
تازه او جهت التصاق جراحات تازه و در دو دو خشک او جهت زخمهای کهنه مفید
و نزد بعضی بمه خندریلی است **بوز** اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند جانور
است مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید وحوش یا و می

کنند حاووت و بیوستا و کمتر از بلیات و در جمیع افعال قریب با وست **بوشان** اسم ترکی شنجاست **بوبجز صحرائی** اسم ترکی و فارسی قصقصه است **بوبجز باغی** اسم رطبه است **بونک** اسم ترکی صوف است **بیلان اودی** اسم ترکی ثیل است **بیرکوکی** اسم ترکی خیز رانست که بفارسی نی دولک نامند تمت الکتاب جلد اول مفردات
تحفة المؤمنین حکیم مؤمن استرابادی
غفر الله له

خاتمه در بیان خطوط مرموزه و اقسام مشهوره ان **قلم هندی** ابقع بکر جبش دست ثخا وبخ رغد حفض طضظ **قلم هندی** که آحاد بخط نمیرسد و عشرات متصل بخط میشود و مآت از خط میکند و الوف بعد از گذشتن از خط ذیلی پیدا در **آحاد** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **عشرات** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **مآت** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **الوف** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **قلم برناوی** نیز قسم است و اختلاف حروف در تحت هر یک نوشته بترتیب حروف و تهجی برابر هجی
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قلم قوطانی** الف صورت اصلی دارد و باقی باین طریقست
[illegible]
[illegible] **قلم یونانی دو قسم است و هر دو این است بترتیب حروف** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قلم عبرانی شش قسم است** اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قلم سابع** از عبرانی نیز یافت شد غیر از شش قسم مسطوره و ان نیز بترتیب حروف تهجی بدین نهج است **اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی** [illegible]
[illegible] **قلم سریانی** دو قسم است **اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **قسم ثالث از سریانی نیز یافت شد و ان اینست علی ترتیب الحروف** [illegible]
[illegible] **قلم ابجد اینست اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی**
[illegible]
[illegible] **قلم دیگر از ابجد اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی** [illegible]
[illegible] **قلم دیگر از ابجد که موافق قلم رومی است علی ترتیب حروف التهجی** [illegible]
[illegible] **قلم شاناق** در شرح اصحاب السیمیا **اب ت ث ج ح خ الی آخر** [illegible]
[illegible] **قلم فرنگی** بترتیب ابجد **اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ** [illegible]
[illegible] **قلم** طوطی ال اینست علی ترتیب الحروف **اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی** [illegible]
[illegible] **قلم پهلوی** علی ترتیب الحروف التهجی [illegible]

اط بترتیب ابجد اینست [illegible]

[illegible] ضم ودیگری بر تهجی [illegible]

[illegible] قلم طوطیا اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]

[illegible] قلم نفطیر بابلی که در حل عقد مجربست

اب ت ث ج ح خ الی اخره [illegible]

[illegible] قلم نفطر کاهی جهة

دفع بثور اب ت ث ج ح خ الی اخره [illegible]

[illegible] قلم نفطیرودیگر اب

ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش الی اخره [illegible]

[illegible] قلم

کاهی بترتیب ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ

ذ ض ظ غ [illegible]

[illegible] قلم صنی علی ترتیب الابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن الی اخره [illegible]

[illegible] قلم جابر بن

حیان که کتاب راحت را نوشته اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض [illegible]

[illegible] ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم معروف [illegible]

بترتیب الحروف اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ الی اخره [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم رملی مقطع بترتیب حروف اب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم بنطی بترتیب حروف [illegible]

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم الانبطی بترتیب

الحروف [illegible] قلم قبطی بابجد

[illegible]

[illegible] قلم میا الاطیس در طلسم بترتیب تهجی [illegible]

[illegible] قلم کتاب نصعد ذو نیخ و کیرد

بحروف تهجی

بحروف تهجی [illegible]

[illegible] قلم نوامیس الکبیر هرمس بترتیب الحروف اب ت ث [illegible]

[illegible] قلم سر الاسرار

در معرفت روحانی بترتیب حروف تهجی [illegible]

[illegible] قلم روحانی بترتیب حروف تهجی

[illegible]

قلم تکلیس بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم مشجر ویسقوریدوس بترتیب الحروف

[illegible]

قلم جهانی بترتیب حروف تهجی [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم برنجات که مجربات انوا باین قلم نوشته اند

بترتیب قلم و حروف تهجی [illegible]

[illegible] قلم سیمیای کبیر بترتیب حروف تهجی

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم سیمیای صغیر ایضا بترتیب

حروف تهجی [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم العقول بترتیب الحروف [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم البقبانی بترتیب الحروف لا ابجد [illegible]

[illegible] قلم داودی بترتیب و عزایم اکثر باین خط نوشته میشود [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم اسماعیلی بترتیب ابجد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ [illegible]

[illegible] قلم الطبع علی ترتیب الابجد [illegible]

[illegible]

قلم جعفری بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم الاسرار بترتیب حروف تهجی هکذا [illegible]

[illegible] قلم الاسرار و فی نسخة هذا [illegible]

[illegible] و فی نسخة اخری [illegible]

[illegible] قلم حبدی بترتیب حروف [الی] [illegible]

[illegible] قلم شجر که سرو ‌ها نامند بحساب ابجد ابجد مطروح است خط را بر عین بعد ده کلمهٔ ابجد میکشند مطلوب است خطوط جانب یسار و دیگر ان علی هذا القیاس [illegible]

[illegible]

قلم دیگر از مسروق بحساب غضض ظلشد ستواح طلحه کفند قت معجم است که بجای کلمات ابجد این کلمات را حساب کنند

قلم سفوط

قلم منقوط و این نزدیک است بشجر مگر آنکه در شجر بازای هر حرف از ابجد و غضظ خط میکشند و در اینجا بازای خط بر شجر نقطه وصل میکنند [illegible]

[illegible] قلم وحل بنای این قلم بر این بیت است

او هل و د و سع چو حوانی کم حط وصلا بعکس معجانش بر فراز خوانش باشد مفهم که معجمات از حروف را در کلمات بجای حروف کذا شد غیر معجم را نقطه دهند بروشی که بجای حرف اول از کلمات بیت مذکور حرف ثانی را نویسند هو الله تعالی شأنه العزیز

تشخیص رابع در تدبیر سموم و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در منع تأثیر سموم و احتراز از آن فصل دوم در تدبیر مشترکه سموم فصل سیم در تدبیر سموم مشروبه فصل چهارم در تدبیر ملدوغه فصل پنجم در بیان انچه حشرات از آن گریزند

فصل اول در تدبیر منع تأثیر سموم از انجمله از مجربات است که چون طفل پیدا در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم کاو کوهی که در نقبهٔ چشم او تجمد میکرد در دهن او بدهند ... و دوا مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیات از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد و بدستور در ان نوفت از فاد زهر معدنی بر کام مالند و سه روز متوالی هر روز بقدر دو برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از انجمله شرب نار جیل بحری است که در ماهی دو بار بقدر دو برنجی با گلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهد بود و بدستور شرب فادزهر در هر ماهی دو سه بار قبل از طلوع تا یکدانگ همین اثر دارد و از انجمله شرب تخم خلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز و در روزی یک مثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی مخصوص هوام دانسته اند نه مطلق سموم و منقول علیه اطبا است که چون خرنبله را یکشب در شیر بخیسانند و بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در وی اثر نکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنون وجود هوام که اند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه غیر معروف باشد و بدست گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند حقیر باشد و خوابیدن در مواضع قریب با شیانهٔ هوام بدون بخور شاخ کاو کوهی و امثال آن و خوردن نوشیدنهای که مدتی در

ظرف مس بقلعی مانده باشد و گوشتی که گرم بوده بیخی پوشانیده باشند که منفذی بجهت
خروج بخار نداشته باشد اعتقاد که سرد کرده و خوردن اکثر میوه‌ها بدون آب کشیدن
خصوصاً انگور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و
معتادین را افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلاً متضرر نمیشوند
چنانکه مشاهده شد که عقرب معتادین افیون را گزید و عقرب در ساعت هلاک
شد و آن شخص متضرر نگشت و ادراک الم نیز چنان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاق
نیز همین اثر دارد و در خانه نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغ آبی و امثال اینها که حشرات
را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی و
حیوانی و مهره مار و خاک سوفی جید و خاک داغستان که مکرر از طین مختوم نیست
و نارجیل بحری از ضروریات است و در منع گزیدن هوام دارند اشیاء مذکوره از مجربات
و حضور آن جهت تداوی سموم مشروبه در مقام تریاق اکبر خصوصاً مسافرین را
داشتن یکی از اینها از جمله واجبات است **فصل دویم** در تدبیر مشترک سموم بباید
دانست که اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است تا نرسد باعث هلاک نمیگردد پس در
جمیع سموم مشروبه و ملدوغه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت
مفرط محرق و معفن است یا بجهت برودت مفرط که روح حیوانی را از حرکت باز
دارد و یبوست و ثقل مفرط که باعث سد طریق او گردد و صورت نوعیه که اثرش مضاد
روح حیوانیست و آنچه بسبب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیه
است پس تدبیر در شدیدان باشیای قویه در الخاصیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده
باید کرد و در حاره آن تدبیر بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و
کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده باشیاء عطره حاره و در افراط یبوست
ترطیب بمثل شیره تخم سرطان نیز و آنچه در اقسام آن بالخاصیه نافع است فادزهر
و تریاق فاروق و نارجیل بحری است و منع خواب تا یک روز لازم است و تدبیر عضوی
که اولا سموم با و نرسیده شرطست چه از او سرایت بجا و راو نکرده بند پیچ بدل
پس اگر سم از جمله مشروبه است در قی مبالغه باید کرد و اگر از ملدوغه است در نیش
محل العضو سعی باید نمود و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید آن شخص ناشتا
نباشد و اولا مضمضه بروغن گل سرخ و زیتون و با شراب کرده بعد از آن بمکد و آب

دهانرا بریزد

دهانرا بریزد و با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضمضه کند و بدستور موضع گز
بدن را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین
کبوتر و بوره و زفت و سرگین بز و سیر و کوکرد و امثال آن را با روغن زیتون و بول و
عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است و باید بعد از
چسبیدن مهره شیر بود و پخته شود و شیر بسته شود تکرار و ریختن آن باید نمود و چون
منجذب نگردد و مهره نیفتد علامت نجاتست و در بعضی قطع العضو لازم است اگر عضو
ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده را نیز
نافع است **و تدبیر** سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد
اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالیکه اندک تغیر
ظاهر گردد با آب گرم و روغن گل سرخ با روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل
و بوره مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند
و ادویه تریاقیه آنچه مفرد و باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی
مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در ینصورت روغن گل سرخ و روغن
بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با روغن گل و شکر و قرص
کافور و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا و ضماداً نافع است و مکرر باید بر موضع
درد ناف و حوالی آن صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد
نمایند و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بحیثی اعضا و سردی بدن و عرق سرد
و تشویش عقل و تیرگی رخسار در ین صورت مشروبی طوس و تریاقات حاره و
پازهر و خطبانا و حلتیت و جدوار باید داد و کلهای حاره مانند
عرق فتنه و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نموده و حقنه با وجود خشکی
طبع بمطبوخ فودنج و شیره ترنجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر
علامات ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل بر آمدگی شکم و درد امعا و التباس بول
و طبع و قولنج و خشکی دهن در ین صورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنای مکی
و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره
باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تر
یاقیه بدهند مانند شیره شکر و گوشت مرغ آبی که ادویه مناسبه با آن طبخ یافته

باشد واگر قوتش ساقط شده با غشی و بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد
فم معده او را بقوت تمام بمالند و باد در دهنش بدهند و ادویه قلبیه بر روی سینه
مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر با اسهال مفرط
و پیچش باشد تدبیر بروغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقات را
با آب میوهای قابض و رب به و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده باید داد و هرگاه
سم ملدوغ و عقرب باشد بدستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن
از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو
و تخم ترنج بغایت مفید است و این دو جهت سموم مشروبه و ملدوغ و عقرب مشترک
النفع مغز گردکان سی مثقال نمک و برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال
دانه ترنج مقشر کرده ده مثقال انجیر کوبیده بقند و بکر اجزا را خمیر کنند قدر شربتش
تا ده درهم است تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است با این صفت است
طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید و خاک داغستان با مساوی حب
الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل سرشته و دو درهم او را بنوشند
وهرگاه علامت زیادتی خون در مسموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است
و سایر ادویه مشترک النفع است که سابقا مذکور شد فصل سموم در مداوای
سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که
اشهر تر اند ذکر کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید
نمود و بحسب اعراض و علامات هر یک از مداوای مشهوره آن عمل باید کرد
چه اکثر آنرا علاج بیک طریق است بیش از قدر حبه او در عرض دو سه ساعت
مهلک است و او را سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامت ورم زبان و لثه
و دوار و درد سر و بر آمدن کف از دهن و غشی پی در پی و علاج او قی مکرر است
بمطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نا وجیل بحری بهم رسد بهتر از همه معتاد است
و بعد از آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص است محمد بن زکریا و اکثر المتابعین که بیا
فادزهر او را دانسته اند و دواء المسک حار در این باب فوق تریاق فاروق دا
نسته اند و جدوار را اثر عظیم است قرون السنبل از لوازم شرب او بول الدم و
سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوای آن بعد از

فی شرب

قی شرب یک مثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای سرد
مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال اینها با جلاب
و ضمادات بارده مثل صندلین و آب کاهو و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی و آب
خیار و کدو و کاسنی و امثال آن مرارة النمر زهرهٔ پلنگ است تا سه ساعت کشنده
است بقی سبز و از سمومات حاره و مداوای آن بدستور قرون السنبل است و پنیرمایه
آهو تریاق اوست و کافور مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و مداوای
او بدستور او و با روغن قی مکرر کردن انفع و شرب گوشت آبه مرغ با فلفل رشد
مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافعند
مرارة کلب الماء قدر یک عدس آن بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیرمایه
خرگوش و روغن گاو با حنظبانا و دارچینی دنبالهٔ گاو کوهی مورث غشی شدید
و کرب است و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم تریاقات مشترک النفع
مذکوره و فندق و پسته و فلفل و هرج است که در بکره و نخچیادر مرتبه و هر مرتبه یک مثقال
بدهند عرق دابه مورث تابر و ورم روی و سبزی از خناق و عرق تب او و بد بوئی
آنست دواء او بعد از قی با ماء العسل شرب سرنجبین و روغن گل سرخ ست که مکرر
بنوشند و تریاق الطین مذکور ارنب بحری از سموم حاره است و اگر نکشد مورث
سل و اعراض و درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بد بوی و
و نفث الدم است و مداوای آن آب خیار و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان
نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حب خرنوب سیاه و غاریقون و کثیرا و رب السوس
بالسویه بقدر درهمی با جلاب ذراریح که بترکی الاکلنک نامند از سموم حاده و علامات
او مانند اعراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل است و مداوای و مانند
ارنب بحری قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیره تخم خرفه و خیار و لعاب
و شیر زنان و جهت احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن گل
با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک
و هریسه از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن و زغن و حربا و تخم حربا
بدستور مذکور است و تریاق مذکوره و دواء المسک و مسرودیطوس و تریاق
اربعه نافعند بلادر و جند سیاه و امثال آن مورث احتراق خون و جنون و وسواس

والتهاب معده وتشنگی مفرط اند ومداوای آن شرب شیر ودوغ وآبهای چوب وشیره
تخمهای سرد مثل خرفه واستنشاق روغن کدو وبنفشه وچرب کردن سر بروغنهای
رطبه ومغز کدو کان فادزهر بلادر است **وخوردن** خون کاو وبستگی شیر وخون
معده مورث کرب والتهاب شدید وغشیان عنیف ودرد احشا وعسر النفس و
کزاز واحداث بول وطبع است ومداوای او حقنه وشرب پنیرمایه حیوانات
با سرکه وحلتیت وبوره وفلفل با سرکه تا دفع انجماد آن نماید درین قسم مواد قی جاذب
نیست مگر در شیر فاسد وجوارش عود ومضغ مصطکی وماء العسل درین باب
مفید است **بنوعات وحب سلاطین** واشال آن از ادویه حاده مسهله است
مورث التهاب وغشیان واطلاق بسیار وپیچش است ومداوای آن دوغ واشیای
بارده قابضه است بعد از قی در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنهای
ولعابها وحبوب قابضه **اما اشیاء بارده مخدره** مثل افیون وبزر البنج و
شوکران ولفاح وتاتوره وامثال آن مورث خارش بدن وظلمت بصر وسدر
ودوار وسردی ست در دست وپا وپیچیدن اعضا وسستی است وچون محل
عرق سرد وخشکی اعضا وثبات مفرط رسد علاج ندارد ومداوای آن قی کردن
با ماء العسل ونمک وبوره وسکنجبین وروغنها است وشرب شراب با حلتیت
ودارچینی وفلفل وطبخ نانخواه وناردیل دریائی وتریاق کبیر وحقنهای تند
وسرکه با صعتر وافسنتین وروغن گل سرخ وشرب سیر وکردکان وتدهین بدن
ودماغ بروغنهای حاد مانند روغن ناردین وسوسن واستنشاق جند و
حلتیت نافع است واگر مساوی افیون مشروب جند خورده شود در دفع مضرت افیون
از مجربات است **ومداوای** خوردن بزرقطونا کوفته وآب کشنیز بعد از قی حلتیت وشراب
وشرب افسنتین کافیست **ودر مداوای فطر** واشال آن مانند سرهشل که در موضع
نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلافلی وزراوند وصعتر وامثال آن
مفید است **اما اشیاء مسدده ثقیله** مانند مرداسنگ واجرام معادن ومرک موش و
شنجرف وزیبق وامثال آن مورث احتباس طبع ونفخ شکم ودرد احشا ودر بعضی بول
الدم ودر اکثر احتباس بول وورم عانه وفتق امعاست وگاهی باعث اطلاق مفرط
کردد ومداوای آن قی با وجود احتباس طبع حقنه هاست وناردین با سرکه کبوتر وشیره

کمان

بغایت

بغایت نافع است وطبخ انجیر وتخم کرفس وزوفای وافسنتین وترنجبین ومسهلات
وگوشت آبهای چرب باید داد ودر زیبق مقتول ومصعد بعد از حقنه ومسهل و
شرب ماء العسل مداوای سحج باید نمود **زرنیخ** وآهک وزنجار وصابون مورث قرحه
امعا وپیچش وخشکی دهان وبول الدم ودرد معده است وگاه هست که آهک سو
دفع میشود ومداوای آن بعد از قی خوردن جلاب وآب کرم وشیره تخم کتان که طبخ یافته
باشد وخبازی وتخم مرو وتخم ترتیزک است وبدستور آب برنج وشیره وگوشتابهای چرب
وانچه در زیبق مجری مذکور شد نافع است **شوای مغموس** که گوشتهای پخته وکباب
در حین گرمی مفرط آن بپوشانند که بخار آن دفع نشده سرد کردد اکل آن باعث سدد
ودوار وهیضه وبیهوشی میکردد ومداوای آن قی وبعد از آن سکنجبین سفرجلی وشراب
ومقویات معده است ومنع خواب وحمام لازم است وهرگاه باعث قی وغشیان شود
واسهال مفرط بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج وشب ونمک طعام وشوره مورث سرفه
شدید وعلل شش ومداوای آن روغن تازه وشکر ولعابها وشیر است **سفیداب**
کج واشال آن مورث قولنج قوی وخناق وخشکی دهان وبرآمدن کی شکم است ومداوای
آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه وخبازی ولعاب تخم کتان وروغن بادام
واسهال نمودن بدو دانق محموده با جلاب وبسیار مسهلات وهرگاه منجر بسحج کردد به
علاج آن مبادرت نمایند ودر جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود
ومیل هرجا بهر جهتی که باشد بایجهت دفع باید کرد والا کاه از عضو شریف بعضو خسیس
شرطست **فصل چهارم** در سموم ملدوغ معروفه وجراحات الات مسمومه باید
دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی وضعیف میباشد وقواعد مذکور
شد ودرین مکان بعضی از مشهور آن مذکور میکردد که تا غیر مذکور را بابن طریق مداومت
نمایند **حیات** اقسام مار بسیار است ومجموع آن از سه مرتبه بیرون نیست یکی آنکه
مهلت بمداوا نهند ویکی ضعیف که قتال نباشد ویکی قتال که مهلت دهد ببریدن آن
باشد واز یک هفته بیشتر نکذارند **قسم** اول ماری میباشد که در بلاد ترک از دو شبر
تا شبرها بل بسیاهی وزردی وچشمش سرخ وسرش باریک وبر آن تاجی ومیتی بلکه وظاهر
نیز گویند حدت او بر هر حیوانی افتد هلاک میشود هر چند که دور باشد ودر حوش و
طیور از او خایفند ودر حوالی مکان او گیاه نمیروید **وقسم** از آن بقدر یک ذرع وچشمش

دو خشندو و گزیدن او تا سه ساعت هلاک میکند **وقتی** از آن شاخ دار **وقتی** از آن
منحی با فعی است وصفت او در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او اینست
که از آن موضع اولا خون روان گردد و بعد از آن زرد آب و پس از آن برنگ دیغی و زنگار
و تدبیر آن بدستور بیست که در قواعد کلیه مذکور شد و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه
با عسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب سائیده
مهره مار و بستن آن بر موضع گزیدن و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه
ممزوج با آب و فاشرا و اسپند و تخم بو مجه و بیخ عوطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج
وطویل و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید
و این دوا در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه
درهم و نصف زراوند مدحرج جند بید ستر از هر یک یکدرهم و نیم با می شرشینه
بقدر جوزی استعمال نمایند و خوردن آب شبل بقدر یکرطل و انیسون جرم آن
از مجربات است **حیات** منعطشه و امثال آن در وشتن و هر یک با الوان مختلفه
و بزرگ و کوچک میباشد و شتن که بفارسی اژدها گویند نوع عظیم آنست که
کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده برسی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در
تحت فک زیرین او نعفری مانند دف و دندان او بسیار و بعضی پا دار مانند بال
شتر و علاج غیر از اژدر مانند افعی است و علاج زخم گزیدن اژدر و سایر آن با دویه
آکله و فروج خبیثه باید کرد ضماد نمودن بیاد روج و بدستور برصاص بالخاصیة
عقارب بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد گویند نه قسم است و زبون ترین
او سیاه و جراره و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی
اعضا و کذا زوال اختلاط عقل و انچه قتال باشد موجب غشی و حذر و عرق سرد
انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعد میگردد و اگر بر شریان گزد مورث
غشی و بر عصب باعث تشنج و بزرگ موجب عفونت خون در تجاویف رگها
است و مداوای او بموجبی که در قواعد و ادویه مشترک النفع کلیه گذشت باید
نمود و شرب شیر و ضمادان و شراب کهنه و رب به و دینار و عاقرقرحا و برگ سداب
و پیاز عنصل و تخم بو مجه صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و غافیقون و اسپند و ترنج
و تخم آن و جا و شیره و سطاریون کرد و اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است

وضمادان

وضماد آن بغایت مسکن درد و بدستور ضماد خند قوقی پخته و طلای گوگرد با زاج
و بدستور عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون گرم
در تسکین گزیدن درد عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد
و دنباله در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد در وقت
اول چندان ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز دوم و سیوم اعراض هولناک بهم
میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و بیحسی عظیم ظاهر
میشود و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش
بالخاصیه و آب اترج و سبوق آن تریاق است و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه
و سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را
بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در پیچ امعا روغن گل سرخ بنوشند و تریاق
عسکری دیدن با آب قوی الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند خشخاش
خشک برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک با لسویه قدر شربتش سه مثقال
است **وعلاج** موضع جراحت را بدوای تند باید کرد و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه
و مبردات طلا کنند و تغذیه با آب غوره و جو و اشباه باردیه موافق است **رتیلا**
و شبث و عنکبوت **اقسام** رتیلا شش صنف اند یکی پر دار مانند پر مور چه و یکی
سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی زنبوران ذهبیه
بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند هشم و یکی کوکبیه و
در پشت او خطهای براق و همه آن در شکل شبیه بعنکبوت میباشند و اعراض
گزیدن رتیلا ورم موضع لسع او و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است
و در بعضی بیحسی بدن و برآمدن کی شکم و عرق مفرط و درد سر و کذا و عند ودستی ضر
و قی دایم و در بعضی درد مستی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و سبک
مهلک میباشد و مداوای او بدستور استعمال ادویه مشترک النفع است که
مذکور شد و انچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم
است چرا آب موجب تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و بابد بعد
تسکین موضع را با آب نمک تند نطول نمود و اگر بسیار گرم باشد حمام دایم و نعو
بوق تا چند یوم بغایت دافع است و موضع گزیدن با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلا

که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و در دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق و ست
و در جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع است در او موثر است و برگ درخت چنار و
جوز السرو و دارچینی و ثمرة الصرفاء و تخم شبث و هلیون با شراب نافع است
و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است **تریاق رتیلا** شونیز ده درهم
درهم و فودنج و زیره کرمانی هر یک پنج درهم ابهل و جوز السرو هر یک سه درهم سنبل
الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی خطبانا تخم بوتنجه و تخم کرفس و تخم
شبث هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته و قدر شربتش تا سه مثقال است
شب از نوع عنکبوت پاهای او دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت
درد مفاصل و عسر بول و حبس طبع و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای
او بدستور رتیلا است **قملة النسر** از جمله هوام بقدر قمل و از اصناف کنه
است که بفارسی دده نامند و از گزیدن ان خون از همه منافذ تراوش میکند
مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و مفاصل و مجرای بول و رعاف و مالیدن
موضع بفادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال ان و شرب
آب کدو و خیار و کاسنی و گل فرفخ و طین مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد
نافع است **زنبور** و مگس عسل و مور پردار و لیشه و امثال ان مداوای گزیدن
همان مانند سموم حاره است و نیز باید در ان شرطست شربا و ضمادا و چون
مگس را سر کنند و بمنه در ا در موضع عمالند درد در ساعت ساکن گرداند و بدستور
گل ارمنی با سرکه و برگ ما دروج و امثال نها نافعند **سام ابرص** و عضایه به
ضاد سوسمار است و بظاهر مجرب سالامند را و از گزیدن اینها دندان ایشان در
موضع گزیدن میماند و مادامی که اخراج ان نشود درد دایمی باشد و مداوای این در
آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن انست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و
بعد از ان خاکستر را بروغن خمیر کرده بربندند **سگ دیوانه** و سایر سباع دیوانه و
انسان یکه از گزیدن ان دیوانه شود و هر حیوانی که گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان
دیوانه دیوانه نمیشوند و گاه میباشد که بنفسه سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ
و سایر حیوانی دیوانه گزیده اولا تا چند روز بیعوارض میباشند و بعد از ان بفکر
فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی و از خلوت نشینی و خوف و

غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکنند و چون در آب و آینه نظر کنند صورت آن
حیوان در نظرش میاید بنا بر ان آب نمیخورند و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و
کزاز و ادرار منی بی شهوت و گریختن از روشنی و جنون ضبعی و فریاد کردن مانند سگ
و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا متفقند که بعد از خوف از آب
و از دیدن و لو دیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر از قابل علاج میدانند مگر
انکه به نهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز
است و میشود که زیاده و کمتر از ان نیز باشد چه بحسب مزاج است و در یابس المزاج بعد
یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم رسد و در مرطوب المزاج تا چهار ماه و شش
ماه و بعضی تا یک سال و زیاده از ان نیز گفته اند و بتجربه مجربین رسیده که گزیدن اول
او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر **اما علامت** دیوانگی سگ یکی انکه ترک منزل خود کرده
پیرامون اهل خانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و دیگر سرخی چشمان و بیرون
آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کر
دن ان بطرفی که حرکت بان جهت کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله
کردن بر هر چیز و دیگر گریختن سگان از او و در حین ملاقات و عجز کردن ایشان **اما**
علامت زخم او از زخم غیر سگ دیوانه که حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی آن متحقق
نباشد باید پارچه نانی را بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هر گاه که
نان را نخورد علامت سگ دیوانه است و اگر تناول کند و یک شبانه روز هلاک نگردد
غیر سگ دیوانه است و بدستور مغز گردکان را کوبیده یک شب بر زخم بربندند هر گاه مرغ
گرسنه از خوردن ان نفرت کند علامت دیوانگیست و اگر تناول کند و در یک شبانه
روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه
در کشیدن و جذب سمیت و اخراج ان باید نمود و تضمید با شیافی نمود که زخم را
وسیع نماید و به نشود مثل پیاز و نوشادر و چغندر پخته در روغن و سایر مراهم
اکاله و اگر داغ کنند و در دفع چرک ان مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه
روز بر نفعی ندارد چه تا ان وقت سمیت آن سرایت کرده در اینصورت بر زخم آن جا و شیره
اشیا جاذب سم مانند پست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و نو
نیزک با روغن و تکرار بستن سر چشم ماهی را نافع دانسته اند و در تر طیب تقویه

اعضاء رئیسه باید کوشید ومعالجهٔ آن بدستور مالیخولیا وجنون باید نمود واز
جماع وخوردن ترشیها وهوای سرد اجتناب بسیار لازم است وتنقیهٔ سودا به
منضج ومسهل مکرر باید کرد واین دوا را جالینوس فرموده که بهر کس داده شد خوف
از آب نکرده باعث نجات گردید **دواء السرطان** سرطان زنده را در ظرف مس سرخ
بقدری باید برشته کرد که توان سائید وده جزو آنرا با حنظبا [?] تا پنج جزو که
یک جزو نوم [?] سائید ودوا را میکرد وز مسهل نباشد با آب سرد دو درم شب
تناول نمایند ودر تفریح وترطیب ونشاط طبع سعی کنند وحقنه بماء الشعیر
وروغن گل سرخ وآب برگ خرفه ولعاب بزرقطونا وامثال آن بسیار مفید است
وآب را در ظرف لوله دار بدهند که آنرا نه بینند وچون ظرف آب پوست کفتار باشد
از خوردن آب اجتناب نمیکند ودر آب گرم نشستن وبول کردن در آن بغایت
مفید است واز غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ بروادی [?] وبره وبزغاله فربه و
روغن گاو وشیره وپالوده وحلواهای نشاسته تناول نمایند وشراب ممزوج به
آب بغایت موافق است وتدهین سر وبدن بروغنهای رطبه مثل روغن
بنفشه نافع واستراحت وخواب بسیار مفید است وخوردن آب بودنه [?] بی
روزی صد مثقال به سه دفعه از سه روز تا یک هفته از مجربات است وآب بیخ
بدستور سه روز روزی صد مثقال بسر چهار دفعه بنوشند بعد بول [?] نشسته
اند وآب ثیل از مجربات است **وچون بیمار را** کرفتکی بیلچه [?] چنین نامند تنها [?]
کباب کرده بخورند وچیزی از او طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته اند **بدستور**
کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند وبستن سیر بر
موضع جراحت بسیار نافع است **دواء** الزراریح بالخاصیه دافع جمیع مضرات
واز مجربات جمیع اطباست وچون از آن بنوشند اجسامی با بول دفع میشود
شبیه بحیوان بسیار کوچک عوام را گمان می شود که بچهای سگ است **دواء**
الزراریح ذراریح بزرگ فربه که بترکی الاکلنک [?] نامند سر وبالها وپاها انداخته
یک جزو وعدس مقشر یک جزو وفلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر
یک سدس جزو ومجموع را سائیده با آب قرص نمایند وهر روز دو دانگ با آب
گرم بنوشند **قسم** دیگر ذراریح را سر وبال وپا انداخته به شبانه روز در

دوغ

دوغ خیسانند بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند وبعد از
آن با مثل آن عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز
با آب گرم بدهند **مداوای** زخم سباع وسگ غیر دیوانه وبوزینه وامثال آن در
یک شبانه روز پیاز ونمک وعسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس
بمرهم اسود ضماد نمایند ومرهم مزبور جهت زخمهائی که از کوفتگی اعضا وسقطه
بهم رسد بدستور نافع است **مرهم اسود** قنه وروغن زیتون سیه بالسویه اعمال [?]
کنند **موضع گزیدن** پلنگ وشیر ویوز اول با ادویه جذاب ضماد کنند مانند سرگین
وخاکستر وپیاز وعسل وبعد از آن با سرکه وعسل بشویند پس بمرهم اسود معالجه
کنند وبستن باقلای تازه که در دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ دیوانه
وامثال اوست وبدستور باقلا وسرکه موثر است وجاذب سم است وجهت
زخم دندان انسان نیز مفید وشب محروق بدستور کنند وروغن زیتون وشراب
جهت گزیدن انسان نافع است وهرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای
مرداسنگ دافع آنست **موغالی** نزد بعضی غیر موش خرماست وگویند که کو
تر از ابن عرس وخاکستری رنگ ودندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد
وچون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه اش می چسبد وگزیدن او باعث
درد شدید وآبله کردن حوالی آن وگاه هست که مورث درد امعا وعسر بول
گردد ومداوای او بستن قنه با سرکه وبدستور سیر وعاقرقرحا وتخم ترتیزک
است واگر ورم بهم رسد پوست انار وشربت وامثال آنچه ضماد نمایند **مداوای**
زخم الات زهر دار بدستور تیست [?] که در سموم ملا در [?] گذشت ودر زور مقناطیس مجرب
الاثر است واصل علاج آن ضماد جاذب سم است وبر نکردن زخم تا دفع سمیت آن
بالکلیه شود وشرب تریاق کبیر وفادزهر وشستن آن موضع با آب خاکستر چوب
انجیر وغسل [?] وحجامت کردن آن وبستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند
وظرفهات [?] وگوشت سلحفاة وامثال **فصل پنجم** در بیان ادویه که حشرات را
گریزند **مار** انواع آن از دود شاخ گوزن میگریزند وبدستور سم بز وگوگرد و
موی انسان وزفت ومقل وسکبینج وچوب انار دود کنند همین اثر دارد وپاشیدن
آبی که در آن نوشادر حل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث

هلاک اوست و فرش کردن برگ جاسف بغایت آزموده است و طبیخ خشک
را بر موضع خواب بپاشند مار نزدیک آن مکان نمیکند و چون ریسمانی را بقطران
آلوده بر دور خود محیط نمده و بعضی حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیشوند
و از دارنده زمرد افعی گریزانست و چون چشم آن بر زمرد افتد همان ساعت
چشمش از حدقه فرو دفع میشود و آنچه در فصل احتراز از سموم مذکور گردید
با خود داشتن هر یک از آن و پیاز عنصل باعث حفظ از اذیت جمیع حشرات
است **عقرب** از دود کبریت و آنچه مار را فرو گریزد عقرب نیز متوحش
و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگردد
و چون چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند
و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوری که مؤلف امان الا
خطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بسیار بعید بل است
زاج سفید و شونیز و بزر سکبینج جند و مقل و سلم بزر السوبر کوفته حبها
بسازند و در مکانی بخور دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و
حنظل و اسپند و بخنکشت بغایت مؤثر است و طبیخ پیاز عنصل از
مجربات است **پشه** طلای روغن با آب لیمو دفع اذیت پشه کند و مجرب
است چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع
تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کیک** پاشیدن طبیخ خشک را جهت
کیک از مجربات دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز
و کیکواش از جمله ادویه مشهوره است **قمل** طلا کردن مولود در روز
ولادت به آب زیره باعث عدم تکون شپش در تمام عمر میگردد و گوگرد زیبق
را چون بر جامه یا بر بدن بمالند در ساعت دفع آن میکند و از مجربات است
ذباب و چون صورتی مکس را از زرنیخ و کندس بسازند با چوب بدل کند
کنند در جائی بگذارند مکس از آن مکان گریزان شود و طبیخ خربق سیاه کشنده
اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مکس در خورد او را هلاک گردد و بوی
پیاز عنصل کشنده اقسام مکس است و بدستور از کاهو و روغن زیتون و
زرنیخ میگریزند **ساس** و ارضه پاشیدن آب مطبوخ خزهره در کشتن کیک

وساس

وساس و ارضه از مجربات است **جعل** آب مطبوخ شکوفه درخت خیار و بخور او کشنده
جعل است **فاره** چون موشی را خایه کشند یا دنباله او را ببرند و سر دهند جمیع مو
شان خانه را او بر طرف میکند و پوست روبه را چون کنده سر دهند سایر موشها
میگریزند و بدستور از دود زاج سفید گریزانند و پیاز عنصل کشنده اوست در یک
ساعت **موریچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمیکند و چون
شبیهی و سایر اشیا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند
مادامیکه دست احدی بر آن چیز نرسد موریچه پیرامون آن نگردد و از مجربات است
و در جایی که مغز دنبه را بخور کنند موریچه هرگز عود بآنجا ننماید و از مجربات شمرده
اند و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و مکس و قمل و موریچه
است **تشخیص پنجم** در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل است **فصل اول**
در اوزان صغار **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل بعضی اوزان
ببعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هرچه کمتر از رطل باشد
معروف به اوزان صغار و ما فوق آن موسوم بکبار است و کل عبارات ذیمان با
از جمله قسم ثانیست و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه
و مصطلحات واقع شده و درین مقام هرچه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغت
اعتبار داشته اشاره بآن میشود **و باید دانست** که حبه و طسوج و قیراط و دانگ
بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر
از اجزای مثقالست و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار دانسته
با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر
اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف
مثقال که در اختلاف آن قلیلی قایلند و اختلاف هر یک در طی تحریر آن مذکور
میگردد **ارزه** بفارسی برنج نامند مراد از ارزه دو دانه خردل بر کیست **شعیره** دو ا
رزه است **حبه** از درهم عبارت از سدس ثمن است که یک جزو از چهل و هشت
جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد **طسوج**
از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد **قیراط** از درهم
دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه

باشد وانق بقدر سی دانگ گویند و آن از درهم دو قیراط است که سی و دوازده باشد و
از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد بونس دو قیراط مثقال است
نوات دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم فضی است غراما بغین معجمه از یکدا
نگ و نیم تا دو دانگ است عری بعین مهمله هفت وقیه است کرمنه شامی نزد
بعضی یک غراما و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه خرنوب از مطلق
آن مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی
باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است باقلاء اسکندریه نه قیراط
است باقلاء مصریه چهل و هشت جو متوسط است که یکدرهم باشد اوبو
لوس نزد بعضی یک دانگ مثقال است و نزد بعضی یک دانگ درهم و یوحنان بن
سرابیون گوید سه قیراط است اکسوبافن از مطلق او مراد هشت قیراط است
و هرگاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخم است و از شراب هیجده مثقال
و نیم و از عسل سه وقیه و ربع وقیه و ثمن وقیه درخم نزد اکثر یک مثقال و نزد
قلیلی یک درهم و دو درهم را معرب از آن دانسته اند جوزه از مطلق آن مراد دو درخم
است جوزه بنطه یک مثقال است جوزه ملکیه شش درخم است بندقه یک
درهم است و نزد بعضی یک مثقال ملعقه در ادویه مراد یک مثقال است و در
عسل چهار مثقال ساموثا بسین مهمله یک قیراط و نیم است اوبقوس وا دو وقیه
یک وقیه اند قیاسا دو و ان هفت مثقال اند قلجیادین بقول دیقوریدس
یک درخم و نیم است بوداد مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه
یک مثقال بوداد صغیر یکدرهم است جرجیر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقال
است و نزد بعضی یک ثلث حامای صغیر بحاء مهمله دو مثقال است حامای
کبیر سه مثقال است حمص سه درهم است خرمه بخاء مهمله و راء معجمه قریب
شش مثقال است و گویند قدریست که کف دست را مملو سازد خوما بخاء معجمه
یکدانگ و نیم مثقال است دینار یک مثقال و ثلث است کفا شش مثقال است
و آنرا قبضه نیز گویند ممبنا سه ربع اوقیه است وسبعون دو مثقال و نیم
اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم
است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید بخلاف اطبا چهار مثقال را

دانسته

دانسته اند ناطل و نیطل دو استار است و نزد خجندی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت
مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه وقیه
است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است طوله سه مثقال
و نیم و سه قیراط است فنطون کبیر سه وقیه است فنطون صغیر بوزن جوزه
ملکیه است که شش درخم است قواثوس از روغن دوازده درخم است و از شراب
یکوقیه و نیم و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش
دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و بر طسوج بیست و چهار و بحبه چهل و
حبه است و آن نود و شش شعیره و یک صد و نود و دو ارزه میشود درهم ناقص
که از درهم طبی مراد اوست عبارت از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است مثقال
صیرفی عبارت از درهم تام جدید با بیست مثقال طبی سه درهم ناقص و سه
سبع درهم است و آن شش دانگیست که دو بیست و چهل ارزه باشد و صد و بیست
شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت
از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی و
بنی و امثال آنست درهم شرعی سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دوم
در اوزان کبار رطل مراد از رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و
بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سرابیون
میگوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت برو
غن بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر ثمن زیاده است و رطل
مکی صد مثقال است و مدنی صد و بیست و چهار مثقال بوده است من
از مطلق آن مراد دو رطل است که بر وزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد
و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی یک
صد و شصت مثقال است من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال
باشد من مصری و شانزده اوقیه که یک صد و بیست مثقال باشد
من اسکندرانی سی اوقیه است من قطری بیست و دو اوقیه است و نزد
شیخ الرئیس یک صد و هشتاد مثقال قسط دو کاش ساهر مذکور است
که از روغن هیجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و

هشت رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقال است قسط انطالیقی یک صد و سی و
پنج مثقال است جومین شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دورق
دورق انطالیقی هشت جومین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد
مطلوب سه رطل است اثاب از عسل دو رطل و نیم و از روغن یکمن نیم است قوا
طولی هفت اوقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالبطون
صد و بیست و پنج رطل است جره مطلوب و بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل
چهل و هشت قسط است جره صغیره چهار قسط است جره انطالیقی چهل و
هشت قسط است جورق و جوتیفا هر یک سه رطل اند قفیز پیمانه است که بیست
و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه یک من و هفت ثمن
من است کیل سی و شش من است کیله سیصد درهم و کسری است مشربه
شش استار و ربع است مکوک سه کیل چهار است قنطار یک هزار و دویست
وقیه است و گویند آنمقدار رطلاست که پوست گاو از او پر شود مد پیمانه ایست
بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است
و هر رطل نه رطل امناء اوزان که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات کاه
بان رجوع میشود یکی من شاهی است و آن یکهزار و دویست مثقال است
و من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان شانزده مثقال
سیه عبارت از شانزده یک یکمن است و پنجاه عبارت از ثمن یک من و
پانزده نصف سیه است و او را در اصفهان دهنار گویند فصل سیوم
در تحویل اوزان بیعضی تحویل درهم بر مثقال طریق آنست که از دراهم نصف و
خمس را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که
پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف که بیست و پنج مثقال باشد و خمس
آن ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست تحویل
مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد
مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزائیم
چهل و اگر سه سبع چهل و دو را است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل
و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل ما دون درهم بما دون مثقال

باید بجبه

باید بجبه در آورد و ثمن او انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش
هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید بجبه حساب نمود
و آن سی و دو حبه زیاد محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت
حبه بوزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل ما دون
مثقال بما دون درهم و چون بدستور مذکور بحبه در آورند و بآن سبع آن افزا
یند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که دو قیراط و نیم
مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود
و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی
خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است مقدمه التحفه باب قسم اول در دستورات
جامع موسوم به تحفة المؤمنین در بیان اعمالیکه متعلق است با دویه مفرده و
آن مشتملست بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق
دویم در بیان دستورات استعمال ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند
آن طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان
ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بآن تعلق
دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق اول در تدابیر
ادویه مفرده و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در دستورات احراق
فصل دویم در تشویه و تحمیص و تغلیه فصل سیوم در غسل ادویه
فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح
بعضی از ادویه بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق
ادویه معینه باید دانست که احراق بجهت انتقال طبیعتاست پس اگر جسم به
نحوی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلا ترک نکند هر آینه مستتم الطبع خواهد
بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق قبل
میل بر برودت میکند و از غایت احراق که تجدد ماده برسد بالکلیه حدتش
زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد و از برودت میل بحرارت مینماید
و احتیاج باحراق یا بجهت کسر حدت آنچیز است مثل فلج و یا به
جهت تلطیف او است مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی و یا

بجهت دفع اجزای غریبه است مانند بوره و یا بجهت تقویه وسد منافذ است
و یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را
باهم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات حیوا
نات و حبر و صموغ را ادنی احراق کافیست و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد تا
از بعد از احراق شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس
و آن اسم آهک است و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سحق
نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم
از آنست که باحراق باشد یا بغیر و بکر احراق توتیا را باید بقدر نخود ریزه کرده در
کوزه بگل حکمت گرفته باشند و گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون
آید و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید بماند پس از آتش برآ
رند احراق زاجات بعد از آنکه زاجات را نرم صلابه کرده باشند در کوزه نوی مطین
بطین الحکمت کرده با سرپوشه دیگری گذاشته سر آنرا مستحکم نموده در آتش تند گذا
رند که سوخته و رنگش سرخ گردد احراق لبد و مرجان و کهربا و امثال آن هر یک را
بقدر باقلا ریزه کنند و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته یکشب در تنور یا در
تنورهای نان تاده روز دیگر برآورند احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه
هر یکرا بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا در بوطه گذارند و روی او را سفال
و یا بوطه دیگر پوشانیده سوراخی جهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش
تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر عمل نمایند
تا بحدی رسد که زود از هم بریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاص را
پهن و صفحه های باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه
قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیادتر
نباشد پس بر آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی
از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غش و هلاکت میگردد
و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شبح و امثال آن در ظرف مطین
کرده در تنور یا در تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق نمک باید
که بکار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن

وحوک

و حوک باز ایستد و اگر نمک را نجبه گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر شود و بعد سحق
خوبست احراق فولاد و آهن و مس هلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند و
آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال آنرا
صفحه های بسیار باریک کرده در آتش سرخ کرده در آب هلیلجات فرو برند تا شش
و بکار و هر چیز ثقیل آن در ته آب نشسته برداشته استعمال کنند و در احراق آهن
بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیاء مذکوره و سرب و قلعی را بدستور
مزبور چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر
است احراق نقره باید نقره را با سوهان ریزه کرده و آب نمک در ظرف آهنی با آتش
تند سوزانیده و هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند
و گویند چون نقره در بوطه که با نجم قلعی باشد باشد مکرر بگذارند بحدی میرسد
که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکماء هند آنست که چند بار صفائح رقیقه او را
بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوطه سفیداب
قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهن با نمک آب بسیار بجوشانند
تا نمک آب بتحلیل رفته پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تا مکلس گردد
تکلیس طلا حکماء هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار سرخ کرده در
آب نوشادر و نمک صاف نمایند و طلای بغش را چند دفعه گداخته در آن آب
و نمک صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته با نمک آب
بشویند و با ربع آن سرب سوهان زده در بوطه مرداسنگ آلوده بگذارند
پس با ثلث آن زیبق در ظرف چینی بسیار سایند و بر روی آتش گذاشته برهم زنند
تا زیبق از وی مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی
از آن بر روی آب بپاشند ملحق در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات
جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی منظور
نخواهد بود و ضرر مظنون است طریق دیگر که از سایر طریق بهتر و بعد از غسل
چیزی باقی نمی ماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت است آب آهک و
آب قلا و آب ملح الطعام را بحد علاقه صاف کنند و هر یک را علاحده بجوشانند
تا منعقد گردد پس دو جزو معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلا معقود

وبك جزو شمس برادة كرده وابا يكديكر بسيار بسايند و بايد در ظرف حرج وبروى
آتش سحق كنند وبعد از آن كه خوب كرم شده باشد وسحق يافته وسه روز در جای
نمناك بكذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشويه وسحق كنند وباز بجای نمناك
اعاده نمايند تا سه چهار مرتبه آنكاه در بوطه كرده محكم بكل آتش دهند كه بوطه
سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسايند وبآب كرم بجوشانند وبشويند تا ساير
اجزاء از شمس زايل كردد در آن وقت خشك كرده سحق واستعمال نمايند وحقير را
مظنون آنست كه اكر در حين تشويه وسحق تنقيه بعرق كوكرد وآبهای تند كنند
سريع الاثر كردد **احراق** بوره در ظرف سفال بروی اخكر كذارند تا بسوزد **احراق**
اقليميا در كوزه مطين يكشب در تنور يا در تون كذارند **احراق** خبث الحديد يعنی
آهن در آتش سرخ كرده تا هفت مرتبه در سركه تطفيه نمايند پس خشك كرده سحق
نمايند **احراق** سرمه سنك سرمه را صلايه نموده با پيه تازه خمير كرده بروی
اخكر چندان بكذارند كه شعله ودود آن برطرف شود **تكليس** پوست تخم مرغ و
زبد البحر وجز آن پوست تخم مرغ را بعد از آنكه مكرر بشويند وپردهای درون آنرا
جدا كنند ونرم كوبيده در كوزه مطين كرده در كوزه كری چندان بكذارند
كه مانند آهك سفيد كردد وكف دريا وسنك بحرا نيز احراق بدين دستور نمايند
مكر آنكه محتاج نشستن بآب نمك نيستند وپوست تخم مرغ كه جوجه برآورده باشد
جهت ادويه عين بهتر است **احراق** ابريشم وپشم وموی سر بعد از ريزه كردن
آنها بمقراض در ظرف سفال يا آهن كرده بروی آتش كذاشته چندان برهم زنند
كه قابل سحق كردد وپشم وموی سر را شرط است كه شسته وشانه كرده آنكاه ريزه
كنند **احراق** عود بايد عود را سوهان كرده در ظرف سفال كذاشته چندان در
آتش بماند كه زغال كردد **احراق** پوست كدو وحشايش وبرفود بدستور ابريشم
است وهركاه خواهند كه خاكستر آنرا استعمال نمايند بيشتر بايد آتش داد تا خا
كستر كردد **احراق** سلحفات سنك پشت شكافته احشای او را بيرون كرده در
كوزه مطين جای داده چندان در تون يا در تنور بكذارند كه سفيداب كردد **احراق**
خطاف بچه های پرستوك را بعد از ذبح از موی واحشا پاك كرده در كوزه مطين
با آتش تنور وتون بكذارند كه بسوزد **احراق** عقرب نر را كه علامت آن لاغری وضعيف

است در شيشه

است در شيشه مطين كرده يا در ظرف مس در آتش معتدل تون يا تنور يكشب بكذا
رند **احراق** ادويه جهت سنك مثانه بدستور احراق خطاف است **احراق** حيه كه جهت
خنازير معمول است مار خانكی سياه را زنده در كوزه مطين كرده در تون يا تنور
چندان بكذارند كه رطوبت اصلا در او نماند وقابل ساييدن كردد **احراق** سرطان
سرطان ماده نهری را سر واطراف را جدا كرده احشاء را اخراج نموده شكم او را با
خاكستر چوب تاك ونمك بشويند وبآب صاف مغسول نموده در كوزه مطين در
يك شب در تون معتدل بكذارند كه خاكستر كردد وعلامت مادكی خرچنك آنست
كه چون برپشت آن سوزنی فرو برند رطوبت سفيد ظاهر كردد وهركاه سرطان را در ظرف
مس بقلعی در وقتی كه آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت كزيدن سك ديوانه
از مجربات دانسته اند **احراق** سرطان بحری بدستور نهری است **احراق** قطران جهت سنو
نات در قدح مطين بطين الحكمة كرده چندان در آتش بكذارند كه بنصف ونسل برسد
مجوب باد بكی آغشته از هوا نكاه دارند تا خشك كردد والا باز اعادهٔ آتش كنند
زجاج يك جزو قلی را در چهار جزو آب حل كنند وشيشه سفيد صاف را بروی
كفكير آهنی كذاشته بروی آتش كذارند تا سرخ كردد ودر آب قلی فرو برند ومكرر
همين عمل كنند تا شيشه ريزه شود واز سوراخهای كفكير داخل آب كردد واكر بعد از
كف كير در آب قلا نيز مكرر فرو برند خوبست **فصل** دوم در دستورات تشويه
وتحميص وتقليه اكرچه الفاظ مذكوره مترادفند اما چنين معلوم ميكردد كه اكثر
آنچه كه بخمير يا كل كرفته يا در جوف چيزی كذاشته در آتش دفن كنند آنرا تشويه كويند
وهرچه بروغن وامثال آن يا بتنهائی زياده برشته كنند تقليه نامند وآنچه اندك آتش
دهند ويا در ظرف كرم كرده او را بو داده تحميص كويند **تشويه** انيسون ونمك وثمرة
الطرفا وامثال آن جهت سنونات وغيرها بايد آنچه را بعسل سرشته در ولنه لسته
لله را بكل كرفته در تنور معتدل يكشب كذارند **تشويه** اسفيل پياز عنصل را به
خمير كرفته در تنور به بالای آجری بكذارند تا خمير برشته شود **تشويه** سقمونيا محموده
را در جوف به يا سيب يا در پوست تخم مرغ كه آب برده وامثال آن كرده باشند و
اكر منعقد باشد يا به بتنهائی در پوست تخم مرغ كذاشته وخمير كرفته بروی آجری در آتش
نهند تا سقمونيا جوش بخورد مشوی كردد **تشويه** حب النيل كه بلغت هندی اسم حب

الملوک است وطریق حکماء هند بعد از مقشر کردن آن وبیرون آورده پوده درون قد
ری گل سرخ وکثیرا بالسویه وربع او اضافه نموده در لته نرمی بسته او را در خمیر گرفته بکنج
در آتش تشویه نمایند وپی کثیرا استعمال نباید نمود تشویه انزروت با شیر الاغ باید
خمیر کرده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور بیاویزند تا خشک شود واگر باز
دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب
تر میگردد تدبیر تشمیزج جهت ادویه عین وجراحات چشمک را در کیسه کرده در
سرگین الاغ واندکی کشنیز خشک ورازیانه در آب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون
آورده مقشر کنند واگر در جوف پیاز بدستور سفوف پیاز مشوی نمایند باعث زیادتی
نفوذ وتحلیل او میگردد تغلیه هلیله جهت سفوفات وغیرها دانه او را بیرون کرده
بکوبند وبآب به بجوشانند تا آنرا جذب نمایند پس با روغن زیتون چرب نموده
برشته کنند واحتیاط کنند تا نسوزد تغلیه عفص وامثال آن باید بروغن زیتون
چندان برشته کنند که مانوش شود وبلوط وغیره را بقدری که در قلی آن تغیر یابد
تحمیص بروزن دوا وبه جهت قبض عبارت از بو دادن آنچه است باید ظرف سفال یا
سنگ را در آتش گرم کرده از سر آتش برداشته ودوا مخصوص را دران ظرف کرده برهم
زنند مجدد یکدو آنچه آن ظاهر گردد فصل سیوم در غسل ادویه که تفصیل عبارت
از آنست وغسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تلطیف یا دفع حرارت مکتسبه نادیه
اشیای محرقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت وشادنج وشبیه احجار مانند زرنیخ
واقلیمیا وشنجرف باید آنچه را بسیار نرم سائیده ودرهاون کرده آب بر آن ریخته
باهستگی برهم زده تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته باهستگی در ظرف دیگر
ریخته ودرد او را باز سائیده وبدستور آب داخل باید کرد تا مجموع مثل غبار گشته
بر آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود بعد از آن روی ظرف را بپوشانند تا غبار ته
داخل نشود وته نشین کرد پس ته نشسته را خشک کرده استعمال نمایند غسل
دنک لاک را از چوب وخاشاک پاک کرده بسایند وربوند وادخوا جوشانیده
از آب او اندک داخل لاک کنند در حین سائیدن کرده از دلا بیرون کرده هرچه باقی
بدستور بآب مذکور سائیده همان عمل کنند وهرچه از دلاک شده در آب ته نشین
شده باشد خشک نموده استعمال نمایند غسل موم را دهان ودفت که در آتش
گداخته

گداخته شود باید چند بار گداخته در آب صاف نیم گرم بریخت تا گدورت آن ته
نشین گردد وآنچه بر روی آب بسته برداشتند وچون خواهند که روغن منکرج وکهنه
که طعم آن تند شده باشد تازه کنند آنرا تطفیه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با
یخ چندان برهم زنند که یخ آب شود پس روی آب بر دارند ویا گلاب نیز همین از تطفیه است
وهر گاه یخ وگلاب نباشد قوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان
دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح اذخر زنجبیل اذخر جوز بوا
از هر یک سه مثقال نیم کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس
صاف نموده یکرطل صبر را نرم سائیده با آب مزبور از دلا بگذارند وثفل را جدا
کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند وبعضی افسنتین بقدر
ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند دفع حرارت
آن بالکلیه میشود غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند
خیسانیده برهم زنند آنگاه بگذارند وته نشین او را خشک کنند غسل نوره
آهک را در ظرفی کرده آب برو ریخته برهم زنند وبگذارند که ته نشین شود پس آب
صاف از بریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهت
امراض حاده مرداسنگ را با مثل آن نمک نرم سائیده آنقدر آب بر او بریزند که
چهار انگشت بروی آب بایستد وهر روز سه بار برهم زنند تا یک هفته پس تجدید
آب کنند بدستور هر هفته تجدید آب کنند تا چهل ایام بعد از آن خشک نموده و
غسل شبح روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زنند وبآتش نرم بجوشانند پس از
آب نمک جدا کرده بآب صاف بسیار برهم زده بجوشانند وآب را از وجدا کنند
غسل سویق وامثال آن که از جو باشد هرگاه خواهند که در معده نرم شود و
نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او ریزند وبگذارند تا بر آید پس آب سرد بر او ریخته
بر دارند غسل لاجورد جهت ادویه عین وکتابت ونقاشی اما ادویه جهت عین
بدستور احجار کافیست وجهت آشامیدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه
باعث ضعف عمل میدانند واما جهت کتابت وامثال آن باید سنگ لاجورد را
سائیده وتصفیه بآب مازو نموده پس جوشانیده واندک روغن تازه زیتون
اضافه کرده بدستور احجار غسل داده ومکرر اعاده طبخ وغسل کنند تا مثل غبار

کرده و باد و غیره دیگر میشویند فصل چهارم در طریق اتخاذ و بعمل آوردن بعضی
ادویه که غرض بدالله که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باشد
اسم نامبرده اند بزی کوهی که چهار ساله باشد باید در اول فصلی که انگور رنگ
می اندازد باشد ذبح نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را در دو یک و
ظرف سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند
و روی آنرا از غبار بپوشانند مثل حریر و در آفتاب خشک نمایند و قدری یک
مثقال با آب کرفس کوهی یا شراب استعمال نمایند و هرگاه سنگ بهم نرسند
سفال نیز جایز است تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک و فیمی ازسین بلغت
اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلته گل
بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که بر آتش جوشد بدارند تا ذراریح کشته و برون
کرده آنگاه سائیده استعمال کنند تدبیر سلاحه آن بول بز کوهی است در مسکن
او جمع میشود باید آنرا در ظرف نوی کرده آنگاه سائیده از آب خار خسک و بول گاو
آمیخته او می برند که او را بپوشاند و در آفتاب یا در آتش گرم کرده دست مالیده و
صاف او را در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل
غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلی را بالسویه در بوته گداخته سرد
کنند و آنچه مانند کف بر روی آب باشد بردارند عمل عود مطرا که تطریه گویند
عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت
آن کم شود و بعد از آن مشک و عنبر را شسته را نرم سائیده عود را با آن چند بار
آغشته تا خشک گردد اتخاذ لب شیرم هرگاه تازه او بهم رسد که شیر از و گرفته
شود بدستور سایر بنوعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را
در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد پس آب او را جدا
کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر بجهت دفع یا بیدن موی مجرب است
و سایر ادخنه و دوده باید پاره‌های کندر در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته
فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای او معکوس نصب نمایند
و هر دودی که بر او جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را انسو
زانند و دوده بگیرند تا آنکه روغنها با فتیله سوخته دخان را جمع نمایند و ضبط

کنند اتخاذ

کنند اتخاذ سرکه هندی و بهی که بلغت هند کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا مهرا
گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بنهند و برند تا ترش شود و بهمین
طریق از سایر حبوبات سرکه ترتیب میتوان داد اتخاذ رب هلیله و ترید و امثال آن که قدری
اندکی از آن فعل قوی کنند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم خیسانیده و
بعد از آن دو سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک کرده و مادامی که در جرم
او طعمی باشد باز با آب گرم تازه خیسانیده و بدستور صاف کرده تا در جرم طعم آن نماند
دستور محلول کردن طلق باید در آتش سرخ کرده و در آب منطفی کرده بکوبند تا ریزه شود
پس اگر در کیسه کرباس مستحکمی کرده سنگ ریزها بقدر هندی اضافه نمایند و کیسه
بقوت تمام دست مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه
تراوش کند آنگاه تهنشین او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید که
ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آنرا خالی کرده از طلق مملو ساخته دهن انبوبه
بپاره‌های ترب مسدود کنند و در سرگین تازه سه روز گذارند پس مملو از آب
سفیدی مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهت اصلاح پوست افیون و غیره
افعال باید آب معصوره تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد
بنفشه خشک را خیسانند و چنانکه مذکور شد آب آنرا خشک کرده و هم چنین است
اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و این از تصرفات حقیر است و در نهایت خوبی عمل
آثار و قل مقدار شربت است و تطهیر آنها و در فصل پنجم در اصلاح ادویه و حفظ بعضی
از آن اصلاح دبق بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن
زیتون و امثال آن مخلوط نموده و سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است
اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغز دار یا
با مغزها بکوبند و بهتر این مغزها جهت دبق مغزها است بسیار مجرب است اصلاح بلادر
باید نه بلادر را قطع نموده با نیزی آهنی بسیار گرم او را بیفشانند تا عسل او جدا
شود با روغن گردگان پاک او بجوشانند و استعمال کنند و در ورم السنه و غیره که بقوت
بلادر داخل میشود باید جهت اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن کرده و
چرب نمایند تا دست را مجروح نکند اصلاح مازریون تازه بزرگ و ورق او را به
شبانروز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته

دوسایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و باکثیرا و روغن بادام شیرین
استعمال نمایند اصلاح شبرم باید نکوبیده یکشبانه روز در شیر خیسانیده و در عوض
آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هرگاه جهت اورام و سدد احشا و ماء اصفر
و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز و یکروز در آب کاسنی
و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض سهل استعمال
جایز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بنج شبیبی و بیخ شوکران که در غایت
پیوستند و با سمیت باشند باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر
خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم
کدو و روغن پسته یک هفته پرورده و اگر آنچیز حار باشد در روغنهای بارد و
بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند
طریق دیگر که معمول حقیر است و بسیار مشاهده نموده آنست که ادویه
مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا در عرق های مناسبه خیسانیده
باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده
ادویه آن معجون را با او بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال نمایند باید بعضی
از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب کند
آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه
بماند باید که محل قطع و مجرای او را بخیاطه محکم بست و در شیشه که عسل در او
پوشانند انداخته نگاه داشت دستور حفظ پیه و مغز حیوانات که متعفن نگردد
باید بعسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتان پیچید
و در سایه آویخت و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نگردد دستور
حفظ سایر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقاء آن باشد مثل کافور
و فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنیات را
با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند
و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند و یا در ظرف فرنج و مجموع اوراق
و بیخها و گلها را در جائی نمناک و آفتاب نشد دور باید داشت و ظرف قلعی بهر
جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است طریق دویم در دو

دادن استعمال

دادن استعمال بعضی ادویه طریق استعمال چوب چینی و آن بچندین نهج است یکی با
تغریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق
قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بی بدل است و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگر
نقوع و حلوا و سفوف اوست و هر یک مذکور میشود و مخفی نماناد که اکثر مجربین
دسبک است دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه
حقیر نیز دیده که مختص از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج
و بعضی امراض مضر دانسته اند عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه
محرور المزاج را تغریق و استعمال شیرینیها و ادویه حاره مضر است و مبرود را تبرید
و کثرت آب با قلت چوب چینی و صاحب سدد احشا را جرم آن و نخوردن نمک را از
دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی
و ادویه حاره بافراط و الا دفع او در پس اکثر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولاست و
الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او با تغریق چنانست که بعد از تنقیه بدن
هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را نیم کوب و با دیگ و وقف کرده با یک من و نیم
بوزن شاه که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا مس
سفید قلعی که دهن او را محکم گرفته باشند بآتش نرم بجوشانند تا بنصف رسند
پس بروی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن
بگشایند تا بخار او به بدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث
غشی و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله آب او را در آنوقت بیمار گرم بنوشد
پس خود را بلباس پیچیده استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا باید
بسیار نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند و بعضی گرم با
نبات و بعضی بنبات و قدری را بجای آب و قدری را طعام با او طبخ نمایند
و باید اصلا آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند
روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بحسب مزاجی
بنوشند و قبل از یک هفته البته باید آب نخورد و حمام نباید رفت و در اثنای
خوردن چینی بجهت ضروری حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هرچند
ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تغریق مراعات تنقیه و حالا

شرطست بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی و هرگاه علت
در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی
بدارند و چون خواهند که معلوم نمایند که آب بنصف رسیده باشد باید ثقبه
در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با آب چوب
چینی در دیگ ریخته چوبی باریک اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده و
بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان
رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش بیرون برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده
از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و به تجربه رسیده که چون بکمر ستاره
همه خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید که هر روز دیگ
چوب چینی را از لای و درد مطبوخ سابق پاک کرده هرچه مضمحل نشده و نگذشته
بسیار و سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که قوت آن منکسر نمی
و بعضی فرموده اند که یکبار باید جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر با تفل
سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد فقیر اگر آنرا بعد از فراغ خوردن
چوب چینی بجوشانند و بجای آب عرقهامدنی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه
بغایت نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه
و اکثر یک سال و متوسط شش ماه و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای
روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی بافراط
نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و
غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخواطر فاتر میرسد آنست که پرهیز موافق
علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را ترشیها نادر و بعضی از بقول بارده و
ترشیهای خفیف داده اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته
و بهترین اوقات استعمال چوب چینی مبرود المزاج را فصل بهار و محرور را اوا
سط فاتیز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن آن بموجبی است که
مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب را و تا نیم صد مثقال
کرده بنصف رسد و هم تا پنج چهار و یک شیرین آب را بنصف میرسانند و شرط

بدستوری

بدستوری است که مذکور شد از نخوردن آب و رفتن حمام و نکردن جماع و در این
دستور اصلا هیچ ضرری در هیچ مزاجی مظنون نیست و اقل مقدار او و کثرت این
کمی و زیادتی آب بحسب هر مزاج و علتی متفاوتست و کلیه باید دانست در آب
شرب را اصلا آب نخورند پس اگر آب بسیار میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر
خواهش کنند همه را زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف نماید و قوتش قوی تر
گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند
و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظمی است بجهت توافق امزجه دستور نقوع چینی
که بجهت محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال
نافع است و در فصل گرمی هوای موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت
مثقال باید سوهان نموده در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبانه
روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر بهم زنند پس صاف نموده بنوشند
هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز
و گل سرخ بالتسویه بقدر چوب چینی در گلاب یا در عرق نیلوفر یا عرق بید مشک
و عرق گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود
المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق بادیان و عرق بهار
و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با اشربه مناسبه هر امری بنوشند و هم
چنین هرگاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن بخیسانند و هر چه
بعد از سه روز صاف کرده باشد جرم آنرا در آب یا عرقی مناسب بقدر ضرورت
خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال
از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از نافه کنند اند یا نشاسته
با شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوائی ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد
دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی
قدر هر شیرینی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحبان
سده احشا مضر است و نفعی که منظور است در آب چینی است و آنست
که قدری معتدبه او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب

او ترتیب دهند و در معاجین عسل آن معجون را با آب و بقوام آورده و جرم او را القا
نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده و
بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بنکال آن رسیدند
و سفوفا و جهت رطوبت معده و اسهال بلغمی نافع است دستور آشامیدن
عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبه النار باسمین برکیست و چون مغربی
آن قوی‌تر است لهذا درین زمان آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف
شده است و یاسمین برنج این بلاد هیچ دارد اما باین مرتبه نیست موافق بارد
المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین نیست و طریق
استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بید
مشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق چوب
چینی بجوشانند تا آنها بثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و
ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز همین نهج
بیاشامند و بعضی زیاده ازین تجویز کرده‌اند و پرهیز بدستور نیست که در چوب
چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار بگذارند تا عفونت و تنقیه قبل از
شروع او لازم است و مجموع شصت مثقال را بعضی جوشانیده صاف نموده
در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده
سه حصه کرده سه روز بنوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد گردد
و هر روز جوشانیدن که سه روز خیسانیده باشند بهتر میداند و موافق
قاعده کلیه حکما سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب
مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است دستور
آشامیدن فادزهر در دو ماه اول بهار خورده و اول میزان بتر جای نازلست
و تنقیه بمسهلات و منضجات لازم است و چند روز نخود آب خورد و بغذاهای
لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و
در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده
سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات باید مشک بیا
شامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر آن یک مثقال و نیم رسد و

بعضی

و بعضی تا دو مثقال را جایز داشته‌اند و هر سال بقدر نیم دانگ و در مرطوب
المزاج یکدانگ زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل
از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و در روز قبل و یکهفته بعد از خوردن آن در
جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و
آسایش و تفریح لازم دانند و فادزهر و مروارید و ابسنک سماق لیسانید و باین
نسخه حب بسازند نبات شیر و مروارید از هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ
صندل سرخ و سفید از هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب و مشک
از هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده
ده بسرشند و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده
گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احتراق
مفرط اخلاط دانند والله اعلم دستور استعمال ماء الجبن جهت مواد محترقه
سوداوی و حدت و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه
و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است تر سرخ زاغ چشم را که از ولادت
او یک ماه گذشته باشد تعلیف با سفناج و کاهو و شاهتره و خبازی و فصیل
و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را اگر دو رطل باشد در
دیک پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و
یک مثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بهم
زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پنیر صاف نموده شب در جائی بگذارند که شبنم
نشین شود و در روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین افتیمون از ده مثقال تا
پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نمایند و نیم گرم کرده سه دفعه بنوشند و
فاصله مابین هر دفعه نیم ساعت تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت
تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است و امراض سودا
وی هر روز بآن استعمال نمایند و در دفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسب
آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و در روز مسهل
و دو روز قبل آن نخود آب و سایر ایام قلیه شوربا و شله پلاو و امثال آن تناول نمایند
و بعضی اطبا را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک

جوشانیدن کف گرفته استعمال نمایند و بجهت نشستن شب نباید گذاشت و
دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه
جهت امراض صفراوی و سدد استعمال نمایند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین
بزوری باده و معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و مبخر
و حلویات و ترشیهای شدید بالخصوص لازم است و هرگاه ترتیب محض مقصود باشد
شیرها با بزرها به دمله ترتیب داده آبها را بدون جوشانیدن با اشربه موافقه
بنوشند و هرگاه شیر بهم نرسد دو شیر گاو و جایز دانسته اند و هرگاه افتیمون با تمر
هندی با السوس و درماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بسیار نافع است
دستور آشامیدن شیر شتر و الاغ در تشخیصات در طی ذکر این مجملا مذکور شده
شیر شتر در استسقای لحمی و زقی و طبلی با بول و بغایت نافع و مسهل زرداب و
مفتح سدد جگر و سپرز و دافع ضیق النفس بارده است و ترد جمعی درجاره بعد بل
اکثر چون با قرصها و اشربه بارده بنوشند اول ربع رطل بنوشند و هر روز ده
درهم اضافه نمایند تا بحدی که بطبع گران نیاید زیاده کنند تا بجا رود از یک رطل کرده
بدو رطل رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم رطل شیر و بول شتر مخلوط
کرده ما دام که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و در دو ممکن
کردد و اطلاق فرماید و دوا و روغ طعم شیر ظاهر نکردد و در معده ترش نشود علامت
موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت دفع
تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب باو کنند و غذای
دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف شود یک روز
بنوشند و در دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک
قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت تبرید کاسنی و آورد جو و شبل
و کشوث و امثال آن نمایند و بجهت تسخین قاقله کر شود نامند و کنگر و درمنه و
کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن دستور آشامیدن آب شاهتره هرگاه بجهت
مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه بنوشند و جهت
تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب استعمال
کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه

بحسب حاجت

بحسب حاجت در هر صورت اضافه نمایند شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند
و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز یک شب گذاشته روز دیگر صاف
او را بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله
قبل از او بدو ساعت میل نمایند و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیله جات
و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب خیسانیده صاف نمایند و بنوشند
و غذا نخود آب و آش جو با شکر یا با تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور آشامیدن
آب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سدد جگر و عروق باید برگ
سنور شاهتره آب برگ او را گرفته چه جوشیدن قوت او را کم میکند و
شب گذاشته روز دیگر صاف او را از چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین
و شیرخشت و اشربه مناسبه آشامید و بجهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری
و ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیله جات زیاد کنند و صاحب
سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلوب
باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار طرزی تره کرده تا بیست مثقال او را در عرق کا
سنی خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده
کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد
مجرب است دستور آشامیدن آب برگ بید که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی
و سوداوی و صفراوی و دموی و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع
دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را
نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را شب گذا
روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با خمس آن شکر بنوشند دستور آشا
میدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاده و ترطیب
طب مزاج و دفع عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته در تنور یا تنور شب گذاشته
و روز دیگر کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود
مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین
و تمر هندی و هلیله جات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهت
لطافت دوام مزاج که صفراوی محترقه بسیار غالب باشد و مستحیل بصفرا میگردد

علیه در این چنان مزاج با مکثفات و ترشیها باید استعمال نمود دستور آشامیدن آب خیار
که در منافع مانند آب کدو است و مسخّن بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب
کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده زرد و ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفاء
حرارت خون و صفرا بتنهائی یا با شکر یا اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال
نمودن با ادویه مناسبه آن دستور آشامیدن کشوث که در اصفهان متعارف است
و آن قسمی از شربت دینار و سرکه و آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت
معده و جگر و رحم و دفع استسقا و جهت سده احشا و تبهای مرکبه بغایت نافع
و نسخه معموله مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تجربه مینماید پوست
بیخ رازیانه افسنتین تخم کاسنی رازیانه تخم خیار زه که بلغت اکلونه نامند تخم کشوث
گل کشوث تخم خربوزه کرمل از هریک سه مثقال بغیر تخم کشوث و گل
آن سایر اجزا را نیم کوب کرده در آب خیسانیده روز دیگر جوشانیده آب او را با شکر
نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره تخم خربوزه و تخم کاسنی
بنوشند و بعد از هر دو سه روز مسهل موافق علت خصوصا حب مسهل تناول
نمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از او از برنج و نان اجتناب کنند
که واجب است و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا
کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را با نود
مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس
با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است
طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل
صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست و مفرح اعضا و شدید
النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مرطوبین نافع و در تحلیل و ترطیب و تلطیف
فلزات قوی الاثر است و قندیل شیشه دامن فراخ باین صورت که چراغدان محاذی
لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر آن
زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در آن ظرف
رود و آن ظرف باید چینی مزجج باشد و قندیل اندک منحرف بیاویزند تا یک قطره
آن عرق نچکد و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف کرده بر

افروزند

برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچد مشتعل بعرق گردد و می باید شعله او بیرون نرسد و
پوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل
قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و ما بین چراغدان و ظرف تختها و چیزی باید
گذاشت که پای او عرق جمع کشته ملاقات ننماید مثل سنگ صلب و شیشه و تغلیق چینی
که معکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز نصب میتوان داد و اگر قندیل
نحاس نداشته باشد و تاب شعله نیاورد بیرون او را بگل حکمت می باید گرفت و چون
عرق مجتمع مخلوط بدود میگردد هرگاه خواهند که سیاهی او دفع شود عرق مزبور را در
قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازند باید کرد و انبیق را مستحکم
نموده با آتش خاکستر را بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است دستور گرفتن
عرقی که مسمی است بماء الحیوة از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب
و سکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویت اعضا
رئیسه و قوت هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد
و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش بالخاصیه در
جمیع امزجه است و بحرارت و یبوست شراب نیست و در دفع اکثر علل احشا بعید بلکه
قوی التاثیر است و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شربت
اجزای آن و حسن ترکیب و مستخرجات ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان
مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نمانده و نخواهد بود سنجد و زردک
هریک بوزن دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رندل کرده
و گل سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که ترکی طبلاق نامند
بهار نارنج گل سنجد از هریک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک
شبلیزی والابرک و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا موکر دیشه والا کوبند هریک
هفتاد و پنج مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که در وقتی که عرق کشند
باید کوبیده مخلوط نموده مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع
آب تا شش من می باید با انجیر زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در خمی
کرده هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز
بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قوی تر میشود پس بدستور

گلاب عرق بکشند واگر عنبر بروغن پخته بندند بهتر است وروغن این عرق در غایت
خوبی وعطر به مشام میرسد وچون بعد از کشیدن عرق ثفل اورا با یکمن ونیم
شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج با نارنج با نارنجک بقدر
نیم من بار دیگر عرق بکشند همان تاثیر را ومربی است **عرق چوب چینی** جهت تقویت
اعضا وقوتها وتفریح وتلطیف اخلاط غلیظه فاعلیت کلیه آنست که اورا با دو مثل او از
مجموع گل گاوزبان وبادرنجبویه وگل سرخ ودارچینی در گلاب وامثال آن سه روز در
هفت مثل مجموع خیسانیده وعرق بکشند وثفل اورا بگیرند ودر عرق رازیانه وعرق
بهار نارنج بخیسانند وبدستور تقطیر نمایند وعرق رازیانه وبهار چهار مقابل ثفل
میباید **دستور گرفتن عرق نمک** گرم وخشک وملطف ومحلل ولطیف ومجفف رطوبات
ودر ترشی وتندی کمتر از عرق گوگرد وجالی ومفتح ومداومت او باعث لاغری بدن است
نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر کنند وقواعد
قرع وانبیق وکوره وسایر احکام آن در طریق پنجم مذکور است **دستور گرفتن**
روغن حبوبات مثل گندم وجو وشونیز وحلبه ونخود وامثال آن باید بعد از کوبیدن
حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین کرده نصب نمود **دستور گرفتن**
روغن عود وصندل واخشاب بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب وامثال
آن مانند روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن بادام وپسته وبان خیسانیده
در قرع بدستور مملو ومنکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب یا گلاب وامثال آن خیسانیده
بکشانند روغن کافی است ودر روغنها زیاده بر دو سه روز باشد بهتر است وچون
روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی وبوی دود آن زایل گردد بازای هر رطلی آب
صاف ویک وقیه مغز گردکان ونیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوش
انند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند وباز بدستور
عمل نمایند تا سه دفعه وزیاده بر آن **دستور گرفتن روغن خوشبو** مانند بنفشه
وبهار نارنج وسایر گلها باید بادام را مقشر نموده با بنفشه وبید مشک ومانند آن
در کیسه کرباس کرده بدست مالند وبعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک نمود
وباز در تازه آن چیز بدست مالید وتکرار عمل کرده تا حدی که چون بادام را ریزه کنند
اثر رنگ یا بوی آن چیز در جوف او ظاهر گردد بعد از آن خشک کرده بکوبند واندک آب

پاشیده

پاشیده بفشارند تا روغن جدا شود وهرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند روغن
او بغایت معطر شود وهم چنین با صندل وامثال آن میتوان ترتیب داد وبجای بادام
کنجد مقشر وپسته وفندق وامثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن عنبر** وحسن لبان
که بفارسی حسن لبه نامند وروغن مصطکی ومحل جمیع صموغ وآن بقدر مضاعف میشود
وآن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد وبر روی آتش باشد تا آب در او
جوشد ودیگری در میان آب بوده دوای مقصود را داشته باشد تا حرارت آب جوش
تا که آن دوا را در روغنی که در آن پیاله است حل شود وهم چنین است حل زفت وموم
مباری وامثال آنرا ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی گذاشته
پیاله را در آب جوشناک گذارند وبرهم زنند تا همه حل شود وهرگاه حل نفط وسیلان
عنبر وزفت وغیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل
گردد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** بدستور است که زرده تخم مرغ را در تابه بحدی بر
هم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند وطریقی که بقرع وانبیق گرفته
میشود در طریق پنجم مذکور است **دستور گرفتن روغن گوگرد** جهت درد مفاصل
ومواد بارده نافع ومحلل وملطف قوتست وصانع سطح ظاهر اولست بلون رابع
وگویند در اعمال بطریق پخته در حلی عظیم با روغن گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده ودر
ملح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تشقیر کنند تا دو چندان باشد
اورا جذب نماید پس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر افروزند واندک کج نگاه دارند تا روغن
از لوله کفچه در ظرف دیگر داخل شود وباید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در روی
شعله بدارند تا آسان بچکد **دستور گرفتن روغن فتیله** جهت تحلیل ریاح وتقویت
اعضای رئیسه ومعده نافع واز عطریات مشهور است بهار سنجد بهار نارنج نا
رنجک دواله صندل سفید دلشه والاحسن لبان سنبل الطیب پنج سنبل
که طیلاق کوبند عود قماری میعه سائله بهار انگور علف هندی سوسن توت
قاقله مشک بقدری که مقدور باشد در عرق بهار وگلاب وعرق صندل بقدر
یک چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند وبر دهن پخته عنبر بربندند وبر
قابل مشک قدری بپاشند **دستور گرفتن تیزاب فاروقی** که مستعمل ضرابها
است وجدا کننده طلا ونقره است که باهم مخلوط شده باشند چون گذاختند

بپوشند و باید که چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین بآتش نرم بجوشانند پس
قطعهٔ مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده پس بر مس ملصق
گردد و طلای تر نشین خالص میشود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد
و بهق و حکه و جوب غیر متفرغ و دفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق
پنجم بغایت مؤثر دانسته اند زاج لاذی که زاج سیاه باشد و آن چون اجزا را سیاه می
کند ازین جهت باین اسم نامیده اند و الازنگار و مایل بزردی و سبزی و بعضی سرخی
است دو جزو او را با یک جزو شورهٔ صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق
تقطیر کنند و با دو دیگ دیگ با خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و کوبند چون
در قرع زیبق بخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را
مکلس میسازد و مجرب است **طریق چهارم** در ساختن گل حکمت و ادویهٔ مصنوعه
صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف که تاب آتش آورند گل کوزه گری را که خاک
است کوبند باید از یک یک پاک کرده در آب حل کنند تا دقیق القوام گردد این اجزا را
بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند آجر کوبیده پخته
سرگین پخته اسب خبث الحدید را بخته گل خطمی موی بز مقراض کرده با آب
نمک طعام تر شند **نسخهٔ دیگر** که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است
موی مقراض کرده نمک طعام زنگار خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس از
هر یک یک جزو و گل پاکیزه دو جزو **نسخهٔ دیگر** که کثیر النافع است و مکرر بتجربه رسیده
خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک سحوق و خاکستر بخته با آب خمیر
کرده استعمال کرده نمایند **ساروج الحکمه** جهت شد وصل و غیره بغایت
مستحکم است و مؤلف کتاب هیکل که حاکم بالله باشد مستحکم ترین چیزها دانسته
اند خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و
حقیر بجای خون گوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی آب سرشته کرده و گاهی شیر و
بغایت مستحکم مشاهده نموده است از در شد وصل قدحین و قرع و انبیق نماید
سحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ پخته با آب سرشته و بدستور با سفیدی تخم
مرغ بسیار آزموده است و بدستور آهک آب ندیده را با زردهٔ تخم مرغ مستحکم
ترین اشیا است خصوصاً چون آهک با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده و بجای

سفیده

سفیدی تخم مرغ و زردهٔ آن شیر در جمیع مذکورات بدل میشود و سریشم نیز در
اتصال چینی شکسته و غیره از کسورات آن احجار و زجاج و غیرها بهترین است که
هرگاه صدمه با چیزی رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بآن منکسر نگردد
عمل شنجرف زیبق پاک هشت جزو گوگرد دو جزو باهم سائیده در شیشهٔ مطین
بطین الحکمه سه مرتبه مطین کرده بقدر یک نصف شیشه را مملو کنند باید کرده و دهن
شیشه را بساروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل حکمت نیز بگیرند و
در دیگ دیگ و خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر یک دو شبانه
روز یا زیاده از آن تا پنج روز دود تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و
کوزه شیشه را بیرون آورند و این را شنجرف مصری نامند **شنجرف** هندی را
سیماب و گوگرد را مساوی بسته و چون سی بار زیاده از آن سحق و اعادهٔ آتش
کنند و هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار پنج روز رسد ثابت گردد
و از اسرار مکتومه است **شنجرف** رومی سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو
بسایند و پنج جزو زنجفر سرخ اضافه نمایند و بدستوری که مذکور شد معمول دارند
شنجرف رمانی سیماب را با مثل آن راسخت سائیده بدستور بعمل آورند **عمل**
زنجار اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تر کنند گذارند و بایک
دیگر بسایند باید که بیخ مس از تندی سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه پاشیده
در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصناعه** یک جزو برادهٔ مس را با شب یمانی
و بورهٔ سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او بپوسته در ظرف مس با سرکه تر کنند گذا
و هر چه خشک شود باز با سرکه تر کنند **عمل راسخت** که عبارت از مس
سوخته است و سنج نامند و یک طریق آن در فصل احراق مذکور شد دستور
دیگر آن که مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بروی هم چیده و بقدر عشر
آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین او پاشیده و دهن دیگ را مستحکم
کرده یک هفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند
باید مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر او پاشیده در سرکه تطفیه نموده و بدستور
تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** با احراق و سر تغضیه میباشد اما
باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا در ...

ودر تنور احراق نمایند و بعد تنور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهن
برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در یک بار در کوزهٔ سفال مطین کرده یک
روز آتش در تحت او گذارند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید که
قدری سرکهٔ کهنه بر آن پاشیده و یک هفته بگذارند اما اسفیداج باید بر صفا
یح قلعی و سرب انگور را با دانه او کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک
گذاشت تا حل گردد یا صفحهٔ او را از سرب لخ کرده با انگور کوبیده در خم سرکه بیاویزند
و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع نگردد و هر چند یوم از سطح ظاهر او را بخراشند
باید گرفت و باز گذاشت تا همهٔ آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم
ظرفی نصب کنند تا هرچه از او بخته شود در آن ظرف جمع گردد عمل اباد و آن
سرب با کبریت را گویند که سوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل سرنج
و آن از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه
سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کرهٔ آتش نهاده
گذاشته و قدری نمک بر او پاشند با آهن و کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ شود و
هر چند آتش بیشتر دهند سرخ‌تر میشود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی
کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین‌تر شود
عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند
با آب نمک شست تا سیاهی آن زایل گردد پس به آب صاف غسل داده خشک نمایند
و با ربع او نوشادر در سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن نموده
در مکان نمناک دفن نمایند تا ده دوازده یوم مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم
دیگر که معمول اهل صناعت است صد مثقال برادهٔ حدید را با تنور مذکور
شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند
و هرگاه دود زرد ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود را فرو نشانند پس از او
انبیق را آتش تند کنند تا برادهٔ مکلس و زعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی
که معروف بدق الفار است و بفارسی دارشکنه نامند زیبق پاک نود مثقال
سم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در سائیدن آن نموده بعد تنور شنجرف
تصعید در شیشهٔ مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب گویند یک جزو

مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یک جزو زاج سیاه
و یک جزو دودهٔ روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان
کرده و بسیار باید برهم زد نجد که بسیار غلیظ شود پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند و اگر با
مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد لاینبغی رسید صاف نمایند بهتر است و دودهٔ روغن تخم
کتان و نفط و بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگراند و طریق گرفتن دوده را در فصل چهارم مذکور
شد و باید دوده را در کیسهٔ کاغذی پیچیده پر کرده کیسه را محکم گرفته در تنور خبازی
یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خبر تخته شود و بعد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ ملفوظ
کرده خالص گردد چربی با اندک چربی مفسد مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را
بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده
مثقال زاج سیاه را کوبیده در لتهٔ بسته در آن آب بدست مالیده لته را بیندازند و از
صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده
چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن در او ریخته برهم زنند و در روز در آفتاب گذارند و هرچند
مبالغه در برهم زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر کم
خواهند براق گردد ده مثقال نبات اضافه نمایند مداد یابس یک جزو دودهٔ روغن گرفته
یا دو چندان او زاج و مازو بوزن مجموع صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هرچند مبالغه
در کوفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال نمایند
عمل رامک آملهٔ مقشر یک جزو مازوی سبز نیم جزو غورهٔ خرما ربع جزو پوست انار مثل
آن و اگر غورهٔ خرما نباشد خرنوب بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند
و برهم زنند تا یکسان گردد پس نرم کوبیده سه روز با آب بجوشانند و برهم زنند تا یک
سان گردد پس زاج سیاه و سفید و صمغ هر یک ثمن جزو و عسل کف گرفته یک جزو و نیم با
او اضافه نمایند قرص بسازند و عمل سک مانند عمل رامک است بدون آمله و چون دو
دانگ مشک اضافه نمایند سک المسک نامند عمل زنگار قسمی از آن را با بول اطفال
قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که بول را در ظرف مس با دستهٔ مسی در آفتاب
چندان برهم زنند که منعقد گردد قسم دیگر کهنهٔ بسیار مانده بوده را اگر سرخ باشد
سه جزو و نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو سائیده با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد
گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی را اعتقاد

آنست که در آفتاب نگذارند و قسم اول از مکرمات و قسم آخر از مشهورات و معمول است
عمل سراشیم بیز که جوهر الصناعه نامند از خواص اوست که هر جنس را بآن وصل نمایند
و با او سرشته شد از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است بیز را ورق رقیق
کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده بیخته فرش نموده اوراق را پهلوی هم بچینند
و بر روی اوراق بیز را آهک بپاشند بقدر یک بند او را فرا گرفته بپوشانند و سنگ مسطح
دیگر بر روی آن گذاشته و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ بسیار اعلی و ثقیل
باشد تا درهم فشرده شود و اگر بکمال فشرده شد مخلوط با آهک گردد پس با آب شسته بدستور
فرش و لحاف از نمک بسیار نرم سائیده کرده در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی
و چربی که داشته باشد دفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از و ظاهر گردد با
آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی و سرخی در او نماند و کمال
او در عدم سرخی و چربی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت
احتیاج قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بهم زده و کف او را گرفته باشند
قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد
پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او اضافه نمایند و قدر آب آهک
بقدری باشد که چون چیزی را با و الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل
مرداسنگ سرب را گداخته سرنج با سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممزج شوند
و در ظرف کرده در سرکه انداخته و اگر خوب سوخته و ممزج شده باشد جدا نموده
با جو در آب بخیسانند و بجوشانند بحدی که مهرا شود و منشق گردد پس از جو جدا
کرده با هم وزن او نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب
دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام در او نماند و بعد از آن شسته استعمال نمایند
طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در لیثم(?) سفید پیچیده و با باقلا
بجوشانند تا باقلا مهرا گردد بدستور بجد بکر لیثم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد
سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل اطباست در قطع کردن و الجخ(?) کردن
زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق و سایر آثار و عمل کشنه که بعربی قد نامند مقوی
و سرایا و مفرح دل و دماغ و حواس و معتدل هوای وبائی و محرک باه است گل
سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حس لبه بالسویه نبات دو وزن همه

باقلیل

باقلیل مشک قرصها بسازند برمکی که در بخور بیزار گشته است عود قماری صندل
سفید هر یک یک جزو حس لبه دو جزو و نبات دو وزن ادویه صفت عبیر صندل
سفید سه جزو و بشنه(?) و الاتج(?) سنبل گل سرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود بهار نارنج
گل سنجد سعد نادجک(?) هر یک یک جزو مشک قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال
نمایند غالیه در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است طریق بخور از اصول صناعت
و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیست که بر بند بل قوای اجرام معدنی بعضی
بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیای نامند و علم طلسمات
که بآن دانسته شود کیفیت قوای فاعل عالیه با مفعول سافله تا فعل غریب از آن
حادث گردد و آنرا کیمیا نامند و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره
است از حیثیت تصرف ایشان که در فواعل علوی اند در فواعل سفلی و دعوات
و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عوالم جنیان و معرفت قدر و
منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بآن تصرف در خیال مقید کنند
تا احداث مثلات خیالیه کنند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است
و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن بیکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود
که از آن قوت فعل غریب صادر گردد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است
و از عالم قلب ماهیت میدانند و نزد بعضی از مجربان علوم ممکن الحصول و از عالم
تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب و فضه با نواع فلزات صحیح
المزاج دانسته اند و سایر امراض و بجهت اصلاح عمل هر یک تدابیر چند مقرر ساخته
اند و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که
نصف کلوخ جز اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر شکل خود باقی بود
و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال نافی این علم بوده و در اواخر رساله در حقیقت
این اثبات فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنست که ترکیب جزو صورتی ندارد و خالص
نمیتوان بود و این عملی در میان نیست و صاحبان معرفت از آن بری اند و ظاهر
آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قلب طیب اهل الله
اکثر مستحقین و مساکین و ارتباط بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و
اکرام منفصل منعام جل شانه صورت نه بندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و

هلاک شخص گردد چه این علم کلید خزاین از خزاین ملک الملوک است کو بیگانه باد
گاه عزت بران مطلع شود حکم دزدی دارد که کلید دزدید و عاقبت حال سارق چنین
درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بتجربه ملاحظه نسخه های هند و لندن و استادان(?)
ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این فن با
عمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات آن ممکن التصویر به تسطیر نیست و فی
الواقع اگر نسخه از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز
بیان کند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز
جمیع این علم بیک نسق می بود هر آینه رمزی نمی بود بلکه اصطلاح خاص بران صادق
می باید و اگر رسایل از تالیفات غیر عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه قطع نظر
اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل و خدمت عا
رفان و اینکه این قلیل البضاعت با عدم اطلاع بران ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده
سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت طبیب را در بعضی اوان ضروری شود و فدا
بیر بعضی از رفقا باعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است و چون در حین تالیف
تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسائل معتبره میشود و در این فن شده و بعضی از تدابیر راندیده(?)
بطریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات
مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر
اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عا
مل آن کنند و از مطالعه این مجموعه توانند لاف گزاف را آزموده و بتقریب معرکه آرای
بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را اندوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه
عقد و خاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن حل سیوم در بیان
الات مخصوصه علم صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی آبها و تخمیر و سحق(?)
تبییض و سایر تدبیرات اجزا حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح
آن و آنچه بآن متعلق است عقد اول در قواعد قمریه عقد ثانی در قواعد شمسیه
عقد ثالث در قواعد مرادید(?) و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه حل اول
در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اکسیر است و اختلاف

بسیار

بسیار در آن واقع شده چه هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خوب جزو اعظم دانسته
تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر
عبارت از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد بعضی عبارت از زیبق
و نزد جمعی که آن از کبریت است و به تحقیق پیوسته که بر ارباب تدبیر و تبییض این دو اصل را فعل
تبییض و تحمیر را عمل بخیر است و شکی نیست که هر گاه اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد
و قبول صبغ کند و اصل حار را دفع اشتعال و تسوید شود دافع علل منطرقات میگر
دند لهذا جهت اصلاح آن و ترتیب النار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع
نموده اند و طریق تدبیر بیان کرده روح عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که حامل
قوه بوده و نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و آید مثل احراق و تخمیر و تجمید و تلیین
و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزاء لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی
بروح مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن جسد
عبارتست از اجزاء کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای
ارضیه بحد افراط در او غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس عبارت
است از جسمی که بحسب لطافت حد وسط بوده ما به الارتباط روح و جسد تواند شد
و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت کبریت احمر
عبارت از اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ می باشد و از علامت خاصه اوست
ورق شجر الطور موی سر انسان است اصل بارد زیبق است اصل حار کبریت
است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر که آنرا فضه است و او را اول نیز گویند
عطارد عبارت از روی توتیا که شبیه باشد و ثانی که آنرا از اوست و بعضی سیماب را
نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از اوست شمس ذهب است
و رابع که آن از اوست مریخ حدید است و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که در صلابت(?)
ابیض باشد و سادس که آنرا از اوست زحل سرب است و از سابع مراد اوست عقاب
نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است نوشادر آفتابی عبارت از
نوشادری است که با آب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نمو
ده باطراف ظرف نشیند ارض عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تشقیه(?) و تشویه(?)
و غیره بر او جاری سازند حجر اسود موی سر است صراف نمک طعام است [illegible]

شوره است **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن **تقطیر** عبارت
است از اخراج مائیه لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بجز علاقه باشد باید بشود
قرع و انبیق اما چه علاقه آنست که از لئیم فتیله سستی ساخته یک طرف او را در ظرف
مایعات گذارند و ظرف دیگر را در ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله
جذب کرده بظرف خالی آورد اما دستور قرع و انبیق آنست که اجزای مسحوقه را در قرع
مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره
را بگل حکمت اندوده و سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مایل و مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت یا آنکه
قرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افروزند در این صورت
اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع از شکستن
قرع‌اند و از شروط تقطیر آنست که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث
آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مادامیکه رطوبت کلی که قرع را با کوره اندوده
باشند رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با نیوبه انبیق محکم نموده قابله را در ظرفیکه آب داشته
باشد بگذارند تا تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و
در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن بغایت
نرم شرط است که بجلد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی باشد که
هرگاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز
گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آنچه مذکور شد **تصعید** از قواعد آن
توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی محاذی لب
قدح اسفل باشد و در شد و وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند
گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بدل جهد باید کرد و بنا
کوره در بلند و پستی متوسط باشد در سر زوایه قریب بلب او باشد مانند سر
میخی تا لخت قدح و اثقال بر آن زوایه نشینند و ثقل قدح باعث باز شدن شد و
وصل او نگردد و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند و بحد افراط نرسد
مگر در تصعید زیبق که آتش تند را شرط دانسته‌اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر
ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرطست که بموضع وصل قدحین شعله

نرسد

نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این بیت
که حقیر بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش
و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را بگشایند و از بخار
حاره آن اجتناب کنند و شرط دیگر مبالغه در سحق ادویه است و اگر تحت ظرف اسفل
مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب آنست چنانکه شکل اسال بحکی از آنست **تشویه**
مسمی از آن عبارت از تخسیق است و در مس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد
و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و
قسمی از آن عبارت از تغلیه است که بعد از سحق ادویه و تصفیه با آبهای مخصوصه قدح
تشویه را بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت
آن بتدریج زایل گردد و شرطست که حرارت آتش بحدی باشد که ادویه دود نکند
و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود
که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارت از نرم ساختن اجزای اکسیر است بحدیکه مانند موم
بگدازد و بر روی صفحه تفته منطفی گشته دود نکند و شروط آن تکرار تصفیه و تشویه و
سحق بلیغ است با آتش معتدل **تکلیس** عبارتست از سهولت تفریق اجزا بتدابیر
مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با آتش میشود و اختلاف شروط
آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند با آتش تندی که چند روزی مستمر باشد
مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** از سیلان اجزای جامده
و آن از مداومت و هوای رطب مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر با نمک
شد مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد **عقد** عبارتست از جمعیت و اتصال اجزاء
آن ضد حل است و بیبوست و حرارت و با برودت و بیبوست صورت پذیر است
تعفین عبارتست از تغیر اجزا در زبل و امثال آن و شرطست که وسعت
جای تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل گردد
و باید بعد از هر هفته بحد بله بدل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید یکروز
قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر
ظرف را بگذارند و اگر در چاه نیز زبل بکند بگر ترتیب دهند بهتر است تا روزی که
تغیر زبل گردد باید داد و نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعده حل**

یکی آنست که بتعفین محلول کردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده
اند باید اجزای اکسیر را در دهان مزج سحق بلیغ نمود و از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر
اضافه کرده تا بقوام عسل غلیظ شود و بر روی آتش خاکستر دار تا روز و شبانه روز که گرمی خا
کستر بیک قرار باشد باید سحق نموده و با معجون کش نقره بر هم زده و هر چند خشک
شود از آن آب قطرات بر او ریخت تا دیگر اجزا تشبیه شود و در تشویه و سحق خشک کرده
پس مثل غبار ساییده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را به نمدی ببندند
و در چاه تعفین چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علا
مت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بی جرم مشاهده کردد و خلاف آن دلا
بر نقصان تدبیر اجزا خواهد داشت و یکی حل بند او نست که شیشه مذکور را در دیگ
دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل
با انبا کرده در ان پنهان بوده دهان او بالا باشد و باید که سرگین همیشه نمناک
باشد و هر گاه خشک شود آبی بر آن پاشید و دیگ اسفل پر آب و لبالب و متصل به تحت
دیگ اعلی بوده انبوبه از نی و غیر آن مابین هر دو دیگ تعبیه کرده بکل حکمت شد و صل
هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخارات
از سوراخهای دیگ اعلی به سرگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه
بریزند و دهان انبوبه را سد کنند تا مانع خروج بخارات آب باشد در این صورت
تا دو سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزای حار یابس از هوای
بارد و رطب حل میگردد نه از هوای حار و رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذا
رند که رطوبت در او تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است
و طریقش آنست که نوشادر را با ادویه مخصوصه باید بنهائی سائید و بر روی سنگ
مسطحی یا کاسه مزجج مسطح منبسط کنند و در زیر زمین نم دار در سردابها گذارند و
روی آن را بدستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود در این صورت باندک زمانی
محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را
به تکه قند بنمد مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل در طبقه بادی
خزانه حمام گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند
نمود **قاعده عقد** آنست که محلول را در فرع بلند کرده بر دهن فرع پاره از

شیشه

شیشه شکسته که مساوی لب فرع باشد یا چینی شکسته نصف کرده با آهک آب ندیده
و عنان مکلس یا لتویکه با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر
گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت فرع باشد و اطراف و بدستور آتش
زبل در تحت دیگ برافروزند که ملایم باشد و گرمی آن خاکستر بقدری باشد که در گلوی
فرع عرق محلول مشاهده کردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است پس
شیشه را شکسته معقود شبیه برف غلیظی ملاحظه کردد و چون در ظرف چینی گذا
شته بچیزی نازکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند باندک نسیمی منجمد میشود **حل بخور**
در بیان بعضی الات مخصوصه اهل صناعت **صفت حمام ماریه** دیگ عمیق پر کوزه
نصب نموده سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب نمایند
و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله او تا تحت آن ظرف بماند و سر
پوش دیگ را با الکه و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و
امثال آن برافروزند بحدیکه آب را بجوش نیارد و در بخار کند و هر گاه روزی یکبار یا به
دو روز یک دفعه سرپوش را برداشته آب گرم بقدریکه بتحلیل رفته باشد اضافه
نموده بدستور سرپوش را نصب نمایند و سنگ گرانی بر روی سرپوش گذارند تا
عرض دو سه هفته حل شود **صفت روباس** بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوت
بشکل بوته حفر کنند و از خاک سیاکی که عبارت از گرد بیست که بر روی کوزهای
داش کوزه گری می نشیند بعد از پر کردن موضع مغاک بخشک آن بمالند و هر چند
بیشتر بمالند حفظ سبوک بهتر میکند و ظرفیه و وسعت مغاک باید در چندان قدر
سبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کفاف روی
را با آلت آهنی جدا توان نمود و یک عدد انبوبه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ
و سرکج باشد بر این شکل در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار از یک
طرف باد یک از وسط انبوبه مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و در وعد دم در
بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید را در وسط
مغاک از قرق توانند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده برافرو
زند تا شعله از زجاج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکوره کردد و آنچه
در مغاک بریزند گداخته شود و سربی که بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند

باید سه حصه نمود و یک حصه را بجهت کداختن نقره باید اولا اضافه کرده و بعد از
ساعتی تتمه را با نمقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باز ایستند و کثافات
روی او را باید فعات دفع نمایند و سکون و سلوک علامت صافی و پاکی و عدم
کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم کداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر
نقره دانند **صفت خلاص** آجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف
او را با آتش منعقد کرده باشند دو جزو کل شوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو
کل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با آب خمیری کنند
و کوزه را تا نصف از آن دو خمیر طلای مغشوش را ریزه کرده در آن کل فرو برند و قدری
از آن کل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را با کل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را
بکل کرفته بعد از خشک شدن کل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذا
رند و هرکاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا بحدی نرمی و رنکینی که مطلوب
باشد بشکنند و ناصافی دفع کرده **صفت قالب** کلس البیض را چون بسرکه حل
و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نکردد مکر آنکه باز در سرکه کذارند و در زیل حل کنند
تخلیص ذهب مغشوش قرعبر ابنصف بسطبر انکشتی بکل حکمت بکیرند و طلای
مغشوش را خورد کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی
آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف چینی تختی
صفایح مس در آن افکنده در بنوقت انچه از نقره یا مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده
بر مس ملاصق میکردد و طلای صاف در تخت ظرف جمع میکردد و هرچه از سایر منطر
قات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیوم مذکور
میشود **حل چهارم** در کرفتن بعضی از آبها و تدابیر اجزاء و تبییض و تجمیر بعضی از آن
صفت میاه از آن جمله ایست که رفع شعله کبریت کند و خالص کرداند و در عمل شنجرف
جزو اعظم و عمده است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را لجاج
سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند وکل و قلی را
با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تنقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر
و انزروت از هر یک یک جزو در سرکه حل نمایند و قلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک
ده جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر نمایند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را بجد اسحق نموده

اعادة

اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه و در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بی عدیل
دانسته اند **آب دیکر** که تنقیه شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی
از مجربات شمرده اند براده حدید و براده نحاس که ممزوج بیکدیکر نموده زعفران ترتیب
دهند و آن زعفرانرا با سرکه تقطیر کنند و چند بار در مقطر نموده مکرر از تقطیر کنند
و نوع اکثر مقطر مکرر و زعفران الحدید با سرکه تا قل مشتری است **آب دیکر** زاج زرد را
با سه چندان او سرکه تقطیر کنند بجهت تکلیس کبریت و زیبق و رصاص بجهت تشمیع بی عدیل
و باید مکرر بان تنقیه و سحق نمایند **آب دیکر** بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی
تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه
تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه او سلخ معادن و الحاق و
صبغ آن بتشریف از مجربات دانسته اند **ایضا** کبریت را با ده وزن او آب اثل تنقیه نموده
هفت بار تقطیر کنند اول را بلون رابع سازد **ایضا** پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست
انار و مورد هر یک یک جزو تقطیر نمایند عقد هارب نماید **ایضا** کوشت حلزون را
با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند
در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند **دهن البیض** چون
قلی را در سرکه حل نموده بجر علاقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم
مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده
روغن بکیرند در تطهیر اجساد و نقل معادن بی عدیل و چون اصل جاد را با آن حل کنند
اصل باد را ثابت کند و اکر نوشادر ثابت باشد قویتر است **آب دیکر** چون بید
انجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلول تقطیر کنند و سادس را بمرتبه اول رساند
مجرب دانسته اند **آب دیکر** مسمی بماء الاحمر است و در تجمیر اکاسیر مستعمل است
سه وقیه زاج زرد لاجورد نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه
کرده یا در ظرف مطین مزج کرده بر روی آتش بسیار نرم کذارند تا سرکه رنکین شود
پس بجر علاقه صاف نموده با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب
یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار کرم یا در خاکستر کرم
یک روز تمام کذارند پس بجر علاقه صاف نموده استعمال نمایند **آب دیکر** مسمی بماء
الملح است و تنقیه آن باعث سفیدی کبریت و زیبق است و موجب جریان و تکلیس

وتکلیس طلق وزیبق است نمک طعام وشب یمانی ونوشادر بالسویه نرم سایند
تقطیر نمایند **آب دیگر** مسمی بماء المریخ است تنقیه آن تا ده بار وده وزن آن عبد
مصعد را ثابت وجاری کند وچون زیبق عبیط را بآن طبخ دهند عقد نماید بل جوهر زعفران
الحدید را باده جزو نوشادر ونیم جزو ملح القلی ونیم جزو زاج زرد محلول کرده سرکه صاف
او را با آتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه نشند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند **آب
دیگر** مسمی بدهن لا یحترق است ودر تثبیت اجزا واجساد وثبات ارواح بیعدیل است
ودر عمل قمری وشمسی مستعمل است کلس البیض را باده وزن او نوشادر مطبوخ معقود
سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین کرده شد ووصل نموده باشند یکشبانروز در آتش کنند
با ابسر کرم نم کرده در ظرفی کنند که چون نیم بوشی بپوشند فضائی در او نماند ومصعد
نشود ووصل را محکم کرده بر آتش گذارند بحدی که ظرف در دو ساعت سرخ شود پس اخراج
نموده بوزن در آورده هرچه کم شده باشد نوشادر اضافه نمایند وبدستور در آتش
گذارند تا سه بار واگر بجای آتش زبل در تنور حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سایند
ودر مکان نم دار حل کنند ومحلول را تقطیر نموده ثفل او را بقدر نصف او نوشادر
اضافه نموده با آتش گذاشته سحق نموده بدستور حل کنند وتقطیر نمایند بعد از آن ثفل
او را با مقطر اول وثانی سایند بار سوم حل کنند ومحلول را تقطیر نمایند تمام مقطر گردد
تدبیر خاص زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید در آب حل نموده وصاف او را
بجرعه امتحد کرده بجوشانند تا غلیظ ومنجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند وشبوب
واملاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر** جهت عمل قمری بالسویه با ملح
مانند ملح القلی وملح اندرانی تصعید کنند ودر عمل شمسی با زعفران الحدید وبازنجار
وانجارود امجمع کنند **تدبیر ثبات ملح** نمک طعام را سایند در کوزه کرده در کوزه کوزه
گری بگذارند مادامی که بوزن در آرند ونقصان دور باشد باید اعاده آتش بسیار
نند نمود وعلامت ثبات او آنست که نقصان در وزن او محسوس نگردد واحراق او
چنانست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد **تدبیر حل**
املاح وشبوب وبوره وتنکار وشوره وزبد البحر وزاجات را باید نرم سایند ودر
مثانه گاو ویا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم او بخته به بخار
آب حل نمایند **تدبیر ثبات نوشادر** پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد
سایند

سایند با آتش نرم تشویه کنند ودر حین تشویه سحق بلیغ نمایند وبدستور یک جزو دیگر
نوشادر را اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس به
نداوه حل کنند وبعد از حل منجمد شود سایند مستعمل نمایند ودر بین وقت در حل
طلق وسایر اعمال عجیب الاثر است وچون عقاب با آب جبر مجرب وبعد از آن طبخ دهند
ثابت گردد **تجمیر نوشادر** چون نوشادر صاف سفید را با اشنان وزاج زرد لاری
وعشر آن زنگار تصعید کنند مجمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با
قطرات سرکه بسایند تا نابدید گردد وظرف را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد
با آهک کرد در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز ماند باید گذاشت تا
رطوبت سرکه رفع شود وبا آهسته حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد پس با آب
شسته با عشر آن شوره بدستور با سرکه سایند شوره را اشستن از آن رفع نمود
دانی تنقیه گویند واین عمل باعث پاکی ورفع سیاهی عبد میگردد پس با نصف او
نوشادر ونصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش ولحاف نموده تصعید
کنند ومصعد او را بدستور با اجزاء مذکوره سایند اعاده تصعید نمایند تا ثابت
تا مانند الماس معقود گردد واکثر تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیاء مخصوص
جهت ثبات تدبیر نمایند وتصعید سه مرتبه جهت ممازجت با سایر ارکان در کثیر
امور قوی کافیست اما تخمیر عبد چنانست که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن
کبریت اصفر وربع زاج زرد معقود مصفی وثمن او نوشادر مجمر سحق بلیغ نموده با فرش
نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند ودر هر تصعید تجدید اجزای
مذکوره کنند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد واین در امور شمسی شرط است
وتمام آتش این تصعیدات را نرم تر باید کرد تا باعث احتراق وسیاهی کبریت
نشود اما تدبیر تکلیس زیبق آنست که بعد از تصعید آن در فرع مطین کنند ویک
وزن ونیم آن تیزاب فاروقی که در طریق سیوم مذکور شد بنه پنج در فرع ریزند
که باعث شکست فرع نگردد وهرگاه زیبق از آن بجوش آید ودود ظاهر گردد
قطرات بول بقدر دو سه مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس زیبق را او
استوار کرده وبخاکستر گرم چنانکه در فاعل تقطیر مایعات حاره مذکور شد
تقطیر نمایند وچون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده نمایند و

واین امر بجهت سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوص تصعید نمایند
و تصعید نیزاب مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت موثر است و دستور آنست
که برادهٔ حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه تا سیاهی آن زایل گردد در قرع
مطین کرده هم وزن او نیزاب مذکوره را بتدریج بریزند و قرع جوش درو دارد انبیق بر او
کنند و بدستور تقطیر تمامی نیزاب نمایند و بعد از آن با آتش تند برادهٔ مذکور زعفران
میشود و اما تدبیر عقد قمر آنست که آب صاف و آب لیموی تند را با الماس صغیر در مغرفهٔ
آهنی کرده یک جزو عید را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده
سه دفعه بریزند و هر دفعه دو ساعت بجوشانند چون خواهد از جوشیدن کم شود باقی
بر وقف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد تهنشین را در لگن ریخته
با آب بشویند و منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده
از آن بقدر یکدو را بپوشانند بران و بخنند در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هر چه
توتیا بران مخلوط شده باشد بتدریج دفع گردد و ما دامیکه آب نوشادر سرخ و کبود
باشد تجدید باید نمود و این عمل مجربست عقد دیگر قرع مصفی را در بوته کنند که
فرش و لحاف او سفیدآب باشد و سر بوته را بغایت استحکام شد وصل نموده در آتش
گذارند بدستوری که تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقوده میگردد
مجربست و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا هر گاه اندرون او را بگل بوته
اندوده باشند عقد دیگر پوست انار ترش و پیه او را کوبیده زعفران الحدید
با آب مصعود آن بسیار بسایند تا خوب حل شود پس قرع مصفی را در بوته مس یا
آهنی کرده از این محلول در آن بریزند و شد وصل بوته نموده با آتش نرم طبخ دهند
یا در تنور گرم گذارند تا منعقد گردد و از آنها که عقد قمر نماید مذکور شد و چون
نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن که گوگرد را مکلس نموده ده جزو قمر را عقد
نماید و مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالتسویه با دو چندان هر دو چند
سرخ مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از آن اندکی زرنیخ الحاق نمایند قمر در زند گردد و با
عدم انعقاد قایم النار گردد تدبیر کبریت اما تبییض آن بدینسان است که یک جزو کبریت را
با هشت جزو روغن کنجد با آتش نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شود
و روغن سرخ گردد و نیز مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش بریزند

مزبور تصفیه

مزبور تصفیه کنند و سه بار بطریق مزبور تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر
با یک جزو کبریت سحق نموده با آب تر کرده بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین
تا سه ساعت در آتشی مثل آتش تنور گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعادهٔ
عمل نمایند تا بحدی که بر صفحهٔ تفته دود نکند و ابخره باد دود و هر چه با نمک سفید کنند
خواص نمیباشد طریق دیگر شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان
نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور
نوشادر محلول در بادنجان همین اثر دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ ورقی برافه را یک جزو
با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق
کرده و ربع آن سرکه و نیم وزن روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل
نمایند و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود
و بچوبی حرکت دهند تا دفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد نمایند و آتش را نرم تا بحدی
تا اجزای او در جوهر زرنیخ واقع شود منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش بر ظرف
کرده بتدریج دود میکنند تا دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تسویه مراعات کنند که
نگردد و بعد از دفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیهٔ چربی زایل گردد
انگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین با فرع بلند گرده مطین تصعید با آتش بسیار کنند
که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید شود و اگر جوهر
آن سیاهی باشد با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد با پیه سرشته بدستور تشویه
آتش نرم کنند و بعد از تشویه با آب ملح القلی طبخ دهند و مکرر بشویند تا دفع نمک شود
و اگر با موم بالتسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او
میشود و علامت تصفیهٔ او در دود نکردن در آتش است و تصحیح کرده اند که نهایت یک جزو
او بر بیست جزو نقره منقی طرح میشود و از تکرار سبک و زنش نقصان نمی پذیرد حل
پنجم در خواص فلزات واعمال آن در تنقیهٔ قمر چیزی بهتر از نمک طعام نیست و بوره باعث
سرعت ذوب او ست و با دهنه باطلی است و خالص مکلس او با اجزای مناسب اکسیر
بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس او آنست که برادهٔ
او را در نیزاب فاروقی انداخته تا حل شود پس از نیزاب جدا کرده باندک رطوبت
نیزابی که با او باشد با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوته با آتش قتال سرخ کنند و

وهرچند دوام آتش بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس بآب صاف بشویند
تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو آن با سه جزو فرار یخص سایند
ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره که گرم باشد طلا کنند و بآتش نرم گذارند تا دفع فرار
شود مفضض کند و مجرب است و ملین غیر منطرقها و که مطرق گرداند گوشت غلیواج
و سایر لحوم است که آنرا با بوره قد یک کرده باشند پس غیر مطرق او را اگر گداخته قلعی
بران بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است
و شمس را نیز قریب بنرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع
سواد قمر اند و هرگاه بر او بمالند یا در آب او بجوشانند عطارد را از خواص اوست که چون
جزو کبریتی از و دفع شود سادس را باول رساند و مبیض او بعد جزو ملح جزوی نیم
بمرتبه سادس آرد و بهترین آنست که سایند در کفچه آهنی با روغن شیر خشت بقدری
که چهار انگشت بر روی او ایستد بر نهند و بجوشانند تا روغن بانتها رسد پس آتش را
تند کرده دهنیت را بالتمام بسوزانند مانند خاک سیاه گردد پس بآب نمک گرم بشو
یند و بعد از دفع دهنیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوره مطین یکشبانه روز در
تون با آتش شبیه بآن بگذارند پس بآب گرم بشویند تا نمک زایل شود بعد از آن با آتش نرم
کرده بالتسویه با مثل او نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش بگذارند و بشویند
و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه
بآن که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجرب اوست که جزو
سی جزو اول را برابع رساند و مجرا او با ماء الاحمر بالتسویه بست که عطارد مبیض را با آن
هر دفعه بقدر مبیض لتنفیه بر وی آتش نرمی کنند تا خشک شود پس سایند در ظرف
مزجج مطین یک شبانه روز بمثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده بار و چون رنگ
او عتابی تیره گردد علامت کمال او زهره کل ترشی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق
منقی زهره اند و دفع حرارت او میکند بعد از آنکه صفایح را تافته مکرر در او اندازند
و چون آبگینه و کلس البیض و نمک را بالتسویه سایند با سفیدی تخم حل کرده بر
صفحه آن طلای غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگذارند دفع سواد و حمره او بالکلیه
میشود و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالتسویه در پنج مثل آن
سرکه تند حل کنند و زهره تا چهار بار گداخته در آن ریزند با صفایح آنرا مکرر تابیده

دوان قروبی تا بحدیکه دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه اوست و چون با مغز گردکان
او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده بر او بمالند مفتت اوست و تخم بادنجان باعث
سرعت اوست و شوره رافع مختلطات آن چون بعد از گداز بر او اضافه کنند بدو شود
آب نمک لیس که در طبرستان برهیم نامند و آب قثاء الحمار جهت تنقیه جمیع معادن
بغایت مؤثر است و مبیض آن و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی سایند در
سرکه حل نمایند و نقره مذاب را با صفایح نقره در آن اندازند در ازاله سرخی
آن مجرب است و چون نحاس مذاب را بلفلف کنند سفید گردد و چون طرطیر را
با شوره سفید کنند در دفع سرخی مس و اصلاح نقره بی بدل است و آب خوب یعنی
با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است شمس چون از عقاب جزوی
و از ملح دو جزو فرش و لحاف صفایح بسازند و قبول نموده صفایح را بر روی هم چیده
بخلاص برند در مرتبه او نقصان در وزن شمس هم میرسد و چون هفت بار و زیاده
عمل نمایند یکی بوده از قمر دو و هرچند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه او
بند تا بمرتبه عظیم رسد و از شمس نیز همین اثر دارد و چون سرب را با آتش تند بسوزا
نند که سرخ شود و آنرا لتنفیه بآب زاج و قطرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده و
مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو براده شمس را
با نه جزو مقطر شعر در سه بار تقطیر نمایند مکلس گردد و بهترین او را بمرتبه رفیع
رساند لتنفیه و تشفیه براده اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب یمانی
و ملح هر یک جزوی با آب مورد و قلی بالتسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار
تشویه و تشقیه و دفن یکشبانه روز شرط است که در آتش باشد و بخاک گندم با
خاصیت حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست مریخ چون
بر صفایح دفنون او یا براده او دهنج الفار یا قلم مرقشیثا پاشیده بگذارند یا براده
او را ملح القلی یا زرنیخ یا دهنج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و
چون مکرر گداخته در حین گداز هلیله زرد و زبد البحر و پوست انار را اضافه نموده
در روغن بید انجیر یا آب بقلة الحمقا اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بد
شو و چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته او زنند تا مس از آن دفع شود
و در نرمی قریب بمشتری شود و گویند مجرا باطن قمر و ظاهر شمس است و صبغ

اورا از شمس قوی‌تر دانسته‌اند و چون زعفران او با آب‌های تند حل شود و عقد
کنند اول را رنگ رابع دهند و چون یک جزو او را با سه جزو مس بگذارند و مرجان
با آن ذوب نمایند و بر وباس بریزند تنج سرخ نماند و چون زعفران را با زنجار و زرنیخ
و شنجرف و روغن و روغن تخم مرغ و سریخ و ذهب الشعر و نوشادر سحق و تنقیه و تشویه
نمایند شمع گردد و چون زجاج و نوشادر را با التشویر با روغن زیتون سه شبانروز
حین ذوب او بخورد او دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون با سرکه و نوشادر
حل کنند و دوم مرتبه تنقیه شنجرف معلوم کنند شمع گردد و یکی بر بیست از اول طرح
و کوبند چون با آب معصور پوست انار بسایند او را حل میکنند بشرطیکه مدتی
در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد قمر نمایند از طیران باز دارد و ثابت
کرداند **مشتری** مبیض و منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ و بوره است که با التشویه
در آب حل کرده مذاب او را مکرر در آن دریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست
و بدستور روغن بادزهر منقی اوست و بدستور طلق مهر اوست چون با عمل مخصوص
با آن بگذارند و چون با فیروزه بگذارند و را بغایت صلب کند و بدستور هرچه نرم
باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی مبیض رافع صریر و سواد زمی اوست و هم
و چون صفایح را در دیک سفال کرده و مانند این حید بملح ثابت و کلس البیض
و کلس استخوان و زجاج شامی تلجیف کنند به نهجی که آن ظرف مملو گردد و سرپوش
او را مستحکم نموده یکشبانروز در آتش بسیار تند بگذارند در تنور فی سوط
و بی‌صریر و دیر بگداز گردد و چون سه جزو برادهٔ حدید را با یک جزو زرنیخ سائیده
بگذارند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو او را با دو جزو مشتری بگدازند
مذکور بگذارند و در بیاض و در نوع مانند قمر مشاهده نمایند **زحل** منقی یک
و مبیض او و مانند مشتری است و چون هفت بار گداخته در بول حمار تصفیه
کنند مستحکم گردد و چون تنکار را با سفیدی تخم نسر روز سحق متواتر کرده حبها ساخته
زحل گداخته مکرر بدان طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور یک جزو کبریت
و دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور هرگاه عقاب را مکرر بر او
طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرب دانسته‌اند و
اما مخمر او چنانست کرده خالص منقی او را با مثل او راسخت در بوته فرش و لحاف

نموده

نموده بگذارند و سه بار نجد بدفرش نمایند و لحاف بدستور بوزن آن نمایند و چون
مخمر مذکور را در دو باس مخروط در دو وزن او قمر دهند صبغ رابع دهد **طلق محلوب** او را
با مثل او و ملح القلی و نوشادر و ملح تر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن نارگیل کاوی با
التشویر بقطه سه شبانروز خمیر کرده در بوته با آتش تند بگذارند و بعد از گداز معقود او
مایل بزردی و ناصاف میباشد و چون او را با مثل او زیبق زایب که عبارت از جوهر
ساعد اوست بگذارند یک جزو او پنجاه جزو مشتری منقی در دو هرگاه محلوب او را در
کوزهٔ مطین کرده در کوزهٔ کوزه‌گری و مانند آن چندان بگذارند که مانند سفیداب گردد
پس سائیده در محل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن در تنور خبازی یکشبانروز
بیاویزند محلوب مذکور شبیه بشیر و صاف گردد و باید دهن ظرف را بگل قوی مسدود
نموده در تنور بیاویزند و کوبند نوشادر و ملح تر را با طلق محلوب بالتشویر سه بار تصعید
کنند منسبک گردد و سادس سه بار اول ملحق سازند **عقد اول در فواید قوی** مجربین
تصریح کرده‌اند که جمیع اکاسیر مبیض و شمع مخصوص قمر نیست مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض
و طلق محلول و قمر و مصعد و فضه و منکلس و قاعدهٔ کلی آن در امتزاج ارکان آنست که
بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را با بهای مخصوص تشویه و تنقیه و تجلیه نمایند که شمع
گردد پس شمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هرچند زیاده باشد مرتبه طرح
او می‌افزاید و ضعف مرتبهٔ سابق میرود از آنجمله عبد مصعد و یک جزو جوهر علم را باید با
یک جزو دهن محروق تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده و یکساعت تشویه را با آتش ملایم
نرم نموده و چون بخار او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود
نکند و بعد از خشکی و سردی آن با یک جزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا مساوی
ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحهٔ نافذ زهره نمایند هرگاه مانند
مانند موم گداخته صفحه را سفید بسازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان
ارکان او بالتشویر است پس محلل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده
مشتری منقی را گداخته یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد
برده جزو باید در حین تشویه بلافاصله بر هم زدن تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته
باشد و تنقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد **طریق دیگر** ده جزو و هیچ را با آب سیر
بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس هشت جزو عبد را با دو جزو برادهٔ قمر ملغم

کرده اضافه نموده و با سرکه بسیار نشد بسایند تا تا بدیکر روز و با شش جزو عقاب
صلایه نموده پس در ظرف آهنی کرده و بظرف مس ضخیم بپوشند و وصل در غایت
مبالغه نموده و در آتش زبل گوسفند و کاه و تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش
بمرتبه تصعید نباشد بلکه بمرتبه امتزاج کافی باشد و معقود نمود یکی بر هزار از زهره
منفی بدوزد و چون بار دیگر سحق نموده به آب سبزه و سرکه تشویر و تشقیه کنند و تکرار
عمل نمایند ثابت کردد و مطرح او زاجی شود و اگر عید ثابت و نوشادر مدبر و باز
مکلس ترتیب دهند یکی بر سی جزو طرح شود **ابیض کبریت مبیض** چون نوشادر
محلول عواص شود و اکسیر بیاض نحاس منفی و مشتری منفی است جزوی بر پنج جزو
طریق ذات المساکین مشتری مطهر را با عید بالتشویر ملغمه نمایند و هم او قیه شوره
سحق بلیغ کرده با بیاض البیض سرشته بند بر تهبیب دهند و خشک کنند و در قدر
منفی را که اخته باشد بازای هر پنج جزو مذاب یک جزو بند قرا اضافه نموده و با چوبی
بر هم زنند در رواط بریزند **عقد دوم** در قواعد شمسیه شمس مکلس را و نوشادر
محمر از هر یک جزوی شش جزو زنبق محمر با ماء الاحمر و سایر میاه حمره تشقیه و تشویر
کنند تا یک وزن آن سرد و حل و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر قنا طرح نما
یند **قاعده دیگر** شنجرف هندی معلوم را با آبهای که از زعفران الحدید و سایر
اجزا تقطیر کرده باشند بدستور تشویر و تشقیه نمایند تا مشمع گردد و یکی بر صد
از قنا طرح کنند **قاعده دیگر** حجر اسود بخفیف مفرغ را بقلیه طلی و زیاده
از آن یک روز در شراب فارعین باد و منفا طرح زعفران الحدید مذکور و بعد حجر و
کلسی از آن که او را فرو کبریته و حل کنند بار دیگر تا حجر منحل کردد پس بسوزند حجر کلس البیض
و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و نوشادری که از آن جمع
شود ضبط نمایند و شنجرف را سایند با قدر ثلث او مقطر مذکور و با آتش نرم
تشویر و سحق نموده تا یک وزن او تطعیم شود و اگر اولا نوشادر منفی را سایند و
بعد از آن در ظرف تشویر آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف المسد
المنفر یک شب در آتش خاکستر بسیار نرم کذارند و باز ید شود اعاده عمل نمایند
تا شنجرف مشمع کردد آنکاه عمل عقد نمایند یکی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری
و دویست از زحل و مشتری طرح میرود **قاعده دیگر** عید عبیط با مصعد

در مفرغه آهنی بر آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور
بران بریزند بحدی که او را بپوشاند و تشویر نمایند تا منعقد و شبیه بخاک سرخ کردد
و از آن معقود یکی بر صد از قمر با نحاس یا از دو بر طرح کنند و اگر عمل عقد نمایند یکی بر
ضعف اول و در حل و عقد دیگر ضعف سابق بود و هرگاه حل هر یک از این دو
قاعده عقد بهفت مرتبه برسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد
سیوم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل مروارید** مروارید را با صدف سفید صاف
بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب نارنج صاف بقدری که او را
بپوشاند اضافه نموده چهارده روز نهایت تا سی روز در سرکین نم بگذارند تا
حل شود و بقوام خمیر کردد و فراهم صعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه
کرده دستکش حریر بر دست کرده در کف دست بروی حریر مدور کنند و باید پوست
خالی با او برسد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده باشند در میان
رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد در هر یک از آن
عدد پنبه را در کبیره کرده و دانه ای خشک را تمام دهن عمل نمایند تا جلا بر دارد پس هر
عددی از آن خمیر آرد مبیض کرده بخورده مرغ دهند و بعد از دو ساعت مرغ را باید
خسته کرده ذبح نمایند و در شور بریان کرده حوصله او را شکافته بیرون آورده و
دانه های خمیر کرفته در شکم ماهی که خالی کرده باشند گذاشته در شور بریان کرده دانه را
نمایند بی   و اگر مروارید محلول را با سریشم بیضه جسپانند و بعد از خشک
آن بمثقب بیز میتوان سوراخ کرد و با سنباده جلا داد **عمل جلای لؤلؤ** چون مروارید
زرد شود یا ناصاف باشد در آب نارنج بجوشانند و سنباده نرمی بمالند از اسرار
و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد قمر مجرب است **عمل شادنج
عدسی** شادنج سفید و غیر احمر را با قدری دم الاخوین مثل غبار سایند با سریشم
بیضه سرشته و غالب شبیه بعدسی را نمایند و از مکنون است **عمل دانه های
رنگین** صدف با ذمهره را که قسمی از حلزونست باید سایند و شست و جهت
سبزی زنکار مصفر و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ و جهت سایر
الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چندان سحق نمایند که در
صلایه خشک شود پس با سریشم سرشته هرچه خواهند ترتیب دهند و بعد از

سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چوخ هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند
و با پنبه وا اندود کنند کرده دو سه روز نمانند تا جلا گیرد **عمل رنگ احجار** مثل یاقوت
و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشد قلیل زاج سیاه و سفید و زرد و زنگار فولاد دم
الاخوین پوست پیاز تلخ با التوبر باسرکه و بول اطفال یک روز تمام بسایند و بعد از خشک
شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته در زیر زبل تازه گذارند تا حل شود
و محلول شبیه بخون گردد پس یاقوت و امثال آنرا در قرع زجاج مطین کرده با آب مذکور
اغشته در آتش گذارند و قدحی بر سر قرع نصب کرده چندان آتش دهند که رنگ گیرد
دستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر با التوبر سائیده با سرکه سرشته با
هرچه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی بر آتش نرم گذا
رند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل
نگردد **رنگ کردن استخوان عاج و امثال آن** در ماست ترش و شیر یک شبانه
روز بگذارند تا نرم شود بجهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال
زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل روز و باید در ظرف مس
گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس
بیرون آورده سه روز در لاک بگذارند رنگ گیرد و اگر لاجوردی خواهند تا دوازده روز
هر روز اضافه شیر و ماست کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد
چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح تا
شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردد و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ
فرقی از ذهب ندارد سوای آنکه در رنگ با آتش سیاه میشود و اگر اصلاح او توانند
نمود کمال وست براده حدید با زنج بسیار نرم بسایند و با آب بشویند تا رفع
زنج بقدری شود آنگاه در بوته گذارند چون نرم یک مذوب رسد بقدر
نیم مثل و نحاس اضافه کرده بگذارند **عمل برنج و مشق** و آنرا روحی نیز گویند
رنگین تر از اقسام برنجهاست و شبیه بذهب میباشد مس اصفهان بسیار رقیق
کرده بقدر درهمی ریزه کرده و ربع آن روحی توتیا را نرم سائیده با شیره موم سرشته
قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته شیا
وصلب گردد پس با دو یکر سائیده و با ثلثان برنج خالص مسحوق آمیخته ریزهای مس را

باطلق

با او مخلوط کنند و با آتش بسیار تند بگذارند **عمل تذهیب که طلا عبارت از آنست** صفایح
رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملغم کنند پس مس و نقره و برنج را نیز
هندی مالیده چرک او را زایل نماید و بر روی آتش گذارده گرم شود ملغم را بآن بمالد
و باز بر روی آتش اندک زمانی بگذارد تا رفع سیماب شود رنگ ذهب ظاهر گردد
و اگر قبل از نطفه یک جزو روی توتیا با پنج جزو سیماب سائیده ملغم کنند و بر سطح اشیا
مذکوره مالیده با آتش رفع سیماب نمایند تا به مناب نطفه ذهب است پس اگر بعد از آن
نطلیه بملغم ذهب کنند بسیار رنگین میشود و چون یک جزو زاج اول و قناطر خالص آنرا
با مثل آن نوشادر با دو سه جزو عبد نمایند و نقره قناطر خالص نزاد در سه جزو عبد
بمالند تا حل شود و بدستور طلای مقصص کنند و چون قناطر را در قرع بگذارند
و نحاس را در آن بوته بیندازند بیچ بغلطانند و نوشادر بلا فاصله کم کم در بوته ریزند که دود
او بنحاس رسد و قابل جذب قناطر مذاب گردد و به موضعی که دود برسد مقصص
شده باشد دو دوده بقناطر بیالایند **عمل زرافشان** محتاج بالات نباشد و باید
سطح آهن و فولاد و امثال از اصفل کرده با آنکه مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقش
که خواهند کنند و بعد از خشکی آن در آتش نهایند اجزاء در آن نفوذ کنند پس جلا
دهند و از اسرار و مجربات است ورق طلا زنگار زعفران الحدید با التوبر سحق بلیغ کرده
با آب صمغ بقدری که بتوان استعمال نمود سرشته بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلول
با املاح مثل غبار سائیده بعسل مکرر رفع غلک نموده و با آب صمغ عربی حل کرده و
نقاشی بآن کنند در نمود بهتر از نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند
تاب مناب تذهیب بورق طلاست و با زنگار زمردی و با عصفر فستقی میشود
عمل کتاب چون بیخ وسمه را مقراض بخته یا صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام
مداد است **بدل از شنجرف** که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را
یکشبانه روز در آب بخیسانند پس اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا دو
صاف و جدا شود و آب اشنان سرخ و درخشنده بهم رسانند پس صاف لطیف
او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال نمایند **تدبیر آهن** که ماند آهن دیبا آهن و باید
آهن را با روغن کنجد اطفا نمایند و با دیگر نفته اطفای آن با آب کنند **حفظ الات**
آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را چرب کرده گذاشت تا رنگ بهم رساند و از آن

روغن و چوب چینی نیک گرفته تا لات حد یله هرگاه بمالند دیگر بهتر نیک بگیرد **قسم ثانی از دستور و دستوران جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر پنجاه** در بیان اعمالی که متعلق
با دویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای مفرده مداوا
عنوان نمود بنا بر آن موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرده و هر چند از مرکب
قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرت اجزا یا بنا
مثل ادخال چیزی که بدل قدر دوای مقصود باشد و یا مصلح باشد و یا معاون تقوی
و یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج الیه از دفع کراهت
طعم و حفظ قوت کیفیت از استعمال آن و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد
و از کبار ادویه باشد حذف نکند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هر چه مفسد
آن باشد داخل ننمایند مثل بلادر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است
و هر چه از ادویه که اکثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند
که فعل یکدیگر را مانع نشود مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت
علل و طبیعت اعضاء معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیات هر عضوی و خلطی و
فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه
اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی ضد دوای شدید القوه
اند و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خالص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل
المنفعه اند که زیاده از یک منفعت نداشته باشند و بعضی شریف الفعل و بعضی
مشترک النفع اند و با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضعف قوه ادویه
نافع اند پس در ترکیب شرطست که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف القوه
کثیر المنفعه قدر زیاد داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعه کمتر و آنچه در منافع
منفرد بوده و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد مثل بقدر مقصود
کنند و از آنچه قوه دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوای قوی کثیر
المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه قدر متوسط کنند و باید منظور در مراعات عضو
علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هرگاه عضو علیل بعید باشد
از دوای کثیر المنفعه شریف ضعیف القوه قدر را زیاد باید کرد و هرگاه عضو قریب
باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد

از مفردات معتدل نیز کمتر باید کرد **اما طریق دانش مزاج مرکبات آنست** که اجزای حاره و بارده
و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را
از اکثر وضع نموده باقی را بر سی عدد داده و بعد که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت
کنند و خارج قسمت درجه مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی که از زنجبیل که در دوم گرم و
خشک است و کندر در دوم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است
هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب
یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت
حاره و بارده و رطبه و یابسه و زنجبیل دو شربت که هر شربتی حکم مفرد دارد کندر
یک شربت بنفشه یک شربت بارده رطبه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اقل
که اجزای بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از یابسه باقی بماند
و چون پنج جزو را بر سی عدد داده شد که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند پس
خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اول درجه دوم گرم و خشک
خواهد بود و علی هذا القیاس **اما طریق دانش شربت مرکبات** که بعد از تحقیق وزن
عدد شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت آن به مجموع وزن مرکب چون
نسبت واحد بعدد شربات مثلا وزن مجموع آن سی درم باشد و عدد شربات مفر
دات ده چون واحد نسبت به ده که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که
وزن کل وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که سه درم است و اگر فرضا عدد شربات سی باشد
وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت
واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی اند بر بیست و چهار باب **باب
اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاق و ایارجات و مفرحات و جوارشات **باب
دوم** در حبوبات **باب سوم** در اقراص **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم**
در اشربه **باب ششم** در مربیات و بعضی از حلویات **باب هفتم** در لعوقات
باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مفتحات و مسکنات قی
باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در اکحال و شیافات و
ادویه عین **باب یازدهم** در ادهان و آنچه با آن متعلق است **باب دوازدهم** در
ذکر مرهمها و ضرورات و ما یتعلق بها **باب سیزدهم** در ضمادات و کمادات و

ونطولات وقطورات **باب چهاردهم** درسعوطات ولشوفات وعطوسات
وشمومات ولخلخ **باب پانزدهم** درحقنها وفتایل مسهله وفرزجات وحمولات
باب شانزدهم درخضابات وانچه موی را دراز کند وبرویاند ونرم کند ولسیه د
وانچه با ومتعلق باشد **باب هفدهم** درغسولات ومنقیات بشره ومحمرات ومسمنات
بدن ومهزلات **باب هیجدهم** درادویه کلف وبهق وبرص ووشم وغش
وبرش وخیلان وقلع آثار جلد **باب نوزدهم** درمضیقات فرج وملذذات جماع
وانچه مخصوص است بزنان ومسوحات قضیب **باب بیستم** درذکر خواص غریبه
وآثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا وحکما منقول است **باب بیست ویکم**
درذکر بعضی از ادویه معموله حکمای هند که بلغت ایشان رسابن نامند وانچه بدان متعلق
باب بیست ودوم درذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چارپایان است وازکتب بیطره
نقل شد **باب بیست وسیم** درقلع آثار رنگهای لباس ودفع چربی وامثال آن وانچه
بآن متعلق است **باب بیست وچهارم** دردستور معالجه طیور که بروزده نامند **باب**
اول ازقسم ثانی دستورات درمعاجین وآن مشتمل است برپنج فصل **فصل اول**
درتریاقات **فصل دوم** درایارجات **فصل سیوم** درجوارشات **فصل چهارم**
درمعاجین کبار وصغار وباهیه ومسهله **فصل پنجم** درمفرحات **فصل اول**
درتریاقات **تریاق کبیر** واورا تریاق فاروق وتریاق اکبر وتریاق هادی نامند
واندروماخس قدیم تالیف نموده وبعد ازهزار وصد وپنجاه سال اندروماخس ثانی
تکمیل آن نموده واجزای او برهفتاد رسید بغیر اقراص وجالینوس ده جزو او را کم کرده
وآن حب الغار وشیح جبلی ومصطکی ومقل وعود بلسان وعود هندی وافتیمون
واشق وسورنجان وبیخ کبر است **وبیخ الوقیش** تجویز نموده خصوصا داخل نکرده
حب الغار دراو شصت جزو دیگر مع حب الغار واقراص ووزن آن صحیح بودن نسخه هاست
کمذکور میشود ومتاخرین این هفت جزو را که عود هندی وافتیمون واشق وسو
رنجان وبیخ کبر ومصطکی ومقل ازدو است داخل نکرده اند وهریک تصرفی نموده
اند ودراوزان بعضی تغییر داده اند ومرحوم مغفور حکیم محمد باقر تاب ثراه بنفشه
وحاشا اضافه شصت وسه جزو نموده وبجای شراب وعرق مخلصه وبجای عسل
حاشا نموده وتغییر اوزان وتبدیل بعضی به نحویست که از نسخه آن مبرور مغفور

ظاهر میشود

ظاهر میشود وتریاق اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی وتا شصت
سال مثل سن کهولت ومثل سن پیری وازآن مثل سایر معاجین است قبل از
شانزده ماه نباید استعمال نمود واگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد
استعمال کنند بهتر است وباید جنب وحایض مس ظرف او نکنند وآن مفتح سدد
ومدر بول وحیض وشیر وعرق وپادزهر جمیع سموم ومقوی جمیع اعضا ومانع
عفونت اخلاط ودافع آن ومفرح ومنوم ومنقی وجاذب ومحلل ومخرج جنین است
وطریق ساختن وامتحان واستعمال نمودن وقدر شربتش بجهت هر امری مذکور
میشود **صفت آن** قرص اسقیل چهل وهشت مثقال قرص افعی قرص اندرو
خورون فلفل سیاه افیون از هریک بیست وچهار مثقال دارچینی دو درهم
تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس اسمانجونی غاریقون رب سوس دهن
بلسان از هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلون فوتنج فراسیون
اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دارفلفل مشک طرامشیع قفاع کندر اذخر
فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب از هریک شش مثقال
لبنی بورکرفس سیالیوس جوف نانخواه کادریوس کمافیطوس عصاره هوفسطیدا
س سنبل رومی ساذج هندی خنطیانا وازبانج طین مختوم فلقدیس محرق حما
مادج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی فرپیمان انیسون موقراقما فقیا
سکبینج ازهریک چهار مثقال دوقوقته قفرالیهود جاوشیر قنطوریون دقیق
زراوند طویل جندبیدستر ازهریک دو مثقال واوزان تند وانی دیگر که در نسخه
اندروماخس ثانی است بموجبی است که مذکور شد وعدد اجزا بغیر اقراص
هفتاد میشود **اما طریق ساختن** آنست که هرچه چوب وبیخ وبرگ وشکوفه
وتخم وقرص باشد علیحده به نحوی بسایند که غبار از آنها بیرون نرود واز پرویزن
بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند وبعد از آن هریک را بوزن درآورند و
هرچه صموغ ودبوب وعصاره است نیم کوب کرده سه شبانه روز در شراب
جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود وهرچه مایع است
مثل عسل وشراب ودوغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش
نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند وهرچه از عصارات تازه باشد ومحتاج به

بجنسانیدن نباشد و در وزن ترکیب داخل کنند و باید هریک از ادویه تازه و
از مکان مخصوص باشد و در وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته یا
با دو وزن ادویه مثلث باشراب جمهوری یا مطبوخ عنبی بجای آن اضافه نموده
مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند بعد از آن
محلول را در آن بریزند و کفچه معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز
بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو بست مرتبه بر هم زده بگذارند و در روی او را به
پارچه نازک بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بر هم
زنند تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدر یکه محل تنفس
بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را بردارند و یکروز بگذارند تا ترو
یح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند **اما امتحان او** که شخصی دوای مسهل مثل
محموده داده در حین عمل آن بقدر باقلا بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نمود
خوبست و بدستور چون حیوان یابس المزاج را تریاق بدهند و بعد از آن
افعی را بگزد زهر را اثر نکند و بدستور خروس یا حیوان دیگر را دوای قتال
داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور افایه خون منجمد نماید
و بدستور در دهن افعی یا مار کنند او را بکشد **اما طریق استعمال و قدر شربتش**
تا سی سال او را در مداوای سموم از یک بندقه تا یک مثقال باید و از سی سال
تا شصت سال را از یک مثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوه و ضعف
سموم و مادامیکه از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود
و اگر استعمال کنند بقدر یکه اقل باشد شربت جایز است جهت جذام و برص و
اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع هم بعد از تنقیه یا ماء
الاصول بقدر بندقه و تا نیم مثقال و تا چهل روز بآن سعوط نمایند و طلا
کنند جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سداب و مسلد
طراشیع و امثال آن و جلاب و جهت گزیدگی افعی از یک مثقال تا دو مثقال
با شراب یا مطبوخ و جهت دوای سمی مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال
تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یک
مثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهت عقرب بنیم درهم با شراب

و بنید

و بنید زبیب و جهت زنبور بنیم مثقال با سرکه و ضماد با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه
و پهلو بیک ترمسه با عسل و جهت نفخ معده و امعا با دو دانگ آب زیره و جهت جوع کلبی
بقدر بندقه با شراب ممزوج سازند یا با آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا
مثقال با آب گرم و جهت مثانه با قدری مقل ازرق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و
کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت
استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از نصف
تا یک مثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه
امعا و اسهال بنیم مثقال با آب سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار
دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عسلی و
جهت نیکوئی رخسار و رنگ او بقدر یک دانه باقلا بیشتر نباشد با طبیخ افسنتین
و جهت سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و بر
جهت هریک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند **مثرو**
دیطوس اندروماخس میگوید که مؤلف آن افلیمون است بجهت پادشاه
رومیه که بهمین اسم مسمی بود ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در
دفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در دفع علل بعضی بهتر از تریاق اکبر
دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل وست و در تحلیل سده
و اورام صلبه و انچه در مفاصل باشد و تحریک باه قوی تر از وست و بتجربه رسیده او
نیست و قوت او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال و قدر
شربت مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نسخه قدماست و حقیر بتجربه
از سایر میداند و آثار غریب ازو مشاهده نموده مر صافی زعفران غاریقون
زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خولنجان
سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیسالیوس کمافیطوس
فنه دانیج دار فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر و شیر سادج میعه سایله از
هر یک هشت مثقال فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده ثوم بری دوقو
اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق از
هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی

قطراساليون فريماناا فيون دارزيانه كل سرخ بنفشه مشكطرامشيع ازهريك پنج
مثقال اقاقيا ناف سقنقور هيوفاريقون ازهريك چهار مثقال ونيم ابنسون
وج فوو موسكبينج اسارون ازهريك سه مثقال صمغ عربي ادويه سركه باده وشراب با
دو مثلث خيسانيده وباسه وزن ادويه وعسل لبريشند وقدري مثلث بقدريكه
باشد كه صمغ را بپوشاند وبدل اسقنقور ماهي روبيان بوزن آن سمك صيدا
كنند وحقير فرص افعي را بهتر ميداند وبدستور بيزيرمايه بشرائزو وبعد از شش ماه
استعمال نمايند چون حب بلسان وعود وروغن آن مفقود الوجود است
بدل حب هم وزن او حب الفار وبدل عود هم وزن او دوا وند طويل وبدل
سقنقور سمك صيدا وبدل روغن بلسان روغن زنب كرده وبغايت موثر
بافقداست نسخه ديگر كه معمول حكيم فاضل مسعود عماد الدين محمود است
وبا نسخه كامل الصناعه اختلاف سهلي دارد مرصاف كثيرا زعفران زنجبيل دار
چيني از هريك پنج مثقال سنبل الطيب كندر جوزبل ابيض اذخر عود بلسان
صمغ البطم قسط قلفطن اسطوخودوس سيساليوس دار فلفل جند عصاره هو
قسطيداس كه لحية التيس است ميعه يابسه جاوشير ساذج هندي ازهريك
هشت م سليخه فلفل سياه وسفيد اكليل الملك جعده تودري دوقو
تخم جوزبوا روغن بلسان فرفيون مقل هريك شش م اشق نارديم تخم
كرفس جبلي مصطكي قطراساليون افيون دارزيانه كل سرخ خنطيانا مشكطرامشيع
ازهريك پنج مثقال صفت ترياق افعي كه دفع سميت هوام ميكند واطباء
سابق اجماع نموده اند كه هر كه دو بار در بعضي اوقات بقدر نيم مثقال با كلاب
وباشراب قائم مقام آن تناول نمايد بي شك وشبهه دفع اذيت وباو
نب وباي ميكند وبغايت مجرب دانسته اند وانجا لينوس منقول است كه دو
سال وباي آن عصر هر كه استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مرصاف
ودعفران ازهريك يك جزو ترياق اربعه اول تركيبي است در ترياقات ود
سموم گرم ودر دوم خشك محلل وبلاج غليظ ومصلح جگر وسپرز ومفتح سدد
ومدر فضلات وانجا از جهت برودت محبس شده باشد وترياق سم مار و
عقرب وموروث صداع ودمعه ومصلح شره جرفه وقدر شربتش تا يك يك
مثقال

مثقال وقوتش تا دو سال باقي است وبدلش نصف وزنش مر ودبطوس است
خنطيانا حب الغار مرصاف زراوند طويل بالتسويه باعسل سه وزن آن ترياق
معروف بكشف الهموم منقول از تذكره معتدل مايل بحرارت وقوتش
تا بيست سال باقي است وشربتش از نيك مثقال تا سه مثقال منفي دماغ و
پادزهر سموم ومقوي باه وجهت جنون وصرع وماليخوليا با آب مرزنجوش بايد
استعمال نمود وجهت لقوه وفالج وامراض بارده دماغي وعسر بول وسنگ
مثانه با آب كرفس با آب زنب وجهت ضيق النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان
وضعف معده كه از حرارت باشد با آب كاسني واگر از برودت باشد با كلاب و
جهت استسقا وسپرز ويرقان وقولنج با آب انيسون وجهت بواسير وامراض
مقعد با آب عناب وجهت مفاصل ونقرس با آب بيخ كبر وبادزيانه وجهت سموم
وجذام با شير تازه جوشيده وجهت برص وبهق با ماء العسل بنوشند وطلا
او در امراض مذكوره وجهت اورام نافعست ص پوست ترنج وتخم آن وبرگ او از
هريك ده مثقال حب الغار خنطيانا سنبل الطيب سه مثقال مرباقلن ازهريك
هفت مثقال وزنب درونج اطريلال بهمن سرخ وسفيد انيسون ازهريك سه
مثقال ذرنبد وكهربا ازهريك دو مثقال عود هندي هفت مثقال پادزهر معدني
سبزه دانك مرواريد چهار مثقال عود دار بيست وشش مثقال كلاب ثنا
وپادزهر را در و حل كنند وهفت روز بگذارند ومرواريد را در شيشه كرده آب
ترنج در و ريزند وسر او را محكم كرده در حمام بگذارند تا حل شود وبعد از حل شدن
همراه عود وپادزهر محلول مخلوط كرده سه وزن ادويه عسل بقوام آورده را بر
آتش نرمي بگذارند ومحلول را گرم گرم در دارو بجهت بر هم زنند وبعد از آن ادويه را با
اضافه كرده بعد از شش ماه استعمال نمايند واكثر او بقدري باشد كه بجوش نيايد
واگر پادزهر معدني بهم نرسيد پادزهر حيواني را بدلا سبزه قيراط كنند ترياق ابو
ماهر ودمعاجين مذكور فصل دوم در ايارجات ايارج لوغاذيا ايارج از ثالبف فيلغر
يوس است وبلغت يوناني دواي الهي ومراد از و مسهليست كه بمشيت الله نعم
غوص ودرعروق ميشود وتنقيه اخلاط مينمايد ومنفعتش بشرط دانسته اند
كه آتش برو نرسد وباعسل شهد سرشته شود وقوتش تا چهار سال باقي است

وگویند تا سی سال باقی است وقدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی
کدو و باشد بسفایج زوفا افتیمون هلیله کابلی گل گاوزبان اسطوخودوس
از هر یک بقدر حاجت جوشانیده با یک درهم ملح نفطی استعمال نمایند کرم و
خشک وجهت جذام و برص و بهق و جنون و صرع و داء الثعلب و داء الحیه و
عسر بول و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل
و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه و
قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق و لزج و مواد
بلغمی و سوداوی را مفید است و این نسخه در تحت هر یک نوشته شد موافق
نسخ و بهترین نسخها است و حب الغار ندارد ص شحم حنظل غاریقون اشق
خربق سیاه سقمونیا هیوفاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج
مقل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال دار فلفل و
فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند فطراسالیون
زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال
نمایند و در بعضی نسخ عصاره افسنتین حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری
فرفیون ساذج اسقیل مشوی جعده مرصافی سنبل هندی حنطانا اسطو
خودوس زنجبیل حماما حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نمایند ایارج ثیا
دریطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر
و قوی تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا وقدر شربتش تا چهار مثقال
مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و مسهل نافع است از برای
سوء المزاج بارده و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض
و قولنج و امراض عفنیه و جهت دفع فضول غلیظه و لزجه و نسیان و ظلمت بصر
و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویه و تعدیل
آزموده است و جهت تحلیل ریاح و سل و جگر و سپرز و عسر و سینه و پهلو
و احشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و
جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه
حرارت غریزیه نافع و بغایت ضعفا و دماغ و دافع سودای سوخته و بلغم
متعفن

متعفن فاسد و کذا و نقی اخلاط غلیظه از رگها و جهت نیکو کردن رنگ رخسار که
از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرها در عروق بهم رسد و جهت اشتها و
تقویه بدن اینها مفید و مرکبا زاده بار و بعضا وان و سعوط آن بمقدار عدسی
از برای صرع و لقوه و با آب شاهدانه بعد بل و این نسخه موافق نسخه کامل قدما
است که نوشته شد با اضافه مرصافی ص صبر سقوطری ٤م غاریقون ٢م زعفران
دارچینی وج مصطکی دهن البلسان مکد و فرفیون دار فلفل ابیض و
اسود حنطانا فقاح اذخر مکد قسط المر کمادریوس افتیمون مکد اسارون سلیخه
عود بلسان حب البلسان مکد زراوند و نصف سقمونیا سنبل الطیب ٣م
و نیم موم ماما مکد با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در
مختارین مرتجای موافق شد ایارج فیقرا بلغت یونانی فیقرا یعنی تلخ
است از تالیف بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع اخلاط دماغی است و
منقی معده و مواد بلغمی است و ماده حبوب مسهله و میگویند مضر گرده و
مصلحش عناب وقدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست
ص گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان و حب بلسان سلیخه دارچینی
اسارون از هر یک جزوی صبر نزد دو چندان مجموع اگر کوفته و بیخته اگر بهمانطور
استعمال نمایند با عسل شهد سرشته و اگر ماده حبوب کنند بدون عسل
استعمال نمایند ایارج جالینوس منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیا است
و جهت قولنج و استرخا و سلسل بول و تقطیر البول انفع از اوست و در بقای
قوه و قدر شربت و طریق استعمال بطریق ایارج لوغاذیا است ص موافق
کامل شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل مشوی سقمونیا اشق خربق اسود هیو
فاریقون فربیون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل کمادریوس
سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه
و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار
مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن
عسل سرشته بمطبوخ موافق میل نمایند ایارج غاش بن داود علیه السلام
جهت امراض رطوبی و درد شوار نفس و داء المرة السوداء و بحوحه که از رطوبت

باشد ودرد کلو وتشنج وفواق وجمیع امراض مفاصل ودرد آب وقروح رئه
وحکه وگزیدن سگ دیوانه که بترسیده باشد یا سرطان محرق دارد وهرگاه
از آب بترسد مخلوط سازند با شربتی از او وعصارهٔ قثاء الحمار وعصارهٔ حنظل
واز آن چهار قیراط وبا آب فتصوم بنوشند وجهت درد شکم ودرم بآب سداب
که مخلوط سازند با او سه قیراط جند بیدستر وجهت درد گرده بآب کرفس و
در سایر علل با طبیخ افتیمون ومویز دانه بیرون کرده وقدر شربت ومدت مزاج
بدستور ایارج سابق است **ص** شحم حنظل بیست ودو درهم فراسیون اسطوخو
دوس خربق سود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هر یک دو وقیه و
در مخازن هند چهار اوقیه است بصل الفار مشوی فربیون صبر زعفران اشق
جنطیانا فراسیون جاوشیر از هر یک دو وقیه جعده دارچینی سکبینج مرصاف سنبل
اذخر فودنج زراوند مدحرج مکد دو درهم با عسل سرشته بقدر حاجت استعمال
نمایند **ایارج روفس** موافق نسخهٔ کامل الصناعه بتر خی قید شده جهت دفع
سودا وبلغم وداء الثعلب وامراض بارده دماغی وعصبانی با مطبوخی که در دوا
نج لوغاذیا نست مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند وصمغ ادریشه را
با مثلث بخیسانند وقدر شربت ومدت مزاج بدستور سابق است **ص** شحم
حنظل بیست م صبر پنج درم خولنجان ده م کمادریوس بیست م سکبینج جاوشیر
هشت م زراوند مدحرج قطراسالیون فلفل ابیض واسود دوم مکی پنج سنبل
سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده مکد ودر بعضی نسخ کمافیطوس
فراسیون غاریقون از هر یک ده مثقال اضافه نموده اند بقدر حاجت با عسل
سرشته استعمال نمایند **ایارج بقراط وایارج هوفقرا اناطبس نامند** جهت رطوبت
معده ودرد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد وجهت غم وخوف وسایر
علل سوداوی وبلغمی نافع وقدر شربت ومدت مزاج بدستور ایارج سابق است
ص جنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم م قطراسالیون
کمادریوس اسطوخودوس فلقمونیه از هر یک م مرچهار وحب البان زعفران
از هر یک یک درهم ونیم صبر هیجده درهم ونیم شحم حنظل شش م با عسل بقدر حاجت
بسرشند **ایارج الذروطس** جهت امراض بارده دماغ ومعده ومفاصل وتشنج

وصلابه

وصلابه وضربه وشکستگی اعضا ودرد پهلو ومعده ونفث الدم ودرد زانوگاه نافع
است وقدر شربت از نیم تا چهار درم واز دوام صلابه با سکنجبین بنوشند وضماد
کنند جهت ورم چشم با آب عنب الثعلب وجهت ورم مقعد با روغن گل سرخ
وجهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد کنند ودر امراض دهن غرغره نمایند وطریق
شرب ومدت مزاج بدستور ایارج سابق است **ص** دارچینی سلیخه سیاه قصب
الذریره عیدان البلسان قاقله اذخر قشور الطلع سه اوقیه ونصف کوبیده در دیگ
سفالین کرده با آب باران شش روز که هر روز ... صد مثقال السنه بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند وصبر سقوطری یک رطل آب باران در آفتا
سایند وبشویند چندان در آفتاب بسایند که خشک شود بعد از آن با آب دو وقیه بسا
بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند ودر سایه خشک شود
پس با دو بکرا ودارا زعفران ومر وکبیر از هر یک سه اوقیه ودر بعضی نسخ یک وقیه نیم
در ظرف شیشه نگاه دارند وقدر شربت یک درهم است **فصل سیوم در جوارشات**
جوارش معرب از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده واز اختراعات حکمای فرس است
وعبارت از ترکیبی که مقوی معده ومحلل ریاح ومصلح اغذیه باشد وبعد از
سرشتن ادویه با شکر وامثال آن در صحنی چینی کرده پاره پاره کنند ومدتی جهت تخمیر
او منظور نمیباشد ومتأخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده
اند وظاهرا موافق قانون نمیباشد **جوارش الملوک** دواء التنه است که جوارش
اسکندر نامند ومذکور میشود **جوارش لؤلؤ** مقوی اعضای رئیسه ومعده و
مصلح حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست لؤلؤ عاقرقرحا از
هر یک یک م زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله
جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دوم بهمن سرخ وسفید فلفل دارفلفل از هر یک سه م
دارچینی پنج م شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه ودر حفظ اسقاط جنین
مداومت شرطست **جوارش عود** جهت تقویه معده وتخفیف رطوبات وخفقان
وضعف جگر وهاضمه نافع است **ص** عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی
قرنفل دارچینی هیل جوزبوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زر
نباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو باد

هر یکی مثقال را دو تیر نیم مثقال با یک وزن و نیم دو تیر شکر بقوام آورده بسرشند
تا دو مثقال **جوارش زرعونی** معتمد علیه تخم هلیون شقاقل نودری ناف سقنقور
لسان العصافیر از هر یک یک مثقال زنجبیل تخم شلغم تخم کرفس تخم شبت تخم ترتیزک
که تخم جرجیر است تخم پیاز تخم گندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از
هر یک سه مثقال تخم انجره دو رطل با قند بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا دو
مثقال و این زرعونی نزدیک است بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل
آن دو وزن آن خصیه ضب با قدری خردل کنند بغایت نافع است و جهت تقویت
معده و باه و اعضاء رئیسه و گرده و کمر و آلات بول **جوارش التفاح** جهت تقویت معده
و احشا و دماغ و هاضمه مفید است **ص** یک رطل سیب شیرین را از پوست پاک کرده
با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از او بیرون کنند و با نیم رطل شکر
سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل و دارفلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال
زنجبیل و زعفران پنج درم عود هندی پنج درم کوفته و بیخته بسرشند **جوارش بلادر**
جهت دبیلات بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین
است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی ده استار شقاقل
پنج استار قند چهارصد و پنجاه مثقال مغز کرده کان سفید کرده کنجد از هر یک
ده مثقال و ده عدد بلادر را در سرکه و قند و روغن کنجد خیسانند و دست مالیده
صاف نموده ادویه را بان چوب کرده و یک وزن و نیم قند را بقوام آورده بسرشند
جوارش سکر جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافع است
کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک مثقال
عود فلفل از هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بسرشند
جوارش کافور جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است
ص زنجبیل دارفلفل دارچینی فرنجمشک ساذج هندی قاقله فلفل سنبل الطیب جوزبوا
صندل زرد عود البلسان بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود
هندی از هر یک سه مثقال و نیم کافور مشک از هر یک یک مثقال و نیم نود مثقال
قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش خوزی** جهت اسهال مزمن و تقویت
معده و جگر و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق مزاج اطفال و ذلق الامعا

بغایت

بغایت مفید است و از ترکیب محمد بن زکریا است **ص** دانه انگور که از سرکه استخراج کرده
باشند بو داده و مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب
نبطی گلنار جوزبوا جوزماثل از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل
الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند قدر
شربتش تا سه مثقال **جوارش مفرح** تالیف کندی جهت خون زیاد و تقویت
بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان بغایت موثر است **ص**
گل سرخ شش مثقال سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک
سه مثقال فرفیون زرنب از هر یک دو مثقال بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار
از هر یک یک مثقال بوزن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا به
ثلث رسد و از او بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و
این نسخه بعینه نسخه نوشدارو ی هندی است مگر در وزن آمله **جوارش سفرجل**
بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساختن جوارش
تفاح مذکور شد بجای سیب سفرجل باید کرد **فصل چهارم** در معاجین
کبار و صغار و باهیه و مسهله هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تفتیح و تسمین و
جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد آن را معاجین نامند و هرچه از آن جمله مشتمل بر ادویه
قوی الترکیب است و ذوالخاصیه باشد و مدت بعید از مزاج بیفتد او را کبار نامند
و عکس او را صغار و آنچه متضمن تولد حرارت غریزی و قوای اربع باشد که باعث
سرور باشد او را مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین بر نهجی است که در تریاق مذ
کور شد و باید با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را سه وزن
ادویه و در تابستان دو وزن فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند و
بعضی بوزن ادویه و بعضی ترکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول بسه وزن
قایلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبه مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوه
ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت او است و سبب آنکه کیفیت
عسل را در امتزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر همین باشد و نزد فقیر اولی در
مزاج مرکب اعتبار او است **معجون سقراط** جهت امراض بلغمی و سوداوی و
از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و انسداد

و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و
سپرز و مالیخولیا و زحیر و فوت باه مفید است ص حب طباشیر فادزهر ماناتار مشک تخم
بخشك حب الغار و فو داو و ند طویل انیسون جند بیدستر حب بلسان اسارون سلیخه
از هر یک یک مثقال مرصاف دو دانگ اکبر ترکی یک مثقال و چهار دانگ در و نج
تخم کرفس از هر یک یک مثقال زعفران چهار دانگ دارچینی لک مغسول صبر
سقوطری تربد سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند فاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب
گل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار
مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم بیاذنجان کندنا از هر یک یک مثقال و دو دانگ زوفا
شیطرج بیاذ غنصل مشوی افلیخه از هر یک دو مثقال نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب
کرده با سه وزن عسل سرشته و دو شش ماه گذاشته بعد از آن استعمال نمایند
شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون ارسطو** جهت سل و درد شکم و تبهای مختلفه
و ربع و رفع قولنج و درد ودرع مفید است **نسخه** فربیون افیون سلیخه زعفران حماما
اقاقیا مر قسط المر سنبل صمغ عربی تخم خشخاش فوفل تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق
لبان سماق سیداند دبوسید اند کبریت اصغر هیل بادیه فلفل ابیض از هر یک شش
مثقال گل سرخ عاقرقرحا تخم غرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزر
البنج حب الاترج نانخواه تخم طرشقوق ده مثقال تخم بادروج فرطم زنجبیل از هر
یک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را دو مثقال و چهار دانگ میکنند و همه
را در شراب ریحانی یا جهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و باشیره
و غیره مذکوران خمیر نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در
او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش از آتش بر
دارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون کاکنج**
جهت درد گرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانه از هر یک هشت
مثقال تخم خیار مقشر دوم تخم شوکران تخم خاص بوتی افیون مغز صنوبر مقشر مقلو
سه مثقال زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو سه درم و نیم حب الکا
کنج الجبلی الکبار بیست و پنج عدد با مثلث قوام داده سرشته شربت یک مثقال **معجون
الاسطمخیقون** جهت فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط المر حماما سنبل الطیب

سلیخه مصطکی دوازده مثقال زراوند طویل فلفل اسود تخم شبت تخم انجره تخم کرفس
انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقو فطراساليون کاشم اسارون افسنتین رومی
انجدان سیاه فودنج بری نعناع چهار مثقال با سه وزن ادویه با عسل کف گرفته سرشته
معجون فقاء الملك جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت
منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و
تبهای کهنه و درد قولنج و کشودن سده و کداختن سنگ مثانه و جهت
عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه در روز بنوشند
نافعست جهت صحت بدن و مانعست از حادث شدن بسیاری امراض
تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر
خبطیانا رومی اسطوخودوس فو ماميثا سنبل از هر یک پنج مثقال قنطوریون
زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون فنتو اصل اللفاح اشق
فودنج جبلی تخم رازیانه تخم جوز بری گل سرخ ناردین اقلیطی کرسنبل رومی اسیخ
حب البلسان از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال
عصاره مغافث کاشم بندق بوزخند فوفل فوه صمغ اللوز از هر یک چهار مثقال
افیون بزر البنج الابیض از هر یک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته و اجزا خیسانیده
نبید نبیذ در شراب ریحانی یا جهوری یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و استعمال نمایند در وقت حاجت
بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم است با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده
با آب کرفس و دار بلنج و جهت درد معده و کبد بماء الاصول و جهت نقرس
و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم بنوشند **سجزنیا**
معنی او کثیر النجاح است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم
و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن
از علل بسیار بعد یل است ص جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یک مثقال
مر فلفل دار فلفل فوه قسط حلو از هر یک شش مثقال زعفران یک مثقال
و در بعضی نسخه شش قیراط و تا نیم مثقال است مو فودو فو اسارون از هر یک یک
مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سرشته و بعضی اطبا با عسل

یک سکرجه داخل میکنند قدر شربت از یکدانگ تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از
ششماه استعمال نمایند دواء الکبریت جهت نسیانهای بلغمی و سوداوی و
سرفه کهنه از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه نافع است
جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و فعل او نزدیک
بفعل تریاق است ص فلفل ابیض شش درم بزر البنج فرفیون حب البان ذکر مرصاف از هر یک
ده مثقال و در بعضی نسخه سلیخه و ورق سداب از هر یک ده مثقال کبریت اصفر خام
دارفلفل قسط مر زراوند طویل فتور اصل اللفاح فرفیون از هر یک سه مثقال ادویه را
کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و باسه وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و قدر شربت یک
مثقال با آب گرم و یا آب کرفس و ذراریح در حمیات سوداوی و بلغمی نسخه دیگر مسمی
بتریاق المعده که حقیر ترکیب کرده جهت تقویه معده و جگر و احشا و تشنج و فالج و
نسیان و لقوه و تقویه باه و دفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد
احشا و ضعف بدن بی‌بدل است و در اول سیوم گرم و موافق مبرودین قدر
شربت از نیم مثقال تا یک مثقال ص قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب
الغار و زنجبیل قرنفل بسباسه کثیرا مکد دو مثقال زراوند طویل فلفل سیاه تخم
کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت زرد انجدان
بودنه نعناع بزر الجزر کندر مکد چهار مثقال دوقو فقاح اذخر مرصاف افیون
مکد سه مثقال عود هندی فلفل سفید مکد پنج مثقال زعفران یک مثقال و
نیم مشک و فرفیون یک مثقال یا دو وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند دواء
الملک الاکبر جهت ضعف جگر و ابتداء استسقا و برودت معده و نفخ و سده
و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر لک
منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کمافیطوس مو
فو مرصاف و زوفای خشک از هر یک چهار اوقیه دوقو فطراسالیون زیره کرمانی
زنجبیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل خطمی ناه رومی زهره و زراوند طویل
مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون
هفت اوقیه فوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب البلسان سلیخه و
مصطکی

مصطکی قصب الذریره مقل ازرق از هر یک هفت اوقیه رب سوس یک رطل و نیم فودنج
و دارچینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک دو اوقیه
سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته و با
روغن بلسان چرب نموده باسه وزن عسل کف گرفته سرشند و در وقت حاجت
بعد از ششماه استعمال نمایند دواء الملک الاصغر منافع این قریب بمنافع او
است ص ریوند چینی یک وقیه و نیم لک منقی و قسط المر و فقاح اذخر و حب الغار
و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر یک یک وقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته و باسه
وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند اطریفل بلغه
یونانی جامع هوا است و از تالیف بقراط جهت درد معده که از ماده باشد بارد و هضم
طعام نکند و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف معده و بدن تخم جوز
زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه فرفیون نانخواه فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک مثقال
دارفلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم مثقال مرصاف سه درم حب الغار عود و
زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته سرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب
گرم و غذا آب الاصول دواء السیر که بجهت اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال او
استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب از خواص او بیان
کرده اند که چون یک ماه خورده شود موی سفید شده سیاه میگردد و چون تمام
سال مداومت کنند جهت تقویه معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت
اعصاب و عروق و تقویه گرده و مثانه و باه و قوت حافظه و دفع امراض بلغمی
سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی‌بدل است
ص پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله زرد پوست
بلیله شونیز فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل فلفل مویه نانخواه مشک فاقله صغار کبابه
بلاذر منقی از عسل ترنجبین اشق مویز منقی مغز تخم حب الرشاد ادویه را از حریر گذ
رانیده با نبات سرشته سی صد و شصت و پنج قسمت کرده قرص سازند و در
روزی یک عدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلیله و برنجاسف و مویز
مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر نرسیده و در بعضی سعد
و افسنتین رومی افزوده اند دواء الخطاطیف جهت درد گلو و انواع خناق

وورم سینه وشش که از رطوبت باشد وورم کلو ص انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر
بیخ سوس اسمانجونی شب یمانی تخم خرمل اصل السوس عکولد سلیخه دارچینی مرصاف
زراوند طویل از هر یک اوقیه افرفیون معا وود بلسان منزع الاثماع از هر یک وقیه قسط المر
دماد الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یکوقیه نشاسته کندم سنبل الطیب
از هر یک نیم وقیه بادوی بالستاذه ده عدد ادویه را کوفته با عسل کف گرفته بسرشند
وقدر شربت بقدر بهادوی با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که پخته باشند در آن عدس
وگل سرخ واصل السوس وطلا نمایند با پر مرغ از داخل کلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در
روزی و بدستور روزی سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکور وقرص افرفیون معا
در اقراص مذکور میشود **دواء الکرکم کبیر** از مرکبات جالینوس است جهت
دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ آن و میکشاید سدد جمیع آلات غذا را و
پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار بول میکند و جهت جمیع دردهای مثانه
و گرده ورحم که از مواد غلیظ باشد و ازدوای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و
غیر آن نافعست ص زعفران فو مو سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون زراوند
طوسالیون قسط شیرین سلیخه فقاع اذخر حب البلسان فوه رب سوس عصاره غافث
اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم وقیه مرصاف کرپزدومی باعسل بسرشند
قدر شربت یکدرهم با شراب ماءالعسل **دواء الکرکم صغیر** موافق کامل جهت درد
جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و درد طب نافع است و رونق رخسار را نیکو
میکند ص سنبل الطیب زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصاف قسط المر
فقاع اذخر از هر یک یک مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام
آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مذکوره
مساوی اند و مر را در مثلث بخیسانند **انقرویا** و او معجون بلادر است جهت سستی
عصب و درد دوسنان و خبالات و صرع و درد سر و درد معده و سینه و جمیع درد
های بارده ص سنبل الطیب ساذج هندی مرصاف سلیخه زعفران و بعضی اطبا
شیح ترکی و در بعضی نسخ قدیم شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ربوند چینی
حب البان المقشر قرنفل از هر یک یکوقیه مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از
بلادر باشد از هر یک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک

وقیه غاریقون

وقیه غاریقون هشت مثقال اصل السوس اسمانجونی دو وقیه پوست بیخ رازیانه
سه رطل خل خاط خوسه قسط که دو من و نیم رطل باشد ادویه را بسه را کوفته و بیخته
غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند و بعد از آن در دیگ با
کیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بردارند و صاف کنند باز در دیگ کرده سه رطل
عسل با او بپزند با آتش نرمی برترند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را با او بیخته
مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یکدرهم با آب نیم گرم و جهت
فالج ولقوه و استرخا با آب شبت بنوشند **احرثا** جهت سدد کبد و سپرز و برودت
رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهت سرفها
که از بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع
نفس ص تخم خرنبل یکمن و نیم لبان و کرمه دانه ربوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک
بیست مثقال زرنباد درونج از هر یک چهار مثقال مصطکی حب البلسان زعفران
اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک دو مثقال انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه
اسنانیه قرنفل شش مثقال خربق ابیض در و اخرشو نیز از هر یک سه اسنانیه صبر سقو
طری چهار مثقال فلفل سیاه دو مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه
وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **دحمرثای لؤلؤی**
منافع این مثل منافع اقلست ص زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دار فلفل
سلیخه مرم المجوس بزرالبنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش مثقال حب
سه مثقال مروارید ناسفته دو ل سعد زعفران از هر یک شش مثقال قند مرصاف
از هر یک دوازده مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اسانا**
سیاء المعمول بکبد الذئب نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا
و سپرز و درد عصب را و جهت حذر هر گاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد
گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه باشد و درد سینه و قطع نجش
و نزف الدم و نفث الدم را نافع است و بیم می آورد قطع عروق جگر را که عبارت از
آورده است و نافعست جهت ناصور هر گاه طلا کنند با او مثل مرهم و جهت سموم
مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهت آن باین اسم مسمی شده است که آشامیدن
او درد و میکند شادی با و درد او امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال کم

ضعیف میشود ص مرصاف زعفران افیون جند بید ستر بزر البنج قسط المر فودنانا
تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث باعصاره غافث جکر کرک شاخ
سوخته واست بز از هر یک یک جزو ادویه را کوفته و بیخته والجز خیسانید نیست با
شراب صاف جند الجوهر یا با جهوری یا با مثلث یا با نبید و عسل خیسانید با
سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت
از وی پنج مثقال تا نیم مثقال **اثاناسیاء الصغری** جهت درد جکر و سرفه و درد
معده و بادها و قروح امعا و قروح سینه و شش و دوای سموم بسیار نافع است
ص میعه سائله یا با بسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان
افیون سلیخه از هر یک چهار مثقال عصاره غافث هشت مثقال اصل السوس
محکوک ده و از ده مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
بعد از شش ماه استعمال نمایند **القفطاریغان الاکبر وهی الضعیفه** جهت
سقوط جنین و وجع النسا و جمیع امراض بلغمیه نافع است و این دوای هندی
است ص افیون چهار استار و چهار دانک فربیون شش مثقال اقاقیا پنج استار
و چهار دانک حماما سه استار و چهار دانک عاقرقرحا شش م فاشرا کهربا ارجشان
فاسرستین کرشنه اشنه از هر یک چهار مثقال ابرنیشم مقرض دو استار نقره محرق
شش م تخم سداب و قاقله خواه شکوفه کرفس از هر یک چهار م گل سرخ مشک اصل
الکاکنج از هر یک شش مثقال تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قضب الزریره سلیخه
زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک دو استار بزر البنج الابیض ده استار و
دو هم پنج کرفس سه استار و دو م تخم خرفه ده استار و حب الخروع مقشر هشت استار
کبریت اصفر پنج استار و صمغ عربی میعه سائله از هر یک سه استار و دو م کندر ذکر
پنج استار و چهار دانک دهن البلسان سه استار و دو م جند بید ستر ده استار و
دوم و چهار دانک دبق منقی پنج استار و چهار دانک فرفیونا شش استار و سنج
هندی سه استار و چهار دانک فاقله کبار یا نصد دانه دانهای درست قرنفل
ذکر پنج استار فرنفل اثنی سه استار افرفیجان دو استار و دو مثقال فرفیون دو
و چهار مثقال مرواربد ناسفته پنج م لسد دو استار و یک م زوفا و مرارة الثعالب
هر یک دو م فقاع و مد طویل ده استار زنجبیل فلفل ابیض از هر یک پنج استار اطوط

بنفش

بعضی گفته اند که او اکتمکت است بوزیدان از هر یک ده و از ده م فا و مشک دو دانک
و ده م و چهار دانک بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار و چهار دانک مرارة
الذئب مرارة الغراب از هر یک یک مثقال ادویه را نیم کوب کرده و صموغ را در شراب
خوبی خیسانند تا هفت روز بعد از آن ادویه نیم کوب مذکور را بیخته بر او ریزند
تا همچون لعوق شود و در دیگ سنگ پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از بالای
آتش برداشته سرد کنند **طبیخ الضبع العرجاء** بگیرند کفتار لنگ ماده پیر و شکم
او بشکافند دست و پای او را بعضی بر بعضی و ببندند و در دیگ مس و بریزند بر بالای
او بورق مس را او بورق ابیض شش مثقال و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت
و سر دیگ را بپوشانند و با آتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند
و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز
شوربای او را در دیگ کرده و دیگ پاکیزه باشد و بریزند بر وی روغن بلسان و روغن
ناردین از هر یک سه سکرجه و با آتش نرم بپزند تا ثلثش باقی بماند و بعد از وی به
قدر شوربا عسل بر وی و بیخته بپزند تا آنکه قوامش همچون قوام عسل غلیظ گردد
پس بریزند بر او ادویه معجون را و او را از آتش برداشته و در ظرف شیشه کرده و کذاشته
وقت حاجت بعد از شش ماه اگر استعمال نمایند مهلک خواهد بود **قفطاریغان
الاصغر** حب البلسان حماما کندش پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان
ذکر اصل السوس محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی
جند بید ستر هزار چشان ششبدان شیطرج هندی تخم انجره بادآورد مقل ازرق
فانید ابیه سکر حب الغار دم الاخوین از هر یک دو م زعفران فلفل بزر البنج از هر یک
دوم فربیون هفت م بزر الحرمل قرنفل سانج هندی شحم الکرکدن خربق ابیض
مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار مثقال طلا و نقره ساییده از هر یک دو دانک
زرنباد درونج کافور از هر یک سه م سنبل الطیب هشت م مشک دو دانک افیون
یا نزده م ابریشم خام ملح هندی ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیار شنبر که پاک کرده
باشند از دانه و چوب فرول دلیفر بیخ شاه دانه و بیخ کابلی یا خواه صعتر فارسی پنج
دو فراحت الکبر از هر یک م ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب ریحانی حل کنند
خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال

نمایند **اصطرسلیم** جهت مرة السودا و وجع العصبان و درد رحم **ص** فلفل ابیض
زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک شش م افیون فربیون جند بید ستر زعفران
فرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک م سعد هزارچشان فاشرستین کندر سنبل
زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک دو مثقال دهن البلسان ماء الکافور از هر یک
چهار م ادویه را کوفته و بپخته بروغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده باسه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
وسعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است **کلانج الاکبر و این معجون هندی است**
جهت درد مفاصل و تبهای کهنه و غشی و عسرالبول و برص و بهق
و بلغم و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد
سپرز و دملها و قولنج و دذداب و امراض زنهای آبستن و اشتهای طعام نافع و قوتش
تا پنج سال باقی است **ص** هلیله سیاه بلیله شیراملج دانه بیرون کرده و ابونج و فاقلمویه و
تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیرهٔ کرمانی و هندی که
شونیز است و مشقیقل بعضی گفته اند که شلفا فل است و ملح دانی و هندی
و بهمنین و ملح العجین سیاه و سرخ نانخواه از هر یک سه مثقال ترید سفید یک رطل
ادویه را کوفته و بیخته شیراملج دانه بیرون کرده را سه رطل در بیست و چهار رطل
آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند
و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با و بیخته با آتش بگذارند و با آتش هموار
بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته غلیظ شود مثل عسل و روغن تازه سه رطل
بر و بیخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته را بر او
بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود پس در ظرف چینی گذاشته در وقت حاجت استعمال
نمایند و قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال **کلانج الاصغر** منافعش مثل
اکبر است **ص** هلیله هندی بلیله شیراملج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج
هندی صبر زنجبیل حب النیل ابونج تخم کشنیز خشک فاقلمو بزر تخم کرفس لسان العصافیر
زیرهٔ کرمانی و اطط از هر یک پنج خیار شنبر انفار مغز بیرون کرده ملح هندی فرفر ساذج
هندی هیل بوا که شونیز است اگر یافت نشود در عوض او قاقله کبار است حب
السودا از هر یک سه م ترید سفید روغن شبوج از هر یک بیست استار شکر سفید

صد و بیست

صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار آب ملح ده رطل
صفت ماء الاملج شیراملج دانه بیرون کرده را سه من مویز دانه بیرون کرده شش من
با چهل رطل آب بپزند تا نصفش بماند آنرا صاف نموده در دیگ پاکیزه کرده شکر را
بر او انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر بقوام آید و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مسحوقه را
بر او بیخته بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را بیخته بهم زنند تا خوب
ممزوج شود و مثل خمیر گردد پس از آتش بگیرند و سرد کنند و در شیشه کرده از چینی
و گذاشته در وقت حاجت استعمال نمایند **معجون هندی از کتب هنود نقل شد**
جهت لکنت زبان شرب و دلک او مجربست **ص** زیرهٔ کرمانی فلفل سیاه دویست
عدد دارفلفل صد عدد قرنفل قند سفید بیست و هشت مثقال با دو وزن
ادویه عسل بسرشند و قدر شربتش دو مثقال **معجون شبیشا** از شش ماه
تا هفت سال قوتش باقی است جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و
رعشه و خبث النفس و خفقان و خیال فاسده و تغییر عقل و درد اندرون و تنش
و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و درد گرده و سقوط جنین و
جهت نگاه داشتن جنین در شکم امهات و سعوط او و صداع و شقیقه را نسبا
نافع و این معجون را بهلته دهند تا مند **ص** مشک خالص حماما عیدان البلسان
و فرفیون و اشنان نبطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت احشاء البقر جبلی و
احشاء معز جبلی کافور خوبقا ابیض و سیاه و میعه سائله و سعد و مامیران چینی و
تخم هلیون و بداسغان که کف الکلاب است و اصابع صفر پنج کاسنی حب المحلب کوشت
سرکشت و خردل ابیض از هر یک دو م مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه
دبوغ غیر مقشر جوزبوا اقفاع الاذخر جند بید ستر تخم جرجیر و وفرا از هر یک ده مثقال
طلا و نقرهٔ سابیده دونب حب البلسان شونیز ذلج الاساکفه جوزالثعلب پوست
بیخ کبر از هر یک نیم م ابریشم خام عنبر محرق فلفل سفید زنجبیل پنج شبث و تخم خطبانا
لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی و
ابهل قفر الیهود هزارچشان از هر یک چهار م قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حومل و
عود هندی برسیاوشان قاقله از هر یک سه مثقال سوس اسمانجونی لسان خالد
چهار دو اماء الثور و ماء الکشوث از هر یک م مصطکی سه م فقاع بیست عدد تخم ذاذبا

ذوفای خشک فلفل سیاه دارفلفل بزرالبنج ابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست
م اکلیل الملک چهارم و نیم بزرقطونا و تبید از هر یک چهارم و دو دانگ ادویه را کوفته
و بیخته بخیسانند از انها انچه خیسانیدنیست بشراب ریحانی کهنه یا با انچه قایم مقام
او باشد با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته بعد از شش
ماه استعمال نمایند قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانج و بیخ کرفس و سعوطا و نفخه
حبه با آب شاهسپرغم با آب مرزنجوش و وقت لخلخه و هنگام طلوع شعرای یمانی است
که عبارت از کلب الجبار است **کاسکبینج** و این معجون فارسی است نافع است جهت
امراض بسیار خصوصاً امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج
و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و در درد رحم بسیار مفید است و سعوط
کرده میشود و این جهت جمیع انچه هائی که سعوط بشیشا کرده میشد سلیخه جفتا افرید
پوست بیخ لفاح تخم رازیانج خرمل حب الامهل نهراوند طویل و ملحوج مثلث عنبر عجب
البلسان از هر یک چهارم قرنفل فرنجشک از هر یک بیست و چهار مثقال هیل چهارم
م قسط المرجوز ابو اهلیلج اصفر افیون از هر یک هشتم قرفه زرنبج اصفر شونیز تخم
خیری زرد از هر یک دوم و نیم سکبینج فرفیون دو روغن میعه سائله قرصافی از هر یک بیخ
م سعد بسباسه زعفران جوزبوا نانخواه مشک حب الکاهم است حب القار از هر یک ده
م مغاث بیروج از هر یک پانزده م مرداسوف ورق آس از هر یک م ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال
نمایند بعد از ششماه قدر شربت یک م و نیم تا یک مثقال است **صفت جوزبا که مو**
صوف در کاسکبینج قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر **ص** میعه سائله از هر یک
چهارم اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی از هر یک نیم م ادویه را کوفته و بیخته
با شراب ریحانی خمیر کرده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت
استعمال نمایند **صفت معجون المشک** جهت درد جگر و ضعف معده و برو
دات آن و تفتیح سده ها و تحلیل بادهای غلیظ **ص** مشک سلیخه سنبل الطیب
ساذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی خطبانا رومی از هر یک دوم زعفران نانخواه
تخم کرفس مصطکی از هر یک سوم عود هندی قرنفل قرصاف از هر یک نیم ادویه
را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثل با قلا

با آب گرم

با آب گرم **معجون خطبانا** جهت صلابت جگر و سده ها و درد معده و گرده و بیماریها
که بطول کشد و جمیع زهرهائی گزنده نافع است **ص** خطبانا رومی فلفل سیاه از هر
یک ده م قسط المر ساذج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک
یک و نیم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر
شربت یک مثقال با آب سداب **معجون فودنجی** جهت درد معده و جگر بارد و قشعریره
و تبهای بلغمی و ربع **ص** فودنج نهری و فودنج جبلی و فطراسالیون و سیسالیوس از
هر یک دوازده م تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یک چهارم کاشم پانزده م
فلفل اسود چهل و چهارم ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و قدر شربت از یک درم تا دو مثقال با آب گرم **معجون تمری** جهت عسر بول و
قولنج و تپ مشف اسهال میکند در هر وقت از زمستان و تابستان **ص** خرمای هیرون
با تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه م یکشبانروز در خمر خیسانیده پس بیرون کنند
بعد از ان سقمونیا و سداب خشک از هر یک م فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه م
بورق ارمنی یک مثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد با تمر کوفته بیخته
ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهارم با آب
گرم **معجون زبیب** جهت صرع نافعست و مایل باعتدال و مداومت و در دفع امراض
عصب و صرع بسیار مجرب و حقیر تجربه نموده **ص** هلیله کابلی آمله زرد بلیله اسطوخو
دوس از هر یک ده م عود الطیب پنج م عاقرقرحا سه م کوفته و بیخته و با مویز دانه بیرون
کرده بوزن او بسرشند شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم است **معجون نجا**
لینوسی جهت امراض بلغمی و سوداوی و در ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و
اصلاح حال بدن نافعست **ص** فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان
قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی سلیخه اسارون و
زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند **نسخه دیگر** از کامل الصناعه فلفل سیاه
و سفید حماما ساذج تخم کرفس انیسون عاقرقرحا انجره تخم سداب کوهی قسط بحری
سنبل الطیب قصب الذریره زعفران ملابنجل **معجون عود ملین** از شیخ ابو علی جهت
تقویه معده که با یبوست باشد **ص** هلیله زرد زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل
سیاه فرنجشک زرنباد از هر یک پنج ل سعد زرنب ساذج قرنفل از هر یک سه مثقال

عود خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یک دانگ تربد چهار ل نمک یک مثقال
با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال و هلیله کابلی بسرکه
محموده ده مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عنبر ملین** مشک عنبر عود
جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک دو مثقال و نیم بادرنجبویه گاوزبان
بادیان تخم کرفس سنبل اکبر زنگی پوست ترنج از هر یک دو مثقال با عسل و نبات
بسرشند و در نسخه ابو علی کافور یک دانگ و نیم و جدوار و پوست ترنج را اضافه کرده
است **معجون سفرجلی قابض** به پاک کرده یک من فلفل زنجبیل پنج مثقال
هیل هفت مثقال قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت ل به پاک
کرده از پوست و دانه مهرا بخته از پرویزن درست بیرون کرده با عسل بقوام آورده با
ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است **دزعون** جهت قوة گرده
و جگر و باه و معده و سردی و دوریک مثانه و بادها نافع است ص تخم کرفس بادیان
تخم ترتیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار پنج کرفس از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا زعفران
عرفه مصطکی عود از هر یک دو مثقال بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه مثقال
عنبر نیم مثقال بسرشند با عسل مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند
معجون مالائیبول جهت سلسل بول و تقطیر آن نافع و مجرب است ص بلوط
مقشر مقلو یا نوزه م حرف وم و تخم سداب از هر یک یک م کندر حب الاس جوز
بوا بسباسه قرنفل هلیله اسود از هر یک دو م سعد شونیز هیل از هر یک سه م انجره
پنج م با عسل بسرشند قدر شربت از سه م تا پنج م **معجون التذاریطون** جهت نفخ
و برودت معده ص زعفران کاشم بزرالسداب تخم کرفس زنجبیل حاشا الوزالضر زیره الکبیر
از هر یک شش م بادام تلخ مقشر لبان از هر یک دو م فلفل هشت م با سه وزن ادویه
عسل بسرشند قوتش از دو ماه تا دو سال **معجون فقح** جهت سرفه و درد جگر
و سینه و آلات نفس و معده و شوحه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز ص
مویز بیدانه فتمش بیست مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان
یک مثقال قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق دو مثقال و نیم مر صاف
چهار مثقال صمغ عربی کتیرا بقایم مقام شراب خیسانند با عسل بسرشند قدر شربت
یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب زوفا

معجون

معجون حلتیت جهت رفع تب ربع و تفتیح سددها و تحلیل بلغم و گزیدن جمیع گزند
گان ص حلتیت فلفل تخم سداب خشک بالسویه با عسل بسرشند قدر شربت یک
مثقال **معجون الخبث** جهت بواسیر و علاج آن و نیکو کردن گونه و تقویت احشا و هاضمه
نافعست و او را فنجنوش نیز نامند ص هلیله سیاه آمله بلیله دار فلفل زنجبیل سعد
شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم شبت کند تا از هر یک چهار
م خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده ده مثقال با سه
وزن ادویه عسل بسرشند اگر دو مثقال با یک مثقال مشک دوا کنند اقوی
خواهد بود **معجون للقولنج الریحی** از مجربات رکن الدین مسعود ص سداب
خولنجان سلیخه پنج کبه سانج هفت مثقال و نیم نیم کوب ساخته یکشب در گلاب
خیسانیده پس بجوشانند تا آنکه بنصف رسد پس صاف نمایند بعد از آن از نبات
مصطکی نار مشک عود پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس ساذج هندی
انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر دارچینی فودنج حلتیت کو
کرمانی قرنفل جوف از هر یک دو مثقال و نیم جند نصف وزن مذکور مجموع نخیته
پس سه مثقال عسل را با گلاب مذکور بپزند با باقی ادویه را با این عسل و روغن
بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه نمایند
با او فلوس خیار شنبر هر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهت نزج مواد مختبسه
در سینه مجربه حوم ابوی است ص رب سوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر
یک ده مثقال فرصانا فلفل از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ پنج مثقال کرده
تخم انجره از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو مثقال را با آب
مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده مثقال حلبه تخم
کرفس تخم دانه بادیان پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک پنج
مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه
را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب
و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر این دواها قی نمایند اصل السوس خربق سفید تخم
ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقت
که معده خالی نباشد **معجون ملوکی مستعمل** جهت قوت باه و اشتها و قوت معده

بسیار مجرب است ص جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج ادخر زنجبیل دارچینی
مصطکی عود زعفران از هر یک سه مثقال قاقله کبار از هر یک یک مثقال اشنه
دول مشک نیم مثقال قند و گلاب از هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده
عسل بقدر کفایت اضافه نمایند ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی یک مثقال
معجون جلالی مستعمل جهت زیاد کردن منی و قوت مجامعت و ضعف گرده و معده
و اشتها مجرب است ص سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک دو مثقال
انیسون تخم کرفس از هر یک یک مثقال زیره کرمانی مدبر مقلو مصطکی نعناع خشک
عود نیم مثقال فلفل دول یا بل ل و شربتی دو درهم نافع است و مجرب معجون
المترع مجرب است انجانسون و دو اسیار الاطبا نقل میشود بنجبهر و سنبل ص عاقر
قرحا ده مثقال صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در هاون با سرکه
کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند شربت دو مثقال با بیست مثقال آب
گرم معجون عقرب جهت سنگ مثانه و گرده ص عقرب سوخته حنطیانا سه
مثقال زنجبیل یک مثقال فلفل دو مثقال دار فلفل دو م کاکنج پنج م با بیست مثقال
عسل بسرشند بعد از شش ماه ببالغ دانگی و بنابالغ نیم دانگ دهند معجون ابو ماهر
مسمی بتریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس بول و حرقة البول
مزمن بغایت مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن درد
های اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا قدر شربتش در
اول علت یک مثقال با سه وقیه شیر الاغ و هفت درهم ماء العسل و در مزاج بسیار
حاد با شربت به و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درهم آب برگ
باذنک مطبوخ و پنج درهم ماء العسل و در آخر علت که جراحت پاک شده باشد و خون
آب آید یک مثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره و جهت ادرار حیض با آب
نخود منقوع و مانند آن اناد و قر مدر حیض ص گل مختوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه
مغز تخم حنادین و مغز تخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین از هر یک پنج مثقال طین
قبرسی یا نوزده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته
بسد مروارید از هر یک یک مثقال و نیم عصاره لحیة التیس قطر اساليون زوفای
خشک صعتر تخم کرفس انیسون مکد چهار مثقال صمغ عربی الونشا سته کثیرا

حب الفلفل

حب الفلفله که ماش هندی است حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز
بادام شیرین مقشر از پوست نیم کوفته هفت مثقال سماق منقی غوره خشک طین قا
که گل شیرازی است ریوند دامک طلق محلول خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هر یک سه
مثقال حب کاکنج چهل عدد افیون رب السوس مکید دو مثقال عسل کف گرفته سه
وزن ادویه معجون سیسالیوس جهت اقسام صرع نافع است مکرر آزموده و هیچ دوائی
در باب صرع قایم مقام این نمیتواند بود ص سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک
ده مثقال غاریقون پنج مثقال فرد ماناوزا وند مدحرج از هر یک دو مثقال و نیم ادویه
را کوفته و آب عنصل دو چندان عسل را بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون
مقل جهت بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها را بشکند و خون بواسیر را باز
دارد ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تخم سپندان سفید تخم زنجان
از هر یک پنجاه مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده با دو وزن عسل بسرشند و در
بعضی نسخه بی عسل است معجون الکمونی جهت نفخ و تقویت معده و دبلج و رطوبت
آن نافع است ص زیره کرمانی صد مثقال که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و بکوبند
داده باشند زنجبیل بیست مثقال فلفل ده م برگ سداب خشک ده ل بوره ارمنی
ده م ادویه را بسیار نرم صلایه باید کرده با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت
یک مثقال معجون جهت دفع خون بواسیر مجرب است ص هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک
ده مثقال بسد که با صدف سوخته از هر یک پنج مثقال شاخ گاو کوهی سوخته پنج
مثقال زاج سفید نانخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را
در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت
دو مثقال معجون اللؤلؤ جهت تقویت اعضا و تفریح و غلبه منی و تقویت اعصاب و زیادتی
باه و تذکر الفاظ و اعانت میکند منی را اعانت شدیده و اخراج میکند منی را بلذت
شدیده و نضج منی میدهد ص مروارید ناسفته بسد از هر یک شش مثقال انیسون
بهمن ابیض از هر یک چهار مثقال کاکنج اصل اللبلاب از هر یک سه مثقال اذخر
ماميثا سعد از هر یک دو مثقال سلیخه دارچینی مصطکی از هر یک یک مثقال و نیم
صمغ یک مثقال کثیرا یک مثقال با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
خواب یک مثقال با آب گرم بنوشند معجون حافظ الاجساد که از تالیف فقیر است

جهت سدد ماساریقا و جگر و ضعف برودت جگر و امراض معده و سوء الغنیه نا
فع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در بابها دیگر
نشده ص دارچینی اصل الکبر از هر یک پنج مثقال رب السوس عصارهٔ الغافث جعده
از هر یک سه مثقال مرصافی چهار مثقال و دهن بلسان چهار مثقال و اگر یافت
نشود بجای او دهن کهنه تنده کنند و با عسل لبریز شند و قدر شربت یک مثقال
نافع باشد باذن الله تعالی معجون بزور جهت باه مجرب است ص تخم زردک تخم
پیاز تخم ترتیزک تخم ترب تخم پونجه تودری سفید و سرخ لسان العصافیر مغز
جلقوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل سفید دار فلفل حلتیت
طیبا از هر یک پنج مثقال با سه وزن عسل لبریز شند هر روز دو مثقال و نیم و مثل
آن شام تناول نمایند معجون القطن جلیل القدر و عظیم النفع است و از خیالی
نوش است اعادهٔ شهوت باه میکند بعد از نومیدی و آن را اضعاف میکند و سلسل
میکشاید و ضعف کلیه و مثانه زایل میکند و جهت حرقة البول نافعست و سنگ
گرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع قدر شربت دو مثقال و قوتش
تا سه سال باقی است ص لب حب القطن لب دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از
هر یک پنج مثقال قاقله زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط شیرین
بوزیدان مقل و مصطکی از هر یک چهار مثقال با سه وزن ادویه عسل کف گرفته لبریز شند
معجون یدالله جهت تفتیت حصاة بغایت قوی است خون بز مسمی بید الله زجاج
صاف سفید محرق دماغ عقرب دماغ پنجکلم شده که گرفته است دماغ دنب جاورون الا
سفید دماغ پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود و صمغ الجوز از هر یک
یک کف طراسالیون دو قومشک طرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک
یک مثقال و نیم با عسل لبریز شند از یک مثقال تا سه مثقال را با آب طبیخ
نخود سیاه بنوشند و دماغ الاودنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرفی خشک
خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنوری یا در تون حمام بگذارند تا بسوزد
معجون از ابن هبل جهت وجع الفؤاد و تفتیت نفس که از برودت باشد نافع و
مقوی معده است ص گل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زراوند طویل دارچینی
اسارون از هر یک دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون از هر یک یک جزو چند

سیر

بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یک وزن شیرهٔ گلقند لبریز شند و قدر شربتش
دو مثقال معجون افسنتین جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد
بغایت نافع است ص انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جند بیدستر افیون عسل به
وزن معجون جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه ص سنبل الطیب
قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب الذریره
سعد تخم مورد زنجبیل قرفه قاقله بالسویه با عسل دو وزن ادویه الشربه الی مثقالین
معجون بید الورد معنی او آنست مثل نافع است جهت
انواع صداع بارد هر چند کهنه باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت دوی و طنین و
ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دنبلات و صلابات نافع
و ظاهر احاد باشد در درجه اولی و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال ص سنبل الطیب
مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین عصارهٔ غافث بزر الکشوث
فوه تلک مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب البلسان قرنفل هیل عود از هر
یک جزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل لبریز شند دواء المسک
شیرین که دواء المسک حار نامند جهت خفقان و مرهٔ السودا و ضعف دل و معده
و باه نافع که زنان آبستن را بهم رسد و رنگ رخساره را نیکو گرداند ص زرنباد درونج از هر یک
یک م لؤلؤ کهربا بسد ابریشم المقروض غیر محروق یک ل و نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل
الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنه از هر یک چهار دانگ زنجبیل دار فلفل از هر یک
دو دانگ و نیم با سی مثقال عسل صاف آتش ندیده لبریز شند دواء المسک تلخ از قرابادین
جهت خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافعست سنبل قرنفل مشک مرصاف ساذج
هندی از هر یک دو م زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهار م صبر سقوطری افسنتین از هر یک
هشت م دبوقلچینی شش م جند بیدستر یک م و نصف دارو را در آب گرم کرده و با سه وزن عسل
خام لبریز شند دواء المسک بارد مقوی اعضاء رئیسه و موافق محرور المزاج جهت خفقان
حار و ناقهین نافع است ص گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاو زبان کهربا
مروارید ناسفته بسد تخم خرفه صندل سفید از هر یک پنج ل فوفل گل ارمنی شسته
از هر یک یک ل نشاسته دو ل مشک یک ل عنبر اشهب دو ل ورق طلا یک ل ورق
نقره دو ل قند سفید دو وزن ادویه با آب سیب نو دل و آب انار دو نو دل عرق بید

مشک نخاله ل کلاب نخاله ل بقوام آورده سرشند و اگر بی مشک خواهند بعنبر شهابی
اکتفا نمایند و حقیر دو ل یاقوت اضافه نموده و اثرش بسیار قوی یافته نوش داروی
لؤلؤی منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه که بهترین نسخه هاست
و مکرر تجربه شده بجهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف بدن و معده نقاهت و برانگیختن
اشتها مفید است ص طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید
کهربا گل سرخ از هریک سه ل یاقوت دیبونداسارون سعد عود هندی اذخر صندل
سفید پوست ترنج نارنج هندی بسد یشب سبز تخم بادرنجبویه درونج هیل بهمن سل بیدآم
عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک دو ل مشک ل تودل آمله را مقراض نموده از
پرویزن بیرون کنند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و امثال آن عسل سرشند
نوش داروی هندی ساده کویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است گل سرخ
شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هریک سه درم قرفه زرنب و زعفران
قاقله کبار سه هل جوزبوا از هریک دو درم بازای هر یکی و شش مثقال اجزا یکرطل آمله را
در ده رطل بجوشانند تا ثلث بماند پس از آن و بوزن یک مثقال معجون فلاسفه و ماده الحیوة
نامند از آنکه و ملخص قدیمست جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده
و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر
بول و امراض مثانه و مقعد نافع است و دستور گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین
و مصلحش شربت انار و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار
سال باقی است ص فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله آمله حب الصنوبر شیطرج
هندی بیخ دار بانه و بیخ بابونه بالسویه باسه وزن ادویه عسل سرشند و پوست نارنج
اضافه نموده و شیخ حبت الحدید بجهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیه
الثعلب بجهت نعوظ و تخم الجزر جهت تضعیف منی و کنجد مقشر جهت هزال کلیه و بسیاری و
جوزبوا و مویز منقی از هریک بقدر اجزاء عشره اصل اضافه نموده معجون کرد اشتها و خواهش
گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون فیقراص ص ایارج فیقرا هلیلج کابلی بلیلج
املج ملح نفطی و کوفته بعسل سرشند شربت از سه درم تا چهار درم بطبیخ شاهتره معجون کردن منفعت
مثل معجون فیقری مذکور است و بغایت مجرب و معروفست بمعجون جوزجندم هلیلج
کابلی هلیلج کابلی املج بلیلج جوزجندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل کف گرفته سرشند

پیش از طعام

پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بجو
جوزجندم را شور ساخته تناول نمایند و غذا را مزعفر سازند بکباب مرغ بچه اطریفل صغیر جهت
استرخای معده و بواسیر و قوت دماغ نافع است ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست
هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی بکوبند کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده
باسه وزن ادویه عسل سرشند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و قطع رطوبت بواسیر و نفخ
معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافعست ص آمله هلیله کابلی بلیله بزر الکرفس الجبلی
از هریک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هریک دو اوقیه سنبل حماما هیل وج از هریک
سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هریک نیم اوقیه خبث الحدید
سه اوقیه خردل بکوفته و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام نرم نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند
اطریفل مقل جهت بواسیر و اسهال بواسیر نافعست ص پوست هلیله زرد آمله منقی هریک
ده ل مقل بی ل در آب کند تا حل نموده و با شصت ل عسل بقوام آورده هلیله و آمله را با
سرشند اطریفل مقل ملین که جهت بواسیر نافع است ص پوست هلیله کابلی بلیله هلیله
سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هریک ده ل تربد سفید هفت ل مقل بی ل قلوس
خیارشنبر بی ل مقل و قلوس را در آب کند تا حل کنند و با عسل بقوام آورند و ادویه را بروغن
بادام چرب نموده سرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات از دماغ و بخش
سودای سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است و اجزای او اجزای اطریفل صغیر است و کشنیز
خشک مثل نصف اجزا اطریفل ماهان جهت برص و بهق و امراض بلغمی بعد از تنقیه مداومت
نمایند ص هلیله کابلی پنج ل بلیله آمله از هریک ده ل شیطرج سعد زنجبیل از هریک سه ل
سادج پنج ل بسفایج اسطوخودوس از هریک یک مثقال غاریقون شش ل قسط سه ل کندر مصطکی
انیسون قرنفل هیل جوزبوا از هریک شش ل فلفل دار فلفل نارمشک از هریک چهار مثقال
قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال اطریفل زمانی تالیف حقیر که مسمی باسم والد حقیر کرده
مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود
بخارات بدماغ است و چون بعد از غذا تناول نمایند مضرت نرسانند و جهت مالیخولیا
خصوص مراقی و قولنج ریحی بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش جهت اسهال
اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یک مثقال تا دو مثقال
و موافق جمیع امزجه است ص هلیله زرد و کابلی و سیاه گل بنفشه محمود مشوی از هریک ده

ترنبد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک پوست هلیله پوست بلیله آمله مقشر
گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج ل صندل سفید کثیرا از هر یک سه ل روغن بادام شیرین
سوای ادویه را کوفته و بیخته عناب سپستان گل بنفشه ده ل جوشانیده صاف نموده با یک وزن
و نیم شیرهٔ هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند **اطریفل** افتیمون جهت سموم
سوداوی و تنقیهٔ دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض باردهٔ دماغی نافعست قدر شربتش از دو
مثقال تا پنج مثقال **ص** پوست هلیله کابلی آمله مقشر بلیله از هر یک ده ل ترنبد افتیمون سنا
مکی از هر یک پنج ل شاهتره بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هر یک سه ل انیسون نمک هندی
از هر یک دو ل عسل سه وزن ادویه سرشند **اطریفل مسهل** منقول از خط استاد الاطبا
حکیم محمد باقر طاب ثراه جهت برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیر امراض بلغمی و سوداوی **ص**
هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هر یک دو م بسفایج
سنا مکی از هر یک هفت م ترنبد سفید پانزده م حاشا سه م اسطوخودوس پنج م انیسون یک
م سقمونیا مشوی پنج م با عسل معجون کنند مقدار شربت پنج م با پنج ل معجون شهریاران که مسهل
است جهت برودت معده و جگر و ذرب و مره السودا و تحلیل قولنج **ص** زنجبیل فرفیون دارچینی
سلیخه سنبل جوزبوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک چهار م و نیم سقمونیا
سه م حب النیل هشت م شکر سلیمانی مثل جمیع با سه وزن ادویه عسل سرشند قدر شربت
از چهار م تا چهار ل و در بعضی نسخ شیرم بجای حب النیل است و این نسخه اقوی است **معجون
سفرجلی مسهل** جهت امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و جهت تهوع
و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش
تا پنج مثقالست **ص** به شیرین که پاک کرده از پوست و تخم بکر رطل در دو رطل ثلث بجوشانند
تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و بکر رطل عسل اضافه نمایند و بقوام آورده
و این ادویه را داخل کنند زنجبیل دارچینی دار فلفل از هر یک دو ل هلیله قاقله کبار زعفران
از هر یک سه ل مصطکی پنج م سقمونیا ده م ترنبد بروغن بادام چرب کرده سی م شربتی پنج ل
تا هفت ل با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دار فلفل چهار م است **معجون تراشه** جهت
قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل قوی و مجرب است **ص** هیل فرفیون سادج داد
فلفل دار فلفل زنجبیل ترنبد کابلی مقشر قرنفل از هر یک یک ل آمله مقشر تخم کرفس سنبل
الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم ل ترنبد سفید مجوده از هر یک ده ل عسل سه وزن ادویه

شربتی از آن

شربتی از آن یک ل تا یک ل و نیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض معده حاده و مواد
سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج مثقال جهت قولنج نیز نافع است **ص** سنامکی
گل بنفشه از هر یک سی ل گل سرخ بسفایج از هر یک پنج ل مغز تخم کافشه بیست ل نشا
محموده مشوی رب السوس از هر یک پنج ل هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام
از هر یک بیست ل عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا است ده ل و گل سرخ و بنفشه
و هلیله سیاه ده ل هلیله کابلی بیست ل جوشانیده بقوام آورده سرشند **معجون مسهلی**
که جهت کرم معده و حب القرع مجربست **ص** سرخس ابرنج کابلی مقشر از هر یک یک م ترنبد
مقل از هر یک م ادویه را کوفته و بیخته با عسل سرشند و مجموع آن یکشربت است و باید که
قبل از تناول این دوا یک ساعت شیر تازه دوشیده بخورد و قدر او دو وقیه و قبل از
دوا سه روز پرهیز نماید **معجون سورنجان** جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ
سورنجان ابیض هفت ل بوزیدان دو ل قشر ماهیزهرج دو ل اصل الکبر کمون شیطرج
از هر یک دو ل هلیله اصفر هفت تخم کرفس یک ل و نیم رازیانج یک ل و نیم فلفل ابیض صعتر
ملح هندی ورق الحنا زبد البحر از یک ل و نیم سمسم مقشر سه ل ترنبد ابیض سه ل زنجبیل محموده
از هر یک سه ل عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنج ل با آب گرم و اگر همراه ... تا
دو مثقال و نیم کافیست **و نسخه دیگر** از فرس صفرا است و چنین گویند که از جالینوس است
دوا اول گرم و قوتش تا یک سال باقیست جهت زحیر و درد مقعد و شقاق و مالیخولیا و
جنون نافع است **ص** هلیله سیاه بلیله از هر یک ده ل افتیمون ترنبد اسطوخودوس بسفایج
از هر یک پنج ل غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک یک ل گل زوفا
بادروج حضض مکی دم الاخوین از هر یک نیم م و شیخ الرئیس سه مثقال طباشیر اضافه نموده
و بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه مثقال اضافه کرده اند با سه
وزن عسل سرشند **معجون خیارشنبر** که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و بارد
و رمد و زکام و نزله و درد سینه و مضره معده سرد و بجهت ... طعام از و مصلحش
استعمال و با آب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش تا دو سال باقی
و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال **ص** فلوس خیارشنبر صندل با صد ل عسل
بقوام آورند بنفشه و ترنبد از هر یک بیست مثقال سقمونیا پانزده ل رب السوس ده
زده ل ملح هندی هفت مثقال و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک پنج ل ادویه

باسی مثقال روغن بادام چرب کرده ببرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظت
وضعف عمل او میشود باید بعد از قوام عسل بان مخلوط کرده ادویه را سرشت
معجون اوراقی مسمی بمعدل المزاج از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون مجرب
و دفع استرخا و امراض بارده و فالج و درد مفاصل و عرق و سلس البول بغایت نا
فعست **ص** اوراقی که کوکناره نامند در شیره خیسانند پوست را جدا کرده بسوهان
ریزه کرده بعد از آن نرم صلایه نموده گل گاوزبان زرنباد عود هندی اسطوخو
دوس کشنیز نارجیل شقاقل صندل سفید قرنفل آمله مقشر هلیله سیاه عسل سه
وزن ادویه از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون** منقول از ارشاد که
جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ و رخسار
و بشره را نیکو گرداند و گفته اند جهت برص مجرب است و تا سه روز نیم تا پنج مثقال
استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال چوب
که قدر شروع در نقصان کرده باشد **ص** هلیلج کابلی بلیلج املج افتیمون دو قوا ز هر یک پنج
فرهد دار فلفل از هر یک چهار مثقال جوزبوا عاقرقرحا شیطرج از هر یک دو مثقال با عسل
ببرشند **فلونیای رومی** نافع فلونیای فارسی است لکن اقطع است از قولنج و عسر
بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوابنون و نزلات و فساد دهان
و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احوالست و واپس و هرچه مفسد دهند مگر آنکه
اکثاب در اطعمه و حلوه و سمنه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند اجزای او بعینه
اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان **فلونیا
فارسی** جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده
و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قلت
شربت تا یک درهم **ص** فلفل ابیض بزرالبنج از هر یک بیست و پنج م افیون طین مختوم قوه بختم
کرفس بهل اساروں نانخواه دارچینی سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده م اشق سه
م با عسل و شراب ببرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج م مرصاف عاقرقرحا فربیون از
هر یک دو م زرنباد درونج لولو مشک از هر یک نیم درم کافور بکدانک و نیم و در بعضی نسخ
جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یک م **برشعثا ابی برکات** منقول از خط
استادابوی مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه و گوید بهتر از همه برشعثاست **ص** بزرالبنج و

فلفل سفید از هر کدام بیست م افیون ده م زعفران پنج م عاقرقرحا سنبل الطیب عود
سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک دو م عود بلسان چهار م جند بیدستر
دو ل خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج مثقال اگر نباشد بدل روغن زیتون
فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب داده در جمیع امزجه موافق بزر
البنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر مشک شیب مروارید ورق طلا یاقوت
بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو
بادرنجبویه کندر اکبر ترکی پوست بیرون پسته مکد کهربا ورق نقره زرنباد درونج و
بسباسه عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اساروں دارچینی
اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری لسان العصافیر خصیة الثعلب
ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه حاماذریوس فطراسالیون فرنجمشک بهمن ساتل هیل مکد بسد
ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز جلغوزه نارجیل مکده
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکد افیون صندل عسل سه وزن ادویه **فلونیای مجرب**
قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است و مسمی بحافظ الا
رواح نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر
سنبل الطیب گل سرخ خشخاش جلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان بسباسه عود
قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان
العصافیر آمله بشیر پرورده دارفلفل سلیخه اساروں فوفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل
فرسون پوست ترنج پوست پسته ورق نقره مشک بهمن سرخ و سفید وج تخم بادرنجبویه
بوزیدان عسل سه وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه نیز اضافه شد کهربا یاسک
مروارید یاقوت لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب **فلونیای محمودی**
افیون فلفل سفید سنبل الطیب اساروں تخم کرفس بسباسه زعفران گل سرخ
مشک عنبر ورق طلا ورق نقره هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون
از هر یک دو مثقال **برشعثا ابی برکات** که مرحوم ظهیرالدین عمادالاسلام
فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهتر از نسخ اول است
جهت دفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش
و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوه حفظ

فلفل ابیض

ودفع نسیان وکداختن بلغم وصفای صوت وجهت سهر بسیاری وسبات سهری
وازجهت قولنج وبیحش وبرودت معده وجگر وکشودن سده جگر ونفوذ آن بطبیخ
خون وناضسف جهت ربع وانواع استسقا وسستی بدن وکثرت عرق بدن وبوی بد
ونفوذ جماع وزیاده میکند حرارت را وزایل میکند کسل وتثاوب واسترخا وانواع
اعیا وجهت سنگ کرده ومثانه وادرار بول نافع ودبله مجمع را مسخنه بسیار زد
وجهت دفع وسواس سوداوی ووحشت وسوء مزاج بارد ودرد معده وقلب
وهضم ودیر شدن غذا نافع وقدر شربت دغابش یک مثقال واقلش یکدانک
وصاحب سل بقدر نخودی باب کرم بناشتا در وقت خواب بنوشند ودر
زمان بارد پانزده روز ودر زمان حار هر سه روز یکبار باب کرم وبروغن بادام
شیرین ونبات وحذر نمایند از مزاج خشک وسعوط ازو صاحب صداع بارد
مقدار حبه باب مرزنجوش کند وهمچنین سعوط نماید صاحب لقوه در امراض
حلق مقدار حبه بدهان کرفته آبش را ابتلاع نمایند ودر سرفه کهنه وثاره بلغمی
بعصیر مرزنجوش مقدار حبه وجهت ضیق النفس وربو باب زوفا واصل السوس و
در وجع فواد وامعا باب رطب واگر مشتعله باشد بطبیخ زوفا وجهت وجع سپرز
بماء الورد وخل خمر وجهت درد پهلو بشراب الاصول وجهت درد جگر باب عسل هر
کاه از ماده بارده باشد واگر از سده باشد بماء الاصول وجهت سطول بماء الآس
هر کاه ضبط شکم خود نتواند کرد وجهت درد بنکاه باب کرم شده باشد در آفتاب
در تابستان ودر زمستان بجلاب نیم کرم وجهت تنها یا با وزهر کاه با او وجع فواد باشد
باب وجهت تب مرکبه بمطبوخ افتیمون وجهت زحیر باب بزرقطونا وباب نیم کرم و
جهت حصاة باب سداب یا باب ورق توت وجهت بیماری که خواب نکند بطبیخ
خشخاش وجهت بواسیر بماء الکبریت وجهت ثقل اللسان حب باب سماق وجهت
غم بی سبب باب کاسنی وجهت جماع بماء الاصول الاحمر المطبوخ وجهت نقرس جبه
هر روز قدر برو وجهت زنی که نزاید ونفاس قطع نشود باب حلبه وجهت هم باب
حومل وجهت کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی وجهت کسی که کافور خورده
باشد بطبیخ عود بماء الورد وجهت گزیدن عقرب ورتیلا وجهت گزیدن افعی حبه هر روز
هر چند قی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد وعلامت در بی آنست که مار گزیده وقی با

شود ازسم

شود ازسم که خوابش برد وهمچنین دو هر سم قتالی وجهت ماده که در گرده باشد بطبیخ تخم
وزید وجهت دفع زیادتی خون حیض باب سماق وجهت احتباس خون حیض بطبیخ
عناب ومویز وجهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافع اخلاط آن ص دار فلفل دارچینی خطا
ناسلیخه جند بیدستر از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم
افتیمون یک ل ویکدانک ونیم زعفران یک م افتیمون تخم کرفس بزرالبنج از هر یک ه ل افیون
قسط اسارون از هر یک ده ل ونیم فلفل سیاه بیست ودو ل ونیم زنجبیل فوذنج خشک
از هر یک هفت م روغن بلسان یا روغن کل سرخ ده ل عسل بقدر کفاف تریاق بر
الساعه از ملا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات برموز نوشته وتصحیح
نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام ص فلفل سیاه وسفید بزرالبنج افیون زعفران فر
فیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و
منافع وشربتا ودو هر مرضی بموجبی است که در برشعثا نوشته شده ودر بعضی نسخه
فلفل مختصر است در سفید او ودر بصورت مایل بر بودن خواهد بود و با فلفلین
مایل بحرارت نسخه دیگر که از ظهیر الدین نقل شده ومکرر بتجربه رسیده است در
اکثر خواص بمنزله مثرودیطوس است وبجهت تب ربع مکرر بتجربه رسیده ص مبعه سائله کا
درونیس مرصاف زعفران صرف خبطا نامکده اطین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ
عربی جند بیدستر غاریقون مکدسه اقاقیا هرفادیقون فطراسالیون مکد دو
قصب الذریره دارشیشعان حب الفار عصاره لحیة التیس مکدینج ذرا وند طویل پونه
جینی اسارون حماماجعده روغن بلسان مکدسه ونیم وبدل روغن بلسان زیت
العقیق است دوچندان او وباد وزن عسل بسرشند مخلصه اکبر که بیونانی سطرنیا
وبالفعل مخلصه نامند جهت درد سر کهنه ونقرس وصرع ووسواس
وفالج وتبهای که با نوبه باشد وبجوجه صوت ودرد چشم که از رطوبت باشد سعوط
نمایند ازو واکتحال نمایند وجهت درد دندان وگزیدن هوام ودرد شش وپهلو
وشراسیف وجگر واحتباس بول وتنقیه مثانه نافع وبجهت منع نزله بماء العسل
بنوشند ودرد قی کردن خون باب بارتنک یا باب عصی الراعی ودرد معده وبلغم
غلیظه باب کرده وتخم رازیانه جوشانیده باشند ودر دردهای صعب روده وورم
آن وبدی فکر وتوحش سوداوی ورعشه ودرد سپرز بدستور طلای برضب مجمع

باه و مقوی قضیب و حقنه بقدر نیم من با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد
مفید است ص مرسلیخه فقاع از هر یک وقیه و نیم جند بیدستر قطراسالیون از هر یک
یک ل و در بعضی نسخه دوازده ل تخم کرفس دو وقیه سیساليوس ل قسط المر ماحینی
اقراص اذرمعو میعه سایله اسارون از هر یک شش ل فلفل ابیض دوازده ل دار
فلفل چهارده ل افیون ده ل زعفران حماما از هر یک چهار ل قدر شربت تا یک د
هم و در بعضی نسخه‌ها افیون ده ل دارفلفل چهار ل سنبل چهار ل و در بعضی نسخه‌ها
سنبل هفت ل **قرص اذرمعو** در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش مثقال تو
تب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر تا بخواه فلفل سفید قرنفل مکدو
دانق فوعجه دارچینی مصطکی زعفران مکدم دانق سنبل الطیب سادج مکد یک
مثقال مرصاف چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الزریره مکد دو دانق با شراب با
قایم مقام او قرص کنند **معجون ربع** از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده چون
روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت
قطع مینماید و مستی است لحب لؤلؤ ص جند حلتیت فرص دارچینی شونیز مرصاف میعه
سائله از هر یک سه م افیون سداب فلفل از هر یک یک م عسل بوزن جمیع بسرشند
طریق دیگر منقول از محمد زکریای رازی و او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج
نیفتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است ص تریاک کهنه هفت م فنه چهار م
سلیخه حلتیت از هر یک دو م میعه جند سنبل هفت م قسط سه م عسل بوزن جمیع بسرشند
نسخه دیگر از مجربات ابو ره که در قطع تب ربع بی بدل است و وقت استعمال و قدر
شربت بدستور معجون سابق است ص اسارون کندر مرمکی جند بیدستر میعه سایله
بزرالبنج افیون بالسویه بعسل کف گرفته بسرشند **ایضا** من مجربات کوکار بقدر مزاج
و عادت هر کسی یا ده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند **الربع البلغمی المجرب**
قسطل جوز مکد دو ل ثوم نصف ل بوکل قبل النوبه **معجون فنجنوش** قابض جهت
اسهال بواسیر مجرب است ص تخم حماض مورد بلیله مجموع ابو داده آمله انجبار هلیله
سیاه حبث الحدید مدبر با عسل و رب به بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا
دو ل **معجون اعظم** که اسود نیز خوانند و در کامل الصناعه مستی نکنده نبشت جهت زحیر
و اسهال مزمن بغایت نافع است ص جند بیدستر افیون بزرالبنج میعه سایله مرصاف

اسارون

اسارون زعفران کندر تا بخواه بالسویه بعسل بسرشند و در نسخه کامل طین ادمی
کرفس سلیخه اضافه است **اما معاجین ماهیه** در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق
باشد و تصرف نسبت بمزاجی در ادویه آن لابد است و انچنان نیست که در هر مزاجی هر
معجون میهی موثر باشد از انجمله معجون لبوبست که از اسرار اطبا تالیف شمس الدین
هلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو کرداند
و مداومت کنند او قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان
منی و امراض عصبانی و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر بجهت
معتادین افیون و زعفران و بینه مایه شیر اعرابی و بزرالبنج و بدل سقنقور ماهی رو
بیان کرده است و بغایت موافق گشته است قدر شربت از افیون واز او از نیم مثقال تا
یک مثقال ص شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید و ج تودری سرخ و سفید
لسان العصافیر از هر یک م سره سقنقور سه م حب البلسان حب البان فلفل سفید مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کزر تخم پیاز تخم شلغم تخم بویخه خشخاش سفید خسکدانه تخم ترتیزک تخم
شبت تخم کندنا شامی و عبارت از دو قواست تخم هلیون خشک مربی از هر یک ده م تا دارچینی
مغز بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه پنبه کنجد سفید مقشر هفت
م دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبار سعد فرفیر دار فلفل جوزبوا ناردشاه
عود عنبر اشهب زعفران از هر کدام یک مثقال مشک یکدانک و نیم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزم دو درم از هر کدام دو م با عسل بسرشند مجرب و آزموده است
معجون چوب چینی از نسخه مرحوم عماد الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و
جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویت باه و فربهی بدن و غیره ص چوب چینی پنجاه مثقال مرو
دبید دو ل شیطرج دو ل ریوند افتیمون سنبل از هر یک سه ل هیل مصطکی عود قماری مایه
شیر اعرابی اسارون سه ل آمله بشیر پرورده ده ل گل مختوم سه ل صندل سفید سرخ
دو ل سکر صدا ماهی روبیان سه ل دارچینی دو ل خصیة الثعلب یک ل قرنفل زنجبیل
از هر یک دو ل جوزبوا بسباسه دو ل درونج زرنباد از هر کدام سه ل تخم جوز تخم شلغم
تخم ترب تخم تودریخ بهمن سفید و سرخ خسک مربی از هر یک سه ل بوزیدان سورنجان
دو ل شقاقل ده ل کبابه چینی ده ل خولنجان قسط شیرین دو ل تودری سرخ و زرد دو سه ل
سعد سه ل ورق منتظ سدس اجزا مجموع را سائیده و گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ با

دوا الدارا از هرکدام ده ل نرم کوفته در آب مطبوخ شیره کرفته اضافه نموده با آب به شیرین وآب انار شیرین
وکلاب وقند وعسل بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز کرنکان مغز چلغوزه مانند قرص
کوفته در عسل حل کنند ولخلخه با آن لبریز شند وحفیره ورق منشط داکه جهت سرودت
داخل کرده وبیست ل چوب چینی را جوشانیده آب اورا بقوام آورده وادویه را سرشند
وبغایت دوا فعال قوی مشاهده نموده است **معجون مبهی** که جهت تولد الدنا فعست
اکر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند وبعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال زن ونیم مثقال
مرد تناول نمایند واز مباشرت درین ایام اجتناب کنند واز مضرات باه پرهیز کنند بهمن
سرخ وسفید چلغوزه قاقله کبار دارچینی از هر یک ده ل مروارید بسد فلفل زنجبیل قر
نفل نارجیل سکبینج بدل او پنیرمایه شتر کنند سادج هندی برک قرنفل نیم وزن آن
قرنفل میتوان کرد واکر سادج سیاه ضخیم ورق کنند بهتر است والا نصف سادج ونصف
قرنفل بدل کنند جوزبوا نیم مثقال زعفران نیم مثقال با سه وزن ادویه سرشند بعد از چهل
یوم استعمال نمایند **معجون مبهی** این جمع مؤلف ارشاد کوید که بغایت مجرب است ومحلل ریاح
غلیظ ومسکن مغص وقدر شربتش تا چهار مثقال است **ص** کل کاوزبان تخم تودری از هر یک
یک جزو ونیم جزو سقنقور واکر نباشد ماهی رو بیان بدل کنند پنیرمایه شتر اعرابی یک جزو
وسه س خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق وصنوبر کبار تخم تربه شقاقل تخم شلغم
از هر یک یک جزو تخم الجزر دارچینی تخم الجزر دارچینی نخود سفید مغز بادام تخم مقشر خشخاش
سفید کنند از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه سرشند **معجون مبهی**
از مؤلف تذکره وعجیب الفعل است ودر برانگیختن باه ونعوظ وتقویت جماع وغریزی وفربه
کردن بدن وتولید خون صالح واصلاح منی ودفع اذیت جماع وضعف آن **ص** نخود سفید
پوست دلب واکه در آب تو تره خیسانیده باشند تا سه نوبت وخشک کرده باشند
وخسک خشک مسحوق را در سه مثل آن آب خسک تازه نوبت دهند از هر یک سه اوقیه
زنجبیل ده ل دارچینی خولنجان از هر یک شش مثقال یک رطل ونیم عسل را با نیم رطل آب
پیاز بقوام آورند وتخم ترب وتخم جوزبوی تخم الجزر از هر یک بکوفته عاقرقرحا زنجبیل از
هر یک نیم وقیه اضافه نموده وهشت قیراط یا درهم ونیم درهم زعفران وشش قیراط
مشک را در کلاب حل کرده بدان تصفیه کنند وهر کاه قوی خواهند مغز کردکان وحب
صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بهمن سرخ وسفید تخم رطبه تخم کتان از هر یک یک

وفیه قسط شیرین قرنفل انیسون فلفل سقنقور واکر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی وماهی
رو بیان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز کنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند
قدر شربتش تا دو درهم است **معجون ثوم** از تألیفات شیخ که مؤلف تذکره است ذکر نموده
جلیل القدر وکثیر المنافع وبغایت مبهی ومبرودین ومرطوبین وجهت دفع رطوبت وکل
امراض بارده مثل فالج ونسیان وسکته ورعشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفه رطوبی
وفساد آواز وتحلیل ریاح وسده وتقویت معده وجکر وامراض مقعد ورحم مکر اختناق
آن وجهت احتباس حیض وبول ونیکو کردن رنک رخسار وبرانکیختن باه ما بو بین
بغایت مجرب ومضر جوانان وصاحبان مزاج حار ومصلحش سکنجبین وشربت عناب وطلا
کردن روغن آن بر بدن جهت دفع اذیت سرما وشقاق پاشنه پا وقلع آثار ورفضیت جهت
تهیج باه بغایت نافع وقوتش تا چهار سال باقی است وشربتش تا دو مثقال وآن کرم تا
درسیوم وخشک است در اول یک رطل سیر کوبیده را با یک رطل ونیم شیر تازه بجوشانند تا
شیر را جذب کند ویا یک رطل ونیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل دارفلفل قرنفل دارچینی
کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک دو ل زعفران یک مثقال روغن کل سرخ ده ل
واکر اخذ روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن کل سرخ جوشانیده
روغن اورا بکیرند بعد از آن با عسل بجوشانند **معجون مبهی منقول از مختار بن هبل** در تقویت
باه وتولد منی بغایت آزموده تخم تودری تخم پونجه مغز چلغوزه از هر یک ده ل زنجبیل شقاقل
بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک چهار ل حلتیت طب شش مثقال روغن نارجیل دو
ادویه را بروغن نارجیل چرب کرده تا شصت مثقال قند معجون کنند واکر عسل وقند بالمناصفه
باشد بهتر است قدر شربت دو مثقال قلیه زرده وتخم نیم برشت تناول نمایند **معجون راحة
المؤمنین** که تألیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهت تقویت باه واشتهای طعام و
تفریح ونفع میکند جهت اسهال وسعال ونزله وسوء النفس وخفقان وغیره واصلا اورا
مضرتی نیست وبتجربه رسیده **ص** لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال شقاقل
تخم جوزده ده ل نارجیل دارچینی حب الصنوبر کبار از هر یک ده ل جوزبوا کثیرا اصل السوس
اسمانجونی از هرکدام چهار مثقال ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده
صاف کرده وبیست وپنج مثقال شیره تخم شاهدانه کرفته وسفلش را بینداز تدبیر با عسل و
آب سیب شیرین صد وپنجاه مثقال وآب زردک صد وپنجاه مثقال بقوام آورند پس

ادویه را سرشند و نیم مثقال مشک بر او بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل سوس کرا
کرده تنقی کوبند و پنج شبی و برگ گل شاهتره وال آن لابتوا اضافه نمایند **معجون سرور**
تالیف حفید بهی و مشتهی و هاضم و بانشاط و مقوی احشا و مفرح و جهت سرفه والا
تنفس نافع و در اوایل درجه دوم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه **ص** جوزبوا بنفشه
از هر یک شش مثقال باهم باید کوبید و با دو مثقال روغن بادام و دو مثقال زنجبیل
کوبیده را چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک دو دانگ عود قماری
قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب پسته
و دو مثقال شقاقل بیست و پنج مثقال و اگر میسر باشد بهتر است کثیرا نغانج خشک
از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال دوشاب زردک هفتاد و پنج
ل و اگر دوشاب زردک نباشد عسل تا صد و ده مثقال باید کرد **معجون افعی** جهت
توالد و تناسل مجرب و بغایت مبهی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان
و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ و رخسار و تقویت هاضمه و تفریح
و دفع وحشت سوداوی نافع **ص** خصیة الثعلب زنجبیل دارچینی از هر کدام شش ل
کبابه قرنفل دارفلفل از هر کدام یک مثقال مغز فستق بادام شیرین نارجیل مقشر
بندق مقشر از هر یک دو ل ابریشم مقرض اشنة الخدان بیخ بهمن ابزر شنبلیله اعرابی تخم کرفس
تخم بوتیجه تخم هلیون تخم گراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جد
وار جلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرنفل بودری سرخ و سفید بهمن سرخ و
سفید تخم زردک مغز حب الفلفل مغز بن فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی
خشک مربی خردل عاقرقرحا از هر یک یک ل عنبر اشهب مشک از هر کدام دو ل عقرب
ده ل ورق نقره دو ل ورق طلا ل قرص افعی عشر ادویه را با عسل کف گرفته دو مثل ادویه
بسرشند **فصل پنجم در مفرحات** مفرح عبارت از چیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه
نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتها و فکرها و تقویت الات آن چه ادراک
با نفس مجرد است و هرچند الات قوی باشد و از کدورات بعید و خواص باطنی و
ظاهری صحیح باشد باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها با
نفراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوت سامعه و مجموعه و بوسیل اند
ولج میباشد و هرچه نفس را در مشاغل خواهد جدا باز داشته مشغول بعالم مجرد خود

و ادراک

و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی او است و هرچه باعث ادراک لذات خارجی و محسوس
بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن چند اسباب مجتمع باشد
تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدنی با شنیدن
ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذائقه و بوئیدن ملا
یمات شامه و احساس کیفیات معتدل لامسه و ادراک صور جزئیه ملائمه حس مشترک
و خیال و دریافت معانی جزئی موافقه وهم و ترکیب مناسبه متخیله بدان و حفظ
جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتها باعثه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده با این در
تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتها
بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفرح یاقوتی شیخ ابو علی**
که در ادویه قلب ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر حقیر و والد
مرحوم تجربه نموده و باندک تصرف در وزن ادویه و کلی موافق جمیع امزجه است جهت توحش
سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه و جهت ناقهین و اکثر
امراض معده و خفقان نافع است قرصا معجونا استعمال میتوان کرد **ص** مروارید کهربا و
بسد یک م و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری از هر یک یک مثقال و یکدانگ بیجاده طلا
دو دانگ لسان الثور پنج م یاقوت یک م تخم فرنجمشک تخم بادروج بادرنجبویه از هر یک سه ل
بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران
هیل قاقله کبار بسباسه از هر کدام یک م افتیمون یک م و نیم اسطوخودوس سه م جدوار
یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض آن بقدر بدل کنند درونج رومی دو ل تخم کاسنی پنج ل
خیار چهار م ترنجبین ده ل گل سرخ چهار م مشک دو ل کافور یک ل عنبر یک ل سنبل
سادج از هر یک دو م این ادویه اصل خمیره است گاهی قرص کنند جهت معتدل المزاج قرص
یک مثقال و گاه بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر ندهند
و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند دو و پنجاه مثقال افیون و پنج مثقال
جندبیدستر هر دو را باهم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شش ماه باید
نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهت اصلاح آن
با آنست که مرکب باز بعد از دخل افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج
حار غالب باشد میباید زعفران و مشک این ترکیب را نیم مثقال کنند و افیون کم کرده

جهارم سنا آمکی فقط یک درم شاهتره یک مثقال ونیم کنند و در سایر ترکیب یک درم گل سرخ
هشت درم تخم خرفه هشت درم طباشیر دو درم تخم کاهو سه درم صندل داخل سازند و باقی ادویه
بحال خود بگذارند و بدستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب
باشد واجب باشد که درین ادویه قشور بوا که آن بسباسه است و قشور اترج و عود بلسان
و زنجبیل و فلفل سیم چند سنبل و سبزه دو ل کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد
شربت از این ترکیب با یک مثقال طباشیر و رب سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن
با طوجی چند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد
باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بمانیا شده بود با این
معجون و در نسخه معتدل این ترکیب است یک مثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم
مشاهده شد **مفرح حار** بجهت خفقان حار و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده و اشتها
و هضم طعام نافعست و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند **ص** بادرنجبویه قشور
اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار دارچینی مشک سک بهمنان زرنباد درونج
بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک دو جزو مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی پوست هلیله
آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند
و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را با سایر ادویه کرده بسرشند شربتی
یک درم تا دو درم و این نسخه انفع از نوشدارو است جهت مرطوبین و مبرودین **مفرح بارد کریم**
بمفرح سیباست از تالیف حضرت که جهت سدد و دوار و منع بخار بغایت مجرب است
گل سرخ زرشک بیدانه فوفل صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته
پوست ترنج کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان با صندل شربت سیب لیمو سرشند شربتی دو
مثقال و طلای محلول و نقره محلول آمله مقشر یاقوت زهر معدنی عنبر اشهب نیم مثقال در بعضی
مزاج اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ رئیس و حضرت که مجرب نموده جهت محرور
بغایت نافعست و بهر جهت … و امثال مشک بار و با قوتست و جهت نافضین و ب
دق و خفقان حار و دفع بخار سوداوی بغایت مؤثر است **ص** تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم
کدو مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه ل لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض از
هر کدام یک مثقال صندل سفید دو ل عود هندی درونج زرنباد بهمن سفید از هر یک
ل و دو دانگ هیل طباشیر از هر یک دو ل گل سرخ … زعفران نیم مثقال کافور یک مثقال

مشک دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه ل رب السوس یک ل و اگر یاقوت نشود دو ل
حب کد و مکان او و الا دو مثقال صندل سرخ کتیرا دو عدد اگر خواهند قرص سازند
یا معجون نمایند بروب سیب و انار و به بالسویه بقدر کفاف ادویه را معجون توان ساخت
معجون سوسنبری از حکمای فرس مفرح و مقوی و مساوی است اجساد او با ارواح
او نافعست مطلق از جهت ولادت در هر وقت و اعاده میکند قوای ساقطه را و ارواحی که نقصان
یافته باشد بمرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها و جهت خفقان و رعشه و استسقا و یر
قان و سوء هضم و بر انگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل
است و بعضی گفته اند گرم است در اول و بنا نهاده اند در وضع چیزی **ص** زرنباد درونج
بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده ل فرنجمشک شش ل و سه عود قماری از هر یک
پنج ل نعناع خشک سوسنبر دارچینی کبابه مقشر جوزبوا نقره محلول کهربا زعفران از هر یک
دو ل بسباسه یاقوت از هر یک یک ل بعد از سحق بلیغ ادویه عنبر معدنی دو درم هشتاد
مثقال بدین موجب از گلاب شانزده ل عرق بید مشک و آب سیب و آب مرزنجوش و
آب گاوزبان از هر یک شانزده ل در بهار یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و
دویست و پنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن ادویه بوزن در آورند بعد از آن
دویست و پنجاه مثقال شیره تازه بخورد عسل بدهند و بدستور با عشره عسل که بیست و پنج
مثقال بوده باشد و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش
بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یک شب در پاتیل
بگذارند و اگر روز مشاهده نمایند که آبی با او هست باز بگذارند با آتش نرمی که بجوش نیاید
بخار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنی و اگر نقره و کهربا و یاقوت نیست اضافه کنند و شیخ مؤلف
نسخه میفرماید که پادزهر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد دوازده مثقال در
گلاب حل نموده تنقیه نمایند یک درم او در نشاه و کیفیت برابری با یک من خمر میکند تا دو
سال موجب صحت او دارد قدر شربتش تا دو مثقالست و قوتش تا بیست سال باقی
جهت حفظ صحت ناشتا بخورند و بجهت قوت باه شب و بجهت سموم آب دار زیانده و
بجهت خفقان با روغن گاوزبان **مفرح جالینوس حکیم** معروف بطولا ماخس یعنی
جبار القلب جهت خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و صداع و دوار و صرع و شقیقه
و مالیخولیا و تشنگی و قطع خون و کفایت سموم و نافع سوداست و در درجه سیوم

خشک است ص آمله در شیر خیسانیده و در گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه از
هر یک بیست مثقال صندل سفید و سرخ و درونج پوست بیخ انار دانه رازیانه سنبل
الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست ترنج
و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج مثقال مرجان مروارید از هر یک سه مثقال طلای محلول و
نقره محلول یاقوت زمرد از هر یک دو مثقال با شربت سیب و شربت ریباس و شربت انار
دیرین بکوبند و بسرشند مفرح اعظم معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معد
جمیع امزجه است و شکننده تندی خون و دافع اخلاط فاسده و صاف کننده خون
و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیا و
کسالت و بلادت و توحش و نفخ را بتحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم و
خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و
چون اضافه کنند یاقوت و عنبر اجازه نامیده میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون
و آشامیدن و طلا نمودن آن با روغن بنفشه ایمن میسازد از وبا و طاعون و حقیر مکرر
تجربه نموده در جمیع مراتب بیعدیل است و موافق اکثر امزجه و قریبا الاعتدال است و جهت
دفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مبتهی و مداومت او حافظه
و بهترین مفرحات است ص شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یک ده مثقال بهمن
سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال لاجورد و غیره مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گل
ارداغستان می آورند و مشهور است کرده و اثرش را قویتر از گل مختوم مشاهده نموده
زعفران درونج زرنب کبابه ورد منزوع از هر یک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید
پوست بیرون پسته از هر یک دو مثقال مرجان مروارید کهربا از هر یک یک مثقال دانه هیل
یک مثقال عود نیم مثقال ورق نقره یاقوت سرخ از هر یک دو مثقال و حقیر بدون طلا و نقره
استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه مثقال با آب شیرین
و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر
نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست و سه مثقال بقوام آورده بسرشند
قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است مفرح ملوکی
از کتاش بختیشوع جهت تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع
نافع و گرم و خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی است و قدر شربتش

تا دو مثقال

تا دو مثقال بماء الورد یا آب ریباس ص قاقله کبار و صغار از هر یک ده مثقال زرنب زرنباد
درونج قرنفل عود ناخواه بالنگو مشک سلیخه اسارون از هر یک پنج مثقال سنبل سادج حماما
راز یانج دار فلفل از هر یک دو مثقال مروارید دو رشت سفید ناسفته یاقوت سرخ ورق
طلا از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال مصطکی یک مثقال ورق زبد نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال همه
بگلاب خیسانیده سه روز پیش از سرشتن عسل را بالای آتش گذاشته مثل او عرق
دارچینی و غنام و مرزنجوش تنقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند مفرح سهل
الوجود جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تپهای
عفنی نافعست و دیگر مفرح سرور و ترکیب بسیار است و خون را صاف میکند و قوتش
تا یک سال باقی است و شربت او یکوقیه است ص آب شیرین اطفای ده رطل که در آهن
تافته و طلای خوب و نقره بقدری که میسر باشد قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار
صندل سرخ از هر یک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته باسه درم ابریشم خام و در آن بگذارند
آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا دو بعش بماند پس صاف نموده با مثل آن شکر و
مثل آن آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند بر و تخم زنجان و تخم بادر
نجبویه از هر یک ده درم و از آتش بردارند مفرح ابریشم جهت رفع اخلاط سودا و بلغم
لزج و تفتیح سدد و تنقیه دماغ از بخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات
و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافعست و گرم است در اول و در دوم
معتدل است و قوتش تا سه سال باقی است و قدر شربتش دو درم ص افتیمون اسطوخودوس
حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید درشت
کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید سنبل قاقله کبار قرفه جند از هر یک سه درم حریر محرق دو
زنجبیل دار فلفل مشک از هر یک یک درم با عسل کف گرفته بسرشند و حقیر بجای این مفرح را
بعینه چند با مفرح سهل الوجود سابق بقدر دو وزن سرشته با زیادتی فادزهر معدنی
و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و در انواع بیعدیل است و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در دفع
اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجرب است و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر المنافع
جهت امراض بارده هر قسمش که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه
و تفتیح سددها بغایت نافعست گرم در سیوم خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقی
است و قدر شربتش تا یک مثقال ص اشنه اظفار الطیب نارمشک قرنفل خشک بالنبوع

فرفر قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک وزن
ربع اجزا را با عسل بسرشند **مفرح بارد** جهت امراض حاره وتنقیه ابخره وتعدیل
مزاج جگر وگرده ودر سیوم سرد وقوتش تا دو سال باقی است وشربتش تا دو مثقال
ص خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خربزه از هر یک سه ل طباشیر گل سرخ لسان الثور از
هر یک یک مثقال ونیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یک مثقال با عسل بسرشند
مفرح زمردی بارد از اختراع ابن حفیر جهت امراض حاره ومنع بخار سوداوی وتعدیل
مزاج جگر واعضای رئیسه وتولان حاره بغایت نافع است ص امله کرکلاب پرورده
باشند خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکد بیست ل مغز تخم هندوانه تخم خیار
تخم کدو گل مختوم بادا غشان ابریشم مقرض محرق بهمنین پوست ناردنج گل گاوزبان فادزهر
معدنی طباشیر مکد پنج ل عصاره زرشک تخم کاهو نشاسته گل سرخ تخم نیلوفر کبود مکد
ده ل زمرد ورق نقره مکد دو ل مثل کافور مکد نیم ل عنبر اشهب یک مثقال با ابریز
ترنجبین وشیرخشت وشربت سیب چهار ل بسرشند ودر بعضی از نسخه مروارید و
کهربا مرجان مکد چهار مثقال ورق طلا عنبر اشهب دو ل اضافه شده **باب دویم از**
اقسام حبوب وآن از اختراع قدماست ومنقسم باقسام معاجین است ومسهله
اورا تا دو سه ماه قوت باقیست وبعد از آن ضعیف میشود ومنهی ومقوی آن مشتمل
بر ادویه بکار رود والخاصه باشد تا یک سال وافیون دار تا دو سال وانچه مشتمل بر
ادویه کبار نباشد بعد از یک ماه ضعیف میشود **حب نادمشک** مسهل وسریع
الاثر است جهت تحلیل ریاح وتقویت معده ودفع قولنج ودرد معده کرا احتیاطی
طبع باشد بغایت مجرب است وبکعدوش بکبار اسهال میفرماید ص مصطکی
زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نادمشک از هر یک یک مثقال ویکدانک سقمونیا
مشوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال **حب ریوند** جهت استسقای زقی
که با حرارت باشد ص ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون بلیله
شربتش یک ل ونیم **حب الذهب** واین موسوم است بحب الصبر از تراکیب رئیس
الفضلا حسین ابن عبد الله ابن سینا جهت صحت وتقویت دل وتنقیه اخلاط ثلاثه
از سر وبدن وتفتیح سدد وعسر النفس ودرد پهلو وپشت وپا وتندی باصره وهضم
طعام وادرار ودفع بخار وبالجمله مداومت او مغنی است از جمیع ادویه وقلت شیر

نادو

تا دو مثقال ص صبر بیست م هلیله کابلی ده م یاقوت سرخ مروارید از هر یک سه قیراط
ومؤلف تذکره جهت بلغمیین واصحاب ریاح عود وسنبل الطیب واسارون از هر یک یک د
چهارم زیاد نموده وجهت مفاصل وعرق النسا وشل اینها غاریقون اشق تربد از زوفا
عاقرقرحا سورنجان از هر یک سه درم وجهت صفرا وین با اصل نسخه هلیله زرد بنفشه از هر یک
پنج درم وجهت بخار مرزنجوش وکشنیز از هر یک پنج درم وجهت ضعف جگر بدل مرزنجوش
وکشنیز وطباشیر وجهت سودا با اصل نسخه لاجورد با حجر ارمنی نیم درم کرده ادویه را کوفته
با گلاب وعرق بید وکرفس ودار بلخ حب سازند وقوتش تا دو سال باقی است **حب**
الایارج منسوب با بن ماسویه نافعست جهت امراض دماغی خصوصا بلغمی را وتنقیه دماغ
کند وتندی باصره بیفزاید ص ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد پنج م تربد چهارم انیسون ملح
هندی از هر یک دو م ونیم غاریقون دو م شحم حنظل یک م در صفرا وین سقمونیا نیفکند
حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقی است وشربتش تا یک مثقال **حب اسطمخیقون**
بمعنی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط وحفظ صحت ودفع وسواس وامراض سودا
وبیر وخفقان وضعف معده وگرده نافع ص صبر پانزده ل بسفایج افتیمون از هر یک شش ل
سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یک سه ل سنبل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی
اسارون وج عصاره افسنتین عود مصطکی پنج اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هر یک
ل وبعضی وقت ایارج زیاد میکنند ودر بعضی نسخه هلیله وتربد زیاد کرده اند **حب النفط**
منسوب بجالینوس واو قوی الفعل است ونافع جهت مرض بارده مثل لقوه وفالج وبادها
ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النسا ومفاصل وقوتش تا دو سال باقی است وشربتش
تا دو م ورازی نقل کرده که مضر جگر است ومصلح او زیت واسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر
میکند ومؤلف تذکره بر اینست که این اصح است از اقل ومصلح او کثیرا وماء العناب
است ص صبر پانزده م هلیله اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ عربی سداب واگر یافت
نشود وچندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جند بیدستر از زوفا از
هر یک بیست م ودر بعضی نسخه تربد اصل السوس از هر یک هفت درهم کرده اند اگر امراض
بلغم نباشد نباید کرد وهمچنین اگر سودا زیاد نباشد افتیمون را داخل نباید کرد واگر
حاجت وحب الغار اضافه کنند در صورتی که مریض با تب نباشد جایز است ادویه را
با نفط سفید حب بسازند واگر شبطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان وایارج از هر یک

پنجم داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصاً نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب
السعال از صاحب تذکره است و مجرب دانسته‌اند که در دهان نگاه دارند تخم کدو و تخم
خربوزه خیارین تخم خشخاش از هریک یک جزو نشاسته صمغ عربی کتیرا رب السوس عاقرقرحا
تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب الصنوبر انیسون بزرک کان هریک نیم جزو نبات
واگر در شش و سینه قروحی باشد باید اضافه کنند زبد چهار جزو و حلبه سه جزو و زوفا
دو جزو و نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هریک سه جزو
و همه را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو و بزرقطونا در ریحان و روغن بنفشه حبها
بسازند و اگر بعصارهٔ کرنب معجون سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز بلیغ خواهد
بود حب کرناغن جهت امراض که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الحیة و اخراج
فضول غلیظه و داء الفیل و قوتش تا دو سال باقی است گرم است در دوم خشک است
در اول و شربتش و نایک مثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده
و مصلحش کتیرا ص زبد دوازده ل صبر دوازده ل افتیمون چهار ل بسفایج انزروت از هریک
سه ل عصارهٔ افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هریک دوم با آب حب نمایند
حب قوقایا جهت تنقیهٔ دماغ و امراض بارده بغایت مجرب است و قوقا بلغت یونانی بمعنی
حاق وسط راس است و چون این حب جذب مواد از آنجا میکند لهذا مسمی باین اسم
شد ص صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هریک یک جزو شحم حنظل سقمونیا
جزو حب منتن جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ص ایارج فیقرا
ده ل شحم الحنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جند بیدستر فلفل جاوشیر
شیطرج خردل از هریک یک ل صموغ را در آب سداب حل کرده حبها سازند و دو ل و نیم
قدر شربتش است حب افتیمون جهت اخراج سودا که بشرب مطبوخ نباشد دو
ل افتیمون بسفایج غاریقون از هریک دو ل خربق سود ملح هندی از هریک نیم ل اسطو
خودوس هفت ل ایارج ده ل شربت دو ل حب الشباب این حب را از این جهت نامند
که وقت استعمالش شب است جهت تنقیهٔ سر و دل از سودای که متولد از بلغم باشد ص
زبد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی از هریک یک جزو عود هندی نیم جزو
شربت از یک مثقال تا دو مثقال نوع دیگر جهت تنقیهٔ دل و دماغ از سودای
که از نقس سودا بهم رسیده باشد ص هلیله کابلی افتیمون از هریک جزو اسطوخودوس دو

ثلث جزو

دو ثلث جزو و تخم حنظل یک جزو و خربق سود ربع جزو و مصطکی عود بسفایج از هریک نیم جزو
ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربت از نیم م تا یک مثقال
حب جهت سپرز مجربست با ماء العسل و امثال آن بنوشند منقول از تذکره پوست
بیخ اکبر بوند زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی با عرق بید حبها سازند
قدر شربتش یک مثقال حب المقل از مجربات والد حقیر جهت صاحب بواسیر که از
اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجربست ص آمله مقشر پوست هلیلج زرد هلیله سیاه
هلیله کابلی پوست بلیله تخم کنده از هر کدام پنج جزو و مقل ازرق چهار جزو مقل را شبانگاه
تر کرده در آب کند تا ی ناشسته تخبسانند و حبی بمقدار نخود بسازند و هر روز در خلا
معده تا عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند حب
الفالج از تالیف والد مرحوم جهت کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده باشد و
قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجربست ص تربد ابیض سورنجان
حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دار فلفل جاوشیر
سکبینج مقل ازرق فرفیون جند بیدستر او بیرا کوفته و مجربه بیخته و صموغ را در آب کندنا
حل کرده و بیادویه بسرشند و حبها سازند شربت سه م با آب گرم حب الشیطرج جهت
درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث ص تربد ده م صبر هشت م زنجبیل خر
دل ابیض از هریک دوم دار فلفل عاقرقرحا از هریک یک م شیطرج هندی ملح هندی
از هریک دوم فانید چهارم با آب کلم حبها سازند شربت دوم و نیم تا سه م با آب گرم حب
الوتع هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام چهار م عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هریک دو
م صبر یک م با آب رازیانه جوشانیده صاف کرده حبهای بزرگ سازند قدر شربتش دو م
تا سه درهم حب حلتیت الوتع هلیلج اصفر عصارهٔ غافث دوم حرف م حلتیت نیم
با آب حبها سازند شربتش یک م با آب گرم حب الثعثا جهت اسهال صفراوی مخلوط به
بلغم و ندوب ص صبر هشت و دوم افتیمون دوازده م سقمونیا سه م سنبل سلیخه تربد و
مصطکی چهار م غاریقون شش م حماما ام با آب حبها ساخته شربتش دوم با آب گرم حب
السکبینج از جالینوس جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج ص هلیلجات ثلثه
بیست و پنج عدد مقل چهار م دارچینی زنجبیل پنج ل فلفل دار فلفل اسارون سه م مرصافی
تخم کرفس نانخواه وج سلیخه دو ه شیطرج حب البلسان دو ه مصطکی شانزده ه غاد

بفون دو ل شکر طبرزد سه م صبر سقوطری چهار ل مقل را کوفته و آب کند تا بر او باشد
بکوبند و باقی ادویه را با او مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یک مثقال و نیم
تا دو مثقال با آب گرم وقت خواب و باید قبل از استعمال و بعد از استعمال یک روز
پرهیز نمایند **حب قیصر که حب ذهب نیز گویند** از معالجات بقراطی جهت تنقیه معده
از رطوبات و تقویت آن و چون تناول کند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه
خلاص میفرماید و معده را ضعیف نمیکند **ص** نانخواه زیره کرویا انیسون هلیله اسود بلیله
نفطی یک م مصطکی سه م صبر سقوطری مثل همه با آب ورق اترج خمیر کرده حبها سازند
و هر حبی از یکدانگ تا دو دانگ **حب لذیذ الطول و حب الفروع** دار فلفل ابیض برنج کا
بلی مقشر قنبل ملح هندی بنج ترمس شیخ ۱ ترنبد ۱ه قسط مرصاف ۲م شربتش پنج م با آب
گرم و اسن تر **حب للمالیخولیا** مجرب **ص** قنفذ چهار ا افتیمون چهار ا حجر لاجورد غیر مغسول
غاریقون دو ا سقمونیا یک م قرنفل بحری دو عدد با آب برشته بن حب کرده شربتش
هر هفته یک مثقال **حب لعرق النسا** حقیر مجرب نموده و بسیار موثر یافته و دردی میکو بلکه
در دو ساعت رفع میکند و چند نفر از نیران که یک سال این آزار داشته اند و ممکن نبوده است
ایشان را از جای بجای کردن با این حب معالجه نموده ام و بیخ با روشش بار اطلاق میفرماید
و مجموع یکشربت است ص صبر سقوطری هلیله اصفر سورنجان از هر یک یک م حبها سازند **حب**
مسهل جهت حمیات و رفع صفرا بسیار نافعست منقول از حاوی کبیر **ص** عصارة الغافث
و عصارة افسنتین و مصطکی هلیله زرد گل سنج مساوی از هر یک جزوی صبر سه جزو سقمو
نیا دو ثلث جزو شربتش یکدرهم و نیم تا دو درهم با آب مطبوخ شاهتره و هلیله زرد **حب**
لاجورد جهت اسهال صفراوی غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است **ص** لاجورد غیر
مغسول مصطکی گل سنج پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون
سفید تربد محکوک صبر اسطوخودوس عود قماری سنا مکی گل بنفشه افتیمون
کثیرا با آب سیب حب ساخته از دو مثقال تا سه مثقال تناول نمایند **حب چیپال**
منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم صفراوی و صفرای محترق و قلیل سودا و رطوبات
غلیظه از عمق بدن موثر و علاج بغی و اسهال است حب السلاطین مدبر که در دستور
ذات مذکور شده هلیله سیاه از هر یک بحسب عدد مساوی آورده برنج سفید برابر همه دو
روز کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب نمایند بقدر فندق و یکعدد را کوبیده در دو

دو شاب حل کرده بر بالای بخور آب و شوربای چوب بخورند **حب فرس افقی** جهت تقویت
باه **ص** خصیة الثعلب خولنجان بهمنین شقاقل فرس افقی زنجبیل خردل سرخ کشنیز خرما با گلاب
حب سازند **حب نشاط** جهت سرفه حاد و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط باه مجرب
دیدم و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است **ص** کتیرا افیون
صمغ عربی رب السوس نشاسته حب المحلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب بهدانه حب
سازند و مشک کافور هم اضافه میشود **حب ثراوار مرحوم** حکیم محمد باقر زعفران تخم
البنج پنج م افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته از هر یک پنج م **حب جندبیدستر**
از متاخرین این زمان است در تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافعست
جند و ادم مروارید دار فلفل تخم بادرنجبویه از هر یک یک م تخم بالنکو عود قماری قرنفل
کبابه قرفه فلفل از هر یک دو م خصیة الثعلب سه م شقاقل سه م زعفران نیم م نرم صلایه
نموده و قند ابقوام آورده بسرشته و انگاه حب ساخته تناول نمایند قدر شربت نیم
مثقال **حب سعال** که از برودت و رطوبت باشد مجربست منقول از معالجات ایلاقی
کندر میعه سایله مرصاف از هر یک یکدرهم افیون ربع م حبها سازند بقدر یک دانگ **حب**
عطائی جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت مجربست از تالیف جد حقیر میر عطاء الله در
علل البلغم میعه سایله کندر مرصاف زرد و قند مدحرج افیون حب ساخته از دو دانگ تا نیم مثقال
تناول نمایند و با اشربه موافقه سریع الاثر است **حب سعال** از تالیف مرحوم ابوی که
بانی بنا شد مجربست تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان بادام تلخ با لعاب تخم
کتان سرشته حب یا قرص سازند و دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند **حب جهت**
امساک منی بغایت مجربست **ص** دانه هندی را سه چهار روز با آب خیسانیده پوست
او را کوبیده و گرفته یک جزو مغز او را با دو جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر
نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آنرا خوردن آب لیمو میکند **حب بواسیر** که
با خون باشد هلیله هندی بلیله از هر یک پنج م تخم گندنا سه م کهربا و دم الاخوین محرق
دو م و نیم مقل ازرق ده م ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند با آب ورق سرو و ورق گندنا
و ادویه را با او سرشته حبها سازند شربت سه مثقال با آب آهن تافته دوا و انداخته باشند
حب بجهة لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و آب دهان را بخت دارشیشعان گل
سرخ اذخر فرفیون قرنفل نرم بسایند و با مومیائی و لادن و عنبر هر کدام که باشد

بسرشند وحب کنند **حب سعوط** منقول از کامل الصناعة جهت فالج ولقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض چهارم شونیز نیم م مرصاف سدس فربیون یک م اشق دوم و کندر و دوقا رومی از هر یک دوم جند زعفران یک م و نیم جاوشیر م با آب چغندر حبها بسازند بقدر نخود و حبه تا سه حبه سعوط نمایند با روغن **حب طیب النکهه و مذهب البخر** جوزبوا قاقله قرنفل کافور فلفل دارچینی خولنجان از هر یک یک مثقال مشک دو دانگ مشک را علاحده سائیده باسایر اجزا بگلاب حبها ساخته و در دهان نگهدارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیقرا مساوی و از کافور وزن نیم شربت ساقط سازند قدر شربت یک مثقال **حب زیبق** جهت دفع سرعت انزال مجرب است و از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق پنج م با سرکه تند در هاون سائیده تا آنکه منجمد گردد و مخلوط سازند با او سه اصلح هندی و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زیبق را در او بجوشانند و از اسخن سرل اندک اندک در او بریزند بعد سنتر هاون بسایند تا ملغمه شود پس دیگر پاس سطبری کرده و بفشرند و آنچه دیگر پاس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل گردد و مجموع را یک حب ساخته که در وسطش سوراخی باشد و ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده در آب لیمو یکشبانه روز بگذارند تا منجمد شود پس بروغن بابونه انداخته بر آتش نرمی طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که اراده نداشته باشند از دهن بیرون آورند **حب دیگر** که امساک منی بقوة تمام کند و قوی النشا و مسکر و منوم و حقیر آنرا بموبر عمر مستی ساخته و مجرب است **حب** زنیب صد دانه بنج شوکران سه ل بزر البنج سل زنیب را با تمام مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب بالتمام جذب کند و در وقت حاجت بقدر حب استعمال نمایند و اگر کیفیت و قوت خواهند با برگ شاهتره بجوشانند **حب بذرک** جهت درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است تا نوره بیما ریوند چینی زنجبیل چینی بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کس میتوان خورد **حب عنبر** مخترع حقیر جهت نعوظ مجرب است بعد از شش ساعت نعوظ مبادی تا دوازده ساعت و چون خود را با آب سرد بشویند نعوظ بر طرف میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب نمیشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار هم

خوش

خوش مزه است وجمعی کثیر از اطبا نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران بجهت این ادویه ترتیب نموده و هر یک بی علتی بوده بعضی زهر آب میشود و بعضی باندک وقتی بوم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب مستحسن طبع گردید وفی الواقع بیعدیل است بیزها بشیر اعرابی عنبر اشهب خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر قند فی حب سازند روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شراب باشیر تازه یا آب ترنجبین یا آب نخود خام خشک بنوشند و این حب تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند کرد **حب دافع لکنت زبان** باید در زیر زبان نگاه داشت و آب دهان را فرو برد دار شیشعان گل سرخ مصطکی یک جزو دخو فرفیون قرنفل مصطکی نیم جزو بالادن با عنبر یا موسیائی هر کدام که باشد بسرشند و حب کنند **حبی که مانع مستی است** یک نخود یا زیاده از آن قبل از شراب تناول نمایند صندل سفید تخم کاسنی تخم کاهو گل سرخ تخم کرنب مکد سل کافور را با کمی با گلاب حب کنند **حب بواسیر** دموی و ریحی و قاطع خون مجرب است و منقول از کامل الصناعة هلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد جفت البلوط طراثیث کلنار مصطکی جوزبوا سنبل الطیب قرنفل تخم گندنا مقل خبث الحدید مدبر سرشته هلیلجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ تره حل کنند و ادویه را بر آن بسرشند و حب بسازند و دو مثقال را با آب گرم بنوشند **حب سعال** جهت ضیق النفس و سرفه و آتشی سخت و تلیین سینه و صفای صوت و جهت ربو نافعست بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ انیسون اصل السوس رب السوس قند شکر بالسویه با اندک عسل و آب رازیانه بسرشند و حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند **باب سیوم در اقراص** اقسام قرص مثل اقسام حب است و حد وسط سفوف و معاجین است مخترع اوائله و ماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذو الخاصیه و افیون و امثال آن قوتش تا چهار سال باقی است و مسهل و غیر آن اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب اند حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است **قرص افعی** در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقای جذام و دفع خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده راصید باید نمود و بلا فاصله ایام بعید سر را با دنبالش ببندند و بخته بگذارند بقدر چهار انگشت سر و چهار انگشت دنباله

اورا بیک ضرب قطع کنند واحشا وپوستش را بیرون کرده بآب بشویند وبا اندکی
شبت ونمک در دیگی سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهرا شود پس استخوان او را دور
کرده گوشت او را با ربع آن نان میده خشک در هاون سنگ یا مرمر آن بکوبند
تا یکسان شود وقرصی بقدر یک مثقال بسازند ودر روی پرویزن خشک کرده در
شیشه ضبط نمایند ودر وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند واگر نباشد
بروغن زیتون کهنه وباید افعی قوی الحرکه باشد وگرهش با یک وچهار دندان داشته باشد
که علامت مادگیست واشقر وسیاه وابلق وسرخ بکار نمی آید **قرص اسقیل** که اجزای
تریاق فاروق است جهت سموم وربو وعسر النفس نافع وجهت استسقا بعد پلپت
عنصل مشوی را در خمیر آرد گوسپید وبوزن او آرد کرسنه را با شراب معجون ساخته با روغن
کل دست را چرب نموده قرص سازند وبدل شراب مثلث میتوان بود والله ومخنس
قدیم اسقیل ووزن وآرد کرسنه بکوزن کرده **قرص اندروخورون** که از اجزای تریاق فاروق
است جهت گزیدن هوام وادویه قتاله وتخفیف سم وتنقیه اعضای رئیسه وضعف
جگر واستسقا وتفتیح سدد نافعست ونسخ مختلف وبهترین نسخها از حسین بن اسحق
است که صاحب کامل الصناعة ترجیح داده دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان
سلیخه جعده مصطکی افوا از هر یک شش ل فقاح اذخر وزعفران از هر یک ده وآرده ل دارچینی
حماما مرصاف از هر یک بیست وچهار ل سنبل الطیب شانزده ل با شراب نبید عسل
باجمهوری قرص بسازند **قرص اندروخون الملک** که مولف آن باسم پادشاه آنعصر تالیف کرده
وجزو اعظم تریاق فرزه وبعضی معاجین کبار است مقوی معده ودماغ وجگر وباقوه
تریاقیه وجهت علل بارده اعضای رئیسه مفید بابونه سرخ وسفید سماق سداندرو
مرصاف اسارون انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان یا السوس با شراب باجمهوری
یا مثلث یا نبید قرص بسازند **قرص لک** که از جمله معاجین کبار است مخوش که لوف
یک جزو لک مغسول را دو جزو با شراب باجمهوری یا مثلث قرص بسازند **قرص ادمعو**
که از جمله اجزای مخاصر است که سوطیرا گویند ملطف ومفتح وجهت استسقا وامراض
جگر وسپرز ومعده نافع وضماد او محلل اورام بارده وجهت درد سر بلغمی ونزلات قدیم
بسیار موثر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل
نانخواه از هر یک سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک شش مثقال

قوه یک ل

قوه یک ل سنبل الطیب ساذج هندی هر یک هفت ل با شراب یا امثال آن انمذ کو
دان قرص بسازند **قرص افروفومعا** یعنی قرص زعفران از جمله اجزاء دواء الخطائی
است ودر خواص مانند اذرمعو وبعضی هر دو را باین اسم نامند زعفران دارچینی
اسما الحوف ساذج هندی از هر یک دو ل گل سرخ حماما قسط تلخ از هر یک یک ل
چهار مثقال با شراب ومانند آن بدستوری که گذشت قرص بسازند **قرص فوفوی**
از اجزای مثرودیطوس است محلل وملطف ومفتح ومنقی احشا وجهت امراض بارده
اعضای رئیسه نافع وبا قوت تریاقیه است مویزبید انه چهار مثقال علک البطم چهار
ل مرصاف اذخر هر یک دوازده ل دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی
سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه ل قصب الذریره مثل زعفران یک ل
قفر الیهود دو ل وبنیم صموغ را در شراب وامثال آن خیسانیده قرص بسازند وبعضی از
قدما بر سه وزن آن عسل معجون ساخته اند **قرص طباشیر ملین** از تالیف مرحوم میر
عطاء الله جد حقیر است وبهترین نسخه ها ومعمول حقیر وجهت تبهای حاره وحصبه
وآبله وتب دق وحرقة البول وتشنگی وتسکین التهاب اخلاط محترقه وذات الجنب مفید
گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خوفه مغز تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار وتخم کشنیز گل بنفشه
صندل سفید کثیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر زعفران باشیره جو قرص بسازند و
یک مثقال تا دو مثقال بنوشند **ایضا قرص طباشیر ملین** جهت تبهای صفراوی
ودموی ورفع تشنگی وتسکین غلیان خون نافع است طباشیر گل سرخ صندل
سوده مغز تخم کدو ومغز تخم خیار مغز دانه به رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا
ترنجبین سفید با آب ترنجبین خمیر بسازند واگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون
سفید اضافه کنند مقدار شربت یک مثقال **قرص طباشیر قابض** منافعش مثل ملین اما
بالینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید گلنار اقاقیا صمغ
عربی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب السوس طباشیر
تخم حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند وبعد از
آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص بسازند ودر سایه خشک کرده یک مثقال بنوشند
واگر با اسهال دغدغه کبدی باشد وخون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ
سماق منقی انجبار اضافه کنند **قرص ورد قابض** جهت نزف الدم وجهت اسهال دوا

منقول از قانون مجرب است گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو
سرطانات محرق با آب بربالسویه قرص سازند و استعمال نمایند قرص الورد الاحمر جهت دم
قم معده و حمیات بلغمیه گل سرخ شش م اصل السوس چهارم سنبل الطیب یک م مغز تخم خرفه
بسازند قرص سارونس جهت بلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافعست تخم کرفس و
انیسون از هر یک شش م افسنتین چهارم فلفل دوم دارچینی شش مصطکی چهارم
افیون یک م جند بیدستر دوم با آب قرصها سازند بقدر یک مثقال قرص کاکنج
جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از جامع
امین الدوله افیون تخم کرفس بزرالبنج شاهدانج از هر یک یک ل تخم دازیانه دو ل زعفران
تخم حماض بزری مغز حلقوزه بادام تلخ مقشر از هر یک سه ل کاکنج جبلی بیست و پنج عدد تخم
خیار دو ل ادویه را کوفته با میبختج معجون ساخته قرص سازند قرص البزور جهت اسهال
و قروح امعا و کسی که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض کهنه و اثر با
حب الاس دو ل تخم دازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس دو قوا از هر یک یک کوفته افیون دو
ل با شراب معجون ساخته تا نیم درهم قرص سازند و بعد از نشاسته استعمال نمایند
قرص برمکیه جهت دفع بلغم خام و صفراوی حاد قوی بسیار نافع است هلیلج بلیلج و
املج و ریح کابلی مقشر از هر یک یک جزو تربد ابیض خراشیده مثل همه فانید مثل همه
اجزا ادویه را با نیل کرده و قدری آب بر او ریخته بعد از چند جوش از آتش گرفته ادویه را بر
او پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قد
شربت یک قرص با آب گرم و کشنیز خشک و اکثیب خیسانیده باشند و صبح صاف کرده و این
قرص دفعه بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد کما خلج بلغم
نضاجی لزج نماید زیاده کنند باو ربع جوز هلیلج شحم حنظل با قرص زرشک کلدار جهت
مستسقی که لینت طبیعت داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است بغایت
مجرب عصاره زرشک بار زرشک منقی لک داز مغسول از هر یک سه ل افسنتین عصاره
افسنتین غافث از هر یک یک مثقال سلیخه طباشیر گل سرخ سنبل الطیب اسارون از
هرکدام یک مثقال صمغ عربی بو داده گل ارمنی بو داده کثیرا بو داده مصطکی رب السوس
اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص ساخته
و با سکنجبین بزوری با شربت دینار بنوشند و اگر تشنه باشند با شربت مورد بنوشند

قرص طباشیر

قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه بترکیب چنین جهت ضعف جگر انیسون تخم
کرفس افسنتین اسارون صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی
بقدر دو درهمی قرص سازند قرص اوربیون جهت تبهای حاره و اورام جگر و تب شطر الغب
و دفع تشنگی بسیار نافع است مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو رب السوس کثیرا
نشاسته طباشیر تخم دازیانه گل سرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص بسازند قدر شربت یک
مثقال است قرص ریوند جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم سپرز و صفراوی که واقع شده
باشد بجگر و سپرز ریوند چینی شش م فوه عیدان بلسان لک منقی سه م تخم کرفس انیسون
عصاره غافث از هر یک یک م با آب قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافث مجرب است
جهت شطر الغب و تبهای کهنه گل سرخ پنج م سنبل الطیب دو م طباشیر دو م عصاره غافث
با آب قرص سازند بقدر دو درهمی قرص البسد جهت اسهال دموی و قذف خون نافع
است بسد یک م کندر اقاقیا جلنار چهارم صمغ عربی م دارچینی نیم م باسفیدی تخم مرغ
بقدر دو درهمی قرص بسازند قرص طحال گویند بسیار مجرب است پنج سوس اسمانجونی چهارم
فلفل ابیض سنبل اشق دوم اشقر ادویه را کوبیده خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند قرص
کافور جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل سرخ شش م طباشیر صمغ عربی کثیرا
چهارم تخم خیار تخم خرفه اصل السوس هشت م نشاسته سه م زعفران یک م کافور نیم م
بلعاب بزرقطونا بقدر دو درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند قرص مثلث
معمول زعفران افیون مر صاف بزرالبنج پنج لفلفل بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث
میسازند که مشابه قرصهای جوز دقی نباشد و با سرکه و آب گشنیز بر اورام حاره و صداع
حاد طلا کنند و در صداع با آب خیار و نمک و مرزنجوش قرص مثلث جهت صداع حاد
و اورام حاره ضماد را نافعست مر صاف افیون لادن کافور پنج م کندر انزروت دامک گل
ارمنی یک م فرنباشت دوم بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا کنند
قرص الدق جهت تب دق منقول از شیخ الرئیس طباشیر چهارم گل سرخ شش م گل
ارمنی چهارم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا سه م بقدر دو درهم قرص سازند
و این قدر شربت است قرص جهت اسهال دموی از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض تخم
ل صمغ عربی نشاسته طباشیر دو ل بلعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یک مثقال
قرص گل صغیر معمول ابوی جهت درد معده و دفع رطوبات معده و تبهای بلغمی

مجرب است گل سرخ دو جزو سنبل الطیب و رب السوس از هر یک یک جزو قرص سازند و
شربت یک مثقال **قرص الدق** از مرحوم ابوی جهت تب دق و تب مطبقه و محرقه و
واسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت موثر و آزموده است تخم بارتنگ
بسباسه کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو و خیارین تخم
مغز هندوانه به مغز تخم هندوانه رب السوس با لعاب بزرقطونا قرص سازند **بنادق البزوری**
جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بزرالبنج خرفه
بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض دو درم بلعاب بزرقطونا حب بقدر
بندق بسازند **قرص جهت بول الدم** و بول مده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار تخم
خربزه خشخاش کثیرا گل قرمزی شادنج مغسول و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول
رب السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربت
دو درهم **قرص** ایضا جهت امراض مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار و خربزه تخم خرفه
تخم کاهو تخم هندوانه از بادیان تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش
سفید دم الاخوین قدر شربت دو درم **قرص زرشک** منقول از قانون مجربست جهت درد جگر
و سینه که از حرارت باشد و جهت تبها و امراض معده حاره بسیار نافع است زرشک بیدانه
رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کاسنی مکی سه دل مصطکی سنبل الطیب عصاره
غافث مکی دو دل قوة الصبغ ریوند چینی زعفران مکی دل ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند
و اگر ریوند و مثقال باشد اجود خواهد بود **قرص کاکنج** جهت حرقة البول تخم خیار تخم کدو
حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکی یک تخم کرفس
افیون از هر یک م تا یک مثقال و از آن زیاده قدر شربت است با شراب بنفشه و قوت تا
دو سال باقی است **قرص الفواق** کندر پنج دل راسن بابر سدل فودنج ورق سداب دو دل
بزرالبنج اسارم صعتر تا تخواه م نیم شربتش یک مثقال بطبیخ زوفا **قرص ذیابطس** طباشیر یک
م تخم کاهو تخم خرفه پنج م کشنیز خشک پنج م گل سرخ جلنار دو دم گل ارمنی پنج م کافور نیم م با آب
انار ترش بنوشند قدر شربت دو دل **قرص اداروجیقی** مرصاف سه م نوم سه پنج م ورق سداب
فودنج مشک طرامشیع قوة حاثت جاوشیر دو م با آب سداب قرص سازند قدر شربت
ل **قرص الورد المسک** للصفرا مطفی للحبات گل سرخ ده م تخم خیار تخم کدو پنج م رب السوس دو م
سقمونیا کافور ربع م با آب خرفه قرص سازند و شربت یک مثقال با یک مثقال شکر **قرص ورد**

نوع دیگر

نوعی دیگر جهت درد معده و ورم معده گل سرخ سنبل سه دل رب السوس چهار دل اکلیل الملک
بابونج اذخر سه مصطکی دو و کهربا م شربتش یک مثقال بطبیخ افسنتین شش م جهت درد
معده و بلعب الثعلب جهت ورم معده **قرص خشخاش** جهت قروح سینه و سرفه و تب
حاد و درد سینه و زکام گل سرخ صمغ عربی چهار دل کثیرا رب السوس دو خشخاش ابیض و اسود
سه طباشیر زعفران دو دانگ بقدر یک مثقال قرص بسازند و با شربت خشخاش بنوشند
قرص مبرد از املاء مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قایم مقام قرص کافور
مروارید طباشیر دو م رصاف صندل سرخ و سفید بنلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم
حماض تخم کاسنی خرفه تخم کدو تخم هندوانه نشاسته کثیرا یک م بزرالبنج دو م خشخاش سفید
چهار م بزرقطونا را در آب خیسانیده بیانکه صاف کنند با او قرص سازند و این قرص را
لوف طبیعی است که مستغنی باشد از قرص کافور **قرص کافور** جهت علتهای جگر و کلیه
است که انفع است از همه اقراص جهت علل جگر و معمول حقیر است طباشیر ده گل سرخ
پنج تخم کدو دو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور را بلعاب بزرقطونا قرص سازند و با قرص
که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت
مسلولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ شش م سرطان محرق یک م کثیرا
طباشیر شادنج مغسول پنج م رب السوس سه م با آب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو م با رب
انار و شربت بنوشند **قرص گل کبیر** جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر
مرکبه گل سرخ یک عصاره غافث یک عصاره افسنتین سه مصطکی دو و نیم سنبل اسارون
عود اذخر مکی دم شربتش دو م بماء البزور و ترنجبین **قرص کهربا از نجیب الدین** جهت
حبس خون از هر موضعی که باشد مجربست و آنچه در نسخه هر یک نوشته شده تا
اضافه فرموده‌اند خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل قرمزی موافق کامل است کهربا خون
بسد تخم حماض شاخ کوهی کاو سوخته پوست تخم مرغ گل ارمنی سه صمغ بو داده تخم کشنیز بو
داده جلغوزه مکی پنج م ودع محرق حنا د سه بزرالبنج لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته دو
مصطکی بو داده زعفران افیون سه م شربتش یک مثقال با رب به جهت نفث
الدم و با شراب خشخاش جهت قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره که بهتر از اقراص
کهربا است جهت تبهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تجفیف قروح و بقایای
آتشک بغایت مفید است کشنیز بو داده خشخاش سفید مکی شش کهربا مرجان تخم خرفه

مکلینج گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ کاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا
صمغ عربی مکلد سرو دم خروف بزرالبنج شادنج مکلد م و بدل شادنج مغناطیس محرق مغسول
است قدر شربتش یک مثقال **قرص شادنج** از مجربات حقیر جهت تب دق و سل
و قطع سیلان خون هر عضوی باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و نهائی دموی و
سرفه حاد مجربست تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گل سرخ طین ارمنی مغسول
طین رومی طین شیرازی از هر یک پنج ل سرطان سوخته ده ل کثیرا رب سوس صمغ عربی
شادنج مغسول انجبار شاخ کاو کوهی سوخته از هر یک سه ل بزرالبنج افیون زعفران
از هر یک یک مثقال بالعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت تا یک مثقال **قرص زرشک**
منقول از حکیم محمد باقر جهت استسقا و تجربه رسیده زرشک بیدانه رب سوس گل
سرخ تخم خیار مغز تخم خربوزه مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب روناس لک شسته
عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران
طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند **قرص گلنار** جهت اسهال مراری رفیق اعم از
آنکه دموی یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی که نهاخ کنده گلنار مساوی افیون
صمغ عربی مکلد نیم جزو تا دو نیم قرص سازند **قرص کهربا** جهت حمی لثغه و نهائی مرکبه
و نهائی کهنه مجربست گل سرخ لشل رب سوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا
انیسون قرص سازند **قرص جهت نهای مرکبه** گل سرخ مصطکی سنبل از هر یک تخم کرفس تخم
کاسنی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین طباشیر شربتش تا دو م با گلقند و طبخ دار نیاز
قرص الاستسقاء حار منقول از مختار و مجربست عصارهٔ زرشک گل سرخ پنج تخم خیار و خرفه
کشوث تخم کرفس و مصطکی و لک مغسول و ریوند از هر یک م سنبل الطیب نیم م بقدر
یک مثقال قرص سازند با چهل درهم آب کاسنی و بیست م رب عنب الثعلب و ده م
سکنجبین و پنج م مغز خیار شنبر استعمال نمایند **قرص مسهل** از تالیف حقیر و دوا
امراض حاره و نهای گرم مرکبه و دفع قولنج سفلی بغایت نافع و سریع العمل و بهترین اقسام
قرصهای مسهل است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه کشنیز
مصطکی انیسون گل سرخ طباشیر تربد سفید کثیرا حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق
حکمای هند که در سنونات مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال
تا یک مثقال با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند اگر حب الملوک را با کثیرا

وانیسون

وانیسون و مصطکی و کثیرا سائیده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از لثوبات
قرص مروارید از تالیف حقیر جهت تب دائمی و بواسیر و دق و اسهال نافعست و
بغایت مجربست **ص** طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید
خرفه مروارید کهربا عصارهٔ لحیة التیس تخم بادرنگ با تخم مورد سرشته قرص بسازند و
یک مثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی قرصها با شیر الاغ باید داد و در بعضی
مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و جهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند **قرص**
بنفشه معمول اطبا جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب
السوس کثیرا مصطکی محموده مشوی تخم کاسنی مغز تخم کدو خرفه با آب ترنجبین قرص
بسازند **قرص قابض** از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از
هر موضع و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی
گلنار گل سرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار شاخ کاو کوهی سوخته گل ارمنی
خرنوب نبطی رعکار مازو تخم حماض دم الاخوین با آب بادرنگ قرص بسازند و یک
مثقال را با هر رب یا دوائی موافق آن مرض بدهند **قرص طحال** از تالیف ابوی حقیر
ورم و درد سینه و سپرز که با تب باشد مجربست گل سرخ زرشک تخم خیار تخم خرفه دو
ریوند یک و نیم طباشیر یک م لک مغسول یک م عصارهٔ غافث نیم م کاو زبان یک م عصاره
افسنتین زعفران ثمرة الطرفا ابوسا یک م سنبل الطیب یک م یک مثقال با سکنجبین و
آب کاسنی با آب شاهتره بنوشند **قرص کوکب** واضع و نیلبوس است و او دعوی
کوکب زحل میکرده و پیوسته ملتبس بلباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و
ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی بکوکب گشته و سبب دیگر در این تسمیه آنکه
طلوع را کوکب الارض مینامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحراره و یابس است
در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع و فواق و
نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد گوش و قرحه امعا و مثانه و سرفه و قرح
زهیر و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقی است و قدر
شربتش تا دو مثقال است و منقول از تذکره است و انچه نسخه و در آن نوشته
شد موافق کامل الصناعه و شفاء الاسقام است در قوسیسالبوس تخم کرفس انیسون
بزرالبنج میعه سائله مکد هشت جند بیدستر سنبل پوست بیخ لفاح گل مختوم مصطکی

سلیخه طالق محلوب مکی نیم و در بعضی نسخه خشخاش و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران
حلتیت مکی یک جهت قطع نزفها و در ذو دلیت و در بعضی نسخه است کافور یک م و در بعضی
افیون یک م جهت قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند قرص باسقوماطون جهت
زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع
و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه و از بانه انیسون سنبل الطیب سلیخه افیون
با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص بسازند قدر شربتش تا نیم مثقال است قرص کلنار
منقول از تذکره نافعست جهت تبهای حاره و اسهال مزمنه و نفث الدم از هر موضعی
که باشد و گویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسی که معروفست بحب فرنگی نفع عجیبی
میکند بشرط و بادنی مازو و یا پوست انار گل سرخ اقاقیا مازو مکی هشت انیسون
گل مختوم سلیخه صمغ مکی چهار کثیرا افیون مکی یک م با آب گرم استعمال نمایند قدر
شربت از نیم مثقال تا دو ل قرص ریوند منسوب بشیخ الرئیس قلیل المقدار کثیر المنافع
و مجرب است جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای کهنه
مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و در اسهال
مکتوم است قوتش تا چهار سال باقی است ریوند هشت ل دو ناس لک مغسول
مکی چهار ل تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث افسنتین از هر یک سه ل و اگر مریض را تب
سرکهنه باشد قسط و مصطکی و زنبیل اضافه نمایند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط
هلیله کابلی و اگر ما انصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای زنبیل و اگر یابس باشد و قبض
طبیعت باشد اصل السوس و گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه مثقال و اگر با عطش
باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر شربت یکمثقال قرص قابض گل جهت
سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از ایلاقی گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ
عربی کثیرا نشاسته بو داده بالعاب بزرقطونا قرص بسازند قرص ریوند جهت سوء مزاج
جگر و اسهال سددی دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصارهٔ و ذشتل تخم
کاسنی بالسویه با آب برگ بادرنگ قرص سازند و با آب بادرنگ بنوشند قرص اندرا
تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهت بقایای نار فارسی
و آتشک و قروح مزمنه و اهل روم او را حب میسازند و اهل فرنگ آرد گندم هشت
مثقال زیبق سه مثقال و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم ل اضافه مینمایند و د
بمقدار

استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال باقی
و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند زرا
وند مدحرج دوازده کندر عفص مکی هشت ل شب یمانی مرصاف مکی چهار ل
فلفل پس با گلاب قرص بسازند قرص وردی در ضمادات مذکور است قرص سعفه
از جملهٔ ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات و آن اقدام ترا
کیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته و دیسقوریدون گوید که مخترع او بقراط ملک
شاگرد اسقلبیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او با ضعف معده و شدت
امتلا جایز نداشته اند مگر انا لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود
ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندریه نامند
معده را قوت دهد و گویند راسخ دارد و وسواس و فراموشکاری ببرد و جهت
هضم طعام و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل تطیر ... و جهت
بخار و دفع عرق فاسد و بدبوئی دهن و بدن نافع است و این سفوف را ارسطو
بجهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز نامند و قوتش تا دو سال
باقی و قدر شربت تا دو مثقال است قرنفل سادج تا دو قیصر که آن معرب ماکسر لغت
هندی است و آن دارچینی رومی و قسمی از هیوفاریقون است عود هل سادرون
مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل
قرنفل ناردانک جوزبوا کافور قاقله مکی جزو عنبر مشک مکی نیم جزو شکر شش جزو
پیش از طعام و بعد از طعام از یک م تا سه م تناول نمایند سفوف جهت اسهال مجرب
اطفال از مجربات است و غیر اطفال نیز جایز است و نافع حب الرمان بو داده را با
بسیار صلابه کرده طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل ارمنی
سفوف کنند نیم ل از اطفال در صباح و نیم مثقال در شب با شربت به یا سیب ترش
بدهند سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر بول مجرب است بلوط مقشر بو
داده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف بسازند بقدر دو درهم صبح و دو
درهم شام و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هرچه بیاشامد زود
دفع شود باید که ماء الشعیر و بزرقطونا نیز بیاشامند و غذا با آب غوره و سماق ترتیب
دهند سفوف دیگر جهت سلسل بول مجرب است بلوط کشنیز هر اس عرق سوس

لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی نیم کوفته بسعد شکر مثل
همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه مثقال سفوف جهت اسهال مراری مزمن
و بواسیر و نواصیر جاره بغایت مجرب از تالیف حقیر گل ارمنی ناردان بوداده دانه انگور
که از سرکه بیرون آورده باشند بوداده از هر یک پنج مثقال سماق بیدانه گل سرخ صمغ
عربی بوداده از هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم یا داغستانی هر یک دو مثقال و
مصطکی عود قماری هر یک یک مثقال قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه
سفوف جهت اسهال بواسیر مجرب است بنولج نیلوفر سفوف طین جهت سحج و اسهال
صفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی مکلس جزو صمغ عربی و
گل ارمنی و نشاسته را نیم کوب ساخته و بزورا با آتش نرمی بوداده مخلوط کنند و
در وقت استعمال بروغن گل چرب کرده با شربت به یا رب آس بنوشند سفوف
حب الرمان جهت اسهال که از ضعف باشد بعلت ضعف معده یا امعا و تقویت
معده و امعا میکند ناردان بوداده حب الاس بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده
و بوداده آرد بنوج آرد سنجد کشنیز خشک بوداده خرنوب نبطی دانه بیرون کرده زیره
کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک شده بوداده سماق تخم مورد بنوج
بلوط مصطکی مکلس جزو نیم کوب کرده استعمال نمایند سفوف زرشک جهت تقویت
معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بوداده زرشک بوداده
آرد بنوج مکلس دوم شکر طبرزد کوفته سفوف سازند سفوف سماق جهت اسهال
مزمن سماق م حب الاس دو جزو حب الرمان بوداده یک جزو خرنوب نبطی سه جزو
صمغ عربی گلنار نیم م کوفته سفوف سازند سفوف بزور جهت بادها و نفخ کرویا
انیسون زیره کرمانی قاقله کبار فرفر نانخواه تخم کرفس دوم قاقله صغار نیم م قرنفل نیم
م زنجبیل فلفل دو دانک شکر دوم وزن شربت دوم سفوف للحوامل جهت رفع
اشتهای ردیه در وقت حمل و جهت تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ
رخسار نافعست زرنباد تخم کرفس دوم نانخواه کندر سه م جند بیدستر نیم م زیره کرمانی
دوم سفوف سازند سفوف جهت حوامل بسیار نافعست و جوارش التمیم نیز
نانخواه کمون مقشر زیره کرمانی زنجبیل دوم دار فلفل پنج م دارچینی دوم هیل قاقله سه م
شکر طبرزد یک رطل سفوف الاسهال منقول از حنین جهت ضعف معده که با اسهال
باشد و تب

باشد و تب ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که یک شبانه روز در
سرکه خیسانیده و خشک شده و بوداده باشند هر یک سی م حب الاس پنج م کشنیز خشک
بوداده بیست م آرد بنوج آرد سنجد ناردان بیست م فرنظ طراثیث یک م سک سه م
عود هندی مثلث بیروزن وسیع ثقبه تخته شربتش سه م صبح و شام سفوف
جهت فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس جبلی سعد زیره کرمانی با
السویه سفوف ساخته شربتش یک مثقال با آب نمام سفوف لوجع الکبد جهت درد
جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک منقی سه م طباشیر سه م گل سرخ سه م کاسنی تخم
کشوث هر یک دوم سفوف ساخته قدر دوم تا پنج م شکر سلیمانی و چهار اوقیه شیر
شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجربست جهت نقرس و
عرق النسا سورنجان یک م شکر سلیمانی پنج م زعفران یکدانک بقدر یک م با آب سرد
استعمال نمایند سفوف لقطع الدم البول مجربست منقول از معالجات بقراط عجیب الفعل
است جوز محرق یک جزو ورده تخم مرغ سوخته کجد بوداده سه جزو مجموع را سائیده دو
مثقال با شربت سیب یا آس یا ریباس بناشتا استعمال نمایند سفوف مغلیاثا از
تالیف والد حقیر جهت زلق الامعا مجربست هلیله سیاه آمله و بلیله با روغن زیت
سرشته کرده پنج م زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده حب الاس
بوداده مکلس هفت م تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسانیده خشک شده بوداده مکلس
چهار م مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکلس دوم سعد سه م صبح و
شام دوام استعمال نمایند سفوف جهت اسهال تالیف مرحوم ابوی ده نانخواه
کندر گلنار مکلس جزو دانه مویز دو جزو با میه ممسک استعمال نمایند سفوف للحفظ
جهت تقویت دماغ و تنقیه آواز از رطوبات فاسده و زیادتی حواس غریزی و زائل
کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی دار فلفل عود لسان الثور بادرنجبویه
کاکنج بادیده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت دوم تا دو مثقال با آب گرم در ناشتا
نسیان بکر و زمیل نمایند و یک روز نه سفوف از تالیف حقیر جهت حرقة البول و حرمس
که با چرک باشد و با تقطیر بول نیز باشد و نافعست جهت درد و منی و در امراض
مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده بلوط بوداده ده دل گل ارمنی کشنیز
خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر ذکر مکلس دو بقدر دو مثقال با آب سرد بیم

بنوشند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوف جهت سنگ
گرده و مثانه که با مزاج حار باشد مغز تخم خیار و خیارزه و هندوانه و کدو از هر یک
چهار مثقال و از بادزهر حجر الیهود هر یک دو مثقال با سکنجبین لیمو بنوشند یا دو مثقال
را با سکنجبین بنوشند سفوف دیگر جهت مزاج حار مغز تخم هندوانه و خربزه و
خیار و تخم هلیون و خارخسک از هر یک سه مثقال کاکنج و رازیانه تخم کرفس هر یک
یک مثقال حجر الیهود دو مثقال با سکنجبین و آب پرسیاوشان استعمال نمایند
سفوف که در انواع اسهال با پیچ و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خیار
مکی پنج م نشاسته صمغ عربی مگل ده م کوبیده اندک بو داده دو مثقال با اشربه مناسبه
بنوشند سفوف للخفقان البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربای بریان
کرده شب یمانی بریان کرده مگل سه فرزاوند مدحرج زرنباد درونج نیم مثقال مروا
رید یک م شکر سپید بیست و دو م شربتش سه با طبیخ افسنتین سفوف مقلیاثا جهت
اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است حب الآس
بو داده یک رطل و نیم زنیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده
نیم رطل تخم کتان تخم گندنا نبطی مگل ربع مثقال رطل مصطکی یکوقیه و نیم هلیله سیاه
بو داده زنیت مگل ربع رطل نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف سورنجان
کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجرب است سورنجان مصری ده م سنا مکی هشت
م مغز بادام شیرین دو م پوست هلیله زرد سه م زعفران نیم م قند سفید دو م سقمو
نیای مشوی یک م و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد پنج م کنند شربتش دو
مثقال با آب سرد سفوف جهت قطع سیلان منی و مذی و ودی مجرب است تخم کاهو
تخم سداب تخم فرنجمشک سه م سعد شاهدانج دو م گلنار یک م شربتش سه م با آب سرد
سفوف دیگر در قطع مذی و ودی بسعد بل است و مجفف نار فارسی و آن شلت
کنده بگیرند و کوبیده بروغن زیت چرب کرده و در دو جزو بلوط هر روز دو مثقال مداومت
کنند سفوف جهت شهوت جماع از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت
مگل جزو نیلوفر دو جزو شربتش سه م با آب تخم خرفه سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال
نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه مگل پنج غاریقون بسفایج
چهار افتیمون چهار گل گاوزبان چهار اسطوخودوس چهار نمک نفطی لاجورد غیر
مغسول

مغسول خربق سیاه شربت دو مثقال سفوف جهت سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد
باقر قسط زوفای خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم فرنجمشک تخم
سداب بالسویه دو دوم با سکنجبین ناشتا تناول نمایند سفوف که جهت سپرز مجرب
است و تا یک هفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرهم کتیرا دو دانگ
بنوشند و بدستور شکر و عرق بهار و مرجان تا یک هفته مداومت نمایند مجرب است
سفوف مجرب جهت حرقة البول و وجع حبس بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم
کدو و تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب سوس بزر البنج سفید قند مساوی همه
دو مثقال را با جلاب ساده یا شربت بنفشه سفوف نقرس منقول از مجربات ذکریا او
میفرماید که مجرب است جهت دفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قلع میکند
تا لخواه ابهل و ورق سداب خشک تخم کرفس رازیانه دوقو مگل جزو فوه بادام تلخ سنبل
قسط حلوز راوند مدحرج مگل نیم جزو هر روز یکدرهم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان
نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نفرمایند
از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف سرطان مستعمل
مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهری را و قطع کنند سرها و پاهای آنها را و شکمش را
شکافته چند بار با آب خاکستر و نمک بشویند تا پاک شود بعد از آن با آب گرم
شسته تری او را دفع کنند و در کوزه گل انداخته گذاشته و در تنور معتدل انداخته
یکشبانروز بعد از آنکه سوخته باشد پس خوب کوفته و ده درهم او را و از صمغ عربی و طین
قبرسی و خشخاش سیاه و سفید پنج م و کتیرا سه م کوفته سفوف سازند قدر شربت دو ل
سفوف جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی خبث الحدید بیست
م کوفته و بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک
کرده و باره دیگر کوفته مخلوط سازند با قشر کندری که یکشبانروز در سرکه خیسانیده
و خشک کرده باشند پنج م طباشیر چهار م گشنیز خشک سه م شربتش یک مثقال با سه
ساده با آب سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قدما
ماست سنا مکی یک م سورنجان پنج م شیطرج سه م زعفران نیم م قدر شربت سه
با سه م شکر سفوف دیگر که منی بسیار آورد و تقویت اعضای رئیسه میکند و فواید
او بسیار است عنبر اشهب جزو بنفشه خشک دو جزو کتیرا نیم جزو مجموع را در یک روز

مرتبه سفوف جهت اسهال خون و بلغم دار طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ
مکدینج روناس زعفران یک م دو مثقال را با رب بهی بنوشند و اگر قرص کنند
بهتر است سفوف جهت درد پشت و دوز ورمنی و تقویت اعضاء آلات الفاظ و سستی
آلات بول و تناسل مجرب است از حکمای هندوستان و از ترجمه باهر نقل شد فوفل
را هفت مثقال و نیم کوفته و بیخته صلایه نموده در سفال پاک اندک بوره هندی در
هفت مثقال و نیم را کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته با چهار
بیخ عدد زرده تخم مرغ نقلده آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته دو مثقال و نیم و نبات
دو مثقال و نیم کوبیده بر آن نثار کرده مجموع آنرا در یک روز تناول نمایند سفوف
تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد جهت لینت طبع و منع تر
لان حاره مجرب است قدر شربتش دو ثلث تا سه یا اقل هفت مثقال کتیرا چهار ل نشا
سته صمغ عربی تخم خطمی کدو چهار ل مغز تخم هندوانه رب السوس خشخاش سفید مغز
دانه بادام طباشیر مغز تخم حبا د سرطان محرق عصاره لحیة التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی
سفوف تا نخواه از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و
دفع بخارات بغایت نافع است تا نخواه تخم کرفس بالسویه با مثل آن قند سفوف
کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال مرادی و مغص و اسهال
دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سائیده بقدر سه مثقال بنوشند
تا سه روز یا زیاده بر آن و اگر با اسهال شدت نباشد اشامیدن پوست خشخاش
که مثل غبار سائیده باشند از یک مثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ
ممزوج کنند بدستور سفوف جهت جوع کلبی و فساد معده قریب باستسقا و شبیه تما
اشیاء در دیه جفت البلوط انیسون مویز بیدانه هلیله سیاه و کابلی و آمله سفوف
کرده سرد یا با آب آهن داغ کرده یا شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف
جهت سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ بادکیر که یکشبانه روز در سرکه
خیسانیده و خشک کرده باشند باز رشک بیدانه بو داده بوره ارمنی اسقولو
یک ل و نیم یا دو مثقال شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند
سفوف جهت ریاح بواسیر و درد آن موافق کامل هلیله سیاه بلیله و آمله مکد

ده بروغن زیتون برشته کرده با تخم گندنا بو داده حب الرشاد بو داده تا نخواه مکد یا
نرده ابهل مغز بادام زود الو مکدینج مصطکی جوز بوا حرمل حلیه مکد یک شربتش دو مثقال
با آب گرم سفوف الاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الاس کندر سعد
بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب و اصنع او قبشا
غورس است و با عتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بسیار زیاد
تراکیب است و در فقیر اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و
قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است شیخ
الرئیس میفرماید که از حکمای فرس است و یونانیین رسید و اشربه بدستور حبوب
و اقراص اقسام میباشد و قدما بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه
مختلفه ششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و
ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر نمیتواند بود و فرق
زیاده از یک سال باقی نمیماند و شروط ترتیب آنست که هر چه از فواکه صلب باشد
مثل لیمو و ترنج و امثال آن مانند سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم کوبیده
آنرا با دو وزن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نمایند و هر چه غیر صلب با
مثل لیمو و نارنج افشره آب آنرا بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز
خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله بیخها و شاخها باشد زیاده از یک
شبانه روز بخیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند و
با شکر و عسل و دوشاب انگوری بقدریکه مقصود باشد بقوام آورند و عطریات
و امثال مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از آتش داخل کنند و در شربتها
فواکه مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی و بقدر ثلث آب میوه ها باشد
قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته باشد و بالطبع جگر مشتاق شیرینی
و جاذب آنست پس اگر شکر و امثاله زیاده باشد بیشتر جذب میکند و باز طبیعت
میشود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر
شیرینیها در اشربه باید در خور مزاج هر یک را از شیرینی بالجمله شربت مبنا زند ملا
حظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض را
سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشند

مثل سل و دق باید صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند **سکنجبین ساده**
که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشد مایل بسردی خواهد بود مفتح
سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سینه و جگر و معده نافع
است و اگر سردتر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان
سرکه کنند **سکنجبین دوشابی** که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است
سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و
تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای مرکبه نافعست **سکنجبین سفرجلی** جهت دفع
غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق و تقویت معده و جگر حاره نافع است آب به
شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو بقوام آورند و اگر با آب به شیرین
ترکیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت حمیات و سده ها و خلط
معده از بلغم و عطش خل خمر ده رطل آب شیرین بحدی که حدت سرکه را بشکند پوست بیخ
کرفس پوست بیخ رازیانه من کل واحد شش وقیه تخم کرفس و رازیانه و انیسون من کل واحد
دو وقیه در سرکه مذکور خیسانیده دو شبانه روز و با آتش هموار بپزند تا ثلث کم
شود پس از آتش گرفته صاف نموده بریزند بجزوی از این مطبوخ دو جزو از شکر بریزند تا
بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند سه درهم زعفران را در خرقه بسته در وقت
جوشیدن آن میان آن اندازند و در وصاف کنند **سکنجبین افتیمونی** که بماء الجبن
استعمال نمایند افتیمون بسفایج خربق سیاه خربق ابیض نیم کوب کرده یک شبانه روز در نود
م سرکه خیسانیده و نود مثقال آب اضافه نمایند و با آتش نرم جوشانیده و بسفایج را
کوفته و کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته یک جوش
داده بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند و هر روز
تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد با این نسخه ترکیب
دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی من کل واحد هفت مثقال تخم کرفس ده ل تخم خیار
پنج مثقال بیخ کاسنی ده ل بیخ رازیانه ده مثقال ادویه را با سرکه نود ل و آب نود ل
جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر یک دو جوش داده بعد از سوختن آب صاف
نمایند و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری** معتدل
جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محترق و استسقای حار نافعست تخم رازیانه
تخم کرفس

تخم کشوث انیسون گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر
اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
و با شکر بقوام آورند **سکنجبین انجدانی** که از تالیف حضرات است و رافع تب ربع مجرب
و جهت امراض سینه بعد بل انجدان را نیم کوب کرده شب در سرکه و آب خیسانیده
روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری
بقوام آورند و هر روز ده ل با آب شاهتره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد
با کاسنی استعمال نمایند **شربت ورد مکرر مسهل** جهت احتراقات و جرب و حکه و
امراض جگر و سده و سودای محترق و ضعف گرده و صفرای سوخته نافع و مو
رث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر مصطکی انیسون از هر یک یک ل بازای
هر یک شربت ادویه مذکوره را [illegible] کوفته در میان شربت بیندازند تا
بجوشد و طریق آنست که گل را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را چهار دفعه
بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس از آن صاف کرده بدستور دو حصه دیگر را بر
بزند تا اینکه از آب ربع بماند و اگر قویتر خواهند گل را بیخ با شش رطل بعنوان که در
شیخ الرئیس زیاده بر پنج دامنع نموده پس باهم وزن آن آب صاف و شکر بقوام آو
رند قدر شربتش از ده ل تا سی مثقال است با پنج و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند
جهت قمع صفرا اولی است **شربت ورد قابض** جهت امراض جگر نافعست چهار رطل
گل سرخ اقماع دار را یکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده
باهم وزن آن شکر بقوام آورند و اگر قویتر خواهند بازای هر یک رطل آن هر یک از تخم
مورد و مصطکی صندل سفید آرد کاکنج کشنیز خشک طباشیر یک ل در پارچه بسته در و
بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است و اگر اجزاء حاره قابضه باید اضافه
کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهت تبها و تشنگی و حرارت
معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات
تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضای و مدر بول و عرق و جهت اورام احشا
مفید است شکر سفید یک جزو آب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو
جزو بقوام آورند و اگر سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه
نمایند **نوعی** دیگر منقول از قانون و کامل شکر یک جزو آب باران دو جزو گلاب

سه جزو بقوام آورند شربت بید و لیمو جهت تقویت هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر
حار را نافع است آب بیدمشک دو جزو آب لیمو یک جزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند
شربت لیمو جهت غلبهٔ صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است
ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت
بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است
و ملین طبیعت سه رطل بنفشه را که تازه باشد بدستور شربت ورد سه دفعه در چهار
رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو
رطل کنند تلیین قوی‌تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده
با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق نسخهٔ کامل جهت تبهای حاره
و آلات نفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافع با شربتهای مسهل بصفرا ممزوج و بجای
سایر اشربه شربت طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق
نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر بقوام آورند شربت سفرجلی منقول از کامل
الصناعه جهت ضعف جگر و معده و اسهال و غثیان و قی و تشنگی به ترش را دانه بیرون
کرده و از پوست پاک کرده آبش را بیفشرند و دو رطل از آن گرفته و از شراب جمهوری
یک رطل و ثقل به را بگشایانند دو روز و بخیسانند بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آن
بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی
از هر یک دو درم قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران عنبر مسحوق از هر یک چهار درم قرنفل
سه درهم در پارچه بسته در و بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل نمایند بهتر
بود شربت لخند یقون جهت برودت معده و تب ربع و درد احشا نافع و مناسب
ادویه پیران عسل کف گرفته سه من شراب کهنهٔ جمهوری بادنجانی ده من زنجبیل پنج
درم قاقله کبار و صغار نیم من قرنفل یک دانگ دارچینی نیم من زعفران یک من دار فلفل
یک دانگ و نیم عنبر نیز زعفران باقی را نیم کوب ساخته ببندانند در شراب و عسل و در
سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یک دانگ و نیم
مشک مطلب سازند شربت زعفراطیس جهت ضعف جگر و معده و سینه و رفع
مزاج بارد نافع و گفته‌اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض السوس
سنبالجوبی نیم من تخم رازیانه فلفل من کل واحد یک من سلیخه چهار درم خوب سائیده و با
شسند

و با ششصد و شصت و شش ل شراب کهنه خوب ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته سر آن
ظرف را بگچ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شربت جومل
جهت صرع مجرب و دافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ رطوبی و امراض بارده
مانند استسقا و جنون و نسیان است یک رطل اسبند را کوبیده در سی رطل آب
انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز پانزده ل تا سی روز بنوشند و جهت عقم
حمل زنانی که در وقتی حامله میشده باشند و بعد از آن نشوند سه روز از این شربت
بنوشند تخلف در حمل نمیکند شربت نعناع جهت تحریک اشتها بمرتبه مؤثر است
که صبر نتوان نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و دافع بلغم و مبهی است چون بر
اثر معاجین باهیه بنوشند در سرعت اثر بیعدیل است آب نعناع را افشرده یک
ل خود سرخ بیست ل شب بمانی یک ل نرم سائیده تا نود ل خرنوب را دو هزار دو
دویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد و مثقال
عسل بقوام آورند شربت مابدل خمر یک جزو خرنوب را کوبیده با آب انار شیرین
و امثال آن بسرشند و در جمیع افعال قائم مقام خمر و از اسرار است شربت جعده که
از اختراع حقیر است جهت ادرار فرمودن حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح
و تفتیح سده مجرب است مشک طرامشیع جعده جومل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث
تخم خربزه تخم خیار من کل واحد سه ل ابهل تخم کرفس رازیانه دو قاسم انیسون تخم کا
قنطوریون دقیق من کل واحد دو ل مویز بیدانه انجیر زرد من کل واحد ده ل در یک
من نیز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آو
رند و هر روز ده ل آن را با آب بجهت مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس
باشد با گل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بنوشند شربت اسطوخودوس جهت تقویت
دماغ بارده و معده بارد اسطوخودوس زوفای خشک فادانیا برسیاوشان عود قرحا
ریکل کاوزبان تخم رازیانه بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه کاشم رومی
را نیز دو کرده از خوانیسون زبد مخلوک بیخ سوس اسماالجوبی اصل السوس هر دا
بریزند و صاف کنند و بریزند بر وصد و پنجاه مثقال عسل و مثل او قند و بقوام
آورند و ساذج و قرنفل و دارچینی و هیل و زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی
مصطکی را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت هر روز از

ده‌ل تا یا نزده ل **شراب ریحانی** از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد **شربت اللیمو**
که مؤلف شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند به
جهت دفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و فالج و امراض اطفال
و مواد سوداوی و دفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و
رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی او بسیار باشد مضر عصب
و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با آب
نعناع ترتیب دهند جهت تقویت معده و دفع بخارات دماغ و خیالات انفع است
و آنچه با آب به باشد جهت تقویت معده و دل و دفع خفقان مجرب دانسته اند آنچه
با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه
و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه نافعست و طریق سا
ختن آنست که شکر سفید سائیده در قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را
بکرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیره تازه حل نموده مثل
شیره آب صاف اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند و قدر شیره باید عشر شکر باشد و
کفش را بگیرند و آب لیمو بنده پنج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه تا
چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو گشت که دو چندان آب لیمو شیرین بخورد او دهند
و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تشفیه نمایند و ملعب آنکه لعاب بهدانه و
لعاب تخم مرو و تخم ریحان تشفیه کنند و منعنع آنکه با آب نعناع تازه تشفیه نمایند و آنچه
با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین کنند و یا
نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تشفیه نمایند **شربت انار ساده و شربت سیب
ساده** مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند
یا شکر یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش
جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافعست و شربت
انار شیرین جهت اسهال و وقائه الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض
حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض الات تنفس و ضعف
هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و التهاب
و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعا و دفع حدت صفرا و شربت سماق و

سایر میوه‌ها

سایر میوه‌های ترش قاطع قابض و مقوی احشا و مسکن حرارت اند و شربت میوه‌های
شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو میشوند **شربت ترنج** جهت
خفقان حار و امراض حاره دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند
تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازاء هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج ل قند اضافه کنند بقوام
آورند **شربت زوفا** نافعست جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری
نفس و صلابت معده و سده‌ها را مفید است مویز منزوع العجم سی و یک م عناب و تین
انجیر خشک پنج سوس اصل سوس از هر یک بیست م بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان
زوفا خشک از هر یک ده م بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یک پنج م جو مقشر مغز تخم
خیار مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم
کتان از هر یک سه م اجزا را نیم کوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و
مغزها را کوبیده در آن حل کنند **نوعی دیگر** که مشهور است برزوفای خشک پرسیاوشان
هفت مثقال انجیر زرد بیست عدد عناب سپستان از هر یک سی عدد فراسیون تخم
خطمی اصل السوس بیخ سوس از هر یک سه مثقال مویز بیدانه بیست مثقال تخم کرفس تخم
رازیانه از هر یک دو مثقال جوشانیده آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت
گاوزبان** جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافعست گل گاوزبان چهل
مثقال بادرنجبویه بیست مثقال جوشانیده آب او را با دویست مثقال شکر بقوام
آورند **شربت آب خیار** جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و
التیام تفرق اتصالی که در سینه و شش بهم رسد ریشه انجبار هفت ل خرنوب شامی مورد
پنج ل صندل سرخ و سفید سوهان کرده از هر یک دو ل جوشانیده با یک رطل شکر بقوام
آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوع است و چون شربت را بر یک دینار طلا بیع میکرده
لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف
معده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی من کل واحد ده ل عود بیخ سوس من کل واحد
چهار ل تخم کشوث گل سرخ پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران فوه
بیخ من کل واحد سه ل ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و
اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان آن بخیسانند
که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه بالتسویه از هر یک پنج ل جوشا

باشند وبازاء هر یک رطل از آب آن یک ل ریوند و نیم مثقال اسارون اضافه نموده با
دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران بعد از قوام اضافه کنند **شربت خشخاش** نافع است
جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بیخوابی و حرارت
و رفع تب و اخلاط محترقه و چون با شربت دیگر مکرر ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند
رفع ضعف فصد و تقویت قوتها میکند و قدر شربتش تا بیست ل و قوتش تا دو سال
باقی است صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و یا پوست او را علاحده نیم کوب
کنند و تخم را نرم سائیده و باده مثل آن آب نیسان بجوشانند تا به ثلث رسد و با مثل
او شکر بقوام آورند **شربت عناب** منقول از تذکره و موافق نسخه اصول الترکیب و مو
لف او غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و آبله
و اطفای حرارت خون و تنها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی
است عناب یک رطل کشنیز خشک عدس مقشر کاسنی از هر یک دو وقیه در ده رطل آب
بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند **شراب العنصل**
و سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سدد
و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل
را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تا مهرا
شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه نموده بقوام آورده کف بگیرند
و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا
بیخ انجدان زوفا پودنه نعناع از هر یک پنج ل فلفل ده ل جوزبوا کاشم هر یک دو ل و نیم
قردمانا دو ل سداب شش مثقال ساذج هندی سنبل با عنصل در سرکه خیسانیده
بجوشانند و دستور جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است
شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد
سوداوی و بلغمی و سدد احشا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده پیاز
عنصل زوفا خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون
سفید هر یک پنج ل نعناع خشک پنج و از بادرنجبویه پنج سوسن کبود قردمانا هر یک سه ل در دو صد و
پنجاه ل سرکه و چهار صد و پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا به نصف
رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا ده

ل با آب

ل با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب الکادی** و شربت کادی
نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و باد
سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که بمشارکت
دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط
و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است چوب کادی نیم کوب کرده شاخ بادیان
تخم بادیان پوست بیخ بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی گل
سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک از چوب پاک کرده هر یک چهارم صندل سرخ و سفید
هر یک ده شبانه روزی در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و
صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام
مایل شود و یک من شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام گردد
و از سر آتش برداشته کافور و زعفران از هر یک سه درم در آن حل کنند قدر شربت از دو ل
تا هفت ل و نیم است و جهت اطفال یک مثقال **شراب اترجی** موافق نسخه قدما
جهت ضعف دل و دماغ و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بغایت سبز
برگ درخت بالنگست پنجاه عدد در شراب صاف کهنه یا جمهوری بقدر شش قسط
که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه
ل عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج شربت مسطور ترتیب میدهند و بعضی
یک رطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس
صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آورند **شراب رساطون** از اقسام خمر است جهت امزجه
بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور صاف را بآتش نرم
جوشانیده کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد هیل
قاقله کبار قرفه قرنفل دار فلفل از هر یک پنج درم نرم سائیده کف بگیرند در پارچه بسته در
اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را فشرده بیندازند و سه درم
زعفران در آن حل کرده در شیشها کنند و سرش را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب گذارند
و هر چند کهنه شود قویتر گردد **شراب افسنتین کبیر** موافق نسخه قدما مقوی معده
و مفتح سدد و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار ل
غاریقون مثل آن گل سرخ هفت ل صبر زرد دو ل حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس

انیسون سنبل الطیب اسارون سازج هندی هریک یک ل نعناع اصل السوس سه ل
پنج کرفس پنج ملذبانه دو ل فودنه زعفران هریک یک ل ونیم در هشت رطل شراب بجو
شانند تا بنصف رسد و با یک رطل ونیم عسل بقوام آورند واگر بجای شراب وبجای عسل
شکر کنند میتواند بود **نوعی دیگر** که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی وضعف
معده که از برودت باشد وسوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین ده م کل سرخ بیست
ل تربد چهار ل غاریقون چهار ل سنبل الطیب دو ل در چهارصد مثقال آب بجوشا
نند تا بنصف رسد و با صد وبیست ل شکر بقوام آورند واگر تربد را هفت ل وسنبل
را چهار ل کنند قوی تر خواهد بود وحقیر تجربه نموده **نوعی دیگر** از مجربات حقیر جهت
ضعف معده وجگر که با یبوست طبع وحرارت مزاج باشد بغایت نافعست افسنتین
دو ل کل سرخ چهار ل تمر هندی ده ل ترنجبین سی مثقال جوشانیده صاف نموده
بنوشند ومجموع یک شربت است **شربت ابریشم** جهت تقویت دل واعضای رئیسه
ودفع خفقان بارد وبادی واسهر وتوحش سوداوی واقسام مالیخولیا نافعست موافق
نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا حریر است
سیصد ل را یک شبانه روز در یک هزار وپانصد ل آبی که آهن تافته چند بار در آن انداخته
باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد وابریشم را افشرده بیرون آورند وبیست
وپنج ل کل گاوزبان وپانزده ل بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث آن
بماند وآب آنرا اضافه آب ابریشم کنند وسیصد ل شکر بقوام آورند وعنبر اشهب وورق
طلا هریک ل ونیم وورق نقره مروارید مصطکی هریک دو ل در آن حل کرده وبعضی بجای
پیله حریر کرده اند واگر پیله کنند باید پیله را شکافت وکرم ابریشم را بیرون کرد که با پیله بجو
شد **شربت ابریشم** نوع دیگر که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم حکیم محمد باقر
قمی موافق اکثر امزجه ودر دفع مواد سوداوی وخفقان وتقویت دل واعضای رئیسه
ومعده واقسام مالیخولیا وتوحش وهموم بغایت موثر است ابریشم حریر سیصد مثقال
را سه روز در عرق گاوزبان وعرق بید مشک وعرق شاهتره وگلاب از هریک یک من
تبریز که ششصد ل باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین
هریک دو من ل بخیسانند وبعد از آن بجوشانند تا بربع رسد ودر حین جوشانیدن آن
مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه هریک ل هیل قرنفل عود ساذج هندی هریک
ل ونیم

ل ونیم دارچینی سه ل همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند وبعد از آنکه
آنها بربع رسد ابریشم وادویه را افشرده آب صاف کرده وبا ششصد ل شکر سفید و
دویست ل عسل بقوام آورند وعنبر اشهب وورق طلا از هریک یک ل وورق نقره سه
ل مشک نیم ل در آن حل کنند واگر خواهند قوی تر باشد مصطکی زعفران درونج
بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هریک نیم ل کوفته وبیخته اضافه نمایند وبعضی
شکر را هزار ودویست ل وعسل را سیصد ل میکنند وزعفران را نمی جوشانند بلکه
بعد از قوام در رو حل میکنند واین انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر
میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متاخرین مقوی اعضا وسایر قوتها وجهت
ناقهین وضعف احشا نافعست آب انار ترش وشیرین آب به ترش وشیرین آب
سیب ترش وشیرین از هریک یک جزو آب زرشک آب غوره وگذکوهی نامند هریک نیم جزو
با ثلث آنها شکر بقوام آورند وبعضی یک جزو آب انگور را اضافه میکنند وان انسبست
واگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است **شربت فواکه
شیرین** جهت تقویت احشا وناقهین وصاحبان لینت طبع وجهت صاحب سعال
موافق آب میوهای شیرین که مذکور شد تا ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت
فواکه ترش** قابض تر از فواکه شیرین است ودر منافع مثل آن وصاحب سعال را
موافق نیست وعمل او بدستور سابق است که از آب میوهای ترش ترتیب دهند
وهریک از این شربها را موافق احوال هر شخصی تقویت بادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه را موافق
کوفته در پارچه بسته در آب بجوشانند **شربت عود ترش** معمول متاخرین ومقوی
معده واعضای رئیسه وجهت دفع غثیان وبدی هاضمه وبخارات مخرجه نافعست آب
سیب ترش وشیرین آب انار ترش وشیرین آب به ترش وشیرین آب لیمو از هریک صد وپنجاه
ل با سیصد ل قند بقوام آورند عود قماری صندل سفید کل سرخ قرنفل مصطکی سنبل
الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه ساذج مشک عنبر ورق طلا ونقره در آن حل کنند
شربت تریاقی که پادزهر سموم وگزیدن افعیست وجهت کرب وخفقان وغثیان وبرانگیختن
اشتها مجربست منقول از تذکره آب زرشک آب سیب شیرین هریک سیصد ل آب لیمو
آب ترنج هریک صد وپنجاه ل با ثلثان شکر بقوام آورند ومروارید که بآب ترنج حل کرده
باشند شش ل اضافه نمایند ودر هنوفت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و

مجربست **شربت هندی** منقول از تحفه باهر و سبزی جهت درد گرده و مثانه
و رحم و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه
امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد را از
هر یک صد و پنجاه مثقال یک شبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا
بثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیرهٔ گل سرخ تازه سیصد مثقال و قند سفید
ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب
تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گرهٔ گاوی چرب نموده در آن حل کنند و از ده مثقال تا پنج مثقال
استعمال **شربت صندل** جهت تقویت معده و دفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل
و جگر حار بیست مثقال صندل سفید را نیم کوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده
صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیت قوت را با آب دهد پس صاف
نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند یک وقیه تا
رطل ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش
آنرا خواهند بجای گلاب در سرکه و یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل
سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابض تر میشود **شربت اجاص** منقول از حاوی جهت
درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفراست آلوی بخارا را در آب خیسانیده
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده و
بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت
تمرهندی** بدستور شربت اجاص است **شربت مورد** جهت سرفه و قرحهٔ ریه و اسهال
و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعا نافعست تخم مورد را با چهار
مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیم کوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن
او شکر بقوام آورند **شربت قابض** از تالیف ابوی ره جهت اسهال و زلق الامعا
مجربست خصوصا هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب از
هر یک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن
عود هندی سنبل الطیب مصطکی سک از هر یک دو مثقال در پارچه بسته در آن
بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و

دماغ

و دماغ و تنقیه سده و امراض سوداوی بغایت نافعست و بهترین مسهل هاست گل
سرخ سنا مکی هر یک ده مثقال بنفشه بیست مثقال تربد سفید غاریقون افتیمون هر یک پنج
مثقال تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان
هر یک سی عدد در چهارصد مثقال آب یکروز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد
و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنج مثقال تا ده مثقال استعمال نمایند
شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و
معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفیداست تخم کشوث تخم خیارین تخم خربزه گرمک
هر یک سه مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ اصل السوس هر یک دو مثقال جوشانیده با نود
مثقال شکر یا با شیرخشت بقوام آورند و تا ده مثقال با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی
بنوشند **شربت دینار** معمول متاخرین جهت امراض جگر و سپرز و ماساریقا و تبهای کهنه
نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث بگیرند و خیسانیده
پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند **نوعی دیگر** که جهت حرارت جگر و دفع
عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی نه مثقال بدانه صندل سفید لک مغسول اصل
السوس تخم کشوث گل سرخ گوشید در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده
صاف نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه نمایند قویتر میگردد **شربت غوره**
جهت حرارت معده و ضعف آن و بخش صفرا بمعده و دردهای گرم و دفع سموم و تشنگی
و تقویت احشاء زنان آبستن مفیداست دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد
و یک شب بگذارند روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را بردارد و با دو رطل
شکر بقوام آورند **شربت سلوبه** از تالیف قدماست مقوی معده و دافع خفقان
است و منافع او در امراض بارده بنهایت ندارد پوست ترنج رطلی نه ماحور بکوفته
قرنفل سفید دو مثقال مصطکی نیم مثقال زعفران دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام
شود پس صاف نموده استعمال کنند **شربت میبه** جهت تقویت معده و اسهال مزمن
و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافعست منقول از جامع امین الدوله آب
به ترش دو رطل کف بگیرند و عود و زعفران و مصطکی بسباسه سنبل الطیب قرنفل
جوزبوا هیل فاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سک سائیده اضافه نمایند
ماء العسل جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم و مفتح سده

است یک جزو عسل صاف را با شش جزو آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و با زاء هر یک رطل عسل دوم فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب العنصل جهت معده و جگر سرد و امراض عصب نافعست ده رطل عسل با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود هندی و جوز بوا و هیل و دار فلفل هر یک دو ل بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند ربوب را شرط آنست که آب آن چیزی که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع رسد و مجموع آن قابض تر از اشربه است و اگر در بعضی شربتی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب جوز جهت دفع قی و غرغره او جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل آن عسل و خمر آن مثل بجوشانند تا ثلث بماند و بکوفته مر صاف و بنم و قبه شب یمانی اضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافیست رب خشخاش از تالیف قدماست جهت نزلات حاره بغایت نافعست دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده یکشبانه روز در پنجصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه ل شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق کرده و اقاقیا و زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هر یک دو درهم کوفته و بیخته مخلوط سازند

باب ششم در مربیات که انجبات نامند و صفت بعضی از حلوا

مربای شقاقل مهی و مسمن بدن و مقوی اعضا و کمر است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده که قدری تندی داشته باشد و زیاده از یک شبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آنمقدار باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال آن و اگر جهت باه قوی تر خواهند در مربای شقاقل و زردک باز اء هر صد ل شقاقل دارچینی زنجبیل قرنفل جوز بوا از هر یک سه ل مشک یک دانک کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دلست و جهت نیکو کردن بوی دهان موثر مربای به در منافع مثل اوست و در تقویت معده قوی تر مربای بالنک جهت سینه و حلق و تقویت

معده

معده موثر است خصوصا چون با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم پاک کرده از ترشی پاک کرده بقدر یک انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته شود و از آب بیرون آورده عسل یا شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با آن چندان بجوشانند تا رطوبت آب در جرم هیچیک نماند مربای نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافعست پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کش دانه ها را بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل گردد و نرم شود پس با عسل و شکر بدستور که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بولست زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته را بر آن چندان بریزند که او را بپوشاند و بگذارند تا مزاج بگیرد مربای هلیله مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و دفع بواسیر و سوداییکه از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافعست صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب خیسانیده و پنجاه م خاکستر چوب تاک بر آن بریزند هر سه روز یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب تاک سازند و با سیخی هر عددی را ده سوراخ کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود در و نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته بقدر یکه او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند قوی تر کرده باز اء هر صد هلیله از هر یک از ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد بکوفته اضافه نمایند مربای ورد عسلی او را بفارسی گل انگبین نامند و شکری او را بفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین است و قوت گل انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقی است و عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در دوم گرم و در پوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و

معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ و علی
بجهت مبرودین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و سنگ
گرده و مثانه و عسر البول و بادبیع او و نیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم
طعام نافع و چون او را با ترنبد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند
جهت ازالهٔ لقوه و فالج و استرخاء لسان و امتلاء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری
او جهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت امتلاء و وسواس و جنون نافعست
و چون گل قند را با مثل او اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه نصف گلقند
ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازالهٔ رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر
و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجربست و چون با تمر هندی و عناب بجو
شانند جهت ازالهٔ سده بغایت مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند
و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر و مورث تشنگی
است و مصلح او خشخاش و قدر شربت در طبخ تا چهارده مثقال و از جرمش چهار دل
و طبخ او باید با شش مثل و آب باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجگر خلاف قیاس و تجربه
است **صفت آن** گل سرخ را از تخم و اقماع پاک کرده بدست چندان بیفشارند که خوب
در هم شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهل
روز در آفتاب گذارند و هرگاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر تا چهار مثل
گل باشد و عسل را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نمود و در آفتاب گذاشت
مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه دبر و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و
جگر و بدی هضم و استسقا و ضعف باه بیعدیل است زردک را ریزه کرده بجوشانند
تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد
پس بازاء هر صد دل ادویه را کوفته بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دار
چینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه از هر یک نیم دل **بنفشه مربا** بفارسی خمیره
بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب
دماغ و آلات تنفس و تبهای حار و حرقة البول و نزلات نافعست بنفشه تازه را از
اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند
و هر روز برهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد

بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که بنفشه را در آن چند روز خیسانیده باشند باید
جوش داده باشند با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب گذارند قدر شربتش از پنج
ل تا ده ل و اگر گل به و بید مشک و سایر شکوفه ها را بدستور مربا سازند هر یک را
منافع خاصیت گل در اصل آن چیز مذکور است **مربای پسته** که از پوست بیرون
پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دما
غست و جهت امراض بارده مزمنه مفید **مربای جوز** جهت تقویت باه و تجفیف
رطوبت معده و تقویت جگر نافعست گردکان تازه را که از پوست اندرون صلب نشده
باشد از پوست بیرون پاک و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده و با
عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت
گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام**
که جهت سرفه و خشونت سینه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند و
بعضی بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آور
ده با عسل پرورده میکنند **اما اقسام حلوای آرد و روغن دار** مسدد و غلیظ
و دیر هضم میباشد و تولد اخلاط مراری و سوداوی است خصوصا در محرورین و
انچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفعست و قریب الفعل بالاجزا و ترتیب دهند
و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا ببعضی کرده میشود که دستوری باشد
جهت ساختن غیر مذکور **حلوای شکر** مولد خون متین و ملین سینه و موافق
سوداوی که از بلغم باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم
را با روغن باتش نرم بریان کرده شکر را بقوام خمیر آورده اندک اندک در آن بریزند
تا منعقد گردد **حلوای گزنگبین** مایل باعتدال و لطیف ترین حلویات و جهت
سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است سرجو و گزنگبین
صاف کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم بر
آورده کف بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف جوده بر آن بریزند
تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از او را سرد کرده باشند باید
حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز بو داده و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت
اضافه نمایند **حلوای سوهان** موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ

وجهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم برداره
پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر رو بپاشند تا شروع کند بسبز شدن
پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و یا با مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آنرا
بجوش آورده اندک اندک و بخیز بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ
گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن و شیره شکر
یا دوشاب انگوری بقدری که شیرینی مقصود باشد اضافه نمایند و چندان بجوشانند
که روغن جذب کرده و اشروع بدفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و کرمکان و نارجیل و
دارچینی و زنجبیل و هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک قدری اضافه نمایند که بدانچه
موافق آید **ترحلوا** آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترتیب
اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود
و طبخ بالتمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن
بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض
مذکوره بدل است و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را سرده غلیظی کرده با نشاسته بالمناصفه
بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را
شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح و
بجای نشاسته شیره برنج گیرند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن
اضافه نمایند طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای
نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مستی بر نوک دارچینی خواهد بود **حلوای سیب و به** که
مقوی معده و جگر و دل و مولد خون و خلط صالح و معتدل الکیفیة اند هر یک از آن و اگر
خواهند بعد از پاک کردن از پوست و تخم بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بگیرند
و اگر قدری گلاب بآن اضافه نمایند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آمده را به
قدری که شیرینی مطلب باشد اضافه کنند و طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده نیم
بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج** و حلوای بالنگ نیز گویند و بهترین حلویات
و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون
و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب
با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب تخم

مغز پسته

مغز پسته بو داده با او مخلوط سازند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده
است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی و انسب و انفع
خواهد بود و اگر زنجبیل که ذکر ا مهرا گشته بدستور بعمل آورند در تقویت باه فوت و تقلیل تر از
حلوای سیب و نارنج است طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت حلویات آنست
که با سبوس گندم در دیگی کرده بو شسته کنند و بسرعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و بو
بر دارد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج** معرب از فالوده است از حلوای
نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد نشاسته را با قدری شکر که تمام
شیرین کرده چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته
شدن بکارد دیزه کنند و با شربت قند و عسل بحسب امزجه استعمال نمایند **فرنی** کثیر
الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد
منی و یبوست طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و درد معده سرد و بطی الهضم است
آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت
اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته گردد **صفت حلوای برنج در بهشت** سریع الانحدار و کثیر الغذا
و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت نافهین و ضعف احشا مفید است و بهترین حلویات
است برنج اندک بو داده کوبیده را در پاتیل کرده و قند سفید را اندک آب کرده و حل نموده
با شصت ل آب و عرق بید مشک و گلاب در پاتیل کرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام پا
لوده رسد **باب هفتم در لعوقات** لعوق ما بین معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ
گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر این مخصوص آلات تنفس است بتدریج اثر او در
حین مرور بحلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل ابن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است
اما در قراباذین یونانیین احدی مشاهده ننموده و از آنکه معجون حب الفقط را که از
تالیف جالینوس است متاخرین لعوق حب الفقط نامیده باشند دلیل اختراع لعوق
نمیشود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل جهت سرفه و تب دق
و سل صمغ عربی قاقلکا از هر یک شش مثقال مغز تخم خیار حب صنوبر کبار از هر یک هفت
ل نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار بقوام
نیاورده باشند سرشته و با شیر الاغ استعمال نمایند **لعوق دیگر** جهت حرارت
مفرط و خشونت حلق و سینه که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک

بیست ل مغز تخم کدو و تخم خیارین از هر یک ده ل طباشیر چهار ل تخم خرفه تخم خطمی از هر یک
سه ل نرم سائیده با روغن بادام شیرین چرب کنند و با عسل یا دوشاب انگوری یا شیره
ترنجبین بقدری حاجت لعوق کنند **لعوق صبیان** جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال
با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب سوس کتیرا صمغ عربی فانید از هر یک چهار ل مغز دانه
به یک مثقال با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** که جعفر بیگ مکرر تجربه نموده
جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده تخم
حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل
شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلغوزه را که مقشر کرده باشند بسیار
نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی
جهت نزلات بیعدیل است تخم خطمی هندبا اصل سوس از هر دو دو بیست و پنجاه رطل آب خیسانیده یک
روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال نبات بقوام آورده خشخاش
سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کتیرا نرم صلایه نموده مخلوط کنند **لعوق حلبه** جهت
ضیق النفس و ربو و سعال بغایت نافعست حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر گل گاو
زبان جوشانیده آب او را با عسل صد و پنجاه ل بقوام آورند و مغز تخم کدو و مغز جلغوزه
تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج ل از آن با ماء الشعیر بنوشند **لعوق حب القطن** جهت
بحوحه و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی مغز دانه پنبه مغز جلغوزه حلبه
تخم کتان با عسل و یا دوشاب انگوری لعوق کنند **لعوق حومل** جهت ضیق النفس و
سرفه رطوبی بیعدیل است تخم کتان حومل بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند
لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب انگوری بقوام
آورده مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر تخم انجره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز
دانه پنبه حب الفلفل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق بسازند در دفع ضیق
النفس بارد کهنه و بلغم غلیظ لزج بغایت مفیداست **لعوق عنصل** جهت ربو و ضیق النفس
بارد و بلغم غلیظ و لزج بغایت مفیداست فراسیون پیاز عنصل مشوی بیخ سوسن کبود
با عسل لعوق کنند با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشد استعمال
نمایند **لعوق بنفشه** جهت سرفه و قولنج دموی و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه مویز
بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و عسل خیارشنبر و سی

روغن بادام

روغن بادام شیرین بقوام آورده سی ل بنفشه سائیده اضافه نمایند و از پنج ل تا هفت ل
استعمال نمایند **لعوق خیارشنبر** جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بد
ستور جهت سرفه و نزلات مفید فلوس خیارشنبر و نبات سفید را در آب حل کرده
صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کتیرا و صمغ فارسی صمغ الو با آرد باقلا مغز با
دام شیرین اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که متداول اطبا است جهت نزلات حاره و رقیقه
و خشونت حلق نافعست خشخاش سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب
لعوق کنند **لعوق زوفا** جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و ریه و بلغم لزج بسیار
مؤثر است زوفا خشک انیسون و رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود فو
حلبه مویز بیدانه انجیر زرد سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آورند و علک البطم و اشق انجره را در آن حل
کنند **لعوق حب القطن** جالینوسی که در تقویت باه بیعدیل است در معاجین مذکور شد
لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ربو و گرفتگی آواز و نفث دم که از بلغم
غلیظ نافعست و فقیر بتجربه رسیده و فقیر قوتش تا چهار سال باقی است آب کرنب را که
اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و با دو چندان او بقوام
آورند و بازاء هر رطل از شکر هر یک از مصطکی و کندر صمغ عربی کتیرا را نیم درم در آن حل
کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهت تبهای حاره و قی کردن خون
و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفیداست گل سرخ پاک کرده صمغ
عربی نشاسته کتیرا خشخاش سفید و حفیر کاهی گل مختوم و بدل او گل سفید داغستانی
و بسیار مجرب با اقراص طباشیر زعفران رب سوس نرم سائیده با دوشاب انگوری لعوق سازند
لعوق ماشان جهت تقویت معده و دفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مد
کون گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار و دانه زرشک دانه او سماق نعناع تخم مورد
در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب
تمر هندی و سرکه و شکر بقوام آورند **باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول**
اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلقی که در طریق تجربه باید
و بر مسهلات شرط است بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته
باشد مثل سنا سنجها پیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه

نمایند مثل افتیمون وصفت هریک در داروهای مفرده مذکور شد و در شرب منضجات که بر
تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط منعفن از اخلاط صالح سودا و بر مشتمل باشد و صاحب
امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب هر شخصی و هر علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب
باید نمود بنابرین نسخه چندی که دستور تواند بود ذکر میشود **منضج سودا و بلغم غلیظ**
مو نویسند گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان عناب سپستان گل
بابونه پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفا خشک آمله مقشر شکاعی بادآورد
تخم کرفس تخم رازیانه جوشانند با گل قند آفتابی ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف
کرده باشند بنوشند و باید قدر آب سه چندان باشد که بربع بازآید و اگر سودا از صفرا محترق
باشد آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه تاجریزی پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه
غافث عناب سپستان آمله مقشر تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در سه صد
آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا
مرکب باشد زوفا خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست
بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون و عنب الثعلب بدستور جوشانیده
با گل قند آفتابی و سکنجبین ساده بنوشند **مسهل سودا و بلغم در منضج سودا** سنا مکی و
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی تربد سفید خراشیده بروغن
بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام ترنجبین لاجورد
مغسول شحم الحنظل یا نفطی استعمال نمایند و در اسهال سوداوی و صفراوی پوست
هلیله زرد و کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنا مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیار
شنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا گویند چنین سنامکی هلیله زرد و کابلی تربد
خراشیده تمر هندی آلو بخارا قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ قفلح اذخر فلوس
خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند **مطبوخ مسهل سودا**
که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی و بسفایج
با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنامکی افتیمون اضافه نمایند
و بعد از آن چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمر هندی مویز بیدانه با دو رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده و بنج اوزا با چهل ل از آب صاف کرده
اول پانزده ل شکر سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهت اخراج اخلاط حاره
منقول

منقول از کابلی هلیله زرد آلو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در
سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ده ل تا پانزده ل روغن بادام
شیرین ده ل اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون** و غاریقون منقول از کابلی جهت
اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و سیاه و کابلی پوست بلیله آمله مقشر مویز بیدانه
آلو بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید محکوک در
پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا رطلی بماند
و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته
باشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهت
اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل کنند **نوعی دیگر** که قوی‌تر است از جامع
امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلوی بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف
و دانه مویز بیدانه سنامکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خوب است
شکاعی بادآورد اسطوخودوس تخم کاسدیوس قنطوریون گل گاوزبان بادرنجبویه سادج
هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد
محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن
کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد نمک نفطی لاجورد مغسول
شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که
اخراج صفرا بیشتر کند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیای مشوی اضافه محلول نمایند
مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز
بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست بیرون آورده پرسیاوشان تخم خطمی تخم
خبازی زوفای خشک بیخ سوسن حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد
پس صاف نموده هر روز سی مثقال او را با بنفشه مربا یا العوق خشخاش یا معجون فقی
با اضافه روغن بادام شیرین بنوشند **نوعی دیگر** که جهت ذات الجنب و ذات الریه
و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس
محکوک پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با دام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس**
منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و

مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صافکرین خون و کدورت فکر نافعست بسفایج
مغز بادام فرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه فنطوریون دقیق افتیمون
سورنجان سفید باسه مثل ادویه آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده
بنوشند واگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجبره کثیرا
روغن بادام پوست خشخاش صمغ عربی مخوش اضافه کنند واگر با فالج غلیظ باشد و
با ضعفی در مجاری بول گلقند بیفزایند **مطبوخ بسفایج** جهت درد معده و فالج
بواسیر و صرع و امراض سوداوی بیعدیل است هر روز سه ل او را خیسانیده بجوشانند
و صاف او را با فلوس خیار شنبر و روغن بادام بنوشند **مطبوخ دار شیشعان** در دفع
درد معده بارد مجربست هر روز دو ل او را جوشانیده با نبات بنوشند **اما در نقوعات**
شرطست که آب بسیار گرم بقدری که او ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب و کذا
شبانه و شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را در سه
شبانه روز تا مدت خیسانند تا قوت ادویه بآب باز گردد و مخصوص محرورین و فضول حاره
است **نقوع مبرد** جهت بقای امراض حاده و تبهای که بقیه او در بدن مانده باشد
و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل الوبخارا مویزیدانه عناب سپستان تمر هندی
منقی دانه و لیف و تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف
نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند واگر قبل از آن
بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است ، **نقیع صبر**
جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافعست افسنتین رومی اسارون فنطو
ریون دقیق مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند
پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند واگر هر روز بقدر ربع رطل
بر دارند همه را بر داشته صاف کنند اولی است **نوعی دیگر** جهت دوار و سدر و صداع و
صرع و تقویه معده و دفع اخلاط غلیظ مفید است هلیله کابلی بلیله آمله مقشر عود خام
افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب بلسان نعناع مرماحوز فاقله کبار
گل سرخ در دو رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی ل بنوشند
اولی است **نوعی دیگر** که محمد بن زکریا گوید مجرب نموده ام جهت امراض معده بیعدیل
دارچینی افسنتین عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا

بنیم رطل

بنیم رطل بماند پس صاف نموده در صبر زرد حل کرده روزی یک وقیه بنوشند **نقوع جهت**
ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه پنج تخم کرفس را
زیانه انیسون از هریک دو ل نیم کوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی
سی ل با یک ل روغن بادام بنوشند **ماء الاصول** جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و
سایر امراض بلغمی نافعست موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره
پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هریک ده درهم و نیم حب بلسان اسارون هریک
دو درهم عود بلسان سلیخه حومل بوزیدان نانخواه هریک سه درهم مویزیدانه بیست
درهم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی ل با روغن بادام
شیرین و قند و روغن بید انجیر یکدرهم و معاجینی که جهت امراض مذکوره مناسب باشد
بنوشند **ماء الاصول دیگر** جهت نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد
بغایت مجرب است پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست حنظل فنطوریون دقیق شیطرج
نانخواه انیسون بوزیدان ماهی زهرج در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و روزی
یک وقیه با یکدرهم روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند واگر امراض بسیار صعب باشد
با روغن گل کلنج استعمال نمایند **ماء البزور** که در منع ادرار عرق مجرب است کشنیز خشک
سماق پاک کرده ترنج سفید مکرر شسته از هریک پنج ل با سه مثل آن آب بجوشانند تا
بثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست و پنج ل بنوشند **ماء الاصول** مجرب
ابوی به جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه انیسون تخم
کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون ساذج فنطوریون دقیق و غلیظ فراسیون
اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویزیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع
رسد پس سه حصه کرده یک حصه را با العوقات مناسبه بنوشند **اما مقیئات دانستنی**
شرط آنست که مکرر قی نکنند که عادت نشود و در خلای معده جای بیست و در ماهی
دو بار مستحسن است واگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی بیکساعت
شوربای ترش تناول نمایند واگر مراد دفع بلغم ماهی شور بوشند را قدری تناول
نمایند و بعد از قی چیزی که تقویه معده کند بیاشامند واگر مراد قی مرة السودا باشد
شیر یخی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید
نمود **مقی مرة السودا** و مرة الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافعست کنگر زد تخم ترب

تبزاك تخم توت جوز القي تخم شبت ملح هندي تخم اسفناج بالسويه كوبيده بوزن آن عسل
تبرشند ودو مثقال اودا با سه مثقال دو آبي كه شبت جوشانيده باشند حل نموده
بنوشند واكر بقيه مقصود في نيا وود آب شبت مطبوخ را با عسل بنوشند ودين
وقت قي بافراط خواهد شد **مقيء ديكر** جهت رفع مرة الصفرا وبلغم صفرا آميخته
بيست درهم توت دانه كرده با دو درهم شبت تازه وپنج درهم نمك هندي واز تخم
خربزه وتخم اسفناج از هر يك چهار درهم بجوشانند ودر چهار رطل آب تا ثلث برسد
پس صاف نموده با سكنجبين بنوشند وقي كنند واكر بلغم بيشتر باشد با عسل بنوشند
مقيء ديكر جهت رفع رطوبات معده ومرة الصفرا ومرة السودا توت را البسباط(?)
نرم كرده يكشبانه روز در سكنجبين عسلي خيسانيده صاف نمايند وبا انكور زرد(?)
تا نيم رطل بنوشند **مقيء ديكر** تخم خربزه ودليشه(?) خربزه تخم شبت تخم توت اصل السوس از هر
يك سه رطل(?) جوشانيده آب اورا با انكور زرد وسكنجبين بنوشند **المسكنات في** اما آنچه
در تسكين في صفراوي آزموده است اين است زرشك بيدانه انار دانه ترش سماق
دانه بيرون كرده پوست بيرون پسته از هر يك يك جزو طباشير كل سرخ غوره خشك از
هر يك نصف جزو نرم كوبيده تا سه رطل اورا با آب به يا آب انار شيرين يا شربت به بنوشند
نسخه ديكر كه مجرب حقير است انار دانه ترش مويز دانه دار بالسويه زيرة كرماني ده يك آن
بسيار نرم كوبيده تا سه رطل بنوشند اما مسكن في بلغمي وسوداوي از مجربات حقير كل
سرخ چهار درم زرشك بيدانه سرم(?) نعناع پوست پسته مصطكي عود هندي سنبل الطيب
قرنفل فرنجمشك زيرة كرماني بسركه پرورده از هر يك ده درم دو مثقال اين دوا را با
سكنجبين سفرجلي وامثال آن بنوشند **باب نهم در سنونات وغرغره ومضمضه**
سنونات ادويه مخصوصه بامراض دندان است اعم از آنكه سائيده باشند يا به چيزي سرشته
با قرص كنند ومولف تذكره كويد كه سنون از مخترعات جرجيس والد بختيشوع است وظا
هر اين كلام اصلي نداشته باشد واز قدما بودن اظهر است ودر استعمال سنون شرط
است كه معده ممتلي نباشد وقبل از استعمال او دهن را با آب نمك يا ادويه مناسبه بشويند
ويه(?) مسواك وامثال آن دهن ودندان را پاك كنند **سنون** از مجربات والد حقير جهت
دفع درد دندان بغايت آزموده است هو چوب زرد چوبه تخم ريحان سرخ(?) … پنج درخت
زرشك كتيرا بادام مقشر صمغ عربي از هر يك دانكي فوفل بيخته(?) بسيار نرم سائيده
استعمال كند

استعمال نمايند **سنون ابيض** از معالجات بقراط جهت مستحكم نمودن دندان وكو
شت بن دندان ودفع خون آمدن ومنع كرم خوردن ودفع مواد از دماغ بين(?) دندان
بغايت مفيد ودفع بدبوئي دهان ميكند وجلاي دندان ميدهد وچون با روغن
زيتون با قطران سرشته بر دندان درد ناك كذارند در دفع الم مجرب است وچون با سركه
مخلوط كرده مضمضه نمايند دندان متحرك را مستحكم كند وفي الواقع بهترين سنونات است
عاقرقرحا ديح(?) كزمازج سعد از هر يك سه رطل(?) پوست انار مازوي سبز كندر كلنار كل سرخ
مرواريد ناسفته سفال چيني از هر يك سه … سوس كبود چهار … شاخ كاو كوهي سوخته
دندان فيل دانه هليله طباشير تخم خرفه نشاسته كتيرا اكشته(?) خشك بو داده عدس از هر
يك هفت … زبد البحر نمك سنك صدف حلزون سوخته شب يماني از هر يك … ونيم
فلفل سفيد مصطكي عود بلسان از هر يك … بعد از سائيدن اجزا دو دانك كافور
اضافه نمايند **سنون** از تاليف والد حقير جهت رويانيدن كوشت بن دندان ودفع
بدبوئي دهان بغايت نافعست دم الاخوين كزمازج انزروت جوز السرو كندر پنج
سوخته طباشير اقاقيا كل سرخ كلنار جفت البلوط پوست انار ترش از هر يك جزوي و
قصب الذريرة ونصف جزو در وقت خواب استعمال نمايند **سنون** منقول از اختيا
رات ابن هبل وشفاء الاسقام جهت بردن كوشت متعفن وآكله وسيلان خون
لثه بغايت نافع وسيد(?) بل است زرنيخ سرخ … زاج سفيد …
بالسويه قرص با سركه بسازند ودانكي را بر لثه ماليده بعد از ساعتي بشويند واكر سود
كند روغن كل سرخ مضمضه كنند **سنون مستي(?) بورنجان** منقول از كناش فاخر ومنتو
با بن سرابيون جهت قطع خون وتقويت لثه ودندان نافع است پوست انار دسر(?) جزو
كلنار عفص شب يماني عاقرقرحا از هر يك جزوي سماق يك جزو نيم نمك هندي نيم
جزو با سركه وآب دانه مورد قرص بسازند **سنون ديكر** جهت رويانيدن كوشت بن
دندان مجرب است واكثر اطبا برين اتفاق دارند ده م … با عسل سرشته
روي آجري در تنور بكذارند تا نزديك بسوختن رسد واز كندر دم الاخوين هر يك
پنج دانك … ملح هر يك دو درهم اضافه كنند وسنون نمايند **سنون**
جهت آكله وبدبوئي وچرك بن دندان مازوي سبز بي سوراخ دو جزو … يك
جزو با روغن كل سرخ بمالند وبسركه عنصل مضمضه كنند **سنون** جهت رويانيدن

گوشت لثه آزموده است بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کهنه آرد جو بالسویه
سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الام و رفع خون و
ریم بستن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد
گلنار فوفل کات هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون
منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن او از وسخ و
سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند
سنون دیگر قوی تر از آنست و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند بیخ نی
سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند و مسحوق نبات و زجاج مسحوق و سانج در
حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان با رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر
دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی تر باشد
مسحوق نبات اضافه نمایند سنون ایضا منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان
مجرب دانسته اند قیل سه درهم فلفل چهار درهم حماما سه سانج هندی حضض محرق از هر
یک دو دوم سنون از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه بغایت نا
فع است عود سوخته شب یمانی گلنار سماق بالسویه استعمال کنند و اگر سبب حرکت
دادن از زیادتی رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضه ها مذکور میشود مضمضه
کنند بعد از آن این ادویه را بر دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی گلنار
ثمره الطرفا خاکستر شاخ کاو کوهی از هر یک جزوی نمک مجوس بعسل که بعد از آن سوخته
باشند مرصاف زعفران از هر یک جزو و نیم جزو سنبل الطیب سداب خشک سماق
از هر یک نیم جزو سائیده باهم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف
قدما و بغایت مجرب است در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر
افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان درد ناک قدری بگذارند و مولف شفاء
الاسقام این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند شیح از هر یک نصف اجزاء
سابقه و ایضا در تسکین درد دندان مجرب و سبب [?] مالیدن فلفل با عسل است
هرگاه از رطوبت باشد یا از نزلات دماغی و بدستور هرگاه فلفل را با پوست خشخاش
در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج
هندی را کوبیده در کف دست گرفته بالخلاف جهت درد گذاشته تکیه با آنجهت کنند

سبب ماده

سبب ماده ماده بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان ها
رون الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه دندان و خوشبو کردن دهان و
قطع رایحه کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته
ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو کزمازج فلفل دار فلفل
زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع
شیح ارمنی زراوند مدحرج از هر یک نیم جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا اذخر
از هر یک دو جزو الحاق نموده با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید
سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر شاخ کاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو و نصف
نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در دو زیره کرمانی
خیسانیده باشند و همچنین مضمضه او بهترین اشیا است سنون جهت امراض حاره
منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره طباشیر گل سرخ از هر یک سه درم مروارید
گل ارمنی برشته دم الاخوین هر یک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصاف حب
کاکنج کزمازج مامیران هر یک یک درم سه درم مفرد بهترین ادویه است سنون
جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسویه با قطران یا طبیخ زیره
بسرشند سنون جهت کندن دندان که نایب مناب کلبتین است و تفتیت او میکند
منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست
بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سائیده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را
با نیم وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را با او بسرشند و در وقت استعمال
احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دندان درد ناک را بخمیر موم
غلاف کنند سنون جهت دندان متحرک مجرب حکمای هند است ودع سوخته برنج [?] با
لسویه سنون کنند سنون جهت قلاع سوداوی مویز بیدانه افتیمون بالسویه با عسل سنون
کنند سنون ادویه که کرم دندان را ساقط کند تخم پیاز بزر کراث بزر البنج سائیده پیه بز بسرشند
و حب سازند و عددی از آنرا در آتش اندازند و تکیه نی را بدندان ملاصق کرده سر دیگر را در
ظرف آتش به نهجی نصب کنند که دود او از راه نی بدندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد
بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و
بدستور چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند کرمها ساقط کند و مضمضه با آب برگ

شقاقلو و فذری زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور دانیا یخ و مویزات
وچون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد و
بدستور خربق معجون بعسل بغایت مجرب است و بدستور پر کردن ثقبه مویزج و
حلتیت و بورهٔ ارمنی همین اثر دارد ادویه که دفع ضرس کند و آن یخنی دندان است
که از خوردن ترشی و برودت بهم رسد چون ساق و تخم خرفه را بخایند رفع آن کند و بدستور
خایدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیره خرفه و شیر الاغ و
طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان اطفال را زود برویاند از
التجلد طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلای مغز
حنای بروغن برشند صفت مضمضه و غرغره جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت
رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه
بآب جوشانیده مضمضه کنند ایضاً مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر
دوبه زود رواند سنونات اسرع گردد و منقول از کناش فاخر و منسوب بحنین ابن اسحق است
گل سرخ زرشک برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزوی برگ بارتنگ با برگ آن یک جزو جوشا
نیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن
طراثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع
و آن جوشیدن دهانست در اوایل بآب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب سرو سرکه
کرده عدس و خبازی و شاخهای تازه که تاک دارد جوشانیده باشند مضمضه کنند
مضمضه جهت قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون ماميران پوست انار عفص بالسویه جو
شانیده مضمضه نمایند غرغره که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است
خوردن زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک بالسویه نرم سائیده
با سکنجبین عنصلی با آب کرده در مرزنجوش جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره جهت
خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره نمایند
و بدستور غرغره بآب بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافعست غرغره
که بعد از نضج نافعست انجیر زرد حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده غرغره کنند
و اگر صاحب درد گلو تب داشته باشد عدس تمر هندی گل سرخ تخم خرفه را جوشانیده با رب
سوس غرغره کنند غرغره جهت خناق بلغمی که زنجبیل مانند رب کرهکان که از آب کرهکان

سبز ترتیب دهند با مرصاف و زعفران غرغره کنند غرغره که جهت خناق حاره و بارده امراض
حلق نافع است عدس گلنار گل سرخ که با نخ جوشانیده با رب جوز مذکوره غرغره نمایند
باب دهم در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین کحل و ذرور عبارت از ادویه محلوله از خوبات
که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او بچیزی و ذرور آنچه با آبهای مخصوص سرشته باشند
و مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون
اول از کافور و مرتوات ترکیب یافته باین اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویه حاره تر
تیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیاف آنچه بمایعات سرشته بقاطوق قطع کنند و در سایه
خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین
مستفاد میشود که قبل از او نیز تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است بانچه با میل در چشم کشند
و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است لهذا در
باب مراهم نیز مذکور میشود و در اینجا کحل اسقلیبوس مذکور است که موجب وحی ترتیب
کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرطست که استعمال آن بعد از تنقیه باشد
و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج
مریض بارد در آخر روز در چشم کشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و هر گاه
بجهت نزول آب استعمال نمایند باید مریض بر پشت تکیه کند و هر گاه علت در اجفان باشد
باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده بر نخواب کند و هر گاه جهت دمعه باشد پلک
نباید پوشید و برپا ایستاده بکشند و بدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمایند کحل
روشنای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الوهن است مخترع
او بقراط و گویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و عشا و دمعه و سلاق حار و در
ابتداء و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است و اصحت مغناطیس محرق که
هر یک را پانزده مرتبه بآب گرم شسته باشند از هر یک پنج درهم نوشادر صبر زرد دار فلفل
زعفران مر و اربید هر یک یک درهم زبد البحر هلیلج کابلی نیلکار هر یک دو درهم اقلیمیا فضی بود
مرقشیثا فضی هر یک ربع درهم از ثاقت بیرون کرده استعمال نمایند اگر با امراض مذکوره
سبل خام باشد دو مثقال سهمر اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو درهم تا
کرده و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب یک درهم و نیم اضافه نمایند و بجهت برودت
مفرط ربع درهم فلفل داخل کنند باسلیقون کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی حالب

السعاده است و گویند اسم پادشاه آن عصر است و بجهت او ترتیب داده حالی و حافظ صحت عین
و جهت حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است اقلیمیا
فضی زبد البحر هر یک ده درهم راسخت پانزده درهم سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل جعده توتیا
دارفلفل هر یک دو درهم و نیم قرنفل اشنه هر یک یک درهم کافور نیم درهم سادج هندی یک درهم
و نیم جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک دو درهم باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع
کبیر است اقلیمیای ذهبی ده درهم نوشادر جعده فلفل اشنه هر یک یک درهم کحل عزیزی از تا
لیف بونس است جهت صحت و قطع دمعه و امراضی که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل عین منا
فع او مثل باسلیقون کبیر است اقلیمیای ذهبی توتیای هندی قرنفل صبر ولف فر بخشد هر
یک یک ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یک یک دانگ کحل ملکایا معرب از مفلیانا
که بیونانی عبارت از ملکی باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط باو ملهم شد مجلا
و ملطف و جالی و جهت اواخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است انزروت مربا بشیر الاغ نشا
شکر سفید هر یک پنج درهم مغز شیمنج یک درهم کحل جهت احول مؤلف شفاء الاقسام و
صاحب تذکره گویند مجرب است دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند
با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول بکشند کحل جهت بیاض که البته تا سی روز
زایل میکند هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد زبد البحر سرگین سوسمار شکر
سفید سحق نموده با التوتیه با یک رطل آبی که از ماميران و وج هر یک ده درهم را جوشانیده باشند
تا ربع رسیده باشد مکرر در آفتاب سایند پس خشک کرده از تا قند بیرون کنند استعمال
نمایند کحل وردی جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است
و از تالیف جالینوس است سفیداب قلعی هشت درهم اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج اگر نباشد
مغناطیس محرق مغسول هر یک چهار درهم افیون نیم سنباسه نحاس محرق مغسول زعفران هر
یک درهم کافور یک قیراط کحل جهت دمعه بغایت مجرب و از تدابیر ماست توتیای کرمانی
مغسول ده درهم سنبل پوست هلیله زرد صبر هر یک دو درهم فلفل نیم درهم کحل مقوی از تالیف
بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مبتدا است و در جمیع اقاویل
از مجربات و مجلا و نیست پس توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش ترکرده بگذارند یک شب او را
گرفته باشند و گذاشته باشند تا ته نشین شود بصاف او خشک کرده خشک کنند و بسایند و
زنجبیل فلفل دارفلفل ماميران هر یک دو دانگ نوشادر یک دانگ مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر

بسایند

بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از خوب بیرون کرده استعمال نمایند کحل الا
شفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت مؤثر است دانه خرمای سوخته پنج ل
دخان الکندر چهار ل سنبل الطیب سه مثقال حجر الاجور حب بلسان هر یک یک ل
با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر از اختراع متأخرین است و جهت تقویت باصره و
دفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل و قروح و انتشار نافع و
حافظ صحت است و سرمه صفاهان ده م توتیای هندی که غیر قسم حاد او ست مرقشیثا
ذهبی لاجورد مرجان سادج هندی فیروزه ورق نقره ماميران فلفل اقلیمیای ذهبی توتیا
نحاس شادنج اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول هر یک چهار درم سرطان بحری شش م یاقوت
سنبل لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هر یک دو م زعفران سه
درهم و در بعضی نسخ دهنه فرنگ چهار م نظرهٔ سیلان و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا
و صمغ عربی و کثیرا و مغز شیمنج و صمغ البطم هر یک پنج درهم افیون سه م اضافه کرده اند و حقیر و
التحقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره
آن است که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد کحل
بقراطی جهت دفع بیاض بعد یک است و در اندک زمانی قلع مینماید شب شیشه محرق مغسول
دو درهم بوره ارمنی زبد البحر هر یک یک درهم ذرور جهت موی سادج بغایت نافع است موا
فق اختیارات ابن هبل و ابلاق و شفاء الاقسام سفیداب قلعی چهار درم اقلیمیای فضی صمغ عربی
هر یک دو م نحاس محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یک م با لعاب بزر قطونا سرشته خشک
کنند و باز سایند و ذرور نمایند ذرور دوشاب ایضاً جهت موی سادج و جهت شبیه بودن
آن در رنگ بدوشاب مسمی باین اسم شد سفیداب قلعی دو ل و چهار دانگ صمغ عربی یک ل و
دو دانگ انزروت نیم ل نحاس محرق افیون دو دانگ شادنج چهار دانگ اگر نباشد مغناطیس
محرق مغسول بدل کنند ذرور شیمنج جهت بیاض و قروح و جرب و حکه و حرقه ملتحم و بقایا
ی رمد و حوفر و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است بیست ل شیمنج را
یا بیست ل گلاب ماميثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند
و از مغز مقشر او ده درهم صمغ عربی صمغ سماق صمغ البلوط انزروت نبات از هر یک دو درهم کرده بزر
قطونا که از کوبیدن او جدا شود بدستور دو درهم افیون د و مخلوط ذرور نمایند ذرور ابیض
بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است

انزروت تشمیزج از هریك جزوی جند السود انشاسته از هریك نیم جزو سفیداب قلعی ربع جزو
ذرور اصفر منافع مثل منافع ذرور ابیض است ودر قطع دمعه ومنع نوازل مفید انزروت جزوی
صبر زرد زعفران گل سرخ از هریك دو جزو افیون دو دانگ ماميثا **ذرور مضعف** چون ذر
ورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند **ذرور کافوری** جهت حرارت عین و
رمد ضعیف صدف محرق مروارید دول نشاسته یکمثقال کافور دانگی **ذرور ماحی** منقول
از معالجات بقراطی که جهت دفع حمره ودمعه ودرد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است
نشاسته کثیرا صمغ الوس کل واحد چهار صمغ عربی دو شیاف ماميثا یك ونیم **ذرور ماميرا**
از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم وامراض بارده ومزمنه وتقویت بصر بغایت آزموده است
زنجبیل قرنفل ماميران دار فلفل فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی یك ونیم **ذرور**
جهت سور ساذج وقرحه وبثور بغایت نافع است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مغناطیس
محرق مغسول صمغ عربی من کل واحد چهار درهم نشاسته یکدرهم افیون نحاس محرق زعفران
کل واحد نیم درهم کافور نیم دانك **ذرور** منقول از معالجات بقراطی وایلاقی جهت دفع حمرت
چشم ورمد وجلای اثار وطرفه بغایت آزموده است برك عنب الثعلب کشوث سوخته مروارید
مغناطیس سوخته مغسول ربك مکد گردد زرگران جلای نقره بآن میکنند بالسویه **برود** منقول
از معالجات بقراطی وایلاقی جهت سبلان ودمعه وجرب وسبل وضعف بصر وشترناق وسایر
امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول بآب غوره تازه پرورده زردچوبه من کل واحد دو
جزو هلیله زرد بالخم زنجبیل من کل واحد پنج دار فلفل ماميران من کل واحد دو ونیم نمك هندی
یك بعد از سائیدن تا پنج مرتبه بآب غوره سائیده خشك کنند **توتیای غوره** توتیای کرمانی
را شسته هفت بار بآب غوره سائیده خشك کنند جهت دمعه وجرب وحکه وحرارت عین
نافع است خصوصا جهت رمد وآشفتگی والتهاب وچون بآب انار شیرین وترش پرورده
کنند جهت امراض مذکوره نافع ومحلل ورم عین ومقوی بصر است وچون بآب مرزنجوش پر
ورده کنند جهت حدت بصر وامراض مزمنه مفید است وبدستور بآب رازیانه همین اثر دارد
برود نقاشین بغایت مقوی بصر وحافظ صحت وقاطع دمعه وجهت بیاض وحکه وجرب
مزمن وتحلیل ورم بغایت نافع است واز تالیف جالینوس ومسمی بجلاء وکحل الرمانین است
توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق من کل واحد یك جزو صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول با
مغناطیس محرق مغسول من کل واحد نیم جزو ماميثا عفص تشمیزج زبد البحر من کل واحد ربع

جزو نیم

جزو سائیده بآب انار ترش تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب گذارند **برود انقاطع** وبرود دیگر میثا
نیز نامند از تالیف محمد بن ذکریا است واو در تقویت اجفان ورویانیدن مژه ودفع اجفان
وتقویت بصر ومنع نوازل مجرب دانسته است سنبل الطیب سرمه اصفهان من کل واحد
یك جزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو دوا مجمر گرفته باشند وسوزانیده باشند من کل واحد
نیم جزو بعد از سائیدن بآب کشنیز بآب مورد پرورده خشك کنند **برود اکسیرین**
وبرود احمر نیز نامند از تالیف قدماست وجهت التحاق قروح وتخفیف رطوبات ودفع
جرب مجرب است شادنج چهار واگر نباشد مغناطیس محرق مغسول سرمه دو توتیال
النحاس یك ونیم صدف سوخته یك سائیده بآب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند
شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهت امراض حاره وتحلیل اورام وردع آن مفید است
سفیداب قلعی کثیرا صمغ عربی مکلس نشاسته انزروت من کل واحد دو وچون ربع
م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض نامند وحدود قیراط تا نیم م اضافه کنند که بخوا
نند وکندری جهت قروح اقوی است بعد از سائیدن بالعاب بزرقطونا شیاف سازند
شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی من
کل واحد یك جزو مرصاف دم الاخوین زعفران من کل واحد نیم جزو **شیاف وردی** از
ابن رضوان رادع ومحلل ومسکن مواد ومانع نزلات ومقوی اعضای عین وجهت رمد
نافع ودر امراض حاره عظیم الاثر است گل سرخ بی اقماع دوازده صندل سفید وسرخ
من کل واحد پنج حضض کثیرا صبر شیاف ماميثا من کل واحد یك با گلاب شیاف
سازند **شیاف مرقالیا** بیونانی بمعنی محللست از تالیف جالینوس وحنین بن اسحق
ترجمه نموده جهت ظلمت ومواد منجلبه وقروح مزمنه وجرب وطول رمد واکثر امراض بغایت
نافع است اقلیمیا ذهبی توتیا النحاس صمغ عربی من کل واحد سه مرصاف سنبل افیون
زعفران ساذج من کل واحد یك فلفل سفید شش قیراط باشراب بسرشند وبا سفیده
تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق وجرب وحکه وغشاوه وسبل و
بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق من کل واحد یك جزو زنجار شادنج من
کل واحد نیم جزو واگر شادنج نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند **شیاف**
از مخترعات حقیر است جهت منع نوازل وحمره وجرب وحکه ودمعه ورمد مزمن وحفظ
صحت چشم وچسبیدن پلك وامراض حاره مجرب است توتیای بآب نارنج پرورده ده کثیرا

نشاسته انزروت کل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یکدرم سفیداب قلعی هلیلهٔ زرد ده
دانه داروم افیون ربع درم **شیاف مرادات** و بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی
و بقراط گوید از تالیف اصطیفانس است و قوتش تا دو سال باقی است جهت نزول آب
و قروح و غشاوه مفید است و سریع النفوذ است بحدی که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیا
محرق با توده صمغ عربی هشت مدادهندی فلفل سفید من کل واحد پنج سفیداب قلعی
چهار اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر من کل واحد دو و اگر روغن بلسان نباشد
روغن آجر افیون یک زهرهٔ کفتار یک زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک من کل واحد هفت
زهرهٔ باشه و عقاب و کاو و خروس و کرک و غراب و باز من کل واحد یک و نیم و شیخ
ابو علی قدس سره میفرماید که ضروری زهرهٔ شبوط و کبک است و سایر مرار بوده کافی
نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از مجربین تصحیح یافته که زهرهٔ حدا که بعربی
غلبواج نامند و بوم که جغد گویند و کبک در دفع نزول آب غشاوه مجربست و چون زهرهٔ
غلبواج را با آب رازیانه اکتحال کنند جهت اخولج سیم مجرب دانسته اند **شیاف نفاخی** بغایت
لطیف و بجهت قروح و ضربان و غشاوه و بثور مفید است اقلیمیا محرق مطفی در شیر الاغ با
شیر دختران شانزده سفیداب قلعی مغسول هشت زعفران چهار کثیرا دو با آب باران با سفیده
تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق کبیر** جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و رمص
دفتوق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ مورد هلیلهٔ زرد عفص من کل واحد ربع
سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث
بماند و این ادویه را بآن بسرشند و شیاف بسازند **شیاف ماميثا** سه جزو توتیای کرمانی
نحاس محرق سفیداب قلعی من کل واحد یک جزو اقاقیا نیم جزو کثیرا افیون نشاسته من کل واحد
ربع جزو **شیاف سماق صغیر** جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل
و جحوظ حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و بتجربهٔ حقیر رسیده سماق بیدانه ده جزو
سفیداب و کثیرا نیم جزو کافور ربع جزو و هر گاه سماق را بجوشانند و آب او را تا بطبخ غلیظ نمایند
تا غلیظ گردد پنج جزو او کافیست **شیاف غراب ناصری** از محدثین ذکریا جهت جرب و ناصور
مجرب حقیر است صبر کندر انزروت کلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع
یکی با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویت چشم و منع قبول آفات و حمرهٔ اجفان
و جلاء بصر مفید است کل سرخ صمغ الو صمغ عربی سه حضض دو اقلیمیا نقره یک نشاسته

چهار توتیای هندی مغسول یک انزروت چهار و نیم اقاقیا یک و نیم با آب بسرشند **هضم
المعقل** جهت دفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست تخم مرغ فاسد و لوث شده را
خالی کرده آب در درون تخم در آب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر پرده که در او باشد جدا
شود و آب را متعفن نکند پس خشک کرده بسایند و چندانکه هست از تافته بیرون کنند و با
صدف محرق و لبد سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه
مخلوط نموده با زهرهٔ بز و کلنگ بسرشند شیاف بسازند و با عسل شهد وقت استعمال
نمایند و قبل از استعمال چشم را بنجار طبخ بابونج و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند
و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مذکور را جزو صغیر نامند با سرگین
کبوتر و سوسمار و خطاف ازالهٔ بیاض چشم کند از آنکه بهم رسیده باشد مینماید و جزو معتبر
سابق قویتر است **شیاف علائی** جهت جلاء بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض
و دفتوق و دمعه و حکه نافعست توتیای کرمانی مغسول هلیلهٔ زرد غیر مقشر کثیرا من کل واحد
پنج نوشادر یکدانگ زرد چوبه سه زنجبیل صمغ عربی من کل واحد دو با گلاب بسرشند
شیاف جلا جهت ضعف بصر و رطوبت بغایت موثر است و از اصناف مرادات بهتر و
جهت نزول و خیالات بی نظیر است پست م توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش
تازه که شب مانده صاف شده باشد بسرشند خشک کنند و با زنجبیل فلفل دار فلفل
ماميران من کل واحد نیم مخلوط کرده با آب رازیانه تازه بسرشند شیاف بسازند **شیاف
اسود** جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حاره نافعست سفیداب
چهار صمغ عربی کثیرا من کل واحد هشت قرص افیون نیم با آب بسرشند **شیاف اصفر** جهت
نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سبلاب و دمعه و جرب و سبل مزمن نافع است
انزروت شیاف ماميثا هشت مرصاف بورهٔ ارمنی دار فلفل فلفل سفید چهار زنج
سرخ دو زعفران یک و نیم با آب بسرشند **قطور** که در ابتدای رمد بغایت نافع است
و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج بیدانه تخم خبازی از هر یک ده عدد نیم کوب
کرده با نشاسته نیم درم حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده
با قدری سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **قطور دیگر**
که در ایام رمد نافعست تشمیزج هلیله من کل واحد سی عدد نیم کوب کرده با یک رطل و نیم
انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران در شیشه نرم بجوشانند

وصاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بادنجان بدل عصی الراعی میشود **قطور دیگر** که
در اختلاط تبها نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و مجرب است قلعی را بکف
دست تبها بمالند تا دست سیاهی تبها را زیر دارد پس با گلاب کف دست را تر کرده
تر کرده سیاهی را جمع کرده و با شیر دختران بچکانند و سیاهی مرکب را نیز همین خاصیت است
و در تسکین وجع شدید مگر مجرب رسیده که گوشت بی چربی گوسفند را ورق ورق تنک
رقیق کرده آمیخته را در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم
و پیشانی ببندند در حال درد را ساکن کند و هیچ ضمادی را این اثر نیست **باب یازدهم**
در بیان ادهان مخترع فیثاغورس است و گویند اول بقراط استخراج نموده هرچه
از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در بحث ذکر اصل آن
دوا در تبه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات و ادهان
عزیزه است مثل روغن عنبر و امثال آن در طریق اول منظور گشته و قواعد کلیه در ادهان
مرکبه درین باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری
آب گرم بران پاشیده با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از اوراق و اغصان و ازهار خشک
گیرند باید با شش وزن او آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن
کنجد یا روغن زیتون بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند و هرچه از گلهای تازه و مانند
آن گیرند بهتر است که کوبیده آب او را بگیرند و با مثل او روغن مناسب بجوشانند تا روغن
بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده در آفتاب گذارند و بعد از هر هفته
صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قوی‌تر میشود و این قسم
ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم در قسم اول دستور
مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و عنبران متغیر میشود مگر روغن حب البان که هرچند
که بر روغن او ترتیب دهند متغیر نمیشود و بدبو و فاسد نمیگردد و غلاف شکوفه خرما
که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغنها است و هرگاه خواهند که روغنها را سفید نمایند
بجهت طبوب و نموا و بازاء هر رطلی از روغن مثل آب و یکوقیه مغز کرتگان و نیم وقیه نمک که
با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از او
جدا کنند و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدیکه خواهند
دهن الناردین روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه
و قولنج

و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا
و اعصاب نافع است شربا و ضمادا و احتقانا قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ
ناردین مرزنجوش فرنجمشک ساذج انخواسن اسپل برگ مورد اذان الفار من کل واحد پانزده مثقال
نیمکوب کرده در ششصد و پنجاه مثقال شراب کهنه یا جمهوری با نبیذ زبیب و عسل و دو هزار پنجاه مثقال
آب تا شش ساعت بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آنکه یکشبانه روز خیسانیده باشند پس
صاف نموده با کل سنبل و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف من کل واحد بیست و سه مثقال
تا سه ساعت بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل
و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه جوزبوا من کل واحد بیست و سه روغن کنجد
ششصد و پنجاه با آتش نرم دفعه ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف
نموده استعمال نمایند **دهن السذاب** جهت درد کمر و گرده و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار
نمودن بول و حیض و درد گوش و صرع و صداع بارد ضمادا و شربا و قطورا و احتقانا بغایت
نافع است بازاء هر رطلی وقیه سذاب تازه سه وقیه روغن کنجد و زیتون یک مثقال از هر یک
انخول و حب الرشاد عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف
نموده استعمال نمایند **دهن العلقم** دهن الحنظل و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا
بهترین ادهان دانسته اند خصوص جهت تقویت باه و اشتهاء و برودت معده و درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا بسیار بعد از است و عجیب الفعل تر از روغن ناردین دانسته اند عصاره قثاء
الحمار ده رطل بعد سائله پانزده مثقال قنطوریون شحم الحنظل زراوند مدحرج زوفا خشک پودنه
کوهی و بری و تخم سکبینج برگ دفلی پنج سوسن اسمانجونی من کل واحد ده مثقال عاقرقرحا
چهار مثقال آب صاف روغن زیتون بالمناصفه پانزده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند
تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الکلکلانج** از حکمای هند
و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیا و اذا از نار و تقویت موی و شربا و جهت
تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدر بول و حیض است انواع هلیلجات و بلیله و آمله فلفل
دار فلفل زنجبیل من کل واحد شش درهم جاوشیر اشق سکبینج من کل واحد پنج زبد چهار
خسک گرنب تازه سذاب تازه من کل واحد پنج بابک هزار و دویست رطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد پس صاف نموده با چهار صد رطل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن
الزعفران** که دهن الخلوق نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و فساد رنگ رخسار

ودفع بیخوابی وتشقق فروح وخروج رحم نافع است زعفران پانزده مثقال فرفیون ماناشش قصب الزریره
پنج مثقال مرصاف یك دو سیصد مثقال روغن کنجد یك هفته خیسانیده هر روز برهم زنند وباصد
آب بجوشانند تا روغن بماند وصاف نمایند **دهن لبوب** بغایت مرطب وجهت امراض
یابسه واز الدعل سوداوی وصداع وجذام ومالیخولیا وضعف اشتها وسعوط نافع است مغز
فندق وپسته وبادام شیرین وکنجد وحب الصنوبر کبار ومغز تخم کدو ومغز بادام تلخ بالسویه کوبیده
وکرم کرده بیفشارند تا روغن از وجدا شود **دهن المبارك** منقول از شفاء الاسقام
ودهن اللقوه نامند جهت لقوه وفالج وکذا وجع النسا ودوالی ونقرس وتهییج باه واشتهاء
طعام نافع وفطور او جهت کری وگرانی سمع وسدة مصلح در دو وز نوشیده و فرزجه او جهت
جمیع امراض رحم نافع است ومؤلف تذکره گوید که مثلث او دولج وعافیت است حلبه شونیز بالسویه
کوبیده بشفیه بروغن زیتون بطریق تخمیض نمایند تا بوی آتش نرم سر مثل خود روغن ولعل
کند پس تقطیر دهن کنند **دهن الثوم** که دهن الراهب نامند واز رهبانان تالیف شده
در کل مرض بارد مجرب است واعاده باه مشایخ میکند وجهت تعقد عصب ووردوگر
وحلبه وبواسیر وتقطیر بول وسرخ کردن رنگ رخسار آزموده است وچون در دو مثانه
استعمال نمایند مخالج بپوشش نشوند ثوم مقشر یك جزو فرفیون عاقرقرحا از هر یك ثلث
جزو فلفل سداب هر یك ربع جزو با نه وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا ثلث رسد
پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن النخل** معروف بدواء الهرمس جهت شووری که
در اصول شعر بهم رسد وجهت جمیع مواد غلیظ تحت جلد وخوازوجوب وحکه نافع است
بیست مثقال روغن کل را با نود مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند وفرفیون شیطرج هندی کهربا
وانبانج دانگی کاغذ سوخته مدادچینی وانزروت سوخته دانه هلیله سوخته وا سوخته
هر یك نیم مثقال در وان حل نموده استعمال نمایند **دهن حصن** که مهاه نامند دانسلم مکتوم
شمرده اند ودر تقویت باه بیعدیل است وچون با عسل معاجین با هتیر طبخ دهند منافع
او والنجد بد نمنوان نمود وچون با شونیز استخراج روغن نموده بعنوان مخالف وبهترین تقطیر
اوست که نخود نیم کوفته را در ظرفی مثبن کنند بطریقیکه گلوی ظرف خالی باشد واز لیف و
مانند آن در گلوی ظرف کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از شیشه بیرون نیاید و
کوزه نوبتب دهند وطبقه وگلوی ظرف را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل بیرون کنند که
شکم ظرف در طبقه اول باشد وقابله را بدهن ظرف وصل نمایند وبر اطراف شکم ظرف آتش

سرکین یا زغال کمی برافروزند تا روغن از لیفها بکلوی ظرف بقابله بچکد **دهن الخلاج** از
تالیف حفیر جهت رباح واختلاج وتشنج وفالج وامراض عصبانی وتقویت اعصاب وتفتیح
مجاری ضیقه واوجاع بارده وتحلیل مواد غلیظ مجربست حسن لبان مقل میعه سائله
من کل واحد ده مثقال اشق فرفیون حب بلسان خربق سفید ذونب کبابه شیطرج
ماهی زهره فرنفل من کل واحد شش مثقال جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر من
کل واحد پنج مثقال کندر حب البوس تخم کند نا تخم تربزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت من کل واحد
چهار مثقال سعد مر نخوش حلبه اسپند مغز دانه کرچك مغز بن انشن حب الغار من کل واحد
ده مثقال یك هفته در هزار مثقال عرق بهار نخیسانند وبجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده
باصد وپنجاه مثقال روغن زیتون وپنجاه مثقال روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند وپنج
جاوشیر موميائی میعه سائله عنبر علك البطم من کل واحد سه مثقال در ان حل کنند
وسنبل الطیب مرصاف زعفران دارچینی پنج مثقال جند قلفل فرفیون دار فلفل من کل
واحد دو مثقال از خوبر کنند وانید استعمال نمایند **دهن المحلل** از تالیف والد حقیر محمد
زمان تنکابنی جهت تقویت معده بی تطیر ودر تحلیل ریاح معده وجگر بیعدیل مقل ازرق
سه مثقال سنبل الطیب مصطکی علك البطم من کل واحد مثقال اشق اسارون قصب الزریره از
من کل واحد دو مثقال با روغن بابونه وروغن گل سرخ بالسویه از هر یك نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب
بگذارند وهر روز برهم زنند تا ده روز والا در خاکستر گرم بگذارند **دهن دارشیشعان** جهت سهال
وضعف معده وتحلیل ریاح نافع است دارشیشعان چهل وپنج مثقال سلیخه شصت وپنج
عود بلسان سی وپنج مثقال فرفرسی وهفت مثقال قصب الزریره پانزده مثقال نیم کوب کرده با شش صد
پنجاه مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد **دهن البلادر** جهت استرخاء ع
وفالج ولقوه وامراض بارده نافع وبغایت محلل ریاح بواسیر است سنبل الطیب هیل و
فلفل ودج شیطرج دار فلفل جوز القی بلادر پنج سوسن اسمانجونی دار شیشعان قسط تلخ نوز
بدان زوفا ده ده مثقال من کل واحد پانزده مثقال نیم کوب کرده با شش نانه وآب از هر یك پانصد
مثقال روغن کنجد دویست وپنجاه مثقال بجوشانند تا آب وشیره سوخته روغن بماند **دهن نیم**
دیگر جهت درد جگر ومعده ومفاصل وفالج وتقویت اعصاب ونیکو کردن رنگ و
رخسار وحفظ سیاهی مو ورویانیدن او نافع ومفتح سدد وآشامیدن او جهت برودت
احشا مؤثر است قسط تلخ قصب الزریره سنبل الطیب سادج ابرسا فرفراشنه پانزده مثقال

واسن قرنفل سلیخه هفت مثقال صاف چهار مثقال جوزبوا ده مثقال عود بلسان پنج مثقال کوبیده
با هزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با پا
نصد مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد **روغن پنج صنعان** جهت التحام زخمهای تا
زه مجربست محلل اورام بارده و مقوی اعصابست زردچوبه سی مثقال چوب زرشک که
بهندی دارهلد گویند و بوادرکه چوب صنوبر است اصل السوس که بهندی مهلتی است چوب
کز پوست خار مغیلان آب برگ آب نوبن پنج مثقال برگ حنا و جوبه دو جزو ده مثقال قند و
ل و نیم جوزبوا مرداسنگ شنجرف کات هندی بلغار تراشیده یک مثقال موم کافوری چهار
دانگ جدوار دو دانگ روغن کنجد دویست مثقال چوبها و زردچوبه و برگ حنا و اصل السوس
و پوست خار مغیلان را در هفتصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده
باقی ادویه را سائیده با آب و روغن بجوشانند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال
نمایند **روغن نافع بجهت موی از علت آتشک** مجرب حقیر است و بجهت داء الثعلب نیز
مفید است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب برآید این روغن موی سیاه برو
یاند برگ مورد پانزده مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لادن در او حل کنند
روغن فالج و رعشه و تشنج و خدر باید منابت اعصاب و اعضای دردناک را با گرمی
در شب مالید تا سرخ شود و بند همین نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست
مثقال کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند و اگر بجای آب همه عرق
رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و صبعر هر یک
دو دانگ حل نمایند **روغن که مو را بسترد** زرنیخ ششصد مثقال آهک آب ندیده صد و پنجاه
مثقال قلی شصت مثقال مجموع را کوبیده حصه کنند و سه من شاه آب را بجوش آورده یک حصه
زرنیخ و اگر شصت مثقال بوده باشد با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آ
که سیصد و شصت مثقال است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و
از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات مو برا بسترد یا در اغنا
بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک
هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قوی‌تر است و باید بقدری آب ریخت که بجهت
انگشت بر سر آید و بعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار باید

ستور

ستور اجزا را بچه نموده صاف و را با ربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خا
لص بماند **روغن بواسیر** بخاء عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون
آورده با ده مثقال دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم روغن سازند با اجزای سائیده
بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و بجهت قطع خون با اندک مازو استعمال نمایند **روغن
وزغ** جهت ورم مقعد و درد بواسیر بسیار آزموده است هرگاه از خوردن باشد وزغ
با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بماند بعد از سرد
شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده اضافه کنند جهت بواسیر
بادده نافع است و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر
و داغ مفصل ترقوه از جهت ریاح بواسیر از مجربات است **روغنی که موی را برویاند** و بغایت قوی
الاثر است نزد مجرا که بلغت تنکابن و ساری و در اصفهان سیبن نامند بال و سر او را
قطع کرده سه درهم را سائیده با یک وقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با
مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید **باب دوازدهم در
مرهمها و ضرورات جراحات و ما یتعلق بها** مخترع مرهم بقراط است و تصریح نموده اند که قوت
اکثر مرهمها مدتها باقی میماند و هر چه موم را بسیار داشته باشد تا بیست سال قوت
او باقی است و بعضی را معتقد آنست که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش سالها
نمیگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یک سال باقی میماند و شرطست که موم زیاده
از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع
جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوت جراحت باشد جهت
مبرد بین روغن زیتون و سیل کنند و در غیر آن روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن
و شحوم بگدازند و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اول در روغن حل کنند پس ادویه مسحوقه
را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج آنچنانست
که دو ظرف مضاعف باشد یعنی ظرفی را آب در او کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید
و ظرفی کوچکتر را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت
آب گرم شود پس عنبر و امثال آنرا در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را
مخلوط نمایند **مرهم النخل** بنون و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز خوانده میشود و هر
یک را وجه تسمیه گفته اند چه اول بمعنی بخر یک مواد بجهت دفع از ما الکت چنانکه از

بودن مشاهده میکرده ثانی بمعنی اخذ عطایای کثیره است بسبب آنکه سلسفاء باو
تالیف جالینوس و عظیم النفع است و بجهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی اعضاء
والحام جراحات و تحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و جرب و کلف
مفید است یک وقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آنقدر که ساییده شود بسایند
و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را جذب کند پس یک وقیه روغن زیتون تشقیه
کنند و دو وقیه پیه گاو و صاف نمایند و ربع وقیه قلقطار را اضافه نموده بر روی
آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد **مرهم النخل که مرهم اسود نامند** جهت شقاق و حکه
رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مردا
سنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته برهم زنند که مرداسنگ ته نشین
ننماید تا منعقد گردد **مرهم زنجار** جهت اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن
گوشت جراحات و بردن گوشت زیاده و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
موم زفت ده اشق محلول باب سداب و سرکه هفت روغن زیتون چهل و هشت
با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار چهار و زراوند سدس و اشق دو و نیم اضافه نمایند **مرهم**
داخلیون بلغت سریانی بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع
شدیده و تعقد عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است چهار وقیه مرداسنگ
مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو
و حلبه و کتان هر یک سه مثقال جداگانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع لعاب
چهار وقیه بالسویه اندک اندک تشقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و
خاکستر چوب رز و مرتک صاف پنج درهم چند الحدید یک مثقال اضافه نمایند بغایت قوی الاثر
میشود **مرهم زنجفر** جهت اورام عسرة البول و خنازیر و سرطان و ورم رحم اشق مقل
کندر اشق ده علک البطم شش مرداسنگ قنه پنج شنجرف سه پنج چهار موم روغن زیتون
شصت **مرهم حواریون** و مرهم رسل و مرهم رسلو و شلیخا نامند جهت قولنج و اصلاح جراحات
و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و دفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و قوبا
و سعفه و دفع کرم نافع است موم علک البطم چهار ده اشق هفت مقل مرداسنگ چهار
زراوند طویل کندر و شب زنجار مرتک صافی قنه جاوشیر سکبینج یک اشق و مقل را در سرکه
حل کرده با یکرطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ را و موم را با آنکه

و ادویه را با پیه

وادویه باپیه را مخلوط سازند **مرهم ابیض** جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات
و ورم مقعد حاره و جرب و شقاق قبل که از خوارق باشد نافع است موم ده روغن تخم
با روغن زیتون سی بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ برهم زنند
و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض و سفیدی تخم
اضافه نمایند و جهت تسکین درد بجای حضض افیون کنند **مرهم باسلیقون** جهت
جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم مخلست زفت و اشق موم هر یک
جزوی نیم ربع جزو روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند **مرهم محلله**
جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم نافع و از
مجربات دانسته اند ترمس سرگین کبوتر دانه خرما شلیم بالسویه زفت مثل مجموع دنبه
مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند **مرهم جاذب** از تالیف ابن تلمیذ منقول
از شامل جهت اخراج پیکان و خار و انچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته است تخم
نی خشک زراوند طویل بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و مجوز بهم کوبیده
دو کنند **مرهم سفیداب** جهت مزاج حار و رویانیدن گوشت و دفع بثور بغایت نافع است
مرداسنگ پنج با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیم کنند تا غلیظ گردد و بعد هم سفیداب
قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند **مرهم النوره** جهت سوختگی آتش و التهاب قروح
بغایت نافع است موم ده را با روغن گل سرخ سی گداخته و پنج درم آهک را هفت بار به آب شسته
اضافه نمایند **مرهم عرق مدنی** که رشته گویند و پیوند نیز نامند و از مواد غلیظ و اهویه
کثیفه بهم رسد خصوصا در بلاد و اکثر مفاصل مانند خیاط بیرون میاید بعد از ورم حار
و درد عظیم و هر چه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز مرفق بپیچد تا تمام بیرون
آید و پاره نشود که هرگاه پاره شود از جای دیگر بروز میکند و این مرهم آسان میکند
بروز او را و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت و مرهم را استعمال نمود موم
بیست و پنج مرداسنگ خاکستر نی سه آهک یک موم را با روغن گل گداخته ادویه را
مخلوط کنند و بجهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند
قیروطی عبارت از موم و روغن است و اقسام او بعلت داخل نمودن ادویه مختلفه است
اما بجهت التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید موم سفید را
پنج مثقال در روغن گل گداخته و آب حنا و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده تشقیه کنند

وهرگاه ترتیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی
تشنف نمایند **مرهم جهة سرطان متقرح** وغیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته
بالسویه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه یا لعاب بزر قطونا یا عنب الثعلب و آب
خبازی و آب کدو تشنف نمایند **مرهم التلفه** خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی
آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن داخل کنند **مرهم** جهة منفجر نمودن قرحه که محتاج به
نیشتر نباشد خمیر مایه بوره ارمنی یک جا و شیر سرگین کبوتر و مرغ یک درم مقشر با آهک
آب ندیده و صابون دو با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند **مرهم جهة سعفه** زراوند
طویل و اشلیج کلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند **مرهم بواسیر** و مرهم
مقل نامند جهة شقاق مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز
ساق گاو روغن کوهان شتر پیه تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نمود
مرهم ترتیب دهند **مرهم ناصور و باسور** ضربانی و غیر ضربانی زهره چوبه ده مرداسنگ ده
نرم سایند با چهار دل روغن گل و دو درهم موم و آب خالص بقدر یکباره در آن بریزند و بپوشانند
با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود **مرهم هوچوبه** که شنگار نامند جهة زخمها
و اورام و تشنج و عقد و جراحات نافع است هوچوبه شش نرم سایند آتش و جمره و غله
مجرب است چهار درهم موم را با پانزده درهم روغن گل با سفیداب قلعی ده درهم کافوری قیصوری
یکجا مرهم سازند **مرهم وال** منقول از حکمای هند است جهة جراحات مزمنه
و عسر البرء بغایت مجرب است و جهة قروح آتشک و ناصوره بغایت نافع است و منبت
لحم و رافع گوشت زیاد و فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهر اعدیل نداشته باشد و
حقیر مکرر تجربه در قروح ما یوس نموده است کافور قیصوری وال هندی که لعل
مغربی و شجری و قیقهر نامند کات هندی از هر یک چهار دل کوفته و بیخته و موم
با روغن گاوی تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول وال را بریزند
دو سه جوش کند پس کات را بعد از آن پس کافور را بریزند و دیگر جوش ندهند و در قروح
مزمنه قدیمه تا سه روز با فتیله ها از فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن بر تنها
مرهم زمانی از تالیف و الد حقیر میر محمد زمان تنکابنی رحمه الله تعالی جهة جراحات مزمنه
بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم وال نیست و با اعتدال اقرب است انزروت کاغذ
کبود سوخته پوست درخت کاج دو ناس کات هندی هر یک دو سفیداب مغسول

بخ مرداسنک مغسول سه کافور قیصوری یک با موم سفید بخ و روغن گل سرخ بیست مرهم
بسازند **مرهم آتشک** از مجربات و از اسرار است و در یک شبانه روز دفع داغهای زخم
آن میکند توتیای هندی شسته دو شنجرف یک گره چوب چینی نیم و اگر نباشد تا دو
موثر است با زرده تخم مرغ که در روغن خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند
و اگر بجای گره چوب چینی نیم بیخ امکرد او گرد را بس بکنند انند تا زیبق در وی نابدید شود پس
گرد را بس را بسوزانند و از خاکستر او نیم ل داخل کنند بعد بل است **هفت مرهم** جهة
قروح و ما بیل و جراحات بغایت نافع است کتیرا تخم ترب تخم کتان سرشته هوچوبه گل بابونه گل
خطمی بالسویه کوبیده با شیر بچه نیم گرم مکرر استعمال **مرهم جهة تشنج جراحات** از
مجربات است و جهة پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات آزموده است آرد گندم را با قدری
روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده و
استعمال نمایند **مرهم شقاق** مجرب حقیر است و بغایت موثر علک البطم یک جز و پیه
بز چهار جزو در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند و در کجی ناخن و تفتیش آن و شقاق
لب و اطراف و حکه و جوب و زخم آتشک و شقاق چهار پایان آزموده اند **مرهم جذام**
از مجربات و الد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام نادره آزموده است سنبل
الطیب حماما قرنفل دار فلفل کبابه سلیخه قسط زنجبیل عاقرقرحا مصطکی مقل مر قصب الذریره حب
بلسان اشق صبر مر میعه سائله سنبل البوس زراوند طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک
فرنفل ابو سا روغن زیتون کهنه هر یک یک وقیه لادن دو ل زعفران نصف او قیه علک
البطم موم هر یک سه روغن ناردین مثل جمیع **مرهم سرطان** که در دو یک هفته تحلیل
سرطان و سایر صلابات کند کندر خولنجان بزر الانجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق
مقل بالسویه هر یک یک جزو روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن **ذرور**
شرفولو که جراحات مزمنه را بیکدفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد و فی
ما بعی الخنان با بس بر بندند تسرعت زایل کردد و از مجربات و از اسرار است کندر مدحرج
یک و نیم کلنار دو سه جفت البلوط یک گل ارمنی گل سرخ هر یک دو ثلث ذرور کنند استعمال
نمایند **ذرور اعظم** جهة آکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا
مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات
و در رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است موی سوخته کلنار

شاخ گاو کوهی سوخته برگ عناب گل ارمنی هر یک دو جو و کندر توتیای کرمانی شسته
هر یک یک جزو از خو بر کنند ابتدا استعمال نمایند و هرگاه در عقب گلو و دهان استعمال نمایند
صبر زرد یک جزو مرداسنگ با آتش مکرر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو
جزو اضافه نمایند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک بگذارند بغایت مسکن
درد و در رفع سوزنک نظیر ندارد **ذرور دیگر** جهت آکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف
و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم با سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین
برگ عناب خشک ذرور نمایند جهت آکله بی‌بدیل است **ذرور دیگر** در دفع
آکله و تخفیف قروح از مجربات است موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته تخم
بادنجان بو داده نیم جزو کافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حکمای قدیم است
در اندمال جراحات عسر البول و عسر البرء و تخفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن
گوشت زیاد و اسقاط بواسیر و نابت مناب حدید است زنجفر سرخ و زرد هر یک دو
جزو آهک آب ندیده زاج سفید هر یک یک جزو زاج زرد زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه
سرشته بیست و چهار روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند هرچه مصعد اوست
جهت اندمال جراحات و آکله و هرچه رسوب اوست جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت
زیاد استعمال نمایند که بمنزله بریدن و اهل فرنگ شرحها در این نوشته‌اند و در بعضی امور نافع مبتلا
اما اختلاف واقع میشاید **ذرور** منقول از تذکره جهت تخفیف رطوبات و بردن گوشت
زیاد بسیار مجربست پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته از روی
ده نحاس محرق زنجفر مرصاف کنند دم الاخوین دو **ذرور دیگر** که از اسرار و در اندمال جراحات
بغایت سریع الاثر است صبر زرد گلنار نشاسته کندر بالسویه **ذرور دیگر** جهت قروح حارة
المزاج و ملتهبه بغایت موثر است و از عجایب این صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد
بالسویه ذرور نمایند **باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات** مخترع
ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از اوست **ضماد سلطانی** یعنی ترمس چون بر کمر دلان ضماد
نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم و بر وركين اسهال سودا و بر پستان اسهال خون
و از اسرار شمرده اند ترمس نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و ظلوق محلوب بقدر جنس
و زهره گاو بقدر ربع با شیر تازه در دیگ خمیر کرده گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد
ضماد مسهل بر معده و نیز گاه ضماد نمایند زهره گاو و عسل و روغن زیتون و شحم

الحنظل

الحنظل نرم نیم بالسویه **ضماد سلوتیر** مسمی باسم مولف اوست چون بر فم معده ضماد
کنند قی آورد و چون بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند برنگ کابلی
مقشر عصاره قثاء الحمار سرخ بوی سفید مرداسنگ سپید برنج روغن زیتون چهار دده **ضماد
بقراطی** جهت ورم و صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار مسحوق مطبوخ
در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی آب کشنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج
با روغن گل ضماد کنند **ضماد مفاصل حاره** و نقرس بغایت آزموده است صندل
لبن اکلیل الملک ده شیاف مامیثا اقاقیا دو زعفران یک افیون لفاح یک و نیم
ضماد فیثاغورس جهت استسقاء و ماء اصفر و ضعف جگر و معده و ورم و عنزران زو
فا رطب سی موم بیست و چهار زعفران سه اروک و مرغ آبی و مرغ دوازده صبر سقوطری
سائله مقل ازرق اشق مصطکی هشت **ضماد جهت اسهال حاد** و ذرب و تقویت
معده و جگر کعک کردمان بکستان نامند نیم گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ
رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد چهار اقاقیا عفص حضض سماق جاورس بو داده ز
عفران مصطکی دو کافور نیم ل با آب بسرشند **ضماد جهت اسهال بارد** و تقویت جگر و
معده کعک نیم ل قرنفل اذخر سوسن سعد شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست
ترنج جاورس مرصاف کنند دو با آب مورد بسرشند و هرگاه جهت تقویت معده
و جگر استعمال نمایند و بی اسهال باشد هفت ل صبر کنند و بجای آب مورد با
روغن گل ضماد نمایند **ضماد جهت طحال** و اورام صلبه الخبر زرد مغز کرسکان آرد نخود
آرد باقلا ترمس تخم کتان اشق مقل حلبه هر یک نصف یک سنبل الطیب اکلیل
بابونه ربع یکی با سرکه ضماد کنند **ضماد حابس** منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال
مجرب است جاورس بیست کنده گل سرخ برگ مورد نیم کعک ده آرد جو نیم با آب به
باطبیخ او بسرشند **ضماد جالی** جهت قوبا و آثار مفید است و مجرب قرمانا موق
ده آرد نخود سرگین بز شش اصل السوس کوگرد نیم با سرکه و امثال آن بحسب هر عضوی
بمایه جا لاید بسرشند **ضماد قوبا** از مجربات و الحفر جهت قوبا و سعفه یابسه
و جرب آزموده است زاج صبر زرد و سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دستنرا
تو دیک با آتش دارند **ضماد** جهت سعفه و جرب بغایت نافع است سفال تنور دو
جزو نمک جزوی با سرکه طلا نمایند **ضماد** جهت شقاق قدم جمیع حیوانات بعد یک

بخلد هم مرداسنگ هابند وا با بیست درهم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود
سه درهم فتیله اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت رسد پس موضع
شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم نموده در شکاف شقاق بچکانند ضماد
جهت دفع داء الحیه اقاقیا حضض گل ارمنی [illegible] شیاف مامیثا صندل سفید با
شتوبه افیون حسن یکی با لعاب بزرقطونا [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت دفع ثالیل و قوبا
جعل را با آب سایند بمالند در دو [illegible] ثالیل کند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور اشق و
مقل هر دو را نیم کوب کرده یک شبانه روز در سرکه کهنه خیسانند پس حل کنند و گل خطمی و
تخم مرو و تخم کتان با بوره بقدر یک اضافه نموده استعمال نمایند و باید بسیار گرم باشد ضماد
جهت تقویت معده اطفال بغایت موثر است و دفع اسهال میکند لادن بکوفند اقاقیا
چهار دل موم ده دل با روغن سوسن پسته و پنج در خلاء معده ضماد نمایند ضماد همیز
وسقطر سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه با زرده تخم مرغ
و روغن گل سرخ که قفر الیهود در او حل کرده باشند سرشند ضماد دیگر ایضا ایضا
جهت ضربه و جبر کسر آزموده است مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شیاف
مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ نمایند ضماد حابس حیض عدس
مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت و ناف و کمر ضماد نمایند ضماد نقرس
بغایت مجرب است مرزنجوش خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و
روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه نمایند اثرش سریع تر میشود
ضماد طحال از حنین ابن اسحق بغایت آزموده است تجربه را بقدر پنجاه دل یک شبانه روز
در سرکه خیسانند در هاون حل کنند و قسط بحری چهار مغز بادام تلخ ده پنج کبر سرشته
پنج سداب خشک بوره سه اضافه نموده در خلاء معده استعمال نمایند ضماد فتق
انزروت سماق اقاقیا هر یک ده دل برفتنیا اکبر شاذنج و اگر نباشد مغناطیس سوخته
شب یمانی کندر صدف هر یک هفت دل مرصاف جوز السرو هر یک یازده دل موم بیست
و دو دل روغن مورد هشت دل سرشند لزاع الصدغین جهت درد سر پارچه
کرباس که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین بر بندند تخم کاسنی تخم کاهو
یک مرصاف دو حضض سه افیون یک و نیم با لعاب بزرقطونا سرشند ضماد منوم که رفع
بیخوابی کند از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزر البنج پنج لفاح بالسویه با آب کشنیز

درو بخند

درو بخند باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجرب است دانه
اشکنه که سلیمانی نامند زیتون هر یک دو دل با هم سایند با آب دهان نوکنند تا سیراب
کشته شود و ده دل صابون در آب حل کرده اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل
بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و منضج و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن
است و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد او بر ورمهای ثنت و مفصل باعث
نجات جمعی کثیر را استسقاء و تشنج چند سال رشد تخم الجزر بیست بورنیدان بوره نوشادر
ده اوند مدحرج شحم الحنظل علک البطم پنج حلبه فلفل دار فلفل عاقر قرحا سرا اشق جهله
مقل فرهمانا عود بلسان کندر مرصاف اسابلخ و لج استخوان سوخته ایهل صبر زرد
افسنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان سه دبق صد و بیست موم جهل و پنج حب سلاطین
شش با روغن سوسن و امثال آن صد و پنجاه مثقال بدستور و بکرد و قاعده مراهم مذکور
است ترتیب دهند و صموغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد
دیگر جهت مفاصل و اکثر ترتیب به تجربه رسیده باشد و مسکن اوجاع بارده است و حقیر
تجربه نموده مغز دانه خروع که بید انجیر نامند سه جزو روغن تازه گاو و عسل هر یک جزوی
لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاو سایند بقدری که سرشته
اضافه کرده بسیار گرم اضافه نموده بسیار گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع در تسکین
درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا
مهرا شود و عسل بقدر حلبه اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم طلا کنند
ضماد دیگر جهت درد مفاصل بارده و اورام مزمنه بوره و بول اشتر آهک آب ندیده
بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار و نقرس مجربات
و دفع بقایای مواد مینماید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر
حرارت زیاده باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و
سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود
و بزرقطونا مسحوق بوزن او در روغن گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند
ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد
جهت استسقاء بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد خاکستر سرگین گاو یا
سرگین بز و آهو سعد فرهمانا ابرسا فسطالخ نوشادر اشنه حماما اسلیخه عود بلسان حب

بلسان بوره صعتر نمك ترکی حطبا تا پنج بابول شتر ضماد نمایند و قدری باب برشیرین که
کدر کرده باشند در اقسام بثور مجرب حقیر و بی بدیل است **ضماد بواسیر** و شقاق مقعد
و فرخ آن و اسهال بواسیر و نزف حیض سفیداب موم سفید حضض هر یک جزوی گل خطمی
مقل هر یک دو جزو پیه بز سه جزو روغن گل پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند **ضماد دیگر**
جهت درد و سوزش مقعد کنجد کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد
نمایند و بدستور زرده تخم مرغ را آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب
تخم و اسنك پنج بزر البنج دو با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز
در خاکستر پخته با هم وزن او روغن تازه گاوی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل بابونه
اکلیل الملک چهار حلبه سه تخم کتان چهار عدس مقشر ده مجموع را پخته با زرده تخم مرغ
و روغن بنفشه استعمال نمایند **ضماد** جهت گزاز بارده و دردها که بجهت بواسیر و اعضا
بهم رسد از تالیف حقیر و بغایت آزموده است مجرب است فلفل قاقله نوشادر جلنجبین زنجبیل
سورنجان با روغن گردکان و موم زرد ضماد نمایند **ضماد جهت خنازیر حار** مرهم صاف یک
جزو حضض و جزو با آب کشنیز ضماد نمایند **ضماد جهت خنازیر کرمه بارد باید** و جهت سعفه
بغایت مؤثر است قنه ده محلب اشق هر یک پنج لوهم جاوشیر هفت مرفیون
سه مقل ازرق چهار دم سکبینج سه دو هم مجموع را در سرکه حل کرده با آب کشنیز ضماد نمایند
و بعد از هر سه روز باید نمود **ضماد جهت بواسیر بارد** و مفاصل و ریاح مجرب است
سیر را کوبیده در روغن بزرك بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا
و سیر را ضماد کنند **ضماد جهت گشودن خون** شحم الحنظل سه مغز بادام تلخ چهار بخور مریم
موبنج سرگین کبوتر قنه دو بازهره گاو فتیله کرده پنجعدد را در پنج ساعت استعمال نمایند
و هرگاه فتیله را بروغن گل آلوده سازند دفع سوزش مینماید **ضماد جهت ورم پستان** که از خوردن
باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گردو کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند
بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته بعد برایان آغشته ضماد کنند **ضماد جهت ورم جگر
بارد و سپرز** از مجربات قابوس است سنبل ده مصطکی جماما زعفران بابونه اکلیل الملک چهار
صبر زرد ورد وناس سه از خرجب بلسان شش اشق هفت با روغن سوسن با شراب ریحانی که
ضماد نمایند **ضماد دیگر** جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و در بسته
مزمن مجرب است زوفا رطب ده ل را با پیاز دشتی و پیه مرغ هر یک ده ل حل نموده نیمکرم

ضماد نمایند

ضماد نمایند **ضماد جهت ورم انثیین** تخم کشوث را با ربع آن زیانه سائیده با گلاب و سرکه
ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو آرد باقلا مقشر پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد
کنند و هرگاه ورم متحجر شده باشد ذروه کرمانی پنج مویز منقی ده ل را کوبیده با روغن دانه
خروع ده ل ضماد نمایند **ضماد جهت خراز** که بفارسی کچلی نامند بغایت آزموده است سر را بتراشند
بروغن کنجد چرب کنند و کشك سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند **ضماد
دیگر** جهت خراز مجرب است زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنك املج مقشر سرکه
هر یک جزوی روغن گل سرخ چهار جزو **ضماد جهت جراحت پشت و ناخن** که جلوه نامند بغایت
آزموده است مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو و جو و نو نبات کرمانی مغسول صبر زرد
یک جزو با روغن تازه استعمال نمایند **ضماد برص و بهق** از مجربات حقیر است و از جمله
اسرار و در دفع برص چون امانات که الا کوبند تخلف نمیکند و در رویانیدن موی و داء الثعلب
و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید که
نشست و بعد از نشستن آن صندلین بجهت دفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای
رئیسه طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه مواضع
نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی و بعد بعضی تا همه ضماد شود و بعد از آبله کردن بمرهم
علاج کنند سلیمانی یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو سرشته استعمال نمایند و اگر
یک جزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیرمایه و دو جزو قسط تلخ و یک جزو
انزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده **ضماد دیگر جهت** جهت بهق و جمیع
اثار مجرب است منقول از شفاء ودع را نکوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ
خردل سفید تخم ترب مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر خمیرمایه هر یک شش ل **ضماد دیگر
از شیخ قدس سره جهت** موا آتشك از مجربات است منقول از حکمای هند ده ل سرب را در
ظرف سفال بگذارند و سیماب وگوگرد وزن هر یک ده ل سائیده بعد از آنکه ظرف را
از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد
پس از انعقاد چون دست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد
سائیده طلا نمایند و غیر متحجر نیز آزموده است **ضماد دیگر** جهت داء الثعلب مجرب است
موی بز سرخ صدف سوخته گوگرد بالسویه با روغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز
و اشنان یا پیاز عنصل بسیار بمالند که بشویند پس دوای مذکور را ضماد نمایند **ضماد دیگر**

الالف

مژگان ومنع سقوط موی مجربست استخوان خرما سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف
سوخته فلفل هر یک جزوی سه سه جزو قلعی سوخته مغسول شش جزو زعفران نیم جزو ضماد
شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع دوباره روییدن کند کندر زعفران یک مثقال کافور
نیم دانگ سائیده استعمال نمایند ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند وگل ورم حار آزموده
است گچ را از نافه بخته با آب گشنیز بسیار و قوی سرشته آنقدر بر هم زنند که گچ را بستگی
زایل شود مکرر طلا نمایند قرص وردی که در گل ورم حار آزموده است صندل سرخ
فوفل شیاف مامیثا اسفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ حضض مکی پوست در
دو بندیه ریوند چینی هر یک جزوی بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو با آب سرشته بهیئة
اقراص ترتیب داده با آب گشنیز و سرکه طلا کنند ضماد مقوی دماغ که دفع نزلات مزمنه بر
حسب مداومت کند وجهت درد سر مزمن وتقویت دماغ بیعدیل است منقول از
تذکره نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید مویزج شوره خردل
سرخ زبد البحر هر یک جزوی گوگرد گل سرخ سماق برگ حنا اذخر عفص فراسیون صمغ عربی
کندر قرنفل عود صبر زرنیخ سوسن زرنباد ساذج سنبل الطیب جوزبوا هر یک
نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر وزن مجموع را در سرکه حل کرده گشنیز
وقرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان منفرج وجرب حار و حکه
واورام حاره مجربست و منع تزید مینماید سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود
و روغن گل یا روغن بادام یا السّوید ضماد نمایند ضماد جرب بغایت آزموده است
تخم ریباس پوست لیمو مغز هندوانه الوی تلخ زیبق هر یک دو ول با سرکه سائیده با روغن کنجد
در حمام طلا کنند ضماد جهت خناق وگل ورم حار از مجربات است عدس و خشخاش برو ناقع
آرد جو با آب گشنیز و سرکه و هرگاه ماده مرکب از بلغم باشد یا صفرا آرد گندم با آب گشنیز
بغایت مفید است و ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهت اکثر اوجاع و اورام
مجربست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور یا حلبه از جمله مسکنات وجع
بارده است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیره تازه و طلای بزرقطونا با سرکه در
تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد جهت جرب و حکه سنا مکی پوست
هلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی یا السّوید با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند
ضماد منضج دمل و سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرگین کبوتر آرد

گندم

گندم یا السّوید با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با شیره آب پخته طلا کنند و
مکرر تغییر دهند بغایت مؤثر است ضماد جهت گشودن دمل از مجربات است دانه تمر هندی
را کوبیده نیم رطل سه چراغ وار در آب بر روی آتش گذاشته مخلوط سازند و سه مکرر طلا نمایند
وچون بزرقطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل بربندند مانع تزید و مسکن وجع و منضج
قوی است ضماد جهت رعاف عدس مقشر شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو
افیون گل ارمنی هر یک جزوی کافور نیم جزو با آب مورد طلا کنند ضماد جهت دفع اد
رار حیض آزموده است پوست انار سماق گلنار جفت البلوط زاج کندر زبرة کرمانی
تخم مورد با آب به طلا کنند وچون ثفل لکرا که مورنا مند و مستعمل نزد کران است بالفعل
تخم مرغ بر کمر و پشت زهار طلا کنند بغایت مفید است ضماد جهت رفع احتباس بول
گل کافشه که عصفر نامند در شیر پخته نیم وزن او شوره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد
زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان آرد باقلا تخم بادروج بیخ با آب بادروج یا
آب بادنجان سرشته ضمادی که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند ودع سوخته
جزوی آرد جو دو جزو با سرکه سرشته شبانه روز ضماد نمایند ضماد جهت افتادن ناف
و بروز آن آرد جو گلنار عفص آرد باقلا انار یک پوست تخم مرغ و بعد از پختن اجزا پوست
تخم را از نافه بخته اضافه نمایند ضماد جهت منع قی گل سرخ و سفید چهار عود سه زعفران
یک کافور نیم جزو با آب و سماق طلا کنند ضماد جهت کرم معده برگ شفتالو و نمک با
شونیز یا السّوید با سرکه و زهره گاو سرشته ضماد جهت کلف و آثار بغایت مؤثر است
کهنه پوست تخم مرغ ابو سام ملح القلی قسط تلخ شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی تخم خربزه
زراوند طویل بادام تلخ نشاره عاج سرگین کبوتر آرد نخود با سرکه طلا کنند ضماد جهت
دفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران برگ سوسن کمر و کوبند مرداسنگ توتیا دانگی پوست
درخت کاج دو دانگ جوز السرو محروق دانگی کندر دو دانگ با سرکه طلا کنند ضماد جهت
تولد قمل مویزج زراوند طویل یا السّوید با روغن زیتون طلا کنند و طلا کردن سیماب
در مستاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن تخم ترب یا ترب دافع قمل است و بدستور
صبر زهره و طلای بهمن قاتل قمل است و چون نشاره چوب گردکان را چند روز
در روغن زیتون بخیسانند تدهین او دافع قمل و صیبان و از مجربات است و بدستور
یمانی را با آب طلا کنند قاتل قمل و صیبان است و تدهین روغن گردکان بیعدیل است

ضماد جهت سکته خردل چند پیدستر بالسویه بسر ضماد کنند ضماد ایضا جهت
سکته وسبات خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم الجرجیر بالسویه با سرکه طلا نمایند
کماد عبارت از بستن ادویه یابسه است که گرم کرده بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخه
در مثانه گاو وامثال آن یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو بگذارند کماد جهت زکام از
مجربات است شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشند و بنگره بر سر لاء بر
بندند واگر بدون کوبیدن نیم گرم کرده بدستور استعمال نمایند بغایت مفید است کماد
جهت تحلیل ریاح معده وطحال ومثانه حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه با آب نمک بدستور
بگذشت گرم کرده ببندند وچون سرد شود تبدیل کنند کماد جهت تحلیل مواد بارده
و ریاح برگ سداب اذخر فرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل بوره ارمنی زنج
سفید افسنتین رومی درمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد
جهت دفع علل بارده گوش و ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقرقرحا در
آب بپزند در مثانه گوسفند گرم کرده برین گوش وقفا کماد کنند کماد دیگر جهت ورم گوش
آرد جو باقلا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب بپزند با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه
گاو نمایند نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ دهند وآب او را بر عضو بریزند وجرم
او را بر بندند وعضو را بخار او بدارند و باشویه قسمی از اوست که بجهت امالهٔ ماده و
تقویت معمول است ونطولات مرطبه ومحلله ورادعه ومنضجه ومعرقه میباشد وهر یک را
ادویه آن معلوم است وبجهت اختصار بعضی مرقوم میگردد نطول جهت تحلیل مواد بارده
وتقویت بارده اعضا برنجاسف گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شبت
طرامشیع عصفر جاشا جعده حسک نمل فطراساليون شحم الحنظل جوز السرو کاکنج
دارشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معمول نطول کنند واگر مجموع یافت نشود ببعضی
اکتفا جایز است ودر باشویه بادویه مرطبه هرگاه بابونه وفودنج وامثال آن اضافه نمایند
اعانت تقویت میکند قطورات عبارت از چیزیست که بر عضوی بچکانند ودر عرف اطبا
مخصوص است بچشم وگوش وادویه عین با قسامها مذکور شد پس قطوریکه اختصاص به
گوش دارد در اینجا مرقوم میگردد قطور جهت دوی وطنین بغایت نافع است منقول از
معالجات بقراطی چند پیدستر نطرون که بوره سرخ است خربق سیاه بالسویه در سرکه حل
کرده در گوش بچکانند وباید نیم گرم باشد قطور ایضا جهت دوی وسده از اجتماع چرک

وطنین

وطنین نافع ومسمی بقرص خربق است خربق سیاه وسفید بوره سرخ زعفران با سرکه قرص
ساخته وبا سرکه یا ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیگر که دفع علت
در ساعت میکند صبر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر اورا با بول گاو
یا بول خوک بچکانند صبر را بلغت اصفهان زنجره و بلغت دهلی وتنکابن چیک نامند
وآن حیوانیست کوچک وشبیه بملخ قطور دیگر از مجربات میر عطاء الله جد حقیر جهت
گرانی گوش وسامعه وکری ودوی وطنین بوره ارمنی شحم الحنظل چند پیدستر زراوند
مدحرج عصاره افسنتین فرفیون قسط تلخ با زهره گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل
کرده بچکانند ووالد حقیر را از آن او نصرف بدستوریکه در فوق مرقوم شد نموده
است ومجرب دانسته قطور دیگر جهت کری که دفعتا واقع شده باشد طبیخ افسنتین
را با زهره گاو استعمال کنند وزهره سلحفاة که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت
نافع است وچکانیدن دو قطره از قطران که با نفط یا با روغن قسط حل کرده باشند صبح و
شام مداومت نمودن جهت جمیع انواع درد گوش ومواد بارده مجرب است قطور دیگر
جهت کشتن حیوانی که در گوش رود قطران را با آب شاهتره وفودنج با آب برگ شفتالو
حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولد در گوش نماید شراب
کهنه وعسل سه روغن گل سرخ یک سفیدی تخم مرغ دو عدد پنبه را آغشته در گوش
نیم گرم کرده بگذارند وساعتی همان جانب تکیه کرده پس ببیند فعلی بسرعت بیرون آیند
قطور دیگر جهت درد گوش که از حرارت باشد یک جزو روغن گل سرخ را با سه جزو سرکه
بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند وبدستور شیاف ابیض با شیر دختران و
روغن بنفشه یا کافور وآب کشنیز وبدستور آب عنب الثعلب نافعست وسفیده تخم
مرغ بالخاصیه از مجربات است قطور دیگر که جهت ورم بارد ورباح نافعست زهره گاو را
با روغن جوزی یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند
قطور دیگر جهت چرک ودرد وقرحه گوش مر صاف صبر زرد زعفران با روغن بادام
شیرین تقطیر نمایند وجهت تسکین درد افیون بغایت نافع است وبدستور مر را
در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند وبدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع است
قطور که جهت سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ
از هر یک دانگی عسل وشراب هر یک پنج مثقال قطور کنند وپاره پنبه آلوده بگذارند

قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند بیهٔ ماهی خوکوهی
را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور کرمهای کاو نزد را با قدری پیه گرده کباب
نیم پخت کرده آبش را افشرده در گوش بچکانند از مجربات اطباست **باب چهاردهم**
در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه سعوط عبارت از چیزی
است که در بینی کنند و عطوس آنچه عطسه آرد و نشوق آنچه در بینی کشند و بخور و دخنه
هرچه بخار و دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی
کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** جهت تقویت قوهٔ حافظه و گویند
مداومت آن موی سر و ریش را سیاه گرداند مغز هسته کلنک دانگ و زهرهٔ آن یک
قیراط نرم سائیده با روغن زیتون سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند و سعوط
زهرهٔ خطاف را جهت سیاه رویانیدن موی سفید مجرب دانسته‌اند **سعوط** جهت
قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور
سعوط عصارهٔ سرگین خر و نفوخ سرگین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف
با آب کندنا نافع است **سعوط** که در رفع رعاف بیعدیل است جند زاج سفید و
آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند **سعوط**
جهت رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق
کنده بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند **سعوط** جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه
و خوذه نافع است صعتر مرصاف صبر زرد حضض مکی شونیز جاوشیر جند سکبینج هر
یک مثقال با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند **سعوط** جهت
تحلیل فالج دماغی و سدهٔ بلغمی مومیائی جند مشک فرفیون بالسویه قدر یک حبه را
با روغن زیتون سعوط نمایند **نفوخ** جهت سکته و سبات و بثر غش نافع است جند
حلتیت زهرهٔ کلنک مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند **عطوس**
جهت سدهٔ دماغ و مواد بارده نافعست کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند
طویل مفرده و مجموعه چون نرم سائیده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه گردد
عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر مرز
نجوش بورهٔ ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند **لخلخه** جهت تقویت
دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرف سرتنگی کرده بو بکنند

لخلخه

لخلخهٔ دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است
آب کشنیز تازه آب برگ بید ده روغن گل سرخ پنج صندل سفید یک بدستور لخلخه نمایند
لخلخهٔ دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده قرنفل دانگ کبابه دانگ بسباسه دانگ
مشک دانگ با گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند **نشوق** جهت تقویت دل و دافع غش و خفقان
آب مورد صندل سفید گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند **نشوق** جهت خوارش
بینی و چولگان بورهٔ خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت چرک کردن
قدری انزروت اضافه نمایند **نشوق جهت رفع بدبوئی شامه** و سده مصفات و تحلیل مواد مجتمعه
دافع سدهٔ خیشوم منقول از کتاب سعد سنبل صبر زرد قرنفل با آب چغندر یا آب برنج
در بینی گذارند **بخور** جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون نرنج سائیده با گلاب
مخلوط کرده در جوف به و سیب گذارده در آتش نرم بسوزانند **بخور** جهت صداع مزمن و شقیقه
و مواد بارده دماغی از مجربات آجر آب ندیده را چند عدد در آتش سرخ کرده در شراب اندازند
سر را به بخارات بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب
ممزوج بسرکه جایز است **بخور جهت زکام** سیاه دانه را بر روی سنگ تافته ریخته دود او را
استنشاق نمایند و جهت حبس کردن مادهٔ زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سند
روس مجربست **بخور جهت ثقل سامعه** و دوی و طنین و دیدان بغایت نافع است مرزنجوش
با سداب افسنتین و شیح ارمنی صعتر اهیل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جو
شانیده در ظرف لوله دار و در سوراخ گوش گذارند تا بخار داخل گوش شود **بخور** جهت
دفع استنشاس حبض تخم الحنظل شونیز کندش میعه علک البطم هر یک جزوی عنبر اشهب نیم
جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر فندقی را در آتش انداخته دود
او را به گوش رسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود به گوش رفته پراکنده
نشود **بخور دیگر** جهت لحافان رحم و عسر ولادت بسیار نافعست تخم الحنظل قنبیل خاوه
کوکرد بالسویه با زهرهٔ گاو سرشته بخور کنند **بخور** جهت درد دندان و مواد نزله پوست
خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق بر جبین
ظاهر گردد **دخنه** جهت ساقط کردن دانه‌های بواسیر آزموده است کوکرد بلادر و اصل الکبر
پنج کبر برگ مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب
برگ مورد جلوس کنند و تکرار عمل باید نمود **باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات**

حقنات وحمولات حقنه عبارت از استعمال مایعات بمعاء مستقیم و رحم و قبل و حمول استـ
ـعمال جامد است بروده مزبوره و در عرف شافه نامند و فرزجات انچه زنان از اد و بر در
قبل و رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه بقراط
است و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد بهیئت کیسه و خشنه که ظرف دیگر بر هیئت
کرهن کد و باشد و ازین لوله بر طرف باریک او وصل نمایند که از نی یا چوب کرده در مقعد
کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب بروده ها
رود و باید حقنه کننده بروی بخوابد تا آب حقنه با معاء علیا تواند رسید و مباید
قدر هر آبی که در هر دفعه بر برند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست
که کمتر از آن جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضا و تیسر را شرط دانسته اند و مراعات
اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث
انتشار و افساد میشود و بارده مورد ریاح و حاره مورث غشی و کربت و منافع حقنه
بسیار است و بالجمله اماله مواد مزاحمه بدماغ و اعضای عالیه است و دفع سدد امعا
و دفع اقسام قولنج و در قبایل مسهله شرطست که طول او بقدر انگشت میان آنشخص شد
و فرزجات زیاده از قدر بند انگشت نباشد و چون آب حقنه بر نگردد تدبیر آنست که
نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه با دهان مناسب
و آب گرم حقنه کنند حقنه جهت بردن احشا و گرده و رحم و مثانه و معروفست بحقنه
الادهان روغن کرد کان روغن البطم از هر یک هیجده ل روغن زیتون هفت ل با آب
بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هر
گاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه
امعا و سحج لعابات مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک یک ل زرده
تخم بنجنگشت سه عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر پیر کرده بر روغن گل سرخ هر یک یک
مثقال و هر گاه بقابض محتاج باشند روغن و پیه بنابر کرم و گل سرخ اقماع و کلنار
داخل مطبوخ کنند حقنه حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سپستان
مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر
چهار صد ل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده چهل ل او را با شکر سرخ بوره
روغن آب کامه که اطبا مری نامند و آن بی سرکه و نوشی میباشد روغن کنجد حقنه نمایند

حقنه

حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی
سبوس گندم خسک اکلیل الملک ابخره هر ده درم باصد ل آب بجوشانند تا بثلث رسد و
چهل ل او را با شکر سرخ و روغن بادام حقنه نمایند و اگر قدری بریشه لازم است لعاب بزر قطونا
روغن تخم کدو آب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع
است اشق مقل سکبینج جاوشیر جند بیدستر تخم کرفس نانخواه رازیانه سنبل الطیب بابونه حلبه
سنبل با آب و شبت تازه بجوشانند تا بنصف رسد و چهل ل او را با روغن نارد کاوی
و عسل کف گرفته و روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب
حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه
بادام تلخ مغز دانه پید ابخره تخم کتان بابونه شبت حب الغار خسک سورنجان خربق سفید
قنطوریون سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس شبت سداب ابخره ده عدد
عناب سپستان بعد از طبخ سه رطل را با روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت
قرحه امعا نافع و قابض است برنج عدس مقشر آرد جو بو داده کلنار جفت البلوط پوست
انار درش هر دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و سی ل او را با سفیداب گل ارمنی صمغ عربی
اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هر یک ل کاغذ سوخته یک ل و نیم زرده تخم مرغ پخته
دو عدد و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا از نسخ
مجرب قدماست نان یکسمان سوخته و برنج سرخ و زرد و سخت شب یمانی مازو سنبل
آهک آب ندیده افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته
قرص بسازند و یک مثقال او را با آب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه
دیگر حاره جهت تشنج و امراض دماغی شحم الحنظل قرطم تخم الجزر فودنج پوست
بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند حقنه دیگر حاره جهت فالج و لقوه و
تشنج شبت بابونج مرزنجوش جو مل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم
حنظل دانه بید انجیر قنطوریون از هر یک یک کف ابخره ده عدد جوشانیده با عسل
و روغن زیتون و انگاه حقنه نمایند حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه
مسهله باید حقنه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است جند بیدستر مقل صمغ جاو
فرفیون بارزد هر دو مثقال او را در روغن قسط حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت تنحج
ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب

حلبه و روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال صفراوی و کرانی که با تب و سده
باشد از مجربات حقنه خبازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست
هلیله زرد تخم کدوی نیمکوب کرده مجوشانند بالعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و شیر خشت
حقنه نمایند و انچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر و در حقنه جایز نیست اصلی
ندارد چه عصر بد فوهات مجاری و عروق ضعف جایز نیست نزد و افضیه و در شرح اسباب
در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است حقنه معتدل
که در اکثر امراض نافع است و ظلم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر
برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیار شنبر و روغن بادام بوره ارمنی و
انجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله لب خطمی بوره بالسویه نرم ساییده از خوبر کنند
باشکر سرخ بقوام آورده باشند لیر شنید و شافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر
انجبین در فعل اقوی است فتیله دیگر که قویتر است بنفشه خطمی نمک بدستور فتیله
سازند و اگر قویتر خواهند شحم الحنظل زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه نمایند و در
تبهای حاره ادخال ادویه مذکوره جایز نیست و چون فلوس خیار شنبر را با انجبین بقوام
آورند و محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم الحنظل اضافه کنند بسیار قوی الاثر میشود و سرگین
موش بسیار نفوذ میدهد شیاف جهت زحیر که سستی با او نباشد از مجربات افیون مرصافی
کندر زعفران بالسویه با آب کشنیز شافهای باریک بسازند و در میان آن ریسمان بگذارند
که سر ریسمان بیرون مقعد باشد شاف که رود قطع خون مقعدی مجربست خواه بواسیر یا اسهال
باشد یا خون صرف مرصافی اقاقیا بزرالبنج صمغ عربی برنج بو داده بالسویه با آب مورد سرشته
شیاف بسازند شیاف جهت قولنج بسیار نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ا
رمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف بسازند یا پنبه آلوده حمول نمایند شیاف جهت
قولنج کرم مفعد مجربست شحم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون و
قطران شاف بسازند شاف جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره
شحم حنظل سورنجان محموده نرم ساییده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند
فتیله که جوب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد و ورک و عرق النسا است
سنا مکی تخم خبازی غاریقون تسغلیج ترنبد شحم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی
با عسل یا انجیر بخته فتیله بسازند فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب حکمای

قدیم

قدیم است پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ عفص و
کرنبک و ورق الخیال نا مثل نرم ساییده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند فتیله
دیگر که در قطع بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته‌اند قماع بادنجان و اگر بفارسی کلاله
بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند فتیله جهت گشودن
خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول مقعد را بروغن
زردآلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر یا قدری مقل طلا کنند ولته را بآن
بیان آلوده بردارند پس عرق طبیشا فته شحم حنظل با زهره گاو سرشته حمول کنند
و هرگاه سبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و مومیایی و کتیرا
کبوتر و زهره گاو طلا کنند فتیله جهت رفع حرقة البول و قطع چرک آن بغایت نافع است
و از مخترعات حقیر است و بدستور جهت نواصیر بعید بل است چون فتیله را در سوراخ
نواصیر گذارند و در باب ذرورات آنکه نیز اشاره باین تخمیر شده است و از اسرار میتوان
بود صبر زرد توتیای مغسول مرداسنگ مغسول سفیداب قلعی مغسول کلنار کل ارمنی
موی سوخته کدوی سوخته کندر افیون نرم ساییده از خوب کد ساییده با آب کشنیز سرشته
فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب بگذارند فرزجه جهت حمل مجربست و باید
بعد از حیض سه شبانه روز بردارند متصل زهره خرگوش و سرگین او و عسل هر یک یک
مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرافیون که والله
حقیر مجرب نموده زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک من کل واحد سه و نیم سانج
فرسهاما من کل واحد وقیه ایرسا زوفا تخم دوا اوقیه روغن ناردین نیم وقیه بالله
کبود سه روز حمول نمایند و هر روز و شب تازه کنند و هر روز یک دو نشاره علیج را
با مثل آن تناول نمایند فرزجه جهت گشودن حیض مجربست سداب مرصاف ابهل
و ازیانه تخم مرو با زهره گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت گشودن حیض منقول از بوحنا
که حیض محتبس هفت ساله را ادرار نموده مرصاف پودنه کوهی مویز منقی سداب خشک
ابهل زهره گاو بقدر سرشته فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر
ولادت و علت رحا بغایت موثر است و قاتل جنین جاوشیر جوبق سیاه تربد بالسویه
با زهره گاو سرشته فرزجه جهت ادرار فرمودن حیض مجربست فرفیون را نرم ساییده
بر پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده و زنده

بغایت موثر است و مجرب دانسته اند عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو حل کرده
با لته کبود بر دارند فرزجه کرده بغایت جذب و تنقیه است و جهت اخراج جنین و مشیمه
بعد بلا است قثاء الحمار سداب شحم حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه
سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل ورم صلبه موم پیه اردک پیه
مرغ مقل ازوق خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس خیار شنبر سرشته فرزجه جهت
قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونات و رطوبات سائله رحم گلنار شب یمانی سرمه
کاغذ سوخته ذریره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده نمک بالسویه
با آب برگ بید یا با آب کشنیز یا با آب مطبوخ مازو سرشته فرزجه دیگر که در قطع سیلان
حیض مجربست مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه اخذ
کنند [illegible] پوست انار درشت را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود پس قدری پشم را
با آب او تر کرده با دو قیه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل
ندارد منقول از جامع شب یمانی بزر البنج افیون فرزجه دیگر که بغایت قویست مر ذلک
زاج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر
مرصاف ابو ساسر کهن خرگوش حمول ذریره از مجربات است فرزجه دیگر که در قطع سیلان
حیض قوی تر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی
صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثفل آن را
که در [illegible] دموز کوبند یک مثقال سائیده با دو [illegible] تخم نیم [illegible] تناول نمایند تخلف
نمیکند و مکرر تجربه شده است و خوردن ذریره بو داده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهرا
از مجربات است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط
کند و از مکتومات است تخم بوتجه صحرائی سرکهن فیل خردل سرخ [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible] بالسویه
نرم سائیده با [illegible] سائله سرشته با لته حمول کنند که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر
و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان [illegible] قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار
خربق سیاه مویزج نوشادر [illegible] تخم مازریون روغن بید انجیر زهره گاو وجا و شیر
سکبینج مرصاف مفرده و مجموعه کلاً و بعضاً استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید
و در تقویت رحم بعد بلا است موم [illegible] صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه جهت ورم
حار رحم خشخاش سفید را کوبیده در شیر [illegible] با روغن گل سرخ و اندک زعفران و موم

فرزجه نمایند و بدستور مرهم بزرقطونا و اخلبون یا با روغن گل حل کرده یا آب بارتنگ [illegible]
دختران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت وجع حاره و بارده رحم مجربست تخم
را کوفته با روغن گل سرخ حمول نمایند و قدری را گرم کرده ضماد کنند فرزجه تخم انجره مرصاف
بالسویه مدر حیض است فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است عفص
خشک نارد بن گل نسترن خشک گل نیلوفر برگ سرو برگ سدر لاجورد بالسویه [illegible]
زیتون سرشته یک مثقال را فرزجه کنند و یک مثقال را با آب برنج مطبوخ بر ناف ضماد
نمایند و از آب و شراب و مدرات اجتناب نمایند تا دوا مکث نماید و در حینی که
حیض جاری باشد باید این دوا عمل نمود فرزجه که اعاده [illegible] نماید و از اسرار مکتوم
است استخوان خروس سیاه را با [illegible] چوب تاک سوزانیده [illegible] موم
استعمال نمایند [illegible] است [illegible] مانند فرزجه بعید الثبت
بکار من الجامع [illegible] یک جزو بالنه شراب آلوده چند روز استعمال
نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج [illegible] و باید تا یک هفته
استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزی که ترک فرزجه
کند ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی خواهد بود اخوان اهل اشنان [illegible]
پنج درخت فندق اشنان سبز [illegible] بالسویه [illegible] را نیک
یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته بالته حمول نمایند و اگر روزی یکبار آنکه را [illegible] حمول
نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع را [illegible] بهم نرسد بعضی از آنهم کافی است و بر
دستور ادویه را مع این علت که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب شانزدهم در
ادویه که مخصوص است بموی مثل خضاب و آنچه موی را دراز و قوی کند و آنچه موی را
برویاند و نسترد بدانکه اطبا در باب ادهان خضاب اختلاف نموده اند و اکثر را [illegible]
آنست که دهن [illegible] مانع ایصال قوت سابقه است و بعضی را اعتقاد آنست که خضاب
که در فعل و بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که [illegible]
حدی ثبات دارد که [illegible] وقت زایل میگردد و آنچه حق است آنست که چون تکون
موی از دخان بخاری غلیظ است هرگاه نافذ و قوت سابقه خضاب بحدی باشد
که تا [illegible] در تحت جلد از رطوبات که ماده بخاری دخانی و تکون موست تواند نمود و افنا
بباض [illegible] امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون

خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای بهنگرم ودفع مینماید خصوصاً ایهان حار
خضاب منقول از حکمای هند ودرمت جوك ونرجمه باهرتصحیح شده که مجربست
وکویند در ستن پیری موی سیاه میروباند سیصد ویخاهل سرکه انکوری و
مثل او شیر تازه کاوی را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد کردد پس بکذارند تا سرد شود
وپوست انار وآمله مقشر وهلیله سیاه هر یك سی ل کوفته وبیخته اضافه نمایند
ودر شیشه کرده سه ماه در سرکین اسب دفن کنند پس موی را با آب لیمو شسته
خضاب نمایند **خضاب دیکر** منقول از حکمای هند هفت سال اثر او باقیست کلاه باد
نجان ونبشه ودرخت انار ونوبال نحاس هلیله سیاه زیبق مازوی سبز نخود سیاه
پوست دار کوبیده وبیخته باسه قاشق سرکه وروغن کنجد سیاه سرشته در ظرف
آهنی کرده چهل روز در زیر آب دفن کنند پس استعمال نمایند **خضاب** منقول از
حکمای هند که تا شش ماه اثرش باقی است نارجیل را سوراخ کرده مغز او را بیرون
آورده هر هفت درم او را با دو درم براده آهن ویك درم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل
کنند وسوراخ آنرا با همان پاره که از او بر داشته مسدود نموده بکل حکمت کرفته یك
ساعت در تنور کذارند بعد بکذارند تا سوختن نرسد پس روغنی که در ان جمع شده باشد
استعمال نمایند **خضاب** منقول از حاوی کبیر که تصحیح نموده که تا شش ماه اثرش باقی است
وسمه تازه بسیار رنکین را نرم سائیده ازحریر بیخته بازاء هر بیست ل او دو ل ملح اندرانی
ویك مثقال زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر کرده یك ماه در آفتاب بکذارند پس
بقدر ربع او خطمی ودر وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته خضاب کنند وساعتی
در حمام کرم مکث نمایند **خضاب** بدستور از حاوی کبیر که عجیب نوادر است برای
برك وسمه را جدا کانه در آب خیسانیده در آفتاب بکذارند پس صاف نموده تا سه بار تجدید
نمایند تا آنکه بسیار رنکین شود وبراده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بکذارند تا بغایت
سیاه کردد ومازوی سبز را سائیده در آب خیسانیده مکرر در آفتاب بکذارند که بغایت
غلیظ کردد ومرداسنك وآهك را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بکذارند
بعد بکذرچون پر سفیده غرابدان فرو برند موی آنرا سیاه کند واین بعد از ادخال مرداسنك
وآهك میشود پس بکیرند از آب حنا وآب وسمه وآب مرداسنك وآهك هر یك یك جزو
واز آب مازو وسرکه آهن خیسانیده هر یك ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن دو آورند

وبازاء هر رطلی

بازاء هر رطلی که نود ل باشد را سختج زاج سیاه ملح اندرانی پوست کردکان تازه
نرم سائیده اضافه نمایند ویك ماه در آفتاب بکذارند وبه پشم سفید آلوده امتحان
رنك او کنند وانکاه سبر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی مالند چو انکشت را سیاه
سیاه میکند وقدری از آنرا بجوشانند تا غلیظ شود وحبها بسازند ودر وقت حاجت
با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت طلا نمایند **خضاب** دیکر ایضاً از حاوی کبیر که تا یك
ماه اثرش را باقی دانسته اند برك سدر مازو آمله خبث الحدید وسمه دانه خرمای
سوخته زاج سیاه پوست انار واسیخت نوشادر هلیله سیاه از هر یك پنج مثقال
در یك رطل سرکه ومثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند و
روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند وغیر صاف نیز موثر
است **خضاب** دیکر ایضاً منقول از حاوی کبیر ومنقول علیه مجربست هلیله
سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد مازو بالسویه یك ماه در سرکه خیسانیده پس
بجوشانند تا غلیظ کردد وحبها ساخته با آب استعمال نمایند **خضاب** دیکر از محمد
بن زکریا که تصحیح نموده که در غایت قوتست حتی اینکه هر کاه در حمام خضاب داده دو
کذارند وسرکه ودهن بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی سر ولحیه
میکردد وتا دو سال اثرش را باقی دانسته است خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه
باشد وبر روی کاه ذبح کرده کذارند تا منعقد کردد واز کاه دور کنند وده ل او را با پنج ل
را سخت وپنج ل زاج سیاه ودو ل ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط
کرده در شیشه کنند وشیشه را تا کلو در سرکین کهنه مدت چهل روز بکذارند واکر زود
تر خواهند سه روز در سرکه وسه روز در سرکین تازه اسب باید کذاشت **خضاب**
دیکر منقول از ابن سهل وبیخته ودسبد مرداسنك وآهك را با شش وزن آن آب حیا
وسه روز در آفتاب بکذارند وبه پشم سفید امتحان کنند هر کاه سیاه کند صاف نموده با
دیکر ملد کوزانرا بقدر سدس اضافه کنند تا با امتحان رسد پس صاف نموده وسمه
با وخمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند وقرصها ساخته استعمال نمایند ومجربین
اطبا اجماع نموده اند که چون قوی پنبه بکذرند هم از زاج سبز بلخی بنوشند موی سفید
ساقط کرده سیاه برویند وچون زاج مزبور سم است ومفرط شش بو طبیب شش لازم
است **خضاب** منقول از ایلاقی وجامع الادویه وکتب معتبره در تقویه وتسوید موی

ببعد بل است آمله پنجاه درهم آب مورد تازه صد و پنجاه آب صاف سپید و پنجاه بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه درهم خطمی و پنجاه درهم وسمه و مثل او حنا و پوست بیخ
مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشند و پنجاه درهم صمغ عربی و ده درهم زاج بجوشانند
تا منعقد گردد و مشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند و منقولست که چون هر روز به
روغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه
تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث دوام سواد موست و اگر سفید
شده باشد بعد از مداومت یک سال شروع بسیاه شدن میکند و از مجربات است **خضاب** که
موی سفید را قلع نموده در حال بدان موضع ضماد کنند سیاه بروید زهرهٔ خطاف و خون
او و نوشادر طلا نمایند و قطره چند از زهرهٔ او سعوط کنند **دوائی** دیگر که صاحب جامع
امین الدوله مجرب دانسته است زهرهٔ گربهٔ سیاه زهرهٔ غراب زهرهٔ بزهٔ سیاه زهرهٔ مرغ سیاه
بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش سیاه کردن موی سفید است
که ابدا سفید نشود **دوائی** دیگر بر موضع موی قلع کرده بمالند دیگر سفید برنیاید علق
با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند دیگر بموضع موی مقلوع
بمالند دیگر موی سفید برنیاید **ایضا** چون مخ البقراط را با شراب بر موضع مقلوع برص
و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه برمی آید و مجربست **خضاب** دیگر منقول از
که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته اند
برگ عامرا شسته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و
قطره از آب بر روی کارد یا صفحهٔ آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نموده
و مادام که سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد
گردد و جرم عام را مهر لجنه بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول
شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند **خضاب** دیگر
منقول از ذو زمان طویل سیاهی آن بماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر یکدانگ
تا ادویه خضابیه که آنها اند وسمه و حنا و برادهٔ آهن و مس و سرب و اسرنج و خبث
الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر
و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقاقل و قرنفل
و حضض است و محمد بن ذکریا قرنفل و حنا را بالسویه از خضاب قویه شمرده است و هم

چنین

چنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد و بلبغ الارثیان فرمود و بتجربه رسید که نطول
وسمه را تضمید حنا اولا باید بعد از آن زایل میکند **مبیضات** موی که چون موی را بکو
کرد بخور نموده طلا نمایند سفید گرداند سرگین خطاف ماش پوست ترب خشک
کرده بیخ داس کوکرد مجموع عنزروت با بعضی از آنها با زهرهٔ گاو و سرکهٔ کهنه سرشته طلا کنند و اگر
موی را با گلاب و کافور تر کرده با کوکرد مسحوق بیالایند و بدود کوکرد بدارند و بعد
از چند ساعت ببرکه شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را اسفید نماید و بدستور
سرگین خطاف و با زهرهٔ گاو همین اثر دارد و بدستور چون ضفدع با روغن زنبق در شیشه
کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند طلای آن موی را اسفید کند **دوائی** دیگر
که از اسرار عجیبه است چه ضماد آن موی را اسفید میکند و چون با نوشادر بشویند باز
سیاه میگرداند طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند **محمرات** که موی را سرخ کند
صدا الحدید را با آب زاج چون طلا نمایند مو را مثل رنگ حنا دهد و بدستور مرصافی
شوره بالسویه با آب جمع کرده یکشبانه روز بر بندند و بدستور وزن دو چوبه را دو وقیه
سر وقیه توتیا و مس و نیم رطل مازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زنند
پس آب او و مو را تر کنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا نوزده مرتبه آنگاه با آب و صابون
بشویند **ادویه که مو را برویاند** شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور ضماد سر
روباه بالخاصیه و عجیب الفعل است و بدستور سر مگس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ
مفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین
را اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میرویاند
حتی در پشت دست و بدستور چون گردکان را با پوست او و دانهٔ خرما با کشتفال بسوزانند
بمرتبه که توان سائید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون و گل بیخ و پانزده عدد فلفل
در دو یا بیدن موی ابرو و عنفقه عمل بی نظیر است و بدستور بادام تلخ و قند قرا دو تا به بسوزانند
و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب ضمادات بعضی ادویه مجربه در این باب مذکور
شده هر گاه از مالیدن ادویه حواصل بهم رسد و آبله حادث شود مرهم اسفیداج و موم و روغن
عنها معالجه کنند و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را سوزانیده با سرکهٔ کهنه طلا کنند
مو را در سه روز بشرط تکرار عمل او در سه ساعت میرویاند و آزموده است **ادویه که منع**
رویش موی میکند و از آنجمله این نسخه آزموده است مازو و لادن مرصافی قرم

مانا مصطکی کنند با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخهٔ دیگر بغایت قوی است جهت دراز
کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم
مورد در هشت رطل شراب بعد از نیم‌کوب کردن خیسانیده بجوشانند تا به سه رطل رسد
پس او را صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر حنا پرسیاوشان سعد
کندر مصطکی تخم کتان بو داده پس سه شبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا ثلث بجو
آنگاه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخهٔ
دیگر موافق جامع مختار و از مجربات است و مانع ریختن موی باعث درو پاییدن نیز میگردد
آمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تخم
چغندر تخم کرفس مقشر بالسویه ده درهم خاکستر پوست صنوبر اقاقیا مصطکی
سوخته هر یک یک درهم با یک رطل روغن خیری و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن
بماند پس صاف نموده چهار مثقال لادن در او حل کرده استعمال نمایند نسخهٔ دیگر موی را
بروید و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه دارد بطون ارنب قضیب گاو نر خشک
کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ جامیش محرق بالسویه با پیه خوک ضماد نمایند
و اگر پیه خوک بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و اگر مجموع اجزا میسر نباشد بعضی هم
کافیست ادویهٔ دیگر که منع روییدن موی کند از آنجمله طلا کردن پیه تازه افعی است که تخلف نمیکند
و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را ساقط کرده دیگر نمیروید و از مجربات
طلا کردن تخم مورچه و بزرالبنج و بزرقطونا و شب و افیون با سرکهٔ مصعد بعد از کندن موی
و بدستور بعد از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ
پشت و قنفذ و وزغ و خون ذلو و زلو که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین
چون زبدالبحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی و نوشادر محلول بزهرهٔ گاو و برگ خشک
توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر و جگر او از مؤثرات
قویه است و قدما تصریح کرده که حبهٔ مسحوق با عسل در منع روییدن مو بعد از قلع
آن مجربست و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی
نمیروید و مجرب دانسته‌اند اما الحجر موی را جعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با نمک
است و بدستور حلبه و بزرالبنج و مرماشک و سدر و آهک را همین اثر است و بدستور
عفص که نارنج برگ سرو و حب و بهدانه مرداسنج کتیرا آمله گل سرشوی از هر یک یکجزو

آهک

آهک آب ندیده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند اما الحجر جعوده و پیچیدگی مو
را برطرف کند تدهین او است بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن او
بالعابات و طبیخ برگ کنجد و طبیخ دلبثه توت سیاه و سفید ادویهٔ که موی را بسترد بعضی از آن
در باب ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قویست آهک تازه را در شش مثل او
آب تا سه روز بگذارند و صاف نموده مجدداً با آهک سه بار کنند پس در آب صاف کرده
او بقدر ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه کرده در آفتاب گذارند مجدداً بکه پر مرغ با و برسد
بسترد پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتیاج
قدری از آن در آب برنج و شیرهٔ تازه آرد جو با آب حل کرده طلا کنند و هرگاه خواهند
موی را قوی گرداند نوره خاکستر چوب رز با نوره کنند چون صبر اضافه کنند باعث سرعت
فعل او میشود و چون خواهند که بد بوی آن کم شود زعفران و سعد مخلوط کنند
و بدستور گل خوشبو و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است دوائی که چون بر عضوی
بمالند و یک ساعت صبر کنند موی آن عضو بآسانی قلع شود و باعث درهم نگردد واشق
را در سرکه حل نموده استعمال نمایند و یک کف سید الحجر را چون کوبیده داخل نوره
کنند منع بر دن موی کند باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و
ذکر سمنات و مهزلات بدن غسول در صاف کردن آن اشنان سبز آرد باقلا ترمس نخود پوست رخسار
او مغز دانهٔ سیب تخم خربزه تخم خیار زبدالبحر گل دمیق بالسویه با شیرهٔ تازه و قدری عسل شب طلا
کنند و روز بشویند نسخهٔ دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز نرشه
قدری از آن را با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند نسخهٔ دیگر روی را ابیاد
سرخ کند خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیرهٔ تازه تا هفت روز استعمال نمایند زوفای
خشک زعفران شکر سفید مثل همه و نرم کوبیده روزی دو مثقال از آنرا ولقا بند
و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین باعث
سرخی روی میگردد نسخهٔ دیگر که در حال گونه را سرخ کند شبطرج را در سرکه دو سه
جوش داده لته را با آب او تر کرده چند بار از پی هم بر روی زنند نسخهٔ دیگر که بشره را براق
و سفید و سرخ کند و آثار کلف و غش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل
کند و باید تا یک هفته استعمال نمود حب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث گلنار گل سرخ
سرنجی خولنجان مویزج مصطکی پیاز ماکول صمغ عربی ماميران زردچوبه نبات نعناع

خشک آرد نخود کثیرا آرد برنج پوست سبز پسته مغز دانه خردل سفید از جو پخته با آب
سبوس گندم و شیر دختران سفیدی تخم مرغ شیره درخت انجیر سرشته قرص بسازند
و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب بمالند و روز با آب گرم و اشنان سوخته
بشویند و بروغن گل رخسار را چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن گونه عمل بدارد
کنندش زعفران روناس رتهاف مصطکی بالسویه با آب بپاز طلا کنند **دوائی** که جهت
رفع زردی بشره و یرقان مجربست پرسیاوشان شیرامنی مغز تخم کشوث جعده بابونج
اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن مکرر رو را بشویند **صفت**
دوائی که بشره را درخشان و شبیه بر بعض کند زیره کرمانی زرد چوبه آرد گندم که از قاقیا پخته باشند
با آب عصفر ضماد نمایند و از آب طبیخ انجیر بشویند **دوائی** که جمله اشیا را سیاه کند
و بدشواری سیاهی آن زایل گردد و آهک مرداسنج بالسویه با آب چند بار طلا کنند چون
خواهند زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آنها و بشویند و هم چنین آرد نخود
و سرکه و ترشی ترنج دافع او میباشد **دوائی که دفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید**
موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه موم را در روغن
و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یک سان گردد و نسخه
مجربی در ضمادات مذکور شد و شنجرف الزرقوی در دهن المراست و چون پنج ل اضافه نمایند
بیعد یک هفته مجرب کرده است **نسخه** دیگر جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب
حلبه لعاب بزرقطونا لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه با روغن گل چند جوش داده استعمال
نمایند و با آب گرم بشویند **نسخه** دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع
در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری مرداسنگ بسا
گرم بوده در شکافها بچکانند مرداسنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام رقت
رسد پس استعمال کنند و اگر فوتیز خواهند سنبله وس بوورق مرداسنگ اضافه نمایند
و بدستور پیه بز را گداخته پنج مثقال مازوی سائیده مثل غبار را با بیست ال آن
مخلوط نموده در شقاق مزمن بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون
از مجربات است و بدستور کثیرا کندر با علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید
علک البطم را با روغن بید انجیر و ظرف مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار
سائیده اضافه کرده **صبغی** که حمره منکره و برص ناخن و بهق و برص اعضا و کبودی

چشم

چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرارهاست نخود پوست ارسوخته شیطرج هر یک دانگی
جبسین حنا هر یک دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن تخم بنج پنج مثقال سرکه
ده مثقال بر آن ریخته در آفتاب گذارند و مکرر برهم زنند و امتحان رنگ بر پشت
ناخن کنند هر گاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند
و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص آنقدر در آفتاب باید گذاشت که ناخن
بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ میکند **در ذکر**
مسمنات یعنی انچه بدن را فربه کند از انجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مغز فندق و پسته
و بادام با شکر است و تناول نمودن غذای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل هریسه و شیر
برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد
بدن بحد حمره رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و تند و گرم با فراط لازمست با ملایمت و
ادویه مسمنه **مسمن** که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق پسته
حبه الخضرا شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز پانزده دل
تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند **سمنه** دیگر انزروت سه مثقال
و تخم حجر البقر سه قیراط نارجیل هفت مثقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که
چند عدد زرده تخم نیم برشت خورده باشند تناول نمایند در تسمین بدن عجیب الفعل
و مجربست **سمنه** دیگر موافق مبرود المزاج و قوت این ترکیب تا سه سال باقی میماند قدر
شربتش از سه تا پنج مثقال و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند نخود مقشر بادام نخود
حب صنوبر کبار خشخاش سفید هر یک یکجزو مغز گردکان آرد گندم زوفا حبه الخضرا
هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه
بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون
قریب الانعقاد گردد ثمن جزو حجر البقر و اگر پازهر گاو بیست درهم گلاب حل نموده تنقیه نمایند
سمنه موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست انداخته در شیر گاو یک شبانه روز
خیسانیده بدستور نخود بد شیر کنند تا سه دفعه و برنج شسته شکر سفید و خشخاش
سفید و گندم و جو مقشر و بادام شیرین اضافه کنند و هر روز بیست ال آنرا در شیر پخته
تناول نمایند و در حمام مدتی مکث کنند **سمنه** دیگر که بالخاصیه بغایت موثر است بیضه
مگس عسل که پر برنیاورده باشد در سایه خشک نموده هر روز یک مثقال آنرا با شکر

و آرد گندم ساییده با آب مانند پالوده طبخ نمایند و بنوشند و اگر آرد باید دون طبخ
پالوده مزبور یا شیر بنوشند نافع است **تسمین عضو مخصوص** مانند بازو و ساعد
و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیدن تا بحمره رسد پس این دوا
طلا نموده و بعد از یکشبانه روز با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا نمود خراطین را
از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیم گرم طلا نمایند و بدستور علق را
که زلو نامند در نارجیل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشک شود پس ساییده
طلا کنند و از مجربات است و هیچ دوائی جهت سطبر کردن قضیب باو نمیرسد و هرگاه که
نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد
زان زفت انداختن و بعد از لحد کندن و باز انداختن و تکرار عمل مذکور کردن باعث
تسمین عضو میگردد و بدستور دو درهم عاقرقرحا را نرم ساییده با عسل و نیم لوزجه
پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب مکرر بمالند باعث تسمین میشود و مجربست
ادویه که هزال آورد و این و این عبارت است بلاغری چون فربه خواهد که
لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور
قدید تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو باشد و در باقلا عنبه و کثرت
استفراغات و مدرات و تعریق بسیار موثر است و از مهزلات قوی تر و آشامیدن
و ابکامه است که ناشتا بنوشند **مهزلی** که بغایت موثر است تا لخواه را زیاده لاغر سازد
زیره هر یک یک جزو مرزنجوش بوره ارمنی ربع جزو لک مغسول دو جزو سفوف کرده
هر روز یک مثقال بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک
زمانی لاغر میکرده **مهزلی** دیگر زیره اوفند مدحرج فطوریون و فلفل خبطیانا جعده
فطراسالیون ملح الاماغی هر شربتی سه درهم باید **تسخن** دیگر سداب بستانی و شلغم
تازه او را چند روز تناول نمایند و بدستور مداومت بر فلفل و کمونی و فلافلی باعث
هزال است **دوائیکه مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال** زیره را ساییده با آب خمیر کرده
ضماد نمایند و لبنه را بسرکه تر کرده بر آن ببندند و تا سه روز بگذارند بعد از آن تودری
پیاز سوسن سفید را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه شبانه روز بگشایند و
باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار و دو ماهی معمول گردد **دوائی** که حضرت از زبان فرمایند
و مانع روئیدن موی پشت زهار گردد و فیمولیا سفیداب قلعی با لسونیا آب یخ

تازه سرشته ضماد نمایند و اگر یخ نباشد بزر البنج را جوشانیده با آب و استعمال نمایند
و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روییدن میکند و آزموده است
باب هجدهم در داء و بهق کلف و بهق و برص و شری و حبلان و نمله و بوش بادشنام و سعفه چون
مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند و تحلیل نبود و از آن
مواد فاسد آثار در سطح جلد بهم میرسد پس آنچه رقیق و مایل بکدورت باشد او را کلف
نامند و مایل بسیاهی را ابرص نامند و سیاه را بهق و سیاه مایل بحمرت را نمش و حمره
منکره غلیظ که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد بادشنام گویند و آنچه مواد بسبب ضرر
و سقطه در تحت جلد منجمد گردد و سیم نیز مهرانامند و آن سرخ و تیره و کبود و سرسیاه
و سرخ تیره و کبود را دست نیز گویند و مواد سوداوی منحرف شبیه بنقطهای [illegible]
و بفارسی خال گویند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلظ
را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که منفرق باشد و
منفرج گردد و مایل بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند سعفه
رطبه و بی چرک را سعفه یابسه و بثور را صفار سوداوی و بی چرک را قوبا نامند و شبیه
است بسعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر میباشد و سعفه غایض تر است و آنچه چرک او
مجاور او را منفرج سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه باشند و بخارش لبنیه شیئا
و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل العدد و زود آب تراوش کند لحینیه و قارسیه
و آنچه از جلد بشاکل لحم رسد حجره و آنچه بشاکل برنشد غده نامند و آنچه صلب و مستدیر
و با جوف و در باطن فرجه او داتهای شبیه بداتهای انجیر باشد و بثور منفرجه که جلد
را نقب دار کند و رطوبت شبیه بگوشت است تراوش نماید جوده نامند و بثور جا
فرجه که در سر بهم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از وجدا شود مثل شوره
دیزود و متصل بهم سنجر نامند و قسمی از کچلی است و آنچه باد ریختن موی سر باشد و جلد
را منفرج کند خواز و ابرئیه گویند و بثور غیر منفرج هرگاه بسیار در بوه و متصل بهم و با جوف
و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللیل که اکثر بروز او شب
است و بعد از خواب میباشد و بفارسی برو کهیر نامند و هرگاه با انضمال و خوارش
و کدورت بول باشد جرب یا برکویند و چون منفرق و بر آمده و تیره رنگ باشد
ثالیل نامند و از آن عدسیه و نطبیه و حفظیه و مسماریه و منکوسیه میباشد و چون بثور

سوداوی مخصوص باوساق باشد ازجنس مادهٔ دوالی بطر نامند وبثور وشبیه دیها
خاد بغایت کوچک وبلخشک دلبشه وشدی للذغ والحصف کویند وشرط است در
تاثیر ادویه کلف ونمش وبهق وامثال آن که بعد از حمام عمالند یا موضع را ببخار آب
گرم بدارند وعمالند تا سرخ گردد پس ادویه ضماد کنند وچون بعضی ادویه مجربه در مواد
مذکوره درباب ضمادات مسطور گشته درین باب برخی از آن مرقوم میگردد دوالی
که جهت کلف مجربست ازروفت را در زهرهٔ گاو حل نموده عمالند وبدستور تخم خربزه
ومغز بادام تلخ حب المحلب واخاک زیبق با آب سرشته استعمال نمایند وبدستور جهة
کلف ونمش وبهق بغایت نافع است تضمید ترمس وتخم توب وتخم ترتیزک وقسط
تلخ وبادام تلخ وبوره وفلفل واشق که مجموع را باب عصفر لبسرشته جهة ازالهٔ کلف و
نمش آزموده است بیخ سوس سرگین گنجشک قسط تلخ با آب وسرکه طلا کنند وروز
دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوائی دیگر باقلا مقشر که هسته ترمس تخم ترب
مغز تخم خربزه نخود پوست اولشا ستنا از هر یک جزوی زرنیخ زرد وسرخ دو جزو از تخم
مصطکی بوره یک جزو ونیم با آب پیاز طلا کنند دوائی که جهت خیلان ودفع اثار
بغایت نافع است ازروفت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون عمالند وبدستور
اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائی که اثار دیاء الحناشة را دفع کند ووسمه
قلع نماید کندر بوره صبر زهره با لشونیز باسرکه استعمال نمایند وبدستور مرد سنگ
سفید کرده را با پیه مرغ عمالند وهمچنین زرنیخ را با آب گشنیز طلا کنند دوائی که
جهت جمیع اثار وخون مرده وخیلان ونمش آزموده است مغز بادام تلخ مرجان
صدف سوخته حوف بابلی نخود مقشر که هسته ترمس زبد البحر استخوان سوخته
پوسیده ازروفت نبات باب عصفر استعمال نمایند ایضا جهت سعفه رطبه عفص
محروق وسمه با روغن دنبه عمالند زراوند طویل زاج خاکستر چوب تاک صبر زهره با
روغن گل وسرکه عمالند ایضا جهت سعفه یابسه نافع است وبدستور جهت
رطبه وخرازوجوب وقمل وقوبا ودبخش موی داء الثعلب مجربست شیاف ماميثا
عفص فلفل زیج زرد چوب بوره با روغن بادام تلخ وروغن خردل بالمناصفه استعمال
نمایند دوائی که جهت بنات اللیل نافع است صبر زهره مرصاف عدس باسرکه و
عسل عمالند وبدستور در سرکه وبوره وحنا وزعفران بغایت مفید است وآ

شامیدن

شامیدن یکدرهم فاقلا از مجربات است وبدستور طلا نمودن آب هلیله زرد با صبر زرد
وانچه با خوارش باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی وآب گشنیز وبدستور آب برگ
درخت بید با صندل وپوش در هندی از مجربات است ودرساعت دفع مینماید دوائی
که جهت جرب با قسام وحکهٔ عجیب الاثر است آمله مقشر زرد کرده هلیله زرد وغیره مقشر
نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند وبا ثقل آن عمالند ونزدیک به
آتش عضو را بدارند وما دامیکه از خوارش آتش متاذی شوند باید تکرار طلا نمودو
بعد از آن اکراه موقوف داشت وتصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب زایل میکند و
جهت حکه که از خوارش مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو وهندوانه با شیر خرزان
از مجربات است وبدستور خشخاش مسحوق را با سرکه وهمچنین صبر زرد ونشاسته
با آب کاسنی وآب کرفس باسرکه بسیار مؤثر است دوائی هندی که در دفع برص
وبهق سفید نادره مجربست قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار
باسرکه در ظرف مس سابیدن یکدانگ وبعد از یک هفته عمالند ودر آفتاب بنشینند
وبدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائی که برص
واثار را رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار دو وناس پوست
انار شقایق بالشونیز باسرکه مکرر عمالند ومجربست ضیغ دیگر از بسیار منقولست
که انچه قابل رفع باشد زایل میکند وانچه علاج پذیر نباشد تا یک سال برنگ اصل
جلد میدارد واز جمله اسرار است زهرهٔ گاو سرگین سوخته کاوی زعفران الحدید
خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او بیدانا دانه ماذوی سوخته سوخته
از هر یک یک جزو نرم سابیده وخون عقاب وخون نسر چند بار متوالی بخورد
آن دهند وباید درسانیدن به پیش آفتاب خشک شود ومکرر با خونهای
مذکور بدستور مزبور بسابند تا در رنگ مثل دود ازاصفر گردد ودر وقت حاجت
باسرکه خمیر کرده صبح وشام بعد از شستن تا سه روز عمالند پس از آن بشویند و
هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه مذهبین نموده بحمام روند
وروغن بادنجان بر برص وبهق سفید را رنگ میکند وحرف با خون خطاف بر
بهق رنگ میکند که هرگز زایل نمیگردد دوائی که جهت قوبای منتشر نافع است
کندر زاج کوکرد صبر هر یک یک جزو صمغ دو جزو باسرکه استعمال نمایند دوائی دیگر که جهت

قوبا بغایت نافع است شیاف مامیثا کندر زبد البحر توبال النحاس بورهٔ ارمنی خون سیاوشان
ترمس اشق بالسویه باسرکه طلا کند وبدستور خاکستر بید سوخته با عسل جهت اطفال
بغایت آزموده است وبدستور حب البان وسرکه بسیار مؤثر است **دوائی** که جهت رفع
ثالیل وخیلان مجرب است کوکرد زرنیخ زرد وشونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا
باسرکه طلا کند وبدستور ثمرة الطرفا را باسرکه چند بار طلا کنند از مجربات است وبخور برگ
سفید دار از مجربات است وبدستور حنا وشونیز با بول مجرب است وبدستور با دوهم بز

جهت رفع قمل وقمقام برگ درخت انار وبرگ حنظل وبرگ مورد وبرگ کاکل
وقصب الذریره وبرگ سرو ودارچینی مفرده ومجموعه با روغن قرطم وروغن زیتون
نافع است وروغن توبا از مجربات است وخال سیماب بعد بل ومکر بتجربه رسیده وبدستور
سیماب مقتول کشند بغایت عجیب العقل است **دوای مجرب** کندش نیز نیز دوا
وند طویل قطران موبزج سیماب مقتول بالسویه با زهرهٔ گاو عما النند

باب نوزدهم در مطیبات وعرق ومضیقات فرج وملذات جماع وبیان غوالی وعطریات

چون این باب خصوصیتی بملکات بیشتر دارد ومی باشد بنا علیه لازم است که شرطی
در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق وامثال آن دخلی عظیم دارد مذکور گردد چه
مراد التذاذ وحل عالج وبقاء نوع در اجلست وعمده در این دو مطلب توافق طرفین
است ورفع تناکر بقدر وسع ومشهور اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و
قضیب موافق باشد تخلف در موافقت طرفین در دوستی عمکند وبدستور
هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تخلف نمی نماید واین اصل عظیم و
محقق است اما استدلال بر این معنی آنست که مردان وزنان را قضیب وعنق
رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه وبلند تر از دوازده انگشت نمی باشد ومتو
سط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مرد وزن موافقت ومباینت
معلوم میگردد وطویل را با قصیر مباینت بمرتبه ایست که بعلاجات اصلاح پذیر
نیست اما مباینه قصیر وطویل بقدری تدبیر بود وآن بمطیبات ومضیقات
فرج ومسوحات قضیب واستعمال غوالی وعطریات وخوبی نکهت که بوی دهانست
صورت پذیرد وغالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده
واطیبات اقسام است قسمی مختصر در عرقهاست مثل عرق بهار وصندل وفتنه و

وامثال آن قسمی غالیه است که ادویهٔ عطریه ومقویه اعضا را با روغن بان بجوشانند
وبمشک وعنبر تقویه نمایند وقسمی دودات عطریه است مثل عبیر وامثال آن وقسمی
ادهان است مثل روغن گلاب وصندل وهریک از عرقها وادهان در قسم اول ودوم
دات مذکور است وبعضی غالیه را منحصر در ساداوران وحجر الدخام وروغن بان دانسته
اند وظاهر آنست که اقسام باشد وآنچه در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند
مخصوص ساداوران وادویه مذکوره میباشد **غالیه** منصوب بحاشعه از تراکیب
رئیه العروس جهت تقویه بدن وخوشبو کردن آن وتحلیل اورام واکثر امراض رحم
وتفتیح سدد دماغ وصداع بارد ونزلات وحول او جهت تقویه رحم وسیلان ونقاء آن
نافعست قرنفل دارچینی گل سرخ هریک یک جزو سنبل الطیب بسباسه عود هریک
نیم جزو از جو بر یخته باده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند
تا بربع رسد واز آن یک وزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را با آتش بسیار بجوشانند
تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان وعشر آن زباد مخلوط نموده در شیشه
کرده یک هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد واگر بعلت عسل
نرسیده باشد زیاده دفن نمایند وبعد از آن با زاء هریک درهم یک حبه از مشک
ویک حبه عنبر حل کنند **غالیه** دیگر که از اسرار مخزونه است ودر دخایر خلفا یافت
شد چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از جمله آنکه چون مسوح وموافقت نمایند
بغیری رغبت نکرده بیفرایش گردد ودر هیجان شهوت طرفین ولذت جانبین بحدی
عقل برنتابد وجهت لقوه وفالج وخدر ورعشه ودرد مفاصل وکرو وجمع وجمیع امراض
باردهٔ رحم نافع است وبا زهرهٔ خرگوش جهت حل عاقر مجرب است لادن چینی ببول
کبابه قفر الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل هریک یک جزو نرم سحق
نموده باسه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز
دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند وزهرهٔ مرغ وزهرهٔ بز سیاه هریک یک جزو مشک
وعنبر ومشک هریک بازاء هر درهمی یک حبه اضافه نمایند ودر ظرف زجاج یا نقره چهل روز
بگذارند **دوائیکه دراز بدن وعرق را خوشبو کند** سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه
جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید اشنه نرم
سائیده اضافه کنند **ایضا** جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران صندل سلیخه سنبل

شب مرصاف مشك گل سرخ هريك سه جزو كافور نيم جزو با گلاب قرص بسازند و استعمال
نمايند **ايضا** جهت بدبوئى زير بغل كه ضنان بصاد مهمله مضموم است بايد موضع را
با تيغ خدشها نمود و اينكه ديگر عود نكند مجرب است و آس خشك محروق و زراوند طويل
محروق زنجبيل فرعون محرقه زعفران هريك جزوى با آب برگ مورد تازه سرشته و قرص ساخته
دوائيكه بجهت تند بوئى عرق بغايت مؤثر است مرداسنگ توتياى مغسول خاكستر برگ
سوس كه فرفير گويند مرصاف صبر زرد گل سرخ بالسويه با گلاب طلا كنند و در دفع بدبوئى ا
نگشتان پا ليسن برگ سوسن تازه از مجربات است **ادويه مجربه** كه قطع عرق مفرط كند از آن
جمله دهن سفرجل است كه آب را با ثلث و روغن كنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدن تو
صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا كنند **اما ادويه** كه باعث تضييق فرج شود از آنجمله جوزى
كه جالينوس ترتيب داده و هفت منافع در و موجود است تضييق و تقويه عنق رحم و تسخين
و تطييب و اكثار انزال زن و جذب مواد از قدمين و جذب منى مرد سداب ببايد سبز
بجوش صعتر بوى كنده از هر گل سرخ پوست انار برنس بالسويه با روغن بان و امثال آن
سرشته بالتذاذ اول روز حمول كند و شب اخراج نمايد **ايضا** شكر قرنفل سر سه مار و انخوان
سوخته با آب مورد سرشته استعمال نمايند **ادويه** كه چون استعمال نمايند در جماع
ولادت باعث توسيع نگردد دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسى مائل به الهاز
بحرى موى خرس همه را سوزانيده با روغن بان سرشته و در ماهى سه بار بفتيله يكدانك
بالتذ حمول نمود **دوائيكه** چون زن منقطع شده باشد ادرار كند جند بيدستر وج انيسون
تخم كرفس بالسويه سحق نموده يكجا هم را با شراب ممزوج بياشامند **دوائيكه** در تضييق نائب
مناب بكارت باشد ماز و كندر گلنار پوست انار دانه حوماى سوخته توبال النحاس صمغ
برى جفت البلوط دانه زعرور و در شراب خشك كرده با آب به نوش سرشته استعمال نمايند
و در اين باب در فرحات بعضى ادويه مجربه مذكور شد **ادويه** ادويه مستلذه از اين جمله
اين تركيب بغايت باعث لذت طرفين ميگردد پياز نرگس زهره گاو مويز منقى عاقرقرحا
بالسويه در حين جماع بر قضيب طلا كرده بعد از خشك شدن مباشرت كند چون
بر عانه بمالند بسيار نعوظ آورد **مسوحى** كه بغايت مؤثر است و بسيار لذت دهد
طرفين كابد زنجبيل عاقرقرحا سعد هريك يك جزو و حسن لبه كبه هريك نيم جزو با
دهن طلا كنند و اگر نيم جزو زهره مرغ اضافه كنند بغايت لذت افزاى زن ميگردد **مسوح**

ديگر

ديگر كه همين اثر دارد عاقرقرحا دارچينى زنجبيل هريك يكدرهم مشك يك حبه با عسل
سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضيب بمالند و
بعد از جفاف مباشرت كنند **سوحى** كه در تقويه قضيب بيعديل است و رفع
عنن ميكند پياز عنصل پياز نرگس از هريك نيم وقيه **صفت ادويه** كه چون مسوح
كرده مجامعت نمايند باعث بغض و نفرت طرفين گردد سفيداب افيون بيروج
خنثى غير محروق ماميران زهره خروس دندان سوخته پلنگ اشنان سنبل كبير
كبوتر مجموعه و مركبه و مفرده يكدانك از اسائيدن طلا كنند با آب و اگر بر باطن ذكر
مردى بمالند كه قدرى از اين ادويه ملاصق قضيب او گردد با هر زنى كه مباشرت
باعث نفرت زن ميگردد مجدداً يكديگر ملاقات و رغبت ننمايند **ادويه** كه باعث تو
سيع فرج گردد بحديكه احدى رغبت بمباشرت او نكند بصل الفنصل سباسه جوز
بقم تخم كستان افروز تخم باد روج زهره كفتار در روغن زيتون بالسويه با زهره گاو سرشته
خشك كنند و قدرى از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمايند و هر سه ماه
يكبار استعمال نمايند **صفت حمولى** كه چون زنى حمول نمايد تا سه ماه رحم او را بد
بوى و متعفن گرداند و باعث نفرت مردان گردد سليخه قصب الذريره ففلج اذخر
دانه قرنفل جوز بوا قسط شيرين تلخ ميعه سائله جاوشير با نفط سفيد سرشته استعمال
نمايند **اما ادويه** كه جهت بخور كه بوى دهان است نافع است و نكهت را نيكو گرداند
حب عنبر كه در باب حبوب مذكور شد از مخرجات حضرت وعديل ظاهر انداشته باشد
ديگر اين دواست كه از معالجات ايلاقى نقل ميشود و مجرب است جوزبوا فوفل
قرنفل دارچينى خولنجان هريك يكدرهم مشك ثلث درهم با رب به سرشته
حب كرده در زير زبان نگاه دارند و بدستور جاييدن پوست ترنج و در مواد
مضغ كشنيز خشك نافع است و هر گاه خواهند كه حبوب معطر مذكور در دهان
بماند و حل نشود با عنبر و قدرى موميائى و حسن لبان و از عسل با شيره
در قله مضاعف حل نموده و ادويه مخصوصه را با او سرشته **باب بيستم در ذكر**
خواص غريبه و اسرار مكتومه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه رسيده
دسبلى كه چون مراره جرذ [illegible] و عنبر قنفله بر روى آتش نرم جوشانيد
باچيزهاى مناسب چشم اكتحال نمايند قوة باصره بحدى رسد كه در شب اشيا را

بدستور روز بر بندد **ایضاً** بدستور فرموده که ۲ ی ع ی ۹ م ۲۱۷ را در سایه خشک کرده
اکتحال کنند مشاهدهٔ روحانیات نمایند **فی الحب ایضاً** ایضا منقول از دوست که چون
گل سنجد را با ۴ ۹ ۲۱۰ ۴ ۱۰ معجون کرده با قدری شیرینی ۲ م ۱۴ ۴ دهند در دوستی
بجائی رسد که برادام کرده و بدستور هرگاه مذکور اول را با قطرهٔ از خون سر انگشت
وسطی و قلیلی آب دهان و اندکی عرق جبین و خون هدهد قطرهٔ با شیرینی آمیخته
اطعام ۲ ب کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده از مجربات است که چون تخم ترنج را
سوراخ کنند و سفیدی را با التمام اخراج کرده از م ۲ ۱ ادخال کرده ثقبه را مسدود
سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند چون مضغه گردد پس خشک کرده
با شکر بسایند و ناشتا بخورد ۲ ب دهند در محبت بجائی رسد که احدی و صبر و
اختیار نماند **ایضاً** چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته و
مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بود آهن را مثل سرمه بسایند و هر یک را جداگانه
معین اکتحال کنند شخص مکحول اول مدت مدید نظر بر شخص مکحول ثانی نماید
و باعث محبت مفرط ثانی با اول گردد بحدی که امکان مفارقت را محال یافته اند
ایضاً جهت دوستی مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای
خود در ظرف سفال سوزانند و مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که خواهند
مطیع و منقاد او گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده و از جعفر طوسی منقول
است که چون موی طرفین عارض و ما تحت الذقن را مقراض نموده با آرد گندم مخلوط
اطعام زنی کنند در محبت او برادام گردد **ایضاً** خاک چهار راه را در ساعت سیوم
روز چهارشنبه بردارند جهت دفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور حب
المحلب باعث الفت خصمین است و نگاه داشتن او بالتکیو مبطل السحر **ایضاً**
جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل شده که از لاجورد ذهبی که قیمتی
لاجورد است نگینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال
زهره را بر آن نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دستش
سنبلی و در باطن نگین این حروف خمسه را بل هیه اهیه و بر انگشتری نحاس احمر
نصب نمایند لابس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند آتش از آن دوری
نجوید و الشخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد **فی البغض** منقول از کتاب طب

روحانی

روحانی چون کوزهٔ خزف آب ندیده را بموی سر زنان بخور کرده مردان از آن آب
خورند آتش را از آن زن بحدی نفرت کند که هرگز بر او نظر نکند **فی اذهاب الغیرة**
عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب زنی را
شامل غیرت از و سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده نیم مثقال
را با شراب بزنی دهند سلب شهوت جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را
قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب در سایه خشک کنند که آفتاب نه بیند هر زنی
که از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از و شود و بدستور چون شحم
مریم را سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یک حب که یکدانگ باشد بخورد
تا یک سال قطع خواهش از و شود و دو دانگ تا دو سال همین اثر کند و بدستور
مذکور است که چون در مضجع زن کرم سرخ را چنان بر بندند که آن زن نداند در
حال هیجان شهوت او را حاصل گردد و بدستور چون یک جزو زنجبیل را با نیم جزو توتیا
جوشانیده با آب هر زنی که استنجا کند طالب جماع گردد از ثابت بن قره منقول است که　　**فی الفعل**
چون موی سری که از نشانه فرج روییده بسوزانند و مرد احلیل را بخاکستر آن اندوده جماع
با آن زن کند دیگری بر مباشرت آن زن قادر نباشد و آن زن بغیر آن مرد بدیگری نپردازد
و در حیوة الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون شقایق بری آغشته با
هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن یاد دیگری اش نکند
و در اسرار الاطبا مرقوم است که هرگاه مرد قضیب خود را بزهرهٔ گرگ آلوده مباشرت
کند احدی با آن زن مقاربت نتواند نمود و بدستور زهرهٔ کفتار و زهرهٔ خطاف و
خون غراب همین اثر دارد **لترک شرب شراب** چون یکدانگ رجیع اسد را در شراب
حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردد که هرگز خواهش نکند **فی امتحان الحامل و**
البکر حنین بن اسحق تصریح نموده که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن
سوراخها کرده زن حمول نماید هرگاه صباح آن شب رائحه آن سیر از دهان او ظاهر
گردد حامل و باکره نخواهد بود و چون بوته سرخ را با صدف بالسویه سائیده
و در بینی دختر سعوط نمایند هرگاه عطسه آورد باکره است و الا فلا و چون کف
دستهای حامله املس و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی باشد
مؤنث و بدستور ثقل طرف راست پسر دارد و طرف چپ دختر و چون درد اول حمل

بقدر یک باقلائی زهرهٔ خروس نو با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد کند و از زهرهٔ ماده او
دختر و چون زراوند مدحرج را با زهرهٔ کاو حمول کند بعد از طهر و در صباح طعم او را
خواهد یافت زن او فرزند نر خواهد شد و الا عاقر ابدی خواهد شد فی سرعة الحبل
والعلوق چون با انفحهٔ ارنب و سرکین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کند
و هر روز یک مثقال تراشهٔ عاج تناول نماید در سرعت حمل از مجربات است و بدستور
حمول شیر شتر با بول او و با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول الحمیر
بنوشند حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامد هرگز حامله نشود و بدستور آشامیدن
حلتیت با بول رمان همین اثر دارد سر غریب از جعفر طوسی منقول است
که چون زبان ضفدع را که سبز باشد در حین خواب بر روی دل زن بگذارند با او
او را بگوید جوری را خوای ضفدع کشتدان هرچه کرده باشد در روز بیان کند لما
لیسهل وخروج الریح عن الاسفل خردل سفید جوز بوا محرق برگ خشک سرو نانخواه
محرق برگ سداب تخم هلیون اسهل الخدان محرق محروث محرق آذربون مجموعه و مفرده
چون سائیده یک درم با ماکولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط خروج
ریح نتواند نمود اگر مجموعه را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا به ربع رسد پس صاف نموده
با مثل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم مالند اثر او در اخراج ریح بقدر
نصف اثر ادویهٔ مذکوره است و در این باب تخم مورچه از مجربات است و دافع آن خوردن
زیرهٔ کرمانیست صنعت علی که بیهوش آورد گوشت گوسفند لخ چربی را شحه عوده
شحمها را با بزر البنج سائیده پر کرده در کوزهٔ سفالی گذاشته در سرکین اسب دفن
کنند تا کرم شود پس کرمها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت احتیاج
دو جو او را با یک جو افیون سائیده دانگی در بینی هر که بدمند بیهوش گردد و چون
خواهند بهوش آید چند قطرهٔ سرکه را با پنجه در بینی او پف باید کرد و بدستور چند
بیدستر فرفیون زنجبیل بالسویه نفوخ کنند یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق فرمایند
تا عطسه کند   که بغایت قوی الاثر است افیون بزر البنج پوست بیخ
لفاح جوز ماثل که فانوره نامند تخم کاهو بالسویه نیم کوب کرده بجوشانند و صاف
کرده بقدر یک خیسانند گندم در آن و بچند بگذارند تا خشک شود پس بدستور
ادویهٔ مزبوره جوشانیده تشفیه نمایند تا پنج مرتبه آنگاه گندم را بعد از خشک شدن

در شیشه ضبط

در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یک دانگ تا دو دانگ او را سائیده بیاشامند و
تدبیر رفع آن بدستوریست که مذکور شد فی خواص شتی کلها مجربه خوردن
۳۴۲۱۵۵۱۵ امی شب جذام آورد ۵ ۶۱۹۱ ۱۳۱۲ او با مداومت مورث کوری است
شیرها و ضماد التقویة الزکاء چون تخم خربزه را در ۳۴۳۳۵۱۵۱۶۱۵ که آن تخم را بد
ملغ ۲ آلوده باشند از خاک ساخته غرس نمایند بطریق معمول آب دهند
تا خربزه بار آورد هر که از آن تناول نماید وفور عقل و ذکاء و صحت حدس و علم با موا
خفیه مضویه رسد و ظنون در وهای او تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی
گردد و چون تخم خربزه را در کاسه سر ۱۳۱۵ ۳۲۲۵۲ که تخم را بمغز سر الاغ آلوده غرس
کرده باشند خوردن او بلادت و حمق عجیب آورد دیگر الکحال ۳۱۹۷ ۲۶۲۵ ۳۲۱۲۳
مورث کوریست بدون الم و سوختن آن همین اثر دارد دیگر بخور مغز سر سنور وحشی
و اهلی مخرج نطفه است که در رحم ببندند باشد دیگر شرب دو درهم مغز سر خر باعث
جنون و بلادت است و ۳۴۵۵۳ ۳۳ ۳۴۴۳ مورث جنون و قطور آب پوده در
دماغ و دافع مستی اوست دیگر شرب دل خلد را در اطعمه و حاشات مؤثر را
نشناند دیگر حجر التیک که در سنگدان خروس یافت میشود در دهن داشتن آن
رفع تشنگی است و شربها و دافع خون و وسواس دیگر طلوع مخلوط را چون با
خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن آتش است
و از غرایب خواص عاقر قرحاست که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در
دهان گیرند دهان را نسوزاند دیگر چون نوشادر در داخل کرده کاغذی نقشها نموده
در اطراف حوض بگذارند هوام پیرامون او آنکس نگردد و از مجربات چون هفت علقه
خنفسا را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باران میگردد
باب بست و یکم بعضی در سایر حکمای هند باصطلاح هنود کیمیای بدن
است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویه قوی
و اعضای رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع
و خامس موافق ندارد بنا علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طرق یونانیین
بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حقیر الحقیر اقل قائلد و افسنه بتجربه آن مبادرت
مینماید را الحد و سائر کند هیئت است که عبارت از کوکره باد و ابوالاحسا باشارت

در دیگ پر و دیگ را با خاکستر یا آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سایند و در
جوف هر هلیله نیم گذاشته نصفین هر هلیله بر بیمان پنبه مستحکم نمایند و هلیله
در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بران ریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را
در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مزبوره را در اجزای
هلیلجات غوص نموده اثری از آن نماند و هلیلجات مربی شده باشد هر روز یک عدد
را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر گاوی
و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت
کنند بدستور و بکیفیه مذکور شد جمیع منافع مذکوره را از سیاه گردیدن موی سفید
و زیادتی عمر و تقویت قوتها و دفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب و صحت ارواح و مزاج
و حرارت غریزی مشاهده کنند **صفت زیبق منعی** زیبق را در هاون سنگ یا
رخام با زرنیخ با آب کاه بید انجیر بسایند تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب عنب
الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سیوم با آب هلیله بسایند بعد از آن مغسول
کرده هفت دانک او را با نود دانک آب خالص در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند
آب تحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج بر و بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد دانک آب تحلیل
رود و پس برداشته ضبط کنند و این مسمی بابو الارواح منعی **اما استعمال سایر ورنیان** که
مشتمل بر ادویه سمیه و مذابیر از آن چون خطرناک دانسته بنقیه مخبر بر دو بنا و دو مثل بیش
که عبارت از ادویه بیش است و مهاوس که عبارت از زراوند بیشی مزبور بالجمله
سبع است و امثال آن از ادویه بلادری و دو و غیرهما **اما تدابیر** معادن و تکلیس
و تصعید و احتراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع
هر یک **صفت ترکیبی** که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیهٔ معده مجرب
و مفید است و از مجربات حکمای هند است قلعی را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته
چند طره زهره چوب سایند با تاخواه مسحوق قدری با و آمیخته با آلت آهنی بر هم زده سر
ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و بجایی رسد که رنگ او سفید شود پس با آن
برنج جهار بقدر نخودی ساخته از یکعدد تا سه عدد استعمال نمایند و هرگاه مزاج تلین
طبع بوده باشد قدری از آن مشری مدبر منقبض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بند نمایند
و بار دیگر بروغن کرده کان خمیر نموده در بوته چندان بدمند که مایل بسرخی گردد و دیگر

با وست و طریق آنست که گوگرد دسته روسی نرم کوبیده در مغرفه آهنی با روغن گاوی
بقدری که او را بپوشاند با آتش نرم گداخته و از مغرفه که بر کاسه شیر تازه گاوی بسته
باشد صاف نمایند و مصفای آن داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگی زعفرانی
رنگ شفاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی است بکند هت منعی و
بچندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یکدانک او را سائیده با یکوقیه شیر
تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند که چون بیست روز مداومت
کنند بثور و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بجایی
نماید که هرگز تغییر مزاج و مرضی بر و طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس
و ذکا بجایی اقصی احداث کند و در یکسال ضعف پیری را زایل کرده اند **دیگر** هر روزه
یکدانک او را با یکعدد هم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند
چرب نموده ناشتا تناول نمایند تا چهار ساعت غذای میل نکنند و بعد از آن اغذیه
لطیفه تناول نمایند تا ششماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه کرده اند
بر نهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع
نماید و حدت بصره و قوت سمع و حواس بغایت مضوی رساند **دیگر** آنکه هر روز
یکدانک او را با یکدانک طلق سیاه محلوب مکلس سائیده با روغن گاوی تازه حب
کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط
استعمال جمیع رسائر آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و
آنچه در و حرارت باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و امراض نفسانی اجتناب نمایند
هرگاه بشروط مزبوره عمل نمایند خوب و الا باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد
دیگر دیگر رسایر نزی بلا است و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آنست که سیصد
و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو ماده
و آن بر بزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن
کنند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد تا قریب به هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند
که هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیلها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده
دانه او را اخراج نمایند و زیبق منعی را که ابو الارواح عبارت از اوست با گوگرد منعی
مزبور از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد و در قدح چینی گل حکمت گرفته در

دیگ

وقت یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط از آن حب سفید اول میکند
باب بیست و دوم در باب بعضی از معالجات که مخصوص چارپایان است و اکثر
بیطاره نقل شد مخفی نماناد که عروقی که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می افتد
بیست و یکی است با این تفصیل عرقین بادزین هر یک بپهلوی گوشی است و
فصد آن جهت تحریک سر و کرهن و جنون نافع است عرقین منخرین در دو هر بینی یکی
است و جهت امراض چشم و گوش و بینی و دهان نافع است عرقین ودجین در دو طرف
گردن است جهت جکه و جرب است و برص و ریختن موی و امراض حاره و ثولان نافع
است اذرعان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد
دستها و مفلد و ظفره و کام نزدیک زدن نافع است اخرسان چهار عرق است در اطراف
وحشی دستها و پایها جهت ریختن موی که جروه گویند مع ضعف قوایم و رجت پا
گران و جولجت سم صافنات دو عرق است از دو طرف کتف کشیده است تا بر زفاف جهت
امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخواستن و تشنج و بدی تنخو از فصد آن نا
فع است عرق ذنب و کیست در زیر دم جهت امراض رحم و خصیه و علت شیر و بدی
هضم فصد کنند عرق وحشیان چهار عدد است در باطن دستها و پایها و مقابل
صافنات جهت امراض قوایم و سینه کبری و حرارت مفرط باید فصد نمود ضفدعین
دو عدد است در تحت زبان جهت بدی تنخو و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد
کنند طریق معالجات آنست که در امراض حاره علفهای سرد مثل قضیل و اسفناج
و کاسنی و کاهو و امثال آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو
خلر و پنبه دانه و عدس پس ادویه مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند اعمال راس
یکی آنکه دوانید اسب را او کشت دهد باسیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم
مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج گشودن رگ بادزین است پس طلا نمودن
ثفل تخم کتان که روغن او را گرفته باشند با صابون و بورق طوسا و هرگاه منفجر گردد
علاج قرحه باید کرد دیگر ناخنک که بترکی سالجو گویند علامتش تنگی نفس و بر آمدن
عضروف بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج ناخنه قطع با نشتر و انواع عقر و
و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن بزلج و زنجار و استعمال معطسات بر آمدن زیاد
دندان که مانع لجام و باعث قلت اکل و تنخو است علاج قلع و مالیدن موضع بر ...

وحلتیت

و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن تشب بمانی
و شونیز دیگر ضفدع و آن ورم در رگهای سبز در زبان نافع است علاج گشودن
ضفدعین و تضمید ثانی که در موقف ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر تأثیر هوا
علامتش بهم آمدن چشم است و سر به پیش افکندن و غمگین بودن و افکندگی سینه و بر
خواستن موی او علاج آرد جو را با ربع وزن او زربوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی
یخ سرد نموده بخورانند و با آن حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه
از هر یک پنج مثقال نیمکوب کرده با جو تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره و بیاض
و غیره علاج هم بدستور معالجات انسانست مگر آنکه در بهایم ادویه قوی را تمام باید
استعمال نمود امراض ریه و احشا از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از
ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج ماده از تخم خام بکنند و باد ریه که چند
روز بگدازند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و اسفناج
و علف خبازی و خطمی و طبخ آب حلبه مع خبازی بسیار نافع است و حقنه جهت
سعال نرباف دار و حب نشاطر را تجربه نموده است و بادره را حب عطاش و حب صعیه
داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجرب است و از نانخواه و شونیز قته سیر مقشر
هر یک سیر روغن نارد دنبه هفتاد مثقال نیمگرم کرده هر روز بدهند و بدستور تا سه
یوم باید داد و اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی بریزند و گویند اگر در سالی یکبار
این دوا بدهند هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی و تیز هوش و بدستور
و بلغه را با زیت و آب گرم بدهند از مجربات است و این دو انیف نافع است مویز منقی زوفا
نانخواه زراوند مدحرج هر یک سیر جوشانیده صاف نموده با بیست ... عسل بدهند
و در شدت سعال فصد و داجین را نافع دانسته اند و داغ مرافق و زعفران با روغن
زیت را سعوط نمایند بغایت مؤثر است دیگر قولنج علامتش احتباس بول
است و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج تخم کافشه که عبارت از قرطم است پنجاه مثقال
در آب پخته جرم او را بخورانند و با آب او حقنه کرده بکرات تا اطلاق واقع شود
و شیاف شحم حنظل با صابون و موم از مجربات است خصوصا با قلدری ... زهره گاو و
خورانیدن یک مثقال زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سل از مجربات
است و بدستور شیاف از حلتیت و اشق و شحم حنظل کردن و خورانیدن آب

بروز مع سرگین کبوتر و زیت و شراب سبعه بل است دیگر احتباس بول علاج شراب
و روغن کاو هر یک نوذل بدهند و حقنه این دوا از مجربات نموده است شوره صاف
وا از پنج ل تا هفت ل در ماست حل کرده بدهند در حال دفع علت میکند و
باید بعد از دوا دادن از جوبهای که عرض بجهاتند چون دهنه فرنگ در چشم آب
بکشند بالخاصیه در حال ادرار مینماید و مجربست دیگر جو کیری و سینه کیری هرگاه
سینه کیری از جو کیری حادث شده باشد دو روز آب و کاه نباید داد و بعد
از آن علف سبز بدهند بتدریج واگر هیچ قسم علف سبز بهم نرسد کاه جو و اندکی
و قدری شیر بخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه کیری
از جو نباشد فصد عروق و حشبان دست و فصد ادرعان کنند و تخم مرغ خام
چند عدد واشکسته در گلوی ریزند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر باید داد
و گندم در شیر بخته نافعست و شیرا در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم گرم
بقوة تمام بمالند و بر پوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی حفیر
تحریک است و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته باشند دفعتا سرد شود و هنگام
تحریک کرو کردن کرده و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصابست علاج پوشیدن
بسیار و سعوط بیوزه ادمی و روغن کل بسته و بخور و نطول کردن در مترتکی
و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل و سرو کردن و پنج دم
باید کرد جود علتی است که باستی قوام موی او و مثل داء الثعلب ریزد علاج
موضع را چند جا بشکافند تا خون قدری دفع شود و پیاز عنصل مالیده بر روغن
کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نمایند جود علتی
است که بسبب کثرت شرب بعد از آن عارض شود علامتش درکام بر داشتن و کواله
سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد باد زهن طرف پیشانی و زیر
شم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل جاشا و بابونه
و برنجاسف و افسنتین تعقد علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار در سنگ
سنگ لاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمدگی بهم رسد علاج عملیات
و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند
ودم بخاء الرکبه و خوابح و سطری یکی از قوایم بجد داء الفیل از بخش مواد غلیظه

است

است علاج تضمید موضع بحنظل تازه و مقل و اشق و سبر و علفه انافست و بخور
و بد سیو و مبعر و زیت و خورانیدن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول با بونه و بخار
و بخار اکلیل الملک و امثال آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد و با خشو
و شکافها و شقاق علاج بریدن موضع و داغ کردن با مسترع و با آتش سرخ کرده وا
خولنج انجره شبیه بدانهای انجیر باد و بعد از آن استعمال کردن قطران و مراهم مناسب
قرحه خفیه حامز که از جبهه بهم رسد علاج کشیدن میخ و چکانیدن روغن جواهر و
روغن شیخ ضمعان است شقاق علاج آنست که مکرر با آب گرم بشویند بلکه مدتی
در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده این دوا اگر نموده در شکافها بچکانند علک
البطم و ادویه بزر در قدر مضاعف بگذارند و سرب اضافه نموده استعمال نمایند و
این از مجربات است و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کعبه محلول و زرده تخم مرغ
و سفیداب و زعفران را ملح نموده اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافع
است امراض جلد اما جرب است علاج آنست که نمک و زرنیخ را بالمناصفه
در روغن کاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب بر بندند و تاسه روز تکرار نمایند و
انجره حقنه مجربه نموده این دواست کوکرد و جوز و سیماب بگیرند و مغز بادام تلخ یک جزو
بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن
باب گرم و صابون ضماد نمایند شرجه و تقلقات و آن علتی است که از جلد
رطوبات طراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او ست بصابون و سرکه و
وسند و بد سیو و خوبل با بابا ماست نافع است و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک
با سرکه و روغن کل از مجربات است حکه علاج خارش مثل جرب و شرجه است و در زاد
او شراب و سرکه سریع الاثر است و هر گاه بسبب خارش تخنین دم گردد کفجلیز
زانید با آب مخلوط کرده دم او را بشویند و یک هفته همین عمل کنند برص که بنزدیکی
کوبند حقنه انجره مجربه نموده ضماد ثبت که در باب طلیه برص مذکور است باید موضع را
با آب اشنان شسته ضماد نمود و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند مکرر کنند
والا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز
کند علاج تضمید او ست بنفشه و سرگین کبوتر با روغنهای و بعد از آن شکافتن و معالجه
جراحت کردن و ادویه جراحت در باب مراهم مذکور است و اختلاج بنکرار نیست امراض

مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است وچون دست بران مفصل کذا
شته بیفشارند معلوم کردد علاج فصد قوایم وتضمید بزنجبیل ونفط وسیر وسرکه
وادویهٔ محلله است وداغ مفصل معلوم ودر خلع مهرها ومفاصل نیز داغ نافعست و
الصاق زفت وتدهین بروغنهای حار ونفط اورام الخ الخ دران تا الخوساق وپا
تا زانو باشد ریح الجمل نامند علاج تضمید بعد از ادویهٔ مجربه است وبدستور جاورس
وسبوس کندم کماد نمایند وسایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند علاج ورم
پشت که از کوفتکی بار وامثال آن باشد نمك را در شیرهٔ کاو جوشانیده نمد نمد را
باو تر کرده بکذارند تا سه روز وورم محل تنك را با صبر وسرکه ضماد نمایند ونمد را باو
تر کرده بکذارند وتنك را بر روی آن بکشند واورام حاره را اولا براو داغ مثل کل
ارمنی وطحلب وبزرقطونا وآرد جو با آب کاسنی وآب کشنیز وسرکه طلا کنند بعد
از ان محللات واورام حاره وبارده را در ابتداء وانتها بمحللات تضمید نمایند مثل
مغز دانهٔ تبید الخ وسرکین کاو وزوفای تر ومرصاف واشق ودیق واهك وامثال
آن جراحات علاج بزرورات ومراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند وانچه مخصوص
بجراحت پشت دواب است سرکین خشك الاغ وخاکستر تا کوشت که بعد از شستن
باب کرم بروزند بدکنند امراض عامه از انجمله اعیاست که مانند کی باشد علاج
شکر وآرد جو را با السوینه باب ممزوج کرده بدهند وبعد از اندك لحظه بکرر باشند وبکبار
دیکر از ان داده ساعتی حرکت نفرموده پس در بهر آب دستها وپاها با دم ومقعد و
زهار ودهان او را بشویند پس خشك کرده بروغن کاوی ونمك وشراب یا با سکر
زانوها را تا سم تطلیه نمایند واکر مانند کی از دو بدن بسیار باشد سینه اش را بیو
شانند وبچهل وپنج مثقال روغن کنجد باروغن تازه حقنه نمایند ویکبار دیکر با آب
سر بحقنه نمایند تشنج علامتش عسر نفس وفرو رفتن اضلاع است علاج داغ
نمبکاه است که هر طرف را سه داغ مثلث کنند ویکی بر ناف دبیبه علتیست با
کثرت تشنکی وبی آرامی ونفس بسیار زدن واضطراب حرکات علاج تدبیر بماء الشعیر
وتعلیف بکدوی تازه دهند وانزو دوغ آب وفصد عروق وحشیان وتضمید جوارح
کدو وخیار وامثال آن ومخ بسیار دادن وسعوط بکافور وآب کشنیز وسرکه باشیر تازه
وآب کرم کنند مغز الاولاد چون بهایم را خواهند که تغییر لون او شود خاکستر بخته

باآب خمیر

باآب خمیر کرده بقوام تمام مالید تا چرك زایل کردد وباب کرم بشویند پس موضع آنرا بشیر
بمالی بقوت تمام بمالند وبجهت سیاه کردن بقم را با آب نیل بخته سیاه کردد و
جهت سرخ کردن بقم را با آب ملح القلی بخته ضماد نمایند وجهت کبودی نیل را آمیخته
از بقم کنند وجهت سفید کردن بروغن ورغ تدهین نمایند وآن در مبیضان موی مذ
کور شد حیله اکحال با عسل وبلادر صوره ببیاض چشم حیوانات است واکحال
خربق رافع آن وازاسهال است که سعوط آب پودنه دود ملغ شتر رافع مستی آن ومجرب
است باب بیست وسیم در قلع آثار لباس وجامه وامثال آن قلع رنك
سیاهی رد جو را شنان وبلخ جو را نادرنان باسرکه وآب بجوشانند وانجنان کرم بوده با شلم
موضع سیاهی جامه را در آن بکذارند بحد بکردست تا بکرمی آن آورده پس بدست بمالند
وهرکاه اثری بماند با آب صابون بشویند وتصحیح کرده اند که هر اثری که باب صابون
زایل نکردد بابین عمل رفع کردد وبدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند وهر
سیاهی الوان مختلف را با او بشویند وبعد از ان باب وصابون رفع آثار مینمایند اثر
مداد شب تازه با نمك نیم کوفته مخلوط کرده بآن بشویند پس از ان بصابون واشنان
متفق علیه است که ترشی لیمو رفع مداد وسایر آثار مینماید اثر سیاهی پوست انار وسایر
آثار سیاه موضع را بکو کرده دور کنند وسرکین کبوتر مالیده بشویند رنك زرد و موضع را بخمیر
آرد برنج مالیده بصابون وآب کرم بشویند وبدستور ترشی نارنج ولیمو رافع اوست قلع جمیع
الوان اول باب قلی شسته با بقیهٔ نمناکی دود کوکرد دهند ایضاً درین باب مجرب
دانسته اند موضع را بسرکین طلا کنند ودر آفتاب خشك نموده بصابون بشویند قلع رنك
خون در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی نارنج با نمك زایل کنندهٔ جمیع الوان است از
خون مکر خون بکارت واین فرق غریبی است وبدستور چون موضع را خاکستر آلوده
با آب اشنان بشویند رفع اثر خون مینماید وبدستور چون سرکین کبوتر را بجوشانند
وباب بشویند از مجربات است قلع رنك زعفران چند بار بیفند سائیده دود کنند
رفع آثار میکند وبدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنك بر دارد وجامه را انجنان بر ده
با او بشویند پس از ان بصابون وبدستور شستن جامه بوده وصابون همین اثر دارد
قلع اثر بقم لیمو را پاره کرده درماست بیفشارند موضع را بآن آلوده بعد از ان سه
ساعت دست مالیده بیفشارند وبصابون وآب کرم بشویند قلع رنك پیه‌ها اشنا

واندک بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس با آب و صابون بشویند **قلع رنگ نیل** ماست ترش را بجوشانند و موضع را بآب فرو برده بعد از دو ساعت بآب و صابون بشویند **قلع رنگ آلوبالو** برگ آلوبالو را سازند خاکستر او را با آب سرشته موضع را طلا کنند بعد از دو روز بآب و صابون بشویند **قلع رنگ توت** از توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هر گاه بکوکرد دود کنند زایل گردد **قلع رنگ انار** اشنان را با صمغ عربی و شب یمانی بجوشانند و بآن طلا کنند چون خشک شود دست مالیده از موضع بیفشارند و بآب بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند از پوست گردکان را بروغن و صابون بشویند **قلع رنگ خرو نبیذ** بآب انار دان و قراقروط بشویند و بعد از آن بصابون و چون بکوکرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است **شستن جامهای رنگین** که تغیر نکند قطرانرا در آب جوشانیده لباس را بشویند **جهت ثبات رنگ جامها** خرنوب نبطی را کوبیده بخیسانند و جامه را بآن تر کرده و بعد از آن هر رنگی که کنند زایل نمیگردد **قلع آثار روغنها** آرد جو را بدوغ آمیخته بآن بشویند تا ازالهٔ چربی چون لباس ابریشم سفید بروغن آلوده باشد مهتاف را بعد از تر کردن موضع بران بپاشند بسیار بدست مالند بآب سرد و صابون بشویند و هر گاه پوست بچربی آلوده باشد نخالهٔ گندم تا سر با باور بجنبد بسیار بدست بمالند و بیفشارند و تصریح کرده اند که چون زهرهٔ گوسفند و بز طلا کرده بآب اشنان و قلی بشویند از جمیع ادهانرا از اقسام البسه زایل کرده اند و هر گاه خواهند ناشسته زایل گردد آهک خشک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در رنگ قلع روغن بزرگ که روغن چراغ گویند که چون لباس ابریشمین بآن آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را بآب او تر کرده بکوکرد بخور کنند و در خواص الاشیاء از القان از جامهٔ ابریشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس بآب اشنان و صابون **قلع آثار نفط سیاه و سفید** اول بدوشاب بشویند پس بآب قلی که گرم باشد و جهت دفع بوی آن اول بسرکه و بعد از آن بصابون بشویند و آب طبخ باقلا جمیع مجرب دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک بر موضع بسیار بمالند بقوت و بعد از آن

بشویند زایل کرده اند و گویند بروغن زیتون رفع آثار نفط میشود **قلع رنگ غالیه و طیوب** سرگین کبوتر را بآب جوشانیده جامه را با او و صابون بشویند **و از آنکه** عرق چهار پایان و اثر پوست سیاه بدستور بیست که در رنگهای سیاه مذکور شد **قلع دود و غبارها از کتاب** کتاب و کاغذ هفت درهم استخوان سوخته را مثل غبار سائیده با ده درم شب یمانی و یک درم نبات بسیار سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن از شب تا بصبح گذاشته پس او را بیفشانند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک شوره همین فعل میکند **اما قلع** نوشته جات با یکدیگرا بازیتون و اندکی بورهٔ ارمنی و شب یمانی سائیده بر نوشته جات پاشیده پس اندکی مالیده رفع آن نمود و همین عمل در بودن چرک جامه نیز بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب حصاصین قوی تر از کل است **در قلع موم** عسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل بهم آمیزند پس عسل را بر داشته موضع را بآب گرم بشویند **ایضا** جامه را در روغن شیر تخت جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم بشویند **ایضا** بوره و صابون و آب گرم بشویند **قلع قیر و زفت** و قطران و مومیائی و امثال آن آرد نخود را بآب آمیخته استعمال نمایند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در دفع اشیاء مذکوره و اشباه چسبنده از مجربات است **اقسام شستن جامهای** لباس نهر نفت را چیزی بهتر از گل و بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمین را وصوف و سفرلان و لندره و امثال آن را چوبل و غلو و چائیمه پشمی چنانکه بصابون پاک میگردد با پشم گوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر ازاله چرک میکند و جامهٔ سفید بهر رنگی که آلوده گردد و یکشب در بول شتر گذارند روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال نیز همین اثر دارد والله اعلم **باب بیست و چهارم در دستور معالجات** که بر دوده عبارت از آنست پوشیده نماند که علمای این صناعت بسیار قلیل اند و بهترین ایشان فیلطوس رومی است و ابن العوام و ارهم قطریف و سومادس و این جانش است و اول کسی که صید شاهین و باز کرده و ایشانرا شکار آموخت فیلطون پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسری است و شکار بحری و چرخ را نسبت به بهرام مید هند و طریق معالجات و بیان بنک و بد و سایر حالات طیور و سباع که جوارح نامند بانحای مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات امراض آن مناسب این مجموعه است بنا علیه اکتفا

طیور

بر بیان آن نمود والحق از منقلمین نظر رسید نرجمه میشود و تصریح کرده اند که بعض طیور دو مفصل ثانی بالمحسوس میشود و حرکت سر دو ما بین مقعد و انتهای عجز سینه که عظم رود ثابت و از جهت عدم عظم و تندی که در سایر حیوانات قاعده دماغست و محل وقوف مواد غلیظ و شمول و در کاسه سر جمیع سرها اصلاح عامه میکرده چه بیان سبب بخاران محتبس میشود و مهره های گردن و پشت طیور در اینها نمی‌باشد و آن عبارت از بر آمدن کجهای طرف بیرون مهره هاست و دو دهای این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النسا نیز طاری میگردد **علامات کلیه صحت و مرض** چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را بمنقار رساند و بال افشانی کند و مرهم ملک دیدن اوصاف و نیوانی و نظر باطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید و بهولت دفع شود علامت صحت است و باین اوصاف هر گاه در حین پرواز بسرعت پر زند و بقوت بال افشانی نماید و کثیر الحرکه باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بسیار دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه درد اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هر گاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بال را بالتمام جمع ننماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون پا و جوی آن مردم بپایی نشیند و در حین دفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بر تو آم و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود از منقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خوابش بی محل افراط دلیل آکله و صدای جوف دلیل موت است **امراض رأس** و آن علتی است که سر را ایشان حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس سر را اگر بر وضع سرنگون دارد و تغیر و چشم هم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضای اسفل **علاج** اگر در اصل دماغ باشد و مواد حاره باب کشنیز و سفیداب نطلیه نماید و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید

بمرزنجوش مطبوخ و اگر بمشارکت باشد علاج آن عضو کند **مرهقه** علتیست که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخنست کج و سست بجدی گردد که ضبط طعمه نتوانند کرد **علاج** هر گاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در پیش آفتاب بدارند و نطول بمطبوخ بابونه و تنقیه باب نرگس و آب مورد کنند **تشنج** علتی است در پیش دماغ که حرکت دشوار کند **علاج** نطول باب شبت و روغن تخم و تنقیه بشیره بنم گرم قدره کنند و بلسنو و عناب و بنفشه نیز مفید است **امراض عین** غشاوه شبکوریست و تصریح کرده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیا را در شب ببینند و عدم ابصار بسبب بخار غلیظ است **علاج** منع لحومات و اقتصار محبوب و نقطیر بگلاب و شکر و علاج غشاوه و بیاض بنقطیر زهرها و شکر و مروارید کنند **نزول آب** علتی است که در روزها ابصار نکند و علامتش وسیع شدن مردمک است در روز چه طیور را در صحت بصر سوای شب و برودت مفرط هوا مردمک وسیع میگردد **علاج** نقطیر زهرهاست با عسل و علاج سیلان و رطوبات بنقطرات مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول بجوش کرده است **علاج** سطری پلک چشم و بهم آمدن آن بعد از حل آن بشکر و طلا بجوش بال نارس طیور بغایت آزموده است و بلسنو جهت طرفه و اکثر امراض چشم مفید است **جدری** و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است در پلک چشم **علاج** موضع را با سر نمانند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند **علاج** سلاق که سرخی پلک است با صلابات و بی جوشش بنقطیر گلاب و روغن پسته کنند **علاج** جرب که خشونت و سرخی پلک است بقطور شراب با سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند **علاج بذله** که غرب بی سیلانست بقطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد **دموع** که کثرت اشک است هر گاه از دود آتش عارض شود بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران نقطیر نمایند **علاج منسر و مخلب** منسر را بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی **تقشر** است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد **علاج** بعد پاک این دو است نشاره شاخ بز و زیب را در روغن بید الخر جوشانیده استعمال نمایند و سطری منقار و ناخن را که از سدد مواد و اسباب خارجیه هم رسد تضمید باب مورد و لادن نمایند و اگر بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته نطلیه نمایند **دالنوا** که کجی و پیچیدگی است تضمید بشیر گاو شب کنند **و نظوبا** که بهم آمدن

وباز نشدن مخلب و منقار است مداومت بنضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط
نیز از آن نمایند و طعمه بوزه مخ مرغ باید کرد که خام باشد ثالیل که بترکی زگیل نامند و آن از
چنگال و انگشتان حادث شود باین دوا مکرر تطلیه نمایند اشق مقل ازروق از هر یک
دو جزو نیمکوب کرده بکشیانند روز دو سرکه کهنه خیسانند پس در هاون حل کنند و گل
خطمی دو جزو تخم مرو و تخم کتان بنفشه بابونه هر یک یک جزو اضافه نمایند و استعمال کنند
علاج ریش کردن چنگال را بخون آوردن موضع باید کرد و نضمید بدارچینی باید نمود
و ادوام حاره تازه و انضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بعد
و مضمضه و اتطلیه بمرهم داخلیون و دبق و مومیج با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان
و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه باشد بر دانه
با حلبه داده و گلاب خیسانیده تنقیه بآن کنند و گنجشک طعمه دهند و پاشیدن کتیرا و
نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه بآب
طبیخ انجیر و مویز و نضمید بروغن کرهکان کنند ورم کنج دهان را تنقیه بآب گرم ممزوج
بلعاب بزرقطونا و نضمید بانجیر مهرا با قدری سرکه نمایند و چون منفجر گردد چرک او را پاک
کرده برگ عناب مثل غبار سائیده باشند هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوا باشد
میل بآب میکند و نبض سریع و کف پا گرم میباشد و اکثر بسبب دخان باشد این امراض
با او بنا باشد و علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی
است و چون با حرارت باشد لاغری عارض گردد و تنقیه بشیر الاغ و کتیرا و ماء الشعیر
قدری آب کدو باید کرد و بروی اسفناج و کشنیز و برگ بید بخوابانند و داغ طرفین منقار
و پیشانی که بچوب مورد کنند بسیار نافع است و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت
سر و سیلان رطوبات غلیظ از دماغ است علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری سرگین
موش در او حل کرده باشند باید کرد و روغن نوب را از مجربات شمرده اند و حلتیت
بعضی تجویز کرده اند خفقانرا علامت تواتر نفس و صدای مخرخر و حرکتهای متتابع اعضا
در وقت که باید جز گرفتن این عوارض محسوس گردید علاج تنقیه بگلاب و گل مختوم و
لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بروی برگها و علفهای سرد بخوابانند و طعمه از
زرده تخم خام و جوجه بریان کرده دهند و گرفتن آواز را بدادن طبیخ انجیر زهره و خطمی و زوفا
و عسل کنند وخناق دشواری نفس را این دوا بغایت نافع است پوست تخم مرغ را

نرم سا

نرم سائیده با مویز جبها کرده بدهند و تنقیه بآب کلم بوند نمایند و اگر حرارت غالب
باشد تنقیه بروغن بنفشه و آب کاسنی و بگلاب و روغن گل سرخ کنند امراض حوصله
که زهرک عبارت از اوست تخمه سبب آن کثرت اکل و طعمه پوست و عدم هضم آن
علامتش قی کردن و سستی بال و پر و بر خاک غلطیدن و دهان باز کردن و سیلان
رطوبات است علاج گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه را برنج و زرده و حبوبات دادن
است و در روز سیوم طعمه بگنجشک کردن است و این دوا در گوشت پیچیده بدهند
زنجبیل مصطکی که با دارچینی فلفل از هر یک یک جزو خوف نیم جزو با شکر حب
بقدر فلفلی ساخته استعمال نمایند و جهت دفع رطوبات غلیظه مویز را از مجربات
دانسته اند و قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد است و سوماخش را در طبیخ قر
نفل و مصطکی را ستوده اند و بر روی نعناع تازه و پودنه و سداب که سرکه بر او پاشیده
باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترانند و باجماع رسیده است که انسان و طیور و
وحوش سه صنف اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش
شیر و پلنگ و آهو و از طیور کلنگ و شترمرغ و قطاة که بفارسی سنگ اشکنک نامند
دبلح علامتش فراق و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه از ملخ و خطاف و جو
کوش کنند و چون که مذکور شد نافع است و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس و بیخ او با روغن
و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و بدسنو و تخم تسند بشت با
شکر بغایت مسهلات نافع اند شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار مفید
است و شیاف بپیه خوک را مخصوص باز بیان کرده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد
بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و بحرجره و شاهین و
بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع
است چرا اولاً بنفی دفع فضلات و ثانیاً باطلاق دفع مواد میفرمایند دود علامت
کرمی که در زهرک بهم رسد منکوس داشتن سر و گشودن و داشتن دهان و لاغر شدن
آنست و علامت کرم روده و بدبوئی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت
کرم مقعد خروج و ظهور اوست علاج آب برگ شفتالو یا گوشت با آب چغندر و
عسل که نیمگرم دهند و بدسنور قنبیل و برنگ کابلی مقشر و اکبر و تربد سفید را بالسویه
سائیده با عسل حب کنند و بدهند بواسیر علامتش ظهور خون با فضله

فساد هضم طعام و سقوط قوت و دفع شدن فضل بدشواری و قلت مقعد از آن و کثرة
مرار است **علاج** حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن کرچکان و روغن نارجیل کند خصوصا
چون قدری از کرچکان سوخته اضافه نمایند و خوراج مقعد و شقاق و دابر و روغن و سعد
و کوهان شتر و روغن حب البلسم کنند **امراض جگر** علامت سدّه و ورم آن و تشنگی
مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تخت استخوان سینه است **علاج** تنقیه بآب طبیخ
بیخ زرشک است و طبیخ بیخ علیق باید کرد و لک مغسول و ریوند چینی گل سرخ کاسنی با
لسترینه جوشانند آب و دا بدهند و طعام از زرده تخم مرغ خام و آرد عدس با شکر و کاهی
از لحوم لطیفه با طبیخ عدس کنند و موهای تخت استخوان سینه و استره بآرد جو و صندل
لبن و مصطکی و سرکه تضمید نمایند و زلو دادن موضع مزبور نافع است **قولنج** خشکی
فضل و سینه بر خاک ناکذاشتن و بی آرامی **علاج** تنقیه بآب طبیخ حلبه و شب یا سما
کنند و آب لسترین و آب زیتون و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند
نافعست و حقنه بمیاه مزبوره با قدری روغن کتان و یا بونه بغایت مفید است
امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور برآمدگی مفصل و عدم ضبط طعم بمخلب و
عدم قیام است **علاج** هرگاه حرارت ملمس باشد زلو دهند و بگل ارمنی و کلاب
و حضض و پوست درختی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد
نمایند و تنقیه بآب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد نارجیل
و بید انجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ
و شکر نافعست و حومل او در سرکه خیسانیده و جوشانیده لته را بآن تر کرده بر موضع
ضع ببندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سنامکی بقدر یک دانک عجیب الاثر
ورم کف که منجلق نامند زیبون نوین امراض و از مواد محرقه حاره میباشد **علاج**
پوست خشخاش را کوبیده در سرکه بخته بوزن او بزرقطونا کوفته و قدری روغن
گل سرخ اضافه نمایند نیم گرم صاف کنند و طلا کردن انجیر در علاج ثالیل مذکور شده
غایت نافع است و هرگاه منفجر گردد مرهم کافوری معالجه کنند **امراض پر و بال و موی**
از انجمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت مادهٔ
غذائی خواهد بود پس در اینصورت لحوم لطیفه باید داد و نقوئیه هاضمه باد و نیز که در
امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد از مواد فاسد است

شیخ محمد علی واعظ کواکی
۱۳۳۴

و بد شود و در برآمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد و یبس
خواهد بود علاج بمسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را نافع دانسته اند از
یکدانک و روغن حب الغار و کرچکان و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر
پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی بر بدن
شود و اصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند
و چون مکس را بال جدا در روغن کرچکان حل کنند مالیدن آن عجیب الاثر است
قراع ریختن و ریزه موهای سر است **علاج** تنقیه بماء الشعیر و نطله بآب کدو و روغن
بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** ریختن جمیع
موهای از سر با وجود پوست و خارش **علاج** بآب حوزه و آب چغندر و حلبه
بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن نافه با شکر طعام دهند **قمل** بفارسی
شپش را گویند علامتش فرو رفتن چشم و پوست کشوده داشتن بال و خاریدن
بمنقار و مخلب و حرکت کردن بسیار است **علاج** بطرطین کنند و آنرا بفارسی دانو
نامند و مستعمل صباغانست و بزر البنج و زراوند طویل و میویزج بدستور طلا کرده و
بطبیخ شحم الحنظل و ریواست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجوس تضمیخ کرده تخم
کرآب نعناع جهت جمیع اقسام بال و پر سیعد بل است و طلا کردن زیبق مقتول لبرکه
و آب دهن را دافع قمل جمیع حیوانات است و حقیر هم مجرب یافته است و بسیار بد است
اما طریق صید طیور چون گندم بکف دهان شتر مست یا بول آن تر کنند از خوردن
آن طیور بیهوش گردند و چون دیق را با عسل و دوشاب طبخ بلیغ دهند و مانند
ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوری که بر او نشینند پای بست آنجای میگردد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
ربنا اغفر لی انت کریم التواب
بجهت سرکار عالیشان
معلی مکان خلاصه
سلالة الاعیان آقا
محمود تاجر شیرازی
دام عزه العالی

الفقیر المذنب ... نوروز علی الاصفهانی رحمه الله و لوالدیه
بتاریخ یوم سه شنبه نوزدهم شهر رجب المرجب من شهور سنه ۱۲۳۵

سنه ۱۲۳۵

כתאב חב

